

شرح حال رجال ایران

در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری

نخستین

مهدی باغداد



کتابخانه و نشری زوار

بنام خداوند جان آفرین

شرح حال رجال ایران

در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری

نگارش

محمدی بابداد



کتابفروشی زوار

بنام خداوند جان آفرین

محمد کاظم

آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مروی مجتهد معروف که در سال ۱۲۵۵ هجری قمری در مشهد تولد یافته و پس از تحصیل مقدمات در مولد خود در سال ۱۲۷۷ ق. از مشهد به تهران رفت و در نزد اساتید آن زمان پفسرا گرفتن درس حکمت مشغول شد و پس از یکسال و نیم اقامت در تهران در ذیحجه سال ۱۲۷۸ ق. برای تکمیل تحصیلات و معلومات خویش در فقه و اصول به نجف رهسپار گردید. در مدت



آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

اقامت خود در آنجا از شاگردان حاج میرزا محمد حسن شیرازی اعلم علماء و مرجع تقلید عالم تشیع بوده و خیلی مورد توجه او بود و بعد که میرزای شیرازی محل اقامت خویش را تغییر داده و از نجف به سامره (سرم‌رای) رفت آخوند ملا محمد کاظم در نجف ماند و خودش مشغول بتدریس گردید و از مدرسین عالی مقام فقه و اصول بود و ضمناً میرزای شیرازی نیز مقام علمی او را گوشزد طلاب مینمود و بساین جهت مقام عالی در میان همطرازان خویش دارا شد و چندی نگذشت که خودش از مراجع تقلید عالم تشیع گردید و بواسطه مساعی و فتوای و دوسه نفر از علمای دیگر بود که سلطنت ستبدادی تبدیل بمشروطیت شده و سرانجام

در سال ۱۳۲۷ ق. به خلع محمد علی شاه مثنوی گردید.

از تألیفات مهم او کتابة الاصول است که مکرر بطبع رسیده و بسیاری از علماء شرح‌های مفصّلی بر آن نوشته‌اند و بناسبت تألیف مزبور اولاد او کلمه کفائی را برای نام خانوادگی خویش انتخاب کرده‌اند. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در ذیحجه ۱۳۲۹ هجری قمری در نجف در گذشت و در مقبره حاج میرزا حبیب‌الله رشتی بخاک سپرده شد.

محمد کریم

حاج محمد کریم خان پسر بزرگ و ارشد ابراهیم خان ظهیرالدوله قاجار قوانلو و مادرش دختر میرزا رحیم مستوفی تفرسی بوده

مت. نامبرده در ۱۸ محرم سال ۱۲۲۵ هجری قمری در کمان متولد و در ۲۲ شوال سال

رجال ایران

۱۲۸۸ ق. هنگام عزیمت به بین‌النهرین (عراق) در بین راه در تبرود درگذشت. پیروانش برای ضبط در تاریخ وفاتش را جمله: «هو الحی الذی لا یموت برگزیده‌اند و فرقه بابیه یعنی معاندین سرسخت او جمله: (خوف السیفانی بالیبداء محققاً) را انتخاب نموده‌اند.

حاج محمد کریم خان شاگرد سید کاظم رشتی و او شاگرد و جانشین شیخ احمد احسانی مؤسس فرقه شیخیه بود و در مدت عمر در ترویج عقاید وی کوشید و عقایدش مورد بحث مخالفین و موافقین او قرار گرفته است. تحصیلات حاج محمد کریم خان از کودکی شروع شد و مقدمات را خوب فرا گرفت و بزودی از آن فراغت یافت در سن ۱۶ سالگی بود که ظهیرالدوله پدرش در کرمان درگذشت (۱۲۴۰ ق.)^۱

اندکی پس از این واقعه حاج محمد کریم خان بوجود سید کاظم رشتی و تعالیم جدیدش در کربلا اطلاع یافت و بداندسوی روانه شد مدت یکسال و کسری شاگردی سید کاظم را نمود. در کتابی از کتب منسوبه به فرقه بابیه در این باب چنین نوشته شده است: «و پس از قوت پدر حسب اعتقاد و انجذاب قلبی به کربلا شتافته در حوزة درس حاجی سید کاظم رشتی درآمد سنی چند اقتباس نموده و بعد با تحصیل اجازه از وی به کرمان آمد و امور املاک و موقوفات پدری را سر و سورتی داد. بعد مجدداً با اتفاق همسرش به کربلا برگشت و سال بعد



حاج محمد رحیم خان معروف به آقا زاده



حاج محمد کریم خان قاجار

۱- خورموجی مؤلف حقایق الاخبار وفات ظهیرالدوله را در سال ۱۲۴۱ ق. و دیگران

در سال ۱۲۴۰ هـ ق. ذکر کرده‌اند.

به مکه رفت و پس از بازگشت از این سفر سید کاظم برای ترویج و اشاعه اصول عقاید شیخ احمد احسانی او را مأمور باقامت در کرمان نمود. در مراجعت به ایران با دختر محمد قلی میرزا ملک آرا^۱ پسر سوم فتح‌الملک ازدواج نمود. بعد یکسرمان آمده و در آنجا مقیم شد و طبق دستور حاج سید کاظم باشاعه و ترویج اصول عقاید شیخ احمد احسانی تا آخر عمر پرداخت و طریقه شیخیه را بعد از وفات سید رشتی (۱۲۵۹ ق.) پشتیبانی کرد و بان رونقی داد و نسبت به کسانی که ادعای جانشینی سید را داشتند سخت مخالفت و مبارزه نمود و کار خود را پیش برد و عهد زهدی در ایران و خارج از ایران باو گردیدند.

حاج محمد کریم خان یکی از بزرگترین مخالفین فرقه یابیه در ایران بوده و او اولین کسی است که نسبت به باب و مذهب وی ردیه نگاشته است. نامبرده کتبی چند از قبیل فطرت السلیمه - از حق الباطل - تبرشهاب فی الرد علی الباب و غیر هم از رد و ایراد و طعن و سخره نسبت به سید علی محمد باب و آئین او نوشت و در کتاب ارشاد العوام نیز بدو طعن زده است. سید علی محمد باب هم مقابله به مثل کرده عبارات زنده‌ای از قبیل: (آن حاج محمد کریم خان کان غیباً و ابوه کثیما) نسبت بوی ادا کرده و از این جهت است که یابیه‌ها و فرقه‌منشعبه



حاج زین العابدین خان



حاج محمدخان

۱- محمد قلی میرزا برادر مادری ظهیرالدوله پدر حاج محمد کریم خان نیز بوده است.

۲- در حدود ۱۲ جلد.

از بایگاری اورا دجال و ظهور سفیانی و یا رجعت سفیانی لقب داده‌اند و شیعیان^۱ اورا ملحد، و موافقین، وی را شیعه خالص و کامل می‌نامند. چون حاج محمد کریم خان در ابتداء در کتب مؤلفه خویش همیشه و در همه جا باین جمله آغاز سخن می‌کند: این بنده‌ایم ... از این جهت مخالفین سرسخت وی یعنی بای‌ها (ازلی‌ها و بهائی‌ها) اورا انیم لقب داده و بکلمه مزبور وی را عتاب و خطاب می‌کنند.

حاج محمد کریم خان از دانشمندان و از مؤلفین کثیر التالیف زمان خود بوده و در رشته های مختلف علوم آن ایام کتب و رسائل بسیار نوشته چنانکه فهرست کتب وی که در کتاب تذکره الاولیاء نقل شده از ۲۲۷ کتاب و رساله متجاوز است و اینکه ناصرالدینشاه گفته: هم سلطنت و هم روحانیت در خانواده ما است مقصودش از روحانیت اشاره به حاج محمد کریم خان میباشد.^۲ حاج محمد کریم خان در سراسر زندگانی خویش ۱۲ زن گرفته^۳ و دارای ۱۸ فرزند^۴ بوده و پس از وی دوتن از پسرانش با اسمی حاج محمدخان و حاج زین‌العابدین خان یکی پس از دیگری بجانشینی او و پیشوائی شیخیه تعیین شدند^۵ و اکنون نوه او بنام حاج ابوالقاسم خان پسر بزرگ حاج زین‌العابدین خان پیشوای شیخیه می‌باشد.^۶

۱- باصطلاح شیخیان بالاسریها.

۲- شیخی‌ها شیعه خالص را شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی میدانند و چون حاج محمد کریم خان خود را جانشین سید و پیشوای فرقه شیخیه میدانند بنابراین او هم بالطبع بزم آنان شیعه خالص خواهد بود.

۳- راجع به تالیفات حاج محمد کریم خان به فهرست کتب مشایخ تالیف حاج ابوالقاسم خان پیشوای شیخیه مراجعه شود.

۴- ۱۱ زن آزاد و یک کنیز.

۵- ۸ پسر و ۱۰ دختر.

۶- با اینکه حاج محمد رحیم خان معروف به آقازاده پسر بزرگتر حاج محمد کریم خان که ۱۵ سال بزرگتر از حاج محمدخان بود حاج محمدخان برادر کوچکتر در سال ۱۲۸۸ قمری بجانشینی پدر و پیشوائی فرقه شیخیه تعیین گردید. نامبرده در سال ۱۲۶۳ قمری متولد و در سال ۱۳۲۴ قمری در سن ۶۱ سالگی درگذشت.

حاج زین‌العابدین خان پس از درگذشت حاج محمدخان برادر بزرگتر خود جانشین و پیشوای شیخیه گردید و مدت ۳۶ سال پیشوای شیخیه بود. نامبرده در سال ۱۲۷۶ ق. متولد و در سال ۱۳۶۰ قمری در سن ۸۴ سالگی درگذشت. میگویند که مرد با سخاوتی بوده است. حاج محمد رحیم خان در سال ۱۲۴۸ قمری متولد و در سال ۱۳۰۷ قمری در سن ۵۹ سالگی در تهران درگذشت.

۷- شیخیه نیز بچند دسته منقسم، منقسم شده‌اند و مهمتر از همه آنان همان شیخی‌های حاج محمد کریم خانی میباشد.

حاج محمد کریم خان در زمان حیات خود علاوه بر داشتن بستگان و خویشاوندان زیاد دارای مکتب قرآنی نیز بوده و در کتاب بهجة السدور تألیف حاج میرزا حیدر علی اصفهانی چنین دیده شد: «حاج محمد کریم خان زیاده از چهل برادر و خواهر و دوستان سیصد برادرزاده و خواهرزاده داشت همه از ملاکین معظم و متمولین مکرم بودند در سال دوست الی سیصد هزار تومان خسی و زکوة باو میدادند و در مجلس روضه خوانی که مالی یکبار در خانه اش منعقد بود خودش در آخر مجلس بعد از همه روضه خوانها به منبر میرفت و صد و پنجاه غلبان سرطلا از قهوه خانه اش بیرون می آمد و پیشخدمت ها با قمه های طلا همه برادرزاده و خواهرزاده اش بودند».

محمد کریم
میرزا محمد کریم ملایاشی سرائی از فضلاء و ادباء بوده به تعلیم و تدریس محمد میرزای ولیعهد (محمد شاه قاجار) اشتغال داشته و بنام وی کتابی در لغت پارسی بعنوان برهان جامع تألیف کرده که به فرهنگ محمدشاهی معروف میباشد و در سال ۱۲۶۰ هجری قمری در تبریز بچاپ سنگی طبع شده است.

محمد مفید
شیخ محمد مفید شیرازی متخلص به داور امام جماعت مشهد شاه چراغ در شیراز و استاد فرصت صاحب آثار عجم، مرد فاضل بسیار مطلع مدققی بوده است.

در دیوان حافظ چاپ سید محمد قدسی در سراسر کتاب حواشی بسیاری بقلم صاحب ترجمه پاشاه داور در شرح بعضی ابیات خواجگه که اغلب آنها تحقیقات ادبی و لغوی و عرفانی است دیده میشود که بغایت مفید و در نوع خود بی نظیر است.

داور در ۱۲۵۱ هجری قمری متولد و در سال ۱۳۲۵ هجری قمری در سن ۷۴ سالگی در شیراز وفات یافته و در قبرستان درسلم واقع در جنوب شهر شیراز مدفون شده است.

محمد مهدی
میرزا محمد حسین فروغی ذکاء الملك (متوفی ۱۳۲۵ ق.) مردی فاضل و ادیب بوده و در حدود سال ۱۲۳۴ قمری متولد و وفاتش در سال ۱۳۱۴ ق. اتفاق افتاده و در قبرستان محله آب بخشان اصفهان مدفون شده است. در زمان حیات خود از اشخاص معروف و سرشناس اصفهان بود چسبون قامتی بلند داشته سادی ملا رجب متوفی ۱۳۰۵ ق. و شاعر معروف، فکاهی و هزالی اصفهان که به زبان عامیانه محلی شعر میساخته قد بلند ارباب را بشوخی مورد تشبیهات قرار داده است. در کتاب المآثر و الآثار صفحه

و جدید و نجوم بطليموس و اروپي بمقامی عظیم نااقل جغرافیای اسفهان از تألیف او در ذیل
 جراید دولتی بطبع رسید و تاریخی مینویسد بر اسفهان موسوم به نصف جهان. از جمله
 آثار برگزیده آقای محمد مهدی تصحیح و طبع شاهنامه فردوسی و تاریخ و صاف است که
 هر دو در پیش چاپ شده و مخصوصاً تاریخ و صاف که با اهتمام و مقابله و تصحیح وی باحوالی
 و توضیحات عالمانه فارسی و عربی بضمیمه فهرست و شرح نکات مشکله فارسی-عربی و
 ترکی کتاب در سنه ۱۲۶۹ ق. بطبع رسیده و صحیح ترین و زیباترین چاپهای آن کتاب و
 نموداری از شاخکارهای مطبوعات فارسی و گواهی سادق بسر درجه تبحر ادب در فنون
 ادب عربی و فارسی و فلسفه و هیأت و نجوم و تاریخ و جغرافیا است مهمترین یادگار
 مؤلفات آقا محمد مهدی ادب کتاب نصف جهان در تاریخ و جغرافیای اسفهان که تألیف
 آن را در سال ۱۳۰۳ ق. شروع و در ماه رجب ۱۳۰۸ ق. ختم کرده و نسخه اش خطی
 و کمیاب است.

محمد مهدی
 میر محمد مهدی اسفهانى امام جمعه تهران از سادات خواتون آبادی
 متولد ۱۱۸۶ هجری قمری در اسفهان پسر سید مرتضی و برادر
 میر محسن^۱ در سال ۱۲۲۴ ه. ق. که فتحعلیشاه مسجد شاه را در تهران ساخت و موقوفات
 زیادی برای نگهداری آن اختصاص داد در سال ۱۲۳۶ ه. ق. میر محمد مهدی را از اسفهان
 خواسته او را بسمت امام جمعی تهران برگزید. نامبرده پس از اینکه مدت ۲۶ سال و
 ده ماه امام جمعه تهران بود در ۱۲ ربیع الثانی سال ۱۲۶۳ ق. در سن ۷۷ سالگی در
 تهران در گذشت و بجای او میرزا ابوالقاسم برادرزاده و دامادش پسر میر محسن امام جمعه
 تهران شد.

محمد مهدی
 سید محمد مهدی طباطبائی پروردی مشهور به بحر العلوم از اجلة
 علماء و مجتهدین فرزند سید مرتضی متوفی ۱۲۰۴ هجری قمری بوده،
 نامبرده در سال ۱۱۵۵ ه. ق. در کرپلا متولد و در سن ۵۷ سالگی در سال ۱۲۱۲ ق.
 در نجف در گذشت و در مقبره مخصوص بخود در خارج از صحن مرتضوی مدفون گردید.

محمد مهدی
 میرزا مهدی یا میرزا محمد مهدی خان یادگار کتیر مهدی خان حکمت (زعیم الدوله -
 رئیس الحکماء) پسر محمد جعفر تبریزی مقیم قاهره صاحب روزنامه
 فارسی حکمت مطبوعه در همان شهر که در سال ۱۳۱۰ هجری قمری آن را تأسیس نمود و ضمناً
 مؤلف کتاب تاریخ مفتاح باب الابواب در تاریخ باب - بایه - بهائیه و ازلیه بمرئی که یکی
 از بهترین و نسبتاً بی طرفترین کتب مؤلفه در این موضوع میباشد.

۱ - میر محسن پسر میرزا ابوالقاسم امام جمعه - میرزا مرتضی صدرالعلماء و میرزا
 محمد باقر صدرالعلماء و میرزا محمد تقی بوده است.

۲ - آغاز بنای مسجد شاه در سال ۱۲۱۲ قمری و اتمام آن در سال ۱۲۲۹ قمری میباشد.

کتاب حوصوف در سال ۱۳۲۱ ق. در ۴۴۰ صفحه در مصر بطبع رسیده و انتشار یافته است. هنگام مناظره و مباحثه با سید علی محمد باب در محضر علمای تبریز حد و پند صاحب ترجمه نیز در زمره علماء حضور داشته‌اند! زعم الدوله در سال ۱۳۳۳ ق. در گذشت.

محمد مهدی

محمد مهدیخان متخلص به شحنه از شعراء و اسلا خراسانی بوده و چون پدرش بعداً ساکن مازندران شده از این جهت به مازندرانی معروف شده است. نام برده پس از اینکه شوهر مادر رضاقلی خان همدایت شد در آموزش و پرورش ریبه خود خیلی کوشش نمود و شحنه مریمی اصلی و حقیقی او مییابد و بعدها رضاقلی خان از معارف گردید و در تاریخ و ادبیات دارای مقام عالی شد. شحنه مدتی از کارمندان دربار فتحعلیشاه بود سپس بشیر از رقت و در دستگاه حسینعلی میرزا فرمانفرما وارد خدمت گردید و فرمانفرما او را بسبب داروغگی شهرشیراز برگزید و باین مناسبت تخلس خود را شحنه قرار داد و بعد باصفهان آمد و در آنجا اقامت گردید و در سال ۱۲۴۷ قمری در گذشت.

محمد مهدی

حاج شیخ محمد مهدی شمس العلماء عبدالرب آبادی قزوینی فرزند حاج آقاخوند متوفی (در ماه جمادی الاولی ۱۳۰۶ ق.) از فضلا عصر خود بوده و از جمله چند نفری است که در تالیف نامه دانشوران و سایر کتب منسوبه به محمد حسنخان اعتماد السلطنه کاملاً دست داشته است. در یادداشتی که بقلم میرزا محمدخان قزوینی به کتاب انقلاب ایران تالیف ادوارد براون افزوده شده راجع به شمس العلماء این طوری اظهار نظر و شرح داده شده است: «نام اصلی شمس العلماء شیخ محمد مهدی و از عبدالرب آباد نزدیک قزوین است او یکی از متبحرترین طلاب ایران بشمار است.

شمس العلماء دوست معلم روحانی مستبد حاج شیخ فضل الله توری (که در ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۹ بدار آویخته شد) بوده و پنهان ساختن خویش را در خانه شیخ تا بازگشت مشروطیت (در ژوئیه ۱۹۰۹) عاقلانه تشخیص داده بود. پس از آنهم تحت حمایت حاج سید نصرالله اخوی نائب رئیس مجلس دوم قرار گرفته و از تباہ شدن بدست مجاهدان ایمن گردید. او در معلومات فارسی، تاریخ عرب و ادبیات در ایران سرآمد اقران روزگار خود بوده یا باصلاح دوم نداشته چند یادداشت گرانها به متن مرزبان نامه تسبیح میرزا محمد قزوینی در هشتمین جلد از سلسله اشارات موقوفه گیب Gibb افزوده است.

محمد مهدی

میرزا محمد مهدی یا میرزا مهدی مجتهد مشهدی^۲ از علماء معروف و متنفذ خراسان مقیم مشهد که در سال ۱۱۵۲ هجری قمری در زمان سلطنت نادرشاه متولد و از شاگردان آقا باقر معروف به آقای بهبهانی (متوفی ۱۲۰۵)

۱- روزنامه حکمت به فارسی در سال ۱۳۱۰ ق. تأسیس شد و تا مدتی غیر مرتب دائر بود و غالباً ماهی سه شماره از آن منتشر میشده است. روزنامه مزبور در آن زمان خیلی شهرت داشت و مخصوصاً از مروجین فارسی ساده و سره بدون اختلاط بعربی بوده است و بعدها ماهی دو بار طبع و منتشر میشد و تا اوائل مشروطیت انتشار می یافت.

۲- یکتا بن از عتبات سرشناس او در مشهد به نگارنده می گفت که ما اصلاً کرمانی بوده و بعد به خراسان آمده در مشهد مقیم شدیم.

ق.)) بوده است. در سال ۱۲۱۰ ق. که آغامحمدخان سرسلسله قاجاریه برای ضمیمه کردن خراسان بسایر قسمت‌های ایران و بعد ضمیمه کردن قسمت‌های دیگر که پس از نادرشاه از ایران جدا شده و هر یک برای خود دولت مستقلی تشکیل داده بودند رهسپار خراسان شد.

پس از ورود به مشهد میرزا مهدی مجتهد به‌مراهی شاه‌خشاہ افشار کسور و پسرش قهارقلی میرزا به نزد آغامحمدخان آمدند و بیشتر نظر شاه‌رخ‌شاه بر این بود که چون میرزا مهدی او را به نزد آغامحمدخان برده باین‌جهت احترامش محفوظ و نسبت بوی رعایت زیاد ملحوظ خواهد شد اما آغامحمدخان از آن اشخاصی نبود که باین قبیل حرفها و وساطت‌ها اعتنائی داشته باشد. در مدت بیست روز توقف خود در مشهد بالاترین شکنجه‌ها را نسبت بشاه‌رخ‌کسور اجراء نمود.

در سال ۱۲۱۷ ق. فتحعلیشاه برای بار دوم برای گرفتن مشهد و ازمیان بردن نادر میرزای افشار (پسر شاه‌خشاہ) رهسپار خراسان شده شهر مشهد را محاصره کرد و چون مدت محاصره بطول انجامید و نادر میرزا نیز سخت مقاومت می‌ورزید و در شهر قحط و غلای شدیدی روی داد باین مناسبات وجهات میرزا محمد مهدی شخصاً باردوی فتحعلیشاه آمده و معاودت شاه را درخواست نمود و ضمناً امراء و خوانین خراسان نیز همگی متعهد شدند که پس از بازگشت اردوی شاهی شهر را از تصرف نادر میرزا در آورده و خود او را گرفته تسلیم نمایند.

فتحعلیشاه این پیشنهاد را پذیرفت و به پایتخت بازگشت و در سال ۱۲۱۸ ق. هنگامی که از تهران لشکری بفرماندهی حسین‌خان قاجار قزوینی^۱ برای گرفتن شهر مشهد و کوتاه کردن دست نادر میرزا^۲ بخراسان آمد همانطوریکه تمهید شده بود سران لشکر با اتفاق امراء و خوانین خراسان مشهد را متصرف و نادر میرزا را دستگیر نمودند. نادر میرزا چون بیشتر همراهی اهالی و امراء خراسان را بنا بشاگرد میرزا محمد مهدی میدانست برای انتقام‌جویی از وی پیش از دستگیری خود او را ملاقات کرده پس از گفتگو و ناسزاگفتن بشاگرد وی تیمور نام نسجی با تبر زینیکه در دست داشت چند شربت سخت باو نواخت و خود نادر میرزا نیز چند لگد محکم باو زد. میرزا مهدی پس از دوروز از اثر زخم‌های وارده در سن ۶۶ سالگی در گذشت و در حرم امام رضا (ع) بخاک سپرده شد و پس از فوتش معروف گردید بشهید ثالث و اعتقاد وی کلمه شهیدی را برای خویشتن نام خانوادگی قرار داده‌اند.

مؤلف کتاب مطلع الشمس در جلد دوم راجع به قضیه میرزا مهدی طور دیگری نوشته : این چنین بیان کرده است : «میرزا مهدی مجتهد مخصوصاً عرف بی‌میلی این دوشاهزاده نادری شده زیرا که از نفوذ او اندیشه داشتند. بنا بر این روزی این شخص عالم از سخن بیرون می‌آمد ناگاه به نسرالله میرزا برخورد بعد از چندگلمه مناقشه با شمیر نسرالله میرزا

۱- بعدها این شخص معروف شد به حسین‌خان سردار ایرانی.

۲- نادر سلطان هم او را می‌گویند.

۳- نادر میرزا و نسرالله میرزا.

میرزا مهدی مجتهد را به دو نیم کرد^۱. فریزر^۲ ماورسیاسی انگلیسی که در زمان سلطنت فتحعلی شاه با ایران آمده و محدود خراسان سفر کرده در کتاب خود راجع به میرزا عبدالجواد^۳ و دو پسر دیگر میرزا مهدی^۴ مینویسد: دشنیدم شاهرخ میرزا جواهرزیادی به میرزا عبدالجواد و برادران او سپرده و آنها دیگر با او رد ننموده و این جواهر مایه مکنت این سه برادر گردیده است. علاوه بر میرزا مهدی مشهدی که معروف به شهید ثالث میباشد چند نفر دیگر نیز از قبیل ملا عبدالله شوشتری معروف به عقاب قنیل در سال ۹۹۷ ه. ق.، قاضی نورالله شوشتری مقتول در ۱۰۱۹ ق.، حاج ملا محمد تقی برغانی (عمو و پدرشهر قره‌المنین) که در سال ۱۲۶۳ ق. کشته شد بعنوان شهید ثالث معروفند.



میرزا مهدی نوری

حاج میرزا محمد

محمد مهدی

مهدی پسر دوم

زکیخان سردار نوری و برادرزن و پسر عم میرزا آقاخان صدراعظم نوری بوده در سال ۱۲۴۸ قمری مطابق ۱۸۳۲ میلادی که میرزا ابراهیم یا آبراهام مسیحی پسرادر بزرگه منوچهرخان معتمدالدوله از جانب پادشاه را زن حکمران گرجستان پسرای ابلاغ پیغاماتی به تهران آمد هنگام بازگشتش دولت میرزا محمد مهدی را بعنوان نماینده سیاسی بصره و بی به تفریس روانه نمود. در ایام تبعید میرزا آقاخان نوری با خانواده اش از سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۱ قمری به استهبان، یزد و قم واسطه کارهای او بوده و او است که با حاج علیخان حاجبالدوله در جلسات محرمانه مذاکره میکرد و خواهشهای میرزا آقاخان را بوی می‌گفته و او را برای شفاعت در حضور ناصرالدینشاه و اقدامات لازم دیگر برمی-انگیخته است. نامبرده در سال ۱۲۸۳ ق. به مکه رفت و در همانجا درگذشت.

میرزا محمد مهدی پدر میرزا ابوالقاسم خان نوری معروف به وزیر است. این

۱- باید شق اول درست تر باشد.

۲- James Bailie Fraser.

۳- در سال ۱۱۸۸ متولد و در سال ۱۲۴۶ قمری درگذشت.

۴- میرزا هدایت‌الله و میرزا داود.

۵- بعداً ملقب به شیخ‌الملک و اعتمادالسلطنه گردیده.

رجال ایران

شخص بیشتر در دستگاه کابیران میرزا نایب السلطنه کار میکرده و در سالهایی که چندین حکومت در زیر نظر و سلطه نایب السلطنه بود غالباً از جانب وی در تحت قرار دادهائی طبق معمول آن زمان در محال ثلاث (ملایر-تهران و تبریز) حکومت میکرد و مدتی هم یوزارت تهران منصوب شد و بعد حکومت مراغه و بعضی از مشاغل دیگر دولتی را داشته است و در تهران در گذشت.

محمد مهدیخان اعتضادالدوله پسر بزرگ میرزا محمدخان
سپهسالار اعظم و شوهر فخرالملوک^۲ دختر بزرگ ناسرالدینشاه

محمد مهدی



اعتضادالدوله کشیکچی باشی

بوده و در سال ۱۲۷۵ قمری پس از اینکه میرزا محمدخان قاجار کشیکچی باشی منقلب به سپهسالار اعظم شده و یوزارت جنگ منصوب شد منصب کشیکچی باشیکری^۳ را در همین سال به محمد

- ۱- معاونت حکومت تهران .
- ۲- این فخرالملوک دختر گلین خانم اولین زن عقدی ناسرالدینشاه است که در زمان ولیمهدی در سال ۱۲۶۲ در سن ۱۶ سالگی با او ازدواج کرده و فخرالملوک در این سال متولد گردید نامبرده کوچک‌اندام (ریزه) و بسیار زشت و به همین مناسبت نجیب هم بوده است و گلین خانم دختر احمدعلی میرزا پسر نوزدهم فتحعلیشاه میباشد .
- ۳- ریاست گارد مخصوص شاهنشاهی .

مهدیخان پسر اکبر خود واگذار نمود . محمد مهدیخان در سال ۱۲۸۲ قمری سمت کشیکچی -
باشی گری را به محمد میرزا پسر خردسال خود واگذار کرد لکن چندان مدتی از آن نگذشت که
چون فرزندش کودک چهار ساله بود دوباره خودش در سال ۱۲۸۳ قمری متصدی کشیکچی باشی گری
شد و تا سال ۱۲۸۴ قمری بکار مزبور اشتغال داشت در این سال بجای او کیومرث میرزا
ملک آرا سرکشیکچی باشی شد . او نیز در سال ۱۲۸۵ قمری معزول و دوباره اعتمادالدوله
در این سال بشفلسابق خود برقرار گردید .

در سال ۱۲۸۸ قمری ملقب به اعتمادالدوله شد و شغل کشیکچی باشی گری را مجدداً



محمد مهدی خان اعتمادالدوله

در این سال به پسر خود محمد میرزا کودک
ده ساله واگذار نمود و مدتی از این انتصاب
نگذشت که دوباره کیومرث میرزا ملک آرا
سرکشیکچی باشی شد و اعتمادالدوله در
این سال بسمت ایلیخانگیری ایل قاجار
انتخاب گردید . در سال ۱۲۹۹ ق. که
حکومت قم وسواه نیز از سال ۱۲۹۵ ه. ق.
جزو حکومت های ابوابجمی کامران میرزا
نائب السلطنه شده بود اعتمادالدوله از طرف
وی بحکومت قم وسواه تعیین شد . نامبرده
مدتی حاکم ساوه و زرند و مدتها حاکم قم
بود و گاهی هم حاکم کاشان میشد . در سال
۱۳۰۳ ق. حکومت هر چهار جا را داشته و
در ۱۳۰۴ ق. از حکومت های مزبور معزول
و بیرون آمد .

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در
یادداشت های روزانه خود در این باب

می نویسد : واعتمادالدوله برای اینکه دوباره بحکومت منصوب گردد در خانه امین السلطان
بست نشست . و بعد در همین سال بحکومت کاشان تعیین شد و چون کاشان در تیول امین الدوله
یکی از زوهای سوگلی ناسرالدينشاه بود چیزی نگذشت که اعتمادالدوله معزول و بجای او
اقبال الدوله (میرزا محمدخان کاشانی غفاری) با همان شرایط که کارها را با نظر امین الدوله
انجام دهد بحکومت کاشان منصوب شد .

راجع باین موضوع اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه - خطی - خود چنین
می نویسد : وجمعه ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۴ : شنیدم که حکومت کاشان را به اقبال الدوله

دادند بعضی میگویند که از انیس الدوله گرفتند بعضی میگویند که کماکان قبول انیس الدوله است بجای اعتضاد الدوله اقبال الدوله است. در اواسط سال ۱۳۰۵ ق. حاکم قم ساوه شد و در سال ۱۳۰۶ قمری مجدداً بحکومت کاشان تعیین گردید و تا سال ۱۳۰۷ قمری حکومتش در آنجا ادامه داشت و سایر حکومتها (ساوه - زرنند و قم) را بعنوان نان خانها بین اعیان و رجال مملکت تقسیم کردند. ساوه و زرنند و ریاست ایل شاهسون بغدادی تعلق به آقاعلی آشتیانی امین حضور گرفت و قم سهم سپهبد شد. اعتماد السلطنه در این باب مینویسد: «شنبه ۲۷ رجب ۱۳۰۶ قمری: سپهبدار پسر شیرخان عین‌الملک اعتضاد الدوله خلعت قم پوشیده حضور آمد»^۴.

اعتضاد الدوله در ماه سفر سال ۱۳۰۷ قمری در گذشت و بجای او عباس میرزا پسر دوش که ملقب و معروف به نایب‌الایاله بود بحکومت قم منصوب شد و در اواخر سال ۱۳۰۹ ق. ملقب به لقب پدر خویش اعتضاد الدوله گردید. پسران و نوادهای میرزا محمدخان سپهسالار برعکس خودش مردمان بسیار بی‌عرضه و بی‌کفایتی بودمانند و اینکه گاهی هم بحکومت‌های درجه چهارم آنها را تعیین می‌نمودند فقط از لحاظ زن و مادر زن و مادرشان بوده که زن و دختر شاه بوده اند و این مثل که از آتش خاکستر بعمل می‌آید در باره آنان کلام در دست و مصداق داشته است^۴.

۱- اغلب رجال و متفکرین و علمای اعلام از این نان‌خانه‌ها داشتند. این نان‌خانه‌ها بر چندین نوع بود. بعضی‌ها، حکومت‌ها را بر فرزندان و یا به کسان خیلی نزدیک خود میدادند و بعضی دیگر حکومت‌ها و یا افواج ایلاتی که ابواب جمعی آنان بود، آنها را مانده یا مالیه به یک نفر سرشناس و معتبر به معنی به مقابله مواگذار میکردند و علماء راهبرای اینکه با اعمال دولت روی موافقت نشان دهند موقوفات را بدست آنان سپردند و روی هم رفته نظر کلی هم بر این بود که رعایا را غارت کنند و خود و کسان خویش را بپیره‌مند سازند و بعضی اوقات هم اشخاص مزبور باین قبیل نان‌خانه‌ها اکتفاء نکرده و دیهات و بلوکات بزرگ خالصه را از قبیل اسدآباد - میانه - لشت‌نشاء - فریمان - فیستان - باغ خاص - یافت‌آباد - زیدون - ممسنی - شمس‌آباد و غیره و غیره را بموجب دستخط شاه به ملکیت خود در می‌آوردند.

۲- مراد از این سپهبد اسمعیل‌خان پسر دویم ملکزاده عزت الدوله خواهر تنی ناصرالدینشاه از انوشیروانخان عین‌الملک اعتضاد الدوله شوهر سیم او میباشد.

۳- اعتماد السلطنه اشتیها بجای سپهبد سپهبدار نوشته است.

۴- در یکی از نسخه‌های محمد مهدیخان اعتضاد الدوله دیدم که ناصرالدینشاه در بالای عکس بخط خود نوشته بود: «اعتضاد الدوله گمه».

فخر الملوك همسر اعتضاد الدوله طبع شعر نیز داشته و در اشعار خود فخری تخلص مینموده و در قاجاریه علی‌قلی میرزا اعتضاد السلطنه نیز فخری تخلص می‌نموده است.

از کتبه‌های فخر الملوك این بوده که در اعیاد تولد ناصرالدینشاه قصیده‌ای میساخته و در حضور شاه آن را میخوانده و از طرف شاه بعنوان سله تنکه جوهری باور داده میشده است.

محمد ناصر

محمد ناصر خان قاجار دولو ظهیر الدوله پسر محمد ابراهیم خان سردار

و پدر علیخان صفاء ظهیر الدوله بوده و محمد ناصر خان مانند پدر و

نیای خویش در زمان سلطنت محمدشاه و ناصرالدینشاه قاجار یکی از امراء و بزرگان قاجاریه بود. در سال ۱۲۶۳ هجری قمری - مستخان سالار قاجار دولو بواسطه جاه طلبی و عدم رضایت از اوضاع مملکتی و سازش با بیگانگان بر ضد دولت قیام نمود و دولت وقت هم در این هنگام بسیاری از اشخاص را با اتهام اینکه با او همدست بوده و یا از وی طرفداری می کنند آنان را حبس و یا بولایات دور دست تبعید می نمود.

محمد ناصر خان از آن قبیل اشخاص بود که بنا بر رأی حاج میرزا آقاسی صدر اعظم و

و تصویب شاه به کرمان تبعید شد و در آنجا زندانی و تحت نظر قرار گرفت. محمد ناصر خان مرگ پادشاه و غیبت حاکم کرمان را برای خود مفتنم شمرده بدون اجازه دولت و حاکم از کرمان بسمت تهران راهسپار گردید. فضلعلی خان قرا باغی بیگلربیگی حاکم کرمان که در نواحی یزد بسر می برد از موضوع خارج شدن یا فرار محمد ناصر خان از کرمان آگاه شد و او را در حدود اردکان توقیف نموده و با خود بکرمان برد.



محمد ناصر خان ظهیر الدوله

پس از جلوس ناصرالدینشاه به

تخت سلطنت در سال ۱۲۶۴ ق. و تعیین

طهماسب میرزا مؤید الدوله بحکومت کرمان

و آمدن فضلعلی خان بیگلربیگی به تهران

محمد ناصر خان نیز به تهران آمد و مدتی

بیکار بود تا اینکه قشبه افتتاح آور مرو و

تلف شدن بیشتر قوای دولت شاه حمزه

میرزا حشمت الدوله و میرزا محمد آشتیانی

قوام الدوله را در سال ۱۲۷۷ ه. ق. از

حکومت و پیشکاری خراسان معزول و بجای

آنان سلطان مراد میرزا حسام السلطنه را

برای یار سوم بحکومت خراسان و محمد

ناصر خان را ملقب به ظهیر الدوله نموده

بسمت پیشکاری (معاونت) و سرداری (فرمانده

لشکر) انتخاب و بخراسان فرستاد. در

۱- به اسطلاح در اویش صفاء علیشاه.

۲- محمدشاه.

۳- در حدود چهل تا پنجاه هزار نفر.

سال ۱۲۷۸ ق. بحکومت استرآباد (گرگان) و شامرو و بسطام و غیره برقرار شد. در سال ۱۲۷۹ قمری که ظل السلطان بحکمرانی فارس تعیین شد محمدناصرخان ظهیرالدوله تا سال ۱۲۸۰ قمری فقط یکسال پیشکار او بود و بعد میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی با آن اقتضاحات مرو یا دادن پیشکشی قابلی بشاه بجای وی منسوب و بشیراز فرستاده شد. در سال ۱۲۸۳ قمری ایشیک آقاسی باشی بود.

شغل ایشیک آقاسی باشی در آن دوره چه از حیث معنی و چه از حیث ماده یکی از کارهای مهم و پر دخل دربار سلطنتی و محلل ارباب رجوع بود. در منشآت میرزا ابوالقاسم قائم مقام در نامه‌ای که به میرزا موسی خان برادر خود نوشته و از اوضاع دربار فتحعلیشاه بخصوص از عبدالله خان امین الدوله نقادی کرده است کار ایشیک‌خانه واضح میگردد. در سال ۱۲۸۳ ق. که ناصرالدینشاه بنا بر هوس شاهانه باز بفکر تشکیلاتی برای این مملکت بی‌سر و سامان افتاد بنا بر اراده و میل شخصی خود هر کسی را بر سرکاری گذاشت و حدود اختیارات هر یک را تعیین و اموراتی را بوی محول نمود و البته این کار هم خیلی مسوقتی بود و در همین سال چون موضوع روی هوس شاهانه دور میزد، تشکیلات مزبور بکلی بهم خورد. در این تشکیلات محمد ناصر خان ظهیرالدوله را وزیر دربار بلاوه رئیس تشریفات خود نموده و اداره امور این کارها را نیز بعهده وی واگذار نمود:

رسیدگی بامور شاعران - علماء - سادات - اعیان - اشراف - انتظام امور خادمان حرم و خواجیه‌سرایان - بناخانه - چاپارخانه‌ها - اداره غله‌تهران - حکومت جوشقان حکومت گلپایگان و خوانسار. در سال ۱۲۸۴ ق. برای بار دوم وزارت (معاونت حکومت) خراسان بوی واگذار شد و بطرف مأموریت خود روانه گردید. در کتاب المآثر و الآثار ظهیرالدوله را حاکم و در کتاب منتظم ناصری وزیر (معاون حکومت) خراسان نوشته شده و موضوع هر دو کتاب درست است زیرا در این تاریخ سلطان حسین میرزا جلال الدوله پسر پنجم ناصرالدینشاه و برادر کمتر ظل السلطان که طفلی بوده ۱۵ ساله فقط عنوان حکومت داشته و اسماً حاکم بوده لکن رسماً تمام کارها با خود محمد ناصر خان ظهیرالدوله بوده است.

پس از اینکه حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله در سال ۱۲۸۸ ق. بوزارت عدلیه و وظائف و اوقاف منسوب شد و پس از هفت ماه که از وزارت او گذشت تغییر شغل داده بوزارت جنگ منسوب و ملقب به سهسالار اعظم گردید بجای او ظهیرالدوله که سمتش ایشیک آقاسی باشی (رئیس تشریفات) بود بوزارت عدلیه برقرار شد. چیزی از مدت

۱- سابقاً اداره تشریفات سلطنتی را ایشیک‌خانه و رئیس آن را ایشیک آقاسی باشی و معاونش را نائب ایشیک آقاسی می‌گفتند.

۲- فارسی ایشیک آقاسی باشی سابق و یا رئیس کل اداره تشریفات کنونی سابقاً سالاریار و یا بار سالار و پرده‌دار نیز می‌گفتند.

وزارتش نگذشت که در همین سال پاشاخان امین‌الملک بجای او بوزارت دادگستری منصوب گردید. در سال ۱۲۹۲ ق. پس از درگذشت حسینخان شاهسون نظام‌الدوله حاکم خراسان ظاهرالدوله بجای وی مستقلاً به استانداری خراسان منصوب و روانه گردید و در سال ۱۲۹۴ ق. درگذشت.

محمدنبی محمدنبی خان پسر آقا کوچک تاجر شیرازی و خواهرزاده حاج خلیل خان کر اوغلو، قزوینی ملک‌التجار نماینده سیاسی ایران در هندوستان بوده که پس از گذشته شدن حاج خلیل خان در سال ۱۲۱۸ قمری در بمبئی دولت یا شاه وقت او را در سال ۱۲۱۹ ق. بجای نماینده مستقل خود بسمت نمایندگی سیاسی به هندوستان فرستاد. نامبرده پس از مدتی اقامت در هندوستان در اواخر همین سال به ایران مراجعت نمود و به سمت وزارت حسین‌علی میرزا فرمانفرمای فارس برگزیده شد. محمدنبی خان پیش از اینکه بسمت نماینده سیاسی ایران در هندوستان معین شود خود یکی از متمولین طراز اول فارس بود و پس از نمایندگی وزارتش ثروت وی چندین‌مقایل افزایش یافت لکن در سال ۱۲۲۴ قمری پس از اینکه تمام اموال او بابت بدعی به دولت از بابت مالیات دو ساله فارس مسادده شد و از وزارت نیز معزول گردید و بعد باندک زمانی بواسطه صدماتیکه در هنگام وصول وجوه باو وارد آورده بودند در اواخر همین سال در شیراز درگذشت.

محمد نصیر میرزا محمد نصیر حسینی شیرازی ملقب به میرزا آقا و فرست‌الدوله و متخلص به فرست در سنه ۱۲۷۱ هجری قمری در شهر شیراز متولد و در سال ۱۳۳۹ قمری در سن ۶۸ سالگی در شیراز درگذشت و در حافظیه بخاک سپرده شد. علاوه بر اطلاع کامل بر علوم متداوله از قبیل سرف و نحو و بدیع و معانی و بیان و منطق و حکمت از نقاشی نیز اطلاع داشته است. وی مؤلف کتاب آثار عجم بوده و دارای دیوان شعر و غیره نیز میباشد.

محمدولی محمدولی اسدی مصباح دیوان - مصباح‌السلطنه متولد ۱۲۵۷ خورشیدی فرزند میرزا علی اکبر از اهالی بیرجند و مدتها پیشکار محمدابراهیم خان شوکت‌الملک بود و سه دوره هم ۳ از طرف شوکت‌الملک نماینده

۱- در تاریخ ۲۳ محرم ۱۲۹۲ ق.

۲- در صفحه ۸۱ جلد سوم منتظم‌ناصری و همچنین در صفحه ۶۹ جلد اول تاریخ قاجاریه تاریخ‌التواریخ و نیز جلد نهم روضة‌الصفاء محمدنبی خان خواهرزاده حاج خلیل خان ذکر شده لکن مؤلف فارسنامه ناصری در صفحه ۲۵۹ او را برادرزن حاج خلیل خان نام برده است. فارسنامه ناصری محمدنبی خان را شیرازی و روضة‌الصفاء او را قزوینی دانسته است.

۳- دوره‌های ۳ و ۵ و ۶.

مجلسی شد.^۱

۴. ق. هدایت مخبر السلطنه که خودش از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ خورشیدی نخستوزیر بوده در صفحه ۴۵۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در باب انتخاب نمایندگان میگوید: و جز در دوره اول^۲ در هیچ دوره‌ای و کلاهی و کیلی موکلین نبودند و هر دوره از دوره قبل بدتر شد. در دوره پهلوی افلا پهلوی که زماندار بود و کلاهی را میشناخت و و کلاهی موکل خودشان را ولو بگوئیم پهلوی خودش بوده.

اسدی بتدریج ترقی کرد و سرشناس شد تا اینکه در سال ۱۳۰۵ خ. از طرف شاه بسمت نیابت تولیت آستان قدس رضوی تعیین گردید و مدت ده سال و هشت ماه^۳ در آنجا بسمت مزبور برقرار بود و اصلاحات خوبی نمود و خیلی هم لازم بود بعد هنگام تبدیل کلاهی بی‌لیه به لیهدار یعنی شاپو دومشهد غوغائی برخاست که در ۲۴ تیرماه ۱۳۱۴ خورشیدی منتهی بگلوله باران کردن مجتهدین مسجد گوهرشاد گردید و جمع زیادی که در پای منبر شیخ پهلول بودند کشته شدند.

شیخ پهلول از اهالی و وعاظ خراسان و خیلی زیرک و باهوش بود. اغلب اوقات خود را پیاده و با سواره سیاحت میپرداخت. ظاهرش مرد و ارسته‌ای نشان میداد، شعر هم میگفت اشعارش خیلی روان و بدون تکلف بود. پس از رویداد مسجد گوهرشاد شیخ پهلول با خیلی زرنگی و سرعت عمل فرار کرد و یا او را فراراندند و با قافانستان پناهنده شد و از آن سال بی‌مدت در آنجا زندگانی میکرد. در این هنگام شاه نسبت به اسدی ظنن شد و او را محرک اصلی قاتله دانست.^۴

از این جهت در ۴ آذرماه همان سال او را توقیف و امور محوله بوی به پاک‌روان والی خراسان واگذار شد و پس از محاکمه در دیوان حرب خراسان در ۲۹ آذر محکوم باعدام و تیرباران گردید. اسدی شخصی بود با عوش و کاری‌اکثر اصلاحات و تجدید اینته و تأسیسات جدید و تنظیم بودجه در آستانه رضوی از یادگارهای دوره نیابت تولیت او میباشد.

محمدولی خان افشار قاسلو از سرکردگان لشکری فتحعلیشاه قاجار بوده و در جنگیکه در سال ۱۲۲۱ قمری در سرحدات کرمانشاه و

محمدولی

۱- تا دوره هفتم غالباً نمایندگان ولایات را منتفدین و ملاکین بزرگ انتخاب میکردند و از دوره هفتم به بعد تمام نمایندگان را اعم از مرکز و ولایات طبق صورت تنظیمی از طرف شهربانی خود دولت انتخاب مینمود.

۲- در این دوره هم حرف است.

۳- از فروردین‌ماه ۱۳۰۵ تا آذر ۱۳۱۴ خورشیدی.

۴- در قضیه مسجد گوهرشاد جمع زیادی از منتفدین مشهد دستگیر شدند که از آن جمله میرزا محمد آقا شزاده یا آقازاده خراسانی پس آخوند ملامحمد کاظم خراسانی بود که بواسطه وساطت و خواهش ملک غازی پادشاه عراق از شاه ازمرگ نجات یافت و زیر نظر بود لکن چندی بعد فجأة در ۱۳ ذیحجه ۱۳۵۶ قمری در تهران درگذشت و در مقبره ناصرالدینشاه مدفون گردید.

کردستان میان عثمانی و ایران روی داد فتحعلیشاه در این هنگام محمدولیخان و فرج‌الله خان افشار تسجیحی باشی و صفی‌یار خان کرد بیجه را که از رجال درباری و سرکردگان او بودند برای امداد مردپایان و اردوی محمدعلی میرزا دولتشاه و حاکم کردستان بآنحدود فرستاد . در این جنگ موفقیت زیادی حاصل کرده و عثمانیها را سخت شکست دادند .

محمدولی خان (دارای القاب: امیر اکرم - سردار اکرم - ناصر السلطنه سردار معظم - سپهبد اعظم و سپهسالار اعظم) متولد ۱۲۶۴ هجری

محمدولی

قمری پسر حبیب‌الله خان ساعدالدوله سردار و نواده ولی‌خان سرتیپ تنکابنی است که از فرماندهان سپاه محمدشاه قاجار در ایلام محاسره شهر حرات (۱۲۵۳-۱۲۵۴ ق. هـ) بوده است .



محمدولی خان سپهسالار اعظم

محمدولی خان یکی از دو فاتح مشهور تهران است در آخر استبداد سقبر (۱۳۲۷ ق. هـ) و فاتح دیگر حاج علیقلی خان سردار اسد بختیاری میباشد . نامبرده سالهای بنامادی حکومت تنکابن را داشت^۲ در سال ۱۳۰۳ ق. هـ از سرتیپان اول نظام در فوج تنکابن بوده و تا سال ۱۳۰۵ ق. هـ معروف بود به محمد ولیخان یا ولیخان سرتیپ . در این سال علاوه بر القاب سابقش ملقب به ناصر السلطنه نیز گردید و در سال ۱۳۰۸ ق. هـ با درجه امیر تومانی (سر لشکری) و دادن پیشکشی پناه حاکم استرآباد شد . حکومت وی در گرگان بیش از یکسال طول نکشید که در

۱- در ایران و معالک مشرق زمین بمصادق مثل معروف کلوخ مفت و گوجه‌شک همبخت است القاب مناسب و درجات زود بزود باشخاصی داده میشود و گاهی عم خیلی زود از آمان گرفته میشود از این جهت می‌بینیم بنا بر رویه و اصولیکه معمول به مملکت است بسیاری از اشخاص دارای چندین لقب و چندین شغل میباشد . محمدولیخان بیشتر با القاب ناصر السلطنه ، سپهسالار اعظم و سپهسالار اعظم شهرت داشت .

۲- ولیخان سرتیپ هنگام لشکر کشی ایران بهرات یکی از چهار شهر خراسان به یک تیر توی که بالاخره معلوم نشد از طرف دوست بود یا دشمن کشته شد .
۳- تنکابن نام منطقه‌ای است در عازاندران که اکنون شهسوار نامیده میشود .

سال ۱۳۰۹ ق. معزول و بجایش عبدالله میرزا حشمت‌الدوله بحکومت آنجا تعیین و فرستاده شد.

پس از آمدن به تهران برای اداره کردن و در دست داشتن ضرابخانه پشهادی بنا مبالغ خیلی زیادتر بشاه داد و چون امین‌السلطان صدر اعظم وقت در امور ضرابخانه کاملاً ذینفع بود و عوائد زیادی از این محل باو میرسید اشکال تراشی‌های زیادی در کار نمود اما شاه در مقابل پیشکش‌های نسر السلطنه و ازدیاد درآمد ضرابخانه پشهاد او را مورد قبول خویش قرار داد. در سال ۱۳۱۰ ق. اداره امور ضرابخانه به نسر السلطنه واگذار گردید و در این تاریخ سمت و عنوانش شد: (وزیر عیار و مسکوکات دولت علیه ایران) و چون پا تو کفش امین‌السلطان کرده بود و محل درآمد او شده بود در این تاریخ اهمیت زیادی پیدا کرد. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: ۱۸ شوال

۱۳۱۰: امروز بندگان همایون به زرگنده تشریف بردند و همان نسر السلطنه بودند. اما این کار برای او دولت مستعجل بود زیرا اشخاصیکه سابقاً در امور ضرابخانه دست‌اندر کار بودند دسائس زیادی بکار بردند تا لطمه و سدمای باو وارد آورند و سرانجام هم موفق شدند و مقاصد خود را پیش بردند و در سال ۱۳۱۱ ق. ضرابخانه از او گرفته شد و مدتی مشترکاً در دست حاج محمد حسن امین‌الشراب و غلامعلی خان امین همایون سراندار باشی از بستگان امین‌السلطان بود و گذار گردید. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) ذاجع بموضوع ضرابخانه در کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین گوید: «ضرابخانه سالها دست حاجی محمد حسن امین‌الشراب بود و در اداره امین‌السلطان چندی به ولی‌خان تنکابنی نسر السلطنه واگذار شد گفتند در عیار کم و کسر شده است. در تکیه دولت مجلس کردند بهودیها جمع شدند جماعتی از اعیان حاضر بودند پدرم هم با من ناصرالدین‌شاه حضور داشت صنایع الدوله و نگارنده هم بودیم قدری دورتر از جمعیت نشستم مراقب عملیات، بهودیها عمال امین‌السلطانند. بهودی‌ها بتدائیری که دارند عیار سکه‌های امین‌الشراب را چربانندند و حال آنکه معنی ندارد از عیار اگر ندرند چیزی اضافه نمیکنند. گفته شد قدری تفره در شکاف چوب گنجانده بودند که

- ۱- این تغییرات و تبدیلات بدون تقدیم پیش‌کش صورت نمیگرفته است.
- ۲- سالانه پنجاه هزار تومان پیشکشی بشاه صد و بیست هزار تومان اجاره.
- ۳- مردم پیشکشی و رشوه را باب الحوائج و حلال مشکلات نیز میگویند.
- ۴- در این سال این دو نفر سالانه مبلغ ده هزار تومان به پیشکشی شاه و سه هزار تومان بر مال‌الاجاره ضرابخانه اضافه کرده با اصطلاح برشمه مزایده شدند و قرار بر این شد که سالانه شصت هزار تومان بعنوان پیشکشی به شاه تقدیم کرده و ۱۲۳ هزار تومان هم بصورت اجاره بپردازند.

روی بوته میگذارند البته چوب که سوخت نقره آب میشود و مخلوط نقره‌ای که در بوته است میگردد ۱.



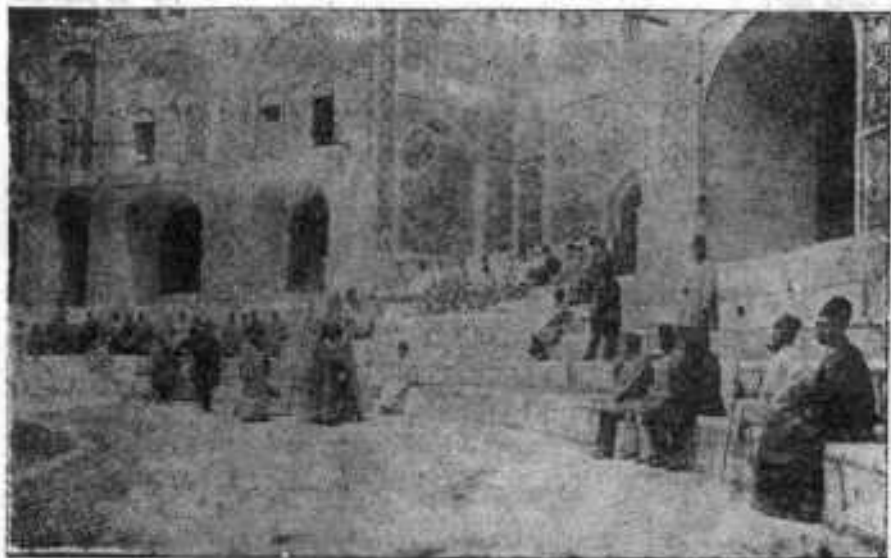
درنگه دولت در سال ۱۳۱۰ قمری پول ضرابخانه را مال میگذارد.

بعد امین‌السلطان صدراعظم در سال ۱۳۱۲ قمری با همان شرایطیکه بان دونه داده شده بود خودش بمدت ۱۱ سال اجاره ضرابخانه را قبول کرد. صدراعظم شد مستاجر و دولت موجر ۱

محمودولی‌خان در دوره سلطنت ناصرالدینشاه کمتر در تهران بود. در سال ۱۳۱۳ ق. اوائل سلطنت مظفرالدینشاه به تهران آمد و برای اولین بار وزیر گمرک شد ۲. و تا اواخر سال ۱۳۱۴ ق. درست مزبور باقی بود و بعد در سال ۱۳۱۵ ق. میرزا محمدعلی‌خان قوام‌الدوله تفرشی بجای وی وزیر گمرک شد.

- ۱- بطورکلی در این مملکت کارهاییکه منافع دارد متصدیش باید با مافوقها سازد یعنی آنان را در بردن منافع شریک خود کند و در غیر این صورت متصدی کارمربوطه چه درست باشد و چه نادرست فوراً از کار برکنار میشود. . . اینک دیده میشود که شخصی در هر مقامی که فرض شود مدتی در سر یک کاری مستقر و ثابت میباشد باید دانست که حتماً بلفقریان بلفقریان گویان مطیع صرف بوده و یا بامافوقهای خویش سازش داشته است. این است رویه و اصول گرتولمی‌پسندی تعمیر ده قضا را . . .
- ۲- چون گمرکات ایران در اجاره او بود:

محمدولیخان در سال ۱۳۱۷ ق. حاکم گیلان شد و حکومتش چهار سال و چهار ماه



آمایش عیار مسکوکات در حضور جمعی از رجال در تکیه دولت

طول کشید و بمذموم و گریزآمیز گردید و به تهران آمد و در اوایل سال ۱۳۲۲ ق. از طرف محمدعلی میرزا ولیعهد و والی آذربایجان بحکومت اردبیل - مشکین و خلخال منصوب شد و حکومتش در این نواحی یکسال بطول انجامید پس از بازگشت به تهران تلگرافخانه را در سال ۱۳۲۳ ق. که سالهای شماری در دست مخبرالدوله و اولاد او در سالی بیست هزار تومان اجاره بود در سالی دویست و سی هزار تومان اجاره کرد و در این سال است که ملقب به سپهدار یا سپهدار اعظم شد و ضمناً وزیر تلگراف و امیر توپخانه هم بود. چون خودش بحکومت استرآباد مأمور شد از طرف خود سردار منصور ۶ را بریاست اجاره‌داری یا مقاطعه‌کاری برقرار کرد. در آغاز مشروطیت در سال ۱۳۲۴ ق. بواسطه اینکه پسرش در تنگابن برخلاف انتخابات کار میکرد و آخوندی را که در پیشرفت انتخابات کوشش داشت چوب زده و ریش شیخ را تراشیده بود این موضوع باعث یادآوری اعمال سابق سپهدار شد که برخلاف آزادی عمل کرده بود و آن

- ۱- علیقلی خان مخبرالدوله پسر بزرگ رضاقلیخان هدایت معروف به الله‌باشی که در ۱۵ سفر ۱۳۱۵ ق. در تهران درگذشت.
- ۲- سردار منصور همان فتح‌الله‌خان اکبر بیگلربیگی رشتی است که در دوره مشروطیت مکرزی وزیر شده و هنگام کودتا در سال ۱۲۹۹ خورشیدی نخست وزیر بود. پس از اینکس محمدولیخان سپهدار اعظم در سال ۱۳۳۴ ق. (۱۲۹۴ خورشیدی) در زمان سلطنت احمدشاه ملقب به سپهسالار اعظم شد سردار منصور لقب سابق او را گرفته ملقب به سپهدار اعظم گردید.

اعمال این بود که پیش از انعقاد مجلس و صدور دستخط مشروطیت که علمای تهران و تجار به هیأت اجتماع در مسجد جامع تحسن جسته و خواهان حکومت مشروطه بودند سپهدار از طرف دولت مأمور قلع و قمع متحسین گردید و در این باب خیلی سخنی بخرج داد و در این میانه سیدی هم کشته شد این مسائل و عمل بی رویه پسرش آهم در آغاز مشروطیت تنفر شدیدی نسبت بوی در مردم ایجاد شد و موضوع چوب زدن شیخ باعث هیجان نمایندگان در مجلس نیز گردید .

پس از توب بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ ق. سپهدار از طرف محمدعلیشاه رئیس اردوی اعزامی به آذربایجان و مأمور متفرق نمودن مشروطه خواهان تبریز شد پس از چندماه توقف در خارج شهر و ناسازگاری با شاهزاده عین الدوله فرمانفرمای آذربایجان متغیراً به تنگابن بازگشته و ندای عدالتخواهی را بلند کرد و ضمناً انجمنی هم به نام (انجمن عدالت) تشکیل داد .

ادوارد برون در این باره در کتاب انقلاب ایران مینویسد : سپهدار اعظم که چند ماه پیش سرکردگی سپاهیان شاه در خبیثه تبریز بود اکنون به میلیون پیوسته خبیثه سالاری آنان را بخود گرفته يك حکومت موقتی بنیاد و ستونی برای برپا ساختن انجمن محلی به لنگرود گسیل داشته . در اول سال ۱۳۲۷ ق. که مجاهدین سرکردگی عبدالحسینخان معز السلطان که بعد ملقب سردار محی شد رشت را تصرف کردند و آقا بالاخان سردار افخم حاکم گیلان را در باغ مدبر به کشتند و بواسطه نامه ای که به سپهدار نوشته و با او مکتوبه ارتباط پیدا کرده بودند سپهدار به رشت وارد شد و با مجاهدین همقدم و دست تهران رهسپار گردید و در این باب در کتاب انقلاب ایران تألیف ادوارد برون چنین نوشته شده است :

سپاه شالی یا لشکر رشت به قزوین رسیده و در آنجا می جنگند و شهر بدست ملیون افتاد . این لشکری را که تا بمز در این دوره بنام شورشگران از آنها سخن میراند بقرماندهی سپهدار یا فیلمار شال محمدولی خان نصر السلطنه بوده . و نیز مینویسد : در روزنامه های پورک شیر و دیلی پست درباره وی چنین نگارش یافته است : هر چند او (سپهدار) ۶۵ ساله است ولی سیما و چهره ای پنجاه ساله دارد او در عهد پادشاهانی چند در بسیاری جاها حکمران بوده و هر چه بوده شهرت دارد، توانگرترین مردان ایران است شکی نیست که در حکمرانی آخرین او در گیلان اهتمام زیادی در ساختن راه نموده است .

در اواخر دوره ناصرالدین شاه خدمت و مراقبت شایانی در امر ضرابخانه و تجدید تشکیل سکه زنی ایران کرده است . او با منش سخاواری و هواداری با نهضت آزادی در موقبعکه محمدعلیشاه او را برای خاموش کردن شورش تبریز فرستاده بود از سمت سپهداری (قرماندهی) استعفاء داد . از لحاظ سابقه دیرین او در ایالت گیلان بود که توانست نیروئی تشکیل دهد که قزوین و تهران را تسخیر نماید و بدین راه پادشاهی را از بالای تخت بزر

آورده . هنگامیکه با دستجات مسلح خود به قزوین رسید درخواستهای ملیون را تنظیم و بشرح زیر اعلام نمود :

۱- تخلیه ایران از سپاهیان اجانب ۲- صدور فرمان شاه که تصریح نماید اسول مشروطیت پیش بسورت کامل یعنی با ۵۱ ماده قانون اساسی مصوب ذیحجه ۱۳۲۵ ق. (۸ دیماه ۱۲۸۵ خورشیدی) و ۱۰۷ ماده متمم آن مصوب شوال ۱۳۲۶ ق. (۱۵ مهرماه ۱۲۸۶ خورشیدی) بازگشت داده شود ۳- سپاهیان چریک‌شاه خلع سلاح شوند ۴- برکناری امیربهار جنگه - مشیرالسلطنه و سران دیگر بنام مرتجعین از دربار . سپه‌دار موقیمیکه با نفرت ایوابجمعی خویش وارد کرج شد که بسمت تهران عزیمت نماید بواسطه مخالفت شدید روس‌ها مردم شد که بطرف تهران حرکت کند ویا در آنجا توقف نماید .

دکتر آقایان که به‌مراه یفرم و وارد در جریان قضایا بوده در دفتر خاطرات خود در این باب چنین گوید : دوسه روز بعد مجدداً باراتوسکی و چرجیل به کرج آمدند حالاموقعی است که کمیسیون جنگه توسط جاسوس‌های خود اطلاع دارد که بختیارها به قم رسیده‌اند و روابط دواوردو ایجاد شده است . در این جلسه هم باراتوسکی تهدید کرد . وقتیکه خدا حافظی کرد و از پله‌های بالاخانه محل کمیسیون جنگه پائین می‌آمدند چرجیل می‌گوید من قومی می‌گذارم را بالا فراموش کردم سبر کنید بروم بردارم . می‌آید بالا ، روه اعضا می‌کنند و بگوید : و بختیارها نزدیک تهران هستند از تهدید روس‌ها نترسید به تهران حرکت کنید این جمله را گفته قومی سیکار طرایش که مخصوصاً جا گذارده بود برداشته وی آید پائین . همین اعلام کافی بود که تصمیم حرکت اردو بطرف تهران گرفته شود .

پس از فتح تهران و خلع محمدعلیشاه از سلطنت سپه‌دار اعظم اول شخص ایران شد اگرچه ظاهراً رئیس ملیون بود و اظهار آزادیخواهی می‌نمود ولی باطناً برخلاف ملیون رفتار میکرد و از اینجا نفاق و دودستگی ایجاد گردید . در ۲۸ جمادی الثانیه ۱۳۲۷ ق. (۲۶ تیرماه ۱۲۸۸ خورشیدی) در عیادت دولتی که پس از فتح تهران بدون نخست‌وزیر بود و به عبدالملك نایب‌السلطنه معرفی شد سپه‌دار اعظم وزیر جنگه بود و در رمضان (مهرماه) همانسال رئیس‌الوزراء شد و تا سال ۱۳۲۸ ق. نخست‌وزیر بود و بعد مستعفی شد و در ۱۷ رجب ۱۳۲۸ ق. کابینه میرزا حسنخسان مستوفی‌الممالک روی کار آمد . در این موقع محمدولیخان سپه‌دار اعظم و حاج علیقلیخان سردار اسعد فاتحین تهران از طرف

۱- دفتر خاطرات دکتر آقایان در مجله خوانندگیا در سال ۱۳۲۱ خورشیدی بطبع رسیده است . دکتر آلتکماندر آقایان نماینده مجلس در دوره چهاردهم از طرف اراده جنوب بود .

مجلس وکیل گردیدند. در ربيع الاول ۱۳۲۹ ق. (اسفندماه ۱۲۸۹ خورشیدی) دوباره نخستوزیر شد و نخستوزیریش بیش از پنج ماه طول نکشید که از کار افتاد و بختیاربها روی کار آمدند و نجفقلی خان مصماط السلطنه لر بختیاری نخستوزیر شد. در سال ۱۳۳۱ ق. با ستانداری آذربایجان منسوب شد و چون تبریز و بیشتر نواحی آذربایجان در اشغال روس‌ها بود و آنان نیز از طرف خود صدخان شجاع الدوله را حاکم کرده بودند سپهدار نتوانست کاری از پیش ببرد بنا بر این به تهران بازگشت و قریب سه سال بیکار بود. در ایام بیکاری، کارهایی از او سر زد که برخلاف رویه و انتظار مردم بود و آن فلک کردن شخصی مانند سهام الدوله جلیلود والی سابق فارس در حضور جمعی از مدعوین و رجال ذرات یک از قبیل عین الدوله وغیره و همچنین تنبیه کردن عارف قزوینی در نزدیکی های شمس العماره بیانه و عنوانش این بود که شعری بر علیه او سروده است.

در ربيع الثانی ۱۳۳۴ ق. (اسفندماه ۱۲۹۴ خورشیدی) در ایام جنگ بین الملل اول پس از فرمانفرما، نخستوزیر و ملقب به سپهسالار اعظم شد و نخستوزیریش شش ماه طول کشید در این دوره نخستوزیری او است که تصدیق کنترول انگلیس و روس در مالیه و نظام ایران واقع و منسوب شد و هنگامیکه برقراری کنترول را امضاء میکرد در آنجا این عبارت را قید نمود: (بواسطه فورس مائور امضاء میکنم). تصرف املاک خالصه استرآباد بعنوان داشتن فرمان از ناصرالدینشاه و اجاره دادن املاک خود را بروس‌ها و بسرافراشتن بیرق روس در املاک خود یکی از کارهای بسیار بد و بلکه میتوان گفت خائنانه او است و نیز تصرف شریکاء بلوک معروف مازندران که جزو خالصجات دولتی بوده و بعنوان اینکه از میرزا کریم خان بنان الدوله خریده‌ام (گویا به پنج هزار تومان) و او نیز از شاه فرمان داشته است و سایر عملیات دیگرش او را در انتظار مردم بکلی منفور نمود و بعنوان خیانت به مملکت جلوه کرد. تمول او بواسطه همین اقدامات به منتهی درجه رسید و در آن زمان

۱- در دوره دوم مجلس که از دویم ذیقعدة ۱۳۲۷ ق. برابر ما ۲۴ فروردین ۱۲۸۸ خورشیدی تا ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹ ق. برابر ما ۳ دیماه ۱۲۸۹ خورشیدی طول کشید رسم چنین بود که اگر نماینده‌ای معرد یا استعفاء میداد خود مجلس ما گرفتن رأی مخفی بکنفری را بجای او انتخاب میکرد و چون هنگامیکه میرزا حسین خان دبیر الملک از نمایندگی مجلس مستعفی و در کابینه مستوفی الممالک وزارت دادگستری معرفی شد بجای او سپهدار از طرف مجلس با ۵۱ رأی از ۶۳ حاضرین بوکالت انتخاب گردید و در دوره‌های ۳ و ۴ نیز از رشت انتخاب شد.

۲- در این باب به کلمه ابوالقاسم عارف و راجع سهام الدوله به کلمه جعفرقلی رجوع

اول یا دومین مشول در ایران بشمار می آمد ۱. پس از او بیگانگان در شهریور ۱۲۹۵ خ. و توقالدولت را که دیاموری پهلو اتتره تازه نفس تر و مساعد ترا از اولسیت بخود میدانستند به روی کار آوردند.

محمدولی خان سپهسالار اعظم در هشتم محرم سال ۱۳۴۵ ه. ق. بسرا بریا ۲۷ تیرماه ۱۳۰۵ خورشیدی و ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۶ میلادی در سن ۸۱ سالگی در تهران خود را کشت باین طریق که شپانچه را به پیشانی خود گذاشت و گلوله آن را در کرد. از فراری که گفته شد علت خودکشی او بر اثر فشار وزارت دارایی برای وصول بقایای مالیات چندین ساله و مطالب زیادی بدهی به بانک سابق استقراضی روس که بایران واگذار شده بود و بواسطه مضیق مالی ادعاه و مطالبه کرده بوده است. خصوصیات اخلاقی او از این قرار بوده: بسیار متهور - تندخو - متعدی - فاقد نظم و ترتیب - مستبد - خودرأی - جاه طلب - حرص در جمع آوری اموال بخصوص املاک - در تربیت اولاد بی علاقه - لجوج - کینه جو و بی ملاحظه. بستگان و اولادش از آن نظر که خود را از فرزندان یکی از اصحاب حضرت علی بن ابی طالب (ع) میدانند که حامل خلمت های آن حضرت برای ولایت و عمال بوده کلمه خلمت سیری را برای خود نام خانوادگی قرار داده اند.

محمدولی خان یا ولی خان قاجار دلو پسر جان محمدخان یکی از سرداران آغامحمدخان و فتحعلیخان قاجار بوده و در سال ۱۲۰۹

محمدولی

قهری که لطفعلی خان در هم اسپر گردید، محمدعلی خان پسر محمد حسینخان سیستانی که عامل اصلی گرفتاری او بود برای اینکه خدمت خود را به آغامحمدخان نمودار کند مراتب را بوی گزارش داد و آغامحمدخان فوراً محمدولی خان قاجار که از سرکردگان معتقدش بود یا بکهرارو پانصد نفر سوار برای آوردن او فرستاد. محمدولی خان در این ۷۵ کیلومتری شمال باختری بم، به سیستانی ها بسرکردگی حیدرخان برادر محمدعلی خان و جهانگیرخان سیستانی که لطفعلی خان، جروح را دست و پا بسته سوار شتر کرده باخود بکرمان می آوردند رسید و او را در محل مرز بود از آنان تحویل گرفته با خود بکرمان به نزد آغامحمدخان آورد و در همین سال که آغامحمدخان برای سرکوبی حکام و خوانین غیر مطیع قفقاز به آن سامان رهسپار گردید محمدولی خان صاحب ترجمه و مورد بحث نیز یکی از سرکردگان سپاه وی بود و در سال ۱۲۱۰ ق. که آغامحمدخان قاجار پس از خلع شاهر خشاء کور و ضمیمه کردن خراسان بسایر قسمت های ایران تسمیم قطعی داشت که بطرف افغانستان و ترکستان رهسپار شود و آن قسمت ها بیکه سابقاً جزو ایران بوده دوباره آنها را ضمیمه ایران نماید، آغامحمدخان در مشهد بود که خبر

۱. برخی از مردم اول متمول را در ایران نال السلطان پس بزرگ ناصرالدین شاه می دانستند.

تجاوز روس‌ها به قفقاز مخصوصاً بحدود آذربایجان رسیدا بنابراین از رفتن به قسمت‌های شرقی و شمال شرقی ایران منصرف شده برای جلوگیری از روس‌ها و مطیع کردن امسراف و خوانین قفقاز که با دولت روس سازش و روابط پیدا کرده بودند مسم برفتن قفقاز شد. در این هنگام محمدولی خان قاجار را با ده هزار نفر سوار و پیاده در غیاب خود در خراسان گذاشته و خود عزیمت تهران نمود که پس از تهیه کافی در بهار سال ۱۲۱۶ ق. بسمت آذربایجان و قفقاز عزیمت نماید.

پس از کشته شدن آغا محمدخان در ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۶ ق. محمدولی خان که سأمور حراست شهر مشهد بود آنجا را گذاشته با شش هزار نفر لشکریان خود عازم تهران گردید و نادر میرزا پسر شاهرخ‌شاه که با زن و فرزند خود به هرات رفته بود دوباره آمده شهر مشهد را گرفت و بر قسمتی از خراسان مسلط گردید. محمدولی خان در ماه ربیع الاول ۱۲۱۲ ق. با عده خود به همراه فتح‌ملیشاه برای دفع سادق‌خان شقاقی عازم قزوین شد و پس از درگرفتن جنگ سخت و شکست خوردن سادق‌خان و فرار کردنش بطرف سراب با فتح‌ملیشاه از زنجان به تهران مراجعت نمود. در این سال محمدخان پسر ذکیخان زند فرصتی بدست آورده از بصره بحدود فارس بمیان طائفه مسمتی آمد و آنها را با خود همراه کرده بسمت اسفهان رفت و چون مقاومت چندانی در مقابل خود ندید آنجا را گرفت و حکومتی برای خود تشکیل داد. فتح‌ملیشاه لشکری به سردکردگی چند نفر از بزرگان قاجاریه برای گرفتن اسفهان و دستگیری محمدخان باسفهان فرستاد در جنگی که بین دو دسته روی داد محمدخان مغلوب و بطرف سیلاخور و بروجرد گریخت و اسفهان بدست سرکردگان لشکر فتح‌ملیشاه افتاد پس از فرار محمدخان زند، محمدولی خان قاجار برای قلع و قمع و دستگیری او با حدود وسامان مأموریت یافت و در بسیار گردید.

محمدولی خان با شتاب زیاد تا اراضی سیلاخور رفت و در آنجا با محمدخان کرده‌ا را شکست داد و محمدخان از مصافکاه فرار کرده بسمت خوزستان رفت. محمدولی خان در این حدود بود که حسینقلی خان قاجار حاکم فارس در محرم سال ۱۲۱۳ ق. بر علیه برادر خود فتح‌ملیشاه قیام نمود و پس از گرفتن اسفهان متوجه حدود همدان و اراک شد در اینجا که رسید محمدولی خان قاجار که خود نیز داعیه‌ای داشت حسینقلی خان را در این کار خیالی تحریض و تهییج نمود و بعد سیلاخور و آن حدود را گذاشته به حسینقلی خان پیوست و فرماند، و مشاور او گردید پس از انقباد اطاعت حسینقلی خان به برادر خود، فتح‌ملیشاه محمدولی خان را به بدترین وضعی تنبیه نمود. و شرح آن از این قرار است:

پس از اینکه حسینقلی خان به گفته‌های میرزا موسی منجم‌باشی گیلانی قانع شد بلکه
۱- در این سال قراردادی در مسائل اروپا و جلوگیری از پیشرفت فرانسه جمهوری
بین روس و انگلیس بسته شد.

فریب او را خورد و به اردوی برادر خود فتحعلیشاه پیوست و از وی اطاعت نمود. محمد سلیمانخان که از مهمترین سرکردگان او بود گرفتار گردید و چون فتحعلیشاه نسبت بسوی خیلی خشمناک بود دستور داد که اول او را تازیانه زیاد زدند و پس از آن با مسخرگان بالباس مخصوص در کوی و برون گردانده او را برقص وادار نمودند و سپس امر کرد که او را بکشند که باین جا کشید میرزا محمدخان قاجار دلو بیگلربیگی (استاندار) تهران بواسطه خدمات شایان تقدیر و بی شائبه خود به آغامحمدخان و فتحعلیشاه خیلی مورد احترام شاه بود بنابراین نامبرده از وی وساطت نمود و با احترام بیگلربیگی شاه از کشتن او صرف نظر نموده و محمدولیخان را پاد بختید.

حاج محمدولی میرزا پسر چهارم فتحعلیشاه در سال ۱۲۰۳ هجری قمری زاده شد و پس از اینکه در سال ۱۲۱۳ ق. حسینقلیخان قاجار برادر فتحعلیشاه از حکومت سمنان ناراض و بآن قناعت نمی ورزید بنا بر این حکومتش از سمنان به کاشان تبدیل یافت و بجای او محمدولی میرزا در سن ۱۶ سالگی برای اولین بار بحکومت سمنان برقرار شد. در سال ۱۲۱۸ ق. پس از فتح مشهد و گرفتاری نادر میرزای



از چپ به راست : محمدولی میرزا - گوهرت میرزا (پسرالدوله) یحییخان قاجار - علی میرزا (استاندار)

افشار در سن ۱۶ سالگی بحکومت خراسان منصوب و در این ایام به سرداری حسینخان سردار قاجار قزوینی از تراکه که بحدود خراسان تخطی و تجاوز میکردند سخت جلو گیری شد و ترکمنان مغلوب و منکوب گردیدند .

از حوادث و وقایع مهم زمان پادشاه محمدولی میرزا در خراسان آمدن فیروزالدین میرزا



حاج محمدولی میرزا پسر فتحعلی شاه در ایام پیری

۱- حاجی فیروزالدین میرزا پسر شانزدهم تیمورشاه پسر احمدشاه درانی (ابدالی) بوده که در سال ۱۲۱۲ ق. پسر ازاینکه شاه محمود حاکم هرات پسر دوم تیمورشاه از برادر خود شاه زمان پسر چهارم تیمورشاه شکست خورده و بعد زندانی گردید از زندان با برادر اعیانی خود فیروزالدین میرزا و پسر خود کامران میرزاگریخته به مشهد و از آنجا به تهران آمدند و پس از یکماه توقف در تهران بسکونت درکاشان مأمور گردیدند و چون شاه زمان قصد داشت که مانند نیای خود احمدشاه درانی به هندوستان لشکر کشی کند و البته این موضوع مانع پیشرفت مقاصد انگلیسها و برخلاف منافع آنان در هندوستان بود فتحعلیشاه و اولیای امور بر اطلاع از همهجا با گرفتن پول خیلی جزئی از بیگانه این سه نفر را مرخص کرده و ضمناً دستوری خطاب بخوانین و امرآ خراسان از قبیل امیر حسن خان عرب زندگونی حاکم طبرس - امیر علم خان عرب خرمیبه حاکم قاپنات - مصطفی قلی خان (نام این شخص در سراج التیواریخ

حاکم هرات با اتفاق صوفی اسلام از مشایخ بزرگه فرقه نقشبندیه یا به تحریک بیگانگان سه ست مشهد، و بخمال خود قصد اشغال آن سواحلی را داشتن. حرکت فیروزالدین میرزا با اتفاق صوفی اسلام بیست خراسان باین علل و جهات بود: چون روسها بطرف قفقاز و قدردی هم بطرف ترکستان متوجه شده بودند انگلستان خواست که ناآنها پمزه‌های هندوستان نزدیک تر شده هم از شر ایران و هم از شر روسیه هر دو راحت و آسوده شود. نقشه‌ای طرح شد که در شمال غربی هندوستان ممالک پوشالی تشکیل یابد از آن جمله خراسان بود که چندبار درباره آن این فکر پیش آمده که هر یک در موقع خودش ذکر خواهد شد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

مصطفی خان ذکر شده) و اسحق خان عرب می‌شست حکام ترشیز (کاشمر) صادر نمود که هر یک هزار نفر حاضر کرده به همراه محمود میرزا (شاه محمود) با افغانستان بروند و او را امیر کرده بسلطنت برسانند. شاه محمود رفت و موفق شد و شام‌زمان برادر خود را که دشمن سرسخت انگلیسها بود گرفته کور کرد و خود در سال ۱۲۱۶ ق. پادشاه شد. عاید ایران چه شد؟ هیچ ۱۱ پس دیدی که چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و دیگری زر

در این جا کاملاً مصداق پیدا می‌کند یکی از جهات و عللی که حاج ابراهیم‌نشان شیرازی اعتمادالدوله سدر اعظم فتحعلی‌شاه را از بین برد همین موضوع شاه زمان بود او در این موقع با دخالت کردن ایران در امور افغانستان و از بین بردن شاه زمان هیچ وجه موافق نبود و سرانجام خود و تمام بستگانش کشته و کور شدند. از این تاریخ دولت ایران پا شاه وقت برای خود در دس بسزرمی دست کرد باین معنی که هر روز و گاه و بیگاه بیگانگان محمود - فیروزالدین و کاهران را آلت دست خود قرار داده به تحریک آنسان مهورداختند و بسود بیگانه مزاحم ایران میشدند.

۱ - صوفی اسلام از یک از بزرگان مشایخ فرقه نقشبندیه بخارا بود در سال ۱۲۰۰ ع. ق. که امیر مسموم معروف به شاه‌مراد و ملقب به بیگی‌جان پادشاه بخارا شد و بر مصروفات پدر خود امیردانیال مقداری اراضی افزود و ضمناً مخالفین و منتقدین را نیز از بین برد یکی از آنان هعی صوفی اسلام بود که از ترس بیگی‌جان با کسان خود به هرات آمد و در کرخ ۴۲ کیلومتری هرات اقامت گزید و در اندک زمانی مریدان زیادی پیدا کرد. حاج‌زین‌العابدین شیرازی منخلص به نمکنی (۱۱۹۳-۱۲۵۳ هجری قمری) مؤلف کتابستان‌السایحه راجع صوفی اسلام چنین گوید: «صوفی اسلام از طوایف اوزبک که طریقه نقشبندیه و مذهب ابوحنیفه داشت صالحی‌های فراوان علم تصرف در آن دیار برافراشت راقم بقرب کرخ رفته صوفی اسلام را ملاقات نمود. در آن وقت سنین عمرش از نود متجاوز بود زیاده بردویست نفر خطیفه (شیخ) داشت که در ولایات خراسان و سوزان و خوارزم و غیره خلق را ارشاد می‌کردند و قریب صد هزار خانه بخلق از اذن او درآمد بودند»

در سال ۱۲۲۲ قمری فیروزالدین میرزا که تابع ایران بود بخیال استقلال و تشکیل مملکتی پاننشام خراسان انداختند و او هم با اشتیاق تمام اسباب و لوازم کار را برای خود فراهم آورد و سوفی اسلام را که نفوذ کلمه در ایلات و عشایر اطراف هرات قلمرو حکومت خود داشت او را پخته و برای عمل جهاد و جنگ مذهبی با ایران حاضر کرد. و بخیال خود برای گرفتن خراسان با لشکری انبوه از هرات حرکت کرده با عده مزبور طرف مشهد رهسپار گردید لکن در این هنگام محمدولی میرزا و محمدخان قاجار دلو سردار خراسان پیش دستی کرده و خوب جنبیدند و تا فیروزالدین میرزا خواست که از هرات حرکت کند آنها خود را بالشکر مجهز به شکیبان ۳۶ کیلومتری هرات رسانیدند در این جا بین دو طرف جنگ بسیار سختی در گرفت سوفی اسلام که در هودجی زرین و بسا حشمتی قیام حرکت میکرد در هودج کشته شد و فیروزالدین میرزا سخت شکست خورده و لشکریانش پس از دادن تلفات بیشمار، فراری و متواری گردیدند. فیروزالدین میرزا که اوضاع را چنین دید از دولت ایران اطاعت و تمکین کرده و مالیات دو ساله خود را نیز پرداخت و ضمانت یوسف علیخان حاکم غوریان خواهرزاده اسحق خان قرائی که از طرف والی خراسان حاکم غوریان بود و با ارتکاب به خیانت که با فیروزالدین میرزا سازش کرده و خود را به تبعیت او در آورده بود فیروزالدین برای اثبات خدمتگذاری و اطاعت خود نسبت به دولت ایران او را گرفته دست بسته نزد محمدولی میرزا به مشهد فرستاد.

۱- در حدود پنجاه هزار سوار گفته اند.

۲- اما عاقبت کار فیروزالدین، در سال ۱۲۳۲ قمری که فتح خان وزیر شام محمود برای یاری حاجی فیروزالدین حاکم هرات به هرات آمد بجای یاری او را به حیل و دستگیر و زندانی نمود و بعد او را با خانواده اش به قندهار فرستاد. چندی بعد حاجی فیروزالدین از زندان گریخت و به تربت حیدریه آمد و در آنجا اقامت نمود. حاجی فیروزالدین پس از فوت برادرش شام محمود که در سال ۱۲۴۴ ق. به ناخوشی و با درگشت قصد کرد که دو باره به هرات رفته حکومت آنها را از کمران میرزا برادرزاده خویش گرفته خود حاکم شود و این کار صورت نمیگرفت مگر بدستکاری و موافقت دولت ایران. در سال ۱۲۴۷ ق. که نایب السلطنه عباس میرزا برای فتح افغانستان و ترکستان بخراسان آمده و مسائل سیاسی در کار بود حاجی فیروزالدین صلاح خود را در این دید که قبلاً موضوع را با اطلاع اولیای امور ایران رسانیده با استیجاز آنان اقدام باین کار نماید بنا بر این از تربت حیدریه به ترشیز (کاشمر) که در این هنگام خسرو میرزا برای سرکوبی خوانین غرب میش مست در این محل بود آمد و نظرش بر این بود که به همراه خسرو میرزا به مشهد رفته با اجازه عباس میرزا بهرات روانه شود. در یکی از شبها نوکر حاجی فیروزالدین برای آوردن آب از خانه بیرون شد چون رفت و آمد شبانه در شهر بکلی ممنوع و با اصطلاح امروز حکومت نظامی اعلام شده بود، قراولان او را دستگیر و زندانی نمودند. حاجی فیروزالدین که شدید برای نجات وی با شمشیر آخته از خانه بیرون آمده به قراولان حمله ور شد قراولان (نگهبانان) نتوانستند او را هدف گلوله خود قرار دادند و کشته شد. سراج التواریخ و تاریخ التواریخ مرگ او را در ۱۲۴۶ ق. و منتظم ناسری در ۱۲۴۷ ق. ذکر کرده اند.

در سال ۱۲۲۴ ق. که ترکمنها بدشت خاوران یعنی نسا - ایبورد - رونه و مینه آمده بودند، محدودلی میرزا با اتفاق سرکردگان خراسان بانسجحات رفته آنان را مغلوب و متکوب نمودند.

محدودلی میرزا در سال ۱۲۲۷ ق. با اتفاق اسحق خان قرایی و ناصرالدین توره^۲ پسر بیگی جان امیر بخارا به تهران آمد و فتحعلشاه را ملاقات کرد و بعد بخراسان بازگشت. یکی از کارهای محدودلی میرزا شکست و دفع یوسف خواجه کاشغری در سال ۱۲۲۸ ق. در گرگان است^۳. با وجود اینکه بهر دو برادر یعنی محدودلی میرزا و والی خراسان و محمدقلی میرزا والی مازندران و استرآباد مأموریت دفع او داده شده بود محدودلی میرزا و خوانین خراسان به تنهایی اقدام بدفع او نموده و او را شکست دادند و فرار نمود. لکن پس از بازگشت شاهزاده به مشهد مقرر حکمرانی خود، یوسف کاشغری در همین سال دوباره با بیست هزار سوار ترکمان باسترآباد آمد و در کنار رود گرگان با شاهزاده محمدقلی میرزا (ملک آرا) جنگ کرد لشکریان شاهزاده داد اولین حمله عقیدانه و چون خود در جلو سپاه حرکت میکرد ناگاه مردی از طایفه گرایلی او را شناخته سینه اش را خندق گلوله قرار داد و بهمان تیر در گذشت و سرکمان که این وضع را مشاهده کردند مقاومتی از خود نشان نداده متفرق شده و راه فرار پیش گرفتند.

خوانین خراسان در سال ۱۲۲۸ قمری باهم متفق شده نسبت به محدودلی میرزا سخت مخالفت ورزیدند و ایلیخی او را که در چناران بود بغارت بردند. محدودلی میرزا به گمان اینکه اسحق خان قرایی دوست او است او را به مشهد خواست و او بجای همراهی با شاهزاده برخلاف، خوانین را بشهر وارد کرد و خود را سمت ایالت معرفی نمود لکن با هر قدر کوشش کسی از او اطاعت ننمود بنابراین از در غدرخواهی و اطاعت درآمد شاهزاده را بنوان والی پذیرفت. دنباله ضدیت و دشمنی خوانین خراسان همبظور ادامه داشت و مخالفت آنان نیز بکلی

۱- این آبادیها یا شهرهای بسیار قدیمی ایران در سال ۱۲۹۹ ق. زمان سلطنت ناصرالدینشاه بموجب معاهده آجال بدولت روسیه واگذار شد.

۲- توره دزبان مغولی اوزبکی بمعنی شاهزاده است.

۳- یوسف خواجه کاشغری از اولاد خواجگان ترکستان، که بیشتر عمر خود را سیاحت و معاملات گذرانده بود، میباشد بعد به اغوای قربان قلیچ ترکمان بمیان طوائف سموت و کوکلان رفته به فریب دادن توأم آنقوم پرداخت و مریدان زیادی پیدا کرد و بعد بتخیالات دیگر افتاده و برای اینکه موانع را از پیش بردارد و بر استرآباد (گرگان) مسلط شود میرزا علی قهرخان فندرسکی حاکم ککلان را مزورانه برای مذاکره و خاتمه دادن به افشاشات ناشیه از قیام ترکمان در کنار دشت دعوت کرد و پس از حضور او بدست پسران پهای خان ککلان کشته شد و یوسف خواجه کاشغری قلعه پسرک فندرسک را تصرف کرد و برگرگان مسلط گردید. در ترکستان، افغانستان و هندوستان در میان اهل تسنن اولاد خلیفه اول ابوبکر صدیق را خواجه میگویند.

رفع نشده بود تا اینکه دولت در سال ۱۲۲۹ ق. اسمعیل خان دامغانی را به سمت سرداری (فرماندهی لشکر) خراسان تعیین و دو برادر او ذوالفقارخان و مطلب خان را به همراه او به تنبیه خوانین مأمور نمود و این سه برادر به سمت خراسان روانه شدند. در جنگیکه میان خوانین و سرداران روی داد خوانین شکست خورده به محل های خود رفتند.

بعثت مخالفت شدید خوانین و امراء خراسان با وی در سال ۱۲۲۹ ق. از خراسان به تهران اجتناب شد و در نظر بود که بجای وی حسنعلی میرزا (شجاع السلطنه) پسر ششم فتحعلیشاه به ایالت خراسان منصوب شود لکن بعد دولت نظر بمصالح ملکی وملاحظات چند از تصمیم وقصد خود منصرف شده دوباره محمدولی میرزا را به همراه میرزا عبدالوهابخان نشاط مشهدالدوله وفرج الله خان افشار تسجیحی باشی به ایالت خراسان روانه نمود و در عرض حکومت تهرآن - یزد و سطاتم به حسنعلی میرزا واگذار شد. در سال ۱۲۳۰ ق. باز دوباره خوانین خراسان علم مخالفت را با محمدولی میرزا بلند کردند. اسمعیل خان سردار دامغانی بار دیگر مأمور قلع و قمع آنان گردید و پس از جنگ سخت خوانین در قوچان محصور گردیدند و سرانجام قوچان مفتوح و خوانین اطاعت نمودند.

اسحق خان قرائی که چندسالی مستقیم یا غیرمستقیم محرک اصلی خوانین خراسان بود در ظاهر با محمدولی میرزا کمال خصوصیت را میوردید اما در باطن از معاندین ومتناقضین او بود. اسحق خان در سال ۱۲۳۱ ق. جداً مسمم گردید که هر طور شده شاهزاده را از حکومت خراسان عزل نموده و دیگری را بجای وی منصوب نماید و برای انجام اینکار پسر بزرگه خود حسن علیخان را با اعتبارات زیاد به تهران روانه نمود و ظاهر قضیه را این طور وانمود کرده بود که پسرم برای درخواست حکومت ترشیر به تهران رفته لکن باطن امر تقاضای عزل شاهزاده بهر قیمتی که شده از حکومت خراسان بود. با درخواست عزل محمدولی میرزا موافقت نشد اما حکومت کاشمر را دولت به حسنعلی خان واگذار نمود. هنگام بازگشت از تهران بدون اینکه بشاهزاده اعترافی نماید به محل حکمرانی خود رفت شاهزاده از این بی اعترافی سخت مکدر شده بدو پسر را خواست هر دو اطاعت کرده به دارالایاله (استانداری) حاضر شدند و آنطوریکه باید احترام شاهزاده را مرعی دارند رعایت نمودند و مخصوصاً حسنعلی خان با شاهزاده بی بی اعترافی وجسورانه صحبت میکرد. پس از مختصر گفتگوئی محمدولی میرزا امر کرد که اسحق خان و پسرش حسن علیخان را قتلاب بیندازند قوداً امر وی اطاعت شده هر دو را کشتند و بواسطه این عمل وحشت خوانین افزوده شد واطمینان ازدو طرف بکلی سلب گردید.

پس از گذشته شدن اسحق خان و پسرش بجای اینکه خوانین خراسان ترسیده و از والی تمکین نمایند دست از خودسری بردارند جسورتر شده و از هر سمت انقلابی در آن سفحات راه انداختند. در این هنگام دولت بزحمت افتاد و ناگزیر گردید که محمدولی میرزا را

مزمول و بجایش حسنعلی میرزا را شجاع السلطنه لقب داده به ایالت خراسان منصوب و روانه نماید. محمدولی میرزا به تهران آمد و پس از مدتی بیکاری و خانه نشینی سرانجام در سال ۱۲۳۸ ق. بحکومت یزد منصوب شد و حکومتش تا سال ۱۲۴۳ ق. در یزد ادامه داشت در این سال محمدولی میرزا از خیابلات سووه عباسعلی میرزا حاکم کرمان و بلوچستان و وزیرش محمد قاسم خان دامغانی بفرستد دولت بخوبی واقف گردید و برای دادن گزارش امر و گرفتن حکومت کرمان و دادن نظم و ترتیبی بآن حدود به تهران رفت و درغیاب خود عبدالرشاخان پسر متقی خان حاکم سابق یزد را که در این هنگام پیشکار و وزیرش بود بسمت نیابت خود تعیین نمود و خانواده خود را نیز بدو سپرد. چندی که از مسافرت شاهزاده گذشت عبدالرشاخان تمام اموال و ثقیفنه او را برای خود تصاحب کرده زنان و فرزندان و بستگانش را که جمعا بالغ بر سیمصدتن میشدند بادادن مختصر خرجی راه تمام آنها را روانه تهران نمود. محمدولی میرزا که آن تهران باز میگشت بدون اطلاع از جریان امر در اراضی نائین بآنان برخورد و از صلوات عبدالرشاخان یزدی پیشکار خود آگاه گردید. ناچار شده با اهل و عیال خود دوباره به تهران بازگردد و شاه بجای او حسنعلی میرزا شجاع السلطنه را بحکومت یزد و کرمان منصوب و روانه نمود ضمناً آقا اسمعیل^۲ پیشخدمت باشی خود را برای تحویل گرفتن اموال محمدولی میرزا از عبدالرشاخان بهمراه شجاع السلطنه به یزد فرستاد. در سال ۱۲۲۹ ق. بعنویت دارالشورای کبری منصوب شد. در میان مردم شهرت داشته که محمدولی میرزا از عقیبات خیر میدهد اگر حقیقه از عقیبات خیر میداده چرا عمل عبدالرشاخان باقی یزدی را نسبت بخود و کسایش مسبوق نبوده و خبر نداده است. محمدولی میرزا از شاهزادگان و پسران با عرضه و کفایت فتحعلیشاه و دارای ۴۶ فرزند^۳ بوده است. مهدعلیا مادد ناصرالدینشاه بواسطه سوابق و روابط خصوصی زیادی که با میرزا آقاخان صدر اعظم نوری داشته هرچه در اندرون و دربار میشده به میرزا آقاخان خیر میداده و هرچه میرزا آقاخان خودش نمیخواسته بمرض شاه برساند به مهدعلیا تلقین میکرد که او بگوش شاه برساند ناصرالدینشاه که به اقسام مختلف از مهدعلیا بدگمان بوده شاهزاده محمدولی میرزا را مأمور کرده که در اندرون مهدعلیا بنشیند و کسی بدون اجازه او یا مشارالیها ملاقات نکند و مهدعلیا پس از این کار نامههایی به فرزند خود ناصرالدینشاه نوشته و خود را در امور دولت بکلی بی طرف و بی نظر جلوه میدهد. محمدولی میرزا از علم هیأت و جفر اطلاع داشته و در سال

۱- در تاریخ یزد تألیف عبدالحسن آیتی (آواره سابق) حکومت محمدولی میرزا در سال ۱۲۳۶ ه. ق. ذکر شده و اشتباه است.

۲- پسر ایراعلم خان ظهیرالدوله، در تفسیر تاریخ خراسان ص ۱۰۰ ذکر شده است.

۳- پدر میرزا علی متقی حکیم الممالک و آقازاده اقبال السلطنه.

۴- ۲۶ تن پسر و ۲۰ تن دختر.

۱۲۸۱ ق. در سن ۷۹ سالگی در تهران درگذشت.

حاجی میرزا محمودخان احتشام السلطنه قاجار دولو علامیر پسر

محمد رحیم خان علاءالدوله امیر نظام که در سال ۱۲۷۷ هجری قمری

محمود

(۱۲۳۹ خورشیدی) متولد و در سال ۱۲۹۹ ق. که پدرش وزیر دربار و برادر بزرگ او عبدالخان



میرزا محمودخان احتشام السلطنه

(ناظم السلطنه) کشیکچی باشی بود محمودخان

در کشیکخانه سمت و عنوانش یوزباشی بود و

بعد ترقی کرد و از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۴ ق.

سمت ریاست غلامان شاهی (قوللر آقاسی باشی) را

داشته و باین مناسبت سالها معروف بود به

حاجی محمودخان قوللر آقاسی باشی. در سال

۱۳۰۶ ق. که حکومت زنجان جزو

حکومت‌های ابوالرحمن امین السلطان بود

از طرف وی با عیان سمت قوللر آقاسی باشی گوی

بجای آقا محمدعلی امین حضرت برادر

بزرگ امین السلطان بحکومت زنجان و

سر کرده سوار دوبرن و سوار افشار و خمه

منسوب گردید و تا اواخر سال ۱۳۰۸ ق.

حکومتش در آنجا ادامه داشت. در سال

۱۳۰۹ ق. عبدالملکی میرزا احتشام الدوله

بجای او حاکم زنجان شد.

احتشام السلطنه در سال ۱۳۱۲ ق.

بجای حاجی صدر السلطنه که چندی وزیر

فوائد عامه شده بود و معروف بود بوذیر فوائد عامه پسر کنسولی عراق منصوب و مأموریتش

تا سال ۱۳۱۴ ق. بطول انجامید. در سال ۱۳۱۸ ق. والی کردستان شد و حکومتش تا اواخر

سال ۱۳۱۹ ق. ادامه پیدا کرد. در سال ۱۳۲۰ ق. بجای وی ابوالقاسم خان همدانی

ناصر الملک بحکومت کردستان منصوب و احتشام السلطنه بوذیر مختاری ایران در آلمان بجای

میرزا رضاخان گرانمایه مؤید السلطنه تعیین گردید. وزیر مختاری وی تا اوایل مشروطیت

(۱۳۲۴ ق.) طول کشید و در ضمن اینکه وزیر مختار ایران دبیر لرن بود در سال ۱۳۲۳ ق.

دولت او را برای ریاست کمیسیون سرحدی و تحدید حدود بین ایران و عثمانی تعیین و از

۱- پسر دویم فرهاد میرزا معتمدالدوله.

۲- حسینقلی خان خواجه نوری پسر چهارم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری.

بر آن به تهران خواسته شد و بمرز روانه گردید. احتشام السلطنه در مأموریت بود که در دوره اول از طرف اعیان و ملائین از تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و از ۲۹ رجب ۱۳۲۵ تا اوایل ربیع الاول ۱۳۲۶ ق. عهده دار ریاست مجلس بود و در دوره سوم نیز از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد.

در ایام جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی) سفیر کبیر ایران در اسلامبول بود. میگویند که شخصی بی نهایت تندخو بود و هنگام عصبانیت رعایت هیچ چیزی را نمی نمود. در شهریور ۱۳۰۵ خورشیدی در کابینه حسن مستوفی الممالک مدت پنج ماه وزیر کشور بود. نامبرده در تاریخ ۵ بهمن ۱۳۱۴ خورشیدی برابر با غره ذیقعد ۱۳۵۴ ه. ق. در سن ۷۷ سالگی در تهران درگذشت.

شیخ محمود افضل الملك کرمانی پسر سوم آخوند ملا محمد جعفر تهاغ
محمود
شاهای و برادر کهنتر شیخ احمد روحی بوده که در سال ۱۳۶۷ متولد و در سن ۱۳۲۲ هجری قمری در سن ۵۵ سالگی در اصفهان درگذشت. نامبرده در ایراد هر گونه سخن و نویسندگی و حسن خط بهرهای بسزا داشته از تألیفات وی جغرافیای بلوچستان میباشد. در موقعیکه حاج غلامرضا خان آصف الدوله شاهسون والی کرمان و بلوچستان برای سرکوبی طوائف باغی بلوچ رفته و سراسر بلوچستان را ملایع و امن کرد (۱۳۱۵ قمری) افضل الملك در این سفر مصاحب وی بوده و موقع را ممتنم شمرده جغرافیای بلوچستان را تحقیقاً تألیف نمود و علاوه بر این آثار ادبی و تاریخی دیگری نیز از خود باقی گذاشته است.

مدرجات قسمت عمده جغرافیای بلوچستان حتی در عیادت بسیار شبیه است بشرحی که میرزا مهدیخان سرتیپ عهدش پس از مأموریت خود به بلوچستان سال ۱۳۷۹ ه. ق. نوشته و در روزنامه ایران قدیم شماره ۲۵۸ و در مسر آقا ابلدان جلد اول بچاپ رسیده و افضل الملك آن شرح نظر داشته و قسمتهائی از آن را بدون تصریح به آن نقل نموده است. در شماره ۵۹ روزنامه شرف در تاریخ جمادی الاخری ۱۳۰۵ ق. راجع به جغرافیای بلوچستان این شرح نیز دیده میشود: «حسب الامر الاقدس الاعلی حکومت مملکت کرمان و ایالت قشون آن سامان بنواب والی اناسر الدوله واگذار و در سال اول حکومت نواب معزی الیه حسب الامر همایون سامون و روانه بلوچستان گردیده تمام نقاط بلوچستان را سیاحت کرده و کتابچه مسافرت خود را که مبتنی بر جغرافیای بلوچستان بود بمرس خاکهای مبارک رسانیده». افضل الملك پس از گرفتاری برادرش شیخ احمد روحی - میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسنخان خبیر الملك فراراً از اسلامبول بمصر رفت و پس از اندک توقف در آنجا بطور ناشناس به کرمان آمد و اندکی بعد بطرف تهران حرکت نموده و چون از پیروان و دوستان سید جمال الدین اسدآبادی بود و دولتپان نسبت بوی ظنین بودند به محض ورود به تهران بتوسط کریمخان مختار السلطنه دستگیر و زندانی گردید. مدتی در زندان بود تا اینکه شرحی شکوائیه بوسیله میرزا علیخان امین الدوله به شاه نوشت پس از دیدن نامه و پی بردن به فضايل و حسن خط

وی بواسطت امین الدوله از زندان آزاد گردید.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در باره این شخص چنین می‌نویسد:
 و سومین فرزند ملا محمد جعفر شیخ محمود افضل الملک است که به استانبول رفته از مریدان
 خاص سید جمال‌الدین گردید. در موقع بازداشت برادرش بدستور سید برای نجات برادر
 و رفقای او حرکت کرد ولی کشته شدن ناصرالدین‌شاه و سر نوشت برادرش او را ناگزیر
 نمود که چندی خود را پنهان داشته تا سرانجام به کرمان برگشت.

میرزا محمودخان بروجردی حکیم‌الملک پسر میرزا علی‌بنی حکیم

محمود

باشی استهبانی‌الاسل و بروجردی‌المسکن بوده و میرزا محمودخان

مدتی در نزد دکتر تولوزان^۱ دکتر مخصوص ناصرالدین‌شاه مشغول بکار شد و علم طب آموخت.
 پس از فوت برادرش میرزا ابوالحسن حکیم‌باشی^۲ مظفرالدین میرزا، میرزا محمودخان
 در سال ۱۳۰۳ هجری قمری در جزه اطبای ولیمهد درآمد و در سال ۱۳۰۴ قمری لقب به
 مشیرالاحکماء گردید.

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود هنگام بازگشت ناصرالدین‌شاه



میرزا محمودخان حکیم الملک



میرزا محمودخان مشیر الاحکماء (حکیم الملک)

۱ - Tholozan.

۲ - پدر ابراهیم حکیم حکیم الملک.

از سفر سوم اروپا مینویسد: «۳ شنبه ۶ صفر ۱۳۰۷: به میانج آمدیم عصر مشیرالاطباء طبیب مخصوص ولیعهد منزل من آمد که دکتر فوریه^۱ استعلاج ضعف قوه باه و لیمهدرا نماینده^۲. پس از سلطنت رسیدن مظفرالدینشاه ملقب به حکیم‌الملک و به سمت دکتر مخصوص شاه انتخاب گردید. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۳۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد: «مظفرالدینشاه به پیشکاری عین‌الدوله وارد شد پس از ورود کار به امین‌السلطان قرار گرفت. حکیم‌الملک، سید بحرینی، بصیرالسلطنه، امیر بهادر درمراج شاه نفوذ دارند. حکیم‌الملک را حافظ مزاج خود میداند، امیر بهادر را حافظ جان خود، سید بحرینی را مستجاب‌الدعوة، بصیرالسلطنه طرف صحبت. همه دستپاچه به چپ و راست میزنند و عجله غریبی در استفاده دارند. در سال ۱۳۱۴ قمری پس از عزل امین‌السلطان از سدارت اداره پناخانه و قنارخانه باعنوان وزارت بنائی کل ممالک محروسه ایران نظر بمداخلیکه داشت به حکیم‌الملک واگذار شد و علاوه بر القاب سابق به لقب وزیرانبیه یا بنائی - وزیر مسکوکات و دارالضرب نیز ملقب گردید.

هدایت در صفحه ۱۳۶ کتاب مزبور در این باب مینویسد: «بنائی خانه نصیب حکیم‌الملک شد. میرزا محمودخان بر و حردی خاطر م می‌آید که در جاجرود روزی مجدالدوله^۳ که از حکومت زنجان مراجعت کرده بود بمنزل بشیرالملک^۴ آمد منضم بودم بدون رودرواشی گفت در زنجان دو هزار تومان تعمیر عمارت کردم و پانزده هزار تومان برات صادر. و نیز مینویسد: «حکیم‌الملک روزی به منبع‌الدوله^۵ گفت: شاه چهارسال بیشتر مجال ندارد ما چهل سال درب خانه او گرسنگی خوریم بامید امروز در شهر تصنیفی شهرت کرد حالا نخوریم گی بخوریم خوردن نبود بلمیدن بود. در سال ۱۳۱۷ قمری وزیر دربار شد. حکیم‌الملک چون مرد با استعدادی بود انگلیس‌ها او را در مقابل امین‌السلطان اتابک اعظم که چندسالی بود هوا خواه روسها شده بود تراشیدند. و خیلی هم ترقی کرد و در حقیقت پس از اتابک او بود و با امین‌السلطان کاملاً رقابت میکرد. یکی از روزنامه های آلمان بنام کولنیش (پوتونگ)^۶ در تاریخ ۲۷ آپریل ۱۹۰۱ (۱۳۱۸ قمری) در این باره چنین

۱- Fevrier

۲- اعتمادالسلطنه راجع به لقب اول میرزا محمودخان حکیم‌الملک اشتباه کرده نامبرده مشیرالاطباء نبوده مشیرالحکماء بوده است.

۳- مهدیقلی خان.

۴- فضل‌الله خان شاطر باشی.

۵- مرتضی قلیخان.

۶- Kolnisch Zeitung

مینویسد: «طبق تلگراف ۲۴ آپریل واسله از سنت پترزبورخ^۱ حالت شاه شدیدتر شده درحالیکه رقابت بین سدداعظم امین السلطان از طرفی و از سوی دیگر حکیم الملک پز شک محبوب شاه (شخص دومی با پشت گرمی از انگلوفیل بودن و اولی که بدون شک در این دوره روسوفیل بوده) درگرفته است.

هدایت در صفحه ۱۵۳ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد: «شاه به استاند^۲ رفتند بیست روزی کنار دریای شمال گذشت. بین حکیم الملک و اتابک شکر آبی پیداشد و روز بروز برشور می افزود»^۳. همچنین در صفحه ۱۵۸ مینویسد: «روز دیگر با کشتی زلیخا به استاند آمدیم کدورتها همچنان باقی است. حکیم یکصد هزار فرانک بنام سوغات گرفته است



میرزا محمودخان حکیم الملک وزیر دربار

و راضی نیست و اتابک بیشتر تمیهد»^۴. در نظر بود که انگلیس ها او را سدداعظم نمایند لکن امین السلطان به کومک روسها پیش دستی کرده او را از وزارت دربار معزول و بحکومت کیلان منسوب و روانه نمود پس از مدت کمی (دوماه و اندی) که از حکومتش گذشت در رشت بطور ناگهانی در روز شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۲۱ قمری درگذشت و تمول خیلی زیادی از

۱- لنینگراد کنونی.

۲- Ostende.

۳- مراد سفر دوم مظفرالدین شاه است در سال ۱۳۲۰ قمری باروپا که مخیرالسلطنه هم

همراه قافله بوده است.

خود برای وراثت بجای گذاشت. وراثت ذکور، قسمت اعظم آن تمول را به باد دادند و راجع به مرگش نیز معروف شد که امین السلطان بوسیله شخصی او را مسموم کرده است.

ادوارد برون مستشرق انگلیسی در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در باره مرگ حکیم الملک گوید: «در حدود دو هفته پیش از استعفای امین السلطان یعنی در آغاز ماه سپتامبر ۱۹۰۳ حکیم الملک پسرشک محبوب شاه (که اخیراً متذکر شدیم معروف به انگلوفیل بوده) در رشت با یک نفر از نوکران محرمش در گذشتند و مرگ آنها موجب بدگمانی زیادی شده عموماً معتقد بودند که رقیبش امین السلطان یا وسائلی او را مسموم ساخته است». و نیز مینویسد: «و ناراضی مردم بواسطه مرگ میرزا محمودخان حکیم الملک در رشت که باور شده بود از طرف امین السلطان مسموم شده افزون گشت».

محمودخان یا امیر محمودخان نواده شهبازخان دهنلی؟ از رجال

محمود

هم زمان سلطنت فتحعلیشاه و محمدشاه قاجار بوده و مانند نیای خویش رتبه امیرالامرائی داشته است. در سال ۱۲۱۴ قمری هنگامیکه جعفرقلیخان دهنلی (متوفی ۱۲۲۹ قمری) حاکم خوی و سلماس (شاهپور) بر علیه عباس میرزا نایب السلطنه قیام کرد و در جنگی که روی داد، سخت شکست خورد و فرار نمود، محمودخان از طرف عباس میرزا بجای او بحکومت خوی و سلماس تعیین گردید لکن در سال ۱۲۱۵ هجری قمری سمت از تنبیر کرد و سمت قورسا اولیاش^۱ فتحعلیشاه مشوب شد. نامبرده از خوی به تهران آمد و بجای وی محمدصادقخان دهنلی پسر حسینعلی خان بیگلربیگی آذربایجان تعیین گردید. در سال ۱۲۴۴ قمری برابر با ۱۸۲۹ میلادی که گریبایدوف^۲ سفیر جوان روسی تجربه و مغرور دولت روسیه بواسطه حرکات و عملیات بی روبرویش بدست اهالی تهران کشته شد و بعد قرار براین شد که هیاتی برای پوشش دادن پیش آمد غیر مشرقیه بدربار روسیه فرستاده شود، از جمله اشخاصی که در دبار فتحعلیشاه صحبتش بود که رئیس هیأت اعزامی شود یکی عم همین محمودخان قورسا اولیاش دهنلی بود. در سال ۱۲۵۴ قمری که منوچهرخان خواجه شهمشداالدوله حاکم اسفهان، لرستان و خوزستان شد محمودخان بسمت معاونت او تعیین گردید.

محمودخان دارای معلومات متداوله زمان خود بوده و دیوان شعری هم داشته است

- ۱- عزت امین السلطان (اتابک اعظم) از صدارت در تاریخ ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۲۱ هجری قمری بوده است.
- ۲- در روضة السعاه و منتظم ناسری پسرزاده و در کتاب آثار الشیعه الامامیه پسر شهبازخان ذکر شده است.

۳- رئیس تنگداران خاصه.

۴- A. S. Griboïdov

۵- از رجال اصحاب

و در سال ۱۲۶۰ قمری در گذشت و بجای وی شهبازخان پسرش منصوب گردید. در تاریخ روضه‌الصفا در گذشت محمودخان در سال ۱۲۶۰ و در منتظم ناسری و کتاب استفسان نصف جهان در سال ۱۲۵۸ قمری مذکور می‌باشد و ضمناً در کتاب اخیر الذکر ست‌اوسا اولیائی و چنین ذکر شده: «محمودخان پسا اولیائی معتمد پسر شهبازخان پسرش نائب‌الحکومه شده.

سید محمودخان دیبا علاءالملک مشولک سال ۱۲۵۸ هجری قمری

محمود

پسر میرزا علی اصغر مستوفی و برادر میرزا محمد رفیع طباطبائی

نظام‌العلماء بوده است. در مبادی حال در دوایر دولتی و حکومتی آذربایجان اشتغال بکار داشت. پس از چندی بامیرزا اغفارخان صدیق‌الملک به تفلیس رفته و پس از بازگشت از آنجا، به تبریز رفت و دوباره در اداره حکومتی آذربایجان مشغول بکار گردید و از طرف والی آذربایجان سمت محصلی محاسبات^۴ برقرار و ملقب به وکیل دفتر شد. پس از مدت کمی که این سمت را داشت به تهران آمده به دربار لندن مأموریت موقتی یافت. مسافرت و مأموریتش شش ماه طول کشید و پس از بازگشت چون برادر بزرگش میرزا اسدالله‌خان سرکشول (ژنرال قسول) ایران در تفلیس بود میرزا محمودخان را در سال ۱۲۹۰ قمری بعنوان



میرزا محمودخان علاءالملک



میرزا اسدالله‌خان سرکشول

۴- شغل محصلی محاسبات مأمور وصول یا رئیس اجراء وصول مالیات بوده است.

و کبل (کنیل) کارپرداز (کنسولگری) به حاجی ترخان فرستاد و بعد چندی که گذشت کنسول
 و سر کنسول شد پس از چهار سال سر کنسولی حاجی ترخان در سال ۱۲۹۴ قمری که میرزا اسدالله خان
 بسمت وزیر مختاری ایران در پطرزبورگ (لنینگراد کنونی) انتخاب شد میرزا محمودخان
 در همین سال جای برادر خویش را اشغال کرده بسمت کارپرداز اول (سر کنسولی) در تفلیس منصوب
 گردید و شش سال با سمت مزبور مقیم تفلیس بود. در سال ۱۳۰۰ قمری که بسمت مستشاری
 سفارت ایران در پطرزبورگ تعیین شد. بجای وی میرزا محمدعلیخان معین الوزاره (علاء السلطنه)
 سر کنسولی تفلیس معین و روانه گردید. در سال ۱۳۰۱ قمری که برادرش میرزا اسدالله خان
 و کبل الملک وزیر مختار ایران در پطرزبورگ موقتاً به تهران خواسته شد در غیاب برادر بکاربرداری
 سفارت تعیین شده و از این تاریخ معروف گردید به محمودخان شارژه دافر (کاردار). در سال
 ۱۳۰۳ قمری نائب اول (دبیر) سفارت ایران در پطرزبورگ بود و در سال ۱۳۰۴ قمری
 خودش وزیر مختار شد. در سال ۱۳۰۸ قمری پس از درگذشت حاج میرزا عیسیا خان
 علاء الملک برادر صلیبی حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله^۲ ملقب به علاء الملک گردید.

وزیر مختاری علاء الملک در روسیه قریب به ۹ سال (تا سال ۱۳۱۲ قمری) بطول
 انجامید. در این سال تغییر سمت داده سفیر کبیر ایران در اسلامبول شد و بجای وی میرزا رضا
 خان ارفع الدوله بوزیر مختاری ایران در پطرزبورگ منصوب گردید. در سال ۱۳۱۳ قمری
 پس از کشته شدن ناصرالدینشاه، علاء الملک با مرد دولت برای دستگیری میرزا آقاخان کرمانی،
 شیخ احمد روحی و میرزا حسنخان خیبر الملک در نزد اولیای دولت عثمانی اقدام نمود و
 سخت فشار آورد و بالاخره در کار خود موفق شد که هر سه نفر را تحت الحفظ بصرحده ایران
 آورده تحویل مأمورین ایران بدهند و پس از تحویل، مأمورین آنان را به تبریز برده و
 در اوائل سال ۱۳۱۴ قمری تلف نمودند. پس از آن نوبت به سید جمال الدین اسدآبادی
 معروف به افغانی محرک اصلی قتل ناصرالدینشاه رسید. علاء الملک در این باب هم سخت
 کوشش نمود و اهتمام ورزید که او را هم مأمورین دولت عثمانی در صرحده تحویل مأمورین
 ایران بدهند. راجع باین موضوع هر قدر تلاش نمود سعی و کوشش بجائی نرسید و انگلیسها
 چندان سید حمایت میکردند و مانع بودند که دولت عثمانی سید را تحویل دولت ایران
 بدهد بنابراین سلطان عبدالحمید به بهانهها و معاذیری چند از تسلیم و تحویل او استنکاف
 میورزید تا بالاخره علاء الملک نا امید شده ضمن تلگراف آخر محرم ۱۳۱۴ قمری به

۱- وکیل الملک ناظم الدوله.

۲- سابقاً کنسولگری را کارپردازخانه و قسول را کارپرداز و ژنرال قسول را کارپرداز
 اول میگفتند و اکنون قسول را کنسول و ژنرال قسول را سر کنسول و قسولگری را کنسولگری
 میگویند.

۳- سیهسالار اعظم.



۱۳۱۲ قمری در جاجروند - مهمیب دوست محمدخان میرالمناک

از چپ بر است : میرزا محمدخان اقبال الموده وزیر خالصجات - در دامان او میرزا محمودخان علاءالملک سفیر ایران در روسیه که به ایران احضار شده بود - نصرالدینخان زینورکاجی باشی - شاهزاده سرورالسلطنه متخصیص در فوش سازی و فوش رسانی (در این سفر دوست محمدخان میرالمناک شکاری زاگه از ایملاند آورده بود باقر شاه آورده و در حضورش حتاری را صدگرده) میرزا محمدخان حشمت السناک - پله داده دوستعلی خان میرالمناک - غنبللی خان هنرور - جها لنگر میرزا محمدحسنخان مؤید خلوت برادر دوست محمدخان - سوار است میاسقلی خان جلودار سوار است بنام کیهو.

امین السلطان سرداعظم پیشنهاد کرد :

« اگر اجازه میفرمایند و ادارم ایرانیان جمال را بکشند ، مظفرالدینشاه درحاشیای این تلگراف نوشته : « این خود صلاح نمیدانم ، » سفیر کبیری او در اسلامبول ۷ سال (تا سال ۱۳۱۹ قمری) ادامه داشت و بعد در این سال بجای او ارفع الدوله بسفارت اسلامبول رفت و علاءالملک به تهران احضار گردید . پس از ورود به تهران مدت زیادی بیکار نماند و در همین سال بجای زین العابدین خان حسام الملک عهدانی^۲ بحکومت کرمان منصوب و روانه گردید .

علاءالملک چون سالها (بیست و چندسال) در خارجه میزیست ، بر خلاف اصول و رویه معمولی حکام آزمان ، در زمان حکومتش در کرمان خیلی خوب و خیلی موده رفتار میکرد . از آنجمله میگویند اگر کسی میخواست بازدید شخصی برود بجای اینکه طبق معمول سابق سد فراش چماق بدست برای تحکم و تشخیص بجلو و عقب حاکم می افتادند و باعث اذیت و آزار مردم می شدند این کار را بکلی موقوف کرد و خودش سوار الاغ میشد و بکنفر نوکر

۱- نقل از اسناد وزارت خارجه .

۲- حسام الملک در اواخر سلطنت مظفرالدینشاه (۱۳۲۳ ق.) ملقب به امیر افتخار گردید .

که او هم سوار الاغ یا اسب میشده با او راه می افتاد و کسی دیگری را با خود نمی برد و چون در مدت حکومتش چنین عمل میکرد به این مناسبت در میان اهالی کرمان معروف شده بود به (حاکم دوخوره). حکومتش در کرمان یکسال و نیم طول کشید و در سال ۱۳۲۰ ق. بجایش عزیزالله میرزا ظفر السلطنه (نوه فتحعلیشاه) به حکومت کرمان و بلوچستان فرستاده شد.

پس از بازگشت از کرمان چندسالی بیکار بود تا اینکه در سال ۱۳۲۵ ق. (۱۲۸۶ خورشیدی) در دوره مشروطیت در کابینه اتابک اعظم چهار ماه وزیر دادگستری شد و در سال ۱۳۳۴ ق. (۱۲۹۴ خ.) در کابینه محمدولیخان سپهسالار اعظم نیز مدت شش ماه وزیر دادگستری بود. پس از این تاریخ بیکار بود و دیگر کاری بوی ارجاع نگردید و در سال ۱۳۰۴ خورشیدی (۱۳۴۴ ق.) در سن ۸۷ سالگی در تهران درگذشت و در قم در صحن امین السلطان در مقبره خانوادگی بجاگ سپرده شد.

علاءالملک مانند برادران دیگر خویش شخص متمول بود و با وجود تمام مشاغل حساسی که سالها دارا بوده معذک مردمی بود عادی و معمولی.

میرزا محمود مستوفی گرگانی معروف به وزیر پسر دوم حاج میرزا

محمود

نصرتالله گرگانی در آغساز جوانی در دستگاه میرزا یوسف آشتیانی

مستوفی الممالک که بزرگترین دستگاه آن زمان بوده سمت منشی گسری وارد خدمت شد و در مدت اشتغال بخدمت در دستگاه مر بورد دارای تجربیات و اطلاعاتی گردید و با اصطلاح



میرزا محمود وزیر ایران

کارآمده و کارگشته شد و بعد از طرف

مستوفی الممالک بحکومت ساروه منصوب و فرستاده

شد. چندی بحکومت ساروه اشتغال داشت و

پس از بازگشت به تهران خود را نااندرامی

از آب و گل در آورده بود و دوباره بکار

سابق خویش در نزد مستوفی الممالک مشغول

خدمت شد.

در سال ۱۲۸۸ قمری که سلطان سراد

میرزا احسام السلطنه برای بار چهارم با ایالت

خراسان منصوب گردید میرزا محمود بسمت

وزارت (پیشکار داری) مأمور خراسان شده و

در حدود دو سال با این سمت در آنجا ماند و

در اواخر سال ۱۲۸۹ ق. با احسام السلطنه از

۱- میرزا علی اصغر خان امین السلطان .

۲- نظام الملک - ناظم الدوله و وزیر الملک .

خراسان مراجعت کرد. پس از مدتی بیکاری باز در سال ۱۲۹۰ ق. نزد مستوفی الممالک که در این وقت وزارتخانه‌های کشور و دارائی با او بود بخدمت اشتغال ورزید و در سال ۱۲۹۱ ق. بوزارت تهران منصوب شد.

در اوایل سال ۱۲۹۲ ق. که ناصرالدینشاه حکومت تهران را بفرزندش کامران میرزا که در این تاریخ به نائب‌السلطنه ملقب بود محول داشت. میرزا محمود مستوفی که از سال پیش بوزارت تهران منصوب بود مانند سابق در کار خود باقی و مستقر گشت، وزارت میرزا محمود تا سال ۱۲۹۷ ق. در حدود هفت سال دوام کرد. در این بین‌ها چون کار و بارش خیلی خوب شده بود و روتنی داشت با حرمت‌الدوله دختر حجاج فرهاد میرزا معتمدالدوله ازدواج نمود و دم دستگام خویش را مفصلتر از سابق کرد و بواسطه خرج زیاد مبالغ

زیادی محل خالی داشت و باین مناسبت از کار برکنار شد و بعد مبلغی سرهم کرده بشاه پرداخت و شاه هم دستور داد که بوی نقاسی حساب بدهند.

پس از چند سال بیکاری و خانه‌نشینی سرانجام در سال ۱۳۰۰ ق. پس از مرگ حجاج میرزا شفیع شیرازی مستوفی فارس (از معاندین مستوفی الممالک) بجای وی به‌سمت استیفاء فارس گزیده شد و پس از وی پسرش میرزا محمد علی‌خان که از مستوفیان محترم و جا افتاده بود بامتیاز فارس انتخاب و منصوب گردید. میرزا محمود مستوفی یا وزیر مردی بوده است زرنگ و زیرک - عیاش و تجمل‌طلب - موسیقی‌دان تار و سه‌تار را خوب می‌نواخته - منشی و خطاط و در حساب و سیاق نیز زبردست بوده است و در سال ۱۳۱۱ قمری در تهران درگذشت.



حجاج میرزا شفیع مستوفی

۱- وزارت تهران عبارت بوده است از پیشکاری دارائی و معاونت حکومت تهران و چون وزارت میرزا محمود هفت‌سال طول کشید باین مناسبت معروف شد به وزیر.

۲- عبدالله مستوفی مؤلف تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه در جلد اول صفحه

۱۹۲ راجع به میرزا محمود وزیر چنین مینویسد: «در خانه باز هم داشت شصت با دختر

قیه باورنی در صفحه بعد

محمود محمود فرزند محمدقلی که پیش از کودتای ۱ اسفند ۱۲۹۹

محمود

خورشیدی معروف به پهلوی بود و پس از آن محمود را برای نام

خانوادگی خویش برگزید. من باشادروان محمود خیلی محشور و معاشر بودم و سالها از دوستان

سمیمی و بسیار نزدیک من بود. محمود مردی بود خیلی راست و درست - سمیمی - با



محمود محمود

وفا - وطنخواه بمعنی حقیقی - محقق و منتق - با
استفناى طبع و با عزت نفس - قانع و وارسته و در اواخر
عمر بکلی گوشه گیر و منزوی بود و کمتر با اشخاص
معاشرت داشت و تا چشم داشت و نایبنا نشده بود
تمام اوقات خویش را بمطالعه کتب میگذراند و کمتر وقت
خود را به بیهوده تلف میکرد و بطور کلی و خلاصه با
مردمان این دوره بجهت عده بسیار خیلی فرقی و تفاوت
داشت.

در سال ۱۲۶۱ خورشیدی در تبریز متولد و پس

از تحصیلات مقدماتی در تیسریس و تهران بقیه

تحصیلات خود را در مدرسه آمریکایی تهران با تمام رسانید. نامبرده از ملیون
و آزادیخواهان پر حرارت و فعال صدر مشروطیت بوده و خدماتی در این راه از روی ایمان
و عقیده انجام داد. دوره خدمات اداریش را تماماً در وزارت پست و تلگراف گذرانده
و از کارمندان عالی مقام آن وزارتخانه بود. مدتی نیز استنادار تهران و در دوره ۱۵ به
نمایندگی مجلس انتخاب گردید. مهمتر از مقامات و مسئولیتهای رسمی، خدمات فرهنگی
و سیاسی من باشد و تألیفات وی که تاکنون طبع و منتشر شده از این قرار است:

۱- آثار تربیتی که سه جلد کتاب میباشد در تربیت اطفال در خانواده و تربیت اطفال
در مدارس و تربیت ایرانی برای جامعه ایرانی زیر عنوان مستعار (رسول نخستین)
منتشر نمود.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

فرهاد میرزا معتمدالدوله بیوه احتشام الدوله خانلر میرزا از زواج کرده ... الخ. و با اینکه عبدالله
مستوفی برادر میرزا محمود وزیر بوده خیلی تعجب است که راجع به شوهر اول زن برادر خود
اشتباه کرده زیرا خانلر میرزا احتشام الدوله سر حقدوم و فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر یازدهم
عباس میرزا نایب السلطنه و هر دو با هم برادر بورمانند و با این حال چگونه ممکن است که برادری
دختر خود را به برادرش داده باشد و صحیحش این است که دختر فرهاد میرزا بیوه جلال الدین
میرزا احتشام الملک پسر خانلر میرزا احتشام الدوله بوده است.

۲- يك سلسله مقالات زیر عنوان قریانی‌های هند در روزنامه ستاره .
 ۳- از ترجمه‌های محمود کتاب جنگ نفت تألیف آنتون موهر استاد دانشگاه اسلوی کتاب شهریار تألیف ماکیاول با دو مقدمه محققانه که در این دو کتاب نگاشته شده است .
 مهمترین تألیف و اثر فکری که محصول و نتیجه دوران پختگی زندگی علمی و سیاسی او است دوره تاریخ مفصل (روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹) است که در ۸ جلد چاپ و منتشر گردیده این کتاب با روح ملی و بر اساس معتبرترین کتابهای سیاسی و اسناد منتشر نشده تألیف گردیده و تمام کسانی که در تاریخ سیاسی قرن اخیر ایران مطالعه کرده و یا در آینده مطالعه کنند مروجون تحقیقات علمی آن مرحوم خواهند بود . محمود محمود در روز جمعه ۲۸ آبانماه ۱۳۴۴ خورشیدی در سن ۸۴ سالگی در حال نایبناهی در تهران درگذشت و در این بابویه (شهرری) بخاک سپرده شد .

میرزا محمودخان قمی ملقب به مشیرالوزاره و بعد ملقب به

محمود

مشاورالملک متولد ۱۲۵۰ هجری قمری (۱۲۱۳ خورشیدی)

درکاشان پسر میرزا محمدعلی است و میرزامحمودخان در جزو آن دسته از شاگردانی بوده که در سال ۱۲۷۵ ه.ق. ۲ بریاست عبدالرسول خان نواده حاج محمدحسینخان سدر اعظم اسفغانی و سپرده به حسنعلی خان گروسی (امیر نظام) وزیر مختار ایران در انگلستان و فرانسه در زمان سلطنت ناصرالدینشاه برای فرا گرفتن معلومات جدیده یاروپا فرستاده شدند. میرزامحمودخان برای تحصیل علم نجوم تمین شد و در این رشته خوب تحصیل کرد و در ضمن ستاره‌ای نیز کشف نمود که بنام ستاره محمودی معروف شده است و محمودی را هم بعداً اعقابش برای خود نام خانوادگی انتخاب کرده‌اند .

پس از تکمیل تحصیلات در پاریس و بازگشت از اروپا در سال ۱۲۸۴ قمری بجای اینکه دولت رصدخانه‌ای بسازد و او را متصدی آن نموده و از معلوماتش استفاده شود او را به تلگرافخانه قمری و به مخیرالدوله (علیقلیخان) سپرده شد و مدت‌های مدید در آنجا مشغول و ریاست مرکزی تلگرافخانه قمری و بعد به واسطه پیش آمدی بر حساب امر ناصرالدینشاه از کار برکنار گردید .
 م.ق. هدایت در صفحه ۸۴ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود درباره این شخص چنین گوید:
 و میرزا محمود قمی از شاگردان اول که به پاریس رفته بودند نجوم تحصیل کرده بود و برگشت پدم او را بریاست مرکزی تلگرافخانه منصوب نمود که تحصیل کرده است فریب میرزا حسینخان^۲ را خورده خواست راپرتهای تلگرافی را بدو با اطلاع میرزا حسینخان برساند

۱- به تعداد ۴۰ نفر .

۲- پس از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت .

۳- مراد حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سیهسالار اعظم است .



محمود محمودی متاورانک

و این خلاف سلیقه و سیاست ناصرالدینشاه بود پدرم قضیه را بمنزل رساند از تنگرافخانه مخصوص (دربار) به مرکز امر شد که میرزا محمودخان معزول است اخوی حسینقلیخان بجای او آمد. میرزا حسینخان پشلافی میرزا محمودخان را پالیوزی بغداد داد درویش مسلک بود. برادرش خالرخان دهری بود آخر در انزلی خواست تغییر عقیده داد.

در سال ۱۲۹۰ قمری که حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله دوباره روی کار آمد و وزارت امور خارجه و جنگ منصوب شد و تا سال ۱۲۹۸ قمری در این دو سمت برقرار بود درازاه خدمتیکه میرزا محمود خان نسبت باو کرده بود مشیرالدوله او را بالتب مشیرالوزارهای بسمت پالیوزی یا کارپردازی اول (ژنرال قنصل) بغداد تعیین و اعزام داشت و سالهای متمادی

قریب به ۱۸ سال (از سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۷ ق.) در این مأموریت انجام وظیفه مینمود و بعد در سال ۱۳۰۷ قمری معزول و نقه‌المملک بجای او تعیین گردید و فرمان هم صادر و بوی ابلاغ شد.

میرزا محمودخان که وضع کار خود را چنین دید به میرزا سیدعلی قلیب مرشد امین السلطان که در عنایات مقیم بود مشبث و متوسل شد و به محض اینکه مرشد تلگرافی دایر بوساطت از میرزا محمودخان به امین السلطان مرید خود نمود دوباره میرزا محمودخان بکار خود برقرار و مستقر گردید.

و بالاخره در اواخر سال ۱۳۰۷ ق. از سمتیکه داشت معزول و به تهران آمد و بجایش حاج میرزا نجفعلیخان بسمت ژنرال قنصولی بغداد منصوب و فرستاده شد.

۱- بازخدا پدر این میرزا محمودخان را به امر زده که به مرشد امین السلطان متوسل شود و به بیکانه توسل جست اما در سالهای پیش از شرطیت و مخصوصاً پس از آن بدبختانه انتصاب سفراء و ادامه مأموریتشان در خارج از ایران بسته به میل - اشاره - دستور و حمایت دول بیکانه بوده است.

۲- از سال ۱۳۰۵ ق. عنوان کارپردازی اول تبدیل شد به ژنرال قنصولی.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی - خود (۲۷ شعبان ۱۳۰۷ ق.)، راجع باین

موضوع مینویسد :

« شنیدم ایرانی و عثمانی از بی‌قابلیتی میرزا محمودخان جنرال قنصل بغداد شکایت داشتند حکم بمنزل اوسا در شد ثقة‌الملک هم هزار و پانصد تومان به قوام‌الدوله داد که جنرال قنصل بغداد شود فرمان او هم صادر شد در این بین تلگرافی از حاجی سیدعلی قطب به امین‌السلطان رسید در توسط میرزا محمودخان باز میرزا محمودخان بکار خود مأمور شد این است کار دولت ما! ».

پس از عزل از سرکنسولی مدتی بیکار بود تا اینکه در سال ۱۳۰۹ قمری پس از فوت یحیی‌خان مشیرالدوله وزیرعدلیه و وزیرتجارت که لقب و مشاغل وی به حاج شیخ‌محسن‌خان معین‌الملک واگذار گردید وی مشیرالوزاره را دعوت بکارکرد و او را رئیس یکی از مجاری وزارت دادگستری نمود و تا سال ۱۳۱۲ ق. در سمتیکه داشت باقی بود. در زمان مشروطیه در دوره اول (۱۳۲۴ ه. ق.) نماینده مجلس شورای ملی شد و پس از تعطیل مجلس کارمند وزارت دادگستری و سرانجام جزء اعضای دیوانه‌الی کشور گردید و در سال ۱۳۳۸ ق. در سن ۸۹ سالگی در تهران درگذشت. نامبرده رساله‌ای در علم هیأت نوشته است.

میرزا محمود مستوفی متولد در سال ۱۲۵۳ هجری قمری پسر میرزا

شفیع صاحب‌دیوان آشتیانی^۲ که بواسطه تیرگی رنگه چهره‌اش به

محمود

میرزا محمود قره معروف بوده است.

میرزا محمود در زمان حیات پدرش وارد خدمت دولت شده و پس از فوت او حیزه

مستوفیان بشمار آمد.

مدتی مستوفی یعنی حسابدار مالیات نطنز - دماوند و فیروزکوه بود و در سال ۱۲۸۸ ق.

در حکومت سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه (دفعه چهارم) در خراسان او نیز به‌مراه وی با سمت استیفاء و حسابدار مالیات دولت به مشهد رفت و سه سال در آنجا مشغول بخدمت بود و پس از بازگشت از خراسان در سال ۱۲۹۱ ق. مستوفی محاسبات مالیات همدان گردید و

۱ - میرزا عباس‌خان تفرشی وزیر امور خارجه.

۲ - محاکمه - دادگاهها.

۳ - میرزا شفیع پسر آقاسی بیگ فرزند آقا محسن بوده و میرزاهازی برادرش از وی توجه نمود و بعدها شخصیت پیدا کرد. در ابتداء در نزد میرزا محمدعلی مایل آشتیانی و میرزا تقی قوام‌الدوله آشتیانی در دستگاه و دارالانشاء عباس میرزا نایب‌السلطنه به تحریرات دفتری پرداخت و بزودی دارای منصب و رتبه شد و با محمدشاه قاجار از تبریز به تهران آمد و بدرجه قصوی ارتقاء یافته ملقب به صاحب‌دیوان گردید و در زمان محمدشاه و اوایل سلطنت ناصرالدینشاه از رجال سرشناس دولت بود و در سال ۱۲۷۲ ق. در تهران درگذشت.



میرزا محمود مستوفی خراسان معروف به قره

چون نسبتی با میرزا یوسف مستوفی الممالک صدر اعظم داشت در سال ۱۳۰۰ ق. مستوفی اول شد و بجای میرزا علی محمدخان پسر میرزا علی پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام سمت استیفاء^۲ خراسان منصوب گردید. و سالها مستوفی خراسان بود.

میرزا محمود قره از مستوفیان خیلی شلوق کار در دوره سدارت امین السلطان بوده و در حیف و میل کردن مال دولت بسیار مشهور و بی باک بود^۳ و در مقابل گرفتن تومانی سه چهار تومان حق العمل و مسائل دادن مواجب باین و آن را فراهم میکرد و چون کتابچه دستور العمل (بودجه) ابوالجهمی خود را بحکم امین السلطان از رسیدگی دفتری معاف کرده بود در ظرف یکی دو سال قریب صد و پنجاه هزار تومان بر مالیات خراسان باسم تفاوت عمل اضافه نموده و باین و آن مواجب داد، سوه استفاده و از این معر، موزه ای عالی از اشیاء نفیسه برای خود درست کرده بود. یکی از کارهای میرزا محمود که در اقواء مردم شایع و شهرت زیادی پیدا کرد خاطر خواهی و عشق.

۱- میرزا شفیع ساحیدیوان برادرزاده میرزا کاظم مستوفی الممالک کزیرخان زند و عمو زاده پدر میرزا یوسف مستوفی الممالک یعنی میرزا حسن مستوفی الممالک بوده است.

۲- حسابدار مالیات.

۳- بدبختانه بیشتر کارمندان دولت از صدر گرفته تا ذیل این جوروی هستند.

ورزی او به محترم السلطنه دختر معین الدوله بوده که تفصیل آن از این قرار است:

بلیقیس خانم دختر سیف‌الله میرزا پسر چهل و دوم فتح‌الملک شاه زن احمد میرزا معین الدوله پسر دهم عباس میرزا نایب السلطنه شد و او از دخترهای دیگر سیف‌الله میرزا قشنگتر بود. نامبرده از معین الدوله دختری داشت بنام گوهر ملک خانم ملقبه به محترم السلطنه زن محمد حسن میرزا منتضاد السلطنه (متوفی ۱۳۰۷ خ .) بود.

میرزا محمود او را دیده سخت خاطر خواه و عاشق او شد و برای چاره‌جویی در این کار متوسل به مجتهد معروف طراز اول تهران بلکه ایران گردید. مجتهد با اصلاح امروزه آیه‌الله باو گفت که اگر تو هزار تومان به من بدهی من این کار را برای تو درست می‌کنم. میرزا محمود هم از خدا خواست فوراً هزار تومان را باو داد.

مجتهد پس از گرفتن پول به محترم السلطنه یاد داد که در حضور من با در خارج که در نفر شهادت بدهند کفر بگو او هم کفر گفت پس از کفر گفتن شهادت دادن و نفر، مجتهد گفت که تو در خانه شوهر مسلمان خود حرام شده‌ای و طلاق تو واجب شد و صبغه طلاق را جاری کرد. محترم السلطنه مطلقه این جور می‌که بعد معروف شد به کفری پس از توبه کردن و مسلمان شدن زن میرزا محمود گردید.^۲

در سال ۱۳۱۰ ق. از استیفاء خراسان معزول و بجای او میرزا فضل‌الله خان نوری مازندرانی منشی امین‌السلطان منصوب شد. این هم پس از گرفتن لقب بنان الدوله‌ای برای میرزا کریم خان پسر خود او را بجای خویش که مستوفی اول بود استیفاءی خراسان را بوی واگذار نمود و بنان الدوله نیز دست کمی از میرزا محمود نداشت.^۳

میرزا محمود خان مقصودلو استرآبادی در جنگ روس و ایران

محمود

(۱۲۴۱-۱۲۴۳ هجری قمری) یکی از سرکردگان سپاه عباس میرزا

نائب السلطنه بود و در سال ۱۲۴۳ قمری نایب السلطنه او را با چند نفر دیگر از سرکردگان

۱- سرعلی قلی میرزا اعتضاد السلطنه پسر بیجا و چهارم از زن بیجا و دوم فتح‌الملک شاه.

۲- هزار تومان هشتاد سال پیش.

۳- محترم السلطنه کبری از شوهر اول و دومش دارای چند فرزند شد.

۴- عمارت بنائیه در سوهانک که نقشه آن از روی حوضخانه سلطنت آباد از بناهای ناصرالدین‌شاه درست شده از بناهای میرزا فضل‌الله خان مستوفی است که به مناسبت لقب پسرش بنان الدوله آن را بنائیه نام گذارد و اکنون بنا و اراضی اطراف آن متعلق به ارباب گونما بوده زردشتیان میباشد.

علت اینکه میرزا فضل‌الله خان این محل را انتخاب و برای عمارت بیلاقی خویش بنا و آباد کرد برای این بود که چون منشی امین‌السلطان و همیشه با او بود و امین‌السلطان نیز پیش از بنای قیطریه، باغ و عمارتی در اراضی سوهانک شمیران بنام حدیقه برای بیلاقی خود درست کرده بود برای قرب جوار با عمارت بیلاقی امین‌السلطان او هم این عمارت را بنا نهاد.

برای نگهداری ایروان فرستاد ولی در همین ساق ژنرال پاسکیویچ پس از ۱۲ شبانه‌روز جنگ سخت ایروان را بگرفت و حسن‌خان سردار ساری اسلن گرفتار گردید. پاسکیویچ ساری اسلن و میرزا محمودخان مقصدلو و حمزه‌خان اترانی را تحت‌الحفظ به قلیس فرستاد و پس از بسته شدن معاهده منجوس ترکمنچای هر سه نفر مزبور آزاد گردیده و به ایران بازگشتند.

میرزا محمود ملاباشی سلوچی^۱ از استادان لغت و شعر بوده و به

محمود

تعلیم مظفرالدین میرزا ولیعهد ناصرالدین‌شاه اشتغال داشته و در

سال ۱۲۹۵ هجری قمری وفات یافته است.



از راست بچپ: استادان: شاطر باشی ولیعهد - فراتشاهی ولیعهد - نصرالله‌قله خاوری مظفرالدین میرزا - غلامحسین‌خان سردار - شعاع‌القله دانی مظفرالدین میرزا - صدرالدوله - رضاقلی‌خان - میرزا علی قلی حکیم‌باشی - گنجی باشی ولیعهد سردار بداددوله - نسته روی صدقی مظفرالدین میرزا ولیعهد - نسته روی زمین: میرزا محمود ملاباشی سلوچی - نسته روی صدقی مظفرالدین میرزا ولیعهد نسته روی زمین: میرزا محمود ملاباشی سلوچی.

حاج میرزا محمودخان موقرالدوله پسر چهارم حاج میرزا عیاشقلی

محمود

است پسر از برادر بزرگش حاج میرزا ابوالقاسم مشیر لشکر که

وزارت مآب شد شغل لشکر نویسی برادر را اشغال کرد بدینک صدقی به وزارت ابوالفضل میرزا عبدالسلطان پسر چهارم مظفرالدین‌شاه که حکومت ارگدا داشت به ارگ رفت و پس چند نیز

۱- سلوچ از مجال آذربایجان است.

نائب‌الوزاره تهران^۱ و بالاخره در دوره مشروطه در وزارت داخله شاهزاده عبدالحمین میرزا فرمانفرما چندسالی هم به معاونت وزارت داخله رسید و در تهران درگذشت .

محمود میرزا پسر پانزدهم فتحعلیشاه قاجار، متولد سال ۱۲۸۴

محمود

هجری قمری (۱۱۷۸ خورشیدی) از بطن مریم خانم اسرائیلیه^۲ از

شاهزادگان باسواد قاجاریه و صاحب تألیفات متعددی بوده بنام تذکره محمود و سفینه محمود و گلشن محمود در شرح حال بزرگان از شعراء و ادباء و در اویش و مشوفه و خود نیز شاعر بوده و بنام خویش تخلص می‌نموده است.

در سال ۱۲۳۸ قمری که محمود میرزا حاکم نهاوند بود میرزا محمد تقی کاشانی مورخ مشهور مؤلف ناسخ‌التواریخ که در سال ۱۲۷۲ ق. زمان سلطنت ناصرالدین قلی‌شاه لسان‌الملک گردید او را از کاشان به نهاوند خواست و به منادمت خود برگزید و با او تخلص سپهر داد و پس از چندسالی که حاکم نهاوند بود در سال ۱۲۴۱ ق. حاکم لرستان شد و بجای او عمایون میرزا برادر صابی و بطنیس (پسر شازدهم فتحعلیشاه) حاکم نهاوند گردید .

۱- معاون حکومت تهران .

۲- مریم خانم اسرائیلیه زن سونهم فتحعلیشاه چنانکه معروف است در نهایت صاحت و زیبایی بوده و مدتی در جزیره زنان حرمرای آقامحمدخان قاجار مؤسس سلطه قاجاریه بود و با اینکه پادشاه برادرزاده نادرشاه او را در سن ۶ سالگی در سال ۱۱۶۰ قمری مقلوع‌النسل کرده بود معذک او هم حرمرای مفضل داشت و زمان متعددی در حرمخانه او بودند یکی از جهات معالفتیکه حسینقلیخان ثانی پسر حسینقلیخان جوانسوزیا برادرزاده‌اش خود فتحعلیشاه پیدا کرد در سر همین زن بود که حسینقلیخان فوق‌العاده عاشق و دلپخته او شدیم بود و فتحعلیشاه هم بی‌اندازه او را دوست میداشت سرانجام فتحعلیشاه به نیروی سلطنت و زور وزیر را در حیا له نکاح خود در آورد و پس از ازدواج فتحعلیشاه با معشوقه برادر رفاعت دو برادر شدیدتر شد تا اینکه پس از شورش‌های متوالی، حسینقلیخان گرفتار و در سال ۱۲۱۷ ق. کور گردید و بعد هم فتحعلیشاه پس از فوت مهد علیا مادرش در سال ۱۲۱۸ ق. او را گشت . مریم خانم از فتحعلیشاه ۱۱ اولاد آورده ۵ تن از فرزندانش در زمان حیات فتحعلیشاه مردند و چهار پسر و دو دختر از وی باقیماند . مهمترین پسرش محمود میرزا واحمدعلی میرزا (پسر نوزدهم) و معروفترین دخترش شاه بیگم ملقب به ضیاءالسلطنه که زنی بوده است با سواد ، شاعره ، هنرمند و از خطاطان و خوشنویسان عهد خود محسوب میشده و در نزد پدر خویش نگارنده اسرار (متصدی‌رهن) بوده است و در سن ۳۵ سالگی بحال نکاح میرزا مسعود انصاری ایشلیقی گرمرویی وزیر امور خارجه درآمد و از او چند اولاد پیدا کرد .

حکومت لرستانش ده سال تا هنگام فوت فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ ق. طول کشید در ایام حکومت خویش در نهادند قلمه روئین دژ را در آنجا بنا نمود و هشتصد هزار پال هزینه ساختمان آن شد. پس از اینکه محمدشاه پادشاه شد و در رمضان ۱۲۵۰ ق. بخت سلطنت جلوس نمود بسیاری از شاهزادگان که فرزندان بلافضل فتحعلیشاه بودند مایل نبودند که از وی تمکین نمایند.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام سردار اعظم محمدشاه آنسان را بناوین مختلف یکی پس از دیگری به تهران آورد و از آن جمله یکی هم محمود میرزا حاکم لرستان بود که میخواست اقدامات و عملیاتی بر ضد محمدشاه برادرزاده خویش انجام دهد. مأمورین دولت بنا بدستور قائم مقام او را در ذیقعد همین سال در آنجا گرفتار کرده به تهران روانه اش کردند. نامبرده تا اوایل سال ۱۲۵۱ ق. با جمعی از شاهزادگان در تهران متوقف و تحت نظر قرار گرفته بودند.

پس از اینکه محمدشاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی را در سلخ سفر ۱۲۵۱ ق. کشت ۱۱ نفر از شاهزادگان را نیز در چهارم ربیع الاول همین سال دسته جمعی باردبیل تمید و در آنجا زندانی نمود. چون ناخوش طاعون در اردبیل راه یافته بود شاهزادگان را موقه^۱ به تبریز انتقال داده و پس از دفع طاعون دوباره آنان را باردبیل برگرداندند. در این بین ها جمعی از آنان بسردستگی و راهنمائی علی تقی میرزا رکن الدوله بوساطتی در صدد فرار بروسیه برآمدند. محمود میرزا و محمد حسین میرزا حشمت الدوله این موضوع را کم و بیش تفرس کرده برای اینکه در آینده خود را بی تفسیر جلوه دهند و از شکنجه و عقوبات بعدی مسون و محفوظ بمانند مراتب را بحاج علی اسفرخواجه مازندانی وزیر مهدیقلی میرزا حاکم اردبیل گوشزد نمودند او برای بازرسی از احوال شاهزادگان زندانی آمد اما چیزی درک نکرد و رفت. سرانجام چهار نفر از شاهزادگان رکن الدوله کشیکچی باشی - ظل السلطان و نصرالله میرزا پسر رکن الدوله پس از دو سال و یکسماه زندانی کشیدن از نقی که قبلا مفتی آن را کننده و بخارج قلعه سرد آورده بود بروسه فرار کردند. پس از فرار آنان دولت بقیه شاهزادگان راه تبریز کوچ داده در آنجا با مراقبت

۱- حشمتی میرزا حاج السلطنه تاپینا، محمد تقی میرزا احسام السلطنه، علی تقی میرزا رکن الدوله، امام ویردی میرزا کشیکچی باشی، شیخملی میرزا شیخ الملوک، اسمعیل میرزا، محمود میرزا، علیخان ظل السلطان (پسران فتحعلیشاه) بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار - نصرالله میرزا و محمد حسین میرزا حشمت الدوله (نوادهای فتحعلیشاه).

۲- از ربیع الاول ۱۲۵۱ تا ربیع الثانی ۱۲۵۳ ق.

و مواظبت بیشتری تحت نظر قرار گرفتند و بهرور ایام بیشتر آنان در آنجا در گذشتند. محمود میرزا مانند اکثر فرزندان فتحعلیشاه و خود فتحعلیشاه کثیرالاولاد بوده و ماشین جوچه‌کشی آنان خیلی خوب کار میکرده است. محمود میرزا هنگام توقیف و تبعیدش دارای ۳۴ فرزند بود که نصف آن پسر و نیم دیگر دختر بودند. و اما موضوع قصه عروسی دختر شاه پریان یا شیخ‌علی میرزا ملقب به شیخ‌الملوک پسر نهم فتحعلیشاه که قریب به ۲۷ سال حاکم ملاهر و تویسرکان بود. محمود میرزا با برادر صلیبی خویش رقابت و بلکه عداوت داشت و چون مردی ادیب و شاعر بود قصه عروسی شیخ‌الملوک را با دختر شاه پریان رومان مانند برای اوساخت و او را از این راه خیلی منضج نمود و خیلی‌ها گمان کرده‌اند که موضوع حقیقت داشته در صورتیکه چنین چیزی نبوده و حقیقتی نداشته است و قصه مزبور از ساخته و پرداخته‌های محمود میرزا بوده است. نامبرده در سال ۱۲۱۴ خورشیدی در سن ۳۶ سالگی در گذشت.

ناصرالدین‌شاه قبل از مظفرالدین‌شاه دارای سه ولیعهد دیگر بوده

محمود

باین شرح: محمود میرزا، محمد قاسم میرزا و معین‌الدین میرزا

که هر یک بتدریج در سن کودکی وفات یافته‌اند. اولین ولیعهد او سلطان محمود میرزا متولد ۱۷ رجب ۱۲۶۴ قمری از اولین زن او گلین خانم دختر احمد علی میرزا پسر نوزدهم فتحعلیشاه و دخترزاده حسینقلی‌خان برادر فتحعلیشاه بود که بعدها به شمس‌الدوله ملقب گردید. ولیعهدی سلطان محمود میرزا با جشن و تشریفات خاصی رسماً انجام یافت لکن پس از یکسال عمر بدود حیات گفت. دوستعلی‌خان معیرالممالک نوۀ دختری ناصرالدین‌شاه در کتاب یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه در صفحه ۱۴ می‌نویسد که محمود میرزا در سن دو سالگی در گذشت.

نسخ‌التواریخ در صفحه ۵۷۵ جلد قاجاریه ولایت‌مهدی او را در جمعه ۱۷ ذیقعدہ (۱۲۶۴ ق.) و در گذشتش را در ۲۵ جمادی‌الآخری ۱۲۶۵ ق. ذکر کرده است. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۷۸ کتاب خاطرات و خطرات خود در باره لقب اتابک اعظمی میرزاتقی‌خان امیر کبیر چنین گوید:

و جمعه ۱۷ ذیقعدہ ۲۶۴ فرمان ولیعهدی سلطان محمود میرزا فرزند اول ناصرالدین‌شاه

۱- از ۱۲۲۳ تا ۱۲۵۰ م. ق. سال فوت فتحعلیشاه.

۲- محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه در صفحه ۱۴ کتاب‌المآثر و الآثار مینویسد: «سلطان -

محمود میرزا ولیعهد دولت جاوید مهد ۱۱ ماهه در گذشت.

نوشته شد و میرزاتقی خان به لقب اتابکی او منسوب آمد شاهزاده ۲۵ جمادی الاول ۶۶۵ در گذشت، و نیز در صفحه ۱۰۶ می نویسد: و پسر اول ناصرالدینشاه محمود میرزا بوده و میرزاتقی خان اتابک او بوده، راجع به توجیه لقب مزبور در کتب دیگر چنین چیزی دیده نشده بلکه بطوریکه معلوم و گفته میشود بواسطه سفر سن شاه میرزاتقی خان اتابک اعظم خود ناصرالدینشاه بوده است.

محمودخان (ناصرالملک - فرمانفرما) همدانی از بزرگان طایفه قره گز لو و از رجال معروف دوره سلطنت قاجاریه و جدا بوالقاسم خان ناصرالملک نائب السلطنه بوده است.

در سال ۱۲۶۹ قمری نائب اول سفارت ایران در سن پترزبورگه (لنینگراد کنونی) بود. میرزا محمد حسین قزوینی عضدالملک که از سال ۱۲۶۷ تا ۱۲۷۰ قمری وزیر مختار ایران در روسیه بود پس از اجتنابش به تهران محمودخان که در این هنگام سمتش نیابت سفارت بود مصلحت گذار؟ سفارت ایران شد و پس از اینکه بسمت کاردار سفارت انتخاب گردید لقب جنابی هم باو داده شد. در سال ۱۲۷۱ ق. پس از انتخاب عباسقلی خان سیفالملک^۲ سفارت ایران در سن پترزبورگه که مأموریتش تا سال ۱۲۷۳ ق. ادامه داشت محمودخان به تهران آمد و در سال ۱۲۷۵ ق. که منصبش میر پنج بود ملقب به ناصرالملک گردید.

در این سال که ناصرالدینشاه قصد مسافرت به سلطانیه را داشت در غیاب خود ریاست قوای موجود در مرکز و همچنین تخریبات آذتش و بطور کلی تمام امور نظام پایتخت را به ناصرالملک واگذار نمود و نیز در این سال پس از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت و انتخاب شش وزیر برای شش وزارتخانه ناصرالملک هم برای وزارت تجارت و صنایع در سال ۱۲۷۶ ق. انتخاب شد و از این تاریخ عده وزراء به هفت نفر رسید. ناصرالملک علاوه بر سمتی که داشت به عضویت شورای دولتی که ناصرالدینشاه در این سال از ۱۱ نفر وزراء و رجال عرفان تشکیل داده بود معین و منسوب شد. در سال ۱۲۷۷ ق. از طرف ناصرالدینشاه مأمور با تمام ساختن راه گیلان گردید. محمودخان قراگزلو پیش از اینکه

۱- محمودخان ناصرالملک از جمله رجال است که ملقب به فرمانفرما شده و سایرین که شاهزادگان قاجاریه بودند، حسینعلی میرزا - فریدون میرزا - فیروز میرزا نسرالدوله - عبدالحمید میرزا ناصرالدوله و عبدالحسین میرزا میباشد.

۲- شارژدهافر - کاردار.

۳- عموزاده و برادرزن میرزا آقاخان نوری صدراعظم.



محمودخان قراقرم و ناصرالملک

ملقب به فرمانفرما بشود باین عنوان هم : (ناصرالملک مشیرخاص خسرو همایون) او را یاد میگردند . در سال ۱۲۷۹ ق. بسمت وزیر مختاری ایران در انگلستان مین و رهسپار لندن گردید . در سال ۱۲۸۱ ق. موقتاً به تهران آمد لکن دیگر بازنگشت و بجای وی حاج شیخ محسن خان (معین الملک مشیرالدوله) که در سال ۱۲۸۳ ق. ابتداء بمنوان شاره دافر (کاردار) و بعد در سال ۱۲۸۶ ق. بسمت وزیر مختاری منصوب گردید .

در سال ۱۲۸۸ قمری که ناصرالدینشاه تشکیلات جدیدی بدارالشورای کبری خود داد که در مهام ملکی مشاوره نمایند ، ناصرالملک نیز در آن عضویت داشت . در سال ۱۲۸۹ قمری حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله صدراعظم او را معاون خود قرار داده و کارهای وزارت جنگ و سپهسالاری خویش را بدست او انجام میداد که در حقیقت وزیر جنگ کابینه او بود و ضمناً ریاست شورای عسکریه (شورای جنگ) را نیز عهده دار بود . در سال ۱۲۹۰ قمری که ناصرالدینشاه باروسا رفت (سفر اول) کامران میرزا پسر ۱۸ ساله خود را به پیشکارتی فرهادمیرزا مستشارالدوله نائب السلطنه خویش قرار داد و تمام امور لشکری و آرتشی مملکت



محمودخان ناصر الملک



را به نیابت ناصر الملک محول نمود. در سال ۱۲۹۲ قمری بحکومت گیلان منصوب گردید. در سال ۱۲۹۵ قمری در سفر دویم ناصرالدینشاه با اروپا از همراهان (ملتزمین رکاب) شاه بود. از سال ۱۲۹۹ قمری تا اواخر سال ۱۳۰۰ قمری که حکومت کردستان و کرمانشاهان جزو حکومتها و ابوابجمعی مسمومیرزا ظل السلطان بود ناصر الملک از جانب وی حکومت هر دو جا را داشت. بعد در سال ۱۳۰۱ قمری پس از درگذشت میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن الملک وزیر امور خارجه، بنا باشاره و مساعی انگلیسها و وزیر خارجه شد و تفصیل وزیر خارجه شدن وی از این قرار است که پس از مرگ مؤتمن الملک جمعی از رجال که اعم آنان امین الدوله (میرزا علیخان) - مشیرالدوله (یحیی خان) نصیرالدوله (میرزا عبدالوهابخان) و قوام الدوله (میرزا عباسخان تفرشی) بودند، داوطلب شغل مزبور شدند و هر يك میالنی بشاه و صدر اعظم پیشکش (رشوه) میدادند که وزیر امور خارجه شوند لکن انگلیسها پیش از همه بوزارت ناصر الملک مایل بودند و بالاخره موفق هم گردیدند.

ظاهر امر این بود که ظل السلطان برای او اقدام نمود لکن باطن امر بطوری که گفته شد چیز دیگری بود بدین معنی که اقدام و مساعی ارباب هر دو نفر بود. مهدیقلی هدایت (حاج مخیر السلطنه) در صفحه ۴۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب مینویسد: «چهار نفر را برای وزارت خارجه بعرض رسانده بودند میفرمایند مشیرالدوله اختیار قلم و مهرش را ندارد، امین الدوله بی حال است، نصیرالدوله هناك است و قوام الدوله بی حیا». پس از اینکه ناصرالملک بوزارت رسیده بنا بر پیشنهاد ظل السلطان حکومت کرمانشاهان به حسینخان حسام الملک قراقرلو و حکومت کردستان به میرزا محمد اقبال الملک واگذار گردید. در این هنگام بطوریکه گفته شد انتخاب محمودخان ناصرالملک بوزارت امور خارجه بی شباهت با انتخاب نوواش ابوالقاسمخان ناصرالملک در سال ۱۳۲۸ قمری از طرف مجلسی به نیابت سلطنت نیست. ظاهر امر در انتخاب شخص اخیر الذکر این بود که حزب اعتدال در مجلس اکثریت داشت و به نیابت او رأی داد. اما باطن امر تمایل شدیداً انگلیسها با انتخاب وی بود و در انتخاب هر دو ناصرالملک خودیها آلت فعل بودند.

محمدحسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود راجع به محمودخان ناصرالملک مینویسد: «۵ شنبه ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۰۲: در مابین روس و انگلیس کار سخت شده است احتمال جنگ میرود اگر يك وزیر قابلی میداشتیم با روسها میساختیم خیلی فائده میبردیم اما افسوس وزیر خارجه ما انگلیس پرست و تمام رجال ما تقریباً نوکر انگلیس هستند حالا هم که طیب سفارت انگلیس^۱ موکل حرم محترم و معالج امین اقدس است». و نیز مینویسد: «دو شنبه ۱۳ جمادی الآخر ۱۳۰۲: خلاصه شاه بمن فرمودند که یکصد هزار تومان از قرار ده يك منفعت به امین الدوله، امین السلطان و مخیرالدوله دادام که راه از تهران به محمره (خرمشهر) بسازند سبحان الله که این راه با سه کرو در راه عراق نخواهد شد ثانیاً روسها نخواهند گذاشت حالا بواسطه وزیر امور خارجه احمق نوکر انگلیسها شده ایم با وجودیکه فی الواقع در تحت حکومت روسها هستیم». و نیز مینویسد: «شب که خدمت شاه رقیم تلگرافی خدمت شاه بود که قشون روس و انگلیس در سرحد افغانستان بهم زده دو پست سیصد نفر از طرفین کشته شده بعد از نائب ناظر^۲ شنیدم که عصر

۱- مراد دکتر ژرف دیکنسون Sir Joseph Richard Lyon Dickson است که مدت چهل سال (از سال ۱۸۴۷ تا ۱۸۸۷) میلادی - از ۱۲۶۴ تا ۱۳۰۴ قمری طیب سفارت انگلیس بوده است.

۲- مراد از نائب ناظر، اکبرخان پیشخدمت، ملقب به سیف السلطان بعد سردار ناصر برادر مادری مهدیقلیخان مجدالدوله میباشد.

يك فوج سرباز با چند نفر تفنگدار و غیره دور خانه ابوبخان بیچاره را گرفته‌اند او را حبس کرده‌اند این حبس معلوم است به تحریک انگلیس‌ها است بواسطه همین اتفاقی که در افغانستان روی داده است انگلیس‌ها وحشت کرده‌اند می‌باید ابوبخان فرار کند طرف هرات برود با روس‌ها متفق شود افغانستان را مفتوح سازد تدبیر آنها درست است اما دولت ایران بشحریک این وزیر خارجه که تبعه انگلیس است خوب نمیکنند خداما را از شر روس‌ها حفظ کنند.^۱ در ایامی که در خراسان اغتشاش بود (۱۳۰۳ قمری) و مردم مشهد بر علیه آصف الدوله شیرازی قیام کرده بودند ابتداء شاه خواست که بیحی خان مشیرالدوله شوهر خواهر خود را بحکومت خراسان بفرستد و خیلی هم این موسوع شهرت داشت و در اقواء بود لکن شاه بزودی از تصمیم خویش منصرف گردید و علت انصرافش هم مخالفت سخت انگلیس‌ها با مشیرالدوله بود که او را روس‌فیل میدانستند و بالاخره انگلیس‌ها موفق شدند که یکی از هواخواهان طرف اطمینان خود را بحکومت آنجا منصوب نمودند. در همین ایام ظل السلطان نیز از اسفهان به تهران آمد و میخواست و خیلی هم کوشید که خراسان را هم در اداره خود داخل کند و ناصرالملک وزیر خارجه را نایب خویش نماید و با آنجا بفرستد لکن ناصر الملک قبول نکرد و در جمادی الاولی همین سال خودش مستقلاً از طرف شاه امشاندار خراسان و ملقب به فرمانفرما شد و بزودی در ماه جمادی الثانیه روانه محل مأموریت خویش گردید.

حکومتش در خراسان تا اواخر سال ۱۳۰۴ قمری قریب به ۱۸ ماه بطول انجامید و در ۱۴ ذیحجه همین سال محمد تقی میرزا رکن الدوله (برادر ناصرالدینشاه) بجای وی تعیین شد و ناصرالملک در اواخر محرم ۱۳۰۵ قمری از خراسان آمده وارد تهران گردید و پس از دو ماه و اندی، که از ورودش گذشت، در ۸ ربیع الثانی سکنه کرد و در گذشت.

اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خود چنین گوید: «جمعه ۸ ربیع الثانی ۱۳۰۵: تلووزان گفت دیشب ساعت ۸ ناصرالملک فرمانفرما سکنه کرد فوت شد. شام خورده خوابیده بود بر خاسته نو کمر را آواز داده که بیا مرا به مال سه‌آه کشیده و تمام کرده. و نیز مینویسد: «تمام اعتبارات فرمانفرما از لقب ناصرالملکی و حکومت هم‌دان و تمثال و نشان به ابوالقاسم خان نوّه او مرحمت شد. میگویند ناصرالملک فرمانفرما دو کزور دولت دارد.^۲ همچنین مینویسد: «۲ شنبه ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۰۵: بعد از ناهار ابوالقاسم خان ناصرالملک جدید را امین السلطان حضور آورد تا بعد معلوم شود از مال مرحوم

۱- اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود هر جا که به ایرانیان هواخواه انگلیس و روس یا اصطلاح انگلوفیل و روسوفیل میرسد آنان را تبعه میخواند.

۲- به پول امروزی قریب به ۲۳ میلیون تومان زیر اطمینان ملا در ۱۳۰۵ ه. ق. سی و چهار ریال بوده و اکنون در بازار ۷۸۰ ریال ارزش دارد بنابراین دو کزور میشود (۲۲۹۴۱۱۴۶۰ ریال).

ناصرالملک پناه و امین السلطان چه خواهد رسید. « ملکم خان در رساله (دستگام دیوان) تألیف خود راجع به محمودخان ناصرالملک اظهار نظر کرده چنین گوید: « میان اشخاصی که در فرنگ بوده اند کسیکه از سفر خود فائده عظیمی برداشته است محمودخان ناصرالملک هندی است. الان در ایران عالم تر از او کسی نداریم ولی او هم از بخت ایران عوس اینک در مقام خود واقع بشود چنان غرق این کارخانجات کاشی سازی می‌معنی شده است که علم و اطلاعات او از برای دولت ایران مثر نمر نیست. « ناصرالدینشاه برخلاف عادت و رویه همیشگی خود که پس از مرگ اعیان، اشراف، متمولین و ملاکین درجه اول مملکت از هر طبقه، از اموال آنان (مخصوصاً نقدیه و جواهرات) چیزی برای خود میگرفت، از قرار معلوم بواسطه ارتباط و بستگی کامل محمودخان ناصرالملک و همچنین ابوالقاسمخان ناصرالملک دوم به انگلیسها بنا بر توصیه اینان از آنان چیزی نگرفته است و اعتمادالسلطنه هم در یادداشت‌های روزانه (خطی) خود چیزی در این باب ذکر نکرده است. حقیقه چقدر برای مملکت مایه بدبختی و انحطاط است که اگر شخصی با بیگانگان ارتباط داشته باشد همیشه کاردار، محترم، وزیر و صدراعظم بوده مصون و محفوظ میماند و در غیر این صورت همیشه در معرض همه گونه ظلم و تعدیات واقع میگردد. « بی‌بینم وقتیکه امثال حاج ابوالحسن معمارسهدی موش و غیره که یقیناً و محققاً هیچگونه ارتباط و بستگی با بیگانگان نداشته‌اند پس از مرگشان ناصرالدینشاه مبالغ زیادی از ماترک هر یک از آنان استفاده میکند اما برعکس آنهایی که بروس و انگلیس بستگی داشته‌اند و یا ملایان متمولی مانند حاج ملا علی‌کنی از استفاده کردن از دارائی آنان بکلی چشم‌پوشی میکنند.

احمدخان ملک ساسانی در کتاب دست پنهان تألیف خود چنین گوید: « در خانواده‌ای را که می‌بینید افراد بستگان آن از یکصد سال و اندی باین طرف در این مملکت همیشه بدون وقفه مصدرکارند بدانند که همگی آنها از خدمتگذاران بریتانیای گیرند و در تهران سفارت انگلیس همیشه پشتیبان آنها بوده است و با تبلیغات غیرمستقیم سفارت ویا توصیه‌های مستقیم شرکت سابق نفت و یا بسبب نعل وارونه زدن سفارت بر سر کار آمده و مانده‌اند. «

حاج ملا محمود تبریزی ملقب به نظام‌العلماء از ادبای معروف و معلم ناصرالدین میرزا (ناصرالدین شاه) و از علمای شیخیه آذربایجان

محمود

بوده و در طی سفری که ناصرالدین میرزا ولیمه به نیابت پدر خویش محمدشاه در سال ۱۲۵۳ قمری برای دیدار نیکلای اول که به سرکشی نواحی قفقاز آمده بود وی نیز شرکت داشت. در مجلسی که در سال ۱۲۶۳ قمری در حضور ولیمه برای مناظره و مباحثه بلکه محاکمه سید علی محمد باب در تبریز انعقاد یافت نظام‌العلماء نیز یکی از ارکان مهم آن مجلس بود و بعدها صورت محاکمات مجلس مزبور را ضمیمه مطالبی دیگر در رساله‌ای مرتب و منتشر کرد و آنچه را که رضاقلیخان هدایت در تاریخ روضه الصفاء جلد قاجار به

و علیقلی میرزا اعتماد السلطنه در کتاب المنتشین تألیف خود راجع به قضایای آن مجلس نقل کرده‌اند منبع آن از روی نسخه خطی رساله حاج ملا محمود نظام‌الملاء تبریزی که بخط خود مؤلف بوده میباشد. نامبرده در حدود سال ۱۲۷۲ هجری قمری وفات یافته است.^۱ کتاب الشهاب الثاقب فی رد النواصب تألیف وی است که در سال ۱۲۶۲ قمری در تبریز چاپ شده است.

مرادخان زند ابتداء از سرکردگان کریم‌خان وکیل بود. در سال

مراد

۱۱۷۵ قمری که کریم‌خان وکیل در آذربایجان مشغول به نبرد با

فتحعلی‌خان افشار بود از سردار معروف خود شیخعلی‌خان زند در رضایه بدگمان شده او را به نزد خود خواست و گناهان او را يك يك برایش برشمرد سپس يك چشمش را خود با کارد از حدقه بیرون آورد و چشم دیگرش را به مرادخان دستور داد که از حدقه درآورد و او هم امر کریم‌خان زند را فوراً اجراء نمود و شیخعلی‌خان آن سردار رشید زند از هر دو چشم نابینا گردید. پس از درگذشت کریم‌خان در سال ۱۱۹۳ قمری در دستگاه علیمرادخان زند وارد شده و از هواخواهان او گردید و خیلی ترقی نمود.

علی‌مرادخان پس از تهیه و تدارک لشکر انبوهی از حدود همدان و کرمانشاهان در

سال ۱۱۹۴ قمری وارد اصفهان شد و يك قسمت لشکر خود را بفرماندهی مرادخان برای گرفتن شیراز گسیل داشت و تقی‌خان یکی از پسرهای صادق‌خان بدستور پدر خود برای جلوگیری از وی با لشکری به آباده آمد و علیمرادخان بعد از کبرخان پسر زکریاخان را که از شیراز باسپهان فرار کرده و باو پیوسته بود او را برای اعانت مرادخان فرستاد و پیش از اینکه اکبرخان باو برسد مرادخان تقی‌خان را شکست و فراری داده بود و بعد از کبرخان در آباده توقف نکرده با عده ابوابجمعی خود بنعاقب لشکر شکست خورده صادق‌خان بسمت شیراز رهسپار گردید و شهر را گرفت و علی‌مرادخان وارد شیراز شد (ربیع‌الاول ۱۱۹۶ قمری)^۲ و پس از سر و صورت دادن بامور فارس و تعیین سپه‌مرادخان زند بسمت حکومت آنجا باصفهان بازگشت و در این سال مرادخان را بحکومت همدان منصوب و برای انتظامات آنحدود روانه نمود.

آقامحمدخان در سال ۱۱۹۷ ق. که برای تسخیر کرمان آمده بود لشکری برای دفع

مرادخان بسرکردگی برادر خود جعفرقلی‌خان و میرزا محمد تان قاجار دولو و علیخان افشار خمسه‌ای به همدان فرستاد.

۱- وفات ملا محمود نظام‌الملاء در کتاب دانشمندان آذربایجان ۱۲۷۰ و در کتاب ظهور

الحق ۱۲۷۱ و در منتظم‌نصری صفحه ۲۴۴ سال ۱۲۷۲ ه. ق. ذکر شده است.

۲- در روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس که معاصر و معاشر با علیمرادخان زند بوده ورود او را به شیراز در ۲۲ ربیع‌الاول و در جلد سوم منتظم‌نصری صفحه ۳۸ در تاریخ دوم محرم

۱۱۹۵ ق. ذکر شده است. قاعدتاً باید نام او کلانتر است. از دیگران باشد.

هنگامیکه علیخان مقدمه الحیش بود مرادخان بوی حملهور شده و با گریزی که در دست خود داشت بسرا فرود آورد و نزدیک بود که علیخان از روی اسب خود بزمین افتد که جعفر قلیخان خود را با سرعت به نزدیک آنان رسانده و با شمشیر خود مرادخان را به قتل رسانید و لشکر زندیه که این وضع را مشاهده نمودند فرار کرده و جمعی از آنان اسیر گردیدند.



مرادخان سوادکوهی

مرادبیک یا مرادخان سواد

کوهی نایب طویله شاهی

مراد

بود چون روی لباس خود پستک مخصوص میپوشید سائر جلوداران اعیان - اشراف و شاهزادگان باو تاسی کرده آن پستک مخصوص را که معروف بنام او مرادبکی شده بود به تن میکردند تا که شبیه و مانند نایب طویله شاهی بشوند. در حدود مازندران خوانین سوادکوهی را بنام بچههای مرادخان نام میبردند.

مرتضی خان شهاب الدوله فرزند سوم امیرخان سردار قاجار دولو
و برادر کهنتر میرزا محمدخان سپهسالار اعظم و خالوزاده عباسی

مرتضی

میرزا نایب السلطنه بوده و چون برادرش سرکشیکچی باشی بود او نیز در سال ۱۲۶۹ قمری قوللر آقاسی باشی؟ ناصرالدینشاه شد و در سال ۱۲۹۱ ق. ملقب به شهاب الدوله گردید و در سال ۱۳۰۷ ق. در تهران درگذشت.

مرتضی خان مرتضائی ممتازالملک پسر سوم حاجی میرزا جبار
ناظم المهام پسر حاجی صفرعلی خوئی و برادر میرزا جوادخان

مرتضی

بعدالدوله که در ابتداء از غلام بیچکان اندرون ناصرالدینشاه و بعد پیشخدمت شاه شد پس در سال ۱۳۰۱ قمری در اداره انطباعات و دارالترجمه دولتی مترجم زبان فرانسه بوده و پس از آن وارد خدمت وزارت خارجه گردید. وی از کارمندان قدیم وزارت خارجه بوده و مأموریتهای زیادی در خارجه داشته است.

۱- امیرخان سردار پسر فتحعلیخان قاجار دولو که در جنگ دوم روس و ایران در سال ۱۲۴۲ هجری قمری در جنگ جبهه گنجه شهید شد و بعدها طبق معمول مملکت برای اشخاص قابل یا ناقابل نام او لقب گردید. وجهه الله میرزا سیف الملک (سپهسالار) و پسرش نصرالله خان سیف الملک (امیراعظم) مدتی لقب آنان امیرخان سردار بود.

۲- رئیس غلامان و با باسصلاح امروزه معاون رئیس گارد شاهنشاهی.



مرئضی سلطان الملک

در سال ۱۳۲۴ هجری قمری وزیر
مختار دولت متحده امریکا بود و پس از دو سال
به تهران بازگشت و چند بار وزیر فرهنگ
و دادگستری شد .

در سال ۱۳۳۴ ق . در کابینه محمد
ولیخان سپهبد اعظم^۱ و در کابینه حسن
وثوق (وثوق الدوله) که آن نیز ۷ ماه بعد در
همین سال تشکیل یافت وزیر فرهنگ و اوقاف
شد . و در مدت وزارتش خوب کار کرد و ایجاد
موزه ملی از یادگارهای این دوره وزارت او
است و در کابینه حسن مستوفی الممالک در سال
۱۳۳۶ ق . (۱۲۹۶ خورشیدی) و بعد در
همین سال در کابینه نجفقلی خان بختیاری
سمت امام السلطنه نیز وزیر فرهنگ بود
و پس از انقلاب او کتوبر در سال ۱۹۱۷
(۱۲۹۶ خورشیدی) در روسیه و آلمان تمام
امتیازاتی که رژیم سابق (تزاری) به زور و
زور از زمامداران ایران گرفته بودند که
از آن جمله امتیاز تأسیس بانک استقراسی در

ایران بود بدولت ایران واگذار گردید ، ممتاز الملک بسمت ریاست بانک مزبور انتخاب و منصوب
شد و در سال ۱۳۴۱ ق . (۱۳۰۱ خورشیدی) در کابینه مستوفی الممالک وزارت دادگستری
معهرفی گردید . و در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در تهران درگذشت و در شهرری در امامزاده
عبدالله بخاک سپرده شد .

مرئضی قلیخان وکیل الملک پسر محمد اسمعیل خان نوری وکیل الملک^۲
بوده و در سال ۱۲۷۲ قمری بدرجه سرهنگی رسید و تا سال
۱۲۸۳ قمری در این درجه باقی و سرهنگ فوج ملایر که زیر نظر فیروز میرزا نسرء الدوله
(فرمانفرما) بود برقرار بود .

پس از اینکه پدرش در سال اخیر الذکر مستقلا حاکم کرمان شد مرئضی قلیخان پسر خود
را نیز که سرهنگ فوج ملایر بود با درجه سرتیپی به کرمان خواسته رئیس دو فوج کرمان

۱- در همین سال ملقب به سپهسالار اعظم گردید .

۲- از طایفه اسفندیاری .

نمود باین معنی که حکومت با خودش و ریاست قشون با پسرش بود و بعدها همین مرتضی قلی خان در سال ۱۲۸۶ ق. ملقب به لقب پدرخود وکیل‌الملک شده و در همین سال بحکومت کرمان و بلوچستان بجای حسینخان شهاب‌الملک تعیین و روانه گردید و حکومتش تا سال ۱۲۹۵ ق. در کرمان ادامه داشت .

در ایامیکه ساکم کرمان بودنجم السلطنه دختر فیروز میرزا نسرۃ الدوله فرما فرما را بمقد ازدواج خود در آورد بنا بر این شوهر اول نجم السلطنه مرتضی قلی خان وکیل‌الملک ثانی بوده است. مرتضی قلیخان وکیل‌الملک در اواسط سال ۱۲۹۶ ق. در تهران درگذشت .

مرتضی قلی خان صنیع الدوله متولد سال ۱۲۷۳ قمری^۲ پسر دوم

علیقلی خان مخبر الدوله و نواده رضا قلی خان هدایت صاحب‌جمع

مرتضی قلی

الفحاه و کتب دیگر بوده که پس از تحصیلات مقدماتی در تهران در آلمان به تکمیل تحصیلات خویش پرداخت .

در سال ۱۲۹۰ ق. که ناصرالدینشاه برای اولین بار با اروپا رفت مخبر الدوله نیز از همراهان شاه بود .

در این سفر مخبر الدوله پسر خود مرتضی قلیخان را نیز به همراه خود برد که در یکی از مدارس اروپا گذاشته مشغول به تحصیل شود .

ابتداء نظرش این بود که در مدارس لندن تحصیل کند بعد متصرف گردید و او را در برلن گذارد و مرتضی قلیخان پس از هفت سال تحصیل در سال ۱۲۹۷ ق. باتفاق پسر ارشد کهنترش م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) با ایران بازگشت. پس از بازگشت از اروپا وارد خدمت دولت شد و چون امور تلگرافخانه‌های ایران سالهای متعددی بطور امانی و مقاطعه با پدرش مخبر الدوله بود در آغاز کار بسمت تحویل‌داری تلگرافخانه تعیین گردید و مدتی نگذشت که در همین سال مخبر الدوله او را بمشورت وزارت معادن که جزو مشاغل خودش بود مشغول بکار کرد این سمت را در تهران داشت اما مشغول اصلیش جزو عمده خلوت در دستگاه مظفرالدین میرزا ولیعهد در

۱- مادر دکتر محمد مصدق - مصدق السلطنه .

۲- میگویند اولین مرکز ویر خردار که به کرمان وارد شده کالسه‌های بوده که نجم السلطنه عزوس را از تهران بکرمان آورد و چون کرمانی‌ها تا آن زمان چنین چیزی را ندیده بودند مدتها مردم به تماشاى آن میرفتند .

۳- در کتاب نمایندگان مجلس شورای ملی که بطبع رسیده سال تولد صنیع الدوله در سن



مرآتیی قلی خان صنیع الدوله

تهریز بود . در سال ۱۳۰۰ ق. برای سفارش ساختن کشتی به آلمان رفت .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۱۳ ذیحده ۱۳۰۱)
 مینویسد : « دیر روز مخبر الدوله که تازه از فرانکه آمده از شهر آمد وزراء حضور رسیدند
 وزیر علوم را دیدم خیلی شکسته و پیر شده است کشتی از آلمان خریدم است سه هفتاد و
 پنجهزار تومان » . اعتماد السلطنه راجع به خرید کشتی بتوسط مخبر الدوله از آلمان در
 یادداشت‌های حتمی خود چنین گوید :

جمادى الاولی ۱۳۰۳ : چندسال قبل در خدمت بودم روزنامه فوائدیکه دولت انگلیس

۱- در جلد اول کتاب مطلع الشمس صفحه ۲۸۹ در زیر عنوان (وقایع معظمه داخله
 مملکت ایران) در سال ۱۳۰۱ ق. راجع به خرید کشتی چنین نوشته شده : « دو فروند کشتی بخار
 یکی بزرگ جکی با تمام استعداد و لوازم حربیه بجهت بحرالعمه و دیگری کوچکتر برای
 نظام العرب بجهت حمل متاع و مسافر بتوسط مخبر الدوله وزیر علوم و تلکراف و معادن بجهت
 دولت ایتاج میشود .

از غوس مروراید بحر عمان میبرد خوانده شد شاه بخیال افتادند کشتی ایشاع فرمایند بهار آن سال مخیر الدوله تمهید ایشاع کشتی را نمود مرتضی خان^۲ پسر خودش را که در برلن تحصیل میکرد به تهران احضار نمود. سی هزار تومان پول گرفت که ایشاع کشتی نماید. مرتضی خان فرنگه رفت مبلغی از پول را تلف کرد. مخیر الدوله شنید ناخوشی را بهانه کرد، اجازه رفتن فرنگه خواست برلن رفت سی هزار تومان قیمت کشتی عاقبت به نود هزار تومان رسید.

پارسال کشتی را از هامبورگ بندر آلمان بطرف خلیج فارس آوردند در راه شکست دوباره بردند تعمیر کردند. خلاصه عاقبت وارد بوشهر شد لنگرانداخت یکسال بیکار ماند ده دوازده هزار تومان مخارج ناخدا و کاپیتن و عسله از دیوان گرفته شد امسال شاه تنگ آمد شورای وزراء تشکیل دادند که چه باید کرد این سفینه را از سر باز کرد امین السلطان مأمور شد چند مجلس در وزارت خارجه و دربار منعقد شد آخر رأی وزراء بر این قرار گرفت که دولت در سالی پانزده هزار تومان پول بدهد و این کشتی بی حرکت در بوشهر بماند^۳. شاهنشاه هم قبول فرمودند^۴.

هدایت (مخیر السلطنه) در صفحه ۴۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود اشاره ای در این باب زیر عنوان (خرید کشتی ۱۳۰۰) نموده چنین گوید:

«سیاست ناصرالدین شاه اقتضاء کرده بود به آلمان نزدیک شود اخوی صنیع الدوله مأمور شد در آلمان بدهد کشتی برای بندر بوشهر بسازند به برلن رفت و اخوی محمدقلیخان^۵ را همراه برد در برن Brême^۶ از بنادر پروس به کیفیات معین سفارش داد در این اثنا (۱۳۰۱)

۱- ناصرالدین شاه قبل از سال ۱۲۸۱ ه. ق. بخیال ایجاد بحریه در خلیج فارس افتاد و تفصیل آن از این قرار است: در اواخر سال ۱۲۸۱ ق. نامق پاشا والی بندر از اسلامبول تقاضا کرد که کشتی جنگی به بسره بفرستند دولت عثمانی هم فوراً دو کشتی روانه کرد. ورود کشتی های جنگی عثمانی بخلیج فارس دولت ایران را بخیال انداخت که برای حفظ جزایر بحرین و مسقط اقوای بحری تهیه نماید. ناصرالدین شاه به حاجی شیخ محسن خان معین الملک کردار ایران در پاریس دستور داد که قیمت کشتی جنگی و مخارج آن را تحقیق کرده صورت بفرستند که بغوریت برای خلیج فارس خریداری شود و ضمناً وزارت خارجه مراتب را برای اطلاع سفارت ایران در اسلامبول نوشته و میرزا حسینخان مشیرالدوله را امیدوار گردانید که عنقریب برای دولت نیروی دریائی در خلیج فارس آمده خواهد شد.

۲- مراد مرتضی قلیخان صنیع الدوله است.

۳- این همان کشتی است که بنام پرسبولیس شهرت پیدا کرد و بعدها از استفاده وانتهای بردن بکلی ساقط و آهن پاره گردید.

۴- مخیر الملک.

۵- به آلمانی برمن Bremen میگویند.

پدرم نیز عازم برلن شد و کسی مقصود را نمیدانست در آن وقت زخمی در زانو داشت دکتر آلبو Albo معلم طب دارالفنون از حرکت منع میکرد ممنوع نشدند و محل تعجب همه بود شیندلر صاحب مهندسی تلگرافخانه را همراه بردند . و باز در این باب در صفحه ۴۳ کتاب مزبور مینویسد :

« اخوی حسینقلی خان^۱ به پدرم که در برلن است مینویسد: تشریف بردن جناب عالی را بچند وجه در شهر تفسیر کرده اند و ظاهراً ام الفساد میرزا جوادخان است^۲ بعضی میگویند مرتضی خان پولهارا بازی کرده است بعضی میگویند جناب مخبرالدوله از مخارج عروسی احترام السلطنه عاجز شده است و بقول دیگر پولهای زیادی برده اند به بانک بگذارند . شیندلر صاحب از اجزای تلگرافخانه انگلیسی بود که پدرم او را اجیر کرده بود مردی آگاه بود در اکثر ولایات برای سرکشی و تعمیرسیم مسافرت کرده نقشهها از راهها برداشته بود نه از روی مساحی بلکه از روی تخمین مسافت بقدم اسب چند زبان میدانست .

چون مرتضی قلیخان در تهران کارخانه ریسمان ریسی دایر کرد و ناصرالدینشاه در روز ۱۳ روز سال ۱۳۰۴ ق. بدیدن کارخانه مزبور آمد در این سال او را بلقب سنیع الدوله ملقب نمود و در سال ۱۳۰۵ ق. با احترام السلطنه دختر مظفرالدین میرزا ولیعهد (مظفرالدینشاه) ازدواج کرد و مخبرالدوله عروسی بسیار مهیالی برای این ازدواج گرفت که جشن آن هفت شبانه روز طول کشید^۳ .

در ماه جمادی الثانیه سال ۱۳۱۴ قمری پس از عزل امین السلطان از سدارت مخبرالدوله علاوه بر سمتهای وزارت فرهنگ - تلگراف - معادن - ریاست ضرابخانه و خزانه وزیر کشور هم شد . او مشاغل مزبور را بین فرزندان و بستگان خود تقسیم نمود^۴ تلگراف را به پسر بزرگ خود حسینقلی خان مخبرالملک - ضرابخانه و خزانه را به سنیع الدوله و فرهنگ را به جعفر قلیخان نیرالملک برادر خود واگذار نمود لکن پس از روی کار آمدن میرزا علیخان امین الدوله و وزیر مالیه شدن ابوالقاسمخان ناصرالملک (۱۳۱۵ قمری) خزانه و ضرابخانه از سنیع الدوله منتزع گردید .

خزانه به میرزا احمدخان مشیر السلطنه^۵ ضرابخانه دوباره به حاج محمدحسن امینالضرب واگذار شد . راجع به واگذاری مجدد ضرابخانه به امینالضرب ، هدایت (مخبر السلطنه)

۱- مخبرالدوله ثانی .

۲- مراد از میرزا جوادخان در اینجا سعدالدوله است که مدتی داماد مخبرالدوله بود .

۳- احترام السلطنه دومین دختر مظفرالدینشاه در سال ۱۲۸۸ هـ . ق. متولد و در شیمان

سال ۱۳۲۱ ق. در سن ۳۳ سالگی در تهران درگذشت .

۴- کلریکه معمول به تمام اعیان ، اشراف ، وزراء ، شاعران و بطور کلی منتقدین این

مملکت میباشد .

در صفحه ۱۰۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین گوید: «هفته بعد ضرابخانه را از صنایع الدوله گرفته به امین‌الضرب داد و در ضمن عقد خارج معروف شد ماهی پنجهزار تومان امین‌الضرب به محسن^۱ میدهد و این بدون تقلب در عیار ممکن نبود. امین‌الدوله در مزاج مظفرالدین‌شاه نفوذی حاصل نمود که کسی قدرت ندارد نزد شاه از امین‌الدوله شکایت کند». صنایع الدوله در سال ۱۳۱۶ قمری یوزارت قورخانه تعیین شد و چندی بعد پس از امین‌الدوله که پستخانه زیر نظر او بود متصدی پست‌خانه و یا بنا بگفته منتخب‌التواریخ مفتقری متصدی وزارت پست‌خانه گردید.

هدایت (مخیرالسلطنه) در صفحه ۱۰۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب مینویسد: «پس از امین‌الدوله پستخانه را به صنایع الدوله سپردند بنده هم رئیس شدم مسیو آرنلد رئیس محاسبات بود صورت عاقدی دوسال اخیر را داد امین‌الدوله سالی هزار و پانصد تومان بدولت میداده هفت هزار و پانصد تومان علیق می‌گرفته و خرج در رفته سالی چهل و یک هزار تومان میبرده است صنایع الدوله قیمت علیق را پیش‌کش دولت کسر کرد و گفت عائدات هر چه شد مال دولت باشد حتی هم برای من معین شود شاه سه هزار تومان حقوق باو مرحمت کرد فرمود در سالی چهل هزار تومان بالمقاطعه یا خودت باشد یک هفته بعد پستخانه را از صنایع الدوله گرفت و بخاطر حکیم‌الملک^۲ به مهدیخان وزیر همایون داد که در خلوت مسخره است و صنایع الدوله به فرهنگه رفته».

از طرف شاه امر شد که میرزا نسرالله‌خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه بحساب پستخانه رسیدگی نماید و او هم رسیدگی نمود و بدهی چندانی برای صنایع الدوله منظور نشد لکن پس از مراجعت از اروپا چند روزی برای حساب پستخانه توقیف و بعد بمساعدت امین‌السلطان صدر اعظم آزاد گردید. م. ق. هدایت (مخیرالسلطنه) در صفحه ۱۵۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود صنایع الدوله برادر خود را اینگونه توصیف میکند: «صنایع الدوله در انواع علوم مفیده متبحر بود و وسعت نظر داشت در محاوره عاجز و در معامله بی‌قید و غالب مغبون میشده».

در سال ۱۳۲۱ ق. صنایع الدوله بریاست اداره پست و گمرک منسوب گردید و او است که در این سال اولین کارخانه نخ‌ریسی را به تهران وارد کرد و محصول ارزان و خوب از آن بیرون آورد لکن بعلت رقابت خارجی کارخانه مزبور بزودی از کار افتاد. قبل از این کارخانه هم کارخانه سرب آب‌کنی در سال ۱۳۰۸ ق. در تهران دایر کرده و مبالغ زیادی خرج ایجاد کارخانه مزبور شده بود. اعتمادالسلطنه در اجمع باین موضوع در یادداشت‌های روزانه - خطی -

۱ - مراد از محسن، محسن‌خان معین‌الملک است که پس از فوت پندرش ملقب به امین‌الدوله شد.

خود (۱۸ ربیع الثانی ۱۳۰۸ ق.) مینویسد: صنیع الدوله کارخانه سرب آب کنی ساخته است برای اینکه سربهایی که از پس قلمه شمیران پیدا شده میگویند نقره دارد آب کنند نقره و سربش را از هم جدا نماید. میگویند قریب بیست هزار تومان مخیر الدوله بجهت پسرش اسباب بخار خواسته و خریده. در آغاز مشروطیت از آزادیخواهان و مشروطه طلبان باحرارت بود و در دوره های اول و دوم از تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و در اولین دوره و در تاریخ ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ ه. ق. رئیس مجلس شد و او اولین رئیس مجلس شورای ملی میباشد و این سمت را تا تاریخ ۲۸ رجب ۱۳۲۵ ق. که از آن مقام استعفاء داد عهده دار بود. پس از استعفاء از ریاست مجلس در چندین هیأت دولت وزیر دارائی، فواید عامه و گاهی نیز وزیر علوم و اوقاف بود در ۲۶ محرم ۱۳۲۶ ق. (۱۰ اسفند ۱۲۸۶ خورشیدی) در هیأت دولت بریاست حسینقلی خان مافی نظام السلطنه وزیر دارائی، در ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ ق. (۴ آبان ۱۲۸۶ خ.) در هیأت دولت بریاست ابوالقاسم خان قراقرز لونا سرالملک عمدانی وزیر فواید عامه و وزیر فرهنگ بود همچنین در دو کابینه متوالی نظام السلطنه (۱۶ ذی قعدة ۱۳۲۵ و ۲۶ محرم ۱۳۲۶ ق.) و وزیر فواید عامه و در هیأت دولت های ترمیمی ناسرالملک و نظام السلطنه وزیر فرهنگ و اوقاف و در کابینه نظام السلطنه (۴ ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق.) و میرزا احمدخان مشیر السلطنه (۷ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ق.) وزیر مالیه بود. در سال ۱۳۲۶ ق. پس از سقوط کابینه حسینقلی خان مافی نظام السلطنه که صنیع الدوله در کابینه اش وزیر دارائی و وزیر فواید عامه بود قرار شد که بجای نظام السلطنه نخست وزیر بشود. چون نمایندگان تندرو مجلس با نخست وزیری او چندان موافق نبودند از این جهت نخست وزیری وی صورت نگرفت و شاه میرزا احمدخان مشیر السلطنه را به نخست وزیری برگزید و صنیع الدوله در این کابینه وزیر دارائی شد و پس از اندک مدتی از کارکناره نمود و میرزا محمدعلیخان تفرشی قوام الدوله بجای او بسمت وزارت دارائی انتخاب گردید. در سال ۱۳۲۷ قمری بعلت اغتشاشات و ناامنی که در تهران و حومه آن روی داد و عده ای را در حضرت عبداللطیف بقتل رسانیدند^۱. صنیع الدوله از حرکات و اعمال رجاله و اوپاشی که بتحریک دولت وقت صورت میگرفت ترسیده با برادر خود مخیرالملک و چند نفر از نزدیکان^۲ سفارت انگلیس پناهنده شد. مدتی در آنجا بودند تا آنکه دولت بانان تأمین داده از سفارت خارج شدند.

در ترمیم کابینه نظام السلطنه وزیر فواید عامه و در کابینه بی نخست وزیر در ۲۸ جمادی الثانیه

۱- از آن جمله، میرزا مصطفی آشتیانی و سید ابوالقاسم را در دوم ربیع الاول شاهانه با کلوله

و کار دکشند.

۲- محمد صدیق حضرت و ناصرقلی مخیر السلطان.

۱۳۲۷ ق. وزیر فرهنگ و اوقاف و در کابینه‌های متوالی محمدولیخان سپهدار اعظم وزیر فواید عامه و وزیر فرهنگ و اوقاف و بالاخره در کابینه میرزا حسنخان مستوفی‌الممالک (۲۵ شوال ۱۳۲۸ ق.) وزیر دارائی بود که در تاریخ ۵ صفر ۱۳۲۹ ق. (بهمن ماه ۱۳۸۹ خ. = ۶ فوریه ۱۹۱۱ میلادی) بکنفر گرجی از اتباع روس بنام ایوان پاتفاقی دوتن از عهدستانش او را در سن ۵۷ سالگی به قتل رساندند.

هدایت در نسخه ۲۲۲ کتاب خاطرات و خطرات تاجع به قاتل صنایع الدوله چنین گوید: «قاتل صنایع الدوله بصورت دوشتر ارمنی بودند که برای اوکار میکردند هر دو تبعه روس. در استنطاق معلوم شد تحریک از سهساله بوده و هفتبیر را در منزل اوسردار محی^۲ بان ارمنی‌ها داده است صنایع الدوله درین موقع وزیر مالیه بود سردار محی بیست هزار تومان از بابت نهضت تهران میخواسته سهساله را موافقت داشته و صنایع الدوله در محفلور بود. سهساله. مرتضی قلی^۳ بیات سهام‌السلطان متولد سال ۱۲۶۶ خورشیدی پسر حاج عباسقلی خان سهم‌الملک عراقی که از متمولین طراز اول ایران بود. مرتضی بیات اکثر از عراق (اراک) به نمایندگی مجلس شورای ملی گزیده میشد^۴ و در بیشتر دوره‌ها بسمت نیابت ریاست مجلس انتخاب می‌گردید. نامبرده چندبار وزیر- بک بار نخست وزیر و مدت کمی هم استاندار آذربایجان گردید.

مرتضی قلی

در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در کابینه محمدعلی فروغی ذکا‌الملک وزیر دارائی- در سال ۱۳۲۳ خورشیدی در کابینه محمدساعد وزیر مشاور و در همین سال خودش نخست‌وزیر شد و کابینه تشکیل داد - در ۱۳۲۴ خورشیدی با ستاندار آذربایجان منصوب گردید و چون در ظاهر فرقه دموکرات و در باطن روس‌ها در امور آذربایجان دخالت تام داشتند از این جهت بیات نتوانست کاری از پیش ببرد و در همین سال به تهران بازگشت و بعد در کابینه احمدقوام در ۲۷ بهمن ۱۳۲۴ خورشیدی وزیر دارائی شد. سهام‌السلطان مانند اکثر اعیان و اشراف و متمولین این مملکت بنا بر مثل معروف دارنگی است و بر ازنگی خیلی عیاش بود و در بیستم اردیبهشت سال ۱۳۳۶ خورشیدی در سن ۷۰ سالگی درگذشت.

مرتضی قلیخان پسر سوم محمد حسنخان و برادر سلیمی آغا محمدخان قاجار و خواهرزاده محمد حسینخان قاجار دولوی بیکری (استاندار) گرگان و مازندران بوده که پس از کشته شدن محمد حسنخان قاجار (۱۱۷۲ ق.) و تبعید

مرتضی قلی

۱- محمدولیخان تنگابنی.

۲- عبدالصنایعخان معزالسلطان.

۳- در اواخر عمر قلی را از آخر نام خود انداخته بود. فقط به کلمه مرتضی اکتفاء نمود.

۴- پس از حاج سهم‌الملک پدر خویش که در دوره سوم از اراک نماینده مجلس بوده

دوره از دوره چهارم تا سیزدهم مرتباً به نمایندگی مجلس از اراک انتخاب میشد.



مرتضی قلی خان لانکار

برای جلوگیری از آمدن آغا محمدخان بحدود مازندران برادر خود مصطفی قلیخان را نیز بسوادکوه فرستاد که مانع عبور او و سپاهش گردد.

در این میانه رضاقلی خان که از اسفهان بهمرآه آغا محمدخان آمده بود از تهران بمازندران رفت و به مرتضی قلی خان پیوست و او هم در زمره مخالفین و معاندین برادر درآمد و بر ضد آغا محمدخان قیام کرد. آغا محمدخان که اوضاع و احوال را چنین دید جعفر قلیخان برادر خود را که از شیراز بهمرآه وی به تهران آمده بود بچنگ سایر برادران فرستاد. در جنگی که میان برادران روی داد جعفر قلیخان فاتح و سایرین مغلوب و مقهور گسردیدند. رضاقلی خان به پابل و مرتضی قلیخان به گرگان رفتند و مصطفی قلیخان طوعاً یا کرهاً به آغا محمدخان پیوست. پس از این فتح آغا محمدخان با اردوئی که برای خود فراهم کرده بود به شاهی (علی آباد سابق) وارد شد و مصطفی قلی خان را که بهمرآه وی بود برای استمالت به نزد مرتضی قلی خان به گرگان روانه نمود و مرتضی قلیخان حاضر بموافقت نگردید. هنگامیکه رضاقلی خان بجهت عدم موافقت خوانین دولو با وی از تهران باز میگشت مرتضی قلیخان هم در مازندران آماده نبرد با آغا محمدخان بود.

فرزندان و بستگان او به شیراز و قزوین چون مرتضی قلیخان و برادرش مصطفی قلیخان خواهرزادگان محمدحسینخان بودند و این شخص همیشه با حکومت وقت موافق و از هواخواهان کریم خان زند بود از این جهت برای زعایت و احترام او دو برادر نزد خالوی خود در گرگان ماندگار شدند.

پس از درگذشت کریم خان و کیسل (۱۱۹۳ ق.) و فرار آغا محمدخان از شیراز بمازندران هنگامیکه نامبرده به تهران وارد شد و خواست بسخت مازندران و گرگان رهسپار گردد مرتضی قلی خان که از درگذشت و کیسل و جریان کار، آگاه گردید از گرگان حرکت کرده به پابل وارد شد و آن حدود را برای خود مشرف و به برادر اخطار نمود که گرگان را داشته و مازندران را اگر قسم بنماید و این حق ندارد باین حدود آمده راجع باین دو ایالت ادعائی بنماید و ضمناً

آغامحمدخان چه بواسطه مخالفت شدید برادران با خود و چه بواسطه آمدن علیمرادخان زنده از استهبان برای دفع او و ذوالفقارخان خسته‌ای پمازندران بازگشت . (۱۱۹۴ ق .)
 و در بین راه جعفرقلی‌خان با مرتضی‌قلی‌خان داخل در نبرد شد و هیچکدام کاری از پیش نبردند . جعفرقلی‌خان به ورسک^۱ رفت و مرتضی‌قلی‌خان در یکی از دهستانها فیروزه‌کسوه بماند و بعد با مهدیقلی‌خان برادر صلبی خود که در لاریجان با او پیوسته بود روانه گرگان گردید . در سال ۱۱۹۵ ق . که آغامحمدخان در بابل گرفتار و اسیر چنگه رضاقلی‌خان برادر خود شد رضاقلی‌خان تصمیم بکشتن و یا کور کردن او و برادرزادگان^۲ را داشت در این میانه حاجی‌خان بندگان بدشپی به دادآنان رسید و رضاقلی‌خان را از اهمالیکه در نظر داشت مانع گردید . رضاقلی‌خان پس از سرف نظر کردن از سوء قصد خودآنان را زنجیر کرده به بندپی تمهید نمود .

جعفرقلی‌خان که در لاریجان بود از این پیش‌آمدی که برای آغامحمدخان کرده بود آگاه شد به مصطفی‌قلی‌خان قزیه را خبر داده و او را فوراً از کیلان برای استمداد به‌سزاد مرتضی‌قلی‌خان برادر خود بکرگان فرستاد و مرتضی‌قلی‌خان پس از شنیدن خبر گرفتاری آغامحمدخان به جهت سلبه خودش و یا برای نجات آغامحمدخان و مخالفت با رضاقلی‌خان فوراً تجهیز لشکر کرده بحدود ساری‌آمد پس از شکست دادن به‌خان ابدالخان کردجهان بیگلو و گرفتن او و سپس کشتن و بند محمدقلی‌خانین^۳ سرکردگان لاریجانی را نیز که مانند خان ابدالخان از هواخواهان رضاقلی‌خان بودند دستگیر نمود .

مرتضی‌قلی‌خان با اینکه رضاقلی‌خان را دفع و لشکر او را پراکنده نمود و آغامحمد خان را از بند نجات داد و خان ابدالخان را برای استرضاء و خوشنودی وی کشت ممدک به آغامحمدخان برای امنیت جانی خود اطمینان زیادی نداشت و اتفاقاً هم حق با او بود و خوب فهمیده بود از این جهت هنگامیکه آغامحمدخان از بابل برای استیناس و ملاقات وی بساری آمد و ملاقات صورت گرفت برادرانی که حاضر بودند^۴ از وی اطاعت نمودند و همراه شدند لکن مرتضی‌قلی‌خان از وی دوری می‌جست تا اینکه سرانجام پس از یکی دو جنگ مرتضی‌قلی‌خان مغلوب و دستگیر شد و در این هنگام سیاست آغامحمدخان چنین اقتضاء میکرد که با برادران و خویشان خود بمدارا رفتار کرده و باآنان معاشات کند بنا بر این او را مورد بخشایش خود قرار داد و حکومت استرآباد و چهاردانگه و دودانگه هزارجریب نیز باد واگذار شد و به گران رهسپار گردید .

۱- نام ورسک سابقاً عباس‌آباد بود .

۲- با باخان جهانانی و حسینقلی‌خان .

۳- محمدقلی‌خان سیاه و محمدقلی‌خان سفید .

۴- علیقلی‌خان و مهدیقلی‌خان .

مرتضی قلی خان در سال ۱۹۶ قمری به نزد آغامحمدخان آمد و با داشتن سمت حکومت کرگان او را مأمور گیلان نمود. هدایت‌الله خان چون در این هنگام خود رامفلوب و مقهور میدید از آغامحمدخان تمکین نموده تعهد پرداخت مالیات خود را نمود باین جهت آغامحمد با وی مباحثات کرده حکومت گیلان او را تأیید و تنفیذ کرد و بعد مرتضی قلیخان و رضا قلی خان بواسطه عدم سازش با آغامحمدخان و عدم اطمینان نسبت بوی از او بکلی روگردان شده هر دو برادر به زندبه پیوستند. در زمان حکومت علیمیرادخان زند چون نسبت بمرتضی قلیخان و رضاقلی خان چندان اعتنائی نمیشد از این جهت رضاقلی خان بخراسان رفت و مرتضی قلی خان هم در سال ۱۱۹۸ ق. به قزوین - گیلان - طالش - قبه و بادکوبه و خاک روسیه رهسپار گردید و تا سال ۱۲۰۱ ق. در آنجا میزیست در این سال با همراهی و موافقت حکام نواحی شیروان - طالش - قبه و بادکوبه بحدود گیلان آمد و چون زیاد مجهز و آماده نبود شکست خورد و بجای سابق خود بازگشت لکن در اواخر سال ۱۲۰۲ ق. (ذیحجه) دوباره بموافقت مصطفی خان طالش با هفت هزار نفر سپاهی به گیلان آمد و چون این بار از دفعه پیش آماده تر بود موفق شد که گیلان را بگیرد. امیر سلیمانخان قاجار قوآنلو خالوزاده آغا محمدخان که از سال ۱۲۰۰ ق. که حاکم گیلان بود نتوانست که در مقابل لشکر انبوه او که روز بروز در تزیاید بود مقاومت کند و از ترس اینکه مبادا گرفتار شود از رشت بقزوین آمد و مراتب را به آغامحمدخان پسر عمه خود گزارش داد. آغامحمدخان در این هنگام دستور داد که خانواده مرتضی قلیخان که از مدتی پیش در بابل زیر نظر بودند به تهران انتقال دهند و بعد محمدحسین خان قاجار قوآنلو ناظر خود را که سابقاً بیگلربیگی (حاکم) مازندران بود با دو هزار سوار بعنوان مقدمه الجیش برای دفع او به گیلان فرستاد.

خان ناظر پس از ورود بحوالی رشت هنگام جنگه حزم و احتیاط خود را بکلی از دست داده برای اینکه زودتر به فتح نائل شود و شجاعت خود را نشان داده باشد بدون مطالعه از عواقب و نتیجه غائی نبرد و انتظار رسیدن افراد کمکی آغامحمدخان مبادرت به جنگ نمود و بواسطه این بی احتیاطی و بی ملاحظگی سخت شکست خورد. آغامحمدخان متعاقباً او لشکری بشماره ده هزار نفر بفرستاد که سرکردگی امیر محمدحسینخان ارجمندی بفرود کوهی،

۱- در صفحه ۴۱ جلد سوم منتظم ناصری رفتن مرتضی قلی خان را بخاک روسیه پیش از مرگ علی میرادخان زند ذکر شده و سپهر در صفحه ۲۶ جلد قاجاریه تاریخ انوار بیخ پس از مرگ علی میرادخان نوشته است.

۲- راجع به آمدن مرتضی قلیخان در دفعه اول به گیلان در صفحه ۴۵ منتظم ناصری نوشته شده بدون منازعه بازگشت لکن هدایت در جلد هم روضه الصفاء تألیف خود میگوید که پس از جنگه منهزم شد و مراجعت نمود.

سلیمانخان قاجار و میرزا محمدخان لاریجانی بگیلان فرستاد؛ هنگامی رسیدند که محمد حسینخان ناظر از مرتضیقلیخان شکست خورده بود و بمحض ورود میان دو طرف جنگ در گرفت و امیرمحمدحسینخان هدف گلوله دشمن واقع گشته و کشته شد و بواسطه این پیش آمد لشکر اعزامی آغامحمدخان بکلی پراکنده گردیدند و جمعی از آنان اسیر و جمعی دیگر کشته شدند و مرتضیقلیخان در این جنگ فاتح گردید و تمام گیلان بتصرف او درآمد و از طرف دیگر در این هنگام جعفرخان زند از موقعبیت و گرفتاریهای آغامحمدخان استفاده کرده با سی هزار نفر از شیراز باصفهان آمد و علیقلیخان تاب مقاومت نیاورده از اصفهان به کاشان گریخت. آغامحمدخان که اوضاع و احوال را چنین وخیم دید جعفرقلیخان سبهدار و فاتح جنگهای خود را فرمانده قوی نموده با لشکری روانه گیلان نمود و مصطفیقلیخان را هم که یکی از برادران دلاور او و برادر اعیانی مرتضیقلیخان بود میل کشید. مرتضیقلیخان چون به دلاوری و سلحشوری جعفرقلیخان کاملاً سابقه داشت بدون مقاومت زیاد رشت را تخلیه کرده به بندر پهلوی رفت و پس از ملاقات با یکدیگر مرتضیقلیخان حاضر به بازگشت خود گردید و گیلان بدون منازعه شدید و وارد آمدن خسارات زیاد به تصرف جعفرقلیخان درآمد.

آغامحمدخان برای اینکه مبادا جعفرقلیخان خود بسرکشی اقدام نماید و بسرایش مرتضیقلیخان ثانوی شود با او که باعرضهترین و دلاورترین برادرانش بود خیلی با احتیاط رفتار میکرد بنا بر این جهات فوراً او را از رشت خواست و دو پاره امیرسلیمانخان که مورد اطمینان و اعتماد کامل او بود بحکومت گیلان منسوب و روانه نمود.

مرتضیقلیخان پس از بازگشت مدتی با استمداد کامل دربادکوبه - طالش و شیروان میزیست و از کور کردن مصطفیقلیخان برادر خود بیاطلاع بود زیرا مصطفیقلیخان در این مدت با حال کوری در زندان مجرد بسر میبرد و چون کارها در زمان سلطنت آغامحمدخان خیلی سری میکشید و هیچکس از آن کارها اطلاعی نداشت و اگر هم اطلاع پیدا میکرد نمیتوانست بروز بدهد و هرگاه درباره اسرار دولت چیزی اظهار میداشت فوراً کشته میشد و سیستم حکومت آغامحمدخان بطور کلی مبتنی بر این قرار بود و از این جهت تمام امور از مردم مخفی میبود از آنجمله کوری مصطفیقلیخان بود که احدی از حال او اطلاع درستی نداشت تا اینکه پس از یکسال از زندان آزاد گردید و همه از مردم کوری او اطلاع پیدا کردند و بعداً این خبر به مرتضیقلیخان رسید و وی برای گرفتن انتقام از آغامحمدخان در سال ۱۲۰۵ ق. سمت گیلان غزبعت نمود و گیلان را گرفت و سرکردگان لشکر آغامحمدخان گرفتار و لشکرش نیز پراکنده - اسیر و کشته شدند. آغامحمدخان بار دیگر لشکری

برماندهی مصطفی خان قاجار دولو که پس از جعفرقلیخان شجاعترین سرداران آغامحمدخان بود به گیلان فرستاد و بعد خود با لشکر دیگری بدینال او روانه گیلان گردید .

مرثی قلیخان چون میدانست که با آمدن آغامحمدخان جنگه با او برایش سودی نخواهد بخشید از این جهت بدون منازعه یا تفاق مصطفی خان طالش بسازگشت و از گیلان خارج گردیدند . چندی در بادکوبه بود و سپس بروسیه رفت و در سال ۱۲۱۲ ق. در گذشت و جنازه او را به بین النهرین (عتبات عالیات) برده در آنجا بخاک سپردند .

پس از درگذشت حاج جابرخان نصره‌الملک در سال ۱۲۹۷ قمری پسر

مزعل

بزرگش شیخ محمد به تهران رفت و بطوریکه قرنها معمول است دم

زمانداران وقت را بدو دولت او را بحکومت محرمه و در زرداری منصوب نمود و مزعل برادر کوچکتر او را فقط به ریاست عشره بلی کعب یعنی سمت ایلیانگیری تعیین کرد . چندی نگذشت که بین دو برادر رقابت و دشمنی سخت تولید شد و چون عشره خواستار شیخ محمد نبود و از طرفی هم لیاقت و کفایت مزعل را نداشت از این جهت شیخ محمد ناگزیر شده از کارکناره کرد و به بصره رفت و در عراق اقامت گزید و مزعل جای او را گرفت .

مزعل در مدت ۱۷ سال حکومت خود در ضمن اینکه مطیع دولت بوده با انگلیسها نیز بناچار بواسطه مسوقیت محل و ضعف حکومت مرکزی سروسری داشته و کم کم اهمیت وی بیش از پدرش شد و از طرف دولت ایران ابتداء مقلب به لقب پدرش نصرت‌الملک و پس از چندی مقلب به معزالسلطنه و بدرجه امیرتومانی نائل و ضمناً فرماندهی فوج پادگان خرمشهر نیز با او گذار گردید .

شیخ مزعل یا مزعل خان پس از استقرار و تسلط کاملش بر محرمه (خرمشهر) و نواحی کارون دوباره رقابت بین او و برادر کهنش شیخ خزعل رویداد و با اینکه زیر سلطه او قرار داشت معذک همیشه هر دو برادر نسبت بیکدیگر سخت بدگمان و از یکدیگر هراسناک بودند تا اینکه سرانجام خزعل با سازش قبلی با عده‌ای از غلامان مزعل که در پنهانی صورت گرفته بود برادر بزرگتر خود را در سال ۱۳۱۵ قمری از میان برد و خودش بجای او مستقر گردید .

شادروان احمد کسروی در تاریخ باسد سائله خزرستان تألیف خود در این باب چنین نویسد : «مزعل و خزعل ده سال کم و بیش با این حال که هر کدام دل از ترس و کینه دیگری بر میداشته بسر بردند ، تا سرانجام پیش از آنکه مزعل بر خزعل چاشت خورد خزعل بر او شام بخورد بدینسان کرد چندان از غلامان را با خود عهدست ساخته او را به هنگامیکه از کوشک قلیله پائین آمده سوار بلم میشد با تبر تفنگه از پای در آورده . این حادثه روز نخست محرم سال ۱۳۱۵ قمری بود .»

۱- آغامحمدخان برادر خود جعفرقلیخان را در سال ۱۲۰۴ قمری کشته بود .

۲- پس از کشته شدن آغامحمدخان .

مسعود

حاج میرزا مسعود انصاری ایشلیقی گرمرویی متولد ۱۲۰۵ هجری

قمری پسر میرزا عبدالرحیم پسر میرزا سعید شیخ الاسلام بوده و در

سال ۱۲۴۴ ق. که الکساندر سرگیویچ کریبیایدوف (A. S. Griboïdov ۱۷۹۵-۱۸۲۹)

صغیر فوق‌العاده دولت روسیه و خواهرزاده پاسکیویچ سردار معروف روس بدست اهالی تهران

کشته شد بر حسب صلاحدید و پیشنهاد ایوان پاسکیویچ Paskiévitsh. i فرما فرمای

قفقاز قرار شد که خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا نائب‌السلطنه به پیشکاری میرزا محمدخان

زنگنه امیر نظام با هیأتی برای عذرخواهی به پترزبورگ پایتخت آن وقت روسیه

فرستاده شوند.

عباس میرزا نائب‌السلطنه، حاج میرزا مسعود انصاری و میرزا صالح شیرازی را برای

اطلاع دادن به پاسکیویچ از تصمیم دولت و تهیه کردن زمینۀ مساعد و فراهم آوردن موجبات

و اسباب مسافرت هیأت را از تفلیس به پترزبورگ قبلاً به تفلیس نزد پاسکیویچ فرستاد.

این دو نفر در آنجا ماندند تا اینکه خسرو میرزا با سایر اعضاء هیأت بآنان ملحق شده

با اتفاق هم بدست پترزبورگ پایتخت آن وقت روسیه عازم شدند و میرزا مسعود از اعضای مهم

آن هیأت بود. دولت روسیه بخوبی آنان را پذیرفت و مقضی‌المرام به ایران بازگشتند و

مسافرت مزبور قریب بده ماه و پانزده روز بطول انجامید. میرزاتقی‌خان فراهانی نیز که

بعدها صدراعظم مقتدر ناصرالدین‌شاه قاجار و ملقب به اتابک اعظم و امیر کبیر شد و در تاریخ ایران

یکی از بزرگترین رجال سیاسی ایران بشمار می‌آید جزء همین هیأت بود.

در سفرنامه خسرو میرزا بقلم میرزا مسطقی افشار (بها العالمک) از اجزاء دفتر میرزا مسعود

درباره رئیس خود و ملاقاتش با نیکلای اول امپراطور روسیه چنین نوشته شده: ... و

امپراطور از میرزا مسعود استفسار کرد که زبان فرانسه را در کجا یاد گرفته‌ای عرض کرد در

تبریز از این معنی تعجب کرده فرمود شما بهتر از من حرف می‌زنید.^۲

۱- میرزا عبدالرحیم و میرزا سلیمان پسر میرزا سعیدخان مؤمن‌الملک پسران میرزا

سعید شیخ الاسلام بوده‌اند.

۲- از ۱۶ شوال ۱۲۴۴ تا سوم رمضان ۱۲۴۵ ه. ق.

۳- علت اینکه میرزا مسعود فرانسه را یاد گرفت برای این بود که نامه‌ای از طرف

ناپلئون بناپارت امپراطور فرانسه به فتح‌المشاه میرسد و در آن زمان در ایران کسی نبوده که نامه را

برای شاه ترجمه کند. یکی از افراد ارادتمند تهران داوطلب میشود که نامه مزبور را به بغداد

برده تا اینکه آن را در آنجا ترجمه نمایند. نامه در بغداد ترجمه میشود و پس از ترجمه نامه را به

تهران می‌آورد. این‌خبر به تبریز میرسد و حاج میرزا مسعود میرود در نزد مسیون (هیأت)

فرانسوی که در ارومیه بوده‌اند فرانسه را یاد گرفته به تبریز مراجعت میکند و همین‌موضوع

یعنی دانستن زبان خارجی یکی از اسباب ترقی او میگردد.



حاج میرزا مسعود وزیر امور خارجه

میرزا مسعود اولین محصل ایرانی است که در نزد فرانسویها به یاد گرفتن زبان فرانسه اقدام کرده است. یکی از صاحب‌منصبان انگلیسی که او را میشناخته است میگوید: «میرزا مسعود که نزد هیأت نمایندگی فرانسوی درس خوانده خوب فاضل شده و در ادبیات فرنگی پیشرفت بسیار کرده است». کاپیتن (سروان) میگنان انگلیسی Capt. R. Mignan که هم‌راه هیأت از پترزبورگ از راه روسیه و ایران عازم هندوستان بوده در سفرنامه خود مینویسد: «میرزا صالح و میرزا مسعود به قمار و عشق مفرطی داشتند و در یکی از منازل راه در منزل یکی از نجبای روسیه بازی میکردند و این روسی از آن ترسها بود و این دو مرد بی تجربه، حریف او نمیشدند».

محمدشاه در سال ۱۲۵۱ ق. پس از اینکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدر اعظم خود را کشت و حاج میرزا آقاسی آموزگار و مرشد خود را بجای او صدر اعظم نمود در این هنگام حاج میرزا مسعود نیز وزیر امور خارجه شد و ضمناً در همین سال شاه بیگم ملقبه به شیاع السلطنه دختر عثم فتح‌ملی شاه و عمه محمدشاه را که زن با حسن و کمال بوده بجهالة نکاح خود در آورد. از شیاع السلطنه دارای دو دختر و دو پسر شد بنام حسن و حسین. میرزا حسنین خان و میرزا حسینخان هر دو از کارمندان عالی مقام وزارت امور خارجه شدند. میرزا حسنین خان پسر علی قلیخان مشاور الممالک و میرزا حسینخان پدر نسرت السلطان و مهندس محسن مسعود انسانی بوده‌اند. حاج میرزا مسعود در سال ۱۲۶۵ ه. ق. در سن ۶۰ سالگی در نجف درگذشت و در همانجا مدفون گردید. و اما شرح حال شیاع السلطنه:

شاه بیگم شیاع السلطنه متولد ۱۱۷۸ خورشیدی دختر مریم خانم یهودیه که بعد مسلمان شده و زن سی و نهم فتح‌ملی شاه بوده است.

شیاع السلطنه زن فاضله با کمال و جمال و دارای حسن خط بوده و دوسه قرآن و چند صحیفه بخط خوش خود نوشته و تمام کرده است. یکی از آن قرآن‌ها در قم در خزانه حضرت معصومه بوده و آن دیگری در نزد آفتاب او در تهران میباشد. نامبرده تا سن



شاه بیگم ضیاءالسلطنه

۳۷ سالگی شوهر اختیار نکرد و میرزا - مسعود بنا بر تمایل و تصویب محمدشاه داوطلب ازدواج با وی گردید و ضیاءالسلطنه زیر بار ازدواج با وی نرفت و میخواست که در حال تجرد بقیه عمر خود را بسربرد. محمدشاه برادرزاده اش، او را در صورت امتناع تهدید به قتل نمود. بنابراین او هم ناگزیر گردید که تن با ازدواج با حاج میرزا مسعود وزیر امور خارجه بدهد. سپهر در جلد قاجاریه تاریخ التواریخ راجع بوی چنین گوید: «دختر هفتم شاه بیگم مشهور به ضیاءالسلطنه است از مادر شاهزاده محمود در سرای درونی شهریار نگارنده اسرار بود» وصیت حسش افسانه

تمامت بلدان و اعصار، بعد از پدر ضجیع میرزا مسعود وزیر دول خارجه شد و از او فرزندان آورد.

سلطان احمد میرزا عضدالدوله پسر چهل و هشتم فتحعلیشاه شرحی از او در تاریخ عضدی تألیف خود نگاشته که عیناً در این کتاب آورده میشود: «شاه بیگم خانم ملقبه به ضیاءالسلطنه از بطن مریم خانم متولد شدند. ضیاءالسلطنه را مهدعلیا والدۀ خاقان در نزد خود نگاهداشته بود بعد از فوت مهدعلیا جواهر و اسباب تجمل آن مرحومه بشیاءالسلطنه داده شد. تمام دستگاه او از حرمانه خارج و جداگانه بود از طویله و فراشخانه وغیره. نوکرهایی معتبر داشت از آن جمله شیبان علیخان وزیر ضیاءالسلطنه در آن زمان از خوانین بسیار معتبر بود. خاقان مغفور منتهای محبت را بشیاءالسلطنه داشت در تحریر و تقریر یگانه بود بمقتضای (الاسماء تنزل من السماء) لقبش نمونه ای از حسن منظر و جمال او بود و دستخطهای خاقان مرحوم را او مینوشت بخصوص نوشتجات محرمانه بهر کس مرقوم میشد بخط ضیاءالسلطنه بود. نسخ را خوش مینوشت مساحف و کتب ادعیه و زیارات متعدد نوشته است. عموم برادرها از او احترام تام میکردند ولیعهد مرحوم^۲ این بیت را فرموده و بشیاءالسلطنه نوشته اند:

۱- رئیس رمزشاه.

۲- يك قرآن بخط خوش آن مرحومه در موزه قم موجود است.

۳- عباس میرزا نایب السلطنه.

ای ضیاءالسلطنه روحی فداک
 خاقان مرحوم فرماید :

نور چشم من ضیاءالسلطنه
 بکتابه حجر تو بر ما یک سنه

در حسن میلاد خاقان همه ساله حضرت سلطنت و حرمخانه و تمام شاهزادهگان ذکر و اماناً همان ضیاءالسلطنه بودند، یک پارچه جواهر ممتاز هم به ضیاءالسلطنه در این روز مرحمت میشد. وجه معنی برای بازی و اشتغال شاهزادگان تحویل ضیاءالسلطنه بود که بطور مراحبه قرض میگردانیدند. سفر او و حضراً همیشه ملایم حضرت بود. قصاید و اشعاری که گفته میشد در خدمت خاقان مرحوم قرائت میکرد اگر توسط و شفاعتی میکرد با آن که بی شبهه قبول درگاه میشد از بابت مناعت حساسی که داشت هیچوقت خواهشی نمی کرد و در عهد سلطنت خاقانی هر کس بخواستگاری او آمد تمکین ننمود تا بعد از رحلت خاقان درسی و هفت سالگی ضمیمه حاجی میرزا مسعود وزیر امور خارجه شد. شبی که حرمخانه بیرون میرفت مرحوم شاهنشاه خلد جایگاه محمدشاه بدیدن ضیاءالسلطنه تشریف فرما شدند. تمام شاهزادگان تا خانه وزیر امور خارجه با اتفاق و احترام ایشان رفتند و وقتیکه مرحومان حاجی میرزا آقاسی و میر محمد مهدی امام جمعه اعلی الله مقامه برای اجرای عقد آمدند خود ضیاءالسلطنه از عقب پرده صحبت و احوال پرسی از آنها مینمود بحاجی میرزا آقاسی گفت : چون شما از عرفان دم میزنید و از طرف حاجی میرزا مسعود وکالت دارید وکیل من هم باید میرزا ناصر الله صدر الممالک اردبیلی باشد که سالک طریقت است. طبع موزون و شعرهای لطیف داشت. ضیاءالسلطنه در سال ۱۲۵۱ خورشیدی (۱۲۹۰ قمری) در سن ۲۶ سالگی درگذشت.

مسعود میرزا با سلطان مسعود میرزا نخل السلطان متولد ۱۲۶۶ هجری
 قمری پسر بزرگ و از جهتی پسر چهارم ناصرالدین شاه بوده و چون
 چند تن از فرزندان ناصرالدین شاه بنامهای ملک قاسم میرزا - معین الدین میرزا و محمود میرزا
 و غیره بتدریج فوت کرده بودند از این جهت مسعود میرزا دادر زمان خودش میتوان پسر بزرگ
 ناصرالدین شاه بشمار آورد. مادر نخل السلطان عفت السلطنه دختر رضاعلی یک غلام پیشخدمت

مسعود

این اشعار منسوب باواست :

یک چند بی زینت و زیور گشتیم در عهد شباب

یک چند پی دامنش و دفتر گشتیم کردیم حساب

چون واقف از این جهان ابر گشتیم نقشی بر آب

تسرك همه کردیم و قلندر گشتیم مارا در یاب

و نیز از او است :

یک چندی ز مرد سوده شدیم یک چند به یاقوت تر آلوده شدیم

آلودگی بود بهر رنگ که بود شستیم با آب تو به آسوده شدیم

بعن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نایب السلطنه و از جمله زنان منقطعه ناصرالدینشاه بوده که در زمان ولیعهدی خود او را بازدواج خویش درآورد.

عفت السلطنه و دو نفر از خواجمای او در محرم سال ۱۳۱۰ قمری بناخوشی و بنا گذشتند. اعتماد السلطنه در یادداشتهای خویش در این باب مینویسد: «۲۱ جمادی الثانیه ۱۳۱۰: صبح زود شهر آدمم جبهه سیاهی پوشیدم دیدن نسل السلطان رفتن به مسودا اینکه والدهاش فوت شده عزادار است. شاهزاده خودش لباده ترمه خاکی پوشیده بود. فرمایشات عجیب میفرمود از بیوفائی دنیا و رفت قلب و رحم دلی خود بیان میفرمود. باین حرفها میخوانند مردم را فریب دهند که ترك خونخواری و خونریزی فرموده اند. سردگزن؟ در کتاب مذکور در پاورقی راجع به ظل السلطان چنین گوید: «سلطان مسعود میرزا ظل السلطان (سایه پادشاه) ارشد فرزندان ناصرالدینشاه در سال ۱۸۵۰ میلادی بدنیآ آمده و سه سال از ولیعهد بزرگتر است ولی چون مادرش عقدی نبوده بولیعهدی نرسیده است. ظل السلطان



سلطان مسعود میرزا پسران الدوله در جوانی

۱- سردگزن در صفحه ۳۰۹ جلد اول کتاب (ایران و موضوع ایرانی) لقب مسعود ظل السلطان را عفت الدوله یاد کرده و اشتباه است و همان عفت السلطنه درست میباشد.

۲- G. N. Curzon

۳- ۱۲۶۶ هجری قمری

از ایام جوانی پفرمانداری تعیین گردید و ابتداء حاکم اسفهان و شیراز شد^۱. و با وجود اینکه سه سال از مظفرالدین شاه بزرگتر بود ولی چون مادرش عنقده و شاهزاده نبود از این جهت بولیمهدی انتخاب نگردید. چون مالیات شاه را بخوبی وسول کرده و راهها را امن نمود محبوب دربار گردید. معلوم است که برای تقرب نزد شاه عثمان وسول مالیات وامن کردن راه اهمیت بسیار دارد و توجه بحال رعایا و اینکه خوش یا ناخوشند در تهران تأثیری نمیکنند لذا ظل السلطان هم نزد پدر مورد توجه گشته و کردستان و لرستان و خوزستان هم شمیمه فارس و اسفهان گردیده چندی بعد کرمانشاه و همدان و گلپایگان بان اضافه گشت تا حدی که در قلمرو این شاهزاده هرسالی شصدهزار لیره نقد و عفتاد و چهار هزار لیره جشی برای خزانه ایران جمع آوری میگشت^۲.

این مالیات از دوپست و پنجاه هزار میل مربع یا $\frac{2}{5}$ سرزمین ایران بدست میآید و

قسمتی از آن بمصرف سپاهیان ظل السلطان میرسد که عده آنان بالغ بر بیست و یک هزار نفر میشد. اعتماد السلطنه در یاداشتهای روزانه خویش از قول ظل السلطان عده سپاهیان او را چهل هزار نفر ذکر کرده چنین گوید: ۱۸۵ ربیع الثانی ۱۳۰۱: مغرب خانة ظل السلطان رفتم در خلوت ما را پذیرفت. شاهزاده از قصون خودشان صحبت داشت که چهل هزار قشون هر وقت بخواهم در اندک وقتی با توپخانه وسایر لوازم میتوانم حاضر کنم. در این مورد حساب لرد کرزن درست تر از گفته خود ظل السلطان میباشد.

ناصرالدین شاه بواسطه وسعت قلمرو حکمرانی و داشتن نفقات نظامی زیاد از وی بغایت ظنین و وحشتزده شده بود که مبادا خیال طفیان درس داشته باشد معروف است یکی از دفعات که ظل السلطان از اسفهان به تهران احضار شده بود چون از دور در دربار پیداشد شاه تفنگ کشید و میخواست او را بزند حکیم الممالک (میرزا علی نقی) دست شاه را گرفته نگذاشته بود که تفنگ را در کند و نیز معروف است که پس از عزل ظل السلطان حاجی فرهاد میرزا معتقدالدوله پیش شاه رفت و تعظیم کرد و گفت: (امروز روز شاهی تو است) و شاه حکومت های او را فوراً مابین ارکان معتبر دولت تقسیم نمود و با وجود همه این تغییرات و تبدیلات

۱- در اینجا لرد کرزن اشتباه کرده زیرا ابتداء کارش در سال ۱۲۷۷ قمری در سن ۱۱ یا ۱۲ سالگی بجای حاج کیومرث میرزا ایلخانی ملک آرا پسر سی و دویم فتحعلیشاه به حکومت مازندران و استرآباد وغیره منصوب و فرستاده شد حکومت فارس در سال ۱۲۷۹ ق. در سن ۱۳ سالگی و حکومت اسفهان وی در سال ۱۲۸۳ قمری در سن ۱۷ سالگی بوده و خود ظل السلطان نیز در تاریخ مسعودی این موضوع را تصریح کرده است.

۲- نرخ لیره طلا در آن ایام سی و سه ریال بوده و جمعاً مالیات حکومت های ظل السلطان بالغ بر بیست و دو میلیون و دوپست و چهل و دو هزار ریال میشد است.

اغلب اوقات ظل‌السلطان در اصفهان مقیم بود و آنجا برای او مثل خانه‌اش شده بود .
 سلطان مسعود میرزا در سال ۱۲۷۷ هجری قمری بلقب «بمین‌الدوله» ملقب و در همین
 سال در سن ۱۱ سالگی بجای حاجی کیومرث میرزا ایلخانی ملک‌آرا بحکومت مازندران -
 استرآباد - دشت‌گردگان سمنان و دامغان منصوب گردید و در این مأموریت میرزا مصطفی‌خان
 افشار بهاء‌الملک بوزارت و حاجی غلامعلی‌خان ذنبلی به‌لنگی وی انتخاب و به‌مراه وی بسیاری
 مقر مأموریت و حکمرانی عزیمت نمودند .

خود ظل‌السلطان در (تاریخ سرگذشت مسعودی) صفحه ۱۹ و ۲۰ بنموشوع را تصریح
 کرده و گوید : « مرا حاکم استرآباد و مازندران و ترکمان یموت و سمنان و دامغان از طرف
 دولت کردند ... غرض ذیحجه سنه ۱۲۷۸ از تهران حرکت کردیم با تجملی که شایسته مثل
 من شاهزاده‌ای باشد بطرف مازندران در ۱۵ روز از تهران از راه فیروزکوه - سوادکوه و
 علی‌آباد وارد عسارت حکومتی کردند و در صفحه ۶۴ گوید : « ... ازساری ما راه تهران
 احضار کردند از راه علی‌آباد و لار و سوادکوه به تهران رفتیم درست سفرمان چهارسال و دو
 ماه کم طول کشیده بوده . »

در همین سال (۱۲۷۹ ق.) در سن سیزده سالگی بوزارت محمدناصرخان قاجار دولو
 (ظهِیرالدوله) بجای تهماسب میرزا مؤیدالدوله بحکومت فارس تعیین و روانه گردید و بعد در سال
 ۱۲۸۲ ق. برای عروسی و ازدواج با عذیم‌الملوک از شیراز به تهران احضار شد و بجای او
 سلطان‌نیراد میرزا حسام‌السلطنه برای بار دوم بحکومت فارس معین و با تاسمان فرستاده شد .
 ظل‌السلطان پس از عروسی در سال ۱۲۸۳ ق. در سن ۱۷ سالگی برای اولین بار بحکومت
 اصفهان بوزارت و پیشکاری (معاونت) امیراسلانخان مجدالدوله خالوی ناصرالدین‌شاه منصوب
 گردید و پس از اینکه در سال ۱۲۸۴ ق. به تهران خواسته شد دوباره در همین سال با پیشکاری
 میرزا فتحعلی‌خان شیرازی صاحب‌دیوان با اصفهان باز گردید .

حکومتش در اصفهان تا آخر سال ۱۲۸۵ ق. ادامه داشت و در اول سال ۱۲۸۶ ق.
 برای بار دوم با پیشکاری حاج محمدقلی‌خان آصف‌الدوله به استانداری فارس بجای حسام‌السلطنه
 معین و روانه گردید و در همین سال که بمین‌الدوله لقب داشت بلقب ظل‌السلطان ملقب گردید
 و صاحب‌دیوان شیرازی مستقلاً حاکم اصفهان شد . حکومت فارس ظل‌السلطان تا سال ۱۲۸۸ ق.

۱- ظل‌السلطان در این مورد اشتهاء کرده زیرا در رمضان (فروردین) ۱۲۷۷ هـ ق.
 حاکم مازندران و استرآباد و غیره شد و در ذیحجه (خرداد) ۱۲۷۹ ق. به تهران احضار گردید
 و مدت حکومتش درست در حدود دو سال و دو ماه میشود و ظل‌السلطان بجای اینکه بنویسد دو سال
 و دو ماه نوشته است چهار سال و دو ماه .



سلطان سعوده میرزا ظل السلطان

دو سال و چهار ماه طول کشید و بعد بجای او قاسم خان والی که در اوایل همین سال بجای آصف الدوله به پیشکاری ظل السلطان تعیین شده بود پس از ظل السلطان باستانی قاسم منصوب و برقرار گردید.

حکومت قاسم خان والی بیش از شش ماه طول نکشید که در محرم سال ۱۲۸۹ ق. در شیراز بنا خوشی خصمه در گذشت و در این سال حکومت قاسم برای بار سوم به ظل السلطان با پیشکاری محمد ناصر خان ظهیر الدوله قاچاره دلو^۲ واگذار گردید.

ظل السلطان تا اوایل سال ۱۲۹۱ ق. (دو سال) حاکم فارس بود و بعد معزول شده و حسان السلطنه برای بار سوم والی فارس شد. ظل السلطان پس از ورود به تهران بیکار نماند و در همین سال شاه ویا باصلاح پدر تاجدارش او را بحکومت اصفهان روانه نمود و از این تاریخ تا اوایل مشروطیت در مدت ۳۴ سال حاکم مطلق و مسلط بر همه چیز اهالی اصفهان بود و هر چه دلش میخواست در آنجا برای خویشتن انجام میداد و در مدت ده سالی هم (از

۱- برادر جینعلی خان معیر الممالک.

۲- پدر علیخان صفاء ظهیر الدوله.

۱۲۹۵ تا ۱۳۰۵ قمری) که حاکم چهارده ایالت و ولایت یعنی جنوب غربی و مغرب ایران بود سمدک همیشه در اسفهان اقامت داشت و مرکز حکمرانی او در آنجا بود در این مدت دست تعدی و تجاوز بمال و ناموس و جان اشخاص دراز نمود و املاک فراوانی از بسیاری از مردم که دسترسی بجائی نداشتند غصب و تصرف کرد. در ایامیکه میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران در استانبول بوده نامه‌ای در تاریخ چهاردهم ذیحده ۱۲۸۶ قمری به میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه نوشته و حکام ایران را بدین قسم معرفی میکند:

حکام و ولات ما که مأمور میشوند اول در صدد خرج تراشی به جهت دولت و بعد طلب خواست تخفیف است که بحساب دولت بیاورند و دیناری به رعیت ندهند چنانچه در مواقع متعدده و مبلغ‌های گزاف مشهود شده است و یادگاری از ایام حکومت خود میگذاردند ظلم است و تعدی و حیرمه گزاف و تخریب مملکت و خانه خرابی رعیت پادشاه و تحصیل تمول شخصی بجهت خودشان اگر بهر یک از ما بقدر حصه خودمان معنی وطن داری را فهمیده بودیم و آبی تکلیف از خود نموده بودیم حالا وضع دولت و ملت ما رنگ دیگری داشت و بار اولیای دولت علیه بمراتب سبک تره. ظل‌السلطان بمناسبت دشمنی با حاجی میرزا حسین خان سپهسالار با هیچ یک از برادران او خوب نبوده و در تاریخ سرگذشت مسعودی تألیف خود در باب این چهار برادر چنین مینویسد:

«حقیقهٔ چهار شیطان، جسم بودند بخصوص برادر بزرگشان حاجی میرزا حسینخان...»
در سال ۱۲۹۵ ق. حکومت بر وجود، گلپایگان، خوانسار، کمره و محلات و در سال ۱۲۹۶ حکومت یزد - در سال ۱۲۹۷ ق. حکومت خوزستان، لرستان و عراق بوی واگذار گردید.
ناصرالدین‌شاه در بیست و دوم ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ ق. که ظل‌السلطان برای عید نوروز بمآدات هر ساله خود برای تقدیم هدایا و پیش‌کشی به تهران آمده بود حکومت فارس را هم که در این تاریخ با شاهزاده حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله بود ضمیمهٔ حکمرانی سایر ولایات کرده به ظل‌السلطان واگذار نمود و میرزا فتحعلی خان ساحیدیوان پسر دوم حساجی میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک شیرازی را سمت وزارت و پیشکاری حکومت فارس برگزید. ظل‌السلطان در پنجم جمادی‌الاولی پسر بزرگ خود جلال‌الدوله را در سن ۱۲ سالگی بحضور شاه برد و او از طرف ظل‌السلطان با تصویب شاه بنیابت حکومت فارس تعیین گردید و بعد در همین سال حکومت کرمانشاه و در اوائل سال ۱۲۹۹ ق. شاه حکومت کردستان را نیز ضمیمهٔ سایر حکومت‌های ظل‌السلطان نموده بوی واگذار کرد. و از این تاریخ است که با دادن پیش‌کشی به شاه و

۱- از این تاریخ تا سال ۱۳۰۵ قمری است که مرتباً هر ساله یکی دو حکومت و ایالت با او واگذار میشد.

۲- سلطان حسین میرزا پسر همدم‌الملوک همدم‌السلطنه دختر عزت‌الدوله از میرزا

خواهش و اصرار زیاد و مساعدت بیگانگان با ظل‌السلطان هر ساله بر قلمرو حکمرانیش مرتباً اضافه میگردید. ظل‌السلطان همینطور مرتب جلو میرفت بعد بخیال و لبعهدشدن افتاد و در حدود سالهای ۱۳۰۰ ق. به بعد خود را داوطلب (کاندید) این سمت نمود و در نزد ناصرالدینشاه پدر خویش اقداماتی به عمل آورد و حاضر شد که يك میلیون تومان بشاه تقدیم کند تا اینکه شاه مظفرالدین میرزا را اولیعهدی معزول و وی را بجای او بولایتعهدی تعیین نماید در پیشکاری اول حسنعلی خان امیر نظام گروسی (۱۳۰۲ ق.) وقتی ناصرالدینشاه بولیعهدی به تبریز نوشت که ظل‌السلطان حاضر است دوکروار تومان برای تغییر ولیعهدی تقدیم کند امیر نظام از طرف ولیعهدی بشاه نوشت: «بعد از آن ده کسروار برای تغییر شاه تقدیم خواهد کرد و خوب است که عاقبت کار از اول اندیشیده شود» و ضمناً در این موقع راجع بموضوع ولیعهدی خویشتن در خارج نیز اقداماتی کرد و روزنامه تایمز لندن شرحی دایره به تعریف از وی و تکذیب از مظفرالدین میرزا ولیعهدی نمود.

اعتماد السلطنه در سیاد داشتهای روزانه خطی خود راجع بساین موضوع مینویسد: «یکشنبه ۲ محرم ۱۳۰۳: در روزنامه تایمز منطبعه لندن تفصیلی نوشته بودند تعریف از ظل‌السلطان و تکذیب از ولیعهدی و تحریک شاه که ولیعهدی را از ولایتعهد معزول کند و ظل‌السلطان را ولیعهدی نماید ترجمه نموده بشاه دادم خیلی متفکر شدند فرمودند کتابچه را بسوزان معلوم است این اخبارات به تحریک ظل‌السلطان است». و نیز مینویسد: «یکشنبه ۳ ربیع الثانی ۱۳۰۳: شهر رفته خانه ظل‌السلطان رفته شاهرزاده کلامی فرمود که مینویسم صحبت سلطنت و ولیعهدی بود گفت اگر ولیعهدی را بمن بدهند قبول نخواهم کرد چرا که نمیخواهم در تاریخ بنویسند آغا محمدخان سرسلسله قاجار بود و سلطان مسعود منقرض کرد سلطنت را». در اوایل سال ۱۳۰۳ ق. که ظل‌السلطان به تهران آمده بود پس از یأس از ولایتعهدی خیلی میل داشت که شاه کامران میرزا نایب السلطنه را از وزارت جنگ معزول کند و او را وزیر جنگ نماید.

اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود در این باب اینطور مینویسد: «صبح خانه ظل‌السلطان رفته خلوتی فرمود که وزارت جنگ را از نایب السلطنه خواهند گرفت و به تالیی میدهند که بعد بمن بدهند، قدری صحبت شده. در همین سال که ظل‌السلطان در تهران بود شهر مشهد منقلب و مردم بر علیه آصف الدوله شیرازی قیام کرده بودند ظل‌السلطان میخواست و خیلی هم کوشید که خراسان را هم در اداره خود داخل کند و محمودخان قره گز لو ناصرالملک که در این وقت وزیر امور خارجه بود نایب خود کرده و بانجا بفرستد لکن ناصرالملک پیشنهاد مزبور را قبول نکرد و خود ناصرالملک در همین سال مستقلاً از طرف شاه بالقب فرمائنی والی خراسان شد. پس از فوت میرزا یوسف مستوفی الممالک سدا عظم در تاریخ پنجشنبه

سوم رجب ۱۳۰۳ شاه ظل السلطان را وصی و وکیل او نمود. اعتماد السلطنه در این باب مینویسد: «معلوم شد شاهزاده را شاه وصی و وکیل صدر اعظم فرموده اند شاهزاده بطمع افتاده اند.»
 ظل السلطان تا سال ۱۳۰۵ ق. حاکم این ایالات و ولایات بود: اصفهان، بختیاری، یزد، فارس، خوزستان، کرمانشاه، کردستان، بروجرد، لرستان، عراق، کمره، گلپایگان.



ظل السلطان

خوانسار، ملایر، نوسرگان، نهاوند، محلات و بمبارت آخری کلیه نواحی جنوب و غرب ایران و تقریباً حکومت نصف ایران را داشته و بنا بگفته رضاقلیخان سراج الملک پیشکارتش: (به خورده از شاه کوچک تر است). ایالات و ولایات ایران که بیشتر در منطقه نفوذ انگلستان بود بتدریج جزء حکومت ابواب جمعی ظل السلطان درمی آمدند مثلاً راجع به حکومت کردستان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود (۲۶ ربیع الاول ۱۲۹۸) مینویسد:

«از وقایع دولت اینکه حکومت کردستان بملاوه سایر حکومتها به ظل السلطان داده شده. اینکه قسمتی از ایران به حکومت ظل السلطان واگذار شده بود قسمتی دیگر ایران تحت اداره کامران میرزا نایب السلطنه درآمده درحقیقت تقسیمی بود که ایران بمناسبت نفوذ دولتی انگلیس و روس درآمده بود و بعد ما دیدیم که پس از عزاردان بازیهای گوناگون که از آن جمله بکر، هربازی مشروطیت بود رسماً قراردادی دربار ما بسته شد که به قرارداد ۱۹۰۷

مسیحی (۱۳۲۵ قمری) معروف است معلوم میشود که پیش از بسته شدن قرارداد مزبور از سالهای پیش مدتها این موضوع میان دولترین انگلیس و روس مطرح مذاکره بوده و روس‌ها چون ایران را بلمیذ و خورده خویش میدانستند چندان باین کار تن درنمیدادند اما پیش آمد جنگ روس و ژاپن - انقلاب ایران و بالاخره قدرت زیاد آلمان و نزدیک شدن پمزه‌های ایران بواسطه راه آهن بغداد و پیدا کردن دولت مزبور نفوذ زیاد در خاور نزدیک تمام اینها دست بهم داده سرانجام روس‌ها را وادار نمود که خواهی‌نخواهی تن بقضاه داده و حاضر شدند که مطابق میل دیرینه انگلیس‌ها ایران بمناطق نفوذ تقسیم گردد.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود موضوع قرارداد را، ۱۶ سال پیش از انعقاد آن از قول ظل السلطان چنین ذکر مینماید: «۶ ذی‌قعدة ۱۳۰۹: عصر دیدن نلل السلطان رفتم شاهزاده حرف غریبی زد که بیشتر اسباب تعجب من شد نمی‌بایستی چنین حرفی را از يك پادشاهزاده ایرانی بشنوم میگفت: عملاً قریب مملکت ایران به سه قسمت خواهد شد و بمن به حمایت انگلیس‌ها که خیلی دوست هستیم يك قسمت عمده را خواهند داد». حکومت‌های زیر نظر و تسلط ظل السلطان بنا بر اشاره و سلاحدید و حمایت انگلستان بود و حکومت‌هایی که زیر نظر کامران میرزا پسر دیگر ناصرالدین شاه اداره میشد بنا بر تمایل روسیه صورت گرفته بود چندی باز رقابت بین روس و انگلیس شدید شد زیرا کفه نفوذ انگلیس بجهاتی بر کفه روس‌ها میچربید سرانجام روس‌ها هر طوط بود انگلیس‌ها را راضی کردند که در عزل ظل السلطان تن در دهند انگلیس‌ها هم موافقت کردند این بود که ظل السلطان از تمام حکومت‌ها معزول و حکومتش منحصر باصفهان گردید بعد هم برای اینکه در سیاست تبادل برقرار باشد حکومت‌های کامران میرزا تا بای السلطنه نیز نقطه منحصر شد به حکومت تهران. پس از ده سال و اندی که ظل السلطان بريك قسمت بزرگ ایران و یا بنا بگفته لرد کرزن بر $\frac{2}{5}$ ایران حکمرانی میکرد سرانجام در سال ۱۳۰۵ ق. که شرح آن در متن ذکر شده و خواهد آمد حکومت وی منحصر به اصفهان گردید.

اعتماد السلطنه پیش از اینکه ظل السلطان معزول و از حکومت‌های متعدد برکنار شود راجع به عقل و درایت او در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «جمعه ششم جمادی الاولی ۱۳۰۵: خانه ظل السلطان رفتم رأی خودشان این است که خیلی زرنگ و عاقل هستند اما گمانم این است جلالت و قدرت و حسب و نسب و مکتب زیاد ایشان بیشتر ایشان را به عقل معرفی کرده است تا آنچه را که مردم تصور کردند. در يك ساعت شصت جور فرمایش فرمودند گاهی از پدر بزرگوار خود بدگفتند گاهی خود را عبدمملوك جلوه داد گاهی از امین السلطان بد و گاهی غلو در تعریف فرمود اما نه این را مایه و نه آنرا پایه بوده. هم چنین مینویسد:

دو هفته ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵: ظل‌السلطان مدتی با امن خلوت کرد حرف‌های پا در هوا زد این شاهزاده خودش را خیلی عاقل میداند اما غافل از اینکه حقیقتی و شادان‌تانی عاقلی نیست.

عباس میرزا ملک‌آرا در شرح حال خود در صفحه ۱۰۵ و ۱۰۶ راجع به عزل ظل‌السلطان از حکومت‌های متعدد این چنین اظهار نظر میکند: «دلایل عزل ظل‌السلطان را چیزها گفته‌اند ولی صحیح این است که ظل‌السلطان در ادارات خودش کمال تسلط را داشت جنرال و اگنر خان را شاه ظاهرآ برای ملاحظه قشون و اسباب جمعی او و باطناً برای تحقیق کار فرستادند. و اگنر که این‌بنی بعد از مراجعت مایه ظل‌السلطان را گرفت و دالوورکی وزیر مختار روسیه هم در جاحرود اظهارات زیاد در این باب کرد و حقیقتاً شاه را ترسانیدند بدرجه‌ای که روزی سوارهای همراه ظل‌السلطان را خواستند سان ببینند حکم کرد تفنگ در دست بگیرند و در عوض تفنگ عرسواری خوب در دست داشته باشد. امین‌السلطان تهدید عزل او را نمود. روزی برحسب معمول اعلیحضرت شاه را با تمام خدام و جاگران، ظل‌السلطان دعوت کرد. باز قرار معمول پیش کشی زیادی هم مایه گذاشت. عصری که شاه مراجعت کرد حکم صریح با امین‌السلطان شد که ظل‌السلطان معزول شود فردای روز همیانی ظل‌السلطان را احضار حضور کردند و از آنجا با امین‌السلطان رفتند آبدارخانه آنجا دست خط شاه را امین‌السلطان نشان داد که شا باید از جمیع ولایات اداره خودتان جز استهبان استعفاء کنید. هر چه تلاش کرد قبول نشد و حکماً عربضه استعفاء را از او گرفتند فوراً حکومت‌ها را عوض کرده فارس را دادند به معتمدالدوله سلطان اوین میرزا و سایر ولایات را همین‌طور سایرین دادند ولی عجب است تا دوسه روز از ترس ظل‌السلطان کسی جرأت قبول اینکار را نمی‌نموده.

۴. ق. هدایت (مخبر السلطانه) در کتاب خاطرات و خطرات صفحه ۱۴۹ تألیف خود مینویسد: «شاه و اگنر اتریشی آ را به تفتیش فرستاد و در نتیجه راپرت او اندپشناک آن اساس را برهم زد».

۱- Wagner.

۲- سروان و اگنر Wagner اتریشی که پس از ورود و اقامت معتمد او در ایران کلمه خان را هم برنامش اضافه کردند و تا درجه سرانی هم رسید و بعد شد جنرال و اگنر خان، نامبرده از افسران توپخانه بوده که حاج میرزا حسین‌خان سیهسالار در سفر دوم ناصرالدین‌شاه به اروپا (۱۲۹۵ ق.) او را با عده‌ای افسردیگر از اتریش برای مدت سه سال استخدام کرد. افسران اتریشی در ماه صفر سال ۱۲۹۶ ق. (بهمن ماه ۱۲۵۶ خورشیدی) وارد تهران شده و مشغول به کار خود گردیدند. و اگنر در اواخر در مدرسه دارالفنون درس تاریخ طبیعی میگفت و مترجمش در این رشته علیخان ناظم‌المعلوم خواهرزاده علیقلی‌خان معتمدالدوله بود.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های خود راجع به عزل ظل السلطان این چنین مینویسد :
 وجمعه ۱۱ جمادی الثانیه ۱۳۰۵ : از وقایع تازه زمینچق فلك سنگه فتنه میبارد سبحان الله
 کی تصور میکرد جلالت و شوکت ظل السلطان به آن واحدیاً منشور خواهد شد. دیروز از
 حکومت که عبارت بود از فارس - بروجرد - عراق - عربستان - لرستان - کرمانشاه -
 کردستان - هجرات - گلپایگان - خوانسار - کمره و غیره و غیره معزول شدند همان
 حکومت اسفهان تنها برای شاهزاده ماند قشون و اسلحه عرچه بود ضبط شد قس الوقایع
 خانه نشینی و مقیم تهران خواهند بود معلوم نیست چطور شد برای چه این کار واقع شد در
 هر صورت شاه اثبات قدرت فرمودند تا ده سال دیگر عزم سلطنت که فی الواقع از میان رفته
 بود دوباره مستحکم شد جمعی مردم بکار رسیدند از حکام جدید آنچه تا بحال تعیین شد
 اویس میرزا احتشام الدوله حاکم فارس و حسام السلطنه ابوالنصر میرزا حاکم گیلان شدند
 حکومت‌های نایب السلطنه هم که عبارت بود از رشت - استرآباد - مازندران - ملایر -
 تویسرکان - نهادند - قم و ساوه باشد گرفتند اما از آن طرف قشون جمعی ظل السلطان
 جمع نایب السلطنه شد . و نیز در این باب مینویسد : « شنبه ۱۹ جمادی الثانیه ۱۳۰۵ :
 آنچه من فهمیدم روس‌ها در عزل ظل السلطان بر دخل نبودند . و باز مینویسد : « سلخ
 جمادی الثانیه ۱۳۰۵ : امین السلطان کاغذی سر بهور از سفارت انگلیس دریافت نمود که
 مستقیماً پشاه نوشته شده بود ظاهراً باز راجع است به عزل ظل السلطان . »



ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران در این باب مینویسد: «انگلیس‌ها که از سال ۱۸۷۸ میلادی (۱۲۹۵ قمری) مناسبات حسنه یا شاهزاده داشته تا اندازه‌ای که برکناری از بیشتر مناطق حکم روایش لطمه به نفوذ انگلیس‌ها زده و با پیروزی دیپلوماسی روس تمام شده بوده. و نیز مینویسد: «در ۱۸۸۷ (۱۳۰۴ ق.) که من در ایران بودم او بیشتر ایالات جنوبی را در دست داشته در آنجا فرمانفرمایی میکرد و دارای ارتشی کوچک ولی با تجهیزات کامل و مہیبی بود در آن موقع او انگلوفیل شناخته میشد. نیرومندترین و سختگیرترین حکمرانان کشور بشمار بود چنانکه دکتر دیلون^۱ او را سف کرده و در پیش شرح آن داده شده است. در آغاز بهار ۱۸۸۸ میلادی (۱۳۰۵ ق.) برای دیدار پسر تاجدار خود به تهران آمد گویا پدرش از نیروی روزافزون او بدگمان شده و بیم آن میرفته که چشم به تخت سلطنت میداشته که چندی او را نگهداشته زیر نظر گرفته شده بود چند نفر از پیشکارانش را معزول و ارتش او را منحل نمود و از حکمرانی تقریباً همعاجا مگر اصفهان او را محروم ساخت گمان میرفت دسیسه (اتریک) روسیه درباره او اثر خود را بخشیده بود زیرا چنان که گفته شد انگلوفیل بودن او محرز بوده چه بنازگی نسانی از دولت بریتانیا پاو داده شده بوده^۲.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران راجع به نشان مزبور و واکنش آن چنین گوید: «ولی همچنان که در ۱۸۸۷-۱۸۸۸ این افتخار دولت انگلیس نسبت شاهزاده ظل‌السلطان شده با واکنشی از سوی دولت روس سبب گردید که همه حکومت‌ها بجز حکمرانی اصفهان از دست او برود».

ظل‌السلطان خود نیز شرح معزول شدن خویش را به تفصیل در تاریخ سرگذشت مسعودی (از صفحه ۳۰۴ تا ۳۲۰) نوشته که از خلال سطور و عبارات آن تأثر و تأسف از این واقعه بخوبی معلوم میشود. پس از عزل ظل‌السلطان از حکومت‌های جنوب و جنوب غربی و غرب ایران که با سرار روس‌ها و عدم موافقت انگلیس‌ها صورت گرفت شاه پسرای ترخیمه خاطر انگلیس‌ها و استمالت از آنها و اینکه خود را با آنان نزدیک و موافق نشان بدهد گاهی دکتر سفارت را با اینکه دکترهای متعدد فرنگی و ایرانی داشت برای معاينه و معالجه خود میخواست.

اعتماد السلطنه در این باب مینویسد: «شنبه ۱۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۵: در ب خانه رفتم سر نهار بودم طبیب انگلیسی دکتر کاسون را شاه احضار فرموده بودند محض خوش آمد انگلیس‌ها که در عزل ظل‌السلطان خوش حال نیستند این تدبیر را فرموده‌اند؛ ظاهرأ

۱- Dillon

۲- مراد از نشان همان نشان زانوبند Order of garter است که به سلاطین و

نواب السلطنه‌ها داده میشود.

طیب تجویز شراب و مقویات کرده بود سر بهار شراب همدانی سرف من فرمودند^۱.
 دو ماه پس از عزل ظل‌السلطان اعتماد السلطنه برای ملاقات او می‌رود و از کارهای عجیب و غریب او چنین حکایت میکند: «سه‌شنبه پنجم شعبان ۱۳۰۵: عصر من خدمت ظل‌السلطان رسیدم اما جور غریبی ادرار فرمودند. پیشخدمت گلبندان در دست داشت تکمه شلوار را در حضور من باز کردند پیشخدمت باشی که به ابراهیم خلیل‌خان موسوم است حسین شاهزاده را گرفته در گلدان نهادند شاهزاده ادرار کردند همان پیشخدمت باشی آب ریخت طهارت گرفته خیلی من تعجب کردم».

پس از عزل ظل‌السلطان از حکومت‌های خود باصره‌الدین‌شاه دستور داد که به مردم اعلام کنند که از این تاریخ به بعد همه‌گونه آزادی داشته و در رفاه خواهند بود.
 روس‌ها با اینکه راضی نبودند که قسمت اعظم ایران در زیر سلطه ظل‌السلطان بوده و نفوذ انگلیس‌ها بوسیله او روز بروز در تزايد باشد و سقوط اوهم بواسطه ساعی و اسرار آنها صورت گرفت معذک از این اعلان ناصرالدین‌شاه که بظاهر کلمه آزادی مردم در آن‌ها ندرج بود چندان راضی نبودند.

اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خطی خود می‌نویسد: «پنجمین ۱۵ رمضان ۱۳۰۵: اعلان در باب آزادی مردم ایلیچی روس از اعلان تازه خیلی بد میگفت و تمسخر میکرد. همین قدر شاه در جواب فرمودند: چون ظل‌السلطان را معزول کردیم او ظلم زیاد میکرد این اعلان لازم بود».

بطوریکه قبلاً شرح داده شد از سال ۱۳۰۵ قمری حکومت ظل‌السلطان محدود و منحصر شد به اصفهان لکن در سال ۱۳۰۷ قمری حکومت یزد و عراق و گلپایگان هم با دادن پیش‌کشی به شاه دو باره به وی واگذار گردید و او از طرف خود مانند سابق نایب‌الحکومهائی را با تمهیدات و قراردادهای مخصوص بین‌الائین بمحل‌های مزبور گسیل میداشت و اینکار تا سال ۱۳۰۸ قمری ادامه داشت.

در سال ۱۳۰۹ قمری حکومت عراق (اراک) از وی گرفته شد و به جای آن حکومت خوانسار و محلات به او واگذار گردید و تا سال ۱۳۱۰ قمری این وضع ادامه داشت.

در سال ۱۳۱۰ قمری نیز ظل‌السلطان دو باره به خیال افتاد که به جای کامران میرزا نایب‌السلطنه برادر صلیبی خود وزیر جنگ شود تمبثاتی هم نمود لکن اقدامات وی

۱- دکتر ژون هورتسی‌کسون Dr. J. H. Casson مدت سه سال و سه ماه از تاریخ ۱۵ اکتوبر سال ۱۸۸۷ تا اول آوریل ۱۸۹۱ (صفر ۱۳۰۵ لغایت شعبان ۱۳۰۸ ه. ق.) طیب سفارت انگلیس بوده است.

در این باب مانند سال ۱۳۰۳ ق. نتیجه‌های نیکشید و روس‌ها جداً با وزیر جنگه شدن او مخالف بودند.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های خود در این باب مینویسد : « ۲۱ جمادی‌الثانیه ۱۳۱۰ : عسر شارژ مدقرف (کاردار) روس آمد صحبت‌ها زیاد شد شب ساعت سه وکیل‌الدوله را نایب‌السلطنه پیش من فرستاده بود که استخباری بکنند من هم آنچه از شارژ مدقرف شنیده بودم که ظل‌السلطان اسرار دارد وزیر جنگه بشود به وکیل‌الدوله نگفتم که به نایب‌السلطنه بگویم بمن چه ، و نیز مینویسد : « ۲۲ جمادی‌الثانیه : اگر چه وضع دولت و حالت شاه



ظل السلطان

را میدانستم اما از آنجائی که ممکن بود به خلاف عقیده من اتفاق بیفتد یقین داشتم تغییر کلی در وضع دولت بشود در ب‌خانه که رفتم دیدم امین‌السلطان استقلالش زیاده از سابق شده ظل‌السلطان هم وزیر جنگه نشده.

در سال ۱۳۱۳ قمری که ناصرالدین‌شاه هدف تیر میرزا رضای کرمانی واقع شد و از پای درآمد همه رجال و درباریان مترسد بودند که ببینند از ظل‌السلطان چه حرکتی

سرعیند ولی برخلاف انتظار عمومی، شاهزاده به مظفرالدین‌شاه چنین تلگراف کرد: «من تصور نمیکنم که اعلیحضرت شاه فوت شده فقط اسم تبدیل یافته ناصرالدین‌شاه بود مظفرالدین‌شاه شد از این تاریخ خود را برادرشاه یا شاهزاده نمیدانم بلکه کمترین غلام زر خرید اعلیحضرت میبخارم رأی همایونی قرار بگیرد در اسفهان میمانم امر صادر شود که به تبریز بیایم فوراً حرکت میکنم اجازه میفرمایند به تهران بروم بدون درنگ عازم بشوم حکم میفرمایند که مقام و شغل فرمان‌فرمائی را تسلیم نمایم بدون تأمل تسلیم کرده مطیع و منزوی میشوم و اگر چنانچه رأی ملکوکانه مقتضی میدانند که بمقام فرمان‌فرمائی باقی باشم خلعتی در حق کمترین غلام مرحمت فرمایند تا عموم بدانند که مشمول الطاف و مراحم شاهانه واقع شده‌ام و بجان و مال دربندگی و چاکری باشم».

ضمناً تلگرافی هم به سدر اعظم (امین‌السلطان) مخا بره نمود و علاوه بر اظهار اطاعت تمنی کرد که او را برادرشاه یا شاهزاده ندانند بلکه بنده زر خرید شاه و مطیع سدارت عظمی بشناسند و مبلغ معتنی بهی نیز بعنوان تقدیمی برای مصارف بین‌راه تبریز و تهران برای شاه جدید برات نمود.

ملک‌آرا در صفحه ۱۳۱ از کتاب خود مینویسد: «از طرف اعلیحضرت شاه در جواب اظهار منتهای مرحمت شده و حکومت بزد و اسفهان کماکان که با ایشان بود ابقاء شده. و اینکه ظل‌السلطان پس از گذشته شدن ناصرالدین‌شاه نتوانست طغیان کند و بر علیه مظفرالدین‌شاه قیام نماید جهات و عللی داشت:

- ۱- آفتدرد و اقتدار و توانائی سابق بکلی از او سلب شده بود.
- ۲- با وجود دوستی و روابط کامل ظل‌السلطان با انگلستان، انگلیس‌ها میل داشتند که در این هنگام ایران در آرامش کامل بسوده و بدست روسها بهانه اغتشاش و عدم امتیث داده نشود.
- ۳- چون ظل‌السلطان بواسطه تعدیات - مظالم و بی‌ناموسی‌های او بهیچ وجه در نزد اهالی ایران وجهی نداشت از این جهت انگلیس‌ها روی موافقتی نسبت باو نشان ندادند.
- ۴- ظل‌السلطان با سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف با افغانی مذاکره و او را مأمور کرده بود که به سن پترزبورگ (لنینگراد کنونی) رفته با دربار روسیه راجع به ولایت عهدی و سلطنت بهمدی او مذاکره کرده و موافقت روسها را نسبت باو جلب نماید. سید جمال‌الدین هم در این باب با هر قدر کوشش نتوانست کاری از پیش ببرد و روسها بهیچ وجه با ظل‌السلطان موافقت نکردند.

۵- در رأس امور مردی مقتدر - مدبر - مجرب - توانا - زرنگ و با هوش مانند امین‌السلطان قرار داشت که پس از مرگ ناصرالدین‌شاه مدبرانه اطراف قضایای داخلی و خارجی را جمع و جور کرده و موجبات سلطنت مظفرالدین‌شاه را از هر حیث فراهم آورد

بنا بر این ظل السلطان چون از همه طرف مأیوس بوده مظفرالدین شاه اطاعت نمود.
 ظل السلطان در این سنوات فقط حاکم اصفهان بود و در سال ۱۳۲۴ هجری قمری که
 محمدعلی شاه بسلطنت رسید برای عرض تهنیت جلوس به تهران آمد. مردم اصفهان در غیاب
 او تعطیل عمومی و اجتماع کردند و عزل او را جدا از مرکز خواستار شدند مجلس هم با
 خواسته‌های شاکیان همراهی نموده عزل وی را تصویب کرد.

محمدعلی شاه، معین الدوله^۱ را برای رسیدگی بشکایت مردم به اصفهان فرستاد لکن مردم
 اصلاً اعتنائی بوی ننمودند و عزل ظل السلطان را خواستند. ظل السلطان چون وضع را چنین
 دید خود از حکومت اصفهان استعفاء کرد و شاهم چون باطناً با وی موافق نبود فوراً آنرا
 پذیرفت. بعد بر اثر خرج کردن پول‌های گزاف در تهران پایالت فارس مأمور شد لکن این
 مأموریتش هم طولی نکشید و اندکی پس از توپ بستن مجلس از طرف محمدعلی شاه از ایالت
 فارس معزول و یاروفا رهسپار گردید.

پس از سازش روس و انگلیس با یکدیگر که بعد معلوم شد همه این مراقات و بازی
 مشروطیت و چیزهای دیگر تماماً سرلحاف ملانصرالدین بوده سرانجام باهم کنار آمدند و
 پیمان بستند (قرارداد ۱۹۰۷) و ایران را مابین خود بمناطق نفوذ تقسیم کردند.

در کتاب آبی صفحه ۱۲۴ راجع به ظل السلطان چنین ذکر شده: «در کودتای ژون
 ۱۹۰۸ دو دولت بر آن شدند که او از ایران بیرون رود و بدینسان حفظ جان و دارائی او
 را تأمین نمودند. کمی پس از عزل محمدعلی شاه و فتح تهران بدست مجاهدین (۱۳۲۷ ق.)
 ناگهان ظل السلطان بی‌خبر از راه یادکوه بایران آمد ولی مجاهدین او را در هجدهم
 ربیع الثانی ۱۳۲۷ ق. در منجیل دستگیر کردند و برشت عودت دادند و در آنجا پس از وارد
 کردن اقسام امانت‌ها و تخفیف‌ها باو مبلغ سیصد هزار تومان از وی گرفتند و باو اجازه
 دادند که یاروفا برگردد.

هنگامیکه ظل السلطان توقیف بود پسرش برای استخلاص پدر خویش که سوابق و روابط
 زیادی با انگلستان داشت از وزیر مختار انگلستان استمداد کرد. انگلیس‌ها بجهاتی مایل بآمدن
 او در این موقع بایران نبودند و چون او برخلاف میل آنان اقدام کرده بود در ابتداء برایش

۱- حاج حسینعلی خان معین الدوله پسر محمد رحیم خان علاء الدوله امیر نظام قاجار دولو
 که پسر از مرگ برادرش محمد حسن خان حاج الدوله که در هنگام غذا خوردن ته دیگ توی
 گلپوش گیر کرد و مرد (۱۳۰۵ ق.) حاج الدوله یعنی فرزند پسرش شاه شد و در سال ۱۳۱۰ ق.
 پس از درگذشت احمد میرزا معین الدوله پسردهم عباس میرزا نایب السلطنه بلقب معین الدوله
 ملقب گردید و در سال ۱۳۱۲ خورشیدی - ۱۳۵۲ قمری درگذشت.

۲- ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هـ. ق توپ بستن به مجلس و انحلال آن.

۳- صد هزار تومان نقد و دو بیست هزار تومان تمهید که در ظرف چهار ماه تادیه بشود.



ظل السلطان

اقدامی نکردند لکن بعد بواسطه ملاقات های پی در پی پسرش با وزیر مختار بالاخره برای استخلاص وی بواسطه خدمات گذشته اش و داشتن نشان عالی از انگلستان اقدام لازم بعمل آمد و پس از دادن مبلغ مذکور در بالا از چنگ مجاهدین خلاص شده دو باره باروها برگشت. انگلیس ها باین جهات و علل خیلی زیاد با وی موافقت نداشتند.

نداشتن وجهه در بین عامه مردم ایران - عدم تمایل روس ها با او و بالاتر از همه شدت و مخالفت بختیاری ها که از موافقین و معاهدین انگلیس ها بودند بنا ظل السلطان بعزت قتل حسینقلی خان ایل خانی بختیاری در سال ۱۳۹۹ قمری درل مهمی که داشتند و آنها را اوار کرده بودند که در سحنه مشروطیت بازی کنند باین جهات و علل بود که نام او در صورت بازیگران نوشته نشده بود و ظل السلطان عیث باین درو آن در میزد.

ظل السلطان از سحنه سراسر بکلی خارج و حسابش بسته شد و پرونده اش مختومه گردید اما آنهایی را که بجایش آورده و جانشین وی کردند آبا بهتر از ظل السلطان بودند با اینکه مادر من از بختیارهای هفت لنگه بوده لکن چون رویه این جانب بی نظری و بی طرفی و خالی از هر گونه حب و بغض میباشد اینک میگویم که جانشینان ظل السلطان که بختیارها باشند بهتر است خیلی بدتر از ظل السلطان در اسفهان و جاهای دیگر رفتار کردند که در این مورد باید گفت با درحاله علی نباش الا اول اینجا است که این مثل مصداق پیدا میکند (عیب بدی نرفت که خوب بجایش بیاید) بد بختانه در ایران و در ممالک عقب افتاده است که اکثر افراد در تغییرات تبدیل بافسد میشوند و در سایر جاها چون سلطت رشد دارد برای صلاح مملکت خویش بیشتر اوقات تبدیل با حسن است.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران راجع بسوی چنین مینویسد : و اکنون که ظل السلطان از هنگام اخراج تا بحال در وین زیست میکند چون از برکناری برادر زاده خود (محمد علی) آگاه گردید آهنگ بازگشت با ایران را کرده با امید اینکه قاعده آزمو قعبیت استفاده کرده باشد غافل از اینکه باید قبلا انگلستان و روسیه از این عزم آگاه شده بازگشت او را تضمین نمایند در پنج آگوست (شعبان ۱۳۲۷ ق.) وارد آنزلی گردیده همان دم از طرف

حکومت رشت باز داشت و باو اخطار شد که آزادی باو داده نمیشود مگر اینکه جریمه‌های برابر یکصد هزار لیره انگلیسی^۱ یا پردازد یا اینکه در برابر این تقاضا سخت ایستادگی نفوذ بالنتیجه در بیست و پنجم سپتامبر^۲ یکصد هزار تومان برابر با ۱۶۶۶۶ لیره انگلیسی نقداً بنمایندگان دولت علیه پرداخته و روز دیگر از آنزلی بسوی اروپا رهسپار گردیدند و متعهد شد دو بیست هزار تومان برابر سی و سه هزار و سیصد و سی دو لیره باقیمانده میلی که توافق شده بود در خلال چهارماه دیگر به پردازد^۳ و نیز مینویسد :

«گزارش ورود خلاف انتظار ظل السلطان بایران به پیچیدگی اوضاع افزوده و در جای دیگر میگوید :

« سایر مرتجعین نامی یا کسانی که همواره هوس‌های خطرناکی در سر می‌پرورانیده و بدین سفت‌شناخته شده بودند مجبور به پرداخت جریمه‌های سنگین و خروج از کشور گردیدند و در میان اینان شاهزاده ظل السلطان (فرزند ناصرالدین‌شاه برادر بزرگتر مظفرالدین‌شاه) بوده و در رأس این گروه جای داشت » .

ظل السلطان در زمان سلطت ناصرالدین‌شاه - مظفرالدین‌شاه - و محمدعلیشاه علاوه بر اینکه در زمان حیات خود اول متمول ایران بود سالی هفتاد و شش هزار تومان هم مستمری داشت^۴ و در دوره اول مجلس (۱۳۲۴ ق.) کمیسیون دارائی مجلس حقوق او را به دوازده هزار تومان تقلیل داد :

تا هنگام کودتای مجلس بدست محمدعلیشاه ظل السلطان از تاریخ سفر ۱۳۲۶ تا جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ قمری در شیراز بوده درباره توپ بستن خانه ظل السلطان که در دست مجاهدان و انجمن‌ها بوده و زندانی شدن جلال‌الدوله پسرش میان عمو و برادرزاده تلگراف‌های حماسی و ادبی سختی مبادله شد چنانکه محمدعلی‌شاه بوی تلگراف کرده بود: «عموجان! قسری که در آن سودای شاهی می‌بختی ولانه آشوب گران و دزدان شده بود با خاک یکسان گردیده و گویا ظل السلطان پاسخ داده بود :

«از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل روانی طاق معیشت چه سربلند و چه پست

۱- مظنه لیره در این تاریخ ۵۴ ریال بوده و صد هزار لیره میشود پانصد و چهل هزار تومان .

۲- سوم مهر ۱۲۸۸ خورشیدی ذی‌قعدة ۱۳۲۷ ق .

۳- بطوریکه گفته شد نرخ لیره در این تاریخ ۵۴ ریال بوده و یکصد هزار تومان میشود ۱۸۵۱۸ لیره نه ۱۶۶۶۶ لیره .

۴- دو بیست هزار تومان میشود ۳۷۰۳۶ لیره .

۵- در تاریخ مشروطه ایران صفحه ۴۸۷ حقوق سالیانه ظل السلطان ۷۵ هزار تومان ذکر شده .

ببال و پرعره‌آزده که تیر پرتابی هوا گرفت زمانی ولی به خاک نشست و در باره گرفتاری فرزندی جلال‌الدوله بهاء تک‌گراف کرده بود :

« اگر سرزمینی از سر جلال کم‌شود نه خسرو بماند نه خسرو پیرست . شادروان احمد کسروی در تاریخ مشروطه ایران تک‌گراف ظل‌السلطان را از شیراز به «محمدعلی‌شاه ابن‌حور» نوشته است :

« در همراهی ملت و خلاص علاء‌الدوله و جلال‌الدوله اگر مسامحه شود نه خسرو بماند نه خسرو پیرست . ظل‌السلطان در ایامی که در تهران بود دسایس سرعلیه محمدعلی‌شاه برادرزاده خود بکار میبرد و عده‌ای استفاده‌خو را در اطراف خود جمع کرده بود . م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۲۲۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب مینویسد : « ظل‌السلطان بواسطه مکننت و کثرت خدام مردی کاری شده بود اما محل اعتماد نبود و طرفداران او اجیر بودند . »

محمدعلی‌شاه فرمانی برای خروج وی از تهران صادر کرد و بوسیله شخصی فرستاد که آنرا بوی ابلاغ کند :

ظل‌السلطان بحضرت اینکه پیغام شاه را شنید پیام آورد و راکتک زیادی زد و با اهانت بسیار از درخانه خود رانده . ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران در این باب مینویسد : « در بیستم دسامبر شاه هیأت وزیران تازه‌ای را با نخست‌وزیری نظام‌السلطنه نامزد کرده روز دیگر فرمان بیرون شدن ظل‌السلطان عم خود را از تهران صادر کرد و چون با پیام آور به خیرگی رفتار کرده او را راکتک زد و بطور ناگواری از خانه خود بیرونش کردند از آن روی سفرای انگلیس و روس با ملایم‌تری او را تهدید و امر بیکوت کردند . چه ظل‌السلطان متفرد همه ایرانیان بویژه اسفغانیان برای متم‌های بی‌شمار و بی‌اندازه‌اش بود . »

بطوری که پیش‌شرح داده شد ظل‌السلطان از زمان ناصرالدین‌شاه پدرش طالب‌ولیعهدی و پادشاهی بود و در این راه خیلی کوشید لکن با همه کوششی که بعمل آورد موفقیتی حاصل ننمود و نتیجه‌ای نگرفت و بقدری در اینکار ولیم داشت و کوشش مینمود که مردم او را مسخره کرده برایش اشعاری ساخته بودند و بچه‌ها در کوچه و سرگذرها با صدای بلند میخواندند از جمله اشعار این بود :

ستاره کسوره ماه نمیشه شازده لسوچه شاه نمیشه^۱

تا اینکه در زمان سلطنت محمدعلی‌شاه برادرزاده خویش چون پادشاهی او راجهاتی متزلزل می‌دید برای رسیدن بآمال و آرزوی دیرینه خود همه‌گونه برفعالیت خود افزود بنا بر این یکی از علل توپ بستن خانه ظل‌السلطان هنگام بمباران مجلس (۱۳۲۶ قمری) ضدیت

۱- ۱۶ ذیقعد - اول ذی : هفته ۲۸۹ صفحہ اول و دوم

۲- چشم راست ظل‌السلطان چپ بود .

علنی او با محمدعلی شاه بود و علت دیگرش که بهانه برای توپ بستن و غارت خانه او بدست دولتیان داد این بود که هنگام بمباران مجلس و دفع مشروطه خواهان و دستگیری آنان يك نفر از پنجره عمارت ظل السلطان با موزر چند توپچی را از پای در آورد و مریض فرستاده توپخانه که در کنار کتل لیاخوف بود او نیز بسختی زخمی گردید از این جهت دولتیان به گمان اینکه عده بی شماری در آنجا متمرکز میباشند برای دفع آنان توپها را بدان سوی سر دادند و بعد از خرابی، خانه ظل السلطان و پسرش جلال الدوله را غارت کردند.

در این باب ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران مینویسد: چند روز پس در پی خانههای کسانی که مورد تفرشاه بودند از جمله شاهزاده ظل السلطان عم شاه و شاهزاده جلال الدوله پسر عمش و ظهیر الدوله شوهر عمه شاه که در این هنگام حکمران رشت می بود بمباران و بدست سر یازان تاراج شده چیزهای گران بهائی از قبیل جواهر و کتابهای خطی بی مانندی بدست لیاخوف و همکاران تبه کارش افتاد.

پس از توپ بستن و انحلال مجلس از طرف محمدعلیشاه عده ای از مشروطه خواهان در حدود دوست نفر سفارت انگلیس در شهر و قلهک پناهنده و از طرف مأمورین سفارت با آغوش باز پذیرفته شدند و وسائل راحتی آنان از هر حیث فراهم گردید.

محمدعلیشاه از این پیش آمد بسیار عصبانی و نگران بود بنابراین ناگزیر گردید که تلگرافی بدین شرح به پادشاه انگلستان^۱ مخابره کند: «دستهای از آشوبگران را ظل السلطان برانگیخته میخواسته مرا از تاج و تخت بی بهره گرداند و چون من سر کوبی آنان بر خاتم سفارت انگلیس غلامان خود را فرستاده آشوبگران به پناهندن سفارت میخواوند و این خود دست یازیدن نگارهای ایران میباشد».

چلوریکه در کتب و رسالات و مجلات خودی و بیگانه دیده میشود و همچنین اعمالیکه اشخاص معمر از ظل السلطان نقل میکنند نامبرده در زمان قدرت و تسلط مقتدرترین، ظالم ترین و طماع ترین شاهزادگان خاندان قاجاریه بوده و چلوریکلی نمونه تمام عیاری بوده است از تجسم حکام ممالک مشرق زمین و ضمناً با داشتن همه این اوصاف در مقابل مافوق خود مرد فوق العاده متملق و چنایلوسی نیز بوده است.

دکتر دیلون راجع بوی در مجله معاصر در سال ۱۳۲۶ قمری (۱۹۰۸ میلادی) چنین مینویسد: «ظل السلطان آدمی بی هدف و خواهان تخت سلطنت مطلقه یا يك ستم گر بی عاطفه و يك مستبد شرقی، حیوانی آدمی صورت که ظالم بالظفر است و گاهی ظاهری آراسته به فهم دارد».

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه (خطی) خود از قول ناصرالدینشاه راجع بطمع

۱- ادوارد هفتم.

۲- تاریخ مشروطیت ایران تألیف احمد کسروی.

زیاد ظل السلطان مینویسد :

د ۳ شنبه ۱۲ سفر ۱۳۰۴ : ناظم الدوله (ملکم) شرفیاب شد خلوت کردند بعد من احضار شدم روزنامه عرض کردم شخصی در ایتالیا فوت شده که پنجاه کروور دولت از او مانده در روزنامه نوشته بودند. همین که عرض شد شاه فرمود افسوس که در ایران نبود که ظل السلطان و صاحب دیوان و غیره او را غارت کنند معلوم شد همه چیز به حضرت همایون معلوم است. و نیز در یادداشت‌های خویش راجع به چاپلوسی او مینویسد :

و اگر کسی بخواهد متعلق و ظالم را تجسم نماید باید شمایل حضرت والا ظل السلطان را بسازد. و نیز در این باب گوید :

دوشنبه ۹ شعبان ۱۳۰۷ : امروز قبل از طلوع آفتاب امین اقدس از حرم خانه بخانه آقا بهرام^۱ نقل مکان نمود. شنیدم ظل السلطان عریضه‌ای عرض کرده بود که تمام مخارج سفر امین اقدس را مجاناً میدهم که مرخص فرمایند همراه او فرنگی برود قبول نشده بود این مرد تعلق را بهر سگ و گربه به منتهای کمال رسانده است. بطوریکه معروف و شایع است در زمان حکمرانی در چندین ایالت و ولایت ایران رفتارش نسبت به مردم حسودانه و قلمرو حکمرانی خویش با نهایت قساوت قلب و شدت عمل بوده و چیزهایی از این گونه اعمال او در افواه مذکور است که موی را بر اندام انسان راست میسازد.

از جمله کارهای وی کشتن میرزا حسین سراج‌الملک پسر میرزا باقر که قبل از حکومت ظل السلطان وزیر اسفهان بوده و در زمان ظل السلطان هم مدتی پیشکار بود چندی بعد او را از کاربرد کنار نمود و بعد در سال ۱۲۹۷ قمری بطمع نقدینه‌ای که داشت او را مسموم کرد و تمام اموال او را مصادره نمود.

دیگر میرزا حبیب‌الله خان انصاری مشیرالملک وزیر خود را نیز در سال ۱۳۰۹ ق. کشت و تمام اموال او را تصرف کرد^۲.

رحیم‌خان نایب‌الحکومه اسفهان و بانی مسجد معروف به پای نارون را بطمع ضبط اموال او بچوپ بست و در زیر شکنجه هلاکش ساخت خانه و املاک مصطفی‌قلی خان سوری فراش‌باشی خود را بچبر و عنق ضبط نمود و فرزندان آنان را تیره بخت و سیه روز کرد و از همه مهم‌تر حسین‌قلی خان ایل‌خانی بختیاری را در بیست و هفتم رجب ۱۲۹۹ قمری دستگیر و خفه نمود و پسرانش اسفندیارخان سردار اسعد و حاجی علی‌قلی‌خان را در حبس انداخت. حاج علیقلی‌خان در سال ۱۳۰۰ و اسفندیارخان در سال ۱۳۰۵ ق. از زندان آزاد شدند. از کارهای بسیار زشت بلکه جنون‌آمیز ظل السلطان قطع اشجار خیابان‌ها و تخریب

۱- خواجه خودش.

۲- در ای اطلاع بیشتر به کلمه حسد الله رجوع شود.

ساختمان‌های زیبای صفوی در اسفهان است .

از قرار معلوم عمل‌مزبور را از این نظر مرتکب شد که عمارات صفویه و زیبایی شهر اسفهان توجه ناسرالدين شاه را جلب نماید و با آنکه چند نفر از بازرگانان اسفهان حاضر شدند مبالغ هنگفتی یاو بدهند و وی را از اینکار زشت بازدارند معذک از تصمیم خود منصرف نگردید و بالنتیجه اکثر باغها و عمارات مذکور در زیر بدست بیدادگری و امر او خراب و ویران شد .

۱- باغ و قصر سعادت آباد ۲- عمارت هفت دست ۳- قصر نمکدان ۴- آئینه خانه ۵- بهشت برین ۶- بهشت آئین ۷- انگورستان ۸- بادامستان ۹- نارنجستان ۱۰- کلاه فرنگی ۱۱- باغ تخت ۱۲- باغ آلبالو ۱۳- باغ طاوس ۱۴- عمارت و باغ تش جهان ۱۵- باغ فتح آباد ۱۶- گل‌دسته ۱۷- تالار اشرف ۱۸- عمارت خورشید ۱۹- سرپوشیده ۲۰- عمارت خسروخانی ۲۱- باغ زرشک ۲۲- باغ چرخاب ۲۳- باغ محمود ۲۴- باغ صفی میرزا ۲۵- باغ قوشخانه ۲۶- باغ نگر ۲۷- عمارت و سردر باغ هزار جریب ۲۸- عمارت جهان‌نما- قریب چهل باغ و عمارت دیگر که اهمیت باغات فوق را نداشته است .

گویند قساوت و بی‌رحمی ظل‌السلطان بعدی بود که مظفرالدین‌شاه هر وقت میخواست کسی را بقساوت و بی‌رحمی مثل بزنند میگفت و این آقا را نمی‌شناسید این آقا عیناً مثل ظل‌السلطان است و بعد حکایت میکرد در ایام طفولیت باهم درس میخواندیم و طرف‌عصر که با ندرین میرفتیم ظل‌السلطان که قبلاً غلام بیچما - خواجها و کنیزها را وادار میکردن گنجشک کرده بود و آنان نیز اطاعت امر او را کرده برایش گنجک می‌آوردند او با میخ و چاقو چشم گنجشکها را در آورده و آنها را در هوا رها میکرد و میگفت داداش به بین‌حالا بطور پرواز میکنند یک مرتبه شاه رسید و کتک مفصلی به ظل‌السلطان زد و گوش مرا هم کشید و گفت بعدها با این پسر راه نرو و راجع به بی‌ناموسی وی مطلقین و معمرین از او نسبت بمنسوبان خیلی نزدیکش برای نگارنده حکایت‌ها کرده‌اند که از ذکر آنها در اینجا خودداری میشود .

ظل‌السلطان در اواخر جنگ بین الملل اول باصفهان مراجعت نمود و در باغ‌نو عمارت اختصاصی خود متزوی گردید . در اواخر عمر بواسطه غم‌ری شدن فرزند دلیندش بهرام میرزا سردار مسعود در دریای مانش که در کشتی سوسکس مسافرت میکرد و بواسطه تریبل آلمان‌ها غرق گردید مرگ نا بهنگام او فوق‌العاده در ظل‌السلطان مؤثر واقع شد و از آن پس مانند اشخاص سکنه زده - مبهوت - حیران - بغایت غمناک و پریشان‌حواس تقریباً بحال جنون زندگی میکرد تا بالاخره در بیست و دوم رمضان سال ۱۳۳۶ قمری در سن ۷۰ سالگی در گذشت و جنازه او را بمشهد انتقال داده در آنجا بخاک سپردند . وی دارای تألیف

۱- قرنها در ایران و در ممالک عقب افتاده رسم و معمول چنین بوده است هر سلسله‌ای که روی کار می‌آمد و زماندار میشد آثار سلف خود را بکلی از بین میبرد و این عمل فقط ناشی از عدم رشد ملت و جهالت و خودخواهی سلسله بعدی میباشد .

۲- این موضوع را شادروان دکتر خلیل‌خان تقی اعلم‌الدوله طبیب مخصوص مظفرالدین شاه از قول شاه برای نگارنده این منظور نقل کرد .

مهملی است بنام تاریخ سرگذشت مسعودی که فقط بیان آن قسمتیکه راجع بانواع شکارهاست قابل استفاده میباشد .

پس از خواندن شرح حال ظل السلطان و اتمام آن، خواننده مطلع دقیق و روشنفکر بی اختیار با خود میگوید که رویهمرفته آدم بسیار عجوبی بوده است و باکمال تأسف باید اضافه کرد و گفت که اکثر زمامداران ما چنین بوده اند که ملت و مملکت بچنین حال و وضعی افتاده است .

میرزا مسیح مجتهد استرآبادی در سال ۱۹۳ قمری متولد و در زمان خود مجتهد مسلم تهران بود و نفوذ روحانی زیادی داشت در ۱۲۴۴ ق .

مسیح

که گری بویید و Griboïdov نویسنده و شاعر نامدار روس و خواهرزاده ژنرال پاسکویویچ فرمانفرمای قفقاز وزیر مختار روسیه در ایران بود بواسطه تند رویهایی که از او در تهران در باب اجراء مواد معاهده ترکمانچای مشاهده میشد و مخصوصاً باستناد ماده ۱۳ قرارداد جمعی از زنان مسلمان را بعنوان اینکه سابقاً از اهالی ممالک مفتوحه و متصرفه روس بوده اند باید به محلهای اولیه و اصلی خویش برگردانده شوند از آن جمله دو نفر از زنان گرجیه که در حرمسرای الله یار خان آصف الدوله و دارای اولاد بودند با خشونت و به زور آنان را به سفارت آورد .

آصف الدوله برای استرداد آنها به میرزا مسیح مجتهد مراجعه کرد و او در این باب به سفارت روس پیغام فرستاد . سفیر باین پیغام اعتنائی ننمود . مردم عوام که از موضوع اطلاع پیدا کردند برای بیرون آوردن زنان مسلمان بطرف سفارت روس رفتند و در آنجا اجتماع نمودند؟ سفیر دولت فاتح و غالب به مأمورین خود دستور داد که مردم را از اطراف سفارت متفرق کنند . در این بین طفلی چهارده ساله کشته شد مردم برهیجان خود افزوده و در حدود یکصد هزار نفر بطرف سفارت روس (باغ ایلیچی) هجوم بردند . بعد سفیر جوان - مفروز و بی تجربه از این غوغا به وحشت افتاده یعقوب خواجه و دو نفر از زنان حرمسرای آصف الدوله را بیرون فرستاد .

مردم یعقوب را که ظاهراً غوغا را در ابتداء او تولید کرده و سبب شده بود تکه تکه کردند و زنان را سالمأ بخانه میرزا مسیح بردند . پس از این کار بایستی غوغا در همین جا ختم شده باشد و موضوع دیگر دنباله پیدا نکنند لکن چون تحریکات در کار بود و موضوع ریشه داشت مردم برهیجان و جسارت خود افزوده سفارت را محاصره کردند و با اینکه هتئاد و اندی نفر کشته دادند برنگشتند و وارد سفارت شدند و سفیر و تمام کارمندان سفارت را پاستنهای یکنفر که پنهان شده بود از دم تیغ گذراندند . دولت از این بابت خیلی نگران

شد و چون دولت روس با عثمانی داخل در جنگ بود بالاخره به میان‌جیگری و مساعدت پاسکویچ فرمانفرمای قفقاز و فرمانفرمای قوای روس در جهت عثمانی قرار بر این شد که شاهراده‌ای در رأس حیاتی به پترزبورگ رفته و حضوراً از امپراطور روس در این باب معذرت بخواهد و میرزاسمیخ از تهران تمهید شود و آن کسی که بیشتر از روس‌ها کشتار کرده به مجازات برسد .

دولت ایران پیشنهادات سه‌گانه ژنرال پاسکویچ را قبول و اجراء کرد . موقعیکه به میرزاسمیخ اطلاع داده شد که چندی از تهران دور شده و در عتبات توقف نماید او حاضر شد که از تهران بیرون . مردم که از این قضیه اطلاع پیدا کردند مانع رفتن او شدند و باو گفتند که نظر دولت بر این است که به محض اینکه از تهران بیرون بروید فوراً ما مورین دولت شما را توقیف کرده بر روس‌ها تسلیم خواهند کرد و آنها نیز برای قصاص شما را به پترزبورگ خواهند برد و چون میرزاسمیخ استشمام کرد که تحریکاتی در بین است و او را دیگران می‌خواهند آلت دست خود قرار داده و کارهایی صورت دهند ، شبانه بدون اینکه کسی از حرکت او اطلاع پیدا کند بالباس مبدل بطرف عراق (بین‌النهرین) رهسپار گردید . در سال ۱۲۴۵ ق. باز برای ایران رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت . میرزاسمیخ مدت ۱۸ سال در حال تمهید در اعقاب مقدسه (عراق - بین‌النهرین) بسر میبرد تا اینکه در سال ۱۲۶۳ قمری در سن هفتاد سالگی در آنجا درگذشت .

میرزا مصطفی آشنایان افتخار العلماء پسر دوم حاج میرزا حسن مجتهد

مصطفی

آشنایان می‌باشد . نامبرده اهل علم نبوده و چون پسر مجتهد طراز

اول تهران بلکه ایران بود آقا زاده و کارش زد و بند و با میرزا علی اسفرخان اتابک اعظم صدر اعظم خیلی مربوط و از پادشاه و کارچاقی‌کن‌های او بشمار می‌آمد و ضمناً از جانب اتابک خیلی منتفع میشد . گویند : روزی که در یکی از باغ‌های شمیران برای تفریح و خوشگذرانی رفته بود کالسکه یا درشکه خود را برای آوردن زنی از شهر فرستاد آن زن هم نظر به سوابق آشنائی به پیغام او رهسپار شمیران شد . درشکه‌چی در بین راه هوس کرد که بخانم تجاوز کند و او هم بناچار پذیرفت . آن خانم پس از ورود به باغ و احوال‌پرسی افتخار العلماء بوی گفت برای دوری مسافت راه بشه‌که خیلی بدنگذشت خانم جواب داد که به مرحمت شما خیلی هم خوش نگذشت و بعد تمام قضایای وارده بر خود را برای میرزا مصطفی نقل کرد . افتخار العلماء هم فوراً درشکه‌چی را خواسته بعضی گویند با تیر و بعضی گویند با ششول او را میکشد و نمشش را در همان باغ دفن میکند قضیه کشته شدن درشکه‌چی آشکار و بر ملاء شد و ورثه مقتول مجازات او را خواستار شدند و چون افتخار العلماء مرد متنفذ و



میرزا امین‌الله آشتیانی



شیخ علی شیخ‌العرفین و میرزا امین‌الله آشتیانی

معنوی بود شکایت آنان بجائی نرسید و سرانجام قرار شد که افتخارالعلماء چندی در تهران نباشد و بخارج از تهران برود .

لکن محمدحسن خان اعتمادالسلطنه که معاصر با وی بوده و گفته‌اش باید درست‌تر از دیگران باشد در یادداشت‌های روزانه خود در این باب این چنین گوید : « ۳ شنبه ۸ ذی‌الحجه ۱۳۱۱ قمری : امروز که پندگان هم‌بون بعد از باد از عشرت‌آباد مراجعت میفرمودند جمعی از زن و مرد در سر راه آمده عرض کردند از سه روز قبل افتخارالعلماء پسر میرزا حسن آشتیانی با اعتماد لشکر بهجت‌آباد رفته بوده‌اند . عرق زیادی صرف نموده بودند و هنوز هم معلوم نیست بچه جهت افتخارالعلماء با طپانچه کالسکه‌چی اعتماد لشکر را کشته بعضی‌ها میگویند خوشگل بوده خواسته با او لواط کند کشته بشی میگویند آخوند مست بوده میلی به تیراندازی کرده قتل بخطائی از او سر زده و بعد از قتل این بیچاره ، آخوند به گبرهای بهجت‌آباد پول میدهد شکم مقتول را پاره میکنند و در یک گوشه دفن

۱- مراد از این باد بادی بوده است که در این روز وزیده و بسیاری از درخت‌های کهن را ریشه کن کرده است و بطوریکه اعتمادالسلطنه می‌نویسد ، عصر باد شدیدی وزیده است و چهار سال هیچ باد در تهران ندیده بودم و تحمل از درختها را انداخت .

میکنند و خودشان به شهر می آیند. ورثه مقتول دو سه روز می بینند قوم و خویشان نیامده است. تحقیق میکنند تا پی می برند بجائی که مقتول مدفون است. نقش را از خاک بیرون می آورند و در سر راه عرصه میکنند. حکم به حبس اعتماد لشکر میشود. پانصد تومان از او گرفته و به ورثه مقتول دادند. حالا شاه ادعای پنج هزار تومان از برای خودش میکند. اما افتخارالملاء را از ترس میرزا حسن ابداً تنبیه نکردند^۱.

افتخارالملاء در سال ۱۳۲۶ ق. با جمعی به یاری مشروطه طلبان که در حضرت عبدالغایم (شهری) مقیم بودند شتافت و در شب چهاردهم فروردین (دوم ربیع الاول) ۱۳۲۷ ق. عدای مسلح با چهره مستور به خانه او ریخته و بشرب نه گلوله او را کشتند (سن او در این هنگام متجاوز از پنجاه سال بود) و در این میان سه نفر دیگر هم با وی در یکجا میزبند کشته شدند^۲. میرزاسمعیلی مردی بود شاعر پیشه و لوطی منش و بواسطه دوستی و ارتباط با آتابک و نیز از جهت نفوذ پدرش در زمان حیات خویش جزو افراد معروف و سرشناس تهران بشمار می آمد و تقریباً مرجع خاص و عام در مسائل عمومی گردید و چون خیلی خراج و عیاش و بادم و دستگام بود پولها نیکه درمی آورد غالباً باین قبیل مصارف میرساند^۳.

مصطفی

میرزاسمعیلی خان افشاربهاه الملك فرزندی نسراله افشار و درابتداء از اجزاء دفتر حاج میرزاسعد انصاری ایشلیتی گرمرویی بود و در سال ۱۲۴۴ قمری مطابق ۱۸۲۹ مسیحی پس از قتل گریبایدوف سفیر روسیه مقیم تهران در جزء هیأتی مرکب از میرزا محمدخان امیر نظام زنکنه - حاج میرزاسعد انصاری - میرزا صالح شیرازی میرزا تقی خان قراغانی برای عنذرخواهی از کشته شدن سفیر و درخواست گذشت دولت روسیه از سر قتل آن با خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا نایب السلطنه به پایتخت روسیه پیش نیکلای اول امپراطور روسیه رفته و شرح این مسافرت را که به نام سفرنامه خسرو میرزا است از روز حرکت از تبریز تا مراجعت مرتباً روزانه نوشته و پس از اتمام آن حاج میرزا مسعود انصاری آن را تصحیح کرده است.

در سال ۱۲۷۷ قمری که سلطان مسعود میرزا پمین الدوله (ظل السلطان) پسر بزرگ ناسرالدینشاه در سن ۱۲ سالگی بجای حاج کیومرث میرزا ایلخانی ملک آرا بحکومت

۱- حاج میرزا حسن آشتیانی مجتهد پس از فتنه رزی و الفاء امتیاز آن خیلی اهمیت پیدا کرده بود و دولت خیلی از وی حساب میرسد.

۲- قاتلین او مشیح حضرت و مجمل السلطان بودند.

۳- پنجاهمیرزا محسن برادر سردارالملاء و چنددیهم میرزا هاشم آشتیانی برادرش از حیث داشتن نفوذ و کارگرداندن جنبه او را پیدا کرده و نظیر او شدند. میرزا هاشم مداحل سرگردانیهای خویشان را در دوره های وکالت و غیره تبدیل باملاک و مستغلات مرغوب نمود و میرزا محسن پس از کشته شدنش چندان چیز قابل اهمیتی نداشت و فقط بهمان ریاست و داشتن نفوذ اکتفاء کرده بود.



میرزا مصطفی خان بهاء الملک

مازندران - استرآباد - صحرای ترکمن -
 سفنان و دامغان منصوب گردید میرزا مصطفی خان
 افشار بوزارتش انتخاب و همراه وی به ساری
 مقر مأموریت او عزیمت نمود. در سال
 ۱۲۷۹ ق. نیز که حکومت مازندران و
 استرآباد به شیرخان یا انوشیروان خان
 عین الملک خوانسار و اراکدار و مسعود میرزا
 عین الدوله احضار شد پیشکاری و مباشرت
 امور حکومتی مازندران و استرآباد از طرف
 عین الملک مانند سابق بعهده بهاء الملک محول
 شد. مأموریت مازندران او چهار سال و دو ماه
 بمولود انجامید و در سال ۱۲۸۱ ق. بجای حاج
 علیخان مقدم (حاجب الدوله سابق) که در این
 تاریخ ملقب به لقب شیاء الملک بود به
 وزارت دیوان عدالت (دادگستری)
 منصوب گردید.

مصطفی خان از بزرگان طائفه شاملو از رجال معتبر زمان سلطنت

مصطفی

نادرشاه میباشد. در اوایل سنه ۱۱۵۸ هجری قمری که عثمانیها

در جنگ ایروان از نادرشاه شکست خورده و تقاضای مصالحه نموده بودند در این باب
 مذاکراتی صورت گرفت و در اواخر سال ۱۱۵۹ ق. که نادرشاه از خراسان به اسفهان
 وارد شد نماینده عثمانی^۱ نیز برای اتمام مصالحه باین شهر ورود کرد و پس از مذاکرات،
 نادرشاه دوتفر نماینده از طرف خود برای بستن معاهده تعیین نموده به اسلامبول فرستاد.
 یکی از آن دوتفر مصطفی خان شاملو بود. در محافل المؤمنین^۲ چنین نوشته شده است:
 در سال ۱۱۶۰ مصطفی خان شاملو و میرزا مهدیخان «نشی الممالک» به سفارت اسلامبول
 تعیین شدند.

۱- شوهر خواهر و پسر دانی ناصرالدینشاه.

۲- نام نماینده عثمانی احمد افندی بود.

۳- کتابخانه آستانه رشوی مشهد.

مصطفی

مصطفی خان حاکم شیروان^۱ بوده ، آغامحمدخان در سال ۱۲۰۹

هجری قمری پس از تسفیه امور کرمان و خاتمه دادن بحیات

لبطنلی خان زند آخرین پادشاه سلسله زندیه با سپاه مجهز متوجه تسخیر قفقاز گردید و تشرش بر این بود ، همانطوری که سالهای متعددی قفقاز جزه ایران بود دوباره تمام امراء و خوانین قفقازیه را مطیع نموده و آن نواحی را مانند سابق ملحق با ایران نماید از این جهت هنگام عزیمت خود بآن نواحی مصطفی خان قاجاردولو که در این هنگام بهترین سردار او بود ابتداء برای سرکوبی مصطفی خان طالش فرستاد^۲ و پس از مغلوبیت وی و انتظامات آنحدود مصطفی خان دولو باردوی آغامحمدخان پیوست و پس از بازگشت دوباره آغامحمدخان او را برای دفع مصطفی خان شیروانی روانه نمود .

مصطفی خان قاجار ، شیروان را گرفت و چون نامبرده مانند اکثر مأمورین کشودنی و لشکری ممالک مشرق زمین (ممالک عقب افتاده) طبق معمول همیشگی نسبت باهالی تعدی زیاد نمود و اموال آنان را بمنائین گوناگون مصادره کرد ، داد مردم درآمد و از وی شکایت کردند . آغامحمدخان که وضع را چنین دید او را از حکومت شیروان معزول و به نزد خود خواست و هنگامیکه از محل مأموریت خویش باز میگشت سواران خان چوپان که او هم از خوانین و بزرگان شیروان بود حاکم معزول را کشتند و آغامحمدخان بجای او علیقلی خان برادر صلیبی خود را مأمور نمود و مصطفی خان شیروانی با وجود اینکه از طرف روسها تحریک و اهانت میشد چون طرف مقابل خود را قوی دید حاضر باطاعت و دادن خراج ومالیات خود گردید بنا بر این آغامحمدخان هم حکومت شیروان را دوباره بخود او واگذار نمود و علیقلی خان نیز پس از دادن انتظام بامور آن نواحی از شیروان بازگشت و باردوی برادر خویش پیوست .

در سال ۱۲۲۰ ق. بواسطه ندانم کاری بی سیاستی تعدی و طمع ورزی مأمورین و زمامداران وقت ایران که بدبختانه این موضوعات فرمول و رویه همیشگی آنان بوده است مصطفی خان شیروانی با روسها سازش نمود و زحمت و دردسر زیادی برای ایران فراهم آورد و در سال ۱۲۲۱ ق. دولت ایران اسمعیل خان سردار دامغانی و امان الله خان افشار حاکم خمه (زنجان) را برای تدمیر او و کوچانیدن ایلات آنحدود به قراجه داغ (ارسباران) و موغان

۱- شیروان همان است که امروزه روسها آن را شماخی مینامند و میان شکی (نوخا) و یادکوبه واقع است .

۲- مصطفی خان طالش غیر از مصطفی خان شیروانی بوده است .

۳- راجع بکشته شدن مصطفی خان قاجاردولو بعضی نیز عقیده شان بر اینستکه قتل وی باشاره و دستور خود آغامحمدخان صورت گرفته بوده است و دلالتش هم این است که پس از کشته شدن وی آغامحمدخان بهیچوجه موضوع را تعقیب نکرد و بسکوت برگذار نمود .

مأمور نمود. مصطفی خان در همین سال بواسطه دشمنی دیرینه‌ای که با علیخان سالیانی داشت شیروان را مشروط باینکه علیخان دشمن او را از میان بردارند بروسه واگذار کرد.^۱ از تمام خیانت‌هاییکه مصطفی خان نسبت بایران مرتکب شد هیچ نتیجه‌ای برای او حاصل نگردید و سرانجام مصطفی خان از تطاول گماشتگان روس پستوه آمده در سال ۱۲۳۵ قمری به تهران آمد و به ایران پناهنده شد. در سال ۱۲۴۱ ق. که میان روس و ایران جنگ در گرفت مصطفی خان بسمت شیروان، بخیال خود برای اشغال آنحدود، رهسپار گردید و تا حوالی شیروان تاخت و ابراهیم خان قاجار دولونیز برای یاری او فرستاده شد ولی نتیجه‌ای حاصل نشد بعد به‌مراه حسنخان ساری اسلان سردار ایران و حسنخان شکی تا نزدیکی تفلیس برای گرفتن آن هجوم بردند در این جبهه هم با مقاومت شدید و جنگ سخت با روس‌ها روبرو شده و مجبور به عقب‌نشینی گردیدند.

میرزا سید مصطفی (حسام السادات - صدر الملک) شیرازی ابتداء از کارمندان

مصطفی

ادارات زیر نظر میرزا علیخان امین الدوله بود بتدریج باو نزدیک شده و مورد اعتمادش گردید و بعد در زمره دوستان و هواخواهان وی درآمد و به اعتبار او، صاحب همه چیز شد. از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۱ هجری قمری مستوفی و نائب‌الوزاره (رئیس محاسبات و معاون) اداره وظائف گردید و از این راه تمول و عنوانی برای خود پیدا کرد. در سال ۱۳۰۳ ملقب به لقب حسام السادات و در سال ۱۳۰۹ قمری ملقب به صدر الملک شد.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «سه شنبه ۲۹ رجب ۱۳۰۹: صبح حسام السادات آمد بتوسط من لقب صدر الملکی میخواست صد و پنجاه اشرفی بشاه پیشکش میدهند من خسانه آقا عبداللّه خواجه^۲ رفتم پیشکش و عریضه را دادم بنظر شاه برساند».

مصلی خسان طالش از بزرگان و امراء متنفذ و مقتدر طالش که

مصطفی

لنکران و آستارا و سایر مجال طالشیه در زیر امر او بود و در زمان سلطنت کاترین دوم (۱۷۹۶ - ۱۷۲۹) ملکه روم روابطی بروسه پیدا کرد و در سالهای ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ قمری با مرتضی قلی خان برادر سلطی آغا محمد خان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه که از ابتداء خروجش و آمدن از شیراز بیازندران با وی مخالف و معاند بود و در سال ۱۱۹۸ ق. از ترس گرفتاری بدست برادر خود از ایران فرار کرده و به روسیه پناهنده شد و از کاترین

۱- جد علیخان شهیر الدوله.

۲- آقا عبدالله خواجه عزیز السلطان بوده.

دویم ملکه مقتدر (امپراطویس) روسیه اعانت و اعتماد جست و بعد پاشاره وی حکام قفقاز با وی مساعدت نمودند.

در سال ۱۲۰۲ ق. مرتضی قلیخان با هفت هزار نفر به همراه مصطفی خان به گیلان آمد و امیر سلیمانخان قاجار خالوزاده آغامحمدخان که حاکم بود از رشت به قزوین فرار نمود و گیلان بتصرف مرتضی قلیخان درآمد. در این هنگام آغامحمدخان یکبار دوهزار سوار پسر کردگی محمدحسینخان قاجار قوانلو ناظر و خاله زاده خود و بار دیگر پشمداد دوهزار نفر بفرماندهی امیرمحمدحسینخان ارجمندی فیروزکوهی، میرزا محمدخان لاریجانی و سلیمانخان حاکم رشت به گیلان فرستاد. لشکر مرتضی قلیخان که بفرماندهی مصطفی خان بود در هر دو بار شکست سخت به لشکر اعزامی آغامحمدخان وارد آورد و بیشتر آنان نیز بتوسط مصطفی خان و لشکر شیروان که به همراه مرتضی قلیخان آمده بودند کشته شدند و امیرمحمدحسین خان فرمانده لشکر نیز بزخم گلوله از پای درآمد. در این جنگها مصطفی خان و برادرش شجاعت و جلالت زیادی از خود پروردادند و فاتح شدن مرتضی قلیخان بواسطه وجود او و لشکر شیروان و کشته شدن امیرمحمدحسینخان ارجمندی فیروزکوهی و مساعدت روسها بود.

سرانجام جعفر قلیخان برادر سلیمی دیگر خود را بفرماندهی لشکری تعیین نموده برای نبرد و دفع مرتضی قلی خان روانه گیلان نمود. جعفر قلیخان پس از مختصر جنگی با مرتضی قلیخان و پس از آن ملاقات با وی، بالاخره مرتضی قلیخان راضی شد که دوباره به قفقاز و خاک روسیه باز گردد و همینطور هم شد و مصطفی خان هم که وضع را چنین دید او نیز به جای خود باز گردید و گیلان به تصرف جعفر قلی خان درآمد و چون آغامحمدخان خیلی از وی احتیاط میکرد و از او ترس داشت و باطناً هم اطمینان و اعتماد زیادی بوی نداشت از این جهت فوراً او را به تهران خواست و امیر سلیمانخان قاجار قوانلو خالوزاده خود را که از وی مطمئن و مورد اعتمادش بود دوباره او را بحکومت گیلان تعیین و راهی نمود. در سال ۱۲۰۵ ق. نیز لشکر آغامحمدخان از ممالکشها سخت شکست خورده و سرکردگان لشکر اسیر شاه پلنگه خان گردیدند و سرانجام در سال ۱۲۰۹ ق. مصطفی خان قاجار دولو که بعد از جعفر قلیخان بهترین سردار آغامحمدخان بود برغالشیها غلبه کرد و مصطفی خان و شاه پلنگه خان سخت شکست خوردند و مغلوب شدند و تمام کسانش پناهندگان تبعید گردیدند.

مصطفی

سید مصطفی عدل منصور السلطنه پسر حاج میرزا ابراهیم رکن الداله در سال ۱۳۱۶ خورشیدی که نماینده ایران در مجمع اتفاق ملل بود

بریاست یکصدمین دوره اجلاس هیئت شورای جامعه انتخاب شد. و در ۲۱ تیر ماه سال ۱۳۲۹

۱- با اینکه آغامحمدخان باطناً راضی نبود.

۲- برادر سلیم آغامحمدخان قاجار.



مصطفی عدل منصور السلطنه

خورشیدی بناخوشی سرطان درگذشت. نامبرده چندبار در کابینه‌های گوناگون وزیر شد و یکی از بهترین حقوقدانهای ایران بود.

مصطفی خان پسر محمدحسینخان قاجار دولو بوده^۱ و مصطفی خان در زمان سلطنت آغامحمدخان قاجار اجباراً با وی موافقت کرد و یکی

مصطفی

از سرکردگان سپاه او شد. در سال ۱۱۹۶ قمری که علیخان افشار خصه‌ای در زنجان و اطراف آن اقتداری بهم رسانیده بود و از آغا محمدخان هم تمکینی نداشت در این سال مصطفی خان از طرف آغامحمدخان مأموریت یافت که به زنجان رفته علیخان را سرکوبی و دستگیر نماید. مصطفی خان با علیخان جنگ کرده او را شکست داد و علیخان بآذربایجان رفت و زنجان بصرف سپاه آغامحمدخان درآمد و مصطفی خان پس از این فتح به اردوی

۱- محمدحسینخان دولو آنکسی است که در سال ۱۱۵۲ قمری، بدستور رضاقلی میرزا پسر نادرشاه افشار شاه‌ظهماسب دوم صفوی بود پسرش عباس میرزا و سلیمان میرزا را در سزواری کشت و سالها بواسطه دشمنی سخت با قاجاریه آفاقه پایش در زمان سلطنت نادرشاه و کربخان زنده جا که مقتدرترگان بود.

آغامحمدخان که در قزوین بود پیوست. آغامحمدخان در سال ۱۲۰۰ قمری او را بسرکردگی لشکری بدفع هدایت‌الله‌خان گیلانی که از شیروان با استعدادی کامل برشت مراجعت کرده بود فرستاد و پس از جنگیکه میان لشکر دو طرف رویداد هدایت‌الله‌خان شکست خورده و رشت بتصرف مصطفی‌خان درآمد و هدایت‌الله‌خان به پیربازار و بندرپهلوی (اترلی) فرار کرد و مصطفی‌خان او را سخت تعقیب نمود و در پیربازار و بندرپهلوی نیز میان طرفین جنگه در گرفت و هدایت‌الله‌خان در این جنگها نیز مغلوب شد و هنگامیکه به کشتی نشسته قصد فرار به بادکوبه را داشت ناگهان بگلوله یکی از تفنگچیان طالش از پای درآمد و در دریا سقوط کرد و غرق شد ملوانان جسد او را از آب بر آورده پس از بریدن سرش در ساحل بندرپهلوی بخواکش سپردند و سرش را به نزد آغامحمدخان فرستادند.

پس از تصفیه امور گیلان مصطفی‌خان به تهران احضار شد و آغامحمدخان اقبال گیلان را بعهده سلیمانخان خالوزاده خود واگذار نمود. جعفرخان زند در سال ۱۲۰۲ ق. از آمدن مرثی قلیخان از نواحی قفقاز و خاک روسیه با هفت هزار نفر به‌راه مصطفی‌خان طالش به گیلان و تصرف آنجا و شکست سخت لشکریان آغامحمدخان و گرفتاریهای روزافزون او آگاه شده فوراً از شیراز با لشکر انبوهی (در حدود سی هزار نفر) حرکت کرده اصفهان را گرفت. با وجود گرفتاریهای زیاد با عده بسیار کمی با مصطفی‌خان دولو عازم اصفهان شد و به محض اینکه بحوالی اصفهان رسید جعفرخان بدون جنگه و ستیز اصفهان را گذاشته بسمت شیراز رهپار گردید.

آغامحمدخان برای دستگیری او مصطفی‌خان را بدینالش فرستاد و چون جعفرخان با سرعت هرچه تمامتر در حال فرار بود پاورسید و از ایزدخواست با اصفهان بازگشت. در اوائل سال ۱۲۰۳ ق. که آغامحمدخان قاجار برای گرفتن شیراز بطرف فارس رهپار گردید از سرکردگان مهم لشکرش یکی هم مصطفی‌خان دولو بود. آغامحمدخان نگاهداری و فرماندهی جناح راست سپاه را بعهده وی واگذار نمود نامبرده با لطفعلی‌خان زند جنگه کرد لکن کاری از پیش نبرد و بعد لطفعلی‌خان مشغول به قلعه‌داری گردید. آغامحمدخان چون دید که از راه جنگه برایش نتیجه‌ای حاصل نمیشود و لطفعلی‌خان مغلوب نخواهد گردید بنا بر این مشغول بدسیه و سازش و مکاتبه با اطرافیان و مشاورین لطفعلی‌خان شد و در این کار کاملاً موفق‌شده و به نیستی و نابودی لطفعلی‌خان منتهی گردید.

۱- در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۴۳ بجای مصطفی‌خان دولو مصطفی‌قلی‌خان برادر

آغامحمدخان نوشته شده و اشتباه است.

۲- جعفرخان زند از رستم سولتهای ... زندیه میباشد و بزرگترین هنرش فقط در

پرخوری بوده و تمام صفات لطفعلی‌خان پسر او برخلاف جعفرخان پدرش بوده است.

آغامحمدخان هنگام بازگشت به تهران مصطفی‌خان را با سه هزار نفر برای جلوگیری از پیشرفت و تجاوزات لطفعلی‌خان بسمت استهبان در فارس گذاشت و خود به تهران بازگردید. در سال ۱۲۰۵ قمری که مرتضی‌قلیخان در نواحی قفقاز بود پس از آگاه شدن از کوری مصطفی‌قلیخان برادر اعیانی خویش برای انتقام گرفتن از آغامحمدخان برادر صلبی خود برای بار سوم با استعدادی کامل از نواحی قفقاز به گیلان آمد. آغامحمدخان لشکری بفرماندهی حاج رضاخان قاجار دولو‌خال مرتضی‌قلیخان به گیلان فرستاد و ضمناً آغامحمدخان بنا بر سیاست همیشگی خود برای استمالت طرف، مادر و چند نفر از بستگان خیلی نزدیک او را هم به‌همراه لشکر اعزامی روانه نمود. لشکر اعزامی که بحوالی دشت رسید جنگ میان دو طرف در گرفت و بواسطه شبیخون زدن شاه‌پلنگ طالش که یکی از سرکردگان لشکر مرتضی‌قلیخان بود تمام سرکردگان لشکر آغامحمدخان گرفتار گردیدند و لشکر بدون فرمانده، افراد آن پراکنده اسیر و کشته شدند.

آغامحمدخان لشکر دیگری بفرماندهی مصطفی‌خان (صاحب‌ترجمه) که پس از جعفرقلیخان شجاعترین فرد قاجاریه و بهترین سردار آغامحمدخان بود بگیلان فرستاد و بعد خود نیز بالشکری بدنیال او روانه گردید. مرتضی‌قلیخان چون میدانست که بالشکری بفرماندهی مصطفی‌خان و آمدن خود آغامحمدخان بجهت جنگ حریف نخواهد شد از این جهت بدون منازعه با اتفاق مصطفی‌خان طالش بازگشت و از گیلان بکلی خارج گردید. در سال ۱۲۰۵ ق. که لطفعلی‌خان زند با لشکری از شیراز برای گرفتن استهبان رهسپار گردید. حاج ابراهیم شیرازی وزیر لطفعلی‌خان بدون اینکه بگذارد کسی مطلع شود قبلاً آغامحمدخان را از قضیه آگاه نمود. آغامحمدخان که از حرکت او خبردار شد با باخان فتح‌ملی‌شاه را که ملقب به جهانبانی و بسولیمهدی خود انتخاب کرده بود و سنش در این هنگام به بیست رسیده بود با پنج هزار سوار بفرماندهی مصطفی‌خان دولو برای مدافعه بجای لطفعلی‌خان فرستاد. لطفعلی‌خان با شجاعت فوق‌العاده‌ای که داشت قطعاً در جنگ فاتح میشد لکن از توطئه و نقشه قبلی حاج ابراهیم شیرازی و ارتباط و سازش پنهانی وی با آغامحمدخان بکلی بی‌اطلاع بود. عبدالرحیم‌خان برادر بزرگ حاج ابراهیم که در این لشکر کشی همه‌کاره لطفعلی‌خان و برادر دیگرش محمدعلی‌خان که فرمانده فوج پیاده بود بدستور برادر خود آشوب و عیاهوئی در اردو راه انداختند و بطرف سراپرده لطفعلی‌خان شلیک کردند. لطفعلی‌خان که از قضیه آگاه گردید برای اینکه گرفتار نشود سوار اسپ شده با اتفاق چند نفری بخیال اینکه شیراز را در دست خود داشته باشد بسمت شیراز فرار نمود. و

۱- دولت روس هم در این کار دخالت داشت.

۲- عبدالرحیم‌خان پسر دویم حاج‌حاشم بوده و از سال ۱۲۰۸ تا ۱۲۱۵ ق. حاکم

استهبان بود و در سال اخیر الذکر با مر فتح‌ملی‌شاه در استهبان کشته شد.

مصطفی خان چند فرسخی بخیال اینکه او را دستگیر خواهد نمود لطفعلی خان را تعقیب کرد لکن باو نرسید و به محل اولیه خود بازگشت بعد لطفعلی خان در میان راه خبردار شد که شیراز در دست حاج ابراهیم وزیر افتاده و خوانین زندیه زندانی و پادگان آنجا نیز بکلی خلع سلاح شده اند. لطفعلی خان برای گرفتن شیراز خیلی کوشش نمود لکن بگرفتن شهر موفق نگردید و بناچار بسمت پناذر خلیج فارس رهسپار شد و حاج ابراهیم پس از این خدمت درخشان خود از طرف آغامحمدخان به لقب خانی نائل و بحکومت تعیین گردید و برای اینکه بعداً شیراز مورد تعرض لطفعلی خان واقع نگردد مصطفی خان دولو را با سه هزار نفر از آبادیه برای محافظت شیراز خواست و پس از ورود مصطفی خان چون عده مزبور در قبال تعرضات لطفعلی خان کافی بنظر نمی آمد آغامحمدخان بتایر صلاح دید حاج ابراهیم خان برای امداد مصطفی خان دوباره پنجهزار سوار دیگر بفرماندهی جان محمدخان قاجار به شیراز روانه نمود. از آن طرف نیز لطفعلی خان خود را حاضر و آماده نبرد نموده و در همین سال با عده ای به شیراز بازگشت و شهر را محاصره نمود و جنگ در میان لطفعلی خان و لشکرهای اعزامی آغامحمدخان بکفته تمام طول کشید سرانجام لطفعلی خان عقب نشینی کرد و در زرقان مشغول به قلمه داری گردید.

آغامحمدخان در سال ۱۲۰۹ ق. پس از تصفیة امور استان کرمان و خاتمه دادن به زندگانی لطفعلی خان آخرین پادشاه سلسله زندیه برای سرکوبی حکام و خوانین قفقاز و اطاعت در آوردن آنان متوجه آن سامان گردید. مصطفی خان که یکی از سرکردگان مهم او بود در ابتداء امر آغامحمدخان او را برای تنبیه مصطفی خان طالش فرستاد و به تعاقب او سلیمانخان قاجار قوانلو (اعتقادالدوله) خالوزاده و محمد حسین خان معروف به دوداغ خاله زاده خود را نیز برای معاونت او روانه آن حدود نمود و سرانجام مصطفی خان طالش مغلوب گردید و عده زیادی از بستگان و اتباع او را بهمازندان کوچانیده و در آنجا ساکن نمودند و مصطفی خان دولو پس از انجام مأموریت خویش معاونت نموده باردوی آغامحمدخان پیوست و پس از بازگشتش مأمور دفع مصطفی خان شیروانی شده که او هم حاضر باطاعت از آغامحمدخان نبود، او شیروان را گرفت لکن ما تداکثر مأمورین. سرکردگان و فرماندهان ممالک عقب افتاده و در حال رشد نسبت به اهالی تمدنی زیادی نمود و اموال آنان را به بناوین گوناگون مصادره کرد. مردم از وی شکایت کردند و آغامحمدخان هم او را از حکومت شیروان معزول و به نزد خود خواست هنگامیکه از محل مأموریت خود بازمیگشت سواران خان چوپان، که او هم از امراء و خوانین مهم شیروان بود، حاکم معزول را در عرض راه کشتند و آغامحمدخان

۱- جان محمدخان پسر قره خان قاجار دولو جداعلای علیخان سفاک ظهیرالدوله بوده است.

۲- آغامحمدخان از مصطفی خان دولو که مردی بسیار شجاع و لشکرکش و پس از جعفر-قلیخان قوانلو بزرگترین سردارش بود خیلی از او ملاحظه و ترس داشت و بسا وی بسیار با احتیاط رفتار میکرد و ممکن است که کشته شدنش هم بتحریرک و اشاره خود آغامحمدخان صورت گرفته باشد.

بجای او علیقلی خان برادر سلیبی خود رامأمور نمود و چون مصطفی خان شیروانی با وجود اینکه از طرف روسها تحریک و اهانت میشد حاضر باطاعت و دادن خراج و مالیات گردید آغامحمدخان حکومت را بخود او واگذار نمود و علیقلی خان پس از انتظام امور شیروان بارهوی برادر خویش پیوست .

مصطفی خان قراجه دافی از امرآء و خوانین آذربایجان و حاکم ارسباران بوده و در سال ۱۲۰۵ قمری که آغامحمدخان قاجار

مصطفی

برای مطیع کردن امرآء آذربایجان رهسپار آن استان گردید ، بیشتر بزرگان آن سامان به نزد وی آمده اطاعت او را گردن نهادند از آن جمله یکی هم همین مصطفی خان بود و چون آغامحمدخان با وجود اینکه او را خوب پذیرفت لکن نسبت باو زیاد اطمینان پیدا نکرد و بنا بر این سلیمانخان اعتمادالدوله خالوزاده خود را برای گرفتن امر مأمور نمود و او آنجا را بتصرف خود درآورد .

مصطفی علیخان عرب از رؤسای عرب قائن بوده که پس از کشته شدن نادرشاه و تاراج اموال او يك قسمت از جواهر و نفایس وی

مصطفی علی

هر چه دراهم که از دستبرد طائفه قافان و اوزبک بجا مانده بود افراد قزل باش در ضبط خود گرفتند يك قسمت هم از آن نفایس و جواهر بدست رؤسای عرب قائن افتاد که آنها را فتحعلیشاه پس از سرکوبی مصطفی علیخان عرب و فتح قافه ترشیز از او گرفت .

مصطفی قلیخان عرب پیش مستحاکم ترشیز (کاشمر) پسر عبدالعلی خان از خوانین و بزرگان خراسان و مدتها بود که هر وقت او را

مصطفی قلی

به مشهد و یا به تهران احضار میکردند از ترس اینکه مبادا گرفتار شود از آمدن جداً استیحا ش داشت و چون عدالت اجتماعی در کار نبوده و بجای آن طمع ورزی و غرض ورزی بکار میرفت از این جهت اکثر خوانین و امرآء ایران این رسم و رویه را معمول میداشتند و کمتر بدربار پادشاهان حاضر میشدند .

عبدالعلی خان پدر مصطفی قلیخان مردی رشید و در زمان سلطنت نادرشاه میزیسته و مورد احترام وی بوده و مدتی نیز از طرف او حاکم کرمانشاه و بعد حاکم هرات شد و برادرش خلیلخان در همان اوقات حاکم کاشمر (ترشیز) بود . پس از کشته شدن نادرشاه برادرش او را به کاشمر دعوت کرد و چون پس از نادرشاه در هر گوشه و کنار ایران هرج و مرج زیادی تولید شده بود از اینجهت غالباً این دو برادر با سران حوالی خویش در جنگ و ستیز

۱- راجع بوجه تسعیه پیش مست سرجان ملکم در تاریخ ایران تألیف خود چنین گوید :
 و محال ترشیز که بلافاصله در شمال طین واقع شده است در تصرف قبیله دیگر از اعراب است که به پیش مست معروفند گویند این نام بدین سبب برایشان افتاد که بجهت پیش باهم جنگ کردند .
 پیش از آنکه این نام برایشان اطلاق شود از قبیله جمالی محسوب میشدند .

پسر میبردند .

محمودولی میرزا والی خراسان در سال ۱۲۲۴ قمری مصطفی قلیخان را دستگیر کرده به تهران روانه نمود و در حدود ۲۲ سال در تهران اقامت داشت و تحت نظر بود . در سال ۱۲۴۵ ق. که احمدعلی میرزا پسر نوزدهم فتحعلی شاه بجای حسینخان سردار حاکم خراسان شد مصطفی قلی خان را هم به همراه خود به مشهد آورده او را دوباره حاکم کاشمر (ترشیز) نمود . مصطفی قلی خان پس از ورود به کاشمر از نظر انتقام جوئی از دشمنان و مخالفین خود بنای بدسلوکی را گذاشته ظلم و تعدی زیادی بر مردم وارد آورد .

اهالی کاشمر بستوه آمده بر او شوریدند و او را دستگیر و زندانی کرده بجای او برادرش محمدتقی خان را بر خود حاکم اختیار نمودند . مصطفی قلیخان در زندان محمدتقی خان برادرش همینطور پسر میبرد تا اینکه خسرو میرزا در سال ۱۲۴۷ ق. از کرمان از راه بیابان (کویر) به ترشیز آمد و پس از گرفتن سلطان آباد قلعه محمدتقی خان حاکم ترشیز ، او و برادرانش را با خود به مشهد به نزد عباس میرزا نائب السلطنه آورد و عباس میرزا چندان تعرضی نسبت با آنان ننمود بلکه آنها را مورد لطف و مرحمت خود قرار داد .

مصطفی قلیخان متولد سال ۱۱۶۹ هجری قمری پسر چهارم

مصطفی قلی

محمد حسنخان و برادر صلیب آغا محمدخان قاجار و خواهرزاده

محمد حسینخان قاجار دولو بیگلربیگی (استاندار) گرگان و مازندران بوده که پس از کشته شدن محمد حسنخان قاجار (۱۱۷۲ ق.) و تبعید فرزندان و بستگان وی به شیراز و قزوین چون مصطفی قلیخان و برادرش مرتضی قلیخان خواهرزادگان محمد حسینخان بودند و این شخص همیشه با حکومت وقت موافق و از عواخواهان کریم خان و کیل و از دشمنان مر سخت قاجار به آشنایان بود از این جهت برای رعایت و احترام او دو برادر در نزد خالوی خود در گرگان میزیستند و کریم خان از رفتار آنان کاملاً مطمئن بود .

پس از درگذشت کریم خان (۱۱۹۳ ق.) و فرار آغا محمدخان از شیراز به مازندران هنگامیکه به تهران وارد شد و خواست بسمت مازندران و گرگان رهسپار گردد مرتضی قلی خان که از درگذشت و کیل و جریان کار آگاه گردید از گرگان حرکت کرده به بابل وارد شد و آن حدود را برای خود متصرف و به برادر بزرگ خود اختصار نمود که گرگان را داشت و مازندران را بزور بازو و شمشیر خود گرفتیم بنا بر این کسی حق ندارد که باین حدود آمده و راجع باین دو ایالت ادعائی برای خود داشته باشد و ضمناً برای جلوگیری از آمدن آغا محمدخان بحدود مازندران ، برادر خود مصطفی قلیخان را نیز بار دومی بسواد کوه گسبل داشت تا مانع عبور او و سپاهانش گردد

در این میانه رضا قلی خان که از اسفهان به همراه آغا محمدخان آمده بود از تهران

بازندران رفت و به مرتضی قلیخان پیوست و در زمره مخالفین و معاندین برادر درآمد و برضد او قیام کرد .

آغامحمدخان که اوضاع واحوال را چنین دید جعفر قلیخان برادر خود را که از شیراز بهمهراه وی به تهران آمده بود بچنگ برادران فرستاد در جنگیکه میان برادران روی داد جعفر قلیخان فاتح و سایرین مغلوب و متهور گردیدند . رضاقلی خان به یابل و مرتضی قلی خان بگرگان رفت و مصطفی قلی خان با آغامحمدخان سازش کرد و با او پیوست . پس از این فتح آغامحمدخان با اردوئی که برای خود فراهم کرده بود به شاهی وارد شد و مصطفی قلی خان را که بهمهراه وی بود برای استمالت مرتضی قلی خان بگرگان روانه نمود . مصطفی قلی خان در سال ۱۱۹۵ ق. از طرف آغامحمدخان با اتفاق برادر دیگر خود جعفر قلیخان مأمور تسخیر کیلان شد . در آغاز عملیات خیر رسید که آغامحمدخان در یابل به چنگ برادر خود رضا - قلی خان گرفتار گردید .

جعفر قلی خان که در لاهیجان بود پس از آگاه شدن از این پیش آمده مراتب را به مصطفی - قلی خان اطلاع داده و او را فوراً برای استمداد به نزد مرتضی قلی خان بگرگان فرستاد . مرتضی قلی خان نیز فوراً تجهیز لشکر کرده بحدود ساری آمد و باخان ابدال خان کسرده جهان بیگلو سردار رشید رضاقلی خان داخل نیرد گردیده او را شکست داد و پس از دستگیری او را کشت و محمد قلی خانین را نیز دستگیر نمود .

پس از این حوادث و وقایع بازم بین مرتضی قلی خان و آغا محمدخان موافقتی حاصل نگردید و هر دو طرف نسبت بهم اطمینانی نداشتند و از یکدیگر کاملاً بدگمان بودند و چندی هم بود که از طرف آغامحمدخان به مصطفی قلی خان بواسطه ضدیت و مخالفت برادرش مرتضی قلی خان یا بجهت دیگر کاری ارجاع نمی شد و تقریباً برکنار بود تا اینکه مصطفی قلی خان در سال ۱۱۹۹ ق. بواسطه جاه طلبی و پاتوقمات دیگر از آغامحمدخان برادر خود رنجیده خاطر گشته با رؤسای ترکمن های یموت و دیگران سازش کرده در حدود گرگان علم مخالفت برافراشت و بعد بواسطه مساعی جعفر قلی خان اطاعت کرده و بخواهش وی مورد بخشایش برادر واقع گردید و آغامحمدخان هم دستور داد که با اهل و عیال خود در یابل ساکن گردد و زیر نظر باشد . پس از چندی بواسطت جعفر قلی خان در ظاهر امر او را مورد بخشایش خود قرار داده و بهمهراه جعفر قلی خان برای دفع امیر محمدخان طوسی به اسفهان روانه نمود .

امیر محمدخان طوسی ، در سال ۱۲۰۲ ق. ، پس از شکست دادن به جعفرخان زند در یزد ، بهوس پادشاهی افتاد و با هفت هزار سپاهی برای گرفتن اسفهان متوجه آن شهر

۱ - دو محمد قلیخان بودند از خوانین لاریجان یکی سیاه رنگ و دیگری سفید آنان را

محمد قلیخانین سفید و سیاه نیز می گفتند .

شد لکن جعفر قلی خان برادر آغا محمد خان که مأمور انتظامات بختیاری شده بود با اتفاق مصطفی قلی خان برادر خود در مقام دفاع و محافظت اسفهان برآمده و امیر محمد خان را سخت شکست دادند و مصطفی قلی خان در این جنگ از خود خیلی جلاوت و شجاعت بروز داد. امیر محمد خان پس از این شکست ناچار گردید که به یزد رفته و از آنجا عازم طبرستان گردد.

مرتضی قلیخان برادر اعیانی مصطفی قلی خان که از سال ۱۱۹۸ ق. از ترس آغا محمد خان به قفقاز و خاک روسیه فرار کرده و به کاترین دوم ملکه روس پناه برده بود در سال ۱۲۰۲ ق. بموافقت حکام قفقاز به همراه مصطفی خان خانش با هفت هزار نفر بگیلان وارد شده و آنجا را بنصرف خود درآورد و امیر سلیمان خان حاکم گیلان هم از رشت فرار کرده به قزوین وارد شد. آغا محمد خان برای دفع مرتضی قلی خان دوبار لشکر بگیلان فرستاد و در هر دو بار لشکریان وی سخت شکست خورده بیشتر آنان نیز کشته شدند و امیر محمد حسینخان ارجمندی فیروز کوهی فرمانده لشکر نیز در جنگ کشته شد. در این هنگام آغا محمد خان برخلاف میل باطنی خود ناگزیر گردید که جعفر قلی خان شجاعترین برادران و فاتح جنگهای گذشته خود را بسمت فرمانده لشکر تعیین و روانه گیلان نماید و در ضمن دستور داد که مصطفی قلیخان را هم از هر دو چشم نابینا کنند و او را بیل کشیدند. مصطفی قلی خان از این تاریخ در حال کوری میزیست و سفری هم به همراه جمعی از امراء قاجاریه و اعیان دولت بمکه مشرف شده و سپس به تهران بازآمد چندی در تهران میزیست و بعد بدرود حیات گفت.

مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه قراقرزلوی هنداسی از سرکردگان

مصطفی قلی

لشکر است که اغلب اوقات رئیس قشون و فرمانده لشکر بوده و در بسیاری از جنگهای داخلی دخالت داشته است. در سال ۱۲۶۶ قمری برای دفع سید یحیی دارایی که مدعی نیابت باب بود از شهر شیراز به نیریز مأمور شد و به قلع و قمع او و اسبابش موفق گردید. در سال ۱۲۹۷ ه. ق. که شیخ عبیدالله پسر شیخ طه نقشبندی از رؤسای مذهب و سوفی مسلک کرد در حدود جنوب غربی آذربایجان و کردستان ایسران به تحریک بیگانگان فتنه غلبی برپا نمود این شخص در آن هنگام رئیس قشون آذربایجان بود، دولت او را به همراه حمزه میرزای حشمت الدوله بدفع یاغیان فرستاد و پس از فوت حشمت الدوله در همین سال در سائین قلعه افتاد و تغییر و تبدیلاتی در ارتش اعزامی و مأموریت مهم حاج میرزا حسین خان سپهسالار با نحدوده فرستادن حسنعلیخان گروس (امیر نظام) را با افواج گروس و شاحسون بیاری اعتماد السلطنه، بالاخره ارتش ایران بواسطه اختلافاتی که بین اتباع شیخ افتاد موفق شد که شیخ عبیدالله و یاران او از قبیل قادر آقا و حمزه آقا رؤسای اکراد را بکلی درهم شکسته آنان را بخارج مملکت متواری نماید.

مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه در شوال سال ۱۲۹۸ ق. در ارومیه (رضائیه کنونی) در گذشت. محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود می نویسد: ۱۷ شوال

۱۲۹۸: شنیدم که مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه قدره گز لو میر پنجه یا امیر تومان که سردار عساکر آذربایجان بود در ارومی مرحوم شده است، از مرگ هیچ مخلوقی خوشحال نیستم اما این مرد که لقب پدر مرا داشت و با هزار تومان پیشکش به شاه و امین الملک این لقب را گرفته بود خیلی از دادن این لقب باین شخص ناراضی بودم.

مصطفی قلی میرزا پسر دوازدهم عباس میرزا نایب السلطنه و کوچکترین

پسران خرده خانم در سال ۱۲۳۵ هجری قمری متولد شده و در

سال ۱۲۵۰ قمری در زمان حیات فتحعلیشاه از طرف برادر خود جهانگیر میرزا در سن ۱۵ سالگی در رضایه (ارومیه) اشتغال به خدمت داشت پس از توقیف دو برادر (جهانگیر میرزا و خسرو میرزا) و تبعید آنان باردبیل، محمد میرزا اولیهود (محمدشاه) در همین سال احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا دو برادر دیگر خود را نیز از خوی

و ارومیه به تبریز خواسته و پس از ورود به نزد برادران اعیانی آنان باردبیل گسیل داشت و در آنجا زندانی نمود.

محمدشاه دو برادر اولی، پس از فوت فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ ق. و هنگام عزیمت خود به تهران کور کرد و این دو برادر دیگر بواسطه سفر سن از کسور شدن معاف گردیدند. پس از یکسال و ششماه که از کور کردن دو برادر و زندانی شدن چهار برادر گذشت یعنی پس از اینکه محمدشاه میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدر اعظم خود را گشت نسبت باین چهار برادر بر سر لطف و شفقت آمده دستور داد که آنان را از اردبیل به تویسرکان برده در آنجا ساکن شوند و از آنجا خارج نگردند.



مصطفی قلی میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه

در سال ۱۲۶۴ ق. که ناصرالدین شاه پادشاه شد و میرزاتقی خان صدر اعظمش گردید، بنا بر مساعی و همراهی صدر اعظم، شاه هر چهار برادر بینا و نایینا را از تویسرکان به تهران خواسته مورد لطف خود قرار داد و مانند سابق بپهريك كاري ارجاع شد. مصطفی قلی میرزا که کوچکترین برادران بود در سال ۱۲۶۶ قمری بحکومت ارومیه منصوب گردید و بعد

در سال ۱۲۶۷ ق. تغییر مأموریت داده بحکومت مازندران برقرار شد و تا سال ۱۲۷۱ ق. حاکم مازندران بود و در این سال در سن ۳۶ سالگی درگذشت و بجای او برادر بزرگترش احمد میرزا (مبین الدوله) در همین سال بحکومت مازندران منصوب و روانه گردید .

مصطفی قلی خان عرب نامری سهام السلطنه از امرای خوانین اردستان

مصطفی قلی

بوده مدتی حاکم یزد و زمانی نیز حکومت کاشان را داشته است .



شخصی بوده ملاک و ثروتمند و در ناحیه خود متنفذ و ضمناً مانند اکثر ملاکین و ثروتمندان و متنفذین این مملکت ظالم و متعدی نیز بوده است و چون مانند سایر خوانین و امرای ایران سوارانی از خود داشته مدتی قرا سوارانی (آنتیه - ژاندارمری) حدود یزد و کاشان و اردستان پهلو داده و محول بوده و در سال ۱۳۰۶ ق. درگذشته است .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود راجع بوی بنویسد:
 « یکشنبه ۳ جمادی الاولی ۱۳۰۶ :
 مصطفی قلی خان اردستانی ملقب به سهام السلطنه که رئیس قره سوران اما خودش دزدباشی بود ، پربروز فوت شد » .

سهام السلطنه سرکوب سواره عرب و فوج چهارم حال

مولی مطلب معروف به ابوطیبار از بزرگان و حکام خاندان

مطلب

مشتمی یا موالی خوزستان بوده که پس از اردو کشی نادر شاه

در سال ۱۱۴۶ قمری و برجیدن بساط خاندان مزبور ، مولی مطلب در ویس^۲ و

۱- چون همیشه با خودش تبر یا تبریز حمل میکرده از این جهت به ابوطیبار یعنی تبردار شهرت یافته است.

۲- ویس قریه‌ای است در ۳۵ کیلومتری شمال اهواز و دارای یک هزار نفر جمعیت است .

زرقان تا سال ۱۶۰ ق. متواری بود؛ بعد از کشته شدن نادرشاه، در همین سال در قوچان، موقع را برای تجدید قدرت از دست رفته خود مناسب دیده مولی علی فرزند جودالله پسر عموی خود را برای قتل محمدخان بیگلربیگی هویزه فرستاد و بیگلربیگی را در حمام کشتند و مولی مطلب حاکم خوزستان شد و مانند حکام زمان نادرشاه هویزه دامق حکمرانی خود قرار داد.

مولی مطلب پس از استقرار مبنای قدرت خود در هویزه، بجانب شوشتر - دزفول و شوش متوجه گردید و میان مشعشی‌ها و طائفه آل کثیر ز دو خوردگانی روی داد تا اینکه این سه شهر به تصرف مشعشی‌ها درآمد لکن اهالی دزفول و شوشتر که از دست مولی مطلب و کسان او بجان آمده بودند با شیخ ناسر آل کثیر همدست شده مزاحمت مشعشی‌ها را فراهم آوردند و بالاخره این طغیانها در سال ۱۱۶۵ قمری به نفع اهالی آندو شهر و طائفه آل کثیر خاتمه پذیرفت.

مولی مطلب مدت شانزده سال یعنی تا سال ۱۱۷۶ قمری که زکیخان زند لشکر به خوزستان کشید خود سرانه حکومت میکرد و در این سال در مساعده‌ای که بین او و لشکر زکیخان روی داد کشته شد.

مطلبخان از جمله پنج برادر سرداران دامغانی بوده^۲ و سرداران مزبور به غلط به دامغانی شهرت پیدا کرده‌اند در

مطلب

سوزنی که قاعده^۱ بایدآنان را سرداران سنگسری و سنائی گفت نه دامغانی زیرا طالب آباد مولد و منشأ آنان در یک کیلومتری سنگسر و در کنار راه سمنان به سنگسرواقع شده است و چون بیشتر در دامغان زندگانی میکرده و در آنجا دارای قلعه و املاک فراوان بوده‌اند از این جهت در میان مردم بدامغانی شهرت یافته‌اند. مطلبخان نیز غالباً در جنگها همراه برادران خود بوده و او هم مردی دلیر بوده اما دلیری و شهرت و تمینش بقدر برادران دیگر خویش نبوده است.

از سال ۱۲۲۸ تا ۱۲۲۹ قمری که خواتین و بزرگان خراسان جداً با محمدولی میرزا والی خراسان مخالف و بر علیه او قیام کرده بودند دولت برای تنبیه آنان اسمعیلخان سردار دامغانی را به سرداری خراسان تبیین و دوبرادرش ذوالفقارخان و مطلبخان را نیز همراه

۱- زرگان یا زرگان قریه‌ای است در ۱۴ کیلومتری شمال اهواز و مرکز طائفه‌ای است همین نام. طائفه زرگان که خود زرگان گویند یکی از طوایف پنجگانه ایل با وی است و مرکب از ۱۳ عشیره میباشد که جمعاً ۳۷۰ خانوار میشوند و در محلی بنام زرگان واقع در ساحل چپ رودخانه کارون سکونت دارند.

۲- چهار برادر دیگر، اسمعیلخان - ذوالفقارخان - عیسیخان و محمدعلیخان بوده‌اند.

او مأمور نمود و ایشان با لشکری باتفاق هم روانه خراسان شدند و در جنگ سختی که در حوالی مشهد بین خوانین و سرداران روی داد خوانین مغلوب و مقهور شده به محل‌های خود بازگشتند .

در سال ۱۲۳۱ ق. مطلب‌خان باتفاق ذوالفقارخان برادر خود و فرج‌الله‌خان نسجی‌باشی بدفع محمد رحیم‌خان خوارزمی که با سی‌هزار سوار بحدود گرگان آمده بود مأمور شد در جنگ سختی که میان سواران ایران و خان‌خوارزم روی داد محمد رحیم‌خان شکست خورده بسمت خیوه فرار کرد و غنائم بیشماری نصیب لشکریان ایران گردید .

در سال ۱۲۳۲ ق. حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه والی خراسان برای سرکوبی فیروزالدین میرزا حاکم هرات رهسپار آن ولایت بود در میان راه در محمودآباد تربت‌جام چون بنیادخان رئیس طایفه هزاره از اوامر دولت سرپیچی مینمود و ضمناً خواست در این هنگام در مقابل سپاه دولت مقاومتی از خود نشان بدهد مطلب‌خان با دوسه نفر از سرکردگان دیگر ، محمودآباد ، قلعه او را محاصره و تسخیر نمودند ، بعد برادرش اسمعیل‌خان سردار با بنیادخان نبرد نمود .

فتح‌خان وزیر شاه محمود در همین سال (۱۲۳۲ ق.) پس از خلع فیروزالدین میرزا از حکومت هرات و فرستادن او را به قندهار ، کهندلخان برادر خود را برای پس گرفتن غوریان فرستاد و بعد خود در سال ۱۲۳۳ ق. با سی‌هزار سوار مرکب از افغان و هزاره برای گرفتن مشهد از هرات حرکت کرد در جنگی که در کوسویه میان او و لشکر خراسان روی داد فتح‌خان شکست خورده و اردوی او به کلی منهزم و پراکنده شد . در این لشکرکشی از جمله سرداران لشکر حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ، مطلب‌خان و برادرش ذوالفقارخان بودند .

فتحعلی شاه در سال ۱۲۳۷ ق. قصد تسخیر بغداد و شهر زور را داشت ، عبدالقادر دارا حاکم زنجان را با سواران خمسه و پیادگان ستمانی و دامغانی و خوانین ستمان از آن جمله مطلب‌خان را بسمت شهر زور فرستاد .

در ابتداء جنگ ، به فتوحات خوبی نائل شدند ولی بعد بسواطه بروز ناخوشی و باو سرایت آن در اردو عده زیادی از لشکریان را کشت و خلاصه اینکه از این لشکرکشی

۱- فتح یافتن خان چون در سال ۱۲۱۶ ه. ق. وزیر شاه محمود ، پادشاه افغانستان ، شد بطلب شامدوست‌مطلب و از این تاریخ معروف گردید ، بوزیر فتح‌خان ، نامبرده بزرگ سردار پابنده‌خان ملقب به سرفرازخان و برادر مهتر امیر دوست محمدخان امیر افغانستان بوده است . فتح‌خان در سال ۱۱۹۲ ه. ق. زاده شد و در سال ۱۲۳۳ ق. کمران میرزا پسر شاه محمود ، اول او را از هردو چشم کور نمود و سپس در سال ۱۲۳۴ ق. او را در سن ۴۲ سالگی در حوالی غزنین بموضع بسیار فجیعی کشت .

نتیجه غائی بدست نیامد و در این هنگام دولت ناگزیر گردید که افراد اردوی خود را مرخص کند. در این جنگ است که مطلب خان، از سرکردگان و فرماندهان لشکری بوده و بواسطه ابتلاء بناخوشی و با درامه ذبحجه همین سال درگذشت و نعش او را به مشهد برده در حرم امام رضا (ع) دفن نمودند.

مظفرالدینشاه پسر دوم ناصرالدینشاه که در سال ۱۲۶۹ هجری قمری متولد و در سال ۱۲۷۷ ق. در سن ۸ سالگی به لشکری

مظفرالدین



مظفرالدین میرزا در کودکی

رشاقلی خان هدایت و پیشکاری عزیزخان مکریمی سردار کل و وزارت میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی به ایالت آذربایجان فرستاده شد.^۱

در اواخر ذبحجه ۱۲۷۸ ق. در سن ۹ سالگی به ولایت عهدی تعیین گردید. و مدت ۳۵ سال عمر خود را در ولایت عهدی گذراند. و وقتی هم که به سلطنت رسید پیرامدی ضعیف بی اراده - رنجور و بیمار بود. در سال ۱۲۸۴ ق. در سن ۱۵ سالگی با دختر عمه خود تاج الملوك ملقبه به ام الحاقی دختر میرزا تقی خان امیر کبیر ازدواج نمود و جشن عروسی بسیار مفصلی

۱- م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود یاد داشت خطی رشاقلی خان را در این باب چنین درج کرده است: «از توادر واقعات این است که فقیر نگارنده این تحریر رشاقلی المتخلص به هدایت در سال ۱۲۷۹ بحکم اعلیحضرت پادشاه ایران السلطان ناصرالدینشاه از دارالخلافه تهران به تربیت شاهزاده معظم مظفرالدین که در سن پانزده سالگی است مأمور گردیدیم. اما در صفحه ۲۷۲ جلد سوم منظم ناسری ایالت مظفرالدین میرزا در سال ۱۲۷۷ و ولایت عهدی او در صفحه ۲۷۸ در سال ۱۲۷۸ ه. ق. ذکر شده است.

۲- اردکروزن در صفحه ۳۹۰ جلد اول کتاب ایران و موشوع ایرانی تألیف خود ولیعهدی مظفرالدین شاه را در سال ۱۸۵۸ میلادی برابر با ۱۲۷۵ هجری قمری ذکر مینماید.



مظفرالدین میرزا - صدیق الدوله نوری و ذبیح الله میرزا شعاع السلطه
برای ولیمهد گرفته شد لکن در ماه صفر سال ۱۲۹۳ ق. که مظفرالدین میرزا ولیمهد
از تبریز به تهران آمد و در باغ ایلخانی منزل کرد، ام‌الخاقان را، به جهاتی، در این سال
مطلقه نمود.

معروف است که مظفرالدینشاه در موقعیکه ولیمهد و در تبریز اقامت داشته بفرقه شیخیه
گرویده بوده و این موضوع را فرهاد میرزا عم پدرش از کردستان در نامه‌ای بسوی تذکر
میهد و مینویسد که علماء در این باب از شما رنجیده‌اند و شما چندان خوشبین نیستند و
لازم است که حفظ ظاهر را از هر جهت رعایت فرمائید.

مظفرالدینشاه یکماه و هشت روز که از کشته شدن ناصرالدینشاه گذشت در ۲۵ ذیحجه
۱۳۱۳ ق. از تبریز وارد تهران شد و با سعادت امین‌السلطان بر تق و فتق امور پرداخت .
هدایت در صفحه ۷۹ کتاب خاطرات و خطرات راجع به مظفرالدینشاه مینویسد : «تجفلی خان
دایم که در دوره اول دارالفنون تحصیل توپخانه کرده بود بسمت معلمی به تبریز مسأ‌مور

۱- محل کنونی بانک ملی ایران .

۲- پسر محمد مهدی معروف به شاعر خبک .



مظفرالدین میرزا و سید بحرینی از راست بچپ: عبدا لمجید میرزا (عین الدوله) میر آخور - مظفرالدین میرزا -
ساعدا لملك قاله مقام

شد با ولیمهد روابط خوش داشت مدتی است به تهران آمده است شبی از او پرسیدم این آقای آتیه ما چه فن ؟ جوابی نداد و صحبت میکرد او آخر شب گفت سئوالی کردی گفتم جوابی نفرمودید گفت: ماشاءالله ماشاءالله ماشاءالله قربانیش برم انشاءالله این بود جواب من .

اوضاع ایران سالها یعنی پس از آغا محمدخان مؤسس سلسله قاجار به خراب و روز بروز بر خرابی اش افزوده میگردد . مظفرالدینشاه کسه او را تشبیه بشاه سلطان حسین صفوی کرده اند پادشاه شد ، عرج و مرج و خرابی ایران بیش از پیش افزایش یافت و مملکت پوشالی که بیگانگان در ساختن آن دست داشتند و معمار آن بودند آنهم در شرف تحلیل و انحلال بود . مظفرالدینشاه شاعری بوده است بسیار کودک - بی استعداد ، ضعیف النفس ، مهمل و در حقیقت آلتی بوده بی اراده در دست درباریان و اطرافیان بسیار طماع - سودجو و بی علاقه به مملکت و کسایکه او را تشبیه بشاه سلطان حسین صفوی کرده اند خیلی خوب تشبیهی نموده اند .

در ایامیکه مظفرالدینشاه ولیمهد بود و قضایای شیخ عبیدالله رویداد ناصرالدینشاه او را از آذربایجان خواست و در ربیع الثانی ۱۲۹۸ ق. به تهران وارد شد و در باغ ایلخانی منزل نمود . هدایت در صفحه ۸۷ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد : « پس از قضیه شیخ عبیدالله ولیمهد مظفرالدین میرزا معضوباً به تهران احضار شد ، در باغ ایلخانی که حال بانك



مظفرالدین میرزا ولیعهد از راست بچپ کامران میرزا نایب السلطنه - مظفرالدین میرزا ولیعهد ملی است منزل کرد. طالب شدند نزد اخوی ستیع الدوله حساب بخوانند، مدتی صرف اینکار شد و کار به تفریق نکشید تا چه رسد به ضرب و تقسیم. بازه‌تر رغبت ولیعهد با آن فکر سرشار به آموختن شطرنج بوده. ناصرالدینشاه هم چندان نظر خوبی به مظفرالدین میرزا ولیعهد خود نداشته و اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خویش در این باب چنین گوید: ۷ محرم، ۱۳۰: روزنامه مسوری که ایجاد نموده‌ام بنظرشاه رساندم چون قدری از ولیعهد تعریف داشت پسند نفرمودند حکم شد عوض شود! ۱.

هدایت در صفحه ۹۷ مینویسد: «مظفرالدینشاه به پیشکاری عین الدوله^۲ وارد شد. پس از ورود کار به امین‌السلطان قسرار گرفت. حکیم‌الملک^۳ - سید بحرینی - بسیر السلطنه و امیربهادر در مزاج شاه نفوذ دارند. حکیم‌الملک را حافظ مزاج خود میداند، امیربهادر^۴ را حافظ جان خود - سید بحرینی را مستجاب‌الدعوه - بسیر السلطنه طرف صحبت. همه دست‌پاچه به چپ و راست میزنند و عجله فریبی در استفاده دارند». و نیز در صفحه ۴۳۲ مینویسد: «مظفرالدینشاه خوش‌نیت بود و بی‌قدرت میخواست و نمیتوانست». ادوارد پرون در کتاب

۱- مراد از روزنامه مصور همان روزنامه شرف است.

۲- عبدالعزیز میرزا.

۳- میرزا محمودخان.

۴- حسین پاشاخان.



مظفرالدینشاه

انقلاب ایران را جمع بمظفرالدینشاه مینویسد: «طبیعت مهربان - ضعف مزاج - افسردگی خاطر و موقعیش منافی شرارت و خونریزی بوده، رواندانشین رد تقاضی‌ها که بی‌انگیزه‌سندی مردم میشود و نداشتن ابتکار در عمل و اعتماد به نفس سبب گردید که حکومت کشور بصورت بدتری گراید». و نیز مینویسد: «مظفرالدینشاه ساده دل - خوش باور - سست عنصر - بی‌اراده - تقبیر پذیر و کاملاً دستخوش درباریان فاسد بوده، شاه به شخصه بی‌اندازه نادان و بیسواد از تاریخ و پلیتیک چیزی بلد نبوده و از خرد - قضاوت و دوراندیشی بی‌اندازه عاری بوده است. حکومت در استانها و شهرستانها و مقامات دیگر دولتی آشکار بجم‌اج گذاشته میشد و امضاء همایونی هیچگونه ارزش و اعتباری نداشته، درسوگواری محرم و تعزیه (نمایش داستان کر بلا) تماشاگری و اله و شیدا بوده، در تیر اندازی قدری مهارت و اطلاع داشته و عاشق بقرار گریه بوده است. پدر خود را نمینبستیده - مخالف هرگونه سخت‌گیری، خونریزی و ستمگری بود ولی هم به تحمیلات خویشاوندان و هم شکارچیان بیگانه برای گرفتن امتیاز و استعمار ایران بدرجه‌ای تن در میداد که تاکنون مانند نداشته است». امتیازاتی که در دوره سلطنت مظفرالدینشاه به بیگانگان داده شده از این قرار است:



از چپ ب راست: ولی خان آصف، السلطنه مظفر الدین شاه، اکبر خان سیف، السلطان مظفر الدین شاه

۱- امتیاز تأسیس بانک استقراسی پروسها در سال ۱۹۰۰ میلادی = ۱۳۱۸ قمری و در دنبال آن قرضه ۲۲/۵ میلیون منات از روسیه سوخت گرفت و وثیقه قرضه مرزبور تمام گمرکات ایران به استثنای گمرکات خلیج فارس بود.

۲- در سال ۱۹۰۲ = ۱۳۲۰ قمری دولت روس قرضه دیگری بمبلغ ده میلیون منات بدولت ایران داد و در مقابل امتیاز شوشه آذربایجان را متعاقب شوشه انزلی- قزوین و همدان را تا تهران گرفت. این دو قرضه را درباریان و اطرافیان مظفر الدین شاه از نادانی او سوءاستفاده کرده چه در ایران و چه در اروپا لوطی خور کردند.

۳- امتیاز نفت جنوب با قرارداد داری در سال ۱۹۰۱ میلادی = ۱۲۷۹ خورشیدی = ۱۳۱۹ قمری بمدت شصت سال! به انگلیسها داده شد باین نحوکه از منافع حاصله دویست هزار سهم وسدی ۱۶ از لب عائدات و بیست هزار لیره نقد به دولت ایران داده شود و علاوه بر این چنددغاز، سهام زیادی هم بعنوان رشوه به زمامداران وقت از قبیل امین السلطان سدداعظم ومیرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائیبی وزیر خارجه و غیره داده شد. ابتداء در قصر شیرین شروع بکار کردند و سه نتیجه نرسید. داری با شرکت برما شریک شد مته را در مسجد سلیمان بکار انداختند و در آنجا به نفت رسید بهرور دولت انگلیس از سهام کمپانی خریداری نمود و بیشتر سهام متعلق به دولت انگلستان شد و چون در سال

۱- در این تاریخ بهای لیره ۵۳ ملا ۵۳ ریال بوده و بیست هزار لیره میشود یکسودش هزار تومان. گمان نمیکند که در هیچ جای دنیا زمامداران یک مملکتی یافت شوند که مملکت خود را باین ارزانی به بیگانگان بفروشند.

۱۳۱۱ خورشیدی ۲۹ سال بدست انقضای آن باقی مانده بود ، دولت انگلستان با آتوهائیکه در دست داشت مسوق را برای خود مقنن شمرده در ششم خرداد ۱۳۱۱ خورشیدی ، به نمایندگی تقی‌زاده ، وزیر دارائی وقت ، از طرف دولت ایران ، برای شصت‌سال دیگر با تفاوت بسیار جزئی در حق‌السهم ایران قرارداد را با دولت انگلستان تجدید کردند و نمایندگان مجلس شورای ملی نیز بدون يك كلمه گفتگو آن را با اتفاق آراء تصویب نمودند . لغو امتیاز دارسی و تجدید آن جزو برنامه بود ، دولت تظاهراتی نمود از قبیل چراغانی کردن در سراسر ایران و فرستادن داور - عطاء و انتظام به ژنو برای شرکت در مذاکرات جامعه ملل برای رسیدگی باختلاف دولت ایران و انگلیس راجع بقرارداد نفت ولی مطلب از اول بود معلوم این کار یعنی تصویب آن بدست ۶۰ سال خیلی شبیه به شکار کردن کولی‌ها شد . معروف است وقتیکه يك کولی شکاری میکند کولی‌های دیگر خبردار میشوند فوراً به شکار نزدیک شده هر یکی کار خود را از غلاف در آورده به تن آن شکار فرو میبرند و میگویند که ما هم شریکیم و شکارچی طبق آئین و رسوم متداول بین خودشان باجسار است که آنها را هم در شکار خود شریک و سهم نماید . وقتیکه قرارداد نفت از مجلس شورای ملی با ترتیب خاصی گذشت دیگران هم که در جنگ دوم بین‌الملل مساعی بسیار بکار برده بودند و باعث فتح گردیدند و بدون دخالت آنها ممکن بود که فتح صورت نگیرد کار خود را فرو برده گفتند رفیق ما هم هستیم ما نمیگذاریم که تو این شکار جاق و قریه را به تنهایی بخوری . شکارچی بدرخواست رفیق هم پیمان خود در جنگ کذائی اعتنائی ننمود و تن در نداد . این بود که بعدها سرودهای بلند شد و قضایای دیگری پیش آمد کرد که شرح آن خیلی مفصل است و تمام موضوعات و مسائل را نمیشود در این کتاب گنجاند و فعلاً از مورد بحث ما خارج است و ذکر آن موکول به بعد میشود . همینقدر در این جا میشود گفت که سرانجام انگلستان و امریکا در این باب با هم کنار آمدند و سازش نمودند .

۴- تعرفه جدید گمرکی ایران در سال ۱۹۰۲ میلادی = ۱۳۲۰ قمری میباشد . تغییر تعرفه گمرکی ایران که مخفیانه بدستیاری اتابك اعظم در این سال به نفع روسیه و کاملاً بضرر انگلستان صورت گرفت و سرانجام امین‌السلطان حیات خودش را هم روی این تعرفه گذاشت و بعد استخدام نوز *Naus* بلژیکی مخلوق روسیه ضربت‌های متواتری بود که بر پیکر دیپلوماسی انگلیس وارد آمد لکن انگلستان هم آرام ننشست و چاره را در این دیدگاه مشروطیت ایران را بمنظور تضعیف سلسله روس‌فیل قاجار به در سال ۱۹۰۶ = ۱۳۲۴ قمری ایجاد و یا تقویت کند و تکلیف خودش را با روسیه در موضوع ایران معین نماید و بالاخره در این کار موفق شد بدین معنی که پس از بستن قرارداد ۱۹۰۷ = ۱۳۲۵ قمری روس و انگلیس ایران را میان خود بمناسبت تقسیم نمودند و بر قابت دیرباز و ممتد خود تا مدتی پایان دادند و بعد هر يك از دولتین از اواخر سال ۱۹۱۱ = ۱۳۳۰ قمری تا اواسط سال ۱۹۱۴ = ۱۹۳۳ قمری علاوه بر امتیازات سابق خود امتیازات دیگری در منطقه نفوذ خویش

بدست آوردند و زمامداران ایرانهم در دوره مشروطیت برای اینکه چند سیاحی در سرکار بوده و مشغول به استفاده و سودجویی خودباشند همیشه با درخواستهای آنان دایر بگرفتن امتیاز موافقت میکردند .

مظفرالدینشاه علاوه بر فساد اخلاقی که داشته و اعمال زشتی که از او سرمیزده بسیار خرافاتی و ترسو نیز بوده از آن جمله میگویند خیلی از طوفان - رعد - برق و بارانهای تند می‌هراسیده^۱ و به مجرد ظهور این قبیل اختلافات و تغییرات جوی عبای سیدبهرینی را می‌پوشید^۲ و تولیت و تصدی آن عبا با یکی از فرزندان بهرینی ، بنام سید حسین که بعداً ملقب به بصیر السلطنه شد ، در سفر و حضر بود و در همه جا در لاف و بقیجه و جملبه خاص آنرا همراه داشت . درسراول مظفرالدینشاه باروپا^۳ میرزا علی اسفرخان امین السلطان صدراعظم همراهان را معین کرد و برای سیدحسین پسر بهرینی مثولی عبا محلی باقی نبود و نام او را در جزئه ملتزمین سفر نتوشته بودند و برعکس شاه را در الحاق او بجمع ملتزمین جهد بلیغ بود و تأکید بی اندازه می نمود . امین السلطان حاضر شده که چهار هزار تومان باو داده باروپا نیاید^۴ و در تهران بماند و عبا ی کذائی را خود حمل نماید و درمواقع لزوم مورد استفاده شاه قرار گیرد . او از قبول این مبلغ امتناع نمود و سرانجام همراه شاه باروپا رفت . از گفتههای امین السلطان است : « مظفرالدینشاه آمد من هیچکس از سمیم قلب فحش نمیگویم ولی در اینموقع بی اختیار لعن میکنم زیرا شاهی باین حماقت نیامده است و چنین ابلهی کمیاب بوده ، در دوره او هر چه توانستند بایران کردند خسزانه دولت و عرض و شرف ملت را بیاد فنا دادند . »

گزاریه پاولی^۵ که در سفرهای مظفرالدینشاه باروپا رئیس محافظین او در قسرانسه بوده در کتاب اعلیحضرتها^۶ تألیف خویش راجع به مظفرالدینشاه اینگونه اظهار نظر میکند :

۱- ناصرالدینشاه نیز از رعد و برق وحشت داشته است . محمدحسینخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب میگوید : « یکشنبه ۹ شعبان ۱۳۰۴ ... از غیرش رعد و اشمه برق مخوف شده بمبارت آمدند ... »

۲- هدایت در صفحه ۱۴۲ کتاب خاطرات و خطرات راجع بسید بهرینی و موهوم بهرستی مظفرالدینشاه چنین گوید : « شاه از انقلابات جوی وحشت داشت با انقلاب ارضی چه کندگاه در هوای رعد و برقی زیر عبای سید بهرینی میرفت . گفتند وقتی شاه وجهی بسید میداد که به مستحش برساند سید اولاد خودش را برهنه میکند و وجوه را بآنها بخش و در ملاقات عرض میکند باشخاصی دادم که جامه در برنداشتند . »

۳- در سال ۱۳۱۷-۱۳۱۸ ق. برابر با ۱۹۰۰ میلادی .

۴- چهار هزار تومان ۷۰ سال پیش .

۵- Xavier paoli

۶- Leurs Majestés

و در ایران پادشاهان بر جای یکدیگر می نشینند ولی خدا را شکر که بیکدیگر شبیه نیستند چنانکه مظفر الدینشاه هم با پدر خود هیچ وجه تشابه و جهت اشتراکی نداشت باین معنی که این پادشاه در حقیقت طفلی مسن بود از یک طرف هیکلی درشت و سیلپهای پر پشت و چشمانی گرد پر از مهر و شکم گنده و چاقی ظاهر او جلب توجه میکرد و از طرف دیگر ذهن کهنه پرست و هوش ضعیف او از جهت میزان فکر و فهم مظفر الدین شاه حکم یک بچه مدرسه‌ای ۱۲ ساله را داشت و درست همان تعجب و سادگی و کنج‌آوی که بچنین طفلی دست میدهد از را دست میداد. سرگرمی او همیشه چیزهای کوچک بی اهمیت بود و تنها بهمین قبیل اشتغالات توجه میکرد و غیر از اینها بچیز دیگری دلخوش نمیشد.

طبیعتی بسیار ملایم و خیر خواه داشت ولی بی نهایت ترمو بود. گاهی در بندل و بهخشش راه افراط میرفت بنهایت درجه بوالهوس و بیانه گیر بود. اما در این هوسرانی‌ها هیچگاه با آزار کسی راضی نبود و در نهایت نمیداد. بجان خود بسیار علاقه داشت و چون تا حدی حافظ و مراقب او بودم بمن حقیقت از مسمی قلب محبت میوزید و کار این محبت گاهی برقت و تا اثر میکشید چنانکه روزی که بر



ایستاده : از راست بچپ : امین حضرت - صدیق شمایون - میرزا محمدخان وکیل الدوله - حاجی صدرالدوله - حسنخان امین الحرم معروف بهشکر وار - محمدحسنخان امین بقایا (امین الملک) - میرزا احمدخان مشیرالسلطنه - حسین پاشاخان امیر بهادر جنگ - سلطانعلیخان وزیر بقایا .
 نشسته از راست بچپ : میرزا فضل‌اللهخان وکیل الملک - میرزا نصراللهخان ناصر السلطنه - روی صدیقی نشسته مظفر الدینشاه هنگام عریضه خوانی در باغ صاحبقرانیه در ماه صفر ۱۳۱۵ ه. ق.

سرکمال لطف بود و حدقه‌های گرد چشمان خود را بر من دوخته بود گفتم با اولی نجیب شما نوکر عزیز و خوب من... و نیز مینویسد: «مظفرالدینشاه با آسانی از هر چیز می‌ترسید و بوضع غریب هم دچار وحشت میشده.»

مظفرالدینشاه علاوه بر سایر معایبش خیلی هم فراموشی و نسیان داشته است. و اما سفرهای مظفرالدینشاه به اروپا، بطور کلی سفرهای شاهان اروپا یا با اصطلاح سابق فرنگستان تماماً بنا بر تفریح و خوشگذرانی و هوس شاهانه و برای دادن امتیازات با جانب صورت می‌گرفته و بدیهی است وقتی که یک ملتی دارای رشد نباشد و با اصطلاح امروز در جزء ملل عقب افتاده به شمار آید بنا بر این چون بازخواستی در کار نیست این قبیل هزینه‌ها و زیان‌ها و خیانت‌ها خیلی زود بزود انجام می‌یابد.

مظفرالدینشاه سه سفر به اروپا رفت: سفر اول در اواخر سال ۱۳۱۷ هـ. ق. (۱۹۰۰ میلادی) ظاهراً برای تماشای نمایشگاه بین‌المللی Exposition ادوآرد برائون در کتاب



نسخه اروپا بر است: مظفرالدینشاه - شاهزاده ایوان پ. - نیکلا (همه‌تقدار)
 استفاده از چپ بر است: سیدعلی‌خان مولی‌الملک سندوق‌دار - میرزا محمودخان حکیم‌الملک ولری
 دربار - میرزا علی‌اصغرخان قاجار - ملک‌الطیبه‌یرلس میرزا رضاخان ارفع‌الدوله - نزه و ۶ دولی از افسران
 ارتش روسیه (عکس در سال ۱۹۰۰ میلادی - ۱۳۱۷ قمری در سفر اول مظفرالدینشاه به اروپا در روسیه
 برداشته شده است)

۱- حرکت از تهران روز ۵ شنبه ۱۲ ذیحجه ۱۳۱۷ و بازگشت روز یکشنبه دویم شعبان ۱۳۱۸ هـ. ق. مدت مسافرت ۷ ماه و ۲۰ روز.

شرح مختصری از احوال افراد این عکس از راست بچپ :

۱- حاج احمدخان شاطرباشی که از سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۲ قمری سال فوتش شاطرباشی مظفرالدین میرزا ولیعهد بود و پس از درگذشت او محمدقلیخان پسرش شاطرباشی شد .

۲- مهدبخان فراشاشی که بعد ملقب به آصف السلطنه شد پس سوم حاج محمدباقرخان بیگلربیگی پسر پنجم میرزا محمدخان بیگلربیگی تاجبخش قاجار دولو و پسر ولیخان آصف السلطنه داماد مظفرالدین شاه بوده است تا معمره چندین سال فراشاشی ولیعهد بود .

۳- روح الله میرزا نصره السلطنه پسر فتح الله میرزا شعاع السلطنه پسر سی و پنجم فتحعلی شاه در دستگاه مظفرالدین میرزای ولیعهد خواهرزاده خود مشغول به کار بوده و از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۴ قمری رئیس دیوانخانه عدلیه تبریز بود و پس از درگذشت ذبیح الله میرزا شعاع السلطنه برادرش در سال ۱۳۰۲ قمری که مهرداد ولیعهد بود پیشخدمتباشی و مهرداد ولیعهد نیز گردید . در سال ۱۳۰۴ قمری علاوه بر سمت هائیکه داشت حکومت دغوزقان و اسکو نیز به عهده وی واگذار شد و در سال ۱۳۰۵ قمری سمتش فقط منحصر شد به پیشخدمتباشیگری و مشاغل دیگری که داشت به سایر اشخاص واگذار گردید . در سال ۱۳۰۹ قمری پس از عزل امیر نظام گروسی از پیشکشی آذربایجان ، نامبرده دوباره بر سمت مشاغل سابق خود برقرار شده و ریاست امور اداره تجارت هم ضمیمه سایر مشاغلش شد . پس از اینکه مظفرالدین میرزای ولیعهد پادشاه شد نصره السلطنه را بر سمت ریاست عمده خلوت خاصه همایونی و مهرداری خویش برگزید و بعد در سال ۱۳۱۹ قمری در تهران درگذشت . نصره السلطنه شاهزاده ای بوده است خیلی کوچک اندام و همیشه برای اینکه قدش بلندتر جلوه داده شود پاشنه کفش خود را برخلاف معمول چند سانتی متر بلندتر می گرفته است . از معاصرین صادق صادق مستشارالدوله نیز چنین بود و ضمناً کلاه خودش را هم از حد معمولی قدری بلندتر می خرید و بر سر خویش می گذاشت .

۴- ذبیح الله میرزا پس از درگذشت پدرش ملقب به شعاع السلطنه گردید . نامبرده در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا ، خواهرزاده خویش ، سمت نظارت و مهرداری او را داشته و در سال ۱۳۰۲ قمری درگذشت .

۵- حاج محمدحسین خان صدرالدوله سالها رئیس تشریفات مظفرالدین میرزای ولیعهد در آذربایجان بود . نامبرده پدر شکرالله خان قوام الدوله بوده است .

۶- میرزا علی نقی حکیم باشی نیای ابراهیم حکیم حکیم الملک و پدر میرزا محمودخان حکیم الملک وزیر دربار مظفرالدین شاه بوده است .

۷- لطفعلی خان یا لطفعلی میرزا پسر طهماسب میرزا مؤیدالدوله پسر دوم محمدعلی میرزا متخلص به دولت و ملقب به دولت شاه پس بزرگ فتحعلیشاه بوده و از سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۸ قمری کشیکچی باشی مظفرالدین میرزای ولیعهد بود .

در سال ۱۲۹۷ قمری که ضمناً حاکم ساوجبلاغ مکرری بود قضیه حمزه آقای مشکور پیش آمد کرد و برای اطلاع بیشتری به کلمه حمزه در جلد اول صفحه ۴۶۰ این کتاب رجوع شود .

۸- ملا محمود ملاباشی معلم مظفرالدین میرزا بوده .

اتقلاب ایران در بارهٔ این سفر مینویسد: «قرضه گرفتن از روسیه (۱۳۱۷ ق.) و مسافرت شاه (در ۱۳۱۸ ق. = ۱۹۰۰ میلادی) با ولخرجیش در گردش اروپا موجبات ناخوشنودی مردم را فراهم و دگرگونی‌هایی را بظاهر برضد حکمرانی آصف الدوله^۱ در تهران باعث گردید ولی در باطن برضد بی‌کفایتی و بی‌عرضگی حکومت بوده. در این سفر است که در پاریس بجان مظفرالدینشاه سوه‌قصدی بعمل آمد لکن بلا اثر ماند. گزایه با اولی سابق الذکر شرح آن را در کتاب اعلیحضرت‌ها باین تفصیل نقل میکند:

شاه هنگامیکه کالسکه سوار از نهما نخانه سلاطین منزل خود برای نمايشگاه حرکت میکرد و میرزا محمودخان حکیم‌الملک وزیر دربار در پهلوئی وی و سر تیب پاران^۲ رئیس هیأت فرانسویان ملازم رکاب و مهماندار در مقابل او نشسته بودند شخصی خود را بر روی رکاب کالسکه شاه که سر آن باز بود انداخت طپانچه‌اش از جیب خود بر آورد و سینه‌شاه را نشانه کرد اما پیش از آنکه پاشنه طپانچه را بکشد دستی آهنین^۳ مج او را گرفت و چنان محکم فشرده که طپانچه از دست او پیش پای شاه بر زمین افتاد و پاسیانان سوه قصدکننده را دستگیر نمودند^۴ محمودخان با این مداخله رشیدانه و جلالت بجای خود از خالی شدن تیری جلوگیری کرد که برای شاه^۵ عاقبت وخیمی در برداشت و برای دولت قرانسه هم ممکن بود اسباب زحمت کلی فراهم شود بخصوص که سوه قصدکننده بعد از آنکه من به تحقیق احوال وی پرداختم معلوم شد که فرانسوی است و یکی از آن کله خشکهای متعصب قسمت‌های جنوبی سلطنت ما است که به تقلید سوه‌قصدی که به‌عموم پادشاه ایتالیا بعمل آمده بود^۶ او هم میخواست که مظفرالدینشاه معلوم را بکشد.

۱- حاج غلامرضاخان شاهسون که از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۱۹ قمری حاکم تهران و وزیر خالصجات و متصدی امور ایلات اطراف تهران شده بود.

۲- Parent

۳- این واقعه در روز ۵ شنبه ۵ ربیع‌الثانی ۱۳۱۸ ق. برابر با دویم اوت ۱۹۰۰ میلادی اتفاق افتاده است.

۴- دوارد در براون در کتاب انقلاب ایران جلوگیری از کشته شدن شاه را به امین‌السلطان نسبت داده و در این باب چنین گوید: «امین‌السلطان که در مساحت شاه بوده و خویشتن داری قابل توجهی در این واقعه سوه‌قصد (بدون موفقیت) بحیات شاه از خود نشان داده بود باز بیشتر به مراد رسید و به لقب پرآوازه اتابک اعظمی نائل آمد». این گفته براون درست نیست. باعث شجاعت مظفرالدینشاه از سوه‌قصد همان میرزا محمودخان حکیم‌الملک وزیر دربار گردیده.

۵- مراد از این هومبریا اوتبر Humbert اول پادشاه ایتالیا و پسر و جانشین ویکتور امانول دویم میباشد. نامبرده در سال ۱۸۴۴ میلادی در تورن متولد و در سال ۱۸۷۸ پادشاه ایتالیا شد و در سال ۱۹۰۰ برابر با ۱۲۷۹ خورشیدی در مونزا کشته (ترور) شد. نامبرده پادشاه با عرشه و با کفایت و نظامی بسیار خوبی بوده است.

۶- پنج شش‌دویزش از زحاده سوه‌قصد به مظفرالدینشاه.



در سفر دوم مظفرالدینشاه با اروپا

از راست چپ نشسته : ادوارد هفتم - مظفرالدینشاه - رزق‌پنجم

از راست چپ ایستاده: مصطفی‌خان حاجب‌المملوک - دکتر ششدر - موق‌المملوک - ابراهیم حکیمی - مهندس العمادک - وکیل‌الملک - کتاجی‌خان - امیر بهادر - حبیب‌قلی‌خان نواب - آقا شک - فخر‌الملک - موق‌الملک - حکیم‌الملک - میرزا سلطان - علاء‌السلطنه .

نخستین وامی که از روسیه برای مسافرت شاه بااروپا استقراض شد بیست و دو میلیون و نیم (۲۲/۵) روبل معادل دو میلیون و چهارصد هزار لیره بود^۱.

سفر دوم در سال ۱۳۲۰ هجری قمری برابر با ۱۹۰۲ میلادی بود و مدت آن ۶ ماه و ۲۲ روز بطول انجامید.

ادوارد براون راجع بسفر دوم مظفرالدینشاه بااروپا مینویسد: «اقدام به دومین قرصه^۲ اقراطکاری شاه را در سال بعد و رفتن بااروپا محرر زگر دانیده. قرصه دوم که برای مسافرت دوم شاه از روسیه گرفته شد ده میلیون روبل یا سود سدی چهار بود. دوسفر دوم که م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) نیز همراه شاه و از ملتزمین رکاب بوده است در صفحه ۱۲۰ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد: «عبور با کشتی از پادوکاله برای شاه مصیبتی است در حالیکه آب دریا پخته است و کشتی ابدأ حرکت ندارد. این سخنه چند ساعتی بیشتر دوام نداشت و

۱- مظنه لیره در سال ۱۹۰۰ میلادی = ۱۳۱۷ ق. در ایران ۵۲ ریال بوده و دو میلیون و چهارصد هزار لیره میشود یکصد و بیست و چهار میلیون و هشتصد هزار ریال.

۲- از ۲۹ ذیحجه ۱۳۲۰ تا ۲۱ رجب ۱۳۲۱ ه. ق.

۳- ۱۳۱۹ ق. = ۱۹۰۱/۲ میلادی.

گذشت . حضور پسر بحرینی تاج‌رهای تأمین خاطر شاه است . گفته میشود که در اوقات رعد و برق شاه به عیای بحرینی پناه میبرد .



سید بحرینی

مسافرت سوم مظفرالدین‌شاه در سال ۱۳۲۲ ق. برابر با ۱۹۰۵ میلادی در میان جنگ روس و ژاپن برای تفریح و مصالحه خود بوده است . شاه هر سه سال یکبار هوس رفتن اروپا میکرد و بیشتر در پاریمان و اطرافیان می‌بند و بار او برای تفریح و استفاده شخصی خودشان او را وادار به مسافرت اروپا مینمودند و الا خود بیچاره اینقدرها عقلش باین کارها نمیرسید و بنا بگفته گز او به پا اولی در کتاب اعلیحضرتها : « این پادشاه در حقیقت طفلی من بود » .

در سفر آخر شهرت داد که برای زیارت امام رضا (ع) قصد مسافرت به مشهد را دارد . محمد علی میرزا ولعهد را به نیابت سلطنت در مدت قیمت بجای خودش تعیین نمود و چون بجای رفتن به مشهد سر از اروپا در آورد مسافرت مزبور تأثیر بدی در عامه مردم نمود . ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران در این باره گوید : « مسافرت شاه تأثیری بدی در پایتخت نمود . بسیاری از بازرگانان در شاه عبدالعظیم متحصن و بازارها مدت ۵ روز بسته شدند . از این قبیل پیش آمده آثار ناخوشنودی از شاه دایر به اسراف یهوده - عشق مسافرت بخارج - احاطه مأمورین بلژیکی - تعرفه جدید گمرکی و استعمار کشور بنوسط بیگانگان دارند » امتیاز روبا افزایش گذاشت و مستعمری عین الدوله که از حدود رفتار امین السلطان هم

تجاوز کرده بود او را منظور عامه ساخت .

هدایت در صفحه ۱۴۰ کتاب خاطرات و خطرات می نویسد : «عین الدوله آنچه شنیده شد بفرقه محرمانه از انگلیس شاه را بفرنگ برد. گفتند خیلی خوش نگذشته بوده است و طبیعی بود عین الدوله زبردستی اتابک را نداشت از کمای گزاشات اطلاعی ندادم صورت قرضی بعنوان خرید اسلحه از درپفوس شد و آن وجه بصرف مسافرت رسید و مدتها بعد طلب درپفوس در مشروطه پرداخته شد .

مشروطیت برای هر جهت و سببی که بود در زمان سلطنت این پادشاه در تاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ م. ق. ۱ صورت گرفت و ده روز پیش از مرگش یعنی در تاریخ ۱۴ ذی قعدة ۱۳۲۴ قمری قانون اساسی را که آماده شده بود صحنه گذاشت و پس از ده سال و هفت روز سلطنت. بناخوشی گوناگون، از آن جمله کلیه، در سن ۵۵ سالگی در تاریخ ۲۴ ذی قعدة همین سال در تهران در گذشت^۲ و بجای او محمدعلی میرزا ولیعهد که در پایتخت حاضر بود پادشاه شد. جنازه مظفرالدینشاه مدتها در تکیه دولت به امانت گذاشته شده بود بعد آن را بمراق برده و در کربلا در حرم امام حسین (ع) مدفون گردید.

سجع مهر مظفرالدین شاه الملک^۳ و پس از این دو کلمه : (السلطان بن السلطان مظفرالدینشاه قاجار سنه ۱۳۱۴ و مهر دیگری داشته با نقش المیزان مظفرالدینشاه قاجار سنه ۱۳۱۴ و عجب اینجاست که برخلاف اسلاف خویش دو سجع مهر داشت یکی :

رسید صیت جهانداوری بهاهی و ماه ز نقش خاتم سلطان مظفرالدینشاه

سنه ۱۳۱۴ و سجع دیگری باین بیت :

دمید کوی فتح و ظفر ابعون الله گرفت خاتم شاهی مظفرالدینشاه

سنه ۱۳۱۴ و سجع مهر دیگری هم داشته : عبده المراجی مظفرالدین .

معین الدین

معین الدین میرزا پسر و ولیعهد دوم ناصرالدینشاه از خجسته خان تاج الدوله دختر سیف الله میرزا پسر چهل و دوم فتحعلیشاه بوده که در ۱۷ ربیع الثانی در سال ۱۲۶۸ قمری متولد و در سن شیرخوارگی ساسان میرزا (حاجی بهاء الدوله) پسر بهمن میرزای بهاء الدوله بسرپرستی و تربیتش معین شد و میرزا کاظم خیابان نظام الملک بوزارتش انتخاب گردید. حاج بهاء الدوله چون پسر عمو و شوهر خواهر بزرگ تاج الدوله بود از این جهت به لشکی معین الدین میرزا گردیده شد . معین الدین میرزا ولیعهد پیش از شش سال عمر نکرد و در سال ۱۲۷۳ قمری در گذشت .

۱- ۱۴ مرداد ۱۲۸۷ خورشیدی و ۵ اوت ۱۹۰۶ میلادی .

۲- م. ق. هدایت در صفحه ۱۴۴ کتاب خاطرات و خاطرات درگذشت مظفرالدینشاه را

در ۱۴ ذی قعدة ذکر نموده و اشتباه است .



از راست چپ: میرزا داودخان پسر صدر اعظم نوری - عبداالصمد میرزا عزالدوله - محمدتقی میرزا رکن الدوله
سلطان محمود میرزا امین الدوله - مظفرالدین میرزا سلطان معین الدین میرزا اولیجهاد



از چپ راست: بلقیس خانم زن معین الدوله و خواهر تاج الدوله - مهرا رفیع زن احمدخان
سرلیب معروف به حمزه خواهر تاج الدوله

مقیم

مقیم خان ساروی از بزرگان مازندران و چند سالی حاکم مقدر مازندران و در مقر حکومت خود ساری مقیم بود. در سال ۱۱۶۵ هجری قمری که کریم خان و کیل برای دفع محمدحسن خان قاجار و گرفتن مازندران و استرآباد بان سامان لشکر کشید در آغاز کار موفقیت با او بود لکن بعد شکست خورده و محمدحسن خان فاتح گردید. هنگام ورود کریم خان زند به مازندران و بمدمحاسره کردن کرگان، اهالی مازندران اکثرأ مخصوصاً اهالی شهرستان آمل و بخش لاریجان هواخواه کریم خان شدند و از قاجاریه متنفر بودند. پس از تخلیه آنجدود از طرف کریم خان و آمدنش به تهران، محمدحسن خان به محمدولی خان و مقیم خان مأموریت داد که به لاریجان و آمل رفته اهالی آنجا را برسر تمکین و اطاعت درآورند. اهالی لاریجان و آمل درابتداء امر خیال اطاعت داشتند ولی رفتار ناهنجار و ناپسند محمدولی خان قاجار که مرتکب بی ناموسیی و تعدی نسبت به اهالی شدآنان را وادار بشورش نمود و محمد ولیخان سرکرده قوای محمد حسن خان را گرفته زندانی کردند و مقیم خان حاکم ساری را که سابقاً هواخواه زندیه و پس از شکست کریم خان به محمدحسن خان پیوسته بود و بر خود رئیس و امیر نمودند، مقیم خان با اتفاق عمده زیادی از اهالی آمل و لاریجان پسر کردگی سبزه علی خان لاریجانی جدا برضد محمدحسن خان قیام نمود و سپس همگی به ساری وارد شده و مقبول سنگر بندی و کاملاً مهیا و حاضر جنگ گردیدند. محمدحسن خان نیز از بهشهر^۱ بسمت ساری برای جنگ با مقیم خان و سبزه علی خان و دفع شورشیان رهسپار گردید. درضمن جنگ سختی که بین طرفین صورت گرفت مقیم خان با تهور و دلوری زیادی جنگید که ناگهان گلوله ای بوی اسابت کرده او را زخمی نمود و سپس دستگیر شد. محمدحسن خان بواسطه کینه زیادی که از او در دل داشت با وجود اینکه مقیم خان بطور سختی مجروح شده بود با این وضعیت و حال زار محمدحسن خان قاجار دستور داد که هیزم بسیاری رویهم انباشته مقیم خان را در بالای آن هیزم ها گذاشته او را زنده بسوزانند. دستورخان قاجار راجع بوی اجراء گردید و او را زنده که در حال اسارت بود سوزانیدند.

ملاآقا

آخوند ملاآقای دربندی^۲ پسر عابد از ملاحای سطحی و خرافاتی بوده است. نامیرده مدتی در عراق (بین النهرین) میزیست و بعد

۱- علت هواخواهی اهالی مازندران از زندیه و تنفرآنان نسبت به قاجاریه دراین هنگام برای این بود که اردوی قاجاریه بیشتر از افراد ترکمان، بیابانگرد تشکیل می یافت و آنان رویه درستی نداشتند و قصدشان بیشتر برای چپاول، غارتگری و تعدی بود و برعکس طرز رفتار شخص کریم خان با آنان یکلی متفاوت و متمایز بود و روی حسن سلوک و خوش رفتاری دور میزد، بنا براین مردم نسبت به زندیه خوشبین و به قاجاریه بدبین شدند.

۲- نام سابق بهشهر اشرف یا اشرف الیلاد بود.

۳- مراد از دربند، دربند داغستان است که بواسطه بی عرضگی و بی علاقگی زمامداران امور مملکت، در سال ۱۲۲۸ ه. ق. برابر با ۱۸۱۳ میلادی بموجب معاهده گلستان بر روسیه واگذار گردید.

به تهران آمد و در ایام دهه مجرم به منبر میرفت و عملیاتی انجام میداد و او است که تیغ زدن را بر سر که خلاف اصول اسلامی است و اسلام مافوق این حرفها است در ایام عاشوراه جائز دانست و خود نیز عمل میکرد و از این تاریخ است که مردم عوام کالانعام به تبعیت وی در ایام عاشوراه باین عمل دست زده‌اند و امروزه عمل مزبور باعث سخریه مسلمین روشن فکر و سایر ادیان گردیده است. از تألیفات وی کتاب خزائن الاحکام - اسرار الشهاده و سمادت ناسری است. در بندی در سال ۱۲۸۶ هجری قمری در تهران درگذشت و جنازه‌اش را به کربلا برده و در آنجا دفن کردند.

ملك قاسم

ملك قاسم میرزا پسر بیست و چهارم فتحعلیشاه وشوهر خواهر سلیمی میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوده و در سال ۱۲۲۲ هجری قمری متولد شده است. بعد از رسیدن به سن رشد و بلوغ به آذربایجان رفت و در دستگاه عباس میرزای نایب السلطنه برادر خود وارد خدمت شد و از طرف وی اغلب بحکومت‌های جزء آذربایجان مأموریت مییافت. در سال ۱۲۴۸ قمری از آذربایجان به تهران آمد و فتحعلیشاه او را به نزد عباس میرزا نایب السلطنه به خراسان فرستاد که کومک کارهای او باشد.

در سال ۱۲۵۰ هجری قمری که پرکینز کشیش پروتستان امریکائی برای تبلیغات مذهبی در بین عیسویان مقیم آذربایجان به تبریز وارد شد، ملك قاسم میرزا در نزد او انگلیسی آموخت و از مبلغین پروتستانی حمایت میکرد و بعد در سال ۱۲۵۵ قمری برای آزاد بودن آنان در تبلیغات مذهبی در میان عیسویان آذربایجان و همچنین تأسیس مدرسه‌ای برای نشر علوم و تربیت جوانان (اعم از مسلمان و عیسوی) در شهر ارومیه (رضائیه) فرمانی از محمدشاه قاجار برادرزاده خود برای آنان صادر کرد و از این تاریخ سه بعد کار تبلیغ مشرین امریکائی در آذربایجان بالا گرفت و عده‌ای از ارامنه و آشوریه‌ها بطریقه پروتستانی گردیدند. دربار پاپ و مجامع دیگر کاتولیکی اروپا بخیال افتادند که در مقابل ایشان مبلغینی از خود بآن سرزمین بفرستند و بعد هم هیأت‌هایی فرستادند.

در سال ۱۲۶۱ قمری در توطئه‌ای که بر علیه حاج میرزا آقاسی صدر اعظم در تهران صورت گرفت جمعی از رجال در آن داخل بودند و قصدشان بر این بود که منوچهرخان معتمدالدوله را از اسفهان آورده بجای او صدر اعظم نمایند از جمله آن کسان که داخل در دسیسه بودند یکی هم ملك قاسم میرزا بود. حاج میرزا آقاسی که از قضایا آگاه شد بمسویب فرمان شاه ملك قاسم میرزا را از تهران بآذربایجان تبعید نمود و تا فوت محمد شاه (۱۲۶۴ ق.) بدون کار و شغل معینی در آن ایالت بسر میبرد. در این سال پس از فوت محمدشاه قاجار

میرزاتقی خان فراهانی وزیر نظام که بعد ملقب به امیر نظام - امیر کبیر و اتابک اعظم گردید و سرداعظم شد ناصرالدین شاه را در تبریز به تخت سلطنت نشانسد و در موقع حرکت به تهران ملک قاسم میرزا را پفرمانفرمائی آذربایجان منصوب و میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله را به سمت کارپردازی مهم خارجه (کارگذار) و به اقامت در تبریز مأمور نمود .

در سال ۱۲۶۵ ق. و سال پیشش بواسطه تحریکاتی که در کار بود علاوه بر انقلابات خراسان - کرمان - فارس - اسفهان و شورش های پاییان نزدیک بود که فوغای شدیدی نیز ، راجع بفرارکردن گاو از میدان صاحب الزمان منذبح خود و پناه بردنش به بقعه صاحب الامر ، در تبریز و آذربایجان ایجاد گردد . در این هنگام بواسطه مساعی ملک قاسم میرزا والی آذربایجان و وزیر او محمد رساخان فراهانی فوغای مزبور که در شرف تکوین بود بکلی مرتفع و منقنی گردید .

ملک قاسم میرزا تا نیمه سال ۱۲۶۵ ق. والی آذربایجان بود. در این سال از ایالت معزول و بجایش حمزه میرزا^۱ به وزارت (معاونت) میرزا محمد مستوفی آشتیانی^۲ تعیین و فرستاده شد .

میرزا ملک خان (دارای القاب ناظم الملک - ناظم الدوله -

ملکم

پرنس - نظام الدوله) از ارامنه جلفای اسفهان پسر میرزا یعقوب

ارمنی جلفائی که میگویند بعداً اسلام آورده و مسلمان شده و بعنوان جدیدالاسلام بمقاماتی نیز رسید .

ملکم در سال ۱۲۳۹ قمری در اسفهان متولد و پدرش میرزا یعقوب او را بآداب اسلامی بزرگ کرده و کوشش نموده بود که زبان فارسی را بخوبی فراگیرد . در سال ۱۲۵۹ ق. در سن ده سالگی او را بیازیس فرستاد و در مدارس آنجا بشحصول حکمت طبیعی و مهندسی پرداخت . در روزنامه سفارت مأمور ایران فرانسه یا سفرنامه میرزا محمدعلی خان شیرازی که در بایگانی وزارت خارجه مشبوط است اشاره باین موضوع شده و در این باب چنین گوید: و ... چنانچه میرزا یعقوب مترجم دولت بهیة روس پسر خود را فرستاد و سالی ۱۲۰ تومان باو میدهد و خوب هم زبان فرانسوی را حرف میزند و مشغول تحصیل علم مهندسی است . او در فرانسه فن مهندسی آموخت و پس از بازگشت بایران اولین خط تلگراف را در ایران دایر کرد و در ضمن تحصیل، اصول فلسفه سیاسی خواند و ناشرانده اشیه آزادی و حکومت قانون گردید و پس از فراغت از تحصیلات متداوله آلمان در سال ۱۲۶۷ ق. بایران بازگشت و در دارالفنون بشغل معلمی و مترجمی اشتغال ورزید .

۱ - حشمت الدوله .

۲ - قوام الدوله .



استدراخان برادر ناظم‌الملک



ملک‌خان

م. ق. هدایت در کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد : « میرزا ملک‌خان پسر میرزا یعقوب از مترجمین اول دارالفنون است. عبدالرسول‌خان و جعفرقلی‌خان عموی نگارنده نیز از مترجمین بوده‌اند شاگردان که در اول مره زمان ناصرالدین‌شاه بفرنگه اعزام شدند. سرپرستی عبدالرسول‌خان بوده است این ملک از شهیده نیز سررشته داشته است و آخر در دارالفنون دسته گلی پآب داد و آبروی دارالفنون را بیاد. بالقرض که بعضی افسار جدید درمان بعضی دردهای قدیم باشد طبیب حاذق می‌خواهد که دارورا بموقع و باندازه بکاربرد والا نتیجه برعکس میباشد متأسفانه خرابی را مقدمه‌ای برای آبادی میدانند کلنگه را که برداشتنند بقدری خرابی میکنند که راه یا آبادی مسدود میشود. » در سال ۱۲۷۲ ق. مترجم وزارت خارجه شد.

در منتظم ناصری جلد سوم جزء وقایع سال ۱۲۷۳ ق. نوشته شده است : « میرزا ملک سرهنگه اتانمازور و مترجم مخصوص مأمور سفارت‌خانه دولت علیه در اسلامبول گردید و در همین سال که فرخ‌خان امین‌الملک کاشانی برای مصالحه و عقد معاهده با انگلیس‌ها بسمت

اروپا حرکت کرد و منتهی بمقد معاهده بسیار تنگین پاریس در سال ۱۲۷۳ ق. گردید ملکم از همراهان و مترجم او بود .

در این سفر ملکم وارد فراموش خانه شده پس از بازگشت به ایران در سال ۱۲۷۴ ق. در اواخر صدارت میرزا آقاخان با تحصیل اجازه از ناصرالدین شاه در تهران فراموش خانه که آنرا فری میسن امی نامیدند دایر کرده و عده ای از اعیان - شاهزادگان و بعضی از جوانانیکه در دارالفنون تحصیل میکردند در آن مجمع وارد شدند و مردم را با آزادی و جمهوریت دعوت میکردند است .

افراد جمعیت مزبور در آغاز کار عبارت بودند از شاگردان مدرسه دارالفنون و عده ای از روشن فکران . لومزبور را در خانه جلالالدین میرزا پسر پشاه و هشتم فتح علی شاه واقع در مسجد حوض^۲ بطور پنهانی دائر و مدت ۷ سال جلسات انجمن تشکیل مییافت و از همه داوطلبان ورود بلز و اعضاء جمعیت میآلی وجه نقد باسامی مختلف در یسافت میداشته و نگاهداشتن راز را مخصوصاً تأکید میکردند است .

کم کم این راز پنهانی آشکار گردید و مطالب انجمن بگوش ناصرالدین شاه رسید و از شنیدن آن بسیار نگران شد و فوراً حکم کرد که انجمن فراموش خانه را منحل و اعضاء آنرا دستگیر نمایند در این باب آقا ابراهیم بدایع نگار در رساله عبرت للناظرین و عبرت للحاضرین تألیف خود چنین گوید :

« در سال ۱۲۷۹ جمعی از شاهزادگان و آزادگان بر دولت ناصرالدین شاه بشوریدند و شاه را سخت نگران ساختند بامر دولت جمعی از اصحاب او را بگرفتند عده ای فرار اختیار کردند و دسته ای بروضات مطهره التجاء بردند . و بعد از طرف شاه نیز بموجب حکمی که در تاریخ دوازدهم ربیع الثانی سال ۱۲۷۸ ق. در روزنامه رسمی دولتی منتشر شده بود این قبیل مجامع بکلی منحل و تعطیل گردید و در امریه شاه تذکر داده شده بود که در صورت تجدید، مجازات سختی درباره مؤسین آن اجراء خواهد گردید و باین ترتیب بدستگاه فراموش خانه میرزا ملکم خان و پدرش میرزا یعقوب خاتمه دادند و ضمناً در آن اعلامیه این عبارات و کلمات گنجانیده شده بود : « ... که هر گاه بعد از این اجامر و او باش شهر لفظ فراموش خانه را بزبان جاری کنند و پیرامون این مزخرفات روند مورد خشم و غضب دولت قرار خواهند گرفت » .

هدایت در کتاب خاطرات و خطرات مینویسد : و ناصرالدین شاه تا مدتی بدارالفنون علاقه داشت بر اثر همین علاقه و مقدمات صحیحی که میرزا تقی خان امیر کبیر برای این بنای خیر چیده بود از آنجا تعلیم یافتگان میرزا و فاضلی بیرون آمدند و لسی کمی بعد در نتیجه

حقیقه‌بازی‌های ملکم و تأسیس فراموش‌خانه^۱ بتوسط او که در این مدرسه سمت معلمی و مترجمی داشت ناصرالدین‌شاه به دارالفنون سوهنظن پیدا کرد و یکی از آنها دلسر شد. و نیز در صفحه ۷۵ راجع به ملکم و عملیات وی چنین گوید: «در باطن امر سه نفر را میشود اصولاً در کار ایران مسئول قرارداد ملکم را در طرح بساط فراموش‌خانه و نقشه جمهوری و آلودن دارالفنون که از فوائد تکامل بازروی انقلاب محروم ماندم و این تقصیر در نظر من بزرگتر است.»

در کتاب سیاست‌گران دوره قاجار در این باب (از روی گزارش‌ها و نامه‌های متبادله بین سفارت استانبول و وزارت خارجه ایران) چنین نوشته شده است: «میرزا یعقوب‌خان به طرف آسیای میانه فرار کرد و پسرش ملکم‌خان دستگیر شد بعد او را تحت‌الحفظ بخانقین برده و در آنجا آزادش کردند ملکم پیاده و بی‌پول از راه دیار بکر خود را باستانبول رسانیده پس از رفع خستگی بدیدن میرزا حسین‌خان قزوینی^۲ وزیرمختار ایران رفته و اظهار داشته است که مجلس فراموش‌خانه را با امر و دستور شخص ناصرالدین‌شاه باز کردم و راپرتش را هر روز بحضور همایون میدادم بعد از مدتی رأیشان بفسخ و لغو مجلس قرار گرفت و امر بحرکت من فرمودند.»

در جایی دیگر دیدم که راجع باین موضوع چنین نوشته شده بود: «ملکم از قسار معلوم افراد مناسب و محیط مساعدی در تهران یافته بود و از شاگردان و علماء و معلمین و شاگردان دارالفنون گروهی را به فراموش‌خانه خود در آورد و کار را بجائی رسانید که ناصرالدین‌شاه اشخاص را نهائی مأمور کرد که عضویت فراموش‌خانه را بپذیرند تا گزارش آنها بشاه بدهند. شاه امر بتعطیل صادر و میرزا ملکم‌خان و پدرش میرزا یعقوب‌خان و برادرش اسکندرخان و عده دیگری را که سرچنبان و کارگردان این دستگاه بودند پیغام تبعید کردند در این ایام بغداد محل اجتماع تبعیدی‌های ایرانی شده بود که بمثل سیاسی و مذهبی از ایران اخراج میشدند.»

میرزا یحیی صبح‌ازل و برادرش میرزا حسین علی‌بهاء و یاران هر دو با این عده فراموش‌خانه‌ای در بغداد گرد آمده بودند و چون دولت ایران از این بابت نگرانی داشت میرزا حسین‌خان^۳ که سفارت عثمانی فرستاده شده بود آسیای قراهم آورد که بایی‌ها و بهائی‌ها را به ادرنه و قرامانسون‌ها را به اسلامبول انتقال بدهند تا از حدود ایران بدور باشند. میرزا حسین‌خان مشیرالدوله در نامه‌ای که در تاریخ ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۲۸۶ ق. از اسلامبول بوزارت امور خارجه نوشته نظریه دولت عثمانی را که سفارت ایران درباره میرزا ملکم‌خان اعلام داشته شده چنین تذکر می‌دهد: «این آدم مفسد است و وجودش در عراق عرب موجب اختلال خواهد شده. میرزا حسین‌خان حقیقت اظهارات ملکم را از تهران تحقیق میکند، وزارت خارجه در جواب مینویسد: «که اعلیحضرت همایونی سرسوزنی از ملکم مکن در پیستند. میرزا حسین‌خان هم

او را نوازش میکند و به تهران مینویسد تکلیفی برایش معین کنید که در استانبول بیکار نباشد. دولت او را مأمور کنسول گری مصر می نماید و در جمادی الثانیه ۱۲۸۰ ق. به مصر می رود.

راجع باین موضوع در صفحه ۹۶ کتاب فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت این چنین دیده شد: « به پستی بانی و پای سرودی مشیرالدوله نزد ناصرالدین شاه از ملکم رسماً تبرئه ذمه بعمل آمد حتی باو پیشنهاد گردید سمت کنسول ایران بمصر برود (جمادی الثانیه ۱۲۷۹ ق.) ملکم قلیاً بدین مأموریت خوشدل نبود و میرزا حسین خان نیز اعتقاد داشت از او در خدمت پلی تیک بمصراتب زیاده استفاده حاصل میتوان کرد از این رو سفیر ایران پیشنهاد کرد که ملکم بجای حسن علی خان گروسی که عازم ایران بسود بمنوان شاردنافر (کاردار) ایران در پاریس گماشته شود ضمناً میرزا حسین خان بوزیر امور خارجه نوشت: « از جانب خود همین قدر میدانم که هر نوع مأموریتی یاوا لتفات بفرمائید در هیچ صورت برای ایران پشیمانی حاصل نخواهد شد». بالاخره ملکم بسمت مستشار سفارت ایران در اسلامبول معین گردید. میرزا حسین خان باومهربانی فراوان کرد و وی را در عمارت سفارت ایران خانه داد. و پس از چندماه با استانبول مراجعت میکند. یکروز به میرزا حسین خان خبر میدهند که ملکم خان برای ازدواج با هانریت دختر ادا گیل یک ارمنی معروف به توپچی باشی به پطروق خانه (کلیسا) ارامنه رفتند از مسلمانی بقانون دین مسیح ابا و استغفار کرده و بآئین عیسوی درآمده در شب یکشنبه ۲۹ جمادی الاولی ۱۲۸۱ ق. در کلیسای ابا استفانوس مراسم نکاح را بقانون مذهب عیسی انجام داده است.

میرزا حسین خان ملکم را احضار کرده و میگوید سالیان دراز دعوی مسلمانی کرده با خود من بمشاهد متبر که عراق بزیرارت آمدی و در معابر و مساجد مسلمانان نمازها کردی حالا بقانون اسلام مرتد میشوی و تکلیف مشکل خواهد شد. ملکم خان در جواب میگوید که من همیشه معتقد باین مطلب بودم که اموردنیا بسته بقل و تدبیر است لکن امروز میگویم که کارهای دنیا بسته دست تقدیر میباشد و تقدیر اینطور برای من پیش آورده است. بعد از چند روز، نامه ای بمیرزا حسین خان مینویسد که اگر دولت ایران او را وزیر مختار ایران در لندن نکند اسرار دولتی را که در نزد او است ب عثمانی ها خواهد فروخت. میرزا حسین خان هم مراتب را بتهران مینویسد لکن پیش از آنکه جوابی از تهران برسد یکروز ملکم را در استانبول میبینند که با فینه قرمز عثمانی میگرد و سفارت تحقیق میکند معلوم میشود که تبعه عثمانی شده و با ماهی ۴۰ لیره در وزارت خارجه عثمانی مستخدم گردیده و هر چه دلش میخواهد با ایران بد میگوید. نامبرده همینطور در خدمت دولت عثمانی میبود و با ایران ناسزا میگفت.

دکتر فریدون آدمیت مؤلف کتاب فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت که نظر خوبی نسبت به ملکم دارد راجع به موضوعی که ذکر شد اینطور شرح و توضیح میدهد: «میرزا سعیدخان (مؤمن الملک) وزیر امور خارجه علیه ملکم بنای کارشکنی گذاشت، مواجیب او را برید و کار را بروی سخت گرفت ملکم از خدمت دولت ایران استعفاء داد (۱۲۸۵ ق.) و تدابیر مشیرالدوله در رد استعفای او مفید نیفتاد ملکم دل آزاده و ناامید قصد خدمت دولت عثمانی کرد. عالی پاشا، هم مشرب آزاد بخوام او، به او مهر بانی کرد و شغلی برای ملکم در نظر گرفت. میرزا حسین خان در منع آن از پای نایستاد و مستقیماً به ناصرالدین شاه توسل جست بالاخره در انتصاب مجدد ملکم به مستشاری سفارت ایران در اسلامبول (که بگفته مشیرالدوله مقامی پائین تر از شغلی بود که عثمانیها بوی پیشنهاد کرده بودند) کامیاب گردید این سمت را داشت تا اینکه مشیرالدوله در سال ۱۲۸۸ بصدارت ایران رسیده. مشیرالدوله در سال ۱۲۸۷ قمری برای استقبال شاه از اسلامبول به عتبات (عراق) آمد و ناصرالدین شاه در این سال او را وزیر عدلیه و وزیر وظایف و اوقاف نمود و پس از بازگشت بایران او را در سال ۱۲۸۸ قمری ترقی داده ابتداء سپهسالار و بعد صدراعظمش نمود. بعضی اینکه مشیرالدوله در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ ق. باین مقام رسید با وجود آن گزارشهای کذافی که سابقاً راجع باعمال ملکم از اسلامبول بشاه و وزارت امور خارجه داده بود معلوم نیست که بنا بنمایل شخصی خود و یا اشاره بیگانگان قوفاً ملکم خسان را از اسلامبول احضار کرده بسمت مستشار سدارت منصوب نمود.

ملکم خان در سنوات ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ ق. مستشاری حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله بمنوان مستشار سدارت عظمی را داشته و در تنظیم و نوشتن يك قسمت از لوایحی که از طرف مشیرالدوله بمنوان بخشی نامه - آئین نامه - دستورالعمل و غیره منتشر میشده ملکم در آنها دست داشته است (دفتر تنظیمات با فانون ملکم و کتابچه غیبی را در همان اوان نوشت).

بیشتر ترقیات ملکم خان از زمان سفارت و سدارت حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله آغاز میگردد و مشیرالدوله روی هر حسابی که بود توجه خاصی نسبت بملکم خان داشته است. بطوریکه مطالعه شد باعمال نفوذ مشیرالدوله بود که ملکم خان بایران بازگشت ولی بواسطه سابقه بنیاد ماسونیک^۱ یا فراموشخانه دوباره مضمون واقع شد و سرانجام بنماینده گی ایران در لندن اعزام گردید و در سال ۱۲۸۹ ق. لقب ناظم الملکی و نشان تمثال همایون از درجه اول از شاه برای او گرفت.

حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله پس از رسیدن بصدارت تصمیم گرفت برای نشان دادن تمدن غرب بشاه، او را تشویق برفتن اروپا در سال ۱۲۹۰ ق. نمود و برای این منظور ملکم خان را چهارماه پیش یعنی در رمضان ۱۲۸۹ ق. بسمت سفارت بدربار لندن مأمور کرد و ضمناً یکی از مأموریت های او این بود که با سایر دول اروپا در باب مسافرت ناصرالدین شاه

پانجا که در سال بعد سورت عمل بخود میگرفت مذاکره کند و قرار طرز پذیرائی شاه را با دربارهای سایر دول نیز بنماید.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب خواب نامه تألیف خود در ضمن شرح حال و اعمال و تفسیرات میرزا حسین خان مشیرالدوله چنین مینویسد: «... بعد ملک خان حقه باز نادان که چیز شارلاتانی و ادعاه هیچ نداشت پس از آنکه مدتی دولت و ملت ایران از شر او آسوده بودند بایران طلبیده و چندی مستشار مخصوص خود نمودم آنگاه او را بوزیرمختاری بلندن فرستادم. ملک محیل طماع هم چون از خیالات من باخبر بود در این مقاصد بلکه در این مقاصد با من همدست شده با شخصی که آنوقت از جانب دولت ایران در لندن مأموریت داشت بساخت و رویتر نامی از سرافران مشیر یهودی انگلیس را تطمیع نموده آن خام طمع مبلغ های گزاف بمن و ملکم و آن مأمور و جمعی دیگر از رجال دولت ایران بتهران رشوه داد و امتیازنامه راه آهن را بگرفت در آن امتیازنامه هم دایر کردن بانک بود هم استخراج معادن و هم همه چیز» ملک خان سفیر لندن هر وقت که بتهران میآمد در مجالس و محافل تردستی هائی شبیه به کارهای حقه بازها میکرد و ضمناً بتشکیل لوفراماسون که اسم آنرا فراموش خانه گذاشته بود مشغول میگردد.

ملکم از سال ۱۲۸۹ ق. (۱۸۷۲ م.) تا سال ۱۳۰۷ ق. (۱۸۸۸ م.) مدت هجده سال وزیر مختار ایران در لندن بود. نام برده از رجال زیرک - باهوش - زبان دان و مطلع زمان خود بوده و مدتها در اروپا مأموریت داشته لکن در اواخر مأموریتش در لندن بین او و میرزا علی اصغر خان صدراعظم وقت روی مادیات و استفاده شخصی سخت بهم خورد و بالاخره منتهی بیزل ملک خان گردید.

موضوع سوء استفاده های ملکم چیز تازه ای نبود بلکه این کاری بود که شاه - صدراعظم و وزراء ایران هم میکردند و چندان قبلی هم نداشت نهایت چون خیلی زرنکه و زبردست بود سر تمام آنان کلاه میکذاشت بنابراین اگر او در این باب مقصر است دیگران هم بطریق

۱- ابلاغی که در ابتداء ماوراده شده بود عنوانش سفیر کبیر کل فرانکستان بوده و بعد بهمان سفارت انگلستان اکتفاء میشود.

۲- در آغاز گفتگو راجع بدادن امتیاز برویتر میرزا محسن خان معین الملک (شیخ محسن خان مشیرالدوله) وزیر مختار ایران در لندن بود و بعد وی تمییر مأموریت یافته میرزا محمد اقبال الملک کردار سفارت لندن شد هر دو نفر طبق معمول مملکتی و عادت ملی از رویتر استفاده کردند.

۳- ملکم خان برادری داشته بنام میکائیل خان که درجه سرتیپی داشته (از آن سرتیپهای فرمانی) و در ایامیکه وزیر مختار ایران در لندن بود میکائیل خان سمت قیامت اول سفارت را داشته است.

اولی مقصر بودند. مملکت را مدت‌ها بود که بحراج گذارده بودند و البته بدیهی است که در این مواقع هر کس زرنگ‌تر و بی‌ایمان‌تر باشد بهتر استفاده میکند. علت اختلاف بین او و امین‌السلطان از این‌جا ناشی شد که مبالغ هنگفت از دهن امتیازات بخارجی‌ها که در اکثر آنها ملکم وارد و واسطه و دلال بود استفاده کرده و بعدها مبالغ زیادی از این بابت خسارت بایران وارد آمده بود. شاه و سدر اعظم آن مبالغ را از وی مطالبه کردند لکن ملکم بهیچوجه تن بقضا نمیداد و زیر بار وجوه دریافتی خود نمی‌رفت. واگذاری امتیاز کسبانی در سال ۱۲۹۰ ق. بیارون‌دو رویتر برانمنامی و دلالی میرزا ملکم‌خان صورت گرفته و ملکم کاملاً در این کار دخالت داشت و پنجاه هزار لیره از او برای خود دلالی گرفته بود.

دیگر از کارهای بد و سوء استفاده‌هایش موضوع گرفتن امتیاز لاتاری در ایران است که پس از گرفتن امتیاز سهامی انتشار داد. عدد زیادی آن سهام را بخیال بردن سود زیاد خریداری نمودند و بعد موضوع سرنگرفت و وجوه خریداران سهام را پس نداد و از این راه یک بدنامی زیادی بحیثیت و شئونات ایران و ایرانیان وارد آورد. و بمناسبت این قبیل اعمال خواس و مطلعین او را یکی از شیادان و پول‌پرستان می‌دانند. برای این عمل او را از سمتش مزول و بتهران احضارش کردند. آمدن بتهران را بسامعه‌گذرانده و همین‌طور در اروپا پسر میبرد در این مدت مشروطه‌خواه و طرفدار قاتون شد و مقالات و رسالاتی بر علیه سدر اعظم و دربار سلطنتی که پس از لغو امتیاز رژی در سال ۱۳۰۹ هجری قمری شاه و سدر اعظم بروسها نزدیک شده بودند نوشت و انتشار داد. ابوالقاسم‌خان ناصر الملک و حسین‌قلی‌خان نواب هریک یکبار بمأموریت مخصوص از طرف دولت ایران پیش ملکم‌خان رفتند و بحساب او رسیدند ولی بوسول دیناری توفیق نیافتند.

از کارهای میرزا ملکم‌خان الفبای اختراعی او بجای الفبای عربی است که آنرا در پاریس چاپ و پایین الفبا دو رساله به عناوین مبدأ ترقی و شیخ و وزیر نوشته و در سال ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ ق. دو کتاب ممتازی هم با الفبای خود که یکی گلستان شیخ سندی و دیگری اقوال حضرت علی (ع) میباشد در لندن چاپ کرده و چنانکه در مقدمه گلستان اشاره می‌نماید ۲۵ سال تمام در این راه زحمت کشیده است. ملکم یکی از مؤسین فراماسونری بنام فراموش‌خانه در ایران بوده و همچنین مؤسس مجمع آدمیت نیز میباشد. مرام مجمع آدمیت و فکر تأسیس آنرا بیشتر از افکار او گوست کنت آکه در کتاب مهم او بنام فلسفه تحقیقی^۲ بسا

۱- در سال ۱۲۹۰ ق. مظنه لیره بیست و چهار قران و ده شاهی بوده. پنجاه هزار

لیره برابر است با ۱۲۲۵۰۰۰ ریال.

۲- Auguste Comte

۳- Cours de Philosophie Positive

حکمت عملی منعکس مییابد اقتباس کرده است. ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران از قول ویلفرید بلنت مؤلف (تاریخ سری اشغال مصر بدست انگلیسها) که ملکم را در سال ۱۸۸۰ م. (۱۲۹۸ ق.) ملاقات کرده راجع بوی چنین گوید: «جدیدت داشته که کیش آدمیت را ترویج دهد و مدعی بوده که در ایران ۳۰ هزار نفر بدو ایمان دارند تا اینکه شاه بواسطه نفوذ روز افزون او بدو حسد برده و پروانه مسافرت باو داده و موافقت کرد که وزیر مختار کل دیواریهای اروپا باشد».

در سال ۱۲۹۵ قمری که ناصرالدینشاه برای بار دوم هوس مسافرت با اروپا کرد مسافرت مزبور تصادف نمود با انعقاد کنفره برلن در سال ۱۸۷۸ میلادی، ملکم خان که وزیر مختار ایران در لندن و ضمناً وزیر مختار ایران در اتریش و آلمان نیز بود در این سال از طرف دولت ایران (شاه) مأمور کنفره برلن گردید^۲ و پس از ختم مأموریت مزبور برتبه سفیر کبیری - پرنسی و خطاب نیپل جناب اشرفی نائل آمد.

در این باب روزنامه شرف در سال ۱۳۰۳ چنین مینویسد: «بعد از دادن امتیاز روپنر ملکم خان در مبادی سال ۱۲۹۰ ق. سفارت فوقالعاده مأمور اروپا گردید که لوازم سفر همایونی مرتب و مهیا نماید بعد از مراجعت موکب همایونی بسمت وزیر مختار مأمور باقامت در پارلندن و وینه و برلن شد و در سفر ثانی موکب صاحبقرانی باقلیم اروپا ملکم خان بسمت وکالت مختاری دولت علیه مأمور کنفره برلن گردید. پس از ختم این مأموریت بمنصب جلیل سفارت کبیری ورتبت والای (پرنسی) و خطاب نیپل جناب اشرف که مرادف با آلتسی است نائل و مفتخر آمده. در ۲۸ ربیع الثانی سال ۱۲۹۹ قمری به تهران آمده و در تاریخ چهارشنبه ۶ رجب ملقب به ناظم الدوله و سفیر کبیر شد و در مدت اقامت خود در تهران مهمان امین الملک (میرزا علی خان امین الدوله) بود.

اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود (۲۲ جمادی الاولی ۱۲۹۹) مینویسد: «در سر شام آغا محمد خواجه قسیر ورود کرد شاه در ضمن تعریف از او میفرمودند عقل این شخص از میرزا ملکم خان ناظم الملک زیادتس است سبحان الله! عجب اعتباری رجال دولت در حضور همایون دارند. این ناظم الملک را بجهت کارهای عمده از لندن پنهان احضار کرده اند شاه میفرماید که عقل آغا محمد قسیر که طبیعت در خلقت او تقصیر کرده از ناظم الملک

۱ - W. Blunt

۲ - ملکم در نگارش اصول آدمیت نیز از افکار اوگوست کنت و از دین انسان دوستی او استفاده کرده است.

۳ - تسمیات کنفره برلن و تحولات ناشیه از آن مفصلاً در کتب تاریخ شرح داده شده و از موضوع بحث ما خارج است اما راجع بایران کنفره رأی داد و قرار شد که بلوک قطور که در حدود ۳۰ سال قبل عثمانیها آنرا اشغال کرده بودند دوباره به ایران مسترد گردد.

بیشتر است. و نیز می‌نویسد: «۷ رمضان ۱۳۰۱: در ب‌خانه رقم امین‌الدوله بجهت نوازشجات ملکم که از لندن فرستاده شده بود احضار شد با امین‌السلطان خلوت کردند مزخرفات آن پدر سوخته خائن دولت و ملت را که سالی ۲۰ هزار تومان از ایران می‌گیرد خواندند بعضی از وزراء احضار شدند».

ملکم در بازگشت بلندن کارت ویزیتی باین عبارت برای خود چاپ کرد (پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله سفیر کبیر ایران در کل ممالک فرنگستان). منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۳۷۹ جزء وقایع ۱۲۹۹ مینویسد: «جناب میرزا ملکم خان وزیر مختار از لندن پتهران آمده علاوه بر سفارت دربار دولت انگلیس سفارت دربار دولتن آلمان و هلند را نیز مهده کفایت اوموگول و معزای الیهرا به لقب نبیل ناظم‌الدوله ملقب و هنگام مرخصی و حرکت او از دارالخلافه بیک ثوب سرداری ترمه از ملایس خاصه مخلع و میاهی فرمودند». در این سفر است که ملکم خان حقه‌بازیها و چشم‌بندیهای عجیب خود را در حضور شاه و رجال ایران بمنسأ بروز و ظهور میرساند و نمایشاتی در این زمینها میدهد که مورد تعجب و شگفت افراد می‌گردد. ملکم خان در ایام تحصیل پاریس بین سالهای ۱۲۵۹-۱۲۶۸ ق. مابینسم و هینوتیزم هر دو را مشق کرده و در این باب اطلاعات اروپائی را با شبده بازی شرقی توأم ساخته بود. در این رشته کارهای عجیب و غریب از اوحکایت می‌کنند و باین مناسبت اغلب مردم هم او را فقط باسم حقه‌باز میشناسند.

ملکم با مشیرالدولهها (حاج میرزا حسین خان و یحیی خان) خصوصیت تام و تمامی داشته است و هر وقت که وارد تهران میشده در منزل آنان ورود می‌کرده منجمله در سال ۱۳۰۳ ق. که از لندن پتهران آمد در خانه یحیی خان مشیرالدوله که در این زمان وزیر امور خارجه بود منزل کرد. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطسی خود مینویسد: «جمعه دوم محرم ۱۳۰۳: خلاصه ملکم حضور آمد شاه تمجید زیاد از او فرمود» و همچنین در یکشنبه ۴ محرم ۱۳۰۳ مینویسد: «در ب‌خانه رقم میرزا ملکم خان بدون حضور وزیر خارجه احضار شده بود حضور آمد دو ساعت با او خلوت کردند اما ملکم که سهل است ملک الموت هم چاره بدبختی و خرابی دولت ما را نخواهد کرد».

ملکم در سفر سوم ناصرالدینشاه باروفا در سال ۱۳۰۶ ق. از وی امتیاز لاتاری را در ایران بمدت ۷۵ سال از تاریخ ۱۳۰۶ ق. گرفت پس از مراجعت شاه بایران

۱ - اعتمادالسلطنه کهجاست که بپند بجای سالی ۲۰ هزار تومان اکنون ماهی ۳۰ هزار تومان و شاید بیشتر گرفته میشود.

۲ - لاتاری یا درست‌تر لوتیری Loterie همان است که در این چند سال مدتی بنام بلیط بخت آزمائی بود سپس نامش باعانه ملی تبدیل یافت و اکنون کارش با حقوقیت زیاد در جریان است.

ظاهرآ روحانیون با امتیاز مزبور موافق نبودند. ناصرالدینشاه بتوسط میرزا عباس خان قوام -
الدوله وزیر امور خارجه الفاه آن را تلگرافی به ملکم اعلام نمود لکن باطن امر این بود
که امین السلطان وزیر اعظم و همه کاره ایران چندان میانه خوبی با او نداشت. روحانیون
را که در این ایام آلت دست او بودند تحریک کرد و این موضوع را بیهانه قرار داده شاه را
وادار بالفاه آن نمود. تلگراف که به ملکم میرسد پس از بازگردن و اطلاع از مفاد آن
فوراً در پاکت را بسته به پیشخدمت خود میگوید پاکت را پس بده و بآوردن تلگراف بگو
که سفیر به بوردن موث' مسافرت کرده است. پس از رفتن به بوردن موث بتوسط بوری لندن
امتیاز لاتاری خود را به موزیک دوکارداوال نامن مبلغ ۴۰ هزار لیره میفروشد و این
شخص هم چون سود فراوانی برای خود فرض مینمود فوراً تشکیل رسک کمپانی انگلیسی داد.
هنگامیکه خواست داخل عمل شود چون دولت ایران قبلاً امتیاز مزبور را لغو کرده بسود
بوی اجازه نداد و مانع اجرای عملیاتش گردید بنا بر این شرکت مجبور شد که ۴۰ هزار
لیره خود را از ملکم مطالبه کند و شاه هم امر اکید صادر کرد که مبلغ مزبور را حتماً باید
بکمپانی مسترد دارد و خودش هم فوراً باید بایران بیاید لکن ملکم از پس دادن پول
استنکاف ورزید و آمدن بایران را هم بمسامحه گذراند شاه هم او را در تاریخ دوم ربیع الثانی
سال ۱۳۰۷ قمری از سفارت مزول و از امتیازات و القاب و مناسبی که دارا بود محروم
کرد و ضمناً برای اطلاع عامه این موضوع را در روزنامه های لندن در سال ۱۸۹۰
میلادی مطابق ۱۳۰۷ ق. اعلام داشت.

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی - خود (۲ ربیع الثانی ۱۳۰۷ ق.) در این
باب مینویسد: «هشتمند که میرزا ملکم خان ناظم الدوله وزیر مختار ایران را در انگلیس با
نهایت خفت مزول کردند و هنوز هم جهش معلوم نیست اگر چه کسان امین السلطان شهرت
دادند که امین السلطان اسباب عزل او شده». و نیز مینویسد: «۳ ربیع الثانی ۱۳۰۷ ق. امروز
خانه ظل السلطان مهمانی است امین السلطان تعارفی بمن کرد و سر سلامتی از عزل میرزا ملکم خان
بمن دادا اگر چه میرزا ملکم خان استاد من بود و بدو تحصیل فرانسوا پیش او نمودم لکن مدتها
بود که من از پولیتیک او اعتذار جسته بودم و اعتقاد باو نداشتم از آنجائی که مرد قابلی و
فاضلی است در اطلاع و بصیرت مثل و مانند ندارد این تعزیت وزیر اعظم باید به تمام ایران
باشد نه بمن و هنوز تمسیر این مزول مجهول است». و نیز مینویسد:

۱۰۰ ذی الحجه ۱۳۰۷ ق: روزنامه موسوم به قانون در شدامین السلطان میرزا ملکم
خان از لندن بفارسی چاپ کرده نسخه ای برای من فرستاده بسود حقیقت در سخت نویسی

۱- بوردن موث Bournemouth از بنادر و شهرهای جنوبی انگلستان است.

۲- مظنه لیره در سال ۱۸۹۰ م. (۱۲۶۹ خ. یا ۱۳۰۷ ق.) ۳۴ ریال بوده است و

۳۰ هزار لیره برابر است با ۱۳۶۰۰۰۰ ریال (۱۳۶ هزار تومان).

ید بیضا کرده چهار نمره بعد هم شتیدم آوردند اما من ندیدم نزد امین الدوله است خواهم دیده. در ۲۳ رجب ۱۳۰۸ ق. مینویسد: «بندگان همایون از جیب مبارک روزنامه نمره هفتم قانون که از لندن برای من آورده بودند دیروز من بجهت شاه فرستاده بودم بیرون آوردند اول از من سؤال فرمودند که این روزنامه بچه واسطه به تو رسیده عرض کردم آوانس خان مترجم بتوسط برادر خود برای من فرستاده قدری معاندین امین الدوله فرصت بدست آوردند تا باو تاخت بردند که برای او ممکن است که نگذارد پست این روزنامه را بیاورد من عرض کردم پست وجهاً من الوجوه مسئول این قفره نیست دولت روس با آن قوت و قدرت و نظمی که دارد نمیتواند مانع شود که روزنامه‌های نهلیسم Nihilisme را بروسیه وارد نکند جز قوام الدوله (میرزا عباسخان) احدی با من همراهی نکردند بلکه تاخت و تاز غریبی به امین الدوله میکردند در حال مأمور شدم برویم بنشینیم یک آرتیکل (مقاله) در روزنامه رسمی و یکی دو روزنامه اطلاع در مذمت میرزا ملکم خان بنویسیم حضرات^۱ که قابل نوشتن نبودند مصباح الملک^۲ را به کمک خواستند او هم عجز آورد بعد گفتم حالا برویم خانه ناصر خواهیم نوشت خانه آدمم هر دو مسوده را نوشتم بعد به میرزا فروغی^۳ دادم پاکتویس کرده. و نیز مینویسد: «۲۵ رجب ۱۳۰۸ صبح در بخانه رفتم شاه بیرون تشریف آوردند فرمودند وزراء را حاضر کردی عرض کردم بلی حضرات را احضار فرمودند هر دو آرتیکل را خواندند خیلی پسند فرمودند بعضی جرح و تعدیلها شده. در ۲ رمضان ۱۳۰۸ ق. مینویسد: «در بخانه آدمم سرشام شاه بودم امین الدوله چند کیسه که روزنامه‌جات و نوشتجات فرنگ برای مردم می‌آوردند خدمت شاه فرستاده بود. معلوم میشود از این به بعد نوشتجات پستخانه را حضور شاه می‌آوردند بعد ب مردم میرسانند».

در غرة شعبان ۱۳۰۸ ق. مینویسد: «امروز شاه آهسته به فرانسه به من فرمودند پدر میرزا ملکم خان را در آوردم دیگر ندانستم چه است. پس از توزیع و نشر روزنامه قانون در تهران دولت درسد دستگیری جمعی از هواخواهان ملکم خان از قبیل میرزا محمد علی خان فرید الملک همدانی و میرزا محمد حسین ذکاء الملک فروغی و غیره برآمد. فروغی پس از چند روز پنهان زیستن سرانجام پناه به امین السلطان برد».

امین السلطان از وی در نزد شاه وساطت کرده مورد عفو و بخشایش قرار گرفت لکن

۱- آوانس خان همان هووانس ماشیان مساعد السلطنه است.

۲- نائب السلطنه - مشیر الدوله - قوام الدوله - مخیر الدوله - امین السلطان.

۳- میرزا ناصر الله خان نائیب مشیر الدوله.

۴- میرزا محمد حسین خان ذکاء الملک.

۵- جواب و اعتراض به روزنامه قانون میرزا ملکم خان.

فریدالملک را با چند نفر دیگر^۱ رادستگیر کرده مقلولاً^۲ بقزوین تبعید نمودند. در این ایام مردم از دولت بواسطه دادن امتیازات به دول بیگانه و تعدیات مأمورین خیلی ناراضی بودند و دولت هم شدت عمل خود را هر چه تمامتر نسبت به ناراضی‌ها بکار میبرد و بکبر بکبر غربی راه افتاده بود سرانجام مأمورین دولت موفق شدند که موزع و ناشر روزنامه قانون را بیابند و معلوم شد که نشر و توزیع روزنامه قانون بوسیله میرزا نصرالله خان منشی سفارت اطریش انجام می‌یابد.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه - خطی خود (۲۳ رمضان ۱۳۰۸ ق.) راجع باین شخص چنین گوید: «ایلچی اطریش حضور می‌آمد و چون گل و بلبل که پسرهای خانم جان‌کاشی روضه‌خوان که بچه‌های صاحب‌دیوان بودند حالا گل که میرزا نصرالله خان نام است و منشی سفارت اطریش بوده آقا بالاخان معین نظام او را ۱۸ رمضان گرفت و الحق از قراریکه می‌گویند تمام این شرارتها و کاغذپرانی‌ها از او بسوده اسباب چاپی درخانه او پیدا کردند که روزنامه قانون را دوباره این‌جا چاپ و منتشر می‌کرده و بهمین جهت به معین نظام امیرتومانی دادند، هزار تومان اضافه مواجب از محل خرج سفره که به امین‌الدوله میدادند بجهت دارالشوری و امسال قطع کردند به معین نظام دادند. گرفتن این میرزا - نصرالله خان يك توهینی جهت سفارت اطریش بود. امروز سفیر اطریش را احضار فرمودند که دلجویی از او بشود، از اتفاق غریب نیمساعت در حضور شاه نشست از هر بابت صحبت شد مگر از این فقره». در ۲۶ رمضان می‌نویسد:

«کنت (رئیس شهربانی) نقل می‌کرد که نائب السلطنه به شاه عمر مز کرده که شصت هزار نفر بایی مسلح در تهران پیدا شده که به من و شما صدمه بزند و کسی نیست از حضرت والا بپرسد جمعیت تهران شما به همه جهت نود هزار نفر است از نود هزار چطور شصت هزارش بایی میشود. کنت خیلی از این گرفتن و اذیت مردم متأسلم بود، در دل گفتیم وای به عزائی که مرده شود گسریه کنده». در ۱۵ شوال ۱۳۰۸ ق. می‌نویسد: «آنچه معلوم شده نوشتجاتی که از فرنگ برای مردم می‌آوردند یا از این‌جا بفرنگ می‌برند پستخانه باز میکند باز سر او را بسته به صاحبش می‌رسانده. ۱۹ شوال: شنیدم شاه سیدولی و آن سیدحسین مترجم هندی‌آرا با میرزا فروغی عفو فرموده و مرخص کردند اما باقی مقصرین در مجسده: ۴ روز بندینی در ۲۰ مارس ۱۸۹۰ م. ملکم مقابله بمثل کرده جواب سخت و هیجان‌آمیزی با اعلامیه دولت داده و آنرا در روزنامه‌های لندن منتشر ساخت. پروفوسور ادوارد براون در

۱- میرزا رضای کرمانی کشنده ناصرالدینشاه - حاجی سیاح - میرزا جعفر حکیم‌الهی

و غیره.

۲- سیدحسین شیرازی مترجم روزنامه‌های هندوستان بوده.

در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در این باب چنین مینویسد: «او در برابر ۴۰ هزار پوند^۱ یک سندیکای انگلیسی واگذار کرد که پس از مدتی اندک باطل گردید ولی چون پولی را که سندیکا پرداخته بود نتوانست پس بگیرد سبب بی اعتباری ایران در بورس لندن گردید و یک اثری از این امتیاز (لاتاری) که عواقب مهم چندی داشته است همان مشاجره بین شاه و پرنس ملکم خان بوده (که از سال ۱۸۷۲ م. = ۱۲۸۹ ق.) نمایندگی دربار سنت جسر را داشته است. در نتیجه این مشاجره در نوامبر ۱۸۸۹ ملکم خان از سفارت لندن عزل گردید. (در شماره ۱۶ مارچ ۱۸۹۱ روزنامه تأیمز از منابع مقامات ایرانی اعلام داشت که ملکم خان از کلیه القاب و درجات بفرمان شاه محروم شده است) و جواب زنده ای از ملکم در ۳۰ مارچ همان روز نامه درج شد و بجای او محمدعلی خان علاء السلطنه منصوب گردید. ملکم پس از عزل از سفارت روزنامه ای بنام قانون در لندن انتشار میداد و تا ۴۱ شماره منتشر شده است. و نیز مینویسد:

و تا اول سلطنت مظفرالدین شاه (۱۸۹۶) دهناله پیدا کرده بود و بیشتر هدفی بدگویی از امین السلطان بود چنانکه در نخستین شماره (۲۰ فوریه ۱۸۹۰) او را قاطرچی زاده نامیده^۲.

شاه پس از عزل ملکم خان بجای او میرزا محمدعلی خان معین الوزاره ژنرال کنسول ایران را در تفلیس ملقب به علاء السلطنه کرده بسمت وزیر مختاری بلندن فرستاد. سید جمال الدین اسدآبادی در سفر دوم خود با ایران پس از اینکه در سال ۱۳۰۷ ق. از ایران تبعید گردید بلندن وارد شد. ورودش بلندن مصادف بود با ایامیکه ملکم خان از خدمت دولت بکلی معاف و برکنار شده بود. این دو نفر با هم در لندن هم منزل شدند و شروع با انتشار روزنامه بنام قانون و عرف و قانونی و نوشتن مقالات بر ضد ایران (البته بیشتر بر علیه شاه و امین السلطان) نمودند. ممدجات روزنامه قانون از نظر انتظاری ما مقال ولاتنظاری من قال حقایق را بیان

۱- ۱۳۶ هزار تومان.

۲- این محمدعلی خان علاء السلطنه سرسلسله خاندان علاء پیش از اینکه بلندن مأمور شود از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۷ قمری ژنرال کنسول (سرکنسول) ایران در تفلیس و ملقب به معین الوزاره بوده است.

۳- امین السلطان اول و دوم پدر و هسر قاطرچی زاده نبوده اند بلکه قاطرخانه و شترخانه که از کارهای مهم و پرسود آن زمان بوده و عمل اداره حمل و نقل این ایام را انجام میداده زیر نظر آنان اداره میشده است. پدر و پسر مدتها رئیس اداره صاحب جمع شترخانه و قاطرخانه بودند و هر کس رئیس اداره مزبور بود او را صاحب جمع میگفتند. از این خانواده پشاورب سقز، آقا ابراهیم امین السلطان، میرزا علی اسفرخان امین السلطان و برادرش مصدق قاسم خان (وکیل السلطنه پسر چهارم آقا ابراهیم) صاحب جمع بوده اند.

نموده است از آنجمله میگوید :

«مأمورین دولت ایران نادان و شیادند، قشون ایران مایه تمسخر دنیاست - مجتهدین ایران نسبت بدین و عدالت بی اعتقادند - شهرهای ایران مرکز کثافت است - قانون و دادگستری در ایران شوخی است - جامعه‌ای ایران آرمه و رفت چهارپایان بوجود آمده است»^۱.

تا ناصرالدین شاه زنده بود ملک‌خان هم روزنامه نویسی بود^۲ و از طرف دولت ایران خدمتی با او ارجاع نمیشد.

گفتگو و مکاتبات زیاد بین دولت ایران و کمپانی و ملک مبادله شد و غریب بدو مال این قضیه بطول انجامید و نتیجه‌ای برای کمپانی حاصل نگردید تا بالاخره چون کمپانی وضع را بدین منوال دید از ملک بدادگستری لندن شکایت نمود و ملک هم در مقابل ادعای کمپانی عرض حال افلاسی داد و دادگام هم چون این عمل را از وی دید او را محکوم بکلاه برداری نمود^۳.

پس از گفته شدن ناصرالدین شاه (۱۷ ذی القعدة ۱۳۱۳ قمری) مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۷ ق. مطابق ۱۹۰۰ م. که برای اولین بار پارو با مسافرت کرد ملک‌خان در پاریس حضور شاه رسید و با وسائل و وسائلی که داشت شاه راضی شد که باو کاری ارجاع شود و چون با محکومیتی که بعنوان کلاه برداری در انگلستان پیدا کرده بود نمیتوانست دوباره بلندن مأمور شود از این جهت شاه او را ملقب به نظام الدوله کرده بسمت وزیر مختاری ایران در ایتالیا منصوب شد و مأموریت اخیرش قریب به ۹ سال طول کشید. ملک دارای نوشتجات و رسائلی است که در اوائل مشروطیت تحت عنوان کلیات ملک در تهران طبع رسیده است. ملک‌خان در سال ۱۳۲۶ ق. در سن ۷۷ سالگی در شهر لوزان در گذشت و بر حسب وصیتش جنازه او را به برن پایشخت سوئیس برده در آنجا سوزاندند.

ملک‌خان دارای پسری بود بنام فریدون که در سال ۱۳۱۸ ق. از مظفرالدین شاه در سفر اولش در اروپا در مقابل دادن یک انگشتر بریلیان بعنوان پیش‌گفتی پناه برای او لقب پرنسی گرفت و چون زن نروتمند خود را که پدرش برای او گرفته بود طلاق داد ملک او را از

۱- اولین شماره روزنامه قانون اول رجب ۱۳۰۷ ق. برابر با ۲۰ فوریه ۱۸۹۰ یعنی دو ماه و اندکی پس از عزلش انتشار یافت و روی هم رفته ۳۲ شماره از آن انتشار گردید. لکن ادوارد براون در کتاب انقلاب بی‌جای ۳۲ شماره ۳۱ شماره و مدت انتشار آن را سه سال و نیم ذکر نموده است.

۲- م. ق. هدایت در صفحه ۱۱۷ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد: «ملک پس از عزل از سفارت در پاریس انگلیس علی‌رغم امین‌السلطان روزنامه قانون را منتشر کرد».

۳- حسین قلی‌خان نواب بوکالت دولت ایران در محاکمه مزبور شرکت میکرد.

ارپه خود محروم کرد و دارائی ملکم پس از فوتش بدخترانش که در بیمارستانهای انگلستان پرستار بودند رسید و چون فریدون خان در جنگه بین الملل اول در روزنامه‌های انگلستان نسبت به ایران ناسزاها می‌گفت از این جهت دولت لقب پرنسی او را الفاء کرد. فریدون فارغ التحصیل مدرسه نظامی سن سیرباریس بود وی مترجم کتابی است از انگلیسی درباره سیر حکومت پارلمانی در انگلستان که با اسم تاریخ‌گزیده در پاریس سال ۱۳۲۷ ق. منتشر شده است.

نظرات و عقاید اشخاص در باره ملکم. مؤلف سیاست‌گران دوره قاجار می‌نویسد: «هر چند نگارش بعضی از مطالبی که ملکم برشته تحریر در آورده سودمند است و حقیقت دارد ولی از قلم کسی که کاملاً مؤثر واقع می‌شده که با يك ایمان خلل‌ناپذیری بنگارد نه فقط برای عوام فریبی و بدست آوردن پول و اعتبار و مقام. بهر حال قسمتی از آنها تا حدی موجب روشن شدن افکار گردیده است؛ و نیز می‌نویسد:

«اطلاعات سیاسی را دست‌آویز کرده در برابر مردم محبوب فروتنی و بی‌خبران‌ایام پرده از روی خودپسندی و خودبینی برداشته مقاماتی برای خود فوق استعداد بشری قائل می‌شده است.»

ویل فریدبلنت مؤلف (تاریخ سری اشغال مصر بدست انگلیس‌ها) درباره ملکم می‌گوید: «شخصیت قابل ملاحظه‌ای که هرگز ندیده بود داشته کسی که آگاه‌ترین مردان شرقی بوده است.»

یکی از مهمترین قسمت‌های ایران در ادوار گوناگون و مخصوصاً

ملک محمود

در زمان سلاطین صفوی خراسان بود. خراسان در آن عهد مانند ازمته گذشته مشتمل بود بر افغانستان، قسمتی از ترکستان و سیستان (نیمروز)؛ در اواسط سلطنت شاه سلطان‌حسین بواسطه شورش‌های طوائف مقیم در آن ایالت برضد حکومت مرکزی خراسان به سه قسمت متمایز و جدا از هم تقسیم شده بود و هر یک از گردنکشان و متجاسرین قسمتی از آن ایالت را برای خود متصرف شده بودند. قندهار تحت تسلط محمود غلیجائی-هرات زیر سلطه اسدالله‌خان رئیس طائفه ابدالی-سیستان و مشهد تحت حکمرانی ملک محمود سیستانی که خود را از احفاد و اعقاب سلسله صفاری میدانست قرار گرفته بود.

ملک محمود در زمان سلطنت شاه سلطان‌حسین حکومت سیستان را داشت. لکن در

۱- بیشتر مورخین او را بنام ملک محمود ذکر کرده‌اند فقط محمدعلی خزین لاهیجی که هم‌زمان با او بوده در صفحات کتاب تاریخ تألیف خود او را ملک محمودخان نام برده است.

۲- بیشتر مورخین او را والی سیستان نوشته‌اند لکن هدایت در جلد هشتم روضه‌الصفا او را حاکم تون (فردوس) ذکر کرده است.

اواخر پادشاهی او از هرج و مرج مملکت و انقلاباتی که بواسطه هجوم طوائف و رعایای افغان بایران روی داده بود سوء استفاده کرده علاوه بر حکومت سیستان مشهد را نیز گرفته ضمیمه حکومت خود کرد و در آن حدود و نواحی برای خویش سلطنتی تشکیل داد و سکه و خطبه بنام خویشن نمود و مشهد را مقر سلطنت خود قرار داد. شاه طهماسب در سال ۱۱۳۸ قمری خواست مشهد را از چنگ او خارج نماید جنگ کرد و موفق نگردید تا اینکه در سال ۱۱۳۹ قمری با تفاق فتحعلی خان قاجار و نندقلی بیگ افشار که بلقب طهماسبقلی خان و منصب قورچی باشیگری منصوب شده بود بمحاصره مشهد پرداخت. طهماسبقلی خان (نادرشاه) اول کاری که کرد فتحعلی خان قاجار را که ممکن بود در آینده رقیب او شده و مانع پیشرفت کار او گردد از میان برداشت و در جوار خواجه ربیع مدفون گردید (۱۲ محرم ۱۱۳۹ قمری). سپس بگرفتن شهر مشهد پرداخت و مشهد به تصرف طهماسبقلی خان درآمد (سفر ۱۱۳۹ ق.و). ملک محمود تاج واثاث سلطنت را به اردوی شاه طهماسب فرستاد و سپس خود به لباس درویشی درآمد در یکی از حجرات محسن امام رضا (ع) معتکف شد و در خلال این احوال شورشی دائمی بمخالفت مردم پاشاه طهماسب و طهماسبقلی خان در مشهد برپا شد و معتکف، مورد سوء ظن واقع گردید. بنا بر این جهت طهماسبقلی خان او و اتباعش را بقتل رسانید و بعد با تصویب شاه طهماسب حکومت را به رضاقلی خان و سپهسالاری خراسان را به ابراهیم خان پسر و برادر خود واگذار نمود.

راجع بکشته شدن ملک محمود هدایت در جلد هشتم روضة الصفاء چنین گوید: «ملک محمود و ملک اسحق و ملک محمدعلی را با اشاره طهماسبقلی خان بکشتند» و حزین در صفحه ۷۸ تاریخ خود چنین گوید: «و کار بر ملک محمود تنگ شده آن بسطه فاخره مفتوح شد

۱- پیش از اینکه ملک محمود وارد مشهد شود، در مشهد حوادثی روی داده بود باین معنی که علیقلی خان ثاملو حاکم و اسمعیل خان سپهسالار خراسان بودند. بین فرمانده لشکر و حاکم اختلاف سختی ایجاد شده که سرانجام منتهی به عزل و حبس سپهسالار به تحریک علیقلی خان به وسیله اهالی گردید (۱۱ محرم ۱۱۳۵ قمری). بعد همان اشخاصی که فرمانده لشکر را متکوب و علیقلی خان را همه کاره کرده بودند دوباره برضد علیقلی خان قیام کرده او را کشتند و اسمعیل خان سپهسالار را از زندان بیرون آورده بحکومت اختیار نمودند. برای اینکه دوباره قضیه تجدید نشود اسمعیل خان برای تقویت خویش صلاح خود را در این دیدگاه از ملک محمود استمداد کند ملک محمود هم درخواست او را پذیرفت و به مشهد آمد. چیزی نگذشت که خود زمام امور خراسان را در دست گرفته دعوی سلطنت نمود و تاجی بر سر نهاد و بنام خود سکه زد و خطبه خواند.

و ملك محمود محبوب گسردیده در حبس به سعی یکی از امراء بی الخلاع پادشاه هلاک شد .

ملك منصور میرزا پسر سی و ششم فتحعلیشاه قاجار و برادر کهنتر ملك قاسم میرزا بوده و در سال ۱۲۲۶ قمری متولد شده است . مادر

ملك منصور



ملك منصور میرزا پسر فتحعلیشاه

این دو برادر بیکم خانم زن پاتردهم فتحعلیشاه دختر امامتلی خان افشار از خوانین معتبر رضاییه بوده و ملك منصور میرزا غالب ایام را در نزد برادر مهتر خویش پسر میبرده و در سال ۱۲۷۷ قمری حاکم ارومیه (رضاییه کنونی) نیز بوده است. اینکه من شرح مختصری از او در اینجا ذکر کردم قطب برای نشان دادن سببهای او بود که در آن زمان در داشتن چنین سببهایی در میان امثال و اقران خود کم نظیر بوده و غیر از شاهزادگی هنر دیگری نداشته و از هر حیث با ملك قاسم میرزا برادر خویش خیلی فرق و تفاوت داشته است.

ملك منصور میرزا شجاع السلطنه پسر دوم مظفرالدینشاه در سلطنت پدر خود دوبار در سال ۱۳۱۸ و ۱۳۲۲ قمری والی فارس شد و در

ملك منصور

هر دو بار مردم به تحریک متنفذین محل بر ضد او شورش کردند و دولت مجبور شده که او را از آنجا احضار نماید . انگیزه شورش شیرازیان بر علیه استاندار برای این بود که شجاع السلطنه خواست به بازار وکیل و سراهای اطراف آن که از بناهای کسریم خان وکیل میباشد دست اندازی کند و حرفش هم این بود که چون بناهای مزبور جزه خالصات است و شاه هم بموجب فرمانی اینها را به من بخشیده بنابراین ملك من است و باید آنرا متصرف شوم و درآمد آنها باید عاید من گردد .

قوام الملکیها در این املاک ذینفع بودند و املاک زیادی در این حدود داشتند که اگر شجاع السلطنه موفق بشد قطعاً مستغلات آنها نیز از دست آنان خارج و منتشر میگردد



ملکه منصور میرزا شماع السلطنه

بنابر این محمد رضا خان قوام‌الملک و پسرانش شروع به تحریکات نموده و مردم را بر ضد شماع السلطنه شوراندند و در کار خود نیز موفق گردیدند و دولت ناگزیر شد که او را از فارس اجتناب نماید. عین‌الدوله در زمان سدارت خود قصد داشت که محمدعلی میرزا را از ولایتهای برکنار کرده و شماع السلطنه را بجای وی ولیمه نماید لکن بواسطه مخالفت روس‌ها در قصد و نیت خود موفقیت حاصل نکرد و همیشه هم بین عین‌الدوله و محمدعلی میرزا چندان مسأله می‌بود.

شماع السلطنه در زمان سلطنت پدرش مظفرالدین‌شاه علاوه بر اینکه از متولین طراز اول ایران بود مبلغ یکصد و پانزده هزار تومان نیز مستمری سالیانه داشت^۲ در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۳ قمری) کمیسیون دارائی مستمری او را به دوازده هزار تومان

۱- البته با نظر انکلیس‌ها.

۲- گاهی هم گفتگو راجع به حقیقتی میرزا نصره السلطنه و ناصرالدین میرزا نیز در میان بود.

۳- ۱۱۵ هزار تومان ۷۰ سال پیش.

تقلیل داد. در سال ۱۳۳۰ ق. چون شماع السلطنه و سالارالدوله هر دو برادر بزرخلاف قرارداد و تعهداتی که داشتند بتحریر بیگانگان بر علیه دولت مشروطه قیام و اقدام نمودند دولت ناگزیر گردید که املاک آنان را توقیف نماید دولت روس این موضوع را بهانه و دست آویز خود قرار داده با موافقت قبلی دولت انگلیس اولتیماتوم ۴۸ ساعته بدولت ایران تسلیم داشت و درخواست کرده بود که مورگان شوستر امریکائی خزانه دار کل و همکاران خارجی او معزول و دولت ایران متعهد شود که در آینده برای استخدام مستشاران خارجی رسایت قبلی دولتین روس و انگلیس را جلب نماید.

مجلس شورایملی (دوره دوم) اولتیماتوم مزبور را با اکثریت قریب باتفاق آراء رد کرد اما ناصر الملک نائب السلطنه و هیأت دولت وقت تحت ریاست نجفقلی خان مسام السلطنه بختیاری پس از انحلال مجلس مجبور به تسلیم شدند و نفوذ دولتین روس و انگلیس پیش از پیش رو باز دیاد نهاد و زمامداران وقت که دست نشانده بودند کاملاً دست نشانده تر و تحت نفوذ دولتین درآمدند و از این تاریخ به تصویب آنان نخست وزیران و وزیران انتخاب می گردیدند.

ممش خان کرد زعفرانلو از سرکردگان خراسان و خوانین مقتدر

ممش

طایفه زعفرانلو که چند سالی حکمران چناران بود. در سال

۱۲۱۰ قمری که آغامحمدخان بسوی خراسان عزیمت نمود به مشهد وارد شد. ممش خان از وی اطاعت کرده و به نزد او آمد لکن پس از کشته شدن آغامحمدخان در ۲۹ ذیحجه ۱۲۱۱ ق. مانند سایر امرآ و بزرگان خراسان نسبت بجانشین وی (فتحعلیشاه) نافرمانی کرده گاهی طرف نادر میرزا پسر شاهرخ شاه افشار را داشتند و گاهی نیز بطرف فتحعلیشاه قاجار متمایل می شدند. فتحعلیشاه که در اواخر سال ۱۲۱۲ ق. برای تصرف مشهد و دستگیر کردن نادر میرزا عازم خراسان شد، صادقخان شقاقی و حسینخان قاجار قزوینی را مأمور تسخیر چناران و تدمیر ممش خان نمود. صادقخان با وجود اینکه از طرف فتحعلیشاه برای سرکوبی و قلع و قمع او مأمور بود باو خیانت کرده و با ممش خان ساخت و او را وادار کرد که از نادر میرزا طرفداری نماید.

ممش خان برای اثبات بی تقصیری خود و نشان دادن هواخواهی خسویش نسبت به فتحعلی شاه، عرائب خیانت صادقخان را در نامه ای بوی گوشزد نمود. فتحعلیشاه در این باب چیزی نگفت و خیانت صادقخان را بروی خود نیاورد فقط دستور داد که صادقخان به جان محمدخان قاجار دولو ملحق شده و باتفاق یکدیگر بمحاصره مشهد بپردازند.

در سال ۱۲۴۸ ق. که عباس میرزا نائب السلطنه قلعه امیرآباد را به قهر و غلبه از رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو و حاکم قوچان گرفت و او را باخود به تهران آورد حکومت چناران را به کریم خان زعفرانلو برادرزاده ممش خان واگذار نمود.

منصورخان فراهانی از افسران جدی و کاری زمان سلطنت فتحعلیشاه

منصور

بوده و در سال ۱۲۵۰ هجری قمری که پس از فوت فتحعلیشاه توه

او و محمد میرزا پسر بزرگ عباس میرزا نائب السلطنه به پادشاهی رسید. دو برادر اعیانی، حسینعلی میرزا فرما فرمای فارس و حسینعلی میرزا شجاع السلطنه والی کرمان، پسران بزرگ فتحعلیشاه سلطنت وی بهیچ وجه تن در ندادند. حسینعلی میرزا فرمانفرما خود را شاه خوانده بنام حسینعلی شاه در شیراز بتخت سلطنت جلوس نمود و حسینعلی میرزا سپهسالار او گردید. محمدشاه برادر خود فیروز میرزا که بعداً ملقب به القاب نصره الدوله و فرمانفرما شد به همراه منوچهرخان گرجی (ارمنی) معتمد الدوله و لنزی^۱ انگلیسی افسر توپخانه برای دفع آنان فرستاد. پس از مختصر جنگی هر دو تسلیم گردیدند و منوچهرخان آنان را بوسیله منصورخان که شخصی طرف اطمینان بود به تهران روانه نمود.

منوچهرخان خواجه ایبج آقاسی^۲ معتمد الدوله ارمنی معروف به

منوچهر

گرجی از رجال مشهور و باکفایت دوره سلطنت فتحعلیشاه و

محمدشاه قاجار بوده است. نامبرده در جزه اسرائی بوده که آغامحمدخان قاجار در سال

۱۲۰۹ هجری قمری او را از تفلیس پایران آورد.

منوچهرخان پیش از اینکه بوزارت

و پیشکاری برسد و بعد خودش مستقلاً حاکم

و والی بشود در دربار فتحعلیشاه قاجار

مناسب گوناگونی داشته یکوقتی جزو

خواجگان حرمسرا بعد غلام پیشخدمت

خاصه و سپس بواسطه هوش و کاردانی که

داشت بتدریج ترقی نمود و در دستگاہ

فتحعلیشاه بی اندازه مقرب و بیست ایبج آقاسی

(خواجه باشی) و بعد ایشیک آقاسی باشی^۳

ارتقاء یافت. در سال ۱۲۳۹ ق. که

یحیی میرزا کودک هفتساله پسر چهل و سوم

فتحعلی شاه حاکم گیلان شد، منوچهرخان

بوزارت و پیشکاری او معین و بهرام روی به

رشت رفت.



منوچهرخان معتمد الدوله

۱- Lindsay

۲- خواجه باشی

۳- رئیس یا وزیر تشریفات

منوچهر خان در سال ۱۲۴۰ قمری پس از درگذشت یوسف خان گرجی سپهسالار وزیر اسفهان بجای وی بوزارت سلطان محمد میرزا سیف الدوله حاکم اسفهان تعیین و برقرار شد. هنگام جنگه دوم روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ ق.) منوچهر خان در سال ۱۲۴۲ ق. تغییر مأموریت یافته برای حفظ سواحل گیلان و بندر پهلوی (انزلی) و جلوگیری از آمدن روس ها به آن سوب فرستاده شد و بجای او عبدالله خان امین الدوله بوزارت سیف الدوله از تهران به اسفهان روانه گردید.

پس از آنکه سر جان ماكدونالداکینر^۱ وزیر مختار انگلیس با ژنرال پاسکیویچ^۲ در باب پرداخت خسارات و مسائل دیگر ملاقات کرد و خسارت پرداختی ایران بروسیه به پنج میلیون تومان تنزل یافت. وزیر مختار مک نیل^۳ طبیب و نایب اول سفارت را برای مذاکره پاشاه به تهران فرستاد و فتحعلیشاه راضی به پرداخت خسارت گردید و برای اینکه کار زودتر تمام شود و پیش آمد دیگری روی نهد چهار میلیون (هشت کرور) تومان بوسیله منوچهر خان از تهران به تبریز فرستاده شد و یک میلیون تومان دیگر قرار شد که بعدها بمدارا و مهلت اداء گردد. در سال ۱۲۴۴ قمری پس از فوت میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله نشاط اسفهرانی منوچهر خان ملقب بمعتمد الدوله شد.

در سال ۱۲۵۰ ق. که فتحعلیشاه درگذشت محمد میرزای ولیعهد پس از شاه شدن و جلوس در تبریز برای جلوس خود در تهران و در دست گرفتن زمام امور مملکت از آذربایجان بسوی تهران رهسپار گردید.

در این هنگام منوچهر خان معتمد الدوله، برخلاف عده زیادی از شاعران و رجال درباری که از کتبه مسائل سیاسی بی خبر و بی اطلاع بودند، او از جریان سیاست آن روزی و شاه شدن حتمی محمد میرزا کاملاً با اطلاع بود بنابراین از رشت از مقر حکمرانی خود با دو هزار سوار و جمعی پیاده و چهل هزار تومان پیشکشی با استقبال آمد و در خرم دره زنجان

۱- پسر ۳۸ فتحعلی شاه قاجار.

۲- Sir John Macdonald Kinneir

۳- Paskevitch

۴- McNeill

۵- معاهده ترکمانچای معاهدتهای است که دولت قوی و غالب یا دولت ضعیف و مغلوب بسته و دولت ضعیف بلاشرط تسلیم قوی گردیده و بنا بر این بدیهی و طبیعی است که هیچیک از مواد آن به نفع ایران نبوده و از این تاریخ است که ایران بمنزله یک مملکت یوشالی میان دو همسایه قوی پنجه در آمد و هیچوقت هم نتوانست یعنی موجبات آن را (بواسطه عدم رشد ملت) فراهم نیابد که خود را از زیر بار سنگین حریفان و دشمنان خود بیرون آورد.

به اردوی شاه تازه پیوست و مورد الطاف او واقع شد و بعد مأموریت مهمی بوی محول گشت . در این سال محمدشاه پس از ورود خود به تهران ابتداء قصد داشت که الله یارخان آصفالدوله دائمی خود را بسرکوبی حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه بفارس بفرستد ، بجهاتی رفتن او سرنگرفت ، و بعد بصوابدید میرزا ابوالقاسم قائم مقام قراقرانی ، فیروز میرزا برادر کبک خود را به همراه منوچهرخان ولنزی افسرانگلیسی فرمانده توپخانه را با اردویی برای گرفتن فارس و دستگیری حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه عسوهای خود به سمت اصفهان و شیراز روانه نمود .

اردوی اعزامی در نزدیک قمشه (شهرضا) پس از زد و خوردی سخت اردوی فارس را شکست داده و افراد آن را فراری داد و منوچهرخان پس از ورود به شیراز دو برادر را گرفت و تحت الحفظ روانه تهران نمود . و پس از خاتمه عملیات مزبور فیروز میرزا به پیشکاری و وزارت منوچهرخان معتمدالدوله در سال ۱۲۵۱ ق. والی فارس شد .

لزد کردن در صفحه ۶۳ جلد دوم کتاب (ایران و موضوع ایرانی) تألیف خود در این باب مینویسد : ... که فرماندهی قوای اعزامی محمدشاه با سرهائری لنزی بی تون؟ بود و پس از شکست قوای اعزامی فارس بفرماندهی حسنعلی میرزا شجاع السلطنه به دشمن چندان مهلت نداده بزودی وارد شیراز شد و دو برادر (حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه) را گرفتار و روانه تهران نمود .

در سال ۱۲۵۲ ق. بجای بهرام میرزا بحکومت کرمانشاه - لرستان و خوزستان منسوب شد و بان صفحات نقلی کامل داد .

در سال ۱۲۵۳ ه. ق. که فضلعلیخان بجای خسروخان گرجی که مردم اصفهان به تحریک علماء بر وی شوریده بودند ، حاکم اصفهان شد . پس از ورود حاکم جدید او باش شهر و لوطیان آنجا که بقدرت علماء مستظفر بودند بخرکات رشت و اخذ اموال و هتک توأمین

۱- Sir Henry Lindsay Bethune

۲- سرهنری لنزی بیتون که در ایران فقط به لنزی صاحب شهرت دارد از افسران انگلیسی اهل اسکاتلند بوده که در سال ۱۲۲۵ قمری به همراه سرجان ملکم بایران آمد و در حدود ۳۰ سال در خدمت نظام ایران بود و دوره های سلطنت فتحعلی شاه - محمدشاه و ناصرالدینشاه قاجار را بطوبی دید . ابتداء که از هندوستان از جنگ گندرس برای تعلیم سربازان در قسمت توپخانه بایران آمد درجه اش ستوانی بود و بتدریج ترقی کرد و بمناصب و درجات عالی از قبیل امیر توپخانه - فرمانده کل قوی و امیر توپخانه نائل گردید و درجات و مناصب انگلیسی او هم خیلی عالی شد تا بسدجه بارونی و سرلشکری رسید . تا میرده در سال ۱۲۰۱ قمری متولد و در سال ۱۲۶۷ قمری برابر با ۱۸۵۱ میلادی در تبریز درگذشت و بر حسب امر دولت از جنازه وی تجلیل زیادی بعمل آمد و در قبرستان ارامنه بخاک سپرده شد .

مردم اشتغال داشتند^۱ بواسطه این قضایا فضلعلیخان در سال ۱۲۵۴ ق. معزول و منوچهرخان معتمدالدوله حاکم سابق کرمانشاه بجای او منصوب گردید^۲ و ظلم اسفهان را دوباره اعاده داد و در این سال که منوچهرخان معتمدالدوله والی اسفهان - لرستان و خوزستان بود برای سرکوبی محمدتقیخان چهارلنگه بختیاری بخوزستان لشکر کشید .

مولی فرج الله خان سوم پسر مولی محمد از طریق دولتخواهی نزد معتمدالدوله رفت و حکومت تمام خوزستان از طرف معتمدالدوله باو واگذار شد. از سال ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۳ ه. ق. سال فوتش والی اسفهان - لرستان و خوزستان بود. نامبرده مردی بوده بی نهایت سخت گیر - با کفایت - مدبر - کاردان - مدبر - ظالم - شقی - بسیار مقتدر و ثروتمند و در مدت عمرش، مانند سایر حکام و مأمورین دولت ، ثروت هنگفتی برای خود فراهم آورد و در زمان حیاتش از معمولین درجه يك ایران بشمار می آمد. وی مؤسس چاپخانه ای بوده در تهران که بنام چاپخانه معتمدی شهرت داشته است .

منوچهرخان معتمدالدوله برادری داشته بنام میرزا ابراهیم یا آبراهام که مسیحی بوده و در دستگاه روسها در قفقاز بخدمت اشتغال داشته است در سال ۱۲۴۸ ق. مطابق ۱۸۳۲ میلادی از طرف یارون رازن حاکم گرجستان برای ابلاغ پیغاماتی به تهران آمد، هنگام بازگشتش دولت میرزا محمد مهدی پسر محمد کینخان سردار نوری را به عنوان نماینده سیاسی به همراه او به تفلیس فرستاد. لرد کرزن در صفحه ۳۱۹ جلد دوم کتاب (ایران و مسأله ایران) تألیف خود راجع به شقاوت معتمدالدوله مینویسد: معتمدالدوله منوچهرخان که از حکام خونخوار ایران بوده در سال ۱۸۴۰ میلادی = ۱۲۵۶ ه. ق. سیصد نفر را در نزدیکی شهر از زنده زنده گچ گرفت .

معتمدالدوله بیش از شصت و ناخوش و بستری شد و در اوائل بیماریش حاجی میرزا آقاسی بواسطه معاندتیکه با او داشت میرزا گرگینخان را بحکممرانی اسفهان تعیین کرده روانه اسفهان نمود ولی حاکم مذکور با وجود اینکه از منسوبان وی بود مدت شصت و هفتاد و یک روز در کمال بیم و انتظار ماند و جرات ورود بر کز ما موریت خود نکرد تا بعد از وفاتش رهسپار اسفهان گشت . وفات منوچهرخان در اسفهان در سال ۱۲۶۳ ه. ق. اتفاق افتاد و اموالش را دولت ضبط نمود و جسدش را بقم برده در مقبره خاص بخود دفن کردند . معلوم نیست که

- ۱- بی نظمی و اغتشاش اسفهان و شورش اهالی بر حکام بیشتر برای این بود که محمد شاه در این سال برای گرفتن هرات، یکی از چهار شهر خراسان، عزیمت نموده بود ، علمای اعلام بیه تحریک بیگانه، مردم را بشورش وادار نمودند که دولت از گرفتن هرات منصرف گردد .
- ۲- منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۱۷۲ و تاریخ اسفهان و ری صفحه ۲۵۷ حکومت معتمدالدوله را در اسفهان در سال ۱۲۵۴ ق. و ناسخ التواریخ در جلد دوم قاجاریه صفحه ۳۸۴ در سال ۱۲۵۵ ق. و هدایت در جلد دهم روضه الصفاء ۱۲۵۷ ه. ق. ذکر نموده اند .

معمدالدوله روی چه نظری پامیدعلی محمد باب همراهی نمود و برای پیشرفت آئین وی خیلی مساعدت کرد و تا موقیمیکه زنده بود در اسفهان از او بخوبی پذیرائی کرده و در حفظ جان وی بسیار کوشید .

سپهر مؤلف ناسخ التواریخ در صفحه ۴۲۹ تاریخ قاجاریه مینویسد: «منوچهر خان ایچ آقاسی معمداالدوله که این وقت حکومت اسفهان داشت گمان کرد که تواند بود میرزا علی محمد نیز یکی از بزرگان دین باشد . در کتب بابیه راجع به معمداالدوله خیلی چیزها نوشته شده از آن جمله میگویند که روزی معمداالدوله به سیدعلی محمد گفت اگر شما به من اجازه بدهید من میتوانم تا دو سال با دولت ایران محاربه کنم و این امر را به قهر و غلبه نفوذ دهم و میخواست که با ایل شاهسون و بختیاری که تحت اطاعتش بودند شاه را مجبور به تسلیم آئین سید باب نماید و خواست دخترش را باز دو اج آن بزرگوار در آوردا . اما در اینکه معمداالدوله از اوضاع متزلزل و هرج و مرجی که بواسطه سلطنت محمدشاه علیل و همیشه ناخوش و حاج میرزا آقاسی بی کفایت در سراسر ایران ایجاد شده بود مانند بسیاری از رجال آن زمان سخت ناراضی و میخواست است از سوء جریان اوضاع منکنت استفاده نماید ، در آن شبیه و حرفی نیست و چون مردی مجرب و درکارها ورزیده بوده در اعمال و اجراء خیالات خود خیلی با احتیاط و بسیار با سیاست رفتار میکرده است .

منوچهر میرزا پسر چهاردهم عباس میرزا نایب السلطنه بوده و محمدشاه پس از شاه شدن او را در سال ۱۲۵۱ ق. بحکومت گلپایگان و خوانسار تعیین و روانه نمود .

میرزا موسی پسر میرزاهدای از احفاد آقاسی بیگ پسر آقا محسن آشتیانی بوده و در سال ۱۲۹۰ قمری که میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی وزیر محاسبات^۱ بمسرح محرقه در گذشت ، میرزاهدایت آشتیانی که در سال ۱۲۸۹ ق. وزیر لشکر شده بود بجای وی بنا لقب وزیر دفتر رئیس دفتر استیفاء (وزیر دارائی) شد و وزارت لشکر به میرزا موسی آشتیانی ، که با قوام الدوله و میرزاهدایت تیره عمو بود ، رسید . در سال ۱۲۸۹ ق. که بوزارت لشکر منصوب شد ابتداء عنوانش رئیس دفتر لشکر بود و بعد در سال ۱۲۹۱ ق. عنوانش وزیر لشکر شد^۲ . میرزا موسی وزیر لشکر در جمادی الثانیه سال ۱۲۹۸ ق. در گذشت و به جای او میرزا کاظم خان نظام الملک وزیر لشکر شد .

- ۱- منوچهر خان خواجه بوده و دختری نداشته است که به سیدعلی محمد بسند و سائر مطالب مذکوره نیز ممکن است که از این قبیل بوده باشد .
- ۲- مدتی وزیر دارائی را وزیر محاسبات همی گفتند .
- ۳- رئیس دارائی ارتش را سابقاً رئیس دفتر لشکر و یا وزیر لشکر همی گفتند .



میرزا موسی وزیر

میرزا موسی مستوفی تفرشی متولد سال ۱۱۹۸ هجری قمری پسر میرزا ابوالقاسم و پدر میرزا عیسی وزیر و سید عبدالله خان انتظام السلطنه بوده . در سال ۱۲۶۳ ق. که ناصرالدین میرزا ولیعهد بحکمرانی آذربایجان تعیین گردید میرزا موسی سمت مستوفی کل را داشت و در مجلسیکه از علماء و رجال برای مناظره و مباحثه با سید علی محمد باب در حضور ولیعهد در همین سال تشکیل یافت میرزا موسی نیز در آن مجلس حاضر بود .

موسی

در سال ۱۲۶۴ ق. که ناصرالدینشاه پادشاه و میرزا تقی خان صدراعظم شد اسکندر - میرزا پسر ششم عباس میرزا نائب السلطنه بوزارت و پیشکاری میرزا موسی بحکومت قزوین منصوب گردید . در سال ۱۲۶۹ قمری که ناصرالدین شاه قصد مسافرت بهارج از تهران برای تفریح و گردشهای طولانی داشت و ممین الدین میرزای ولیعهد کودک شیرخواره را در تهران گذاشت ، میرزا موسی را بوزارت (معاونت) حکومت تهران منصوب کرد و از این تاریخ معرووف گردید به وزیر .

میرزا موسی وزیر در سال ۱۲۸۲ قمری در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت و جنازه اش بکر بلا برده شد و در قسمت شرقی محن حضرت امام حسین (ع) در مقبره وسیع و مجللی که خودش آن را در حیات خویش بنا کرده بود مدفون گردید .
از آثار خیره آن مرحوم آب انبار بزرگی است بنام آب انبار میرزا موسی در آخر خیابان سیروس جنب امامزاده سید اسمعیل . پس از درگذشت میرزا موسی پسرش میرزا عیسی

بوزارت و پیشکاری (معاونت) کامران میرزا نایب السلطنه کودک ۱۰ ساله حاکم تهران منصوب شد و از این تاریخ میرزا عیسی نیز بوزیر معروف گردید .

حاج میرزا موسی خان برادر کهنتر میرزا ابوالقاسم قائم مقام
موسی صدراعظم محمدشاه و داماد فتحعلیشاه که در سال ۱۲۲۰ هجری قمری متولد و پس از مرگ پسرش میرزا بزرگ قائم مقام اول (۱۲۳۷ ق.) چون میرزا ابوالقاسم سمت قائم مقامی یافت وزارت عباس میرزا به میرزا موسی پسر دیگر میرزا بزرگ رسید. نامبرده از سال ۱۲۴۸ تا سال ۱۲۶۲ ق. نیابت تولیت آستان قدس رضوی را داشته و در سال آخر نیابتش (۱۲۶۲ ق.) در مشهد در سن ۴۲ سالگی درگذشت و در حرم امام رضا (ع) مدفون گردید .

حاج میرزا موسی خان یکی از بهترین متولس باشی های آستان قدس رضوی بوده و در مدت ۱۴ سال تولیت خود اصلاحات زیادی در امور موقوفات اداره آستان قدس بعمل آورده و بطوریکه از اعمالش پیدا است معلوم میشود که زیاد در بند منافع شخصی خود نبوده است . پس از درگذشت وی آقاخان آصف الدوله حاکم خراسان بدون اجازه شاه خود متصدی تولیت گشت و بعد از طرف شاه حاج میرزا عبدالله خوشی که یکی از منشیان دستگاه سلطنتی بود بسمت تولیت آستان قدس رضوی انتخاب و بيشهه فرستاده شد .



میرزا موسی منجم باشی گیلانی شهریه به
موسی نایب دشتی یکی از رجال معتبر درباری
 که بسیار عاقل - زورنگ - مدیر - کاری و کاردان در دوره سلطنت
 فتحعلی شاه قاجار بوده، نامبرده پسر میرزا محمد رضای منجم باشی^۲
 پسر میرزا محمد مهدی لنگرودی میباشد و چون غالباً وزیر ،
 پیشکار و نایب الحکومه حکام بوده از این جهت بیشتر به نایب
 رشتی که مخفف نایب الحکومه رشتی باشد معروف و شهرت
 داشته است .

در سال ۱۲۱۲ قمری بر حسب امر فتحعلیشاه به همراه
 چند نفری نمش آقا محمدخان را از تهران به نجف برده در آنجا
 دفن نمود .

از کارهای مهم و ارزنده منجم باشی آوردن حسینقلی خان
 میرزا موسی منجم باشی

۱- شوهر شمس بانو خانم دختر چهاردهم فتحعلیشاه قاجار .
 ۲- درگذشت میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ قائم مقام در جلد قاجاریه تاریخ التواریخ سپهر و جلد نهم روضه الصفاء هدایت در سال ۱۲۳۷ و در جلد سوم منتظم نامبری ۱۲۳۸ هـ. ق. ذکر شده و البته گفته سپهر و هدایت درست تر است .

۳- رضاقلی خان هدایت در جلد نهم روضه الصفاء میرزا موسی را اشتیاعاً فرزند حاجی - صبیح رشتی ذکر نموده است .

قاجار برادر فتحعلیشاه است به اردوی پادشاه و شرح قضیه بطور اجمال از این قرار است :
 حسینقلی خان والی فارس در سال ۱۲۱۳ قمری بر علیه برادر خویش فتحعلیشاه قیام کرد
 و نظرش این بود که پایتخت را گرفته و سلطنت خود را اعلام نماید. وی از شیراز حرکت
 کرد و پس از گرفتن آصفهان با لشکری انبوه متوجه حدود همدان و اراک گردید پس از
 مذاکرات و پیشنهاداتی که بین دو برادر رد و بدل شد فتحعلیشاه حاضر گردید که کرمان و
 آصفهان را نیز ضمیمه حکومت فارس نموده به حسینقلی خان بدهد باز هم او راضی نشد و
 حرفهای دیگر میزد و ادعاهای دیگر داشت سرانجام فتحعلیشاه ناچار گردید که با برادر
 جنگ کند در این هنگام باز تأمل کرده میرزاموسی منجم باشی را مأمور نمود که نزد او رفته
 برای آخرین بار باو اتمام حجت کند منجم باشی رفت و با حسینقلی خان طوری برداشت صحبت
 و مذاکره کرد که نامبرده بدون اینکه به کسی اطلاع دهد به تنهایی اسب تاخته نزد برادر
 آمد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود و منجم باشی اینکار بسیار مهم را به این نحو باسانی تمام
 کرد و البته فکر و نقشه حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی صدراعظم هم در ختم غائله
 بی دخالت نبوده نهایت منجم باشی آن را خوب عمل کرده است .

در سال ۱۲۲۰ قمری سیسیانوف^۱ سردار روس برای اینکه ایرانیان را در جیبهای
 مختلف سرگرم جنگ و ناتوان کند چند فرزند کشتی جنگی به گیلان فرستاده انزلی را
 تصرف نمود . میرزاموسی منجم باشی^۲ که در این سال حاکم گیلان بود عمدهای تفنگچی برای
 جلوگیری از پیشرفت روسها به پیر بازار (۷ کیلومتری شمال رشت) فرستاده هنگامیکه
 فرمانده روسی بسمت پیر بازار روانه بود ناگهان تفنگچیان گیلانی که در جنگلها پنهان
 بودند از پناه گامهای خود بیرون آمده مشغول بشلیک شدند و در این میانه جمعی از روسها
 کشته و مجروح شده و پس از این واقعه ناگریز گردیدند که به کشتیهای خود نشسته بطرف
 بادکوبه رهسپار شوند .

در سال ۱۲۲۹ قمری که حکومت یزد بر حکومتهای حسنعلی میرزا شجاع السلطنه
 افزوده شد ، حسنعلی میرزا از طرف خود میرزا موسی را بحکومت یزد فرستاد و در سال
 ۱۲۳۲ هجری قمری از یزد احضار شده و بسمت وزارت شجاع السلطنه والی خراسان

۱- سیسانوف همانست که اهالی قفقاز و آذربایجان او را ایشیدر میگویند .
 ۲- از این خانواده فقط میرزا محمد مهدی و پسرش میرزا محمد رضا و میرزاموسی و میرزا محمد
 صالح پسران میرزا محمد رضا و بعد میرزا عبدالباقی نوه میرزا موسی معلوماتی از نجوم داشته
 و دیگران اگر معروف به منجم باشی بوده اند کلمه منجم باشی برای آنان لقب بوده و معلوماتی
 در این رشته نداشته اند .

برقرار و روانه گردید. و بجای او محمد زمانخان یکی از پسران حاج محمد حسینخان نظامالدوله استهبانی بحکومت یزد منصوب شد. در سال ۱۲۳۶ قمری که بنیادخان هزاره پاد هزار سوار و پیاده بحدود باخرز آمد و درکار یز از توابع باخرز با شجاع السلطنه جنگ نمود این بار نیز در این جنگ بنیادخان مغلوب و فراری گردید و تمام مهمات و اثاثش به چنگ لشکریان والی خراسان افتاد. شجاع السلطنه تا حوالی هرات رانده و میرزا موسی منجم‌باشی وزیر شاعرزاده وارد شهر شد و با حاکم هرات بمذاکره پرداخت. در سالهای بین ۱۲۴۳ و ۱۲۴۵ ق. که حسینخان سردار (حاکم سابق ایران) حکومت خراسان را داشت بواسطه مخالفت سخت خوانین و امراء خراسان با وی که در رأس آنان رضاقلی خان ایلخانی بسیار قوی و مقتدر ایل زعفرانلو قسراد داشت فتحعلی شاه ناگزیر گردید که سرداران ایران (حسینخان و حسنخان) را مزول و به تهران احضار کند و بجای آنان احمدعلی میرزا پسر نوزدهم خود را بوزارت میرزا موسی بحکومت خراسان منصوب و اعزام دارد. میرزا موسی که بهمرام احمدعلی میرزا بحدود خراسان رسید امراء و خوانین مخالف با حاکم سابق را متناوباً به نزد احمدعلی میرزا حاکم تازه آورد و چون محمدخان قرائی شهر مشهد را در تصرف خود داشت و لازم بود که با جنگ آن را تصرف نمود و محمدخان هم در سد مدافعه و مقاومت سخت بود میرزا موسی که اطلاعات و سابقه منتهی در خراسان داشت و با تمام امراء و خوانین خراسان نیز آشنائی و روابط زیاد پیدا کرده بود برای انصراف محمدخان از نگهداری مشهد و جنگ کردن با قوای دولتی بهرام‌خان پسر بنیادخان هزاره مقتدرترین مرد حدود شرقی خراسان را وادار کرد که تربت حیدریه را که بیشتر آبادیهایش متعلق به محمدخان و برادران و بستگانش بود غارت کند. محمدخان به محض اینکه ورود بهرام‌خان را بحدود تربت و تاخت و تاز او را در آن نواحی شنید مشهد را گذاشته برای حفظ اموال خود به تربت رفت و احمدعلی میرزا بهمرام خوانین زعفرانلو و شادلو و غیره بدون جنگ و خونریزی به آسانی به مشهد ورود نمود. در سال ۱۲۴۷ ق. پس از اینکه اردوی نائب السلطنه عباس میرزا به نزدیک نیشابور رسید رضاقلی خان زعفرانلو سلطان میدان و میان ولایت را که در تصرف خود داشت خالی کرده قلاع مزبور بتصرف سپاه دولت درآمد نائب السلطنه بحکومت این حدود را به میرزا موسی واگذار نمود و خود بسوی مشهد رهسپار گردید.

محمد میرزا (محمدشاه) که در سال ۱۲۴۸ ق. بهمرام پدر خود بخراسان آمده بود بنا بدخواست و خواهش عباس میرزا نایب السلطنه از شاه بحکومت خراسان برقرار و میرزا موسی بوزارت و پیشکاری او تعیین شد.

در سال ۱۲۴۹ ق. که محمد میرزا (محمد شاه قاجار) از طرف پدر خود عباس میرزا نائب السلطنه برای تسخیر هرات عزیمت نمود میرزا موسی که در این هنگام سمت وزارت و پیشکاری (معاونت) محمد میرزا والی خراسان را داشت با پانزده هزار سپاهی به همراه محمد میرزا روانه هرات گردید. میرزا موسی منجم باشی در سال ۱۲۶۵ قمری درگذشت.

مهدی

مهدی خان تنکابنی جداعلای محمد ولیخان سپهسالار اعظم بوده است. آغامحمدخان در سال ۱۱۹۵ قمری تصمیم بگرفتن گیلان نمود جعفر قلیخان و منطفی قلیخان برادران سلیمی (ناتنی) خود را مأمور تسخیر آن سامان نمود. مهدیخان را نیز با نفراتش برای اعانت آنان فرستاد. در سال ۱۲۰۱ ق. که مرتضی قلیخان برادر آغامحمدخان که از ابتداء خروجش با وی مخالف و معاند بود و از ترس گرفتاری بدست برادر بحدود قفقاز و خاک روسیه متواری شده بود باحکام طالش - قبه - بادکوبه سازش کرده با عده ای بصفحات گیلان آمد و از جمله کسانی که از طرف آغامحمدخان مأمور دفع او گردیدند یکی هم مهدیخان تنکابنی بود و پیش از رسیدن فرستادگان آغامحمدخان به گیلان مرتضی قلیخان مراجعت نمود.

مهدی

دکتر مهدیخان ملک زاده پسر حاج میرزا نصرالله ملک المتکلمین اصفهانی در سال ۱۲۶۰ خورشیدی متولد و در اوایل مشروطیت که با پدرش به تهران آمد معموم بود و پس از چندی کلاهی شد و در حدود سال ۱۳۲۴ ق. (۱۲۷۵ خورشیدی) برای تحصیل به بیروت فرستاده شد و پس از تحصیل مقدمات داخل رشته طب گردید و از مدرسه طب بیروت شهادتنامه ای گرفته و سفری بارو پاکرد و در ۱۳۲۷ ق. (۱۲۸۸ خ.) به تهران بازگشت و به ریاست اطبای اداره ژاندارمری در مرکز تعیین شد و نیز در حدود سال ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹۳ خورشیدی) بریاست حفظ الصحه (بهداری) کل نظام دروزارت جنگ و ریاست بیمارستان احمدیه در تهران منصوب گردید. تاریخی راجع به انقلاب مشروطیت ایران نوشته و طبع شده است.

نامبرده در دوره های ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ از نمایندگان سفارشی و فرمایشی بوده و از هم انتخاب میگردد و یکبار هم سنا تورد شد. در او آخر عمر از مشولین بشمار می آمد و در بهمن ماه سال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن ۷۴ سالگی در تهران درگذشت.

مهدی

میرزا مهدی ملک الکتاب فراهانی متخلص به عشرت پسر میرزا روح الله و عموزاده و داماد میرزا عیسی قائم مقام اول مشهور به میرزا بزرگ وزیر شاهزاده عباس میرزا نائب السلطنه و پیشکار آذربایجان از خوشنویسان و شرای عصر قاجاریه است که در عین حال از رجال و مصادر مهم امور دوره فتحعلی شاه قاجار نیز بوده است.

وی در سال ۱۱۸۲ قمری متولد و در سال ۱۲۲۰ ق. در سن ۳۸ سالگی درگذشت. در سال ۱۲۱۹ قمری که میرزا بزرگ قائم مقام بوزارت عباس میرزا نایب السلطنه به تبریز رفت دختر خود را به بیایه نکاح میرزامهدی



میرزامهدی ملک الکتاب

در آورده و او را به همراه خود برد. در سال ۱۲۲۵ قمری بنا به درخواست میرزا بزرگ وزارت عباس میرزا نایب السلطنه به میرزا حسن پسر اکبر و ارشدش واگذار شد لکن طولی نکشید که میرزا حسن در ۱۲۲۶ قمری درگذشت و بجای او میرزا ابوالقاسم پسر دیگر خود را که در تهران نایب مناب او بود و امور مربوطه به نیابت سلطنت و پیشکاری آذربایجان را انجام میداد از تهران خواسته بوزارت نایب السلطنه برقرار نمود و شغل او را در تهران به میرزامهدی داماد خود واگذار و او را از تبریز به تهران روانه نمود.

در سال ۱۲۲۵ قمری بموجب فرمان

پادشاه به لقب ملک الکتابی و در ۱۲۳۰ به شغل کتابت خاصه سرکار هما یون (منشی حضور) و بعد مدت کمی در غیاب میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله نشاط اسفهان، منشی الممالک (رئیس دفتر مخصوص) شاه بوده است.

ملک الکتاب همیشه از ملتزمین رکاب فتحعلیشاه بود و در سفر اسفهان در ۱۲۵۰ قمری که منتهی به سرنگ او شد با او بود. پس از فوت فتحعلیشاه چند نفر از پسران او ادعای سلطنت کردند از آن جمله علیخان ظل السلطان برادر تنی عباس میرزا نایب السلطنه بود که خود را برای سلطنت ذیحقی تر از محمد میرزا برادرزاده خود میدانست در تهران خود را پادشاه خواند و بنام عادلشاه به تخت سلطنت جلوس کرد و محمد میرزا ولیعهد هم در تبریز بر تخت نشست و با قوای بسوی تهران حرکت نمود. در این هنگام ظل السلطان چند نفر را تعیین کرد که نزد محمد میرزا بین او برادرزاده واسطه صلح شده مملکت ایران را بدو قسمت مابین خود تقسیم نمایند و ایران دارای دوشاه باشد یکی از آن واسطهها، بواسطه نسبت داشتن با قائم مقام، ملک الکتاب بود تا اینکه بالاخره محمد میرزا غلبه کرد و ظل السلطان بکلی از بین رفت.

ابلاسیکه محمدجعفر خان کاشی صدراعظم عادلشاه بعنوان ملک الکتاب صادر کرده بدین قرار است: و سر کار ملک مبلغ یکمهر ارتومان بجهت اخراجات راه و خرج خاناشا

ارسال شد که سرف نموده فردا انشاء الله برود که تنخواه موجود است بهر کس میگوید بدهند و مبلغ پنجهزار تومان هم بر ذمه من است که انشاء الله بعد از گذراندن امر مصالحه از سر کار اقدس گرفته بشما بدهم بفرآنچه خود سر کار ایشان انعام مرحمت فرمایند و این در عوض این است که خون مسلمانان بدون سب و جهت ریخته نشود همین نوشته نزد شما حجت باشد جواب را بخط خود بنویس که نوشته شما حجت باشد (والله الا الله الملك الحق) - المبین محمد جعفره . پس از قتل قائم مقام میرزاهدی حبس شد و اموالش ضبط دولت گردید چندی بعد از حبس فرار کرده در قم متحصن شد تا اینکه میرزاتقی خان امیر کبیر روی کار آمد او را از قم خواسته باو مهربانها نمود و اموالیکه توقیف شده بود باو پس داده شد لکن پس از قتل امیر کبیر دوباره وضع بستگان و اقوام قائم مقام بحال سابق برگشت و مورد شکنجه و آزار گردیدند . ملک الکتاب در سال ۱۲۶۹ قمری به مولد خود قریه آهنگران فراهان رفت و در آنجا در سنه ۱۲۷۰ قمری فوت نمود .

میرزاهدی پدر میرزا محمد حسین ملک الکتاب ، از کارمندان وزارت خارجه ، بوده است . اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود راجع به میرزا محمد حسین ملک الکتاب چنین گوید: «یکشنبه ۲۰ شوال ۱۳۰۵: منزل که آمدم میرزا محمد حسین ملک الکتاب که برادرزاده عن عیال او است دیدم که از شهر آمده چون این هم از خمیره ملک الاطباء^۲ هر دو بی علم بی سواد بر مدعی هستند خوش نیامد جهت آمدنش این بود که پسر عمویش مرده میخواستند او را ضمیمه عواید خودش بکنند منم کاعوذ شفاعتی به امین السلطان نوشتم و عریشه او را فرستادم خدا بیامرزد پدرش را که عصر جواب مساعدی برایش فرستاد شب منزل من بود صبح میروده .

مهدی

میرزا مهدی خان مهندس - معمار مخصوص - منسجم الدوله از کارمندان

وزارت امور خارجه پسر رضاقلی تاریخ نویس سراسی از خوانین

ایل شقاقی که در پاریس تحصیل کرده و به تشویق حسنعلیخان (امیر نظام) گروس سفیر ایران در پاریس (۱۲۸۲ - ۱۲۷۶ ه. ق.) کتابی بعنوان مآثر مهدیه در «دیپلوماسی و تشکیلات وزارت خارجه و وظائف وزیر خارجه و جغرافی عمومی و جغرافی ایران» تألیف کرده است نسخه خطی کتاب مزبور موجود و هنوز بچاپ نرسیده است . از کارهای او ساختمان بانک شاهنشاهی سابق است (ساختمان اول) در میدان سپه . در اواخر عمر قدری به ناخوشی روانی مبتلا شده بود .

مهدی

میرزا مهدیخان بیان الملك متخلص به نثار از ادباء و شعرای

آذربایجان پسر میرزا ابومحمد انصاری گسر . رودی میباشد که با

میرزا مسعود و میرزا سعیدخان وزراء امور خارجه قرابت داشته و سالها در دستگاه عباس میرزا

۱- ظل السلطان .

۲- دختر عبدالعلی خان ادیب الملك متوفی ۱۳۰۳ ق.

۳- یعنی خودخواه - خویشترین و از خود راضی .

۴- پسر عمه آنان بوده است .

نایب‌السلطنه مشاغل مختلفی را دارا بوده است. میرزاهدی نثار هنگامیکه پدرش درگذشت فقط ۱۴ سال از سنین عمر او میگذشت و تا این سن تحصیل مقدماتی خود را خوب انجام داده بود و چون پدرش با میرزا محمدخان زنگنه امیر نظام از رجال معروف آن زمان سوابق الفت و دوستی داشت امیر نظام از وی توجه زیاد نمود و همه گونه در تقویت و تربیت وی کوشید و از منشیان خوب آن زمان شد که مطالب را بفارسی و عربی، بسیار خوب انشاء مینمود. امیر نظام او را در دستگاه خود وارد کرد و بسمت منشی نظام منصوب نمود. پس از فوت امیر نظام در سال ۱۲۵۷ هجری قمری امور او بکلی مختل و بیکار شد تا اینکه حسین خان مقدم مراغه‌ای آجودان‌باشی با لقب صاحب‌اختیاری در سال ۱۲۶۰ ه. ق. بسمت حکمرانی فارس منصوب گردید. نظر بسوابقیکه خود و پدرش با وی داشتند به تهران آمد و با او به فارس رفت و در مدتیکه حسین خان نظام الدوله والی فارس بود میرزاهدی هم با داشتن ستمهایی با وی سر میکرد تا اینکه نظام الدوله پس از فوت محمدشاه قاجار در سال ۱۲۶۴ ق. معزول شد نثار هم به تهران آمد و چون بواسطه بی‌میلی میرزاتقی خان امیر کبیر با او کارش چندان رونقی نیافت تا اینکه میرزا آقاخان نوری بکوشش و مساعی انگلستان بجای میرزاتقی خان فراهانی سرداعظم ایران شد و چون هر کسی که میرزاتقی خان نسبت با وی اعثناء بود میرزا آقاخان پس از روی کار آمدنش با او اعثناء میکرد و وی را مورد توجه کامل خود قرار میداد از این جهت میرزاهدی نثار هم مورد لطف و محبت وی قرار گرفت و پس از دادن لقب خانی به نثار او را منشی باشی کل نظام کرد و بعد لقب بیان‌الملکی را هم برای او گرفت. میرزاهدی خان نثار بیان‌الملک در سال ۱۲۸۳ ه. ق. درگذشت. دیوان اشعار وی در سال ۱۳۲۴ قمری در تبریز چاپ شده است. بیان‌الملک پسری داشته بنام میرزا حسین خان و شغلی سررشته‌داری در نظام بوده است.

میرزاهدی خان منشی‌المالک، پسر محمد نصیر آبادی، از فضلا و رجال معتبر و معنون زمان سلطنت نادر شاه و مدتها منشی‌المالک^۱ او بود.

مهپدی

تاریخ‌جهان‌نگشای نادری و دره نادر - سنگ‌لاخ - میان‌الی الفه و منشآت که با انشاء مغلغی نوشته شده از تألیفات وی است. در اوائل سنه ۱۱۵۸ ه. ق. که عثمانیان در جنگ ایران از نادر شاه شکست خورده و درخواست مصالحه نموده بودند در این باب مذاکراتی صورت گرفت و در اواخر سال ۱۱۵۹ ق. که نادر شاه از حدود خراسان به اسفهان وارد شد نماینده عثمانی^۲ نیز در همین ایام برای اتمام مصالحه باین شهر آمد و پس از مذاکرات نادر شاه دو نفر

۱ - طبق معمول همیشه مالک عقب افتاده.

۲ - منشی‌المالک از القاب مهمشلی بوده که در دوره‌های سفویه تا قاجاریه شغل مزبور برقرار بود تا اینکه بعدها به عنوان دوانداری - قلمدان‌داری منشی حضوری - وزیر مسائل و در زمان حاضر به عنوان رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی تبدیل شده است.

نماینده از طرف خود برای بستن معاهده تعیین نموده به اسلامبول فرستاد یکی از آن دو نفر میرزاهدی خان منشی الممالک بود. در محافل المؤمنین چنین نوشته شده: «در سال ۱۱۶۰ مصطفی خان شاملو و میرزاهدی خان منشی الممالک به سفارت اسلامبول تعیین شدند».

مهدی خان (آجودان مخصوص - وزیر همايون - قائم مقام) در سال

مهدی

۱۳۰۲ هجری قمری پس از اینکه آقازاده خان آجودان مخصوص

و درتش ملقب به اقبال السلطنه شد، مهدی خان در این سال ملقب به آجودان مخصوص گردید.

پس در سال ۱۳۱۴ قمری بلقب وزیر همايون ملقب شده و بعد از طرف محمدعلی شاه ملقب به قائم مقام

گردید. پسر فرخ خان امین الدوله کاشانی و برادر میرزا ابراهیم خان معاون الدوله و از درباریان

ناصرالدین شاه و از مقریان دربار مظفرالدین شاه و از محارم میرزا علی اسفیرخان امین السلطان اتابک

اعظم بوده و در سال ۱۲۸۲ هجری قمری تولد یافته است. وزیر همايون مریدی سبک و مسخره



مهدی خان آجودان مخصوص (وزیر همايون - قائم مقام)



میرزا اسفندیار خان امین الدوله



مظفرالدین‌شاه و مهدی‌خان وزیر همایون

شاه متعیر شدند من منزل آمدم». و نیز مینویسد: «یکشنبه ۲۲ بقعه ۱۳۰۴: چند روز قبل که مهدی‌خان آجودان مخصوص در حضور همایون پسر دك بد گفت ظاهر آندگان همایون کینه فرمودند امروز تخنم‌سنگی که زیاد بزرگ و صاف در حوالی آفتاب گردان بود بحکم فرمودند مهدی‌خان را بالا بردند و دو سه نفر از آنان عمله خلوت را فرمودند که انگشت به ... خان نمایند و او را بالا بردند البته هزار انگشت به ... خان شده». در سلطنت ناصرالدین‌شاه نیز مسخرگی و دلقگی داشته و یکی از جهات و اسباب تقرب او بشاه همین موضوع یعنی رومسخرگی پیشه‌کن و مطربی‌آموز بوده است.

اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه - خطی - خود مینویسد: (۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ ق: امروز شنیدم بعضی شبها چشم‌های مهدی‌خان کاشی را می‌بندند یا بندرون می‌برند خدمت شاه در وقتیکه تمام خواتین حرم حضور دارند. مهدی‌خان دلقگی میکند که خانها بخندند در صورتیکه هیچ مناسب شأن شاه نیست». و نیز در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «۵ شنبه ۲۴ محرم ۱۳۰۸: از منزل تولوزان طرف پارک امین‌السلطان رفتم بسیار جای خوب و با صفائی است به محض اینکه نقسم امین‌السلطان با مهدی‌خان کاشی که

۱- وی از دلقک‌های وزارت مآب ناصرالدین‌شاه - مظفرالدین‌شاه و امین‌السلطان

ندیم و دلتک ایشان است ورود کرده. در سال ۱۳۱۵ هجری قمری بجای مرتضی قلیخان
صنیع الدوله متصدی پستخانه شد.

م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۴۶ و صفحه ۱۴۷ کتاب خاطرات و خطرات
تألیف خود در این باب مینویسد: «پس از امین الدوله پستخانه را به صنیع الدوله سپردند بنده
هم رئیس شدم و پس از چندی مظفر الدینشاه پستخانه را از صنیع الدوله گرفت و بخاطر حکیم
الملک^۱ به مهدیخان وزیر هما یون داد که در خلوت مسخره است و جوهر ما نداست^۲ بیست هزار تومان را
وزیر هما یون خورد دولت فرانسه مطالبه میکند.»

در سال ۱۳۱۹ قمری وزیر پست شد و از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۴ ه. ق. حاکم زنجان
بود در این مدت خیلی با قدرت حکومت کرد هفت نفر از دزدان قریه^۳ قرصه را دستگیر و
زندانی کرد. دزدان مزبور شبانه دیوار زندان را با وسائلی که داشتند سوراخ کرده فرار
نمودند و بخانه آخوند ملاقریانلی که در زنجان مرجعیت تام داشت پناهنده شدند. وزیر هما یون
آنان را از آخوند مطالبه نمود آخوند گفت چون بخانه من پناه آورده اند من نمی توانم آنها را
تحویل حکومت بدهم. وزیر هما یون به فراش ها و سواران حکومتی دستور داد که فوراً رفته دزدان
را از خانه آخوند بیرون آورند و دوباره تحویل زندان دهند. دستور حاکم اجراء شد لکن از آن
طرف این قضیه به آخوند خیلی برخورد و نسبت بمقام روحانی خودش توهین بزرگی فرض نمود
از این جهت او هم در مقابل دستور داد که مردم بخانه حاکم ریخته او را بکشند. طلاب و اطرافیان
آخوند توی بازار ریختند و دکانها را بستند و به مردم گفتند که آخوند حکم جهاد داده و وزیر
هما یون از قضیه مطلع شد و آماده نبرد گردید و قبلاً هم عده ای تفنگچی پست با مهای دار الحکومه
را سنگر کرده بودند به محض اینکه مردم بدار الحکومه نزدیک شدند بطرف آنان شلیک شد
و دوسه نفری از مهاجمین کشته شدند سایرین که چنین دیدند عقب نشینی کرده پا فرار گذاشتند
و بواسطه مقاومت شدید حاکم این یار آخوند نتوانست کساری از پیش ببرد. در اواخر
سال ۱۳۲۴ ه. ق. تغییر سمت داده بحکومت کردستان تعیین گردید و بجای وی سلطان حسین
میرزا جلال الدوله پسر بزرگ ظل السلطان بحکومت زنجان انتخاب و اعزام شد. حکومت
کردستان وزیر هما یون چند ماهی بیش طول نکشید که به تهران احضار و بوژارت تجارت انتخاب
گردید. هنگامیکه از زنجان به تهران آمد و بعد به کردستان رفت مانند سابق در دربار
و نزد مظفر الدینشاه رفت و آمد میکسرد و او قانون اساسی را در ۱۴ ذیقعد به امضاء
مظفر الدینشاه رسانید.

م. ق. هدایت در صفحه ۱۹۱ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب چنین
گوید: «گرفتن امضاء را بوژیر هما یون واگذار کردیم که بزاج قانون را بمرس برساند
دغدغه از اطراف بسیار میشد قانون با امضاء رسیده. وزیر هما یون بواسطه سفرهاییکه بسا

۱- میرزا محمودخان.

۲- Mandat - poste یا Mandat postal.

ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه باروپا کرده بود تا اندازه‌ای مرد روشن‌فکری شده بود از این جهت در زمان حکومت زنجانش در آنجا مدرسه‌ای بسبک جدید تأسیس کرد و بودجه آن را از خود و از امانه دیگران میبرد. در کابینه‌هایی که در تاریخ ۲۹ اسفند ماه ۱۲۸۵ شمسی (۱۳۲۵ ه. ق.) به ریاست وزرانی سلطان علیخان یزدی وزیر انجم و در ۱۳ اردیبهشت ۱۲۸۶ (۱۳۲۵ ه. ق.) در ریاست وزرانی میرزا علی‌اسفرخان آتاپک تشکیل شد وزیر تجارت بود. همچنین در هیأت وزرانی که به ریاست حسینقلیخان نظام‌السلطنه مافی در اول دی ۱۲۸۶ خورشیدی تشکیل یافت وزیر هماپون با لقب قائم‌مقامی بمنوان وزیر تجارت معرفی شد در سال ۱۳۳۶ ق. (۱۲۹۶ خ.) در تهران در سن ۵۴ سالگی درگذشت.

میرزا مهدیخان مشیرالملک پسر بزرگ میرزا محمدعلیخان علاءالسلطنه

مهدی

بوده و هنگامیکه پدرش وزیر مختار ایران در لندن بود نامبرده از

سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۹ هجری قمری سمت نیابت سفارت ایران را در لندن داشت و از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ ق. مستشار سفارت و از سال ۱۳۲۷ ق. وزیر مختار ایران در لندن بود و پس از درگذشت پدرش در سال ۱۳۱۵ خورشیدی ملقب به علاءالسلطنه گردید.

مهدیقلی‌خان پسر ششم محمدحسنخان و برادر کهنتر صلیب‌آغامحمدخان

مهدیقلی

مؤسس سلسله قاجاریه و پدر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله و نیای حاج

محمدکریم‌خان پیشوای فرقه شیخیه بوده است. نامبرده پس از کشته شدن پدرش محمدحسنخان و بردن دو برادر او^۱ بشیراز، مهدیقلی‌خان مدتی با سایر برادران صلیب خود در حال تبعید در قزوین بسر میبرد. پس از چندی با اجازه کریم‌خان وکیل به شیراز رفت و هنگام درگذشت وکیل (۱۱۹۳ ق.) در نزد آغا محمدخان برادر خود در شیراز میزیست و موقعیکه آغامحمدخان از شیراز بسمت مازندران فرار کرد مهدیقلی‌خان نیز ب همراه وی بود پس از ورود به تهران (۲۱ سفر ۱۱۹۳ ق.) تنی‌خان زند فرمانده قوای تهران و مازندران از مرگ کریم‌خان آگاه شده باین جهت قوای تحت فرماندهی وی بکلی متفرق و خودش نیز روانه شیراز گردید.

آغامحمدخان که شنید فوراً برادر خود مهدیقلی‌خان را با یکمده سوار مرکب از اکراد و قاجار مأمور دستگیری او نمود و آنها او را دستگیر کرده به نزد آغامحمدخان آوردند او آنچه را که تنی‌خان در مدت مأموریت خود جمع آوری کرده بود از او گرفته سپس او را رها نمود که بهر سمت که خواهد برود. چون اهالی لاریجان با آغامحمدخان مخالف و مرتضی-

- ۱- در یادداشت‌هایی که از مرحوم میرزا فضلعلی آقای مجتهد تبریزی وکیل دوره اول مجلس شورای ملی باقی مانده وزیر هماپون را در کابینه آتاپک اعظم وزیر فوائد عامه نامبرده است
- ۲- مادر مهدیقلی‌خان از مردم کرد محله کرگان بوده است.
- ۳- آغامحمدخان و حسینقلی‌خان.

قلیخان آبان را بطرف خود جلب نموده بود از این جهت آغامحمدخان برای استمال آبان مهدیقلی خان را به لاریجان فرستاد پس از ورود بان نواحی علاوه بر اینکه نتوانست کاری از پیش ببرد روی هر نظری که بود به مرتضی قلیخان پیوست و هر کجا که مرتضی قلیخان میرفت او را بصره خود میبرد. در سال ۱۹۴ قمری که آغامحمدخان ناگزیر برگردید از تهران بهازندران بازگردد در بین راه جعفر قلیخان با مرتضی قلیخان نبرد نموده هیچکدام کاری از پیش نبردند و نتیجه قطعی برای هیچیک حاصل نگردید و مرتضی قلیخان در یکی از دهستانهای فیروزکوه بماند و بعد با مهدیقلی خان روانه گرگان شد. مهدیقلی خان در حین مسافرت در بین راه فرستی بدست آورده فرار نمود و به آغامحمدخان پیوست و در سال ۱۹۸ هجری قمری در گرگان درگذشت. آغامحمدخان پس از فوت برادر، زن او را با طفلش ابراهیم خان^۲ به باپاخان برادرزاده خود (پسر حسین قلیخان) که بعدها به فتحعلیشاه معروف گردید سپرد باپاخان آن زن یعنی بیوه عم خود را بزوجهیت خویش درآورد و از اوسه فرزند پیدا کرد دو دختر و پسری بنام محمدقلی میرزا که به ملک آرا ملقب گردید.



مهدیقلی خان قاجار دولو فرزند محمدزمان

خان و خواهرزاده مصطفی خان^۳ بوده

مهدیقلی

مدتی سردار (فرمانده لشکر) فارس بود و ضمناً حکومت بوشهر را نیز عهده دار بود و پس از بازگشت از فارس سمت نیکلریگی (حاکم) گرگان تعیین و فرستاده شد و در مدت حکومت خویش بسیاری از ترکمنهای یساعی را مطیع نمود و بعد از سرکردگان سپاه عباس میرزا نایب السلطنه شده و در جنگهای با روسیه در قفقاز همیشه پا وی بوده و شرکت داشته است. در سال ۱۲۲۰ قمری که قلعه ایروان را گرفت بسمت حکومت آنجا تعیین شد و بعد در همین سال از طرف نایب السلطنه اعور دقع جعفر قلیخان دلبلی گردید.

مهدیقلی خان قاجار دولو

۱- برای بعضی از مورخین ولویسندگان معاصر بواسطه عدم اطلاع راجع به عاقبت کار مهدیقلی خان اشتباه بزرگی روی داده و بدون استناد به جایی نوشته اند که آغامحمدخان بر او دست یافت و او را کشت در صورتیکه چنین چیزی نبوده بلکه بطوریکه گفته شد در سال ۱۱۹۸ ه.ق. در گرگان با جل خدائی درگذشت.

۲- چون مهدیقلی خان عموی فتحعلی شاه بوده پسر او ابراهیم خان را فتحعلیشاه ابراهیم خان عمو میگفته و باین مناسبت در میان قاجاریه و فرزندان متعدد فتحعلیشاه مشهور شد به ابراهیم خان عمو.

۳- سردار معروف آغامحمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه.

مهديقلي

شاهزاده مهديقلي «برزاسهام الملك» پسر بیست و دویم حاجی محمدولی
میرزا پسر چهارم فتحعلیشاه بوده و در محرم سال ۱۲۹۰ قمری

بعای میرزا علیخان منشی حضور (امین الدوله) متصدی چاپارخانههای ایران (رئیس کل پست)
شد. چون در اواخر سال ۱۳۰۲ ق. بواسطه تندرویهای مغرور و طمع‌ورزی زیاد میرزا
عبدالوهابخان آصف‌الدوله شیرازی والی خراسان مردم از او رنجیده خفاطر شده
زعزعه آشوب و انقلاب در شرف ایجاد شدن بودشاه در این هنگام مهديقلي میرزادا بریاست
قشون خراسان معین و اعزام داشت. سهام‌الملک به مشهد وارد شد یا آصف‌الدوله با او
مواظقت نداشته و با اینکه در اصلاح امور برای خود پیشرفتی نمی‌بیند از این جهت
پس از مدت کمی توقف به تهران باز میگردد.

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در

یادداشت‌های خطی خود در این باب چنین
مینویسد: «در ۵شنبه ۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۳:
مهديقلي میرزا سهام‌الملک چهار ماه قبل
بحکم شاه چاپاری به خراسان رفته بود که
ریاست قشون خراسان را نماید شکسته نغیر
و دریده دهل از خراسان وارد تهران شد
امین‌السلطان از صبح او را معطل کرده بود
بجضور شاهش بیاورد و تبرده بود. در
سال ۱۳۱۰ ق. سمت بیگلربیگی گری شیراز
را داشته‌است. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های
روزانه خود راجع بوی مینویسد: «در ۲ ذیقعد
۱۳۱۰: مهديقلي میسرنا پسر حاجی
محمدولی میرزا که تتبیل‌ترین شاهزاده‌ها است
و او را بشیراز برای بیگلربیگی گری
فرستاده‌اند ابتدا از عهده ظلم آنجا



مهديقلي میرزا سهام‌الملک



از راست بچپ: امیر نظام حسینی خان کریمی - مهدیقلی میرزا سهام‌الملک - پسر سهام‌الملک
پسرش ایستاده و ایستاده‌های دیگر اجزاء و نوکرهای هر دو نفر میباشند.

بر نخواستند آمد مگر اقبال خود پادشاه کاری بکنند. سهام‌الملک از سال ۱۳۲۰ ه. ق. تا جمادی‌الاولی ۱۳۲۲ ق. سال قوتش متولی باشی آستان قدس رضوی بود. جعفرقلی میرزا از شاهزادگان متمول مقیم خراسان برادر او بوده و حاجیه‌آغا شاهزاده دختر سهام‌الملک زن حاج میرزا عبدالله متولی مسجد گوهرشاد مشهد بوده است.

مهدیقلی خان پسر عیسی خان والی اعتمادالدوله قاجار قوانلوودامی
زاده ناسرالدینشاه بوده است. شغل اول او غلام‌بچه‌باشی و بعد از

مهدیقلی

پیشخدمت‌ان خاصه ناسرالدینشاه شد. در سال ۱۲۹۶ هجری قمری که شغلش پیشخدمتی خاصه‌شاه بود به سمت میرآخوری که در آن زمان از مشاغل مهمه دربار سلطنتی بود منسوب گردید. اعتمادالدوله در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «۱۵ رجب ۱۲۹۸: شاه عسر سواره سلطنت آباد تشریف بردند که های وهوئی شد جمعی زن و بچه خاک بر سر کرده آمدناله می نمودند معلوم شد امیرآخور به رضاآباد ملکی خود رفته بودند رعیتی از رعایای اراج که همسایه رضاآباد است خلافتی کرده که متافی رای امیرآخور بود او را بدست خود بقدری زده بود که قسریب مردن بود شاه برآشفته خیلی فحش داد و تفریر کرده در این بین شخص مضروب را بسروی خر انداخته آوردند. من مأمور شدم جراحات آن بیچاره را دیدم بجهت تسکین خاطر مبارک



مهدیقولی خان مجدالدوله



مجدالدوله

خواستم سست جواب عرض کنم کسی دیگر مسأله را نپوشد. بالاخره ملیجک آمد معلوم شد که امیر آخور سخت کار بدی کرده است. شاه بر آشفته و روتوش کرده یا حالت کسالت از باغ سلطنت آباد عبور کرده شهر آمدند. و نیز در این باب مینویسد: «۱۶۰ رجب ۱۲۹۸: امروز از مهدیقولی خان امیر آخور دوست و ده تومان دیه ضربت شخص مضروب دیر روز را گرفته اعلیحضرت همایون از علوهمتی که دارند پنجاه تومان به مضروب دادند و یکصد و شصت تومان را خود نوش جان فرمودند».

در شوال ۱۲۹۹ هجری قمری بلقب مجدالدوله ملقب و در جمادى الاولى ۱۳۰۰ ق. شوهر فخرالدوله (تومان آغا) دختر عقیق ناصرالدینشاه گردید. دوستعلی میر (میر الممالک) در کتاب یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه راجع به فخرالدوله مینویسد: «فخرالدوله زنی بود بسیار زیبا - ادیبه و شاعره سخن شیرین میگفت و خط خوش مینوشت شیفته مجدالدوله و سرانجام زن او شد».

- ۱- میرزا محمدخان امین‌خاقان.
- ۲- فخرالدوله بناخوش سل میبلی شد و در سال ۱۳۱۰ ه. ق. در سن ۳۳ سالگی درگذشت.
- ۳- دختری خازن‌الدوله یکی از زنان ناصرالدینشاه.
- ۴- و به قمری و بی نشان هر دو تخلص میکرد.
- ۵- عافی و بی‌سواد.
- ۶- دوستعلی میر الممالک خواهرزاده فخرالدوله در کتاب خود یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه در صفحه ۳۶ مینویسد: «فخرالدوله دختر شاه و زن مجدالدوله خانم لایق و شایسته بود - چهارمایل دلپسند و چشمانی جذاب داشت ادیب و شاعره خوش خط و نقاشی دوست و در حقیقت تمام عیار بود شاه او را بی اندازه دوست میداشت و ماهی بیست شب او را در اندرون نزد خود نگاه میداشت. مشارالیها هر شب هنگامیکه تقیب الممالک برای شاه نقل میگفت اسباب نوشتن حاضر نموده پشت در می‌نشست و گفته‌های او را روی کاسه می‌آورد از آنجمله داستان امیر ارسلان است که بعدها به چاپ رسید و دیگر داستان زرین‌ملک که نسخه خطی آن نزد نگارنده موجود میباشد».

اعتماد السلطنه در پاداشتهای روزانه - خلی - خود (۱۴ رمضان ۱۳۱۰ ق.)

مینویسد: فخر الدوله تومان آغا دختر شاه که هجده ماه بود بناخوشی سل مبتلی بود امروز صبح نیم ساعت قبل از طلوع آفتاب مرحوم شده است. این شاهزاده خانم سی و سه سال داشت و بهترین اولاد شاه بود. صاحب جمال و کمال و خط و ربط و نقاشی و موسیقی اما به مثل مشهور انگور خوبی بود نصب شغال شده بود عشقی به مهد بقلی خان مجدالدوله پیدا کرده بود و بخلاف میل پدر هفت هشت سال بود که زن او شده بود از او اولادی هم نمانده است.



از راست بچپ: تومان آغا فخر الدوله و توران آغا فروغ الدوله دختران ناصرالدین شاه و زنان مجدالدوله و ظهیر الدوله.

و نیز مینویسد ۱۸ رمضان: از قراریکه شنیده شد مجدالدوله از حالا در خیال گرفتارن ایران الملوك شده در سال ۱۳۰۶ ق. از میراخوری معزول و محمدحسین میرزا میراخور سابق بجای او میراخور شد^۲ در سال ۱۳۰۲ ق. بجای علی رضاخان عضدالملک (پسر عمویش) بسمت خوانسالاری (ناظرآشپزخانه) شد. پس از انتصاب باین شغل اکبرخان برادرمداری خود را که چندی ناظر و میراخور کلمران میرزا نائب السلطنه بود به نیابت خود برگزید و

۱- ایران الملوك افتخار السلطنه دختر ناصرالدین شاه ازلیلی خانم که زن میرزا ابراهیم خان انتظام الدوله پسر دای خود شده چند سال بعد از اطلاق گرفته زن امیرنوری نظام السلطان (نظام الدوله) شد و این موضوع تفصیلاتی دارد.

۲- محمدحسین میرزا و مخصوصاً پدرش محسن میرزا امیراخور شاهزادگان باسواد بوده اند. محمدحسین میرزا در سال ۱۳۱۴ قمری ملقب به بعین السلطان شد و در سال ۱۳۲۲ قمری درگذشت. محسن میرزا پسر اکبر وارشد عبدالله میرزا دارا فرزند یازدهم فتحعلیشاه قاجار بوده و در سال ۱۲۹۲ قمری وفات یافت.



اکبرخان نایبناظر (سیدالسلطان - سردارناصر)

از راست به چپ: جهاننوز میرزا امیرنویان -
محمدحسین میرزا امینالسلطان امیرآخور

از این تاریخ او را نایبناظر می‌گفتند. خوانسالاری مجدالدوله از سال ۱۳۰۲ تا کشته شدن ناصرالدین‌شاه در ۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۱۳ ق. ادامه داشت.

۱- جهاننوز میرزا امیرنویان پسر پنجاه و یکم فتح‌الشیاه قاجار بوده و نام اصلی‌اش حسینقلیخان ملقب به جهاننوزشاه بود لکن معروف شده بود به جهاننوز میرزا. در سال ۱۳۱۸ قمری که حاکم شاهرود و بسطام بود در سن ۷۰ سالگی درگذشت.

۲- معیرالماشاخرام به اکبرخان در صفحه ۱۵۶ کتاب مزبور (پادشاهانی...) می‌نویسد: «در طی مسافرت به قم وقتی شاه (ناصرالدین‌شاه) بدریایچه‌من‌بور (دریایچه قم یا حوض سلطان) رسید به نوشتن سفرنامه اشارت کرد و در ضمن تحریر، سخن از محیط و حق دریایچه بمیان آمد و هر یک از خواص که در حضور بودند حدسی زدند بالاخره پس از گفتگوی بسیار شاه نظری به دریا افکنده گفت دور آن را بست و چهار فرسنگ بنویسد و آنگاه روبرو حصار نموده پرسید که حق آن را چگونه تعیین کنیم. اکبرخان سیدالسلطان نایبناظر تنظیم کرده گفت، قربان از همان فرار که محیط آنرا همین فرمودید عمقش را نیز تعیین فرمائید، شاه را خنده دست داد و نگاهی بوی افکنده که خوش‌کتابه‌ای در آن مستتر بوده.»

اکبرخان برادر مادری مهدقلیخان مجدالدوله بوده و ناصرالدینشاه چون او را اکبری صدا می‌زد از این جهت معروف شد به اکبری و مدتها چون سمت نیابت خوانسالاری را داشت معروف بود به نایبناظر بعد ملقب به سیدالسلطان شده و در ایامیکه لقب سرداری در ایران مد روز شده بود او هم ملقب گردید به سردارناصر.

۳- شزل خوانسالاری از کتله‌های مهم دستگاه سلطنت ناصرالدینشاه و محل نااندر و

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های خود مینویسد: ۱۴۰ شوال ۱۳۰۲: مجدالدوله مدتی میرآخور بود و بعد از میرآخوری مدتی بیکار بود و بعد شاه نظارت را از علیرضا خان عضدالملک گرفته باو داد. و نیز مینویسد: ۱۵۰ شوال ۱۳۰۲: نظارت (خوانسالاری) را از علیرضا خان عضدالملک گرفته به مجردالدوله دادند که چهل عضدالملک هم مرد عوام احمقی است اما ریش و پشمی داشت میشد میان چهار نفر بیرونش آورد. این شخص (مجدالدوله) بسیار بی ادب و معلوماتش شکارچی گری و داماد شاه است چنانچه در دستخط هم نوشته بودند که ماتنظارت رایه فخرالدوله دادیم مجدالدوله نائب او است. اعتماد السلطنه مینویسد: دوشنبه ۲۳: شنیدم تیشب از سرشام بندگان همایون خورش بجهت مجدالدوله فرستاده بودند که در اینمدت نظارت تو من یکدفعه غذای بقاعده نخوردم این خورش را خانه شاگردها هم نمیخورند. و همچنین مینویسد: ۴ و ۵ ذیقعده ۱۳۰۲: امروز مجدالدوله خوانسالاریا ملیجک اول^۱ بازی کرده بسود پایش را پیچانده بود. پیغام سخت به مجدالدوله دادند که این الواطی چیست یا ملیجک بازی چرا کرده‌ای و به ملیجک هم پیغام دادند که تو چرا یا این ارادل و اوپاش معاشرت داری. سبحان الله این جوان خوانسالار است که سنش مقتضی بازی کردن است و دولت ملتفت نیست. مجدالدوله چون دو تن از دختران ناسرالدین شاه (فخرالدوله و والیه^۲) را بچپاله نکاح خود به تناوب درآورده بود و در ضمن داماد شاه بودن، دائمی زاده شاه هم بود و باین مناسبات در نزد شاه تقرب داشت. نامبرده از سوارکاران ماهر و آبدی رک و راست و خیلی عوام بود^۳ و از حیث داشتن اسب و براق بسیار عالی - لباس فشنک (شیک) و کلاه مخصوص و سیبل‌های بلند در زمان ناسرالدینشاه خیلی معروف و از این حیث در اقطار مردم مورد توجه و گفتگو بود خیلی از پیشخدمت‌های شاه مائل بودند که از این حیث‌ها مانند وی باشند لکن وسائل و مهارت سواری او را نداشتند و در سه سفر ناسرالدینشاه با اروپا در سال‌های ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ و ۱۳۰۶ قمری بعنوان پیشخدمت خاصه با شاه یاروپا رفت. معمولاً ناسرالدینشاه (و بدرتر از او مظفرالدینشاه) ایمن قبیل اشخاص را بعنوان رجال سرچسته ایران با خود با اروپا میبردند و بدربارهای سلاطین معرفی مینمودند.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود هنگام بازگشت ناسرالدین شاه از سفر سوم اروپا مینویسد: ۴شنبه ۶ صفر ۱۳۰۷: مجدالدوله از میانجی امروز بچاپاری تهران رفت

- ۱- میرزا محمدخان امین خاقان برادر امینه اقدس.
- ۲- والیه در ابتداء زن حسین خان اعتمادالملک پسر میرزا محمدخان قاجار سپهسالار بود پس از فوت او، در سال ۱۳۱۰ قمری، زن مجدالدوله شد و در سال ۱۳۱۵ قمری در سن ۴۰ سالگی درگذشت.
- ۳- در ضمن گفتگو با اشخاص که قسم یاد میکرد میگفت: (به این سون چراغ قسم).



طرز بردن شام و ناهار بندر بار سلطنتی در زمان سلطنت ناصرالدین شاه - اکبرخان نایب ناظر - مجدالدوله

که در تکیه دولت تعزیه خوانی نمایده .

در سال ۱۳۰۹ قمری که یکی از سرایداران عمارت سلطنتی (محمدعلی نام) چندتکه از جواهرات تخت طاووس را از تالار آینه دزدید از تمام اجزاء سرایدارخانه و قراولان بازپرسی بعمل آمد سرانجام دزد حقیقی پیدا شد و محمدعلی سرایدار اقرار به دزدی خود نمود یکی از نایبان سرایدارخانه خواست که به شاه مرده برده مجدالدوله دستور داد که او را نکهداشته خود مرده را بشاه برده و نائل به گرفتن خلعت گردید .

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه - خطی - خود (۱۴ ربیع الثانی ۱۳۰۹ ق.) اشاره باین موضوع کرده چنین گوید : صبح که در بخانه رفتم خود شاه به من قسم نمودند قریب چهار هزار تومان طلا و جواهر تخت طاووس را دزدیدند بر من یقین شد سرایدارها و قراولهای عمارت را که مستحفظ بودند نایب السلطنه گرفته و مشغول استنطاق بسودند بعد از نهار شاه دزد پیدا شد. محمدعلی پسر بیست ساله کور بد ترکیبی که حالا جزو سرایدارها بود شب توی اطاق قائم میشود قفل را میشکند جواهرها را میدزدد و میبرد نایب السلطنه

۱- طرز بردن شام و ناهار بندر بار در زمان سلطنت ناصرالدین شاه باین ترتیب بوده که خوانسالار و نایب ناظر باید جلو بیفتند و بعد فرایشان که حامل غذا هستند در عقب آنان برام می‌افتاده اند. غذای شاه را که ناظر عهد و هوم کرده در حضور شاه بدست خود آن را میکشود و شاه مطمئن شده آن غذا را میخورد .

او را پیدا کرده با تمام جواهرات بحضور آورد چون شاه قبول داده بودند که نکند او را به حبس خانه بگرداند. پالتو ترمه سردوشی سررسمی به نائب السلطنه تلفات شد. اما مجدالدوله خوانسالار داماد شاه کار غریبی کرده بود در مجلس استنطاق نائب السلطنه معین که محمدعلی سراپدار اقرار به دزدی میکند کاظم خان پسر سراپدار باشی مرحوم که بیچاره جزو متهمین بود آنجا حاضر بود برخاسته بود به حضور شاه بیاید که عرض کند دزد پیدا شد. مجدالدوله پای برهنه عقب او میدود دم در عمارت فریاد میکند که کاظم را بگیرد قساپوچی (دربان) کاظم را میگیرد مجدالدوله جلو می افتد میرود حضور شاه مزده میدهد که دزد پیدا شد یک سرداری ترمه خلعت میگیرد از نانچیبی این جوان تعجب کردم.

مجدالدوله مر دی بود ملاک - خیلی متمول و ممسک و در سال ۱۳۵۷ ه. ق. = ۱۳۱۶ خورشیدی درس بود اندی در تهران در گذشت و در قم در مقبره محمدشاه قاجار بخاک سپرده شد.

مهدیقلی میرزا پسر بیستم عباس میرزا نائب السلطنه در سال ۱۲۶۲

مهدیقلی

عجری قمری (در زمان سلطنت محمدشاه) پسر از اینکه الله قلی خان ایلمخانی قاجار از حکومت بروجرذ معزول و به عتبات (عراق دین النهرین) تبعید گردید، مهدیقلی میرزا بجای او بحکومت بروجرذ منصوب و فرستاده شد و در سال ۱۲۶۴ ق. (در زمان سلطنت ناسرالدینشاه) بجای خانلر میرزا برادر خود بحکومت مازندران منصوب و خانلر میرزا بجای او بحکومت بروجرذ روانه گردید. در این سال پایان پسر کردگی ملاحسین بشرویه ای و حاج ملا محمدعلی قدوسی با فروش (بایلی) در مازندران در مقبره ای که به دیه قلعہ شیخ طبرسی تعبیر شد اجتماع کرده و بر علیه دولت قیام کردند. دولت افواجی پسر کردگی مهدیقلی میرزا که ضمناً حاکم مازندران هم بود برای سرکوبی آنان فرستاد و پس از چندماه جنگهای بسیار سخت و خونین و زرد آمدن تلفات زیاد به طرفین بالاخره دولت غلبه کرد و تمام بایان قلعہ باستثنای عدّه کمی کشته شدند. در سال ۱۲۶۷ ق. از حکومت مازندران معزول و بجای او جان محمد خان قاجار بحکومت مازندران فرستاده شد لکن چیزی از حکومت این شخص نگذشت که در همین سال او هم عزل شده و بجایش مصطفی قلی میرزا پسر دوازدهم عباس میرزا نائب السلطنه که حاکم ارومیه بود بحکومت مازندران منصوب و روانه گردید.

مهدیقلی

حاج مهدیقلیخان هدایت مخبر السلطنه معروف به خان خانان پسر سوم علیقلی خان مخبرالدوله پسر رضاقلیخان ملقب به امیر الشعراء و متخلص به هدایت و معروف به لله باشی بوده و در هفتم شعبان ۱۲۸۰ قمری متولد و در سن ۱۴ سالگی در سال ۱۲۹۵ ق. به همراه برادر بزرگترش مرتضی قلیخان (سنبع الدوله) با اروپا

رفت و در برلن مشغول به تحصیل گردید. و باین جهت زبان آلمانی را خوب می دانست و از فرانسه و انگلیسی هم بی اطلاع نبود و در سال ۱۲۹۷ ق. با برادرش به تهران بازگشت و پس از مراجعت به ایران کارمند تلگرافخانه شد و در سال ۱۳۱۱ قمری او و برادرش محمدقلیخان (مخبرالملک) بمنصب پیشخدمتی خاص تعیین شدند. و پس از درگذشت پدرش مخبرالدوله در سال ۱۳۱۵ ق. هنگامیکه پسران آن مرحوم حضورشاه آمدند هر یک از آنان ملقب به لقبی گردیدند و مهدقلیخان در این سال ملقب به مخبرالسلطنه گردید. و بعد در همین سال (۱۳۱۵ قمری) که پستخانه از امینالدوله (میرزا علیخان) گرفته شد و به سنیعالدوله سپرده شد مخبرالسلطنه رئیس پست گردید و سپس در محرم سال ۱۳۱۶ قمری که میرزا محمدعلیخان قوامالدوله و محمدتقیخان معزالملک و سنیعالدوله بشراکت گمرکات را بعهده گرفتند مخبرالسلطنه بسمت ریاست پستخانه گمرک و تلگرافخانه آذربایجان تعیین و بآن سامان فرستاده شد. پس از عزل میرزا علی اسفرخان امینالسلطان اتابک اعظم از صدارت در سال ۱۳۲۱ قمری باتفاق وی سفر مفصلی به اروپا و آمریکا و چین و ژاپن و هند نموده بعد تنها بایران بازگشت و مدتی بیکار بود و مشغول به تألیف یکی دو کتاب شد و در اواخر سلطنت مظفرالدینشاه در سال ۱۳۲۲ قمری رئیس مدرسه نظامی^۱ در تهران گردید.

دوره فعالیت و شهرت مخبرالسلطنه از سال ۱۳۲۴ قمری که مصادف با انقلاب مشروطیت ایران بود آغاز میگردد و چون طرف اعتماد دربار و مجلس بود، اغلب واسطه بین طرفین واقع میشد و در گرفتن قانون اساسی و به صحنه شاه رساندن زحماتی کشید. در همین سال، هیأتیکه برای تنظیم و تدوین قانون انتخابات مجلس تعیین شده بود، مخبرالسلطنه یکی از برجسته ترین اعضاء آن هیات بشمار میرفت. اولین بار که مخبرالسلطنه وزیر شد در سال ۱۳۲۵ قمری (۱۲۸۵ خورشیدی) بود که در کابینه سلطانعلیخان و وزیر افخم بوزارت علوم (فرهنگ) منصوب شد و در همین سال در کابینه میرزا علی اسفرخان اتابک بهمان سمت باقی بود و در کابینه های ابوالقاسمخان ناصرالملک و حسینقلیخان مافی نظامالسلطنه (۱۲۸۶ خ.) و وزیر دادگستری شد و در تأسیس عدلیه جدید زحماتی کشید. در کابینه نظامالسلطنه (۱۲۸۷ خورشیدی = ۱۳۲۶ قمری) ابتداء وزیر عدلیه و بعد تغییر سمت داده و وزیر فرهنگ شد و بجای او میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه گرانا به سمت وزیر دادگستری انتخاب گردید و بعد در همین سال بجای عبدالحمید میرزا فرما نرما که از حکومت آذربایجان استعفاء کرده بود بسمت ایالت آذربایجان منصوب گردید.

در این سال پس از توب بستن مجلس چون باطناً با ملیون همراه بود از حکومت آن سامان استعفاء کرده به برلن مسافرت نمود و قریب یکسال در آنجا اقامت داشت و بجای او عبدالحمید میرزا امینالدوله استانداد آذربایجان شد و پس از غلبه ملیون و فتح تهران

۱- مدرسه نظامی ناصری در سال ۱۳۰۱ قمری بنا شد و در ۱۳۰۲ قمری دایره

(۱۳۲۷ ق.م) با تمایل آذربایجانیها دوباره والی آذربایجان شد و پس از دو سال^۱ معزول و به اردو^۲ رفت. بعد به تهران آمد خودش در صفحه ۲۹۶ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد: ... پس از خدمات دیگر و سه سال حکومت آذربایجان ... و نیز در صفحه ۳۱۴: این واقعه نشان میدهد که من سه سال چه زحمت داشتم ... و در سال ۱۳۳۰ ق. بجای رضاقلیخان مافی نظام السلطنه بحکومت فارس منصوب و به شیراز رفت. طرف حکومتش بر خلاف حکام سابق با صحت عمل، بسیار ساده و بدون تکلف و تشریفات بود، و کوشش داشته ایالتی که در آنجا والی است خیلی معظم و مرتب باشد.

در سال ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹۴ خورشیدی) از شیراز به تهران آمد و در سال ۱۳۳۵ قمری (۱۲۹۶ خورشیدی) از تهران به سمت وکالت در مجلس چهارم انتخاب گردید و در سال ۱۳۳۶ قمری (۱۲۹۶ خورشیدی) در کابینه دوم شاهزاده عبدالمجید میرزا عین الدوله و نیز در همین سال در کابینه مستوفی الممالک و وزیر عدلیه شد. در سال ۱۳۳۸ قمری (۱۲۹۹ خورشیدی) در موقع قیام شیخ محمد خیا بانی در آذربایجان که ظاهرش بر علیه قرارداد ۱۹۱۹ میلادی و توفی الدوله^۳ که با گرفتن مبلغ بسیار کمی برای خویشترن و در نفع از وزراء کابینه خویش^۴ اکبر میرزا سادام الدوله و فیر وزیر نا نسرالت الدوله ایران را به تحت الحما یکی انگلستان در آورده بود در کابینه مشیر الدوله (حسن پیرنیا) که وزیر دارائی بود برای بار دوم به ایالت آذربایجان منصوب و اعزام گردید و در سال ۱۳۰۰ خورشیدی از حکومت استعفاء داده به تهران بازگشت و در کابینه مستوفی الممالک در سال ۱۳۰۱ خورشیدی وزیر فوائد عامه و تجارت و در ۱۳۰۵ خورشیدی در کابینه مستوفی الممالک نیز وزیر فوائد عامه بود. در همین سال که وزیر فوائد عامه بود به حوزه قضائی دادگستری منتقل و رئیس دیوان عالی کشور شد و بعد در خرداد ۱۳۰۶ خورشیدی به سمت نخست وزیری انتخاب گردید و چون در سال ۱۳۰۶ خ. کنترات دکتر میلسیو امریکائی مستشار کل مالی ایران پایان می یافت و از طرف مجلس دوره ششم تجدید نگردید، مخبر السلطنه در جلسه ۱۵ مرداد از طرف مجلس علاوه بر نخست وزیری که داشت بجای وی رئیس دارائی هم شد و نخست وزیریش تا ۲۲ شهریور سال ۱۳۱۲ مدت ۶ سال و سه ماه و ۱۷ روز طول کشید. و در این مدت با اصطلاح برای خالی نبودن عریضه اسماً نخست وزیر و پیر غلام بود لکن تمام کارهای محوله با او و وزراء و همچنین بعد از استعفايش و نخست وزیری دیگران با شخص خود شاه بود چنانکه مخبر السلطنه در صفحه ۴۷۱ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب میگوید: و از این تاریخ^۵ رأی برای پهلوی است، وزراء واسطه بین وزارتخانه شاه، نفیر و قلمبر باید مرض برسد و آنچه امرش اطاعت میشود. م. ق. هدایت مخبر السلطنه در مدت حیات اداری خود یکبار وزیر دارائی - یکبار وزیر کشور - یکبار استاندار فارس - یکبار رئیس

۱- از سوم شعبان ۱۳۲۷ تا سلخ شعبان ۱۳۲۹ قمری.

۲- توفی الدوله اولین زمامداری است که برای گذرانیدن قرارداد ۱۹۱۹ از مجلس رسماً در انتخابات نمایندگان مجلس دخالت نمود و تمام و کلاه را به میل و تصویب شخص خود انتخاب کرد و او است که پایه این بدعت را گذاشت ...

۳- معر از ۱۵ آذر ۱۳۰۴ خورشیدی که پهلوی سلطنت رسید.

دیوان عالی کشور - دو بار استاندار آذربایجان - چهار بار وزیر فرهنگ - پنج بار وزیر دادگستری - پنج بار وزیر قوا و ادعایه و چهار بار نخست وزیر بوده است. مخبر السلطنه نسبت بسایر رجال مردی بوده است مدیر - دستکار - لایق - سریع اللبجه - لجوج - پرکار - مطلع - طالب جاه و مقام و بسیار مطیع مافوق تر از خودش و ضمناً دارای چند تألیفات نیز میباشد. بطوریکه خودش در شرح حال خود نوشته رو بهمرفته ۵۳ سال سابقه خدمت دولتی داشته و در ۱۹۰۰ شهر یور سال ۱۳۳۴ خ. (مهر ۱۳۷۵ ق.) در سن ۹۵ سالگی بدرود حیات گفت .

حاج مهرعلیخان شجاع الملک پسر دوم شکرالله خان و برادرزاده میرزا آقاخان صدراعظم نوری که در سال ۱۲۳۲ هجری قمری در

مهر علی

شیراز متولد و بنا بر گفته صاحب فارس نامه ناسری : از اول جوانی تا وقت وفات مناسب عالیه دیوانی سرافراز بود مدتی او را سرهنگ فوج سرباز شیرازی نمودند و بعد از آن والی نواحی کوه گیلویه و بهبهان گردید و پراگندهای آن سامان را منظم نمود و چندین سال سرداری افواج سپاه مأمور فارس و محصلی اقطاع دیوانی و تنظم امور آن مملکت برقرار بوده . میرزا آقاخان نوری که در سال ۱۲۶۸ ق. بصدارت رسید بیشتر خویشاوندان خود را از اشخاص باعرضه و بی عرضه را بروی کار آورد از آن جمله مهرعلیخان برادرزاده خود را در سال ۱۲۷۱ قمری ملقب به شجاع الملک کرده او را رئیس قشون (فرمانده قوی) فارس نمود . در جنگ بین انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ قمری = ۱۸۵۷ میلادی فرمانده کل سپاه ایران در جنوب بود . با اینکه بنا بر گفته انگلیس ها شش هزار پیاده و دو هزار سوار و بموجب ابلاغیه دولت ایران سه هزار پیاده و سیصد سوار تحت فرماندهی این شجاع الملک بود تمهیداً بواسطه خیانت و سازش قبلی زمامداران وقت با انگلیسها و با بواسطه عدم لیاقت، بهر صورت، در تاریخ ۸ فوریه ۱۸۵۷ - ۱۳ جمادی الثانیه ۱۲۷۳ قمری در قریه خوشاب نزدیک برازجان شکست سختی خورد و لشکرش تار و مار شد و در مقابل این شکست اقتضای آور بجای تنبیه و خلع درجه چون برادرزاده صدراعظم بود در همین سال بدرجه امیرتومانی نیز ارتقاء یافت .

در جلد سوم منظم ناسری صفحه ۲۵۲ در این باب در وقایع سال ۱۲۷۳ ق. چنین نوشته شده : «مهرعلیخان شجاع الملک پسر امیرتومانی و حمایل آن و یک قبه شمشیر مرصع مقتدر گردیده . در این جنگ فقط تنگستانیهای دلاور در مقابل سپاه دشمن ایستادگی کرده مردانه جنگیدند مخصوصاً باقرخان تنگستانی و پسرش احمدخان تلفات زیادی به قشون دشمن وارد کردند خود احمدخان هم در این جنگ کشته شد . شجاع الملک در قریه خوشاب نزدیک برازجان چون شکست خورد و کاری نتوانست از پیش ببرد بجای او میرزا محمدخان قاجار دولو سرکشکی باشی از تهران فرماندهی نیروی جنوب منسوب و فرستاده شد . لشکر ایران نه در این جنگ بلکه در جنگ

و خبانت زمامداران دست نفاذ خارجی، مخصوصاً میرزا آقاخان نوری، سداعظم، شکست خورد و فرار را برقرار اختیار نمودند و سر از شوشتر و دزفول درآوردند. این جا است که معلوم میشود چرا خارجی‌ها میرزا تقی خان امیر کبیر را از بین بردند و بجای او میرزا آقاخان نوری را گذاشتند. چیزی که مسلم است این است که این جنگ زرگری که موجبات آن با تپائی قبلی بین انگلیس‌ها و میرزا آقاخان سداعظم نوری صورت گرفت و بالاخره منتهی بقصد معاهده بیارمشوم و نجوس پاریس ۴ مارس ۱۸۵۷ = ۷ رجب ۱۲۷۳ قمری گردید که برای ایران و ایرانیان نظیر معاهده ترکمانچای بوده است. معاهدات مزبور شکنج ترین و شرم آورترین معاهداتی است که در دوره سلسله قاجاریه یکی در زمان خاقان مغفور ۱ و دیگری در عهد شاه شهید ۱ دول روس و انگلیس به زور نیرنگ بلکه به وسیله زور و زور بر ایران تحمیل کرده دولت و ملت ایران را بروز سیاه نشانیدند که بیچارگی ما هیچ مملکت و ملتی شایسته ندارد. در سال ۱۲۷۵ ق. پس از عزل میرزا آقاخان نوری از سدارت اکثر خویشان و بستگان او را در مرکز و ولایات ازمشافتی که داشتند یکی برکنار نموده و جمعی از آنان را نیز جریمه و مصادره کردند از جمله آنها یکی هم همین مهرعلیخان شجاع الملک امیر تومان بود که پس از زندانی کردن و گرفتن مبلغی از او، او را یکی از کار برکنار و خانه نشین نمودند و لقب شجاع الملکی او را هم در همین سال از او گرفته به پاشاخان سر تیب دادند. حاج مهرعلیخان شجاع الملک در سال ۱۲۸۷ ق. در تهران در سن ۵۵ سالگی در گذشت.

مهنا

میرمهنائی دقایی؟ پسر امیر ناصر رئیس بندر بک بوده و پس از اینکه نامبرده پدر خود امیر ناصر را کشت برای اینکه ریاست طایفه و حکومت بندر بک را بر خود مستقر نماید اعمام و برادران و اقوام خویش را نیز تماماً کشت و در سال ۱۱۷۹ ه. ق. (۱۷۶۵ میلادی) جزیره خارک را که از سال ۱۱۶۷ ق. (۱۷۵۳ میلادی) بنصرف بارون نفوزن رئیس تجارتخانه هلند در بصره درآمده بود تصرف کرد و تأسیسات آن را، مرکز غارتگری خود قرار داد و عده‌ای از اروپائی‌ها را نیز نیست و نابود نمود.

کریم خان زند در سال ۱۱۸۰ ق. (۱۷۶۶ میلادی) برای دفع شر امیرمهنا و جلوگیری از راهزنیهای دزدان دریائی آنجا را محاصره و تصرف نمود سپس زکیخان زند امیرمهنا را در همین سال دستگیر کرده کشت و جمعی از اهالی کنگان هم بواسطه شامت او گرفتار نهب و سرکشتند. در دوران سلطنت ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۳ ق. (۱۸۵۷ میلادی) هنگام لشکرکشی ایران به عراق، از شهرهای بسیار قدیمی خراسان، انگلیس‌ها دوبار برای پیشرفت مقاصد و نیات شوم خود جزیره خارک را گرفتند و پس از اینکه مقصودشان عملی شد و آنچه را که

میخواستند و در نظر داشتند میرزا آقاخان نوری صدراعظم عامل آنان بر آورده کرد و انجام داد آنجا را تخلیه کردند .

میرزا آقا میرزا آقا اصفهانی مشهور به اسلامبولی و نفیسی^۱ ملقب به اعتماد الملک

فرزند آقاخان سابقاً در حدود سال ۱۳۱۱ هجری قمری در تهران

مشغول به نفت فروشی بود. در ۱۳۱۳ قمری بطرف مازندران - بادکوبه و اسلامبول برای علت نقصی که در کسب خود در تهران حاصل کرده بود مسافرت کرد. در اسلامبول مدتی شغل نوکری داشت بالاخره بواسطه شرکت پاپک تاجر بیچاره^۲ تاجر شد و دارائی آن بیچاره را بر باد داد. در حدود ۱۳۱۸ ق. به تهران باز گردید و بعد از چند ماهی دوباره به اسلامبول مراجعت نمود. در سال ۱۳۲۳ ق. سفری به اروپا کرد و در پاریس (سفر سوم مظفر الدینشاه با اروپا) شاهزاده سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله صدراعظم مظفر الدینشاه را ملاقات کرده و بند و بستى برای تهران درست کرد . پس از مراجعت عین الدوله به تهران میرزا آقا هم به تهران آمد و با شاهزاده خصوصیت زیادی حاصل کرد و سری توی سرها آورد. بعد از چند ماهی عین الدوله هم او را شناخت و او را بسا دو نفر (شیخ احمد مجد الاسلام کرمانی مدیر روزنامه ندای وطن و میرزا حسن مدیر مدرسه رشديه) بکلات تبعید کرد و بعد از شش ماه مراجعت به تهران کرده و باز به اسلامبول مسافرت نمود آنجا هم ارفع الدوله میرزا رضاخان سفیر ایران او را تبعید به تبریز کرد و این وقت مسافد با دوره اول مجلس شورایی بود از تبریز به وکالت انتخاب گردید (۱۳۲۴ ق.) و به تهران آمد بعد از چند ماهی نتوانست در تهران بماند عازم سفر اروپا گردید و از راه هندوستان به لندن رفت و پس از چند ماهی اقامت در آنجا به تهران بازگشت و بنا بر خیانت های سابق در موقع فتح تهران بر حسب امر هیات مدیره مدتی در حبس بود و بعد آزاد گردید و روزنامه عصر را نوشت و هر چه از وقاحت بلد بود در روزنامه آشکار کرد سرانجام جزء کارمندان دولت گردید و چندی ریاست شهرداری تهران و معاونت حکومت یزد را دارا بود . در سال ۱۳۳۷ قمری (۱۲۹۸ خورشیدی) وثوق الدوله نخست وزیر از هر کجا که سفارش شده بود او را رئیس اداره دخانیات کرد .

این مرد در همه مرتبه تعریفی نداشته و دیگران هم یعنی هم دوره هایش نیز از او بهتر نبودند. این طوریکه از اعمال او معلوم میشود میرزا آقا اعتماد الملک شخصی بوده بسیار خودخواه خودپسند و جاه طلب و اگر از این شاخ و آن شاخ میبرد فقط برای کسب مال و جاه و مقام بوده و میخواست است که هر چه زودتر با دروهای خویش نائل گشته و با اصطلاح مشروطه خود را بگیرد. در سال ۱۳۳۸ ق. (۱۲۹۹ خورشیدی) که مخیر السلطنه در کابینه مشیر الدوله وزیر دارائی شد او را از کار برکنار نمود و هدایت در صفحه ۴۰۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف

۱- شهرت نفتیش بیشتر بوده .

۲- میرزا بزرگ معاون التجار پسر حاجی قاضی تهرانی .

خود درباره وی چنین نویسد: «دخانیات را به میرزا آقای نفتی سپرده بودند آنچه کرده بود به نفع خود ضرر آذاره، وی از هوجی‌های نمره اول است اورا کنار کردیم».

حاج میرزاجانی کاشانی پسر حاجی محمدحسن معروف به پرپسا
میرزاجانی مؤلف کتاب معروف (نقطه الکاف) در شرح احوال سیدعلی محمدباب
 و اصحاب و اتباع او و حوادث آن دوره پر آشوب در تاریخ فرقه بابیه بوده و وی از تجار
 کاشان و از قدمای گروندگان غیابی به باب بود^۱.

وقتی که بحکم حاج میرزا آقاسی باب را تحت الحفظ از اصفهان که قریب به یکسال
 تحت حما و بمونوچهر خان معتمدالدوله گرجی (ارمنی) حاکم اصفهان زیست نموده بود بقلعه چهریق
 آذربایجان می‌بردند، چون بحوالی کاشان رسیدند حاج میرزاجانی مزبور به بابیک بیات ماکوئی
 رئیس مستحفظین باب هزار تومان زر نقد داد^۲ و از او خواهش نمود که باب را بکتاب در کاشان
 در منزل او نگاهدارند و او قبول کرده باب را بخانه وی آورد و حاجی میرزاجانی مانند
 کمترین خدام تمام شب را دست‌سینه مشغول بخدمتگزاری او بود. هنگامیکه حاج محمدعلی
 قدوس و ملا حسین بشرویه‌ای در یابل (باز فروش سابق) شورش و غوغا برپا کردند حاج
 میرزاجانی با اینکه تاجر معتبری در کاشان بود تجارتخانه خود را ول کرده باز اندران برای
 یاری با بیان قلعه طبرسی رفت لکن نرسیده به یابل در آمل گرفتار گردید و چند ماهی در حدود
 مازندران ماند و پس از ختم کار و قلع و قمع با بیان به شهر ری (حضرت عبدالعظیم) آمده در
 اینجا اقامت جست. دو سال بعد از قتل باب در تبریز، جمعی از اتباع وی در تهران به قصد
 انتقام خون او توطئه چیده چند نفر را به نیاوران شمیران در سر راه ناسرالدین‌شاه بقصد
 کشتن او نشانده و در وقت عبور شاه‌یکی دوتن از ایشان بدون اطلاع داشتن از فن تیراندازی
 چند تیر طپانجه بسمت او خالی کردند و شاه شاه اندکی مجروح شد و در نتیجه این حرکت
 حکومت تهران با کمال عنف و شدت عمل بنای تعقیب با بیان و توقیف توطئه‌کنندگان گذاشت و
 بیست و هشت نفر از معارف آنان را در سلخ ذیقعد سنه هزار و دویست و شصت و هشت (۱۲۶۸)
 قمری باشد انواع عذاب از قبیل شمع آجین ابدان ایشان و غیر ذلک از عقوبات کشتند و از جمله
 آن ۲۸ نفر یکی هم همین میرزاجانی صاحب ترجمه بود چون تاجر بود کشتن او را بعهده
 تاجر واگذار کردند و پس از کشته شدن در محل مقبره سیدولی در تهران دفن گردید^۳.

۱- میر در جلد قاجاریه صفحه ۵۲۹ مینویسد: «ملاحسین بشرویه از اصفهان بکاشان آمد و در آنجا حاجی میرزاجانی که یکتن از بازرگانان بود از در عقیدت و ارادت بدو پیوست».

۲- در این باب بعضی‌ها یکسند تومان و جمعی هم دویست تومان گفته‌اند لکن در مقدمه
 نقطه الکاف در شرح حال میرزاجانی بقلم آذوار دیرون یکپنجاه تومان نوشته شده است.

۳- حور موجی در صفحه ۱۱۷ کتاب تاریخ تألیف خود گوید: «حاجی میرزاجانی تاجر کاشی
 رامک التجار و تاجران» و مراد از ملک التجار آقامهدی ملک التجار متوفی ۱۲۸۷ قمری است.

میرزا بابا

میرزا بابا یا میرزا حاجی بابای افشار پسر یکی از افسران شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه و اولین محصلی است که با اتفاق محصل دیگر بنام محمد کاظم پسر نقاشی باشی نایب السلطنه از طرف آن شاهزاده برای تحصیل طب و نقاشی در سال ۱۸۱۱ میلادی = ۱۲۲۶ هجری قمری به اروپا فرستاده شده اند. عباس میرزا نایب السلطنه قصد داشت که عده‌ای را برای فرا گرفتن علوم جدید به همراه سفیری که به لندن فرستاده میشود روانه انگلستان نماید چون انتخاب و فرستادن سفیر بناً خیر افتاد هنگامیکه سرهارفرد جونز وزیر مختار انگلستان در سال ۱۸۱۱ میلادی برابر با ۱۲۲۶ ق. به نایب انگلستان بر می‌گشت و در تبریز به‌طور عیب‌میرزا نایب السلطنه رسید. چون دید که آن شاهزاده میل



میرزا علی و میرزا محمد پسران میرزا بابا حکیم باشی



میرزا بابا حکیم باشی

شدیدی به فرستادن محصل به فرنگستان دارد متقبل شد که دو نفر از جوانان ایرانی را با خود به لندن ببرد این بود که دو نفر جوان مذکور در بالا را که از خانواده‌های محترم و نیکنام آذربایجان بودند بنا بر سفارش عباس میرزا همراه خود به لندن برد. هنگام و همسپار شدن به لندن عباس میرزا به سرهارفرد جونز می‌گوید: «این دو نفر را به تحصیلی به‌کمارید که برای من و خودشان و مملکتشان مفید باشد».

چون محمد کاظم در فن نقاشی استعداد فوق‌العاده‌ای داشته از این جهت به‌محض ورود او را دد نزد اساتید فن نقاشی گذاشته و میرزا حاجی بابا را هم پس از آموختن مقدمات در

رشته طب داخل مینماید. اشکالی که برای هر دو نفر جوان موجود و کار آنها را مشکل کرده بود این بود که هیچیک از آنان تحصیلی نکرده بودند و نوشتن و خواندن زبان فارسی را هم نمیدانستند. محمد کاظم پس از ۱۸ ماه تحصیل در ۲۵ مارس ۱۸۱۳ میلادی (۱۲۲۹ ق.) به ناخوشی سل فوت میکند و میرزا حاجی بابا تا شش سال بعد در لندن بوده و به تحصیل خود در رشته پزشکی ادامه میدهد.

میرزا حاجی بابا اولین طبیب ایرانی است که در اروپا با تمام تحصیل خود موفق شده است. در سال ۱۲۳۵ ق. پس از مراجعت بایران حکیم‌باشی عباس میرزا نایب‌السلطنه و محمد میرزا میشود و در مزاج محمد شاه تسلط تمام داشته است. موقعیکه ترقی نمود و شهرتی پیدا کرد یعنی حکیم‌باشی ولیعهد شد کلمه حاجی را از نام خویش انداخت و معروف گردید به میرزا بابای حکیم‌باشی. هنگامیکه پنج نفر محصل اعزامی در سال ۱۲۳۰ قمری = ۱۸۱۵ به لندن وارد میشوند میرزا حاجی بابا پنج سال پیش از ورود اینان در لندن مینماید. جیمز موریه که مدت شش سال در سفارت انگلیس در تهران بسمت منشی و کاردار (شارژ دافر) کار میکرد و حاجی بابا را در لندن دیده و او را میشناخته در سرگذشت حاجی بابا اسفغانی تألیف خود نام این حاجی بابا را عنوان کتاب خود قرار داده یعنی عنوان کتاب خودش را از نام او اقتباس کرده است.

یکنفر انگلیسی که چند سال پس از انتشار کتاب جیمز موریه^۱ بایران آمده این حاجی بابا را که حکیم‌باشی شده دیده بود و میگوید که اوقات حکیم‌باشی بسیار تلخ شده و از جیمز موریه رنجیده خاطر بود که چرا اسم او را برای موضوع داستان خود انتخاب کرده است.^۲ هنگامیکه قرار شد که محصلین را از انگلستان طرف ایران حرکت دهند وزیر امور خارجه انگلستان صلاح داشت که میرزا جعفر طبیب برای تکمیل تحصیلات خود یکسال دیگر در انگلستان بماند و به تحصیل خود ادامه دهد و بجای او میرزا حاجی بابا که مدت ده سال است که در انگلستان اقامت دارد و تحصیل طب کرده با چهار نفر محصل اعزامی طرف ایران حرکت نمایند بنا بر این میرزا حاجی بابا پس از ده سال تحصیل در لندن بدون گرفتن تصدیق در اواسط محرم سال ۱۲۳۵ مطابق با نوامبر ۱۸۱۹ میلادی با اتفاق چهار نفر محصل رهسپار ایران شد

۱- از ۱۸۰۸ تا ۱۸۱۴.

۲- James Justinian Morier

۳- ممکن است که چون جیمز موریه عنوان کتاب خودش را از نام او که حاجی بابا باشد گرفته و این موضوع با خیلی برخورد بوده. برای اینکه وجه تشابهی میان نام او و حاجی بابای موریه نباشد. باین مناسبت کلمه حاجی را از نام خود انداخته و خود را به میرزا بابا معروف کرده است.

میرزا بابا مردی بوده شریا خوار و در این کار افراط میکرده است. عباس میرزا قریه خواجه را که در ۲۵ کیلومتری تبریز واقع و یکی از بهترین دیهات آذربایجان میباشد باو داد و از این راه مردی متین و ثروتمندی شد.

در سال ۱۲۴۴ ق. میرزا حاجی بابا نیز بسمت حکیم باشی شاهزاده خسرو میرزا همراه هیأتی بوده که برای صدرخواهی قتل گریبایدوف به پترسبورگ فرستاده شد و در سال ۱۲۴۹ ق. با تفاق محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی نایب السلطنه سفارت روس و انگلیس مأمور و روانه تبریز میشوند که تا در آنجا تهیه سفر دیده به محل مأموریت خود روی نمایند. دکتر میرزا بابا در سال ۱۲۵۲ ه. ق. در تهران درگذشت.

دکتر میرزا حاجی بابا دوسر داشته بنام میرزا محمد مستوفی و میرزا علی. میرزا محمد مستوفی همان است که بعداً ترقی کرده داماد میرزا آقاخان صدر اعظم نوری شد و ملقب به مستوفی نظام و اقبال الملك گردید. پسر دیگر وی میرزا علی در سال ۱۲۷۹ ه. ق. بمنصب لشکر نویسی برقرار شد و مانند برادرش اقبال الملك عنوان زیادی پیدا نکرد.

نادرشاه افشار قسرخلو متولد ۱۱۰۰ هجری قمری در دستگرد از نادر
قرای اطراف دره گز و سر امامقلی بیک بوده، پازن^۲ طبیب مخصوص نادرشاه راجع به محل تولد او چنین گوید: «خره که یکی از قصبات ایالت خراسان و در کوههای کلالت واقع است محل تولد نادرشاه میباشد»^۳. میرزا مهدی خان استرآبادی منشی مخصوص نادرشاه در کتاب جهانگشای نادری تألیف خود در این باره چنین گوید: «تولد آن حضرت در یوم شنبه ۲۸ محرم سال یکهزار و یکصد و ده هجری مطابق لسوی نیل در قلعه دستجرد دره جز در مکانی که بالفعل عمارات عالیله^۴ در آنجا احداث و به مولودخانه شهرت یافته اتفاق افتاده». در ابتدا نعامش ندرقلسی و پس از پیوستن بخدمت شاه طهماسب دوم صفوی بمنصب قورچی باشی^۵ نایل و بلقب طهماسبقلی خان نامیده میشد. بنا بگفته کشیش

۱- قریه خواجه یکی از بهترین آبادیهای اطراف تبریز است و در موقعیکه میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله شهرازی از سال ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۶ ق. کارگذار آذربایجان بود آن را از ورثه میرزا بابا برای خود خریداری نمود و بعد بورات میرزا احمدخان پسر نصیرالدوله پسر آصف الدوله رسید و آنان نیز ملک مزبور را فروختند.

۲- برای اطلاع بیشتری از شرح حالش بنام محمد اقبال الملك رجوع شود.

۳- Bazin

۴- محل خره برنگارنده معلوم نگردید که در کجا واقع شده است و باوجود اینکه تمام آن حدود را اسواره و پیاده سیاحت کرده ام چنین نامی در جزء آبادیهای کلالت ندیده و نشنیده ام.

۵- اکنون عمارات عالیله مزبور بکلی مخروبه است.

۶- رئیس گارد مخصوص شاهنشاهی. منصب و مقام قورچی باشیگری در زمان پادشاهان صفویه از مقامات عالیله مملکتی بوده است.



نادرشاه

بازن که او هم مستند به گفته همراهان و اطرافیان نادرشاه کرده. نادرشاه از آن طایفه افشاری میباشد که شاه عباس بزرگ یکی از بزرگترین سلاطینی که بتخت سلطنت ایران جلوس کرده آنان را در خراسان اقامت داده است لکن در جلد اول کتاب زندگی شاه عباس بزرگ تألیف نصرالله فلسفی این طو در ذکر شده است: «طایفه قزلباش را از خلو را شاه اسمعیل اول از آذربایجان بخراسان کوچانید و در شمال آن سر زمین در نواحی ایبورد و باخرز تا حدود مرو مسکن داد تا در برابر اوزبکان و ترکمنان مهاجم سدی باشند». نادرقلی در آغاز کار در جزه گماشتگان باباعلی بیگ کوسه احمدلو افشار حاکم ایبورد درآمد و بعد در مدت کمی بواسطه کاردانی که از خود بروز

میداد مورد توجه و تقرب حاکم واقع گردید و در ضمن دشمنان حاکم را سرکوبی می نمود چند بار از طرف باباعلی بیگ برای انجام کارهایش با سفهان (پایتخت) آمد و رفت کرد و بواسطه این قبیل خدمات برجسته باباعلی بیگ را راضی نمود که با دخترش گوهرشاد ازدواج نماید و از این وصلت در سال ۱۱۳۱ ه. ق. رضاقلی میرزا بدنیآ آمد. پس از سرگ باباعلی بیگ نادرقلی تمام اموال پدر زن خود را تصاحب نمود. سرمایه ای که بدست آورد آن را بصرف سپاهگیری و لوازم آن از قبیل خریداری اسب و تفنگ و شمشیر و سلاحهای دیگر بکار برد و بواسطه این وسائل در کارهای او پیشرفت های زیادی حاصل گردید.

راجع بعاقبت و سرنوشت باباعلی بیگ، کشیش بازن در نامه ای که به روز Roger کشیش مافوق خود از ایران بفراسه فرستاده این چنین مینویسد: «کم کم نادرقلی با رئیس سابق خود که از آن پیش در زیر فرمان او بود بنای هم چشمی نهاد و او را مورد حمله قرار داد و چون دستگیرش ساخت نه تنها سپاسگزاری را مراعات نکرد بلکه حقوق انسانیت را نیز پامال نمود. ادبای نخستین او قربانی نخستین او گردید فرمود تا او را در حضور خود پوست کنند». دوره زندگی نادرشاه را میتوان به هفت مرحله مختلف تقسیم نمود:

۱- کودکی و اسارت ۲- نوکری ۳- مرحله عیاری ۴- سهسالگی
 ۵- نائب‌السلطنه‌ای ۶- شاهی ۷- مرحله دیوانگی . مرحله جوانی و اسارت :
 در سال ۱۱۱۸ هـ. ق. که نادرشاه در حدود ۱۸ سال داشت غارتگران اوزبک و ترکمان به آبادیهای مرزی ایران و جایگاه ایل افشار تاخت آورده به دستبرد زدن و چپاول پرداختند . گروهی از راه زنان و چپاولگران ترکستان پس از غارت دارائی ایل افشار چندتن از زنان و مردان تیره‌های افشار را اسیر نموده به مرو شاه جهان بردند که ندرقلی با برادر و مادرش نیز در میان اسیران بودند . اسارت خانواده امامقلی تا چهار سال طول کشید . ندرقلی پس از تمهید و مقدماتی چند ، فرصتی بدست آورده به‌مراه برادر خود ابراهیم از چنگ اوزبکان مرو فرار کرده به ایبورد نزد باباعلی بیگ کوسه احمدلو افشار حاکم آنجا آمد و خدمت او را اختیار نمود . راجع به مدت چهار سال اسارت ندرقلی در چنگ اوزبکان روایات مختلفی گفته شده . بسیاری از مورخین میگویند اینکه نادرشاه نتوانست زودتر از این زمان فرار کند برای خاطر این بود که چون مادرش همراه او بود و توانائی فرارنداشت برای نادر قلی فرار کار مشکلی بود تا اینکه مادرش در هنگام اسارت مرد و پس از مردن او فسروداً پابسر او گذاشت و خود و برادرش را از چنگال اوزبکان و ترکمان آزاد نمود .

سرجان ملکم در تاریخ ایران مینویسد : در ۱۷۵۵ سالگی بدست اوزبکان که هر ساله اطراف خراسان رامیناخنند با مادرش اسیر شد ایام اسارتش چهار سال طول کشید و مادرش هم در آن صفحات روزش به آخر رسید بعد از آن خود را دهائی داده بملک خویش شناخت . ولی جیمز فریزر مؤلف تاریخ نادرشاه که خود معاصر با وی بود ، مادرش را تا سال ۱۱۵۰ هـ. ق. زنده میداند . مرحله نوکری : باباعلی بیگ کوسه احمدلسوی افشار در آن زمان از حیث داشتن مال ، قدرت و نفوذ سرشناس‌ترین مرد طائفة افشار در شمال خراسان بود . ندرقلی که ۲۱ یا ۲۲ سال از سنین عمرش میگذشت خدمت باباعلی بیگ را اختیار نمود . کم‌کم در دستگاه او ترقی کرده پیشکار و همکار او گردید و بعضی اوقات برای انجام کارهای ارباب خود به مشهد و اسفهان نیز مسافرت میکرد . در این ایام است که دختر بزرگ باباعلی بیگ را طوعاً یا کرهاً بمند ازدواج خود درمی آورد و بعد که باباعلی بیگ میمیرد و با بیروایتی او را میبخشد صاحب و مالک تمام دارائی او شده و از این تاریخ است که صاحب قدرت و مکتنت میگردد . مرحله عیاری : بازن طبیب مخصوص نادرشاه در باب اسیر شدن او در نزد اوزبکان مرو چیزی نمیگوید و یاغیگری و عیاری او را پس از ورود بخدمت باباعلی بیگ دانسته و شرح آن را بدین طریق ذکر میکند :

«همین که نادر بجد شد رسید خانه پدر را فسرود گذاشت و بخدمت رئیس قبیله که

مردی جنگی بود درآمد و در تحت امر وی بزودی طراری عیار گردید و طولی نکشید که پسر به مراتب بهتر از پدر (که کاروانیان را اداره و راهنمایی میکرد) کاروانها را میزد و اموال آنان را به بنما میبرد. چون توانگر شد کوس انقلاب زد و مستقل هم شد. دسته‌ای از خسرانان را به زهر فرمان خویش درآورد، جسارت و دلیری و بیشتر از آن اقبال او را بمقام چندان عالی رسانید که دیگر همه در پیش او سر تسلیم فرود آوردند و در حقیقت دولت او که از جاه‌طلبی اوزا نبوده شده بود همچنان با سببیت اوستمقر گردیده. و مراحل دیگر وی بتدریج در متن کتاب مذکور خواهد گردید.

در سال ۱۱۳۶ ه. ق. با عده‌ای سوار به مشهد نزد ملک محمود سیستانی که خود را پادشاه خراسان میدانست رفت آنجا هم پس از مدتی که کارها را به نحو احسن انجام میداد و دستیار خوبی برای ملک محمود سیستانی شده بود در زمرهٔ خواص و اصحاب او قرار گرفت لکن پس از چندی بین او و ملک محمود بهم خورد دندرقلی بطرف شمال مشهد فرار کرد اول رقباء و دشمنان خود را از قبیل قلیج و امام‌قلی که از رؤساء طائفهٔ افشار بودند از میان برداشت و اموال آنان را تاراج نمود^۱ و سپس بر کلات - ایبورد و تساکه از نواحی مهم خراسان بود مسلط گردید و اعتنائی به ملک محمود ننمود و بعد بواسطهٔ فرمانی که از شاه طهماسب دویم در سال ۱۱۳۸ ه. ق. بدست آورد رسماً حکمران آن نواحی گردید. در همین سال هنگامیکه شاه طهماسب دوم باتفاق فتحعلیخان قاجار توانلو با جمعی از افراد ترکمان و قاجار از استرآباد (گرگان) بسمت خراسان عزیمت نموده و بدامغان رسیدند چون شهرت دندرقلی را از دور و نزدیک شنیده بودند حسینعلی یا حسنعلی بیک سیستانی^۲ که بعدها از طرف نادرشاه بلقب معیرالممالک ملقب گردید برای آوردن و استفاده از وجود او فرستادند. مینورسکی در تاریخچهٔ نادرشاه مینویسد: «شاه طهماسب، معیرالممالک از ارکان دربار خود را نزد نادر فرستاده. بنا بگفتهٔ وی حسینعلی بیک قبلاً ملقب به معیرالممالک بوده است. حسینعلی بیک مأموریت خود را به نحو احسن انجام داد و دندرقلی را بحضور شاه طهماسب آورد و کاملاً مورد استفاده واقع گردید^۳. و چون دندرقلی فتحعلیخان قاجار را در مقابل خود رقیبی میدید و او را مخل حصول مقصود و تسریقات آیندهٔ خود فرض می‌نمود با تمهید و مقدّماتسی چند با موافقت و تصویب شاه او را از میان برداشت (۱۱۳۹ ه. ق.) و از این تاریخ به بعد خود همه‌کاره امور گردید و بعد پس از یکی دو جنگ به پورش

۱- یکی از جهات دشمنی دندرقلی با قلیج برای این بود که قلیج هم خواستگار گوهرشاد دختر بااعلی بیک و در این باب رقیب متمول و پر زور دندرقلی شده بود.

۲- نیای بزرگ خانوادهٔ معیر.

۳- کشیش بازن سابق‌الذکر طبیب مخصوص نادرشاه مردان جنگی که زیر فرمان دندرقلی و عده‌ای وی بحضور شاه طهماسب رسیدند در حدود پانصد یا ششصد نفر ذکر مینماید.

و پافشاری مشهد را در همین سال گرفت و ملک محمود که خود را پادشاه خراسان و سیستان میدانست دستگیر و کشته شد.

شاه طهماسب پس از اینکه او را بمنصب قورچی‌باشیگری و به لقب طهماسبقلی (غلام‌طهماسب) ملقب نمود او را به سمت فرمانده قوای اعزامی به مشهد تعیین کرده برای جنگ با ملک محمود سیستانی فرستاد و چون عرشه و کفایت او را بخوبی سنجید روز بروز بر قدرت و اقتدار وی می‌افزود. عبدالرزاق دهبلی متخلص به مفتون در کتاب مآثر سلطانی تألیف خود مینویسد: «در سال هزار و صد و سی و ننه (۱۱۳۹) نادرقلی بیگ افشار حاکم نسا و ایبورد بخدمت شاه طهماسب آمده ملقب به طهماسبقلی خان گردید و منصب قورچی‌باشی یافت و مأمور جنگ ملک محمود سیستانی و تسخیر ارض اقدس گشت». بازن گوید: «طهماسب پسر سلطان حسین از حقوق موروثی خود منصرف نمیشد و گاه گاهی فعالیت‌های ضعیفی از خود مینمود. جز رجال معدودی از وفاداران او بر جای نمانده بودند حتی آن عده کم نیز از خدمت پرخطر و پرزحمت به تنگ آمده و کم‌کم او را ترک میکردند و ممکن بود خیانت هم به او نمایند. در چنین فرصتی بود که نادرقلی خان پیدا شد و بخدمت او قیام کرد و بسا پانصد یا ششصد جنگی خود برای نشان دادن طهماسب بر کرسی پادشاهی بهر عملی حاضر و همپا بود این مساعدت غیر منتظره در دل شاهزاده تولید امید کرد. سپاه قلیل باحالات مختصر دستبردهائی میکرد که همیشه از آن مظفر و منصور بیرون می‌آمد. پیشرفتهای اولی موجود اعتماد لازم و برای فعالیت‌های بزرگتری مشوق واقع میشد. جرأت و پشت کار نادرقلی خان ایشان را توفیق داد و اقبال بیاری ایشان شتافت. نادرقلی، طهماسب را شاه ایران اعلام کرد و شاه طهماسب نیز او را سردار سپاهیان خود نمود و نام خود را بنام او انزود و از آن روز طهماسبقلی خان نام رسمی نادرقلی گردید.

پس از رسیدن باین منصب جدید، طهماسبقلی خان پسر آن شد که آن را، در سابقه فتوحات و کارهای بزرگ خود، مستقر و پایدار گرداند. پس فوراً به افغانان - ترکان و مسکویتها (روس‌ها) اعلان جنگ داد. در زمستان سال ۱۷۳۰ (۱۱۴۲ ه. ق.) قزوین - کاشان - اسفهان و شهرهای متعدد دیگری را از افغانان بگرفت. در بهار بعد عثمانیان را مجبور به تسلیم همدان، اردبیل و تبریز کرد و از مسکویت بازگردانیدن ایالت گیلان و آنچه را که جزء خاک ایران بسود طلب نمود. شهرت فتوحات او روز بروز پرتعداد لشکریان اومی‌افزود. پس او سپاه را دو قسمت کرد شاه طهماسب بر سردهزار مرد سپاهی به پیکار عثمانیان روان شد و خود او با شصت هزار تن برای شکست و سرکوبی افغانان در خراسان روبرو نهاد.

طهماسبلی خان پس از نظم و نسق امور خراسان و تکمیل تشکیلات آرتشی، شاه طهماسب را با اردوی مکملی برداشته برای فتح هرات و ضرکوبین ابدالی‌ها بدانصوب عزیمت نمود. اللهیارخان ابدالی از شوریدگی اوضاع ایران سوء استفاده کرده هرات از جمله چهار شهر خراسان را برای خود اشغال و تصرف کرده بود. و قتیکه از حرکت طهماسبلی خان با حدود اطلاع پیدا کرد برای مبارزه با وی پیشدستی کرده از هرات به کافرقلعه آمد در همان جنگ اول از طهماسبلی خان شکست خورد به هرات گریخت و در آنجا متحصن گردید. طهماسبلی خان پس از فتح هرات و عزل اللهیارخان و تعیین حاکم تازه از طرف خویش به همراه شاه طهماسب به مشهد بازگشت و پس از آنکه از عزیمت اشرف سمت خراسان بی‌درنگ شاه طهماسب را برداشته برای دفع اشرف سلطان شتافت (۱۱۴۲ ه. ق.) و بنا به گفته جزین: «و این قضیه در شهر صفرآئنی و اربعین ماهه بعدالالف بوده». اردوی شاهی به سپهسالاری طهماسبلی خان زمانیکه به بسطام رسید اشرف موضوع را خیلی سهل و ساده فرض میکرد و در آغاز کار زار یکی از سرکردگان کاردان و جنگ دیده خود را بنام سیدالخان برای قلع و قمع طهماسبلی خان بجانب بسطام فرستاد. در این جنگ سیدالخان شکست خورد و به نزد اشرف فرار کرد. اشرف با سپاهیان خود در مهماندوست دامغان توقف نمود و مشغول به جمع و جور خویشان بود که طهماسبلی خان سپهسالار سپاه، بوی امان نداد و بطرف مهماندوست حرکت کرد و جنگ را آغاز نمود. در این جنگ چنان شکستی از طهماسبلی خان خورد که تا بلوک خوار هیچ درنگ نکرده پا فرار گذاشت و در در بند خوار توقف نمود و بامید فتح و فیروزی درآینده، مشغول بسنگربندی و استحکامات گردید. طهماسبلی خان پس از این فتح و فیروزی نمایان و فرار اشرف در دامغان درنگی ننمود، و بطرف مهلت خود آرائی نداد، و با سرعت هر چه تمام‌تر به تعاقب اشرف پرداخت.

شیخ محمدعلی جزین که در این جنگ به‌مراه اردو و خود از نزدیک شاهد قضایا بوده در صفحه ۸۴ تاریخ خود مینویسد: «سپاه قزلباش با آنکه بقدر نصف لشکر افغانه نبود در زیر اعلام پادشاهی سف‌آرا گشته و تا ظهر هنگامه کار زار گرم بود. اشرف مذکور و سرداران ایشان روی از عمر که تافته به‌زیمت رفتند و در راه هر چند خواستند که مرتبه دیگر مستعد کارزار شوند سورت بسته به تمجیل تمام راه اسفهان پیش گرفتند. در آن معرکه از قزلباش زیاد بر دو کس که اندک زخمی داشتند کسی ضایع نشده. پس از شکست مهماندوست جزین در صفحه ۸۵ تاریخ خود مینویسد: «بعد از فتح و ظفر، طهماسب قلیخان صلاح در معاودت به مشهد مقدس دید که تدارک شایسته نموده سال دیگر بدفع افغانه پردازند پادشاه راضی نشده عازم اسفهان گشتند و در هر شهر هر کس از لشکر و حکام افغانه بود راه فرار با اسفهان پیش گرفته اهالی آن شهرها به‌زاران نیاز استقبال موکب شاهی کرده غفلت نشاط و شکر گذاری بکیوان

رسانیدند و از هر طرف فوجی بشکر ظفر اثر می پیوست.

اشرف مشغول به جمع و جور خود بود که در این بین خبردار شد که طایفه لشکر طهماسبقلی خان به نزدیکی دره خوار رسید و چون لشکریان اشرف ضرب شست او را در همان دست چشیده بودند از ترس اینکه مبادا گرفتار شوند پا بر فرار گذاشتند و خود اشرف هم با شتاب هر چه تمامتر خود را باصفهان رسانیده و لدی الورود سه هزار نفر از علماء، اعیان و رعایای اصفهان را بکشت و از عثمانی ها که در کرمانشاه - همدان و زنجان بودند و آن حدود و نواحی را غاصبانه در تصرف خود داشتند استمداد جست و طلب پاری کرد. عثمانیان درخواست او را اجابت کرده با سپاه و تجهیزات کامل وارد اصفهان شدند و از آنجا با اتفاق اشرف سلطان به قصد تسخیر کاشان - قم - و تهران حرکت کردند.

در این هنگام طهماسبقلی خان و شاه طهماسب در تهران توقف داشتند. طهماسبقلی خان با سپاهیان خراسانی خود برای جنگ با افغانان و عثمانی ها و گرفتن اصفهان بد آنصوب عزیمت نمود. اشرف هم از آنست با لشکریان خود و عثمانیان نیز از اصفهان درآمدند در سحرای مورچه خورت در انتظار ورود طهماسبقلی خان بودند. طهماسبقلی خان برق آسا با تهیه و تدارک کامل، خود را از تهران بحدود مورچه خورت رسانید و پستان حمله نمود. در این جنگ هم چنان شکستی به اشرف سلطان و عثمانیان وارد آمد که اشرف همین قدر توانست که خود را باصفهان رسانیده و با خانواده خود به شیراز فرار نماید. در جنگ مورچه خورت قریب به چهار هزار نفر از سپاهیان اشرف و عثمانی کشته شدند و اموال فراوانی عاید سپاهیان خراسانی گردید. در این باب نیز حزین در صفحه ۸۶ مینویسد:

«چون اشرف شکست یافته باصفهان رفت، از خوف و هراس، مردم اصفهان را از شهر اخراج نموده بدعات متفرق ساخت و از اطراف سپاه خود را جمع نموده بتدارک توپخانه پرداخت و چون بارومیان صلح نموده بود از ایشان جمعی توپچیان ماهر طلبید. احمد پاشای رومی فوجی توپچیان به معاونت او فرستاد چون پادشاه بنواحی اصفهان رسید افغانه بالشکر آراسته و توپخانه عظیم استقبال نموده صف قتال آراستند لشکر قزلباش و تنگچیان رکاب شاهی اول بر سر توپخانه ایشان هجوم آوردند رومیان را بکشتند و توپخانه بگرفتند و پس از کوشش و کشتن بسیار باز شکست در افغانه افتاد و مقدار چهار هزار سر از ایشان گرفته از آن سرها مناره عالی برافراشتند و اشرف و افغانه شکسته و بدحال باصفهان درآمدند آنچه داشتند و توانستند از خزاین و اموال بر بسته همگی به مملکت فارس که در تصرف ایشان بود باضطراب روانه شدند اجامه ایشان که فرستی داشتند دست بغارت بازارها که خالی بود انداخته درهم شکستند و هر کس را در شهر و خارج شهر خزیده یافتند بقتل آوردند.

طهماسبقلی خان چون قصد گرفتن شیراز و فتح تمام فارس را داشت از نظر سبکبازی دستور داد که تمام آن اموالیکه به غنیمت از دشمن گرفته شده بود آتش زدند و بعد بدون اندک مقاومتی وارد اصفهان شد. شاه طهماسب در این موقع در تهران بود و به محض اینکه فتح اصفهان را شنید بسیار خوشنود شد و فوراً از تهران حرکت کرده وارد اصفهان گردید. با اینکه طهماسبقلی خان نظرش بر این بود که باز اشرف را تعقیب نماید شاه طهماسب هم در این کار او را تشویق و در رفتنش بشیراز و بیرون کردن افغانهای باغی و مشرک از ایران تأکید بلیغ نمود.

طهماسبقلی خان با شراطملی چند و گرفتن اختیاراتی برای قلع و قمع اشرف عازم شیراز شد. در این باب خزین در صفحه ۸۶ تاریخ خود مینویسد: «طهماسبقلی خان اراده معاودت بخراسان کرد و بعد از ابرام و انجاق مطالبی که داشت بتعاقب افغانه مأمور شده. اشرف موقعیکه از اصفهان با عدهای بطرف شیراز پایفرار گذاشته بود برای اینکه موانع و زحمانی برای اردوی طهماسبقلیخان ایجاد کند قری واقعه در بین راه را بکلی خراب کرد لکن طهماسبقلیخان با وجود اینکه زمستان خیلی سخت در پیش و برف زیاد درآمعا باریده بود اشرف را چندان امان نداد که قدری در آن حدود توقف نساید، بنا بر این بتعاقب او بطرف شیراز حرکت کرد. اشرف بمحض این که از حرکت طهماسبقلیخان بحساب شیراز مستحضر شد، فوراً این اقدامات را بعمل آورد:

۱- دستور داد که اهالی شیراز شهر را بکلی تخلیه نمایند و هر کسی که در شهر بماند کشته خواهد شد. ۲- به تمام افغانها که در اطراف و اکناف فارس - یزد و کرمان پراکنده شده بودند پیغام داد که باید فوراً در شیراز جمع شوند. ۳- پس از تخلیه شیراز و کشتن اشخاصیکه دستور او را اطاعت نکرده و از شیراز خارج نشده بودند، بیست هزار سپاهی از افراد افغانی و فارسیانی که در طریقه اهل تسنن بودند فراهم آورده، با تجهیزات کامل بطرف زرقان، که محل مناسبی بتقلرش می آمد، برای جلوگیری و جنگه با طهماسبقلیخان عزیمت نمود.

طهماسبقلیخان نیز از سمت دیگر از راه تخت جمشید و مرودشت بحدود زرقان رسید و جنگه را آغاز کرد. چون اشرف و پاهانش بواسطه جنگهای سابق کاملاً وحشت زده و مرعوب شده بودند و روحیه جنگه جوئی آنان بکلی سلب شده بود، بنا بر این پس از مختصر جنگی اشرف شکست خورده برای نجات خود بطرف شیراز عقب نشینی اختیار نمود. اشرف و افغانها پس از این جنگه اگر جزئی امیدواری هم نسبت بخود داشتند بکلی مأیوس و ناامید گردیدند و در فکر آن افتادند که بقیه السیف را نجات داده به مساکن اصلی خود برگردند.

از این جهت جمعی از بزرگان و روحانیون خود را وادار نمودند که بمشاورت شفاعت و قرار لازم نزد طهماسبقلیخان رفته با او مذاکره نمایند و درخواستان مبتنی بر این بود

که پس از رد اسیران و تسلیم اموال مأخوذه، در صورت موافقت، چند روزی بافغانها مهلت داده شود که از ایران بکلی خارج شده و به قندهار برگردند. طهماسب قلیخان با درخواست آنان چندان دوی موافقتی نشان نداد بلکه ظرش بدون گفتگو تسلیم بلا شرط بود. اشرف هنوز در شیراز بود که از نتیجه مذاکرات و نظریه طهماسب قلیخان آگاه شد و قبل از اینکه نمایندگانش به شیراز وارد شوند از ترس اینکه میادا اسیر گردد از شهر با اموال بهادار و عده‌ای از مخصوصان خود بطرف لارستان فرار کرد. طهماسب قلیخان هم پس از شکست اشرف در زرقان زیاد توقف ننمود و بطرف شیراز حرکت کرد و وارد شهر شد و چون شنید که اشرف از شیراز فرار کرده در شهر توقف ننمود و برای دستگیری وی به تعقیب او پرداخت خود اشرف را بدست نیاورد لکن عده زیادی از رؤساء قوم از قبیل میانجی^۱ و ملازعفران و جمعی از سرکردگان و بسیاری از سپاهیان را دستگیر نمود. رؤساء راکشت و سپاهیان اشرف را آن عده‌ای که تقصیر زیاد نداشتند جزء سپاهیان خود نمود. اشرف در حال فرار بود در این بین خواست خزانه‌ای که همراه خود آورده بود بوسیله برادرش از راه دریا به پسر انتقال دهد و ضمناً از عثمانی‌ها برای خویشتن استمداد نماید. لارستانها با اینکه عده‌ای از آنان اهل تسنن و در طریقه اشرف سلطان بودند و اشرف هم به کومک آنان خیلی امیدوار بود لکن در این موقع حس وطن خواهی آنان بجوش آمده اولاً برادرش را کشتند و خزانه مصحوب او را تاراج نمودند و در ثانی تمام افغانانیکه در آن حدود مناسب و مشاغل داشتند یکی پس از دیگری بدست لاریها به قتل رسیدند.

اشرف که چنین وقایعی گوشزد او گردید بطرف سیستان فرار کرده و با دو نفر از خواص خود در بیابانها آواره و سرگردان بود که ابراهیم نامی غلام میر حسین پسر میرویس غلیجائی و برادر محمود افغان بوی رسیده اوراکشت (۱۱۴۲ هـ. ق.) و سرش را از تن جدا کرده با يك قطعه الماس بزرگی که همراه داشت برای میر حسین به قندهار فرستاد. حزین در صفحه ۸۹ تاریخ خود قاتل اشرف را پسر عبدالله بروهی بلوچ نام میبرد و هدایت در جلد هشتم روضة الصفاء ابراهیم افغان ذکر کرده است.

حزین در صفحه ۸۹ تاریخ خود مینویسد: «چون اشرف از لار بسمت حدود بلوچستان راه قندهار پیش گرفت در هر کریوه رعایا و مردم اطراف خود را بر آذده و جمعی مقتول نموده و اموال میبردند تا آنکه مال و سپاه او با تمام رسید و خود چنان بسرعت میراند پسر عبدالله بروهی^۲ بلوچ ویرا در آن حدود با دوسه کس یافته بقتلش مبادرت نمود و سرش را با قطعه الماس گران بها که سر بازوی او یافته بود نزد شامه‌اسب فرستاد پادشاه عالیجناب آن

۱- پیر و مرشد محمود.

۲- براهویی.

الماس را بفرستاده او باز دادند و خلعت برای او عطاء شده . واتسن^۱ راجع به محمود و اشرف در تاریخ ایران تألیف خود مینویسد : « اسفهان بدست مهاجمان افتاد و سردار آنها محمود صاحب تخت و تاج سفویه شد ولی این جنگاور افغانی شرایط لازم را برای استقرار دوام و فرمانفرمایی بیگانه در سرزمین ایران فراهم نداشت دورهٔ پیرحمی او با خنجر توطئه‌کاری برآمد و اشرف که از منسوبانش بود و بجای او نشست و هنوز شش‌سال از تاریخ سقوط اسفهان نگذشته بود که او و تمام طائفه‌اش از ایران رانده شدند .

طهماسب‌قلیخان پس از قلع و قمع کامل افغانان به شیراز برگشت و زمستان را در این شهر ماند و چون دید که وضع شیراز بواسطهٔ سدمات وارده از طرف افغانان یاغی بکلی خراب شده و حتی در باغ‌های شیراز درختی باقی نمانده دستور داد که فوراً اهالی به کاشتن درخت مشغول شوند و باغهای شیراز را بصورت سابق خود درآوردند . در این سال که طهماسب‌قلیخان در شیراز بود شاه طهماسب برای تشویق و تقدیر از وی حسینعلی بیگ یسطامی (معبر الممالک) را با جیقه مرصع برای خود او و سیصد دست لباس فاخر برای امراه سپاه فرستاد . طهماسب قلیخان جیقه را برای افتخار خود پیرس زد و پس از سپاسگزاری از مراسم شاه بتوسط حسینعلی بیگ تقاضاهائی بشرح زیر از شاه طهماسب نمود :

۱- حکومت تمام خراسان ۲- منصب سپهسالاری تمام سپاه ایران (فرمانده کل قوای)
 ۳- ازدواج خواهر شاه با رضاقلی میرزا پسر ارشد خود . شاه طهماسب تمام این تقاضاها را پذیرفته و او را مأمور بدفع عثمانیها و اخراج آنان از بلاد ایران نمود .
 حزین در صفحه ۹۰ تاریخ خود مینویسد : « و در آن وقت برامور کلی و جزوی تمام ممالک مجرومه مسلط شد پادشاه اوراجیقه و مهر خود داده بود و از زیاده روی و استیلا و املالت و افسردگی داشته .

طهماسب‌قلیخان پس از امنیت و نظم دادن به صفحات فارس و تنبیه کسانی که با افغانان متجاسر همراهی کرده و تشویق افرادی که بر ضد آنان قیام و با آنها جنگ کرده بودند خود را برای نبرد با عثمانیها و بیرون کردن آنان از خاک ایران حاضر نمود و در همین سال از فارس به شوشتر وارد شد و بند رودخانه کارون را که نزدیک پانه‌دام بود حکم به تعمیر کرد . در همین اوان که طهماسب‌قلیخان در دزفول بود مجدداً فرمانی از جانب شاه طهماسب بجهت وی رسید و در آن فرمان علاوه بر حکومت خراسان که قبلاً بوی داده شده بود حکومت سیستان - کرمان - سازندران را نیز ضمیمهٔ آن نموده و در طی آن مندرج بود که از این به بعد او را پادشاه ممالک موضوعه خطاب نمایند و ضمناً پول طلا و نقره که مخصوص حقوق سپاهیان است بنام وی سکه زده شود . طهماسب‌قلیخان تمام مطالب مندرج در فرمان را به

استثنای نام پادشاهی پذیرفت و بعد به سر وقت عثمانیان که نهاوند را متصرف و در آنجا توقف داشتند رفت. به محض ورود به سحرای نهاوند عثمانیها را در همان جنگ اول شکست داد و نهاوند را متصرف گردید. پاشایان یعنی فرماندهان قوای عثمانی در ایران چون از شکست نهاوند مطلع شدند در ملایر اجتماع کرده و خود را برای نبرد با سردار ایران حاضر و مهیا نمودند. طهماسب قلیخان از نهاوند به سراغ آنان به ملایر رفت در این جنگ نیز عثمانیها شکست خورده با دادن تلفات زیاد بطرف همدان و کرمانشاه عقب نشینی کردند. طهماسب قلیخان ابتداء تا همدان و بعد تا کرمانشاهان آنانرا تمقیب نمود و احمد پاشا والی بغداد که فرمانده کل قوای عثمانی در این قسمت از متصرفات غاصبانه دولت عثمانی بود از کرمانشاه به بغداد فرار کرد و پس از تصفیة این نواحی از قوای دشمن، طهماسب قلیخان سپهسالار در اوائل سال ۱۱۴۳ ه. ق. ب فکر تسخیر آذربایجان و رفتن به تبریز افتاد. لشکریان عثمانی را که در میان دواب مجتمع شده بودند شکست داد و چیزی نگذشت که وارد تبریز شد. مصطفی پاشا حاکم تبریز خواست با جمعی از سپاهیان خود، از ترس اینکه میباید گرفتار جنگ طهماسب قلیخان گردد، از تبریز فرار کند لکن طهماسب قلیخان با شتاب خود را با آنان رسانیده جمع زیادی از عثمانیان را بکشت و دودها را در اسیر گرفت. طهماسب قلیخان مشغول با انتظامات سفحات آذربایجان بود که باو خبر رسید که ابدالیها مجدداً در عرات شورش کرده و ذوالفقارخان یکی از بزرگان آن طائفه، شهر را از تصرف امنای دولت در آورده و خود متصرف شده است. از شنیدن این خبر امنیت و نظم و نسق خراسان را بر توقف در تبریز ترجیح داده و برای اینکه دامنه شورش توسعه نیافته و بجایهای دیگر سرایت نکند فوراً بدانصوب عزیمت نمود. پس از منظم کردن سفحات خراسان بهرات رفت و ابدالیها در مقابل او سخت مقاومت نمودند و محاصره شهر هرات متجاوز از نه ماه بطول انجامید. بالاخره آنجا را در رمضان سال ۱۱۴۵ ق. مفتوح نمود. حزین در صفحه ۹۵ تاریخ خود مینویسد: و پس از محاصره و مجادله هشت ماهه آن شهر را مفتوح و افاغنه ابدالی را قهر و قتل کرده بقیة السیف را در سلك سپاه ملازم ساخته به مشهد مقدس بازگشت.

پس از سرکوبی ابدالیها و تعیین حاکمی برای هرات و بازگشت به مشهد، برای اینکه شاه طهماسب را کاملاً از طرف خود مطمئن نماید و سوء تفاهات و سوءظننها برطرف گردد چند نفری از درباریان را که سر و سری با آنان داشت برای رفع بدگمانی و مطمئن کردن شاه طهماسب از استغنان به مشهد خواست و اطاعت و انقیاد کامل خود را نسبت بشاه با آنان گوشزد نمود و آنها نیز پس از بازگشت با استغنان شاه را کاملاً از طرف طهماسب قلیخان

معلمین خاطر کردند و شاه ابله و سادمدل هم گفته‌های درباریان خود را باور نمود .
 حزین در این باب در تاریخ خود میگوید : « و چندکس از مقرران و معتمدان پادشاه را طلب داشته، معلمین خاطر ساخت . مقرران بخدمت پادشاه آمده از اظهار ارادت و اخلاص مندی او خاطر پادشاه را که تفرس داعیه استقلال وی نموده اندیشه ناک بود معلمین ساختند .
 کشیش بازن^۱ که در هنگام طلوع ستاره اقبال نادرشاه از سال ۱۱۵۴ تا ۱۱۶۰ هـ. ق. مطابق ۱۷۴۱ تا ۱۷۴۷ میلادی در ایران میزیسته و گاه و بیگاه همراه نادرشاه بوده و بعد در جرگه اطباء او در آمده ، تفتین و تهمت همکاران حاسد او در پادشاه‌کاری و مؤثر نیتادو سرانجام طبیب‌اول (حکیم‌باشی) پادشاه میگردد ، کشیش مزبور شرح حال نادرشاه و حوادث آن زمان را در نامه‌های خود بطور گزارش به عنوان کشیش مافوق خود دروزه^۲ نوشته و فرستاده است در نامه‌های خود اخلاق نادرشاه را این‌طور توصیف میکند :

« نادرشاه مردی است جاه طلب تندخو - خسیس - نگران و بدگمان - ظالم و خونخوار .
 شاه طهماسب در سال ۱۱۴۴ ق. در غیاب طهماسب قلیخان که مشغول انتظامات نواحی شرقی خراسان و سرکوبی طائفه ابدالی بود بدون اطلاع و مشاوره با وی و مطالبه قبلی و فقط برای خودنمایی با صد هزار نفر سپاهی (که طهماسب قلی خان برای او تشکیل و ترتیب داده بود) برای جنگ با عثمانیان بصوب آذربایجان عزیمت کرد . شاه طهماسب در این جنگ از عثمانیان سخت شکست خورده اجباراً با آنها مصالحه نمود و معاهده نشکینی بست (۱۱۴۵ ق.) . باین معنی که تمام شهرهاییکه در سمت چپ رودخانه ارس واقع شده به عثمانیان واگذار نمود و از استرداد ایرانیا نیکه در دست عثمانیان گرفتار و اسیر شده بودند در معاهده منعقد بهیچ وجه ذکری بمیان نیاورده بود و خود شاه هم پس از این مصالحه باخفت و سرافکنندگی وارد اسفهان شد و بجای اینکه در صد جبران شکست و خرابکاری‌های نشکین خود باشد بلاقیدی تمام مانند همیشه به عیش و نوش و لهو و لعب خویش پرداخت .

این موضوع بهانه و دست‌آویز بسیار خوبی برای طهماسب قلی خان (نادرشاه) گردید و در صد برآمده که هر چه زودتر این سردلین‌الادینکه ، ضعیف‌النفس ، عیاش و فاسد را از میان بردارد و موضوع را از آنچه واقع شده بود خیلی خیلی بزرگتر در نظر هموطنان خویش جلوه داد و تبلیغات زیادی از قبیل صدور اعلامیه‌ها خطاب بحکام ایالات و ولایات در تقبیح این کار نمود سپس در ذبحه همین سال ظاهراً بطرف آذربایجان و بساطناً بسمت اسفهان حرکت کرد . بازن میگوید : « در این ایام بوده که مسکویت‌ها (روس‌ها) نیز مجبور به تسلیم گیلان شدند . و قبل از حرکت ، نامه‌های پشاه طهماسب نوشت که چون برای دفع دشمنان اعلیحضرت عازم آذربایجان میباشم از این جهت درخواست زیارت و ملاقات شاه

را درین راه در تهران استدعا دارم . شاه طهماسب درخواست او را اجابت ننمود و از اسفهان حرکت نکرد . طهماسب قلیخان با سپاه خراسان پس از ورود به تهران در این شهر چندین توقیفی ننمود و برای زیارت شاه طهماسب عازم اسفهان گردید . سپاه فارس را که قبلاً خواسته بود در قم به فرماندهی محمدعلی خان قوللر آقاسی والی فارس و محمدخان بلوچ حاکم بهبهان و کوه گیلویه با وی تلافی کرده باو ملحق گردیدند .

پس از چند روز مسافرت در ربیع الاول ۱۱۴۵ ق. در باغ هزار جریب اسفهان وارد شد و در باغ سعادت آباد بخدمت شاه طهماسب رسید و برای اینکه شاه را نسبت بخود رام و توجه وی را قلباً نسبت به خود جلب نماید پس از تطهیر و کمرش تمام تا رسیدن به نزدیک شاه سه بار زمین ادب را بوسید و مدتی دست به سینه حضور شاه سرپا ایستاد تا اینکه شاه بوی اجازت نشستن داد و در این مدت که او را با شاه ملاقات دست داد و در حضور او بود بقدری اظهار فروتنی و جان نثاری از خود بروز داد که کاملاً دل شاه شعیب المقل و شعیب النفس را ربود و طهماسب قلی خان را از خدمتگزاران حقیقی خود فرض نمود و پیش خود یقین کرد آن کسی که بدرش بخورد و از وی پشتیبانی نماید او خواهد بود .

طهماسب قلیخان هنگامیکه میخواست به مقر سکونت خود برگردد از شاه درخواست کرد و با کمال ادب بوی گفت : چون من برای سرکسوی دشمنان اعلیحضرت و بیرون کردن آنها را از ایران تصمیم دارم و عازم آذربایجان میباشم از این جهت برای دلگرمی و تشویق امراء و سرکردگان سپاه خراسان و همچنین دیدن سان سپاه از اعلیحضرت استدعا دارم که در صورت موافقت فردا مرا سرافراز و در باغ هزار جریب نزول اجلال فرمایند . شاه خواهش او را پذیرفت و لکن در این باب دو دل بود اما جمعی از درباریان که با طهماسب قلیخان سر و سری داشتند او را به رفتن به بازدید سپهسالار تشویق و ترغیب نمودند و سرانجام رأی موافقین بر رفتن را پسندید و حاضر شد که برود و رفت . هنگامیکه شاه از سعادت آباد بطرف باغ هزار جریب در جناح حرکت بود طهماسب قلیخان از مسافت دوری او را پذیره شد و همینطور پیاده در رکاب شاه سعادت کنان و گبذنان می آمد تا اینکه به نزدیک سپاه رسید . طهماسب قلی خان تمام امراء و سرکردگان سپاه را یکایک بحضور شاه معرفی کرد و هر یک مورد تشویق و لطف شاه واقع شدند و برای اینکه بهیچوجه سوءظنی برای شاه باقی نماند ، در هنگام استراحت پیش کشی های بسیار گران بها از حضور شاه گذراند و به تفصیل تمام از شاه پذیرائی بعمل آمد و بعد از شاه استدعا کرد که برای دفع خستگی اگر ممکن شود امشب را هم در این جا تشریف داشته باشند تا بر افتخارات غلام بیش از پیش افزوده گردد .

دستگاه مفصل و تشریفات و وسائلی که طهماسب قلیخان برای پذیرائی و تفریحات گوناگون شاه چیده و شاه هم از آن بسیار خوش آمده بود عزم رحیل شاه بدل به اقامت

گردید. شاه بخت برگشته شب را در آنجا ماند و مشغول به عیش و نوش بحد افراط گردید و بقدری در شرب خمر زیاده روی کرد که مست لایعقل گردید و باین طرف و آن طرف میافتاد و حرکات کودکانه و جنون آمیز از خود بروز میداد. طهماسب قلسی خان بدون اینکه شاه ملتفت شود و کوچکترین توجهی به دماغم او داشته باشد امراء و سرکردگان سپاه خراسان را وادار میکرد که پنهانی حرکات مستانه و اعمال قبیحانه شاه را به چشم خود ببینند و بدانند که منشأ تمام خرابیهای مملکت از کجا سرچشمه میگردد. صبح شد و قدری هم مستی شاه تخفیف پیدا کرده بود. سربازان اطاق شاه را محاصره کردند و همه برپا شد. شاه پرسید چیست این غلغله؟ طهماسب قلیخان فوراً وارد اطاق شده پناه تعظیم بلندبالائی نمود و عرض کرد چیزی نیست قربان. امراء سپاه عرض می کنند که ما به سلطنت شما تن در نمیدهیم و پسر اعلیحضرت را سلطنت برداشته اند.

پس از این گفتگو تخت روانی که قبلاً آنرا حاشر کرده بودند بی درنگی شاه را در آن نشاند. با عدهای سپاهی در تاریخ ۶ ربیع الاول بطرف مشهد روانه نمودند و خود طهماسب قلی خان هم شاه را بدرقه کرده و پیاده قریب به يك فرسخ در رکاب شاه همسفرت و از این عمل زشت و رفتار ناهنجار امراء و سرکردگان سپاه از شاه معذرت میخواست و در ضمن باو امیدواری میداد که سعی و کوشش خواهد کرد که آنان را متقاعد کرده و دوباره شاه را بر اریکه سلطنت بسرقرار و استوار نماید!... پس از اجرای این عمل دستور داد که عباس میرزا پسر شاه طهماسب را که کودک شیرخواری بود آورده تاج سلطنت را بر روی گهواره او قرار داد و خطبه و سکه را بنام او کرد و او را شاه عباس سوم نامیده و خود نائب السلطنه او شد و بعد با پرستار او را به قزوین فرستاده در آنجا سکونت داد.

پس از عزل شاه طهماسب، طهماسب قلیخان قدرت تاه و تمام بدست آورد، آنگاه با فراغت خیال بچنگ عثمانیان شتافت و سرعت پیش رفت و هیچ مانع مهمی او را از پیشرفت باز نداشت اما نبردی که در نزدیکی بغداد در گرفت به نفع او تمام نشد و از سرعت حرکت او کاست و فتوحات او را چندی متوقف نمود. از دریافت این خبر مردم ایران او را خسته پنداشتند، دشمنانش در نهان اظهار شادی میکردند ولی او بزودی سپاه جدیدی مرکب از بیست هزار مرد در همدان گرد آورد با این عده جنگجویان که بهمراه خود داشت، او را

۱- سن عباس میرزا را مورخین باختلاف نوشته اند، هدایت در جلد هشتم روضه الصفاء می نویسد، «عباس میرزا که کودکی رضیع بود و عمرش به یکسال تمام نرسیده بیاورد». مؤلف فارس نامه در گفتار اول صفحه ۱۷۱ میگوید، «عباس میرزا پسر ۸ ماهه». حزین در صفحه ۹۶ تاریخ خود چنین گوید، «و پسرش را که کودک دو ماهه بود به بارگاه پادشاهی در آورده خطبه و سکه بنام او کرده به شاه عباس مومنوم شده». و کشیش بازن طبیب مخصوص نادر شاه سن او را بین چهار تا پنج ماه ذکر کرده است.

بیش از پیش برای امپراطوری عثمانی مهیب و خطرناک گردانید و به لشکر بیحد و حصر عثمانی چنان عرصه را تنگ گرفت که سلطان را مجبور به تقاضای صلح نمود. طهماسبقلیخان تا امضای عهدنامه صلح نیز فرصت را از دست نداد و به فتوحات دیگر پرداخت و همین فرصت او را برای مطیع نمودن لشکریان کافی بود.

در این هنگام برای استحکام کار خود با یکی از دختران شاه سلطان حسین ازدواج نمود و در ضمن یکی از دختران شاه سلطان حسین فاطمه سلطان بیگم را نیز بمقتاد ازدواج رضاقلی میرزا فرزند اکبر و ارشد خود درآورد. طهماسبقلی خان نائب السلطنه در این سال (۱۱۴۵ ه. ق.) چون بختیاریه‌های هفت‌لنگه احمدخان والی خود را کشته بودند از اسفهان بسوی آن ناحیه عزیمت کرد و پس از سرکوبی آنان عدهٔ بیشتری از آن طایفه را در حدود سمرقند خانوار به خراسان کوچ داد و بعد طایفه زند که در حدود مابسر (کمازادان و پری) ساکن بودند و اغلب اوقات اغتشاش کرده و دست‌بردهائی به همسایگان خود میزدند و با آنان تعدی و اجحاف روا میداشتند، طهماسبقلیخان آنها را نیز سرکوبی کرده پانصد خانوار از آنان را بنواحی شمالی خراسان کوچ داد. در اطراف دره گز ساکن نمود و پس از این کارها برای جنگ با عثمانیها بطرف کرمانشاه حرکت کرد. عده‌ای از سپاهیان عثمانی را کشت و پس از تسخیر این نواحی و پاک کردن از دشمنان، بسمت کرکوک و دیار بکر رفت و دونفر از سرداران سپاه عثمانی را بنام قنّاح‌پاشا و محمدپاشا را در جنگی در آن نواحی بین او و عثمانیها روی داد اسیر کرد و بعد بسراغ احمدپاشا والی بغداد رفت و آن شهر را در محاصره انداخت و نزدیک بود که بغداد و بغدادیان تسلیم شوند که در این وقت شنید که توپال عثمان‌پاشا از سرداران نامی و سدر اعظم سابق عثمانی که مغضوب سلطان و بحکومت ایران تعیین شده بود در این موقع مسوود بخشایش سلطان واقع شده با صد هزار سپاهی برای کومک به او به سامره وارد شد و احمدپاشا از تسلیم بغداد منصرف شده و جدا پای‌تخت و مقاومت را فرود. در این هنگام طهماسبقلی خان عده‌ای را برای محاصره بغداد گسیلده خود با جمعی از سپاهیان بطرف سامره برای پذیره توپال عثمان‌پاشا حرکت کرد و نبرد بسختی آغاز گردید و شکست سختی با او وارد آمد. در این جنگ طهماسبقلی خان با بن غل شکست خورد:

۱- بواسطهٔ زیادی عدهٔ دشمن و کمی نفرات سپاه ایران ۲- شدت حرارت و گرمی

فوق‌الماده هوا و کم آبی ۳- در سرعت و شدت عملیات دو بار اسب طهماسبقلی خان ناخن بند کرده بکله رفت و به زمین خورد و با وجود اینکه در هر دو بار اسب خود را عوض کرد اما در دومین بار سپاهیان گمان بردند که طهماسبقلی خان تلف و پا گرفتار شده از این جهت بی‌قلمی شدیدی در اردویش روی داد که ناگزیر شد عقب‌نشینی اختیار کند و در حال

عقب‌نشینی، سپاه بغداد را خواسته ضمیمهٔ سپاه خود نمود. ۴- خیانت محمدخان بلوچ حاکم بیهان و کوه گیلویه یکی از سران سپاه باو. حزین در صفحه ۱۰۶ تاریخ خود علل شکست نادرشاه (طهماسب‌قلی‌خان نایب‌السلطنه) را این طوری بیان میکند:

و آخر از حرارت آفتاب و غلبهٔ تفنگی پیادگان و تفتکچیان لشکر قزلباش از حرکت بازماندند و در آن بیابان سوای آبی که رومیان (عثمانی‌ها) آن را فرو گرفته بودند آب نزدیک نبود. خان معظم بحفر چاهها امر کرد و در آن زمین عمق عظیمی بایست تا آب پدید آید حال سپاه زبونی گرفت و رومیان زور آورده پس از سواران و اسبان قزلباش بزخم تفنگ در غلظت و از آن جمله اسب خان معظم، آنسه آن سپاه را قوت مقاومت نموده منتهزم شدند. پس از این شکست، طهماسب‌قلی‌خان (نادرشاه)، بهیچوجه مأیوس نگردید و خود را از تنگ و تا نینداخت و مصمم شد که شکست خود را بهیچ‌قیمتی که تمام شود جبران نماید. لشکر منتهزم شده را از پراکندگی مانع آمده در اواسط سال ۱۱۴۶ ق. بهمدان مرکز ستاد خود آمد، باقی‌مانده سپاه خود را خیلی نوازش کرد و نسبت با آنان بسیار مهربانی و محبت نمود و مبلغ دومیلیون ریال بین آنان تقسیم کرد و آنان را بسیار تشجیع و تشویق نمود و بعد در مدت یکماه از اطراف و اکناف ایران افراد زیادی خواسته به اردوی خود ملحق گردانید.

با این سپاه مجهز کاملاً آماده و مهیا برای جنگ بطرف کرمانشاه برای نبرد با عثمانیها حرکت کرد. در این جنگ طهماسب‌قلی‌خان نایب‌السلطنه که هنوز نادرشاه نشده کاملاً فاتح شد و توپال عثمان پاشا فرمانده کل قوای عثمانی در حال فرار بدست یکی از سربازان ایرانی کشته و سرش را بحضور نایب‌السلطنه آوردند و عثمانیان در این جنگ پس از قریب به ده هزار کشته و سه هزار اسیر دادن، درخواست صلح نمودند. در این موقع طهماسب‌قلی‌خان، باباخان چاوشلو بیگلربیگی لرستان یکی از سرداران خود را برای فتح حله، کر بلا و نجف فرستاد و خود برای بیرون‌کردن عثمانیها از حدود آذربایجان بدانصوب عزیمت نمود.

عثمانیها قبل از رسیدن طهماسب‌قلی‌خان نواحی اشغالی را بکلسی تخلیه کرده به

۱- بیشتر این نفرات را از خراسان مرکزی - شرقی (افغانستان) و جنوب شرقی (سیستان) احضار نمود.

۲- بنا به گفتهٔ کشیش بازن Bazin طبیب مخصوص نادرشاه عدت نفرات سپاه که نادرشاه برای جنگ با عثمانی در همدان تهیه کرده بود بیست هزار نفر بوده است.

۳- راجع به تعداد سپاهیانیکه از طرف دولت عثمانی برای جنگ با طهماسب‌قلی‌خان فرمانده کل قوای ایران فرستاده شده بوده باختلاف نوشته‌اند. جیمس فریزر در تاریخ نادرشاه دویست هزار و لکه هارت نیز در تاریخ نادرشاه هشتاد هزار ذکر کرده‌اند.

محل‌های سابق و اوطان خود مراجعت نمودند و دیگر برای طهماسب‌قلی‌خان احتیاجی پیدا نشده که با آنان دست و پنجه‌ای نرم‌کند و برای تکمیل فتوحات خود به سایر قسمت‌های بین‌النهرین پرداخت و اکثر شهرها از قبیل سامره - کاظمین - کربلا - نجف - حله و غیره بشصرف او درآمد.

شیخ محمدعلی حزین که معاصر نادرشاه و خود شاهد وقایع و حوادث بوده مینویسد: «از شکست‌های متواتر و ناچیز شدن سپاه بسیار و پاشایان نامدار و تلف شدن خزان و سامان موفوره و خرابی اکثر حدود ضعف تمام بر احوال رومیان راه یافته و وقتی در سلطنت ایشان نماند و خوف و هراسی عظیم بسکنه آن دیار از سلطان ورعیت مستولی شده از جمعی مسافران هندوستان که از حجاز می‌آمدند استماع افتاد که در حدود مصر و شام و بلادیکه از نواحی ایران دور بود ساکنانش را از سپاهی و رعیت بخوف و هراسی مشاهده شد که با او نیز در میان ایشان خواب و آرام نبود و رومیه از خان معظم مکرر درخواست مصالحه نمودند و صورت قبول و استقرار نیافت. احمد پاشا والی بغداد که این وضعیت و پیشرفت‌های نادرشاه را مشاهده کرد از در صلح داخل شده و تقاضای مصالحه نمود و شهرهایی از قبیل گنجه، تفلیس و ایروان که سابقاً در زمان سلاطین صفویه جزء قلمرو ایران محسوب میشد و در زمان قنرت، و هرج و مرج و انقلابات در اواخر سلطنت صفویه، بشصرف دولت عثمانی درآمده بود دوباره از طرف دولت عثمانی بامتای ایران مسترد گردید.

طهماسب‌قلی‌خان پس از اتمام و انجام امور لازم در بین‌النهرین با اینکه سرداران قابل‌ی برای انتظامات نواحی جنوبی ایران و دفع شر محمدخان بلوچ یاغی فرستاده بود و تا حدودی هم کارها را بروفق دلخواه او انجام داده بودند معذک خودشم در زمستان بسیار سخت از بین‌النهرین بایران وارد شد. ابتداءً به سفحات خوزستان پرداخته آنجاها را سر و صورت داد و کسانی که با محمدخان بلوچ همراهی کرده بودند تنبیه نمود و کلا تر بیهان که با محمدخان مبارزه کرده و شهر را تسلیم وی ننموده بود او را مسورد تشویق و تقدیر خویش قرار داد و بعد به سفحات فارس آمده اسمعیل‌خان خزیمه و طهماسب‌قلی‌خان جلایر که در دعدشت توقف داشتند خواسته بپاردوی او ملحق شدند و بعد در نیم فرسخی محلی بنام دربند که بین دوکوه واقع و چون از نظر استحکامات طبیعی جای بسیار محکمی بود و محمدخان آنجا را برای خود سنگر قرار داده بسود اردوی نادری قرار گرفت. قوای دولت که در رأس آن خود نایب‌السلطنه (نادرشاه) قرار داشت یورش برد.

محمدخان تاب مقاومت نیاورده سخت شکست خورد و بطرف لارستان، به خیال اینکه اهالی آنجا مانند خودش در طریق اهل‌تسن بوده و با او همراهی خواهند کرد، فرار نمود

کدخدایان و کلانتران و مخصوصاً کوتوال قلعه لار علاوه براینکه او را راه تعدادند ، فرستادگان او را نیز دستگیر کرده حبس نمودند و بعد آنان را تحویل امنای دولت دادند و کشته شدند. پس از رفع فائله جنوب، طهماسبقلی خان نائب السلطنه در سنه ۱۱۴۶ هـ. ق. میرزاتقی مستوفی که از رجال و معارف شیراز بود و بعداً در سال ۱۱۴۸ هـ. ق. خان و بیگلربیگی (استاندار) فارس و معروف به تقی خان بیگلربیگی شد نائب الحکومه فارس کرده و بعد برای پس گرفتن قسمنائیکه در زمان فترت و هرج و مرج از ایران جدا شده و جزء ممالک عثمانی و روسیه گردیده بود بقصد رفتن آذربایجان بطرف اصفهان عازم شد. در اصفهان که در شرف عزیمت به آذربایجان بود سفراء عثمانی و روسیه بحضور او رسیدند. سفیر عثمانی برای مصالحه و بستن عهدنامه و سفیر روس نیز برای واگذاری شهرهایی از قبیل بادکوبه، دربند و غیره که روسیه آنها را جزء مستملکات خود در آورده بود آمده بودند. بعداً معلوم شد که پیشنهاد صلح از طرف عثمانی ها حيله‌ای بیش نبود.

کشیش باذن طیب خاص نادرشاه در این باب چنین مینویسد: و مقصود عثمانی ها این بوده که او را از میدان دور نمایند تا از غیبت او استفاده کرده به عدد لشکریان خود بیفزایند لکن طهماسبقلی خان از فرونی ایشان نیندشید و باوجود قلت سپاهیان خود عزم حمله نمود و در نزدیکی ایروان با ایشان رویرو شد. و چون مصالحه سورت نگرفت طهماسبقلی خان نائب السلطنه در سال ۱۱۴۷ هـ. ق. متوجه تسخیر شیروان، قره باغ، گنجه، ایروان، تفلیس و قارس گردید.

کشیش باذن طیب مخصوص نادرشاه در نامه‌های خود در این باب چنین مینویسد: و عبدالله پاشا سردار عثمانی خود در آن پیکار کشته شد و سی هزار سرباز او در میدان جنگ تلف شدند. از این فتح گنجه، تفلیس، ایروان و کلیه زمین‌های قدیم ایران بتصرف او درآمده. در جنگهای ایروان، علاوه بر کشتار زیاد و گرفتن اسیر بیشمار از لشکر عثمانی، دوفتر از سران سپاه آنان نیز بنام عبدالله پاشا والی مصر و فرمانده قوای به تعداد هفتاد هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و مصطفی پاشا داماد سلطان محمودخان اول پادشاه عثمانی و والی دیار بکر کشته شدند. و پس از گشایش شهرهای مزبور انتظامات کاملی به امور داغستان، گرجستان و شیروانات داد. هنگامیکه طهماسبقلی خان نائب السلطنه در قفقاز مشغول به تسخیر شهرها یکی پس از دیگری بود، روسها بادکوبه و دربند را که در تصرف خود داشتند تخلیه کرده و بدولت ایران واگذار نمودند. پس از این فتوحات درخشان بشمام شهرهای ایران احکام و فرامینی صادر کرده دستور داد که تمام حکام، امرآ، علماء،

سادات، قضات و اعیان درجه اول هر شهر باید در روز مقرر در دشت مغان برای موضوعی که در نظر است و باید با حضور آنان در آنجا مطرح شود حاضر شوند. حزین در تاریخ خود در این باب چنین گوید:

«خان معظم بچول مغان از مجال آذربایجان آمد و از جمیع بلاد ممالک ایران اعیان و کدخدایان و ریش سفیدان را طلب داشته با حضار ایشان محصلان غلاظ گماشته بود همگی را در آن مکان حاضر ساختند. و در همین سال است که دستور ساختمان مقبره عالی و مستحکم در مشهد برای خود داد و آن را بزودی انجام و با تمام رساندند».

عده مدعوین در این مجلس بالغ بر یکصد هزار نفر میرسید و تمام وسائل لازمه از قبیل مسکن - خوراک و غیره قبلاً آماده و مهیا گردیده بود و خودش هم پیش از مدعوین وارد شد و بعد تمام رؤسای ولایات که احضار شده بودند بتدریج در روز موعود بدشت مغان وارد شدند.

مورخین ایرانی تماماً عده مدعوین را یکصد هزار نفر ذکر کرده اند مثلاً رضاقلیخان هدایت در جلد هشتم روضه السفاء چنین گوید: «... تمام حکام و امراء و اعظم و اعیان و علماء را طلب کرده بود و اجتماع داشتند و زیاده از صد هزار کس در اردو بود...» صاحب فارسنامه ناصری نیز که مؤخر از او بوده چنین نوشته است: «در موعود مقرر جمعیت تمام که شماره آنها به صد هزار میرسد مجتمع شدند...».

لکن کتیش بازن سابق الذکر مقدم بر نامبر دگان و معاصرو طبیب مخصوص (حکیم باشی) نادرشاه بوده چنین گفته: «طهماسبقلی خان هوای پادشاهی در سرداشت ولی نمیخواست در جرگه غاسبان بشمار آید. روزیکه کلبه بزرگان و رجال مملکت که بشمار پانزده هزار تن در دشت مغان گردآمده بودند، قدرت سلطنت را به او اهداء کردند و او را پادشاهی دادند ولی او اساس قدرت را میخواست و بمتوانهای ظاهری اعتنا نداشت... پس از اجتماع از تمام آن عده اشخاصیکه دعوت شده بودند، طهماسبقلی خان نائب السلطنه در برابر حضار چنین بیان نمود: «منظور و مقصود از حضور شما آقایان در این جا برای این است که تذکر دهم پس از عزل شاه طهماسب پسرش شاه عباس سوم پادشاه ایران شد و امروز هر دو در قید حیات بوده و هر دو پادشاه و شاهرزاده میباشند. من آنچه را که لازم بود در این چند

۱- بعضی از مورخین تاریخ ساختمان مقبره نادرشاه را در سال ۱۱۴۵ قمری حکامیکه نادرشاه مقام سپهسالاری ایران را داشته بود ولی خراسان بوده ذکر کرده اند. بنای مزبور از بناهای بسیار عالی و مستحکم آن زمان بوده و در سال ۱۲۱۰ قمری آغا محمدخان مؤسس سلطه قاجاران را بکلی منهدم نمود. و پس از آن مقبره و اراضی اطراف آن بویرانی افتاد و تا سلطنت احمدشاه قاجار تبدیل به مزبله شده بود.

۲- قاعده باید گفته بازن درست تر باشد.

سال بواسطه سعی و کوشش خود برای خدمتگزاری به مملکت انجام دادم و تمام شهرهای ایران که در دست روس و عثمانی و افغان افتاده بود از چنگ آنان بیرون آورده و سر و صورتی بوضع ایران که اکنون مشاهده مینمائید دادم حال که به مملکت ایران سر و صورت کاملی داده شده و دشمنان آن بکلی قلع و قمع گردیده‌اند بنا بر این شما مخیرید که یکی از آن دو نفر و یا دیگری که لیاقت و شایستگی این مقام را داشته باشد برای سلطنت ایران برگزینید.

پس از اتمام بیانات طهماسبقلی خان، از گوشه و کنار جمعیت صدا بلند شد که ما غیر از شما کسی دیگر را برای این مقام نمیخواهیم و باید شخص شما عهده دار سلطنت شود. یکماه این گفتگو در میان بود و طهماسبقلیخان از قبولی سلطنت بکلی امتناع میوردید تا اینکه سرانجام آن را پذیرفت و گفت: «حال که شما مرا برای مقام پادشاهی پسندیدید و برگزیدید من آنرا مشروط به شرایطی چند میپذیرم و بعد شرایط خود را این چنین بیان کرد: «و برای اینکه از این به بعد نفاق و دوغلی در بین مسلمین نباشد سب اسباب پیغمبر و جانشینان او را که خیلی بیهوده و مایه مفاسد است و در زمان شام اسماعیل صفوی جاری شد و عامه مردم نیز باوتاسی هستند و از این جهت خاک ایران به فتنه و فساد مذهبی آمیخت و مادام که این فعل منموم در میان است فتنه و مفسده پسر قرار است باید از طریق تشبیه شاه اسمعیل صفوی آن را در بین ایرانیان رواج داده دست کشیده طریق اهل سنت را که طریق اصلاح است برای خود معمول دارند نهایت چون ایرانیان در فروع دین مدهاست که تابع حضرت امام جعفر صادق (ع) بوده باید آن حضرت را پیشوای خود دانسته مقلد اجتهاد او باشند. تمام حصار گفته طهماسبقلی خان را پذیرفته و بطریقیکه او مائل و پیشنهاد کرده بود راضی گردیدند» و بعد در این باب وثیقه نامه ای نوشته حاضرین آن را مهر کردند و تسلیم امانت دولت نمودند.

پس از قبولی پیشنهاد وی از طرف نمایندگان تمام شهرستانهای ایران، نادرشاه

- ۱- بازن راجع به اعزاز سفراء بدر بارهای عثمانی و روس را این گونه مینویسد: «و برای شناساندن خود باین عنوان یک سفیر به قسطنطنیه و سفیری دیگر به مسکو فرستاد».
- ۲- چون مملکت ایران در زمان سلطنت نادرشاه توسعه زیادی پیدا کرده بود و اکثریت ملل تابعه او هم بطریق اهل تسنن بودند نادرشاه برای جلب قلوب آنان و رفع زحمت و مفسده و تنفر پیدا کردن اهالی ایران از سلاطین صفویه و همچنین برای دوام سلطنت خانواده خود سیاست پابین عمل اقدام و مبادرت نمود.

۳- عجب در این است که کسی از ترس جان خود دم نزد و بهیچ وجه مخالفتی در این باب ابراز و اظهار ننمود و هر گاه عکس آن عمل میشد فوراً مخالف تلف میکردید لکن حزین در این باب در صفحه ۱۱۸ تاریخ خود مینویسد: «یک دو کس از مشاهیر را به پناه ای به قتل آورده اسباب وادوات سیاست جلوه گر ساخت و در آن مجمع مهیب سخن در امر سلطنت آغاز نهاد».

به دولت عثمانی پیشنهاد کرد که مصالحه و بستن عهدنامه با آن دولت مسکول باین چند شرط است :

۱- از این تاریخ اهالی ایران از طریقه تشیمیکه سلاطین صفویه در ایران معمول داشته و به ایرانیان تحمیل کرده‌اند بکلی دست کشیده طریقه اهل سنت را به تقلید از حضرت امام جعفر صادق برای خود قبول نموده‌اند باید تمام علای اهل سنت بدرستی آن گواهی نموده و از این تاریخ علاوه بر مذاهب چهارگانه کنسونسی آن را نیز بعنوان مذهب پنجم قبول نمایند .

۲- در کعبه در موقع حج امام مذهب جعفری هنگام نمازگذاری باید بایکی از ائمه چهارگانه شریک بوده یا تین جعفری نماز گذارند .

۳- از این بیعت همه ساله از جانب دولت ایران امیر حاج معین گشته و حجاج ایرانی را باید مانند سایر حجاج ملل اسلامی با عزت و حرمت تمام به مقصد رساند .

۴- اسرائیکه تا این تاریخ از طرفین گرفته شده باید فوراً آزاد کردند و از این بیعت خرید و فروش این قبیل اشخاص نیز بکلی موقوف گردد .

۵- پس از بستن عهدنامه همیشه نمایندگان سیاسی از جانب دولتین ایران و عثمانی معین شده و در پایتخت هر یک از دو دولت مقیم خواهند بود .

تمام حصار دشت مغان ، پس از آگاهی از شرایط پیشنهادی به دولت عثمانی ، آن را پسندیده و تصویب نمودند و سپس طهماسبقلی خان در تاریخ ۵ شنبه ۲۴ شوال همین سال (۱۱۴۸ هجری قمری) که منجمان این روز را روز سعدی برای وی تعیین کرده بودند به تخت شاهی جلوس نمود و نام سابق خود نادر یا ندر را با افزودن نام شاهی در آخر آن برای خود اختیار نمود و از این تاریخ به نادرشاه معروف گردید و تاریخ جلوس او را **مواقبت الخیر فیما وقع** گفتند و برخی از اشخاص هم که از سلطنت او ناراضی بودند تاریخ جلوس او را در پیش خود **لاخیر فیما وقع** می‌گفتند^۲ .

نادرشاه پس از جلوس به تخت سلطنت خطبه و سکه^۳ را بنام خود کرد و بسیاری از

۱- حنفی - شافعی - مالکی و حنبلی .

۲- میرزا قوام‌الدین محمد قزوینی تاریخ جلوس نادرشاه را به جمله الخیر فیما وقع یافت که بحروف ابجد میشود ۱۱۴۸ از این جهت جمله مزبور بتاریخ قوامی شهرت پیدا کرد .

۳- بحروف ابجد هر دو جمله یکی است ، ۱۱۴۸ . لکن بسدیهی است که معنی آنها با هم تفاوت دارد .

۴- مسکوکات طلا و نقره نادرشاه یکطرفی الخیر فیما وقع و سمت دیگرش این شهر بود ،

سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان نادر ایران زمین و خسرو گیتی‌ستان و برخی مسکوکات دیگر یک سمت آن الخیر فیما وقع و سمت دیگرش را السلطان نادر نقش نمودند و مهر نادرشاه عبارت بوده از نگینی چهار گوش که در بالای آن بسم الله و بر صفحه آن این شهر را نقش کرده بودند ،

نگین دولت و دین رفته بود چون از جای نام نادر ایران قسار داد خدای

حکام را تغییر و تبدیل داد و بعد دو نفر نماینده دربار سلطان عثمانی فرستاد و بوسیله آنان خبر جلوس خود را اعلام داشته و قرار انجام بستن عهدنامه را که از طرف سلطان پیشنهاد شده بود موکول نمود به پذیرفتن شرایط ۵ گانه که همراه نمایندگان خود به دربار باب عالی انفاذ داشته بود و یک نفر نماینده دیگر نیز برای شناساندن خود به دربار پادشاه روسیه فرستاد .

پس از برگذاری جشن نوروزی سال ۱۱۴۸ ق.، چون میرحسین پسر میرویس و برادر شام محمود هوتکی غلیجانی در قندهار یکی از شهرهای بسیار قدیمی ایران یابی شده بود و شهر را در تصرف خود داشت و از حکومت مرکزی ایران چندان اطاعتی نمیگرد، نادرشاه قصد رفتن به قندهار و سرکوبی او را در مد نظر داشت . در بین راه شنید که علیمرادخان هفتلنگه بختیاری یکی از مهمترین رؤسای اهل بختیاری و مرد شاخص اهل نیز یابی شده است در قزوین تصمیم گرفت که نخست او را سرکوبی نموده سپس به دفع میرحسین بپردازد .

علی مرادخان را در سال ۱۱۴۹ ق. دستگیر کرده و یا شد عقوبات او را کشت و پس از آن چهار هزار نفر از جوانان بختیاری را برگزیده در جزه سپاهیان خود قرار داد و بند هم سه هزار خانوار از آنان را کوچ داده مأمور نمود که در نواحی خراسان سکونت اختیار کنند و پس از این عملیات، وارد اسفهان شد .

بازن در این باب میگوید : سپس مختار مطلق ایران راست به اسفهان رفت ولی در آنجا بیش از چهل روز اقامت و استراحت ننمود . در اواخر دسامبر ۱۷۴۶ (رجب ۱۱۴۹ ق.) به قصد محاصره قندهار که محکمترین قلاع آسیا و گرفتن پناهگاه افغانها بود عزیمت نمود . افغانان تمام اموال ایران را در آن تلمه گذاشته بودند طلا و سنگهای قیمتی و جواهرات سلطنتی تماماً آنجا بود . در این ایام بود که دستور ممیزی املاک و بعد ضبط موقوفات را در سراسر ایران داد .

این کار را برای این کرد که چون یک قسمت بزرگی از املاک متعلق به متنفذین مخصوصاً ملاها و سادات بود و تقریباً بعد از شاه عباس اول بقدری تنبلی - مغنخوری و

۱- علی مرادخان پس از اینکه گرفتار شد او را با اهل و عیال به نزد نادرشاه آوردند فوراً حکم کرد اول دو دست و دو پای او را بریدند پس از آن چشمهایش را کتندند .

۲- بطوریکه گفته شد نادرشاه دوبار بختیاریها را بخراسان کوچ داد یکی در سال ۱۱۴۵ ق. سه هزار خانوار و بار دوم در سال ۱۱۴۹ ق. نیز سه هزار خانوار

فساد اخلاق در ایران رواج پیدا کرده بود و حتی در سلطنت شاه سلطان حسین کار بجائی کشیده شد که يك مشت قلیلی از طائفه افغان رعایای ایرانی بر مملکت خود یاغی شده بعد هم به یاغی گری خود اکتفاء نکرده از قندهار حرکت کردند و بسمت ایران سرازیر شدند و يك قسمت بزرگی از ایران را بتصرف خود درآوردند و خرابی و خسارات کلسی مانند منولها به ایران وارد آوردند و قریب هفت سال خود در ایران سلطنت کردند .

اینکه نادرشاه موقوفات را ضبط نمود اساسش برای این بود که از نفوذ ملاحا^۱ و مفتخورها و مردمان فاسد بکاهد و از تبلی و مفتخوری که سالیان دراز بان خوی و عادت پیدا کرده بودند خواست آنان را از آن منجلا بپرون آورد و بعد ممیزی املاک را هم از این نظر دستور داد که طرز وصول مالیات را که چندین سال بود وضع خوش و ترتیب صحیحی نداشت همچنین خواست بان سرو سورت درستی بدهد و عایدات مملکت را زیاد کند لکن متأسفانه این موضوع بجای اینکه بهبودی یابد و بهتر شود بدتر از اول شد و بجای اینکه رعایا راحت بشوند بملت تعدیات مأمورین دولت بدرجات عذیبه ناراحت تر شدند و کاملاً به ضرر مملکت و خود نادرشاه تمام شد .

در همین سال پس از صدور این دستور بزم تسخیر قندهار و قلع و قمع میر حسین با هشتاد هزار سپاهی^۲ از راه ابرقو - کرمان و سیستان حرکت کرد . واضح و معلوم است که هشتاد هزار سپاهی بنا بر نوشته مورخین ایرانی و شصت هزار نفر بنا بر گفته بازن کشیش فرانسوی طبیب مخصوص نادرشاه برای فتح قندهار و دستگیری میر حسین نبوده زیرا گرفتن شهر و قلع و قمع حاکم یاغی آن و انتظامات نواحی دیگر که در آنجاها اغتشاشاتی رویداده بود برای تمام آنها پنج تا ده هزار سپاهی آنها سر باز ایرانی در آن زمان که خود نادرشاه هم همراه آن باشد کافی بوده است . پس بنا بر این ۸۰ هزار سپاهی را خواسته است برای مقاصد دیگری که عبارت از فتح هندوستان باشد ، بکار برد .

حزین در صفحه ۱۱۹ تاریخ خود مینویسد : «و حسین مذکور سامان موفور و لشکر آراسته داشت چون نادرشاه بحدود سیستان رسید فوجی از افغانه بفرمان حسین بزم دست برد در رسیده مغلوب و منکوب و منهزم شده به قندهار باز گشتند . نواحی بلوچستان که قدردی مشغول شده بود امنیت داد بعد از رود هیرمند گذشته بسمت قندهار عازم شد .

میر حسین چون از حرکت نادرشاه آگاه شده بود قبلاً تمام غلات را جمع آوری کرده به قلمجات کشیده و بقیه را که نتوانسته بود ببرد و انبار کند دستور داده بود که تمام آنها را

۱- مانند موقوفات امروزی ایران که معلوم نیست چه مصرفی میرسد و کجاها نوش جان میفرمایند .

۲- که وجود آنان از نظر وی برای مملکت بی مصرف بود .

۳- بازن عدد سپاهیان نادرشاه را شصت هزار نفر قلمداد کرده است .

آتش برزند. نادرشاه که این وضع را پس از ورود بآن نواحی مشاهده کرد و یا نبودن غلات و سیورسات روبروگردید، ناگزیر شد که از سرعت عمل خود که عادت وی بود بکاهد بنابراین دوازده روز در نواحی بین فراه و قندهار اجباراً توقف نمود و پس از جمع‌آوری آذوقه و علوفه کافی برای سپاهیان خود، بطرف مقصد حرکت کرد. میرحسین در این موقع به قصد شبخون زدن به طایفه اردوی نادری تهوری بخرج داده از شهر بیرون آمد و پس از آغازیدن جنگ توانائی در خود ندیده دو باره به قلعه قندهار بازگشت و اردوی نادری در سمت شرق شهر قندهار، فرود آمد و آنجا را مرکز عملیات و ستاد ارتش خود قرارداد.

قطع نظر از استحکامات قلعه قندهار، میرحسین و اتباعش نیز در برابر نادرشاه با سرسختی زیادی از شهر دفاع می‌کردند. نادرشاه پس از بررسی دقیقی که در اطراف حصار شهر قندهار بعمل آورد فهمید که تسخیر آن باین زودیاها برای وی میسر نخواهد بود و مدت محاسره و فتح آن به درازا خواهد کشید. بنا بر این دستور داد که در اطراف شهر چندین برج ساخته رام‌آمد و رفت را از خارج و داخل بکلی مسدود نمایند و بعد دستور داد که شهر تازه‌ای که دارای تمام مایحتاج یک شهر کامل باشد در برابر شهر کنونی ساخته شود شهر نو فوراً ساخته و پرداخته گردید و بنام نادرآباد نام گذاری شد^۱.

بعد از گشودن قندهار سکنه آن را به نادرآباد آورده منزل دادند^۲. و قندهار امروز همان نادرآباد احدائی نادرشاه میباشد و قندهار کهنه را بامر نادرشاه بکلی خراب و ویران نمودند^۳.

در روزهاییکه نادرشاه سرگرم گشودن قلعه قندهار و دستگیری میرحسین بود، رضاقلی میرزا فرزند اکبر و ارشد و ولیعهد او نواحی بلخ و بدخشان را گرفت و خواست که بشخیر ماوراءالنهر بپردازد لکن پدر مانع پیشرفت زیاد وی در آن حدود گردید این بود که امر پدر را اطاعت کرده به بلخ مراجعت نمود. در مدت محاسره قندهار اشرف سلطان^۴ که از رؤسای غلیجائی بود و با میرحسین دشمنی دیرینه داشت از وی کناره‌گیری نموده به نادرشاه

۱- نادرآباد در مکان سرخ شیر ساخته شده محافل المؤمنین خطی. ولکهارت در تاریخ نادرشاه سرخ‌شهر مینویسد.

۲- نادرشاه به تخریب قلعه قندهار فرمان داده مردم بازار و سکنه آن را به نادرآباد سکنی فرموده تاریخ حوزین صفحه ۱۲۶.

۳- تا نادرشاه حیات داشت نام نادرآباد برقرار بود و پس از فوتش که احمدخان ابدالی پادشاه نادرشاه بنام احمدشاه درانی بر شهرهای شرقی خراسان تسلط یافت و نام آن حدود را افغانستان گذارد و نادرآباد را پایتخت خود قرار داد دوباره نام آن را برگردانده بهمان نام سابق که قندهار باشد شهرت یافت.

۴- با اشرف سلطان پسر میر عبدالله اشتباه نشود.

پیوست و مورد عنایت او واقع گردید . محاصره قندهار يك سال و اندی به طول انجامید .

شیخ محمدعلی حزین در کتاب تاریخ تألیف خود در این باب گوید : « چون محاصره قندهار قریب به يك سال شده . در این مدت ، شهر گشوده شد و نه مرحسین حاضر به اطاعت گردید تا اینکه به ناچار تصمیم به پورش دسته جمعی گرفته شد . یار اول سپاه نادرشاه که مرکب بود از بختیاری ، افغانه ابدالی واکر ادخراسان پورش بردند که قلعه را تسخیر نمایند ولی با دادن تلفات مجبور بعقب نشینی گردیدند تا اینکه بالاخره چهار هزار تن بختیاری ، به تنهایی ، داوطلب تسخیر قلعه گشته پورش برده و عاقبت قلعه قندهار را تسخیر نمودند .

مرحسین با عیال و بستگانش به نارین قلعه که در قراز قلعه قرار داشت پناه برد و پس از یکی دو روز دیگر ، بفرستادن خواهرش زینب نام به نزد نادرشاه ، سرانجام بواسطت او و تأمین گرفتن تسلیم گردید . نادرشاه ، او و تمام بستگان نزدیک و اولاد محمود و رؤسای غلجیائی را برای سکونت به مازندران فرستاد .

کشیش بازن طبیب خاص نادرشاه در این باب چنین گوید : « افغانها تمام اموال ایران را در آن قلعه (قندهار) گذاشته بودند ، طلا و سنگهای قیمتی و جواهرات سلطنتی تماماً در آنجا بود پس از چهار روز با افغانها که در کنار رودخانه عریضی صف کشیده و آماده جنگ بودند روبرو شد . مخالفین او امیدوار بودند که در این رزمگاه شکوه و عظمتش پایان یابد ، زهی تصور باطل زهی خیال محال ، ولی التعمه ، (نادرشاه) از آن رود بگذشت و دشمنان را از پیش براند و در ماه مارس ۱۷۳۷ (۱۱۵۰ ق.) پس از سیزده ماه محاصره قلعه قندهار را بکشاد و غنائم بسیار بدست آورد . حسین خان فرمانده شهر به شفاعت خواهرش که در حرمسرای فاتح بود مورد عنایت گردید تقریباً کلیه افغانان به خدمت او درآمدند و در آینده دلیرترین و با وفاترین سربازان او گردیدند .

مورخین ایرانی راجع به زینب خواهر امیر حسین نوشته اند که امیر حسین از نارین قلعه که در محاصره نادرشاه بود زینب را برای وساطت و استیمان نزد نادرشاه فرستاد لکن بازن میگوید که زینب خواهر امیر حسین در حرمسرای نادرشاه بود و از برادر خود وساطت کرد و مورد قبول فاتح واقع گردید .

مقارن این احوال که نادرشاه در قندهار بود نمایندگان دولت عثمانی از راه اسفهان ، کرمان و سیستان باین شهر وارد شده و بحضور او بار یافتند و در ضمن مذاکره راجع به مصالحه و بستن عهدنامه جواب شرایط پنجگانه نادرشاه را که در سال ۱۱۴۸ ه . ق. به

دربار باهمالی^۱ فرستاده بود پاخود آورده و در این باب داخل مذاکره گردیدند. دولت عثمانی دو شرط اساسی (اشتراک شیعیان در یکی از ارکان چهارگانه خانه کعبه در موقع بجا آوردن مراسم حج و قرار دادن طریقه شیعه را بعنوان طریقه پنجم مذاهب اسلامی) را به بهانه‌هایی نپذیرفته و آن را رد کرده بود و شرایط دیگر را که چندان اهمیت زیادی نداشت قبول کرده بود. نادرشاه مجدداً نماینده‌ای^۲ از طرف خود به‌مراه آنان برای مذاکره به دربار اسلامبول فرستاد که در باب شرایط او دولت عثمانی در رویه خود تجدید نظر بعمل آورده و آنها را قبول نماید.

بازن در این باب چنین گوید: «نادرشاه که طرح وسیع‌تری داشت دعویهای بزرگی پیش آورد و به یقین میدانست که دربار عثمانی آنها را سهولت نخواهد پذیرفت و لسی مقصود او از این پیشنهادها مشکل تحصیل فرستاده بود. پس از عزیمت نمایندگان عثمانی نادرشاه بطرف غزنین و کابل عزیمت کرد و تمام آن حدود را که نا امن نبود منظم و مرتب نمود. اهالی کابل در ابتداء بخوبی و خوشی استقبال کرده و از در اطاعت درآمدند لکن بعد جمعی از افراد شورش کرده و جنگ مختصری در گرفت.

نادرشاه بواسطه مساعی که بکار برد فوراً شورش را خواباند و مدت چهل روز در آنجا توقف نمود. بازن گوید: «نادرشاه از قندهار بیرون آمد و پس از سیزده روز راه پیمایی در مقابل کابل بر سرزمین مغول فرود آمد و در مدت هشت روز بدان استیلا یافت^۳. و چون از سال ۱۱۴۶ ه. ق. که محمدعلی خان قوللر آقاسی را پدیدار شاه جهان آباد (دهلی) فرستاده بود خبری از او نشد و نتیجه‌ای از مذاکرات حاصل نگردیده بود. علی‌مردانخان شاملو را از کابل به نزد محمدشاه به هندوستان فرستاد که به اتفاق محمدعلیخان نماینده سابق خود با دربار محمدشاه داخل مذاکره شده و نتیجه حاصله را بوی اطلاع دهند.

علی‌مردانخان راهم دربار شاه جهان‌آباد مانند محمدعلیخان با کمال احترام پذیرفت و جواب درخواستهای نادرشاه را همینطور با مروت و وفور دامو کول می‌نمود و بیشتر مطلق و اشکال کار در تهیه جواب برای این بود که دربار سلطنتی هندوستان و نامداران آن مردد بودند که نتوان نادرشاه را در نامه‌جوابیه خود چه بنویسند. از ازام علی‌مردانخان نماینده دوم نیز خبری نشد. نادرشاه برای بار سوم یکی از پساوان مقرب خود را با جمعی از اعیان کابل از راه جلال‌آباد برای تعیین تکلیف بدربار محمدشاه فرستاد نماینده نادرشاه که به جلال‌آباد رسید حاکم^۴

۱- دربار سلطنتی و یا حکومت سابق دولت عثمانی را باب عالی و اروپائیان La porte ou Sublime Porte می‌گفتند.

۲- نام نماینده نادرشاه در این مأموریت علی‌مردانخان بیکار بیگی (والی لرستان) بود.

۳- کابل در این تاریخ ضمیمه هندوستان بود.

۴- نام حاکم جلال‌آباد در این تاریخ ولد میرعباس بوده است.

آنجا مانع رفتن بزرگان کابل به هند شده و نماینده نادرشاه را هم کشت. نادرشاه بهانه‌های زیادی در دست داشت که حکومت محمدشاه برخلاف منافع و نظرات دولت ایران بآن عمل کرده بود اما کشتن نماینده و فرستاده حکومت ایران در جلال‌آباد بهترین بهانه و دستاویز برای او گردید. و در این هنگام بود که دیگ خشم و غضب او بجوش آمد و پس از چهل روز اقامت در کابل با سپاه‌های حاضر و آماده مکمل و مجهز خود از طریق جلال‌آباد بطرف هندوستان رهسپار شد.

شهرهای هندوستان بدون اینکه دفاعی از آنها بشود و با سپاه نادرشاه جنگ حسابی درگیرد مرتباً یکی پس از دیگری مسخر میشد. پس از عبور از جلال‌آباد، پیشاور و لاهور سپاه ایران به نزدیکی دهلی پایتخت امپراطوری مستقل هندوستان رسید. در این موقع بود که محمدشاه و امنای دولت وی با سیمده هزار نفر سپاهی - دو هزار زنجیر فیل و سه هزار توپ درسد دفاع برآمدند.

بازن میگوید: محمدشاه پادشاه مغول با لشکری مرکب از یک میلیون و چهارصد هزار سرباز به مقاومت برخاسته. اما دفاع و جنگ آنان حرکت مذبحوحی بیش نبود زیرا بفاصله دو ساعت دست قدرت نادرشاه آن لشکر کذائی را بکلی تار و مار کرده و حکومت هندوستان بلاشرط تسلیم گردید. و نیز بازن میگوید: «نادر نخواست دست به نبردی بزند که در آن فزونی عده دشمن او را متکوب توان کرد دانست که اگر راه آذوقه این سپاه بیشمار قطع شود به آسانی می‌توان آن را از میان برداشت پاکشف این سرکار بکام او گردید و محمدشاه ناچار تسلیم شده. قشیه‌ایکه پس از فتح شاه جهان آباد تسلیم محمدشاه و امراء وی دو روز بعد برای نادرشاه اتفاق افتاد، موضوع شهرت یافتن فوت نادرشاه در بین اهالی بود که هر آن این شهرت قوت میگرفت مردم عوام بواسطه اشاعه این اراجیف بر علیه نادرشاه قیام کردند و آتشی بر خرمن هستی خود افکندند. ابتداء پادگانهای او که در محلات و در خانه‌های بزرگان شهر قرار داشتند همگی بدست مردم کشته شدند.

نادرشاه همانطور که در آغاز هر کاری سیاست مماشات را رویه خود قرار داده بود، مخصوصاً در هندوستان، این سیاست خود را بخوبی بکار می‌بست این بار عزم علیرغم آشوب با اهالی دهلی بسیار رفیق و مدارا نمود پس از بروز این حوادث چند نفر را از جانب خود بمنوان نماینده پیش اهالی فرستاد و موضوع درگذشت او را تکذیب نمودند و بمردم

۱- شاه جهان آباد.

۲- درنامه‌ای که نادرشاه در همین سال (۱۱۵۱ ق.) از هندوستان به رضاقلی میرزا

ولیعهد و نائب‌السلطنه خود نوشته و در کتب تاریخ مندرج و منعکس است تمام وقایع و شرح فتوحات و تلفات طرفین جنگ و آمدن محمدشاه به‌مراه تمام بزرگان هندوستان به چادر خود

به تفصیل سداد است.

در ضمن دادن پند و اندرز گفتند که از اراجیف شایعه به پرهیزید و از فتنه انگیزان پیروی ننمایید و لازم است که از امروز هر کس بی کار خود رفته و از آشوب و بلوا دوری گزیند. مردم عوام و آشوبگران علاوه بر اینکه اعتنائی به گفتار نمایندگان او نکردند آنان را هم کشتند. پس از پیش آمد این قضیه خود نادرشاه در اول طلوع آفتاب سوار شده وارد شهر شد که خود را بر مردم بنمایاند و هم اینکه از دیدن وی مردم حیاء و شرم کرده و با اینکه ترسیده از آشوب و بلوا دوری گزینند. این بار هم مردم به نادرشاه چندان اعتناء و وقعی نگذاشتند و دست از آشوب و انقلاب برنداشتند و حتی تیزی بطرف وی انداختند لکن گلوله خطا کرده بوی اسابت نکر دو بیکی از امراء وی که در پهلویش ایستاده بود کارگر شده فوراً او را هلاک نمود. اینجا بود که دیگر حوصله نادرشاه سر آمد و سیاست ملامت و ماساژات خود را کنار گذاشته کاملاً دیگه خشم و غضب وی بجوش آمد و دستور قتل عام داد. سپاهیان او هم فوراً به شهر ریخته از بامداد تا نیمروز به قتل و غارت مردم پرداختند و کسی هم در اینبات جرأت شفاعت نداشت تا اینکه محمدشاه شخصاً با جمعی از وزراء و امراء نزد نادرشاه که در یکی از مساجد شهر^۱ توقف داشت آمده از وی درخواست کردند که اعلیحضرت امر فرمایند که سپاهیان دست از قتل و غارت مردم بردارند. نادرشاه هم وساطت آنان را پذیرفته بسرکردگان خود امر کرده تنبیه آشوبگران همین اندازه تا اینجا بس است و دست از قتل بازدارند.

آرامش برقرار شد و بعد چند نفر از محرکین و آشوبگران را مجازات نمود و پس از پنجاه و هشت روز^۲ اقامت در شاهجهان آباد^۳ هنگامیکه خواست به ایران مراجعت نماید، پس از بستن عهدنامه دوستی دائمی بین طرفین، و واگذاری ممالک سمت راست رودخانه سند، که در زمان سابق جزء مملکت ایران بوده، بدولت ایران، نادرشاه مجلسی خسروانه آراست و از تمام امراء، سرکردگان، اعیان و اشراف هندوستان دعوت کرد و در آن مجلس دوباره ممالک هندوستان را به محمدشاه بازگردانید و تاج سلطنت را بدست خود بر سر او گذاشت و گفت که مانند سابق اعلیحضرت محمدشاه برادر ارجمند من پادشاه هندوستان میباشد و سکه و خطبه که تا آن روز بنام نادرشاه بود دستور داد که آن را هم برگرداند مجدداً بنام خود محمدشاه باشد و بعد رو را بطرف حضار مجلس کرده گفت: و عرفدی که از او امر محمد شاه سرپیچی کند، هر کس و در هر مقام که باشد، او را سخت مجازات خواهم کرده.

۱- مسجد روشن الدوله.

۲- در معارف المومنین ذکر شده، ۵۷ روز.

۳- اکنون نام این شهر مانند ازمنه گذشته دهلی و منسوب بآن را دهلوی گویند لکن فرنگیان آن را بنقل دهلی Delhi گویند و نویسند.

حزین که در هنگام ورود نادر به دهللی در آنجا اقامت داشته و خود شاهد و ناظر وقایع و حوادث بوده در تاریخ خود چنین گوید: «والتسه نادرشاه با هردو لشکر بشهر درآمده در قلعه شاهجهان آباد (دهلی) نزول نموده و محمدشاه نیز با وی در قلعه بود و امراء و لشکریان هند بوضع معمول سابق در مساکن خود قرار گرفتند و این بتاریخ تم ذیحجه الحرام احد و خمسين و مائه بعدالالف (۱۱۵۱) بود و چون هنگام عسر روز یازدهم شهر مذکور شد هندیان آوازه درافکنندند که نادرشاه درگذشت بعضی میگفتند که وفات یافته و برخی را سخن اینکه بقدر و تمهید محمدشاه هلاک گردیده علی ایحال در یکساعت موت او شهرت گرفت و وی صحیح و سالم با جمیع کثیر در قلعه نشسته بود و ابواب آن شب و روز مفتوح و به فصل مهمات مشغول و برخی از سپاهش در حوال قلعه و خانههای شهرساکن و بعضی برکنار رودی که متصل بشهر است فرودآمده بودند محملاً بمجرد این شهرت کاذبه در هر کوچه و کنار فوج فوج احمقان کم فرصت با اسلحه و یراق ازدحام و شورش افکنند بقتل و تاراج قزلباشا حمت گماشتند و این هنگامه تمامی شهر را فروگرفت.

قزل باشیه که فهم زبان هندیان نمیکردند و خبر از جایی نداشتند، متفرق يك دو در هر کوچه و بازار، در گذر بودند. هندیان غافل بایشان رسیده میکشند و با آنکشب در رسیده شورش انگیزان بدمال اصلاً آرام نگرفتند و آن هنگامه در افزایش بود و چون مکرر حقیقت حال بعرض نادرشاه رسید سپاه را امر نمود که هر کس درجا و مقام خود آرام گرفته بانتقام نبردازند و اگر هندیان بر سر ایشان هجوم آوردند مذاقعه نمایند و در آن شب هیچکس از امرای هند که واقف کار بودند اصلاً متمرض تسکین نائمه آن فتنه و غوغا نکشت بلکه چند نفری که حسب الاستدعاء از نادرشاه گرفته برای اطمینان و محافظت خود بخانه برده بودند در منازل ایشان مقتول شدند و با آنکه در جنگ کسرناال^۲ قریب سه بیست کس از قزلباشا اندک بزخم تیر مجروح و زیاده بر سه کس مقتول نشده بود در این هنگام قریب به هفتصد کس از آن طبقه بقتل رسید. بالجمله، چون روز شد، همان آشوب در اشتداد بود نادرشاه صبح از قلعه سوار شده بقتل عام فرمانداد و فوجی از سوار و پیاده بانگاز مأمور گشته بایشان گفت که تا جایکه یکی از قزلباشا کشته شده باشد احدی رازنده نگذارند.

لشکر قزلباشا بنیاد قتل و غارت کرده بمنازل و مساکن آن شهر درآمده و قتلی به افراط کرده امواز به بیغا و عیال باسیری بردند و بسیاری از آن شهر، خراب و سوخته

۱- ایرانی.

۲- ایرانیان.

۳- Karnal.

شد. چون نصفی روز بگذشت و تعداد کشته شدگان از حساب درگذشت نادرشاه ندادی امان بقية السيف در داده لشکریان دست کوتاه کردند و چون بسبب دوای شتاب در معاودت داشت تمامی ملك سند و سوه کابل را با بعضی مجال پنجاب که به تنخواه سوه کابل است از مملکت هندوستان و تصرف محمدشاه وضع نموده ملحق به ممالک ایران ساخت و محمدشاه و امرای هند را طلبیده مجلسی بیاراست و محمدشاه را جيقه داده امراء را خلعت بخشید و نسیب نموده سلطنت بگذاشت و دختری از احفاد اورنگ زیب پادشاه را بحال نکاح پسر کوچک خود، نصرالله میرزا که همراهِ داشت درآورده بتاريخ هفتم صفر اثنی و خمسين و ماه بعدالاولف (۱۱۵۲) از شاه جهان آباد طبل مراجعت کوفته بازگشت.

پس از دادن پیشکشهای لایق که محمدشاه و سایر بزرگان هندوستان بوی تقدیم نمودند دو پاره از همان راهی که آمده بود به سمت ایران بازگشت. بازن گوید: و فاتح خود را نخست پادشاه مغول اعلام کرد و تمام خزان آن شاعنشاهی بدست او سپرده شد سپس تاج سلطنت هند را به محمدشاه باز داد ولی بشرطیکه او با جگرار ایران باشد. و نیز مینویسد: و طهما سبقلیخان (نادرشاه) آن اموال فراوان را که از مغول گرفته بود اول در مشهد و قزوین گذاشت و بعد از دو سال تصمیم گرفت که آن همه را در قلمه محکمی که کمیرا بد آنجا دسترسی نباشد بگذارد و برای این کار کلات را برگزید و آن قلمه ای است که در میان دو رشته کوههای بلند واقع است طول این کوهها از پانزده تا شانزده میل (در حدود چهار فرسخ و اندی) میباشد و موقعیت کوه چنان است که در میانه از هم دورند و در دو نقطه نهائی بهم نزدیکند (بشکل بیضی) و در فواصل آنها دشت حاصلخیزی است ولی هوای آنجا بسیار ناسالم است. برای ورود باین قصبه جز از دو راه گذشتن امکان نپذیرد و آن راهها را دو درکلات نام نهادند.

نادر گنجینههای خود را بدان قلعه حمل کرد و از آن پس اقامت در آن محل که بدی هوای آن مسلم است، برای او همچون بهشت مطبوع شد و در تشرش جای عیش و شادی و بهترین نقطه ممالک وسیع او جلوه مینمود تخمین مقدار این تمولات هرگز سرا میسر نشد. در موقع مراجعت عثمانیها را مورد حمله قرار داد. چهل هزار نفر از طوائف افغان پشاور - کابل و همچنین افراد هزاره (بربری) و کوهستانیهای افغانستان را انتخاب کرده جزء سپاهیان خود قرار داد و بعد آنان را با خزان و جواهراتی که همراهِ داشت به هرات روانه نمود. بازن گوید:

و تخمین آن غنائم به سیصد کرور روپیه بالغ میشد که به پول قرانسه آن روز بیش از پنج میلیارد و دوست و پنجاه میلیون بود ولی این تمول عظیم نیز برای او نشاندن آتش

۱- مقصود محمدشاه گورکانی است.

۲- در باب کلات رجوع شود به آثار تاریخی کلات و سرخر تألیف نگارنده این کتاب.

این روح جاه‌طلب و جنگی کافی نبود پس بنای مبارزه را با کوهستانی‌هایی که در ممالک او زندگی میکردند گذاشته. چون محالیکه در سمت راست رودخانه سند واقع و مانند گذشته دوباره به مملکت ایران ضمیمه شده بود خداپارخان والی آنجا از ترس اینکه مبادا نادرشاه او را گرفته هلاک کند به نادرشاه یاغی گردید. بنا بر این خود نادرشاه از کابل بدان صوب عزیمت کرد، سرانجام او را بچنگ آورده امیر نمود و ملازم رکاب خود کرد و سپس آن مملکت را به سه قسمت تقسیم کرده و برای هر کدام از جانب خود حاکمی تعیین نمود و پس از تصفیة امور سند و دادن نظم و نسق کامل بشمام آن حدود، تصمیم به تسخیر ماوراءالنهر و ترکستان گرفت.

برای تکمیل نقائص کار خود از قبیل اسب، اسلحه، ملبوس و سایر لوازم تجهیزات اردو کشی، فرامین و دستورهایی به اطراف ممالک صادر کرد که هر چه زودتر تمام آنها را در هرات حاضر نمایند. لوازم را در موعده مقرر در هرات حاضر کردند و نادرشاه از لارکانه^۱ به قصد رفتن ترکستان به نادرآباد^۲ وارد شد^۳ و سپس از قندهار کوچ کرده به هرات وارد شد و دشت کهدستان بکنفرسخی آن شهر را مرکز اردوی خود قرارداد و در این جا است که تخت جواهر نشانی که یکسال پیش سفارش داده بود تا برای او بسازند و در مدت یکسالیکه در حدود سند، بلوچستان و افغانستان بسر میبرد و هنرمندان ایرانی و هند با جدیت مشغول به ساختن آن بودند در این موقع که نادرشاه به هرات ورود کرد ساختن آن تمام شده بود و در دشت مزبور تخت طاوسیکه از هندوستان با خود آورده بود و این تختی که به دستور خود نادرشاه ساخته شده بود با خیمه و خرگامی که در خور چنین سریرهایی باشد برای او برپا کردند و بعد هم همیشه به همراه خود میبرد. در هرات دوماه بیشتر ماند، از کهدستان به گازرگام^۴ که آهنگ در ده کیلومتری هرات واقع است نقل مکان کرد و از این جا بطرف بلخ و ترکستان نهضت نمود.

نادرشاه چندماه پیش از عزیمت خود به ترکستان بحاکم بلخ سفارش داده بود که تعدادی چندکشتی^۵ که توانائی حمل مقدار بیست خروار بار و سپاهی را داشته باشد برای

۱- مقصود داغستانهاست.

۲- از شهرهای شمال غربی سند است.

۳- قندهار کنونی.

۴- مدت حرکت نادرشاه از شامجهان آباد تا ورود به نادرآباد یکسال تمام طول کشید.

۵- خواجه عبدالله انصاری معروف به پیرهری، از مفاخر ایران، در گازرگام مدفون است.

۶- لنکا و قایق‌های بزرگ.

عبور از رودخانه آمویه^۱ جهت اوسازند. هنگامیکه نادرشاه به بلخ رسید کشتی‌ها به تعداد یکهزار و یکصد فروند حاضر و آماده بود و بوسیله آنها از رودخانه گذشته بطرف بخارا و خوارزم عازم شد. ابوالفیض خان پادشاه بخارا بی‌درنگ اطاعت کرد و لوازیم و متاوین پادشاهی که عبارت از نکین و افسر پادشاهی باشد به حضور شاه تقدیم کرد و نادرشاه بعد او را از جانب خود پست پادشاه ترکستان تعیین نمود. باین ترتیب که نواحی شمالی رود جیحون و تمامی ماوراءالنهر پای و واگذار کرده و قسمت‌های جنوبی آن را ضمیمه مملکت ایران نمود و بعد معادل بیست هزار نفر از سواران ترکمان و اوزبک را هم جزء سپاه خود کرد.^۲ همیشه معمول نادرشاه بر این بود هر جا را که فتح میکرد عده‌ای از اهالی آنجا را جزء سپاه خود درمی‌آورد و سپاه وی مرکب بود از ملل و اقوام مختلفه و متنوعه قلمرو حکمرانی او، سپس متوجه خوارزم شد ایلیارس امیر خوارزم بر خلاف رویه ابوالفیض خان از نادرشاه اطاعت نکرد و با او جنگ نمود و بالاخره شکست خورده و دستگیر شد و چون نادرشاه نمایندگان از جانب خود از چهارجوی نزد او به خیمه فرستاده بود او از روی غرور و بی‌خبری آنان را کشته بود و این قضیه موجبات خشم و غضب نادرشاه را نسبت بوی فراهم آورده بود پس از اینکه ایلیارس را بحضور او آوردند دستور داد که او و بیست نفر از بزرگان خوارزم را بکشند و امرش قویاً اجراء گردید و هر گاه ایلیارس این عمل را مرتکب نشده بود امکان داشت که نادرشاه او را ببخشد و با دادن تضمیناتی بوی دوباره او را به امارت خوارزم برقرار نماید.

هنگامیکه نادرشاه عازم خوارزم بود چند نفر رجالة اردو به خود سری بنای تاراج قله خانقاه را گذاشته بودند حکم سیاست‌آنان صادر شد و سی نفر از آنان را دم در کشیکخانه کردن زدند.^۳ پس از کشته شدن ایلیارس طاهر خان نامی را که از خانواده سلاطین ترکستان

۱- رودخانه جیحون که از کوه‌های پامیر در افغانستان سرچشمه میگردد با نامی مختلف نامیده شده، آمویه، آموی، آمودریا و اوکسوس Oxus طول آن ۱۸۵۰ کیلومتر (در حدود ۳۰۹ فرسخ) میباشد. در ازمنه گذشته به دریای خزر داخل میشده لکن اکنون به دریاچه آرال Aral میریزد. در زمان سابق که ایران اهمیت و قدرت و مردمان حسابی داشت این رودخانه چندین قرن متعلق به ایران بود و پس از کشته شدن نادرشاه، بکلی از ایران مجزی گردید و فعلاً تعلق به دولت جمهوری شوروی داشته و جزء مصارف آن دولت است.

۲- مؤلف محافل المؤمنین مینویسد، در سنه ۱۱۵۳ ه. ق. نادرشاه به بخارا حرکت نموده ابوالفیض خان تاج را پیشکش نموده رخصت نشستن در مجلس یافت. روز شانزدهم شعبان سنه مزبور به ابوالفیض خان تاج بخشی نموده یکدختر ابوالفیض خان را بجهت خود و یکدختر را بجهت علی‌تقی خان (در این جا محافل المؤمنین اشتباهاً علیقلی خان را علی‌تقی خان نوشته و شاید هم سهو از طرف کاتب باشد) برادرزاده خود که بعد جانشین نادرشاه و معروف به عادلشاه شد گرفت.

۳- معلوم نیست که قله مزبور در خوارزم بوده و یا در افغانستان زیرا در شمال غربی افغانستان نیز آبادی بنام خانقاه وجود دارد.

بود به امارت خوارزم منصوب نمود سپس به سمت ایران عازم گردیده از راه مرو و کلات به مشهد وارد شد (۱۱۵۴ ه. ق.). در مشهد دو ماه بیشتر نماند و مردم در این موقع حدس میزدند و منتظر هم بودند که بمراق (بین النهرین) رفته آنجا را از عثمانیها گرفته و ضمیمه ایران نماید لکن چون لزگیها در سال ۱۱۵۲ ه. ق. ابراهیم خان ظهیر الدوله برادرش را در جنگی کشته بودند بنا بر این از رفتن بین النهرین و دفع عثمانیان منصرف شد و برای دفع لکزیها و گرفتن انتقام خون برادر خود از راه استرآباد مازندران و تهران بسوی داغستان نهشت کرد لکن این جنگ به جهاتی برای وی بسیار مشغول بود زیرا در حین عبور از مازندران در نزدیکیهای زیرآب که جنگلهای آن انبوه است برای وی حادثهای روی داد.

شخصی که در پناه درختی کمین کرده بود نادر شاه را هدف تیر خود قرار داد لکن گلوله خطا نموده فقط زیر بازوی راست او را خراشید و شصت دست چپ او را پاره کرد اسبش فرو رفت اسب پسر غلطید و هر قدر تجسس کردند از زنده اثری نیافتند. نادر شاه از مازندران به تهران وارد شد و پس از چند روزی توقف و استراحت راه خود را در پیش گرفته بطرف مقصد که داغستان باشد نهشت نمود.

در ۱۵ سنبله (شهریور) ۱۱۵۴ ه. ق. به محل رسید و ۱۵ روز برای تیبیه اشرار و یانگیان توقف نمود لکن در این مدت چندان کاری از پیش نرفت و آنطوریکه میخواست موفقیت و نتیجهای برای وی حاصل نشد و چون فصل زمستان سر رسید به دربند^۲ مراجعت کرده دستور داد که سپاهیان برای توقف زمستان جهت خود خانههایی از چوب و نی بسازند، آنها نیز چنین کردند. بازن میگوید: «در سال ۱۷۴۱ میلادی (۱۱۵۴ هجری قمری) من در دربند بودم در بند شهر قدیمی است که در کنار دریای خزر واقع است هنگامیکه نادر شاه مفتخر از فتح و ظفر و با ثروت کلان هندوستان با تجار رسید در آن شهر بود که من بار

۱- لزگی و لکزی هر دو پسکی بوده و نام قومی است در قفقاز که در لسکرستان (حوالی دربند شیروان) ساکن بودهاند و اکنون بیشتر به اهالی داغستان اطلاق میشود. لزگیها قومی هندوکوهستانی و بسیار دلاور که در سال ۱۱۵۵ ه. ق. با نادر شاه جنگ کردند و نادر شاه بر آنان تفوقی نیافت و همین قوم است که با عده کم خود مدت ۲۵ سال به قیادت امام شمیل با دولت امپراطوری روس با سر سختی جنگیدند و سرانجام دولت روس بر این عده قلیل فائق آمده و آنان را مطیع خود نمود.

۲- این حادثه در وضعیت روحی - اخلاقی و اجتماعی او بسیار مؤثر واقع شد و روحیه و خلق او را بکلی دگرگون نمود و از این زمان مردی شد بسیار نگران و نسبت به همه کس بدگمان و عدم موفقیت در داغستان، مورد قبول واقع نشدن پیشنهادات او از طرف دولت عثمانی

دگرگونی حالات او را بیش از پیش شدیدتر کرد.

۳- پسکی از بنادر غربی دریای مازندران است.

اول او را زیارت کردم لشکر او که هم در راه و هم در طریقتوخات افزایش یافته بود در آنوقت صد و پنجاه هزار مرد بود و مرکب بود از هندی، تاتار، اوزبک و افغان. عده ایرانی بسیار کم بود چون او میدانست مللی که طبعاً با پادشاه خود علاقه دارند به رضای خاطر پیروی و اطاعت از غاصب نمیکند. در شهر دربند توقف داشت که نیک قدم غلام دلاور تاینی^۱ و آقامیرزا پسر دلاور که میگفتند این دو نفر شاه را مورد سوء قصد خود قرار داده بودند بحضور او آوردند. نادرشاه به نیک قدم قول داد که در سورتیکه حقیقت قضیه را صاف و پوست کنده بگوید از کشته شدن معاف خواهد شد نیک قدم سرانجام را صریحاً اقرار و اعتراف کرد و گفت آقامیرزا مرا و ادا را باین کار نمود.

نادرشاه همانطوریکه تمهید کرده و قول داده بود او را نکشت لکن دستور داد که او را از هر دو چشم کور کنند و آقامیرزا را کشتند. سپس دستور داد که رضاقلی میرزا فرزندان اکبر وارشد و ولیعهد خود را نیز از هر دو چشم کور نمایند. پس از اجراء این عمل است که دیوانگی نادرشاه روز بروز شدت پیدا کرد. در این بین نمایندگان هم از طرف دولت عثمانی به نزد نادرشاه آمدند و مأموریتشان برای این بود که با عنذرخواهی زیاد با او اطلاع دهند که شرایط پنجگانه^۲ پیشنهادی او مورد قبول دولت عثمانی واقع نشده و ضمناً گفتند که در صورت قبولی آنها برای دولت عثمانی اشکالات زیادی در برداشته و خواهد داشت و پس از رسیدن این جواب نامساعد نادرشاه تصمیم گرفت که با عثمانی داخل در جنگه شده و حدود بین النهرین را اشغال نماید و پیش از اینکه رهسپار بین النهرین شود، احکامی به حکام ایالات و ولایات ایران صادر کرد مبنی بر اینکه همانطور که در دشت مغان قرار شد که بدعت شوم شاه اسماعیل سفوی دایر بر سب و رفس خلفای سه گانه که جز تولید، نفاق و شقاق در عالم اسلام نتیجه دیگری در بر ندارد، بکلی آن را متروک داشته و آنان را محترم شمارند و هر فردیکه برخلاف آن عمل کند به مجازات سخت گرفتار خواهد شد و برای القاء و تبلیغ دستورهای خود به میرزا محمدعلی نائب‌الصدارة که از علماء و رجال برجسته آن عهد بود مأموریت داده روانه ولایات نمود^۳ و پس از قریب ۱۷ ماه اقامت در داغستان و جنگهای سخت بالکریها و وارد شدن خسارات زیادی بطرفین تقریباً با عدم موفقیت از داغستان در سنه ۱۱۵۵ قمری بازگشته

۱- تاینی‌ها طائفه‌ای هستند که در نواحی غور هرات ساکن و عده آنان را تا ۱۲ هزار خانوار گفته‌اند. طائفه مزبور به دو شعه قیجاق و درزائی منقسم میشوند.

۲- لرد کرزن در کتاب ایران و مسأله ایران که راجع به تهران شرح میدهد میگوید،

پس از ظهور نادرشاه مجدداً تهران نام و نشانی یافت پادشاه افشار در همین شهر تاریخی ملاهای بزرگ شیعه را جمع آوری کرد و اتحاد اسلام و رفع اختلافات شیعی و سنی را با آنان پیشنهاد نمود.

و در سال ۱۱۵۶ هـ. ق. برای فتح بغداد عزیمت نمود .
 بازن راجع به جنگهای داغستان گوید : و پس نادرشاه حمله بر لکزیان را بر خود
 فرض دانست اینها از طوائفی بودند که در کوهستانها پراکنده میشدند بنا بر این باطاعت
 در آوردن ایشان بسیار دشوار بود . نادرشاه در بند را مرکز نظامی خود قرار داد و این
 سپاهمولناک را که از ملل مختلف تشکیل شده بود و در زیر پرچم او گردآمده در همه جا تخم
 هراس کاشتی . لکزیان را درابتداء کار، ترس برداشت و عزم کردن نهادن نمودند ولی چون
 برایشان مسلم شد که بعد از اطاعت ایشان را بخراسان کوچ میدهند و از اموالشان محروم
 میدارند و خویشان آنان را با کمترین بدگمانی از طرف پادشاه قربانی میکنند آن تسمیسی
 را که نومیدی ایجاد می کند بگرفتند .

این قوم که معشاد به غارتگری هستند عموماً رشید و جفکسی و سر بازند و از طریق
 استعمال اسلحه ناربه و از اصول جنگی به استادی و زبردستی آگاهی دارند .
 پس در بالای سببترین ارتفاعات کوهها زنان - فرزندان و اموال خود را جای دادند ،
 آنگاه جنگها و حملههای جزئی آغاز شد . کمینگاهها برپای کردند و کاروانها یزدند و کار
 را بیجائی رساندند که حتی شی به اردوگاه شاهنشاه شبیخون زدند . پادشاه از این حمله
 ناگهانی مجبور به عقب نشینی گردید و سپاه او از قلم افتاده پس نشست و غالبین را غنائم
 زیادی بدست افتاد .

نادرشاه پس از این واقعه به در بند درآمد و سپاه خود را سان دید از این توهین
 بزرگ که باو وارد آمده بود سخت خشمناک شد و در حال غضب فرمان داد تا چندین نفر
 صاحب منصب و سر باز را سر ببرند . آنگاه برای ظفر بافتن باین داهزان نقاطی برگزید
 که برای حمله مناسبتر و مساعدتر به نظر می آمد ولی این عمل نیز او را منصور ننمود و
 بی آنکه کمترین خسارتی به دشمنان برسد مرد و اسب بسیاری از دست بداد لکزیان دائماً
 در جنبش بودند و با تاخت و تازهای لا ینقطع خود او را خسته میکردند و سپاه وی را
 به زحمت می انداختند و ضعیف می نمودند .

نادرشاه برای جلوگیری از ایشان در مدخل کوهستانها قلعه ای بنا نهاد ولی این
 قلعه نیز کوهستانها را مطیع نساخت و نادرشاه با آنهمه فرور و جبروت خود را ناچار دید
 و مجبور شد که به ایشان شرایط آشتی پیشنهاد کند شرایط پادشاه مورد قبول واقع شده .

۱- معلوم میشود که اطلاعات نادرشاه، از اوضاع محلی داغستان، بسیار ناقص بوده و اگر
 اطلاع کافی داشت در منطقه فوق العاده سرد سیر و داشتن راههای صعب العبور در پیش، آنهم
 در زمستان بسیار سخت هرگز حرکت نمی کرد و این کار را برای فصل بهتری موکول و محول
 مینمود و عدم اطلاع وی از اوضاع محلی از قبیل استحکامات طبیعی و دلاوری و دلبری مردمان
 آن، خسارات جانی و مالی زیادی را برای خود بار آورد .

دولت عثمانی در آغاز کار زار بر طبق فتاوی شیخ الاسلام و سایر علماء و قضات که در قلمرو متصرفات خود انتشار داده بود و مشومون آن بنظر نادرشاه رسید قتل و اسیر کردن اهالی ایران را مباح و جائز دانسته و در فتاوی مزبور ذکر شده بود که منتهب اهالی ایران مخالف با اسلام است و این مسئله نیز موجب خشم و غضب نادرشاه گردید و باستانهای بغداد سایر شهرهای بین النهرین را یکی پس از دیگری گرفت و بعد چون دولت عثمانی پیشرفتهای او را دید دوباره از در مصالحه درآمده درخواست صلح و بستن عهدنامه را نمود.

در این موقع که نادرشاه در شهر نجف بود و جمعی از علمای ایران - افغانستان - ترکستان و خوارزم را همراه خود آورده بود، مجلسی از تمام آنان به انضمام سایر علمای مقیم عتبات در آستانه علویه نجف برای مباحثه و رفع اختلاف بین مذاهب اسلامی ترتیب داد و نظرات خود را مشعر بر اتحاد اسلام دوباره گوشزد علماء حاضر در آن مجلس نمود و پس از قبولی نظرات او از طرف تمام علماء، نادرشاه مجدداً شرایط پنج گانه پیشنهادی سابق خود را دوباره تجدید کرده و قبولی آنها را موکداً از طرف دولت عثمانی درخواست کرد و سازش را موکول به پذیرفتن شرایط مزبوره نمود و چون قبلاً دستور داده بود که گنبد حضرت علی علیه السلام را بوجه احسن آن را تذهیب نمایند و در این سال که نادرشاه در نجف اقامت داشت تذهیبات گنبد که هزینه آن ده الف نادری^۱ شده بکلی سورت اتمام پذیرفته بود، نادرشاه عاملین را مورد تقدیر و عنایت خود قرار داد. نادرشاه در حوالی بغداد در شهبان بود شنید که تقی خان شیرازی استاندار فارس عدای او را در اطراف خود جمع کرده و بر وی یاغی شده است، کشیش بازن طبیب خاص نادرشاه مینویسد:

و در آن هنگام که در گوی چای (رود کبود) توقف داشتیم به ناگهان شنیده شد که تقی خان حاکم فارس در شیراز رایت طغیان برافراشته است^۲. معلوم است که از این کار بیخردانه تقی خان فتوحات نادرشاه در آن حدود ناقص مانده و عملیاتی تقریباً خنثی میگردد بنابراین ناگزیر گردید که هواس خود را متوجه حوادث و پیش آمدهای فارس نماید و از فتح کردن جاهای دیگر تا مدتی بکلی چشم پیروشد. تقی خان با همه جسارت و تهوری که داشت از ترس نادرشاه در شهر شیراز متحصن گشته به سنگر بندی و قلمه داری پرداخت و بنای جنگ را با سپاهیان نادرشاه گذاشت نادرشاه نماینده ای^۳ از طرف خود نزد او فرستاد و خواست با صلح و مسالمت او را وادار باطاعت نماید لکن او با سرسختی و لجاجت زیاد جواب رد

۱- خراف نادری مساوی با پنج هزار تومان بوده است.

۲- مورخین ایرانی نوشته اند که نادرشاه در شهبان در حوالی بغداد بود که خیر طغیان تقی خان بیکلر بیکری را شنید و باید اشتیاء باشد.

۳- نام نماینده اعزامی نادرشاه به نزد تقی خان میرزا محمدعلی صدرالممالک بوده.

داد و بر آمد خود افزود با این حال نادرشاه به محمدحسین خان قهرخلوی افشار سردار سپاه فارس دستور داد که محاصره را شدیدتر و تنگتر نمایند و پس از چهارماه و نیم جنگ و محاصره سرانجام تقی خان خود را در مقابل سپاه انبوه نادرشاه ناتوان دیده باجمعی از همراهان خود شهر را وا گذاشته فرار نمود .

پنجاه هزار سپاهی که در گرد شهر حاضر بودند پس از آگاهی از فرار او و شهر شیراز ریخته روز روشن را بر چشم اهالی بیچاره شب تار نمودند و از هیچگونه ارتکابی نسبت با اهالی فروگذار ننمودند در این واقعه متجاوز از سی هزار نفر از سکنهٔ بدبخت شیراز کشته شدند و دوکله مناز بزرگه از سرکشتگان برپا کردند . دو روز پس از این حادثه ، تقی خان ، با اسوان و اسارش ، دستگیر و باصفهان فرستاده شد و بحکم نادرشاه از يك چشم کور و خایه‌های او بریده شد . برادر و سه پسرش را گردن زدند و زنان آنان را هم فروختند و پس از چندی که تقی خان با آن حال زار در زندان بسر میبرد مورد عفو نادرشاه قرار گرفت و بعد اول او را در زمرهٔ مستوفیان خاص خود مقرر نمود و چندی بعد او را بحکومت قسمتی از هندوستان که به موجب عهدنامهٔ با محمدشاه گورکانی موضوع شده و به ایران ضمیمه شده بود^۱ تعیین نمود و پس از این قتل و غارت و خرابی طاقت فرسا که به اهالی شیراز وارد شد شیرازیان به مصیبت دیگری که ویای خانمانسوز باشد مبتلی گردیدند که او هم دست کمی از حادثهٔ تقی خان نداشت و قریب چهارده هزار نفر از این بلا بدچار عدم رهسپار شدند و پس از این حوادث و وقایع ، شیراز عبارت بود از يك شهر کم نفوس - غارت شده - و بازده - زوار در رفته و بکلی خراب و از هم متلاشی شده ، معلوم است که با این ترتیب اوضاع و احوال چنین شهری چگونه خواهد بود .

بطوریکه یازن طبیب مخصوص او شرح میدهد: صحت نادرشاه در اواخر عمرش بواسطه کثرت کار و خستگی زیاد سخت مختل و مبتلی به امراض گوناگون از آن جمله امسقاء - بیبوست سخت - اسهادکید و خشکی دهن و غیره بوده است . یازن او را معالجه میکند و در این باب میگوید: چون مداوای من نتیجهٔ نیک بخشید پادشاه مرا بالطاق خود مفتخر داشت و با اینکه من بیگانه بودم نسبت به من اطمینان پیدا کرد ، پس رشک و حسد آتش کینهٔ چهار طبیب دیگر در بار او روشن نمود . او را مزاجی بود قوی و توانا اما خستگی‌های بی انتطاع ، سفرهای جنگ و راه نوردیهای رنج آور او را پس ضعیف کرده بود چنانکه گاه بگاه خود را بیمارتر از آنکه بود می‌پنداشت و مخصوصاً از گرفتار شدن بمرض سخت بیم داشت .

نادرشاه در سال ۱۱۵۸ هـ . ق. که در قفقاز در شهر شکلی^۲ اقامت داشت شنید که لشکر

۱ - قسمت اعظم پاکستان کنونی .

۲ - اکنون نام شکلی، نوخا میباشد .

انبوهی از عثمانیها به تعداد صد و چند هزار نفر سواره نظام و پیاده نظام به فرماندهی یکن محمدپاشا وزیر اعظم دولت عثمانی و چندین نفر از پاشایان معتبر دیگر برای جنگ متوجه شهرهای ایران شده اند. نادرشاه پس از شنیدن خیر مزبور به عزم مقابله با فرماندهان عثمانی با لشکری که تحت فرماندهی خود داشت حرکت کرده، در ظرف چند روز خود را به دو فرسخی ایروان رسانید. دو سپاه بهم خیلی نزدیک شدند و جنگ بین طرفین در گرفت و فتح نصیب سپاه ایران شد و عثمانیان عقب نشینی کرده و در پس سنگرهای خود به انتظار نبردهای بعدی قرار گرفتند. در این بینها فرمانده کل قوای عثمانی (سرعسکر) در گذشت و لشکریان عثمانی که این خیر را شنیدند گسیختگی و بی نظمی در میان آنان ایجاد شده بنای فرار را گذاشتند و در حالیکه لشکریان ایران آنها را تعقیب میکردند تعداد بسیاری کشته بجا گذاشته و عددی بیشماری بدست ایرانیان اسیر گردیدند و از این رهگذر غنائم زیادی نصیب ایران شد و بعد بین دولتین قرار مصالحه گذاشته شد و همینطور نمایندگان طرفین مشغول مذاکره بودند. کشیش یازن طبیب مخصوص نادرشاه در این باب مینویسد:

« پس از اینکه دولت عثمانی سام میرزای دروغی را با سپاهی انبوه بحدود آذربایجان و شیروان فرستاد پس از جنگ خونین سام میرزا شکست خورده گرفتار شد. آنکاه حس انتقام، نادرشاه را بحرب عثمانیان برانگیخت پس ما از گوی جای بدر شدیم و در ماه سپتامبر ۱۷۴۴ سپاه ایران به مرزهای عثمانی نزدیک شده. دستهای بزرگی از سربازان تا بغداد در موصل پیش تاخت و این شهر به محاصره درآمد. من در آن نبرد در لشکر گاه نبودم ولی گزارش رسید که طهماسبلیخان (نادرشاه) از این نبرد بسیار بزرگی فاتح بیرون آمد و این چهارمین و اوپسین کارزار نادرشاه با عثمانیها بود. چندین پیروزی نام او را در میان عثمانیان چنان هولناک و مهیب گردانیده بود که مردم او را دهبوس خان نامیدندی.

در سال ۱۱۶۰ ه. ق. عهدنامه‌ای با شرایطی چند بین دو طرف منعقد گردید. نادرشاه در اواخر سنه ۱۱۵۸ ه. ق. پس از جنگ با عثمانی به ایران بازگشته از راه همدان و اراک به اسفهان وارد شد. یازن مینویسد: « بهار و قسمتی از تابستان را در زنجان و سلطانیه و ساوجبلاغ گذرانید که در آنجا مراتع فراوان باشد پس از آن راه کاشان را پیش گرفت و در روزهای آخر پائیز به اسفهان باز آمد و مدت چهل و پنج روز در آنجا بماند و در آن مدت آنچه از ظلم و ستم و تعدی که بتوان تصور کرد بمردم رسیده که آنهمه ستمات یا نفرمان

۱- مطابق ۱۱۵۸ هجری قمری.

۲- شاه گرز بدست.

۳- نمایندگان ایران در این قرار مصالحه و بستن عهدنامه در اسلامبول و صطفی خان

خود او بود و اگر هم نبود مرتکب مورد هیچگونه مؤاخذه واقع نمیگردید. باری نشد که من از قصر بیرون آیم و نمش ۲۵ و ۳۰ مرد را نبیتم که برخی با من او خفه شده بودند و برخی دیگر بدست سربازان او کشته شده بودند. و بواسطهٔ پیش آمدهائی از قبیل طغیان تقی خان استاندار فارس، شورش اهالی داعتستان و کم و بیش شورشهایی در بعضی از استانهای دیگر ایران که برای نادرشاه روی داده بود سبب شد که مالیات مسألهٔ ایران را که به ایرانیان بخشیده بود دوباره برای استرداد آن فرمان صادر نمود و برای وصول وجوه مزبور مأوردین غلاظ و شداد برگزید و به ولایات روانه نمود آنها هم با کمال بی رحمی در وصول وجوه از هیچگونه ظلم و تعدی نسبت به مردم فروگذار نکردند و هر قدر میتوانستند برای خود و برای دولت از مردم مالیات میبردند.

بعد از نادرشاه هم مدتها این رویه بعضی ظلم و تعدی نسبت به مردم معمول بود. همان اندازه که نادرشاه محسنات زیاد داشته و به ایران و ایرانیان خدمات برجسته ای نموده بهمان اندازه هم معایب بیشماری از خود بروز داده و باعث بدنامی او و خرابی ایران گردیده است. از آن جمله بنا بر حریص بودن در جمع آوری مال و زیادتی طمع، وصول مالیات مسألهٔ بخشیده شده را امر کرد که باشدت عمل که منضم با ظلم و تعدی بسیار بود مأوردین برای او وصول نمایند.

بازن در این باب مینویسد: «نادرشاه در نظر بیگانگان و دشمنان سخت مهیب بود اما کمتر از آن مغفود رعایای خویش نبود. باج و خراجهای گزاف که با ظلم و سختی سبانه میستاند رعیت را به آخرین پایهٔ افلاس رسانیده بود و سرداران او بنا بدرفقاری مخصوص خود بدبختی و رنج مردم را افزودن می نمودند. در اسفهان یکماه و اندی بیش نماند در ماه اول سال ۱۱۵۹ ق. بطرف مشهد نهضت نمود و قریب یکماه هم در مشهد توقف کرده بعد برای بازدید عمارات مستحدثه کلات و خزائن نقود و جواهرات خود که در آنجا گذاشته و جاداده بود رفت. بازن مینویسد:

«پس از آنجا (اسفهان) بیرون آمد و به کلات خود رفت و مالهائی که از این و آن گرفته بود بر خزائن خود افزود و از آنجا بمشهد رفت و تا بهار در آن شهر زیست. پس از اینکه تمام آنها را دقیقانه دید دستور مراقبت و مواظبت داده دوباره بطرف اسفهان عزیمت نمود. بازن مینویسد: «پس از شکست سرکشان و عثمانیان با اسفهان وارد شد و برخی در زمستان را در آنجا مانده. و در اواخر همین سال باین شهر وارد شد و در این جا بود که نمایندهٔ دولت عثمانی برای اتمام مصالحه وارد این شهر گردید و پس از مذاکرات لازمه نادرشاه نمایندگان از طرف خود برای بستن معاهده تعیین نموده با سلامهول فرستاد. نادرشاه در ضمن کارهائی که در اسفهان انجام داد یکی هم این بود که به محض ورود به شهر، قیاقلی آقا قوروت استاندار فارس را با دوستان نفر از اعیان و اشراف آنجا را احضار نمود و برای تسریع در کار و اینکه زودتر بطرف اسفهان حرکت نمایند عهدای از

مأمورین غلاظ و شداد خود را نیز برای آوردن آنان به شیراز فرستاد. قیاقلی آقا به معاذیری چند از رفتن به اصفهان خودداری نمود و دیگران هم باو تاسی کرده از رفتن تقریباً امتناع نموده اوقات خود را بطفره و تملل میگذرانند. نادرشاه بواسطه پیش آمدهای سابق از قبیل طغیان محمدخان بلوچ و عصیان تقیخان شیرازی نسبت به اهالی شیراز بسیار خشمناک بود و بعد که از قشیه قیاقلی آقا قورت اطلاع حاصل کرد خشمناکتر شده بزم قتل عام اهالی شیراز و خراب کردن و از بین بردن آن شهر که دیگر اثری از شیراز و شیرازیان بجا نماند و آنجا تبدیل به زمین زراعتی گردد، از اصفهان بسمت شیراز حرکت نمود. بازن در این باب مینویسد:

و در این بین او از اصفهان بیرون شد و راست بفارس رفت و در راه ستمهای شکر فی از خود نمود. شیرازیان که از تصمیمات و عملیات نادرشاه در سالهای گذشته اطلاع کافی داشتند با یکدیگر اتفاق کرده استانداز غیر مطیع و باغی را که خیال فرار در سرداشت دستگیر کرده باردوی نادرشاه روانه نمودند و چون قیاقلی آقا میدانست که نادرشاه با وی چگونه رفتار خواهد نمود در بین راه با خوردن مقداری تریاک خود را هلاک نمود. نادرشاه بطرف شیراز حرکت کرده بود که در بین راه از شرح قضایای قیاقلی آقا و در گذشت وی آگهی یافت و این کار سبب شد که خشم و غضبش فرو نشسته و از آمدن به شیراز منصرف گردد. بنابراین از آبیاده بطرف کرمان تعضت نمود و هنگام حرکت تمام عمال، ضباط و کلانتران یعنی کلیه متصدیان امور حوزه فارس را به کرمان نزد خود احضار کرد و آنانهم که عدده ایشان بالغ بر هفتاد و پنج (۷۵) نفر بود اطاعت کرده به کرمان وارد شدند و پس از اخذ مبالغ زیادی از هر يك از آنان، حکم کرد که ۱۲ نفر از معتبرین آنان که عبارت بودند از وزیر و مستوفیان فارس و کلانتر و کدخدایان شیراز، با استثنای یک نفر که از يك چشم، سایرین را از هر دو چشم نابینا کردند و پس از چند روزی که از این قشیه گذشت، دویساره حکم کرد که افراد بیبا و نابینا را که عدده آنان بالغ بر ۷۴ نفر از فارسین میشدند و ۱۱۶ نفر نیز از اهالی کرمان بودند تمام را بکشند تسبیحان چنین کردند و بعد از مجموع سرکشتگان دو کلمه شماره ساختند^۱.

بازن در این باب گوید: «نادرشاه شنیده بود که شاه عباس بزرگ که در شکار بسیار زبردست بوده در دوره پادشاهی خود از کلمه پارهای از حیوانات که خود شکار کرده بود در چندین شهر منارهایی برپا ساخته است پس او نیز بر آن شد که بنوبت خود بناهایی به آن نظم سازد ولی نه از کلمه حیوانات بل از کلمه مردمان و بلندی آن را خود معین کرده بود که سی پا

۱ - کشتگان عبارت بودند از: عمال، مستوفیان، ضباط، کلانتران و کدخدایان فارس

و کرمان.

باشد (قریب به ده متر) چنین مناره‌ای را در شهر کرمان بنا نهاد^۱ .
 پس از تعیین حکام و مأمورین دیوانی برای فارس و کرمان در اوائل سنه ۱۱۶۰ هـ. ق. از کرمان بسمت مشهد عازم شد و بهر کجا که میرسید کشت و کشتار را شروع میکرد و از سر کشتگان کله مناره‌ها میساخت. یازن گوید : « در آخر ماه مارس ۱۷۴۷ (مطابق ۱۱۶۰ هجری قمری) از آنجا (کرمان) کوچ کرد و راه مشهد را پیش گرفت و ما ناچار شدیم که از صحراهای هولناک که خاک آن بی حاصل و ریگ آن سوزان بود بگذریم. در این بیابانها هیچ آب نوشیدنی پیدا نمیشد و با همه احتیاطهایی که شده بود از قبیل کندن چاهها و جستن چشمه‌ها و حمل آب از مسافتهای بید باز یک قسمت از مردان و اسبان و شتران در این راه از گرسنگی و تشنگی تلف شدند . بعد به اراضی خطرناکتری رسیدیم باین معنی که زمین آن لرزیده بود مستور از یک قشر ضخیم که هر لحظه در زیر سم اسبان فرو میرفت و مدام بایستی مواظب بود تا در آن نیفتاد و در ژرفای آن ناپدید نگردید . من در اطراف خود اسبان و سواران را میدیدم که ناپدید میشدند . برای جستن از این خطر قرشها و بسترها و لحافها بروی خاک می انداختند تا پای اسبان فرورود . رنج سخت تر اینکه بهای یک اسب شصت لیره فرانسه^۲ بود ولی باین قیمت هم به دشواری بدست میامد و من ناچار برخی از رامرا پیاده پیمودم . دو روز بود که اسب من هیچ نخورده بود و خود بسزاحت نمیتوانست بر پای بایستد پس پیدا است که قدرت کشیدن مرا نداشت . و نیز میگوید :

و نادرشاه در سال ۱۱۶۰ هـ. ق. که از کرمان بسمت مشهد عزیمت می نمود هنگامیکه به تون و طبرستان رسید خواست که از سلطنت کناره گیری کند فرزندان خود را که قبلا در این جا خواسته بود به سه نفر از آنان تکلیف سلطنت نمود هیچکدام زیر بار نرفتند . پر یازن که در این سفر همراه نادرشاه بوده در این باب در نامه‌هایی که به کشیش بالاتر از خود (پروژه) فرستاده چنین مینویسد :

- ۱- در این ایام است که وضع روحی نادرشاه به منتهی درجه جنون رسیده بود .
- ۲- لیره مساوی با یک فرانک فرانسه است .
- ۳- نام تون به فردوس تبدیل شده است .
- ۴- لکههارت شانزده تن نوشته است .
- ۵- مقصود از سه تن فرزندان دو پسر، نسرالله میرزا و امام قلی میرزا و یک نوه ،

ولی ایشان پذیرفتند و بسبب جوانی بسیار و تجربه اندک خود را شایسته آن منزلت ندانستند و گفتند برای فرا گرفتن اسرار جهاننداری طول زمان و ورزندگی باید و سوگند دادند که همچنان ایشان را به بندگی خود باز گذارد و به اطاعت او امر شاهانه برگمارد تا در سایهٔ تعلیم او هنر پادشاهی را بیاموزند. از آن کسانیکه در آن انجمن حاضر و ناظر بودند برخی را رأی این بود که چون این شاهزادگان جوان، خوی پدر نیکو می‌شناختند می‌دانستند که این پیشنهاد دامی بیش نیست و نادرشاه بیشتر از خرسندی پسران خویش در یافتن احساسهای درونی ایشان را میخواست و کمترین حس تمایل به سلطنت حکم محکومیت ایشان را به سلب حیات در دنبال داشت.

میرزا مهدیخان منشی الممالک و مورخ نادرشاه در تاریخ جهانگشای نادری تألیف خود در خاتمهٔ احوال و اسباب تغییر مزاج نادرشاه چنین نگاشته است:

«خدیبو بیهمال از بدحوال تا هنگامیکه از سفر خوارزم برگشته عازم داغستان شد در کار سلطنت و جهاننداری یگانه و در راه و رسم معدلت و عاجز نوازی مردانه بودند. اهالی ایران نیز از خرد و بزرگی و تاجیک و ترک فدویانه تقدجان را در راه او میبایستند و چون داغستان مسیر کسوکبۀ خلافت مسیر شد بنا بر استیلا و ساوس و توهنات چند، قسراً لعین جهاننداری و جهانبانی رضاقلی میرزا را که فرزند همین و ولیعهد و ارشد اولاد بود از نظر انداخته دیده جهان بینش را از بینائی عاطل ساختند و از عم این معنی تغییر در احوال او راه یافته آشفته مزاج گردید و در خلال این حال از اهالی ایران که پروردهٔ حقوق دولتش بودند امور چند به ظهور آمد که بیشتر سبب تغییر عقیدهٔ آن حضرت گشته ورق حسن سلوک را برگردانیدند از آن جمله درحینیکه که از دربند رایت افراز جانب روم گشت اهالی فارس و بنادها تقی خان شیرازی که از برکت تربیت آن حضرت از نازلترین پایه میرایی به مرتبهٔ ایالت کل مملکت فارس و عمان سرافراز گشته بود اتفاق نموده کلعلیخان کوسه احمدلو خالوی شاهزادگان را به قتل رسانیده لوائی مخالفتی را برافراشتند و اهالی شیروان حیدرخان حاکم خود را مقتول ساخته بنای فساد را گذاشتند و اهالی تبریز نام نام مجهول الذسال را به سلطنت برداشتند و قاجاریه استرآباد با ترکمانان متفق گشته سر بر سر کشی بر آوردند و ظهور این امور سبب شدت ماده و از طرفین اسباب وحشت و نفرت آماده گشته حرکاتش از نظم طبیعی افتاد و راه مروت را بسته باب ابواب ظلم و جور را گشودند و مالیات سه ساله ایران را که بقید انعام و عطا بخشیده بود از ارباب داران و عمال استرداد نمود.

در بین راه شاهزادگان از قبیل نسرالله میرزا - امام قلی میرزا - شاهرخ میرزا و غیره را با جواهرات و خزائن و اثاث سلطنت به کلات روانه نمود لکن بازن کیشی فرانسوی میگوید: «پس از ورود به مشهد وی نخست خانواده و تمول خود همه را به کلات معروف فرستاده.

هدایت در جلد هشتم روضه الصفاء میگوید :

و تمام مخازن و جواهر و نفایس و ائانه سلطنت را با فرزندان خود نصرالله میرزا و شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا و سایر اولاد و احفاد روانه کلات کرده و خود در ارض اقدس لوی جور و بی‌داد برافراشته بظلم و قتل خلق پرداخته . پس از ورود به مشهد در این جا نیز نظیر اعمالیکه در کرمان و جاهای دیگر مرتکب شده بود تجدید نمود . بازن مینویسد :

و در اوخر ماه آوریل به مشهد رسیدیم . شاه ظلم‌هایی را که در اسفهان نموده بود از سر گرفت . در این دوسال واپسین حیات خود ، خست و بی‌دادگری را بدرجه اعلی رسانیده بود . بومیان و بیگانگان ، شاهزادگان و حکام ، سرایان و سرداران همگی از خشم و غضب او اندیشناک بودند . توطئه‌هایی سری از هر طرف آغاز شد ، حتی خویشاوندان او نیز به شاکیان پیوستند . همه کس را آرزو این بود که فرصتی بدست آورد و برای ایمنی زندگی خود بزندگی وی پایان بخشد . از این توطئه‌ها که در گوشه و کنار بقصد ملک و حیات او بدست کسانش چیده میشد اوراشک و تردیدی پیدا شده بود . برگشتن قسمتی سپاه از او ، او را چنان دشوار آمد که تحمل آن را نتوانست کرد .

وضعیت غیرعادی نادرشاه ، مخصوصاً در روزهای آخر عمرش ، طوری شده بود که آن به آن روبه افزایش میگذاشت و هر کس در هر کجا که بود حتی بستگان و نزدیکانش از او در امان نبودند ، و ضیع و شریف و خودی و بیگانه هر آن مرگ را در جلو چشم خود محسوس مینمودند ، و پس از چندی به نزدیکان و بستگان خود پرداخت و از هر یک از آنان می‌بالغ هنگفتی مطالبه میکرد و آنها هم ناگزیر بودند از هر کجا و بهر وسیله‌ای که شده باو بپردازند و در صورت عدم پرداخت معلوم بود که آنها هم مانند دیگران کور و پا کشته میشدند و چون مدتی بود که هیچکس از حیات خود تأمین نداشت ، این امر سبب شد که سازش بین جمعی از بستگان و نزدیکان نادرشاه صورت گیرد و بالاخره تصمیم گرفته شد بهر نحوی که میسر شده کار او را یکسره نمایند . در شورشهایی که در اطراف و اکناف ایران بخصوص در ولایات خراسان از قبیل سیستان - هرات و غیره ایجاد میشد و یا اینکه دشمنانش ایجاد میکردند او را خیلی نگران ، میساخت . بازن مینویسد :

و پادشاه در اطراف خود جز زمره عصیان و فساد نمیشد . بیک‌های او را بازداشت میکردند او امر او منقطع میشد هر روز او را از طریقان نوی خبر میدادند . درد او روز بروز افزونتر میگشت و هیچ چیز تنویش و اضطراب او را تسکین نمیداد . مردمان از اینکه وقایع را در نظر او خطیرتر محسوس می‌نمودند لذت میبردند و از نگرانی و اضطراب او محفوظ میشدند .

نادرشاه کسانی را که تا دیر روز مورد اعتماد و اطمینان او بودند برای سرکوبی آنان

مفرستاد این اشخاص بجای اینکه شورشیان را قلع و قمع نمایند با آنان متحد شده بر ضد دشمن مشترك خود یعنی نادرشاه قیام میکردند. این جا دیگر وضعیت غیر عادی نادرشاه پیش از پیش گردید و خود شخصاً با آن وضع غیر عادی برای دفع آنان عزیزت نمود. اول خواست که کردهای زعفرانلوی قوچان که ایلخی او را در جنگه رادکان غارت کرده بودند بکلی از میان ببرد.

بنابر این بسمت خبوشان حرکت کرد و قبل از اینکه اقدام و تصمیم خود را عملی سازد در شب ۱۱ جمادی الثانیه بدست چند نفر از سرکردگان سپاه و درباریان خود که بوی بسیار نزدیک بودند کشته شد. هازن در این باب میگوید:

پس عزم کرد که با پانزده و یا شانزده هزار سرباز برای سرکوبی طائفه کردان عزیزت نماید و دستور داد تا توپهای بزرگ را بگذارند و توپهای خردتری بسازند که برای حمل و نقل آسانتر باشد. چون موقع فرا رسید کردان خود را بسوی کوهها کشیدند و میدان را آزاد گذاشتند. سپاه شاهنشاه راست از کنار سلسله جبالی که مدخل کلات را حفظ و دفاع میکرد گذشت و در نوزدهم ماه ژون (خرداد) به نیم میلی قوچان رسید و در همان جا اردو زد گفتنی خطری را که در این محل در کمینش بود احساس میکرد. چند روز بود که همواره اسبی را زین کرده و آراسته در حرم آماده داشت و وقتی به ناگهان خواست به کلات خود بگریزد نگهبانانش دریافتند و آن نتیجه‌های وخیم را که از گریختن او حاصل میشد با آشکار بنمودند و گفتند ما خدمتگذاران وفادار پادشاهیم و با تمام دشمنان او خواهیم جنگید و هیچ یک از ما خداوند خود را ترك نخواهد کرد نادرشاه بناگزیر خرسند شد و خواهی نخواهی برگشت و از خیال گریختن منصرف شد او نیک میدید و شك نداشت که چندی است توطئه‌ای بر ضد او چیده شده است و زندگی او در خطر است ولی عاملان توطئه را نمی‌شناخت.

سرانجام توطئه‌گران در شب یکشنبه یازدهم جمادی الثانیه ۱۱۶۰ قمری که نادرشاه در فتح آباد خبوشان در خواب بود داخل چادر او شده ابتداء به سرب شمشیر یکدست او را قطع کردند و سپس سراو را بریده به همراه قاسدی برای علیقلی خان برادر زاده اش که در هرات بود فرستادند.

بنابر این برای اجرای این عمل نادرشاه هم خود و هم دیگران را از دلهره و نگرانی زیاد آسوده نمود لکن ایران را پس از خود در یک ناامنی و هرج و مرج عجیب و غریبی انداخت که در هر یک از ولایاتش یک نفر سر بر آورده و برای خود ادعای سلطنت مینمود. و قریب به ده سال این کشمکش و زد و خورد های شدید در سراسر ایران بشدت جریان داشت و بر خرابی مملکت و تپهای ملت پیش از پیش افزوده شد و همانطوریکه پس از اسکندر منصرفات او میان

سردارانش تقسیم شد پس از مرگ نادرشاه نیز همین عمل صورت گرفت.^۱
 نادرشاه از سلاطین و نوابغ بزرگ نظامی ایران است اما افسوس و هزار افسوس که
 در اواخر عمرش اعمالی را مرتکب شد که تمام افتخارات گذشته او را یکلی لکه‌دار نمود.
 متأسفانه وقتی هم که نابه‌ای نصیب ایران میشود حریص - طماع - پول‌پرست - ظالم
 - خونخوار و بطور کلی سرانجام دیوانه و سبع از آب درنی‌آید و بجای اینکه مردم از او
 راضی بوده و هواخواهش باشند از وی متنفر و هر آن مرگش را از خدا خواهند . بسیاری
 از مورخین میگویند که اینکاش در جنگل مازندران هدف تیر قرار میگرفت و کشته میشد و
 افتخارات بزرگ خویش را با خود بگور میبرد و بعدها اعمال بسیار بدش از او پیروز
 نمیکرد. معذک با همه این اوضاع و احوال برای هیچک از ایرانیان شکی نیست که حیات

۱- راجع به اسامی و عدد عاملان توطئه و سمت‌های هر یک از آنان مورخین به اختلاف
 نوشته‌اند . یازن محمدقلی‌خان که خویش او بود سرداری نگهبانان او را داشت و صلاح‌خان
 (محمد صالح‌خان) را مؤسس توطئه قتل نادرشاه دانسته و موافقین این دو نفر را شصت نفر
 ذکر میکند و ضمناً مینویسد :

« نخست محمدقلی‌خان پیش‌دوینده و یک‌شربت شمشیر چنان باو حواله کرد که شاه را
 سرنگون ساخت و ازپای در انداخت دویا سه تن نیز از اوسرمشق گرفتند و بعد صلاح‌خان سراو
 را بریدند دست سربازی داد که آن را نزد علی‌قلی‌خان که هنوز در هرات بود ببرد . آن سرباز
 در راه کشته شد و آن سرروزی به شاعرزاده رسید که سه هفته از بریده شدن آن گذشته بود .
 هدایت درجک هشتم تاریخ روضة‌الصفاء مینویسد :

« تمام امراء و اعظم دولت نادری از سفاکی او بجان آمده بودند و احدی بدو اطمینان
 نداشت و از بیم جان خود قسندجان نادرشاه گزیدند و در شب یکشنبه جمادی‌الاولی این‌سال در
 فتح‌آباد خوبوشان معهد و متعهد عزم قتل نادرشاه را جزم نمودند . نخست محمدخان قاجار ابروآنی
 بود و دیگران موسی‌یک ابرلوی افشار طارمی و قوجه‌یک کندوزلوی افشار ارومی و محمد صالح‌خان
 قرقلوی ایلوردی و محمدقلی‌خان افشار ارومی کشیکچی‌باشی و گروهی از همیشه بستگان
 سرآمده نادری برالین او رفتند بزخم‌های بی‌دینی او را به قتل آورده . لکه‌هاریت در
 تاریخ نادرشاه مینویسد :

« صالح‌خان با شمشیر به نادر حمله برد و یکی از دست‌های او را قطع کرد . صالح‌خان
 پس از وارد ساختن این‌شربت چنان زده شده که در زمین میخ‌کوب گردید لکن محمدخان
 قاجار خونسردی خود را حفظ نمود و سرنادر را قطع کرد . مینورسکی در تاریخچه نادرشاه
 تألیف خود مینویسد :

« به تحریک علیقلی‌میرزا و بهمدستی صالح‌خان رئیس قراولان چند تن از امراء قاجار
 و افشار با تفاق همیشه کشیکان سرآمده نادری درخیمه اوداخل شده و او را کشتند .»

و استقلال ایران پس از انقراض صفویه مدیون نادرشاه میباشد. فروغی در کتاب تاریخ ایران تألیف خود مینویسد: «درست است که نادرشاه در پنج سال آخر سلطنت خود سفاک و بی رحم بود و مردم ایران آزار و اذیت نمود با وجود این حق بزرگی به گردن مملکت ایران دارد اگر آن قهار با اقتدار پیدا نمیشد بعد از هرج و مرج آخر صفوی بلافاصله ایالات و ولایات ایران مجزئی گشته هر قطعه را یکی از مدعیان میبردند و نام و نشان پاشکوه و شأن مسا از میان میرفت».

نویسندگان بیگانه هر یک درباره نادرشاه شرحی نوشته اند و نوشته های آنها از این قرار است: کنت گوینو نویسنده و محقق فرانسوی در (کتاب سه سال در آسیا) تألیف خود درباره نادرشاه چنین گوید:

«پس از افغانها، نادرشاه زمام حکومت ایران را بدست گرفت ولی این مرد بزرگ با اینکه بر افتخارات نظامی ایران افزود ولی توجهی به ترمیم خرابیها ننکرد و حتی در زمان او امکانه و نقاطی که از دستبرد افغانه مسون مانده بود نیز ویران شد. سلطنت نادرشاه در ایران عیناً نظیر سلطنت ناپلئون در فرانسه است یعنی همانگونه که ناپلئون بر افتخارات نظامی فرانسه افزود ولی لشکرکشی های او باعث ویرانی کشور شد نادر هم برای سرچم ایران افتخاراتی حاصل کرد لکن در زمان او رعیت ایرانی فقیر شد و آبادیهای موجود از بین رفت و مختصر پولی هم که در دست رعیت بود سرف لشکرکشی های نادرشاه گردید. باز ناپلئون در دوره خود اصلاحات بزرگی در قوانین فرانسه کرد و قانون مدنی بزرگی معروف به (کدناپلئون) از خود باقی گذاشت که تمام دنیا از آن اقتباس کردند ولی نادر هیچ قدمی در راه اصلاحات اداری کشور برنداشت».

پس از مرگ نادر اوضاع کشور قرین هرج و مرج شد و طوائف سحرا گرد و خانهای ولایات که در زمان حیات نادر خلع سلاح شده و قدرت طغیان نداشتند شروع به شرارت و چپاول کردند و در داخل شهرها هم مردم گرفتار ناامنی شدند و رعایا پاک نمیتوانستند کشت و زرع نمایند جلای وطن کردند و در کشوری بارزانی و فراوانی ایران کمی خواربار محسوس شد و عده زیادی از اهالی شهر و روستایان بطرف بین النهرین مهاجرت نمودند».

واتسن سابق الذکر در تاریخ ایران تألیف خود در این باب مینویسد: «نادر در سالهای آخر درایتی را که بوسیله آن بر تخت سلطنت دست یافته بود از دست داد و وفادارترین دوستان خود را یکی بعد از دیگری برکنار کرد و اعتماد زندگی و مالی را برای همه اتباع خود از بین برد. نتیجه چنین وضعی البته دیر یا زود این شد که افرادی که بجان خود امان نداشتند در سدد برآمدند تا از گردن چنین قهار سنگدلی خود را نجات دهند ضربت مهلکی که توطئه کاران پراو وارد ساختند مورد تأیید همه مردم واقع شد تنها پیروان یکی از سران افغان بنام احمدخان که ده هزار تن از بک و افغانی در زیر فرمان

داشت به مخالفت برخاست و بمزم خونخواهی ولی‌المنعمه خود قیام کرد اما قوای احمدخان درهم شکست و بسا لشکر خود به قندهار برگشت و در آنجا خود را پادشاه خواند و باین ترتیب در امپراطوری ایران تمام فتوحات نادر بر باد رفت و بهرزه‌های ستوبه بجزر افغانستان محدود شد .

شارل پیکلت در کتاب تاریخ تحولات ایران در قرن هجدهم تألیف خود راجع به پایان روزگار نادرشاه و مقایسه او با مردان بزرگ عالم این‌طور مینویسد : « این بود سرنوشت یکی از مردان فوق‌العاده‌ای که مادر دهر هرگز مانند او را بیار نیاورده بود . چه نادر جامع تمام خصائل همگنان خود بود از جمله پردلی و بی‌باکی اسکندر^۱، درشت‌خوئی و زبان‌آوری ماریوس^۲، نرمی فریبنده انیبال^۳، خست‌وسپازین^۴، دیاکاری کرومول^۵، بلندی بخت و مرگ شوم ژول سزار^۶ همه و همه این‌ها را طبیعت در وجود این شخص بودیمه نهاده بود . به جرأت میتوان علاوه نمود که هیچک از سرداران نامی دنیا دوران سلطنتی و جنگ‌آوری خود را مثل نادر بحد کمال نرسانیده و در فرماندهی بمقام شامخ او نرسیده‌اند . درست است که شهرستان روم یعنی پناهگاه رام‌زنان طوری ترقی کرد که هر قسمت معظمی از دنیای آن روز حکومت یافت اما جریان این کار چند قرن به طول انجامید و حال آنکه نادرشاه در دوران عمر کوتاه خود ایران را به پایتخت روم رسانید و فقط يك نسل واحد شاهد عملیات نادرشاه شده که از چوپانی و گردنکشی نه فقط فرمانفرمای آسیا گردید بلکه مایه هراس و واژه قسمتی از اروپا شد و حکومت مطلق و سلطه خویش را بر ممالک وسیعی بسط داد که مساوی تمام کشورهای تابعه امپراطوری روم بود . نادر پس از یازده سال و اندکی سلطنت در سن شصت و يك سالگی چشم از جهان بر بست در صورتیکه مجموعاً هجده سال تمام به جنگ و جدال اشتغال ورزیده بود و در تمام صحنه‌های نبرد رهبری و فرماندهی کل قوای ایران را شخصاً برعهده داشت . »

ولادیمیر مینورسکی خاورشناس نامی در تاریخچه نادرشاه راجع باوضاع ایران پس از کشته‌شدن او چنین مینویسد : « پس از این واقعه خزانگی که نادر نهاده بود بزودی بر باد رفت و کشوری که از جنگ و جدال دائمی ناتوان شده بود از فشار بحران اقتصادی به ناله درآمد و اقدامات منعی نادر هم بی‌اثر ماند ولی مرز و بوم ایران از چنگال دشمن‌رهای

۱- Alexandre le Grand.

۲- Marius .

۳- Anibal .

۴- Vespasien .

۵- Cromwell .

۶- Jules Cesar .

یافت . درست است که از آن زمان تاکنون خاک ایران از سمت شمال و مشرق و جنوب شرقی روبرو نقصان نهاده لکن ایران با مرزهای کنونی هم باقی نمی ماند اگر نادرشاه نمی بود .

پس از کشته شدن نادرشاه بازن چنین گوید :

« اکنون توانگرترین پادشاهان جهان ، بالای ناگهانی دولت عثمانی - فاتح هندوستان ، خداوند ایران و قرمانقرمای آسیا ظهیرماسبقلیخان نادرشاه مشهور در شصت و پنج سالگی (و یا شصت و شش سالگی) پس از سیزده سال پادشاهی بمرد وی در نزد همسایگان محترم بود و دشمنانش سخت از او بیم داشتند تنها نقصی که داشت همین بود که محبوب رعایای خود نبود . »

اکثر مورخین ایرانی تولد وی را در سنه ۱۱۰۰ و وفاتش در ۱۱۶۰ هجری قمری نوشته اند ، با این ترتیب سن او شصت سال بوده است . اینکه بازن مینویسد : محبوب رعایای خود نبود فقط پنج سال آخر عمرش چنین شد لکن پیش از این فوق العاده طرف محبت ملت ایران بود . شکل و شمایل و طبیعت و روش او را بازن این طور وصف میکند : « ریش خضاب شده او با موهای سفید سرش یکقسم شد و تقیض متناسبی تشکیل میداد ، مزاج او بسیار قوی بود و هیكل تنومندی داشت . قدی بسیار بلند و اندامی متناسب داشت . سورتش گندمگون بود و شکل آن با آنکه گرد نبود چندان دراز هم نبود بینی او عقابی بود و دهانش خوش شکاف و لب پامین او اندکی درشت تر بود چشمانی تنگ و خشنده با نگاهی تند و گذرنده داشت ، بانگ او درشت و پرقوت بود ولی او میتوانست با میل و اراده خود و باقتضای وقت آهنگه آن را ملایمتر و نرمتر نماید . تنها موجد اقبال او عزم و کوشش او بود آنهمه پیشرفتهای بزرگیها را جز بخویشتن مدیون و مرهون نبود با آنکه نسب بلندی نداشت ولی بازگفتی که او برای تخت پادشاهی از مادر زاده بود . طبیعت همه صفات بزرگه را که درخور قهرمانان بزرگه باشد به او ارزانی داشته بود و حتی چندین صفت را هم که ویژه پادشاهان بزرگه باشد به او داده بود .

بنظر دشوار می آید که در تاریخ ، پادشاهی دیگر ، با استعدادی وسیعتر ، و باهوشی تندتر ، و بادلیری و شجاعتی عظیمتر ، از او پیدا کرد . نیات او بسیار بلند بود و وسیلههای نیکو برمیگزید و پیش از آنکه عملی را آغاز نماید راه توفیق را هموار و آماده میکرد . نظر دوربین او بر روی کلیه ایالات مملکت وسیع او احاطه داشت هیچ چیز بر او مجهول نمی ماند و او خود هیچ چیز را فراموش نمیکرد اذکار خسته و رنجور نمیگشت و از مواجهه با خطر نمی ترسید موانع و مشکلات در عزم او کمترین تأثیر نداشت او مسکن تابشی نداشت در بار او اردوی او بود . چادری قهر سلطنتی او را تشکیل میداد ، تخت او در میان اسلحه قرار داشت و عزیزترین دوستان او رشیدترین سربازان او بودند .

سرمه‌های شدید زمستان و گرمای طاقت‌فرسای تابستان و برف و یاران و گرسنگی و تشنگی و رنج و خطر نه تنها او را درمانده نساختی بلکه بر جسارت و پشت‌کار او افزودی بارها دیده شد که او از سرحدی به سرحد دیگری گذشتی هنگامیکه مردم او را در نقطه‌ای گرفتار می‌پنداشتند بناگهان خبر فتح و نصرت او از نقطه دیگری می‌رسید که از اولی فرسنگها دور بود. بگناه پرخاش و مبارزه او جسارت و دلیری را بجدی بی‌روائی میرسانید هنگام خطر تا وقتی که سختی نگذشته بود همیشه بر سرسریازان خود جای داشتی و گاه بیرون رفتن همیشه در دنیاال ایشان بودی. در میدان جنگه او مرد اول بود و هم مرد آخر. هیچ از درسهایی را که احتیاط بیاموزد فرو نگذاشتی ولی چاره‌هایی را که احتیاط لازم داند هیچ اهمیتی ندادی. او تنها تکیه به جسارت و اقبال خود میکرد از آنجا است که در عملهای مهم و در جنگهای بزرگ همیشه از فتح و نصرت بهر می تمام یافتی. این بود میان صفتهای شایان تمجید او، و از آنجا است که او استحقاق عظمتی را داشته است که یکی از نویسندگان فرانسه بنام دو بوگن ویل^۱ او را با اسکندر کبیر مقایسه کرده است. چندان صفتهای برجسته میتوانست بی نزادی او را از یاد ببرد و ممکن بود که پس از ایجاد سلطنتی بدان شکوه و عظمت، زبان مردم از اینکه غاصبی پیش نیست بسته ماند ولی این خست عظیم و این ظلم‌های شدید بود که رعیت او را از پای درآورد و اسباب مرگه او را آماده کرد. افراطها و بدکاریهائیکه صاحب این اخلاقی تند و وحشیانه مرتکب شد و اشکهای بسیار و خونهای فراوان که جاری کرد احساسات مردم را نسبت بخود متناوباً از ستایش بوحشت و از وحشت به اکراه رسانید.

درباره دین او اظهار عقیده قطعی کردن بسیار دشوار است. عده کثیری از کسانی که ادعای شناسائی عینی از اسرار او دارند میگویند که او هیچ دینی نداشت آشکارا میگفت که او خویشتن را همانقدر بزرگ میدانند که بزرگان دین را، پس برای آنکه بزرگان دین عظمت خود را از برکت این فضیلت بدست آورده بودند که جنگیان شایسته‌ای بودند. در این صورت او تصور میکرد و بلکه یقین داشت که بهمان رتبه پرافتخاری که ایشان در سایه شمشیر رسیده بودند او نیز نائل شده است. من هرگز آگاهی پیدا نکردم و ندانستم که رفتار او با پدرش چگونه بوده زیرا چنانکه میدانیم در آغاز جوانی خانه پدر را ترک گفته است و شاید در هنگام کارهای نخستین خود پشم شده باشد ولی مادوش را با مهربانی زیاده از اندازه معمول دوست داشت و در مرگه او زار بگریست و از سمیم قلب دردناک گسردید و برای آنکه آیندگان را يك یادگار همیشه از علاقه و تأثرات خویش بگذارد پس از

۱ - لوی آنتوان دو بوگن ویل L. A. De Bougainville یکی از ملاحان - سیاحان و نویسندگان فرانسه است که در سال ۱۷۲۹ متولد و در سال ۱۸۱۱ فوت می‌کند دو بوگن ویل شرح مسافرت خود را که با کشتی بوردوز Bourdeuse از سال ۱۷۶۶ تا ۱۷۶۹ انجام داده

برگشتن از هندوستان بر فراز کور او مسجدی زیبا بنا نهادند .
 بازن راجع به تأسیس و ایجاد بحریه در ایران از طرف نادرشاه چنین گوید :
 « نادرشاه را آوازه بحریه اروپائیان بگوش رسیده بود پس بی درنگ اراده نمود که دو بحریه
 یکی در اقیانوس^۱ و دیگری در بحر خزر ایجاد کند؛ چند کشتی انگلیسی خرید و خواست که
 چند کشتی دیگر در بند عباس ساخته شود ولی چون در آن حدود خوب بدست نیامد از آن رو
 دستور داد تا در نواحی دیگر بیزن و بد آنجا بیاورند و رعایای او مجبور شدند که با خرج
 خود قطعات چوبهای بزرگ را از مسافت بیست فرسنگ و از میان يك صحرای هولناك
 و بی آب و علف بیاورند، این عمل بر جا و بی فائده تر که هر اران مر در با باعث شد اما در ناحیه
 بحر خزر نتیجه بهتر بدست آمد چند کشتی بر روی آب انداخته شد و ساختمان سه کشتی دیگر
 آغاز شده بود که پادشاه بمرد کار دیگری تیر کرد که شوش و و خامت آن برای رعایای ایران
 کمتر نبود مردم را بر آن داشت که از برای او از شهرها تا به مشهد و کلات تخته سنگهای
 بسیار حسیم مرمر سفید بیاورند این راه بیشتر از دویست فرسنگ است و در سراسر آن
 کوهستانها و ناهمواریها و صحراهای صعب العبور واقع میباشد .
 هیچ ثروتی در دنیا با تمولیکه نادرشاه در کلات گسرد آورده بود برابر نتواند گسرد
 پس از مرگ وی برخی از این گنج را به مشهد بردند هر شتری میتواند آنها دو صندوق
 مسكوك حمل کند و من آنها را در میدان مشهد دیدم . جلال و بهای چادرهای او بر تر از هر
 آنچه تا کنون برای ما از شکوه سلاطین آسیا حکایت کرده اند میباشد . از جمله آنها یکی بود که
 متن آن با طلا گلدوزی شده بود و با مروارید و سنگهای گرانبهای متعدد مرصع بود و بلندی
 و عظمت و وسعتی درخور داشت . از تختههای باشکوه او چه بگویم آن یکی را که از هندوستان
 آورده بود بمقیده^۲ من گرانبهاترین تختی است که چشم بشر میتواند دید . سطح آن شش گام
 در شش گام و بلندی آن ده گام بود در آن هشت ستون باشد که هر يك مرصع بالماس و مروارید
 است . بالای آن در درون و در بیرون از لعل و زمرد سبزین است . دو طاقس بر آن باشد که
 هر يك از پرهای دم آن منتهی به يك زمرد بزرگ میشود و در اندام آن دو ، به تناسب رنگهای
 مختلف طاقس جواهرات و سنگهای قیمتی تعبیه شده است . پنج تخت دیگر داشت که نیز
 بسیار مجلل و باشکوه بود بدستور او یکی دیگر نیز ساختند که از يك صفحه طلا درست
 شده بود و هم از سنگهای بهادر مرصع و حاکی از يك صنعت ظریف و زیبا بوده .
 بازن راجع بحوادثیکه پس از قتل نادرشاه روی داد چنین حکایت کند : « پس از
 وقوع حادثه خونینی که به تفصیل آنرا در نامه نخستین خود شرح دادم^۳ شورشیان و همدستان

۱- مقصود بازن خلیج فارس است که اتصال به اقیانوس دارد .

۲- خطاب به پرروژه است .

ایشان در لشکر گاه پراکنده شدند و بزهر آنچه بنه طهماسبقلیخان (نادرشاه) تعلق داشت دست نهادند و بر هر آنکه گمان نزدیکی و محبت طهماسبقلیخان سیرفت ابقاء نکردند چون به اقامتگاه زنان او اندر شدند آن بیچارگان لرزان و هراسان خود را بیای ایشان می انداختند و التماس میکردند کسی به ناموس و به جان با تو ان حیرم دست درازی نکسره و تجاوزی جز این نشدکه هرچه جواهر و سنگهای بهادر و طلا و غیره طهماسبقلی خان با ایشان هدیه داده بود از ایشان بگرفتند. آنکاه شورشیان از حرمسرای بیرون آمدند و بجادرسای سه وزیریکه طرف اعتماد شاه بودند روی نهادند دو تن از ایشان را بیدرنگ سر بریدند ولی سومین را نکشتند و او را نام معر خان بود ... بدنباله این کشتارهای نخستین اغتشاش و اختلال در اردو روی نمود. مردم مال بکدیگر را می زدزدیدند و بجان هم درمی افتادند و سر بکدیگر را می بریدند شب و روز فریادهای هولناک بگوش میرسید خون از همه جا روان بود حرمس مال دنیا طمع ایشان را بیجان می آورد وعدم معجزات جنایت را تشویق میکرد آن چهار هزار نفر افغان که طهماسبقلیخان روز پیش از قتل خویش، ایشان را مأمور بازداشت نمودن صاحبمنصبان کشیک، خود کرده بود خبر مرگ او را باور نمیکردند پس برای دفاع از او بجادر او شتافتند ولی با نگهبانان شاه که شمار ایشان شش هزار تن دیگر از ایرانیان بدیشان ملحق شده بود روبرو گردیدند. این خارجیان رشید با حسارت و تهور مغرولی داد نبرد دادند و با آنکه مخالفین از حیث شمار برایشان برتری داشتند ایشان را پس نشانند و چون به جادر نادرشاه واژگون بخت اندر آمدند جسدی یافتند که سر نداشت و در خون خود شناور بود از دیدن این حال همگان را اسلحه از دست بر زمین افتاد و افغان و شیون افغانان در فضا پیچید سپس خود را از معرکه بیرون کشیدند. ایرانیان به دنبال ایشان تاخند ولی تبجهای نگرفتند، افغانان را رشته نغم و ترتیب از هم نکسیخت و بطسور منظمی راه خویش را در پیش گرفتند . یأس و اسف چنان قدرت و هیبتی در ایشان تولید کرده بود که همشان در دلها مینشست .

پس از این قضا یا بزرگان ملك و سرداران و صاحبمنصبان و نگهبانان شورائی تشکیل دادند و برای تعیین جانشین نادرشاه مذاکره کرده .

پس از کشته شدن نادرشاه چهار نفر به تناوب به سلطنت رسیدند . علیقلی خان ملقب به عادلشاه، ابراهیمشاه (برادرزادگان نادرشاه) ، شاهرخشاه (نوه نادرشاه) و میرزا سید محمد متولی آستانقدس رضوی که پس از سلطنت رسیدن نام خود را شاه سلیمان گذاشت .

۱- منظور بازن حستلی بیک معیر الممالک است .

۲- سجع مهربان نادرشاه بعد از بسم الله این شعر را داشته ،

نگین دولت و دین رفته بود چون ازجا بنام نادر ایران قرار داد خدا

و دو دیگر ،

عظمر لطف الهی نادر است سنه ۱۱۴۸

و سه دیگر با این شعر بوده است .

نادر عصم ز لطف حق غلام هشت و چهار لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

نادر

نادر میرزا پسر شاه خشاء است که در موقع ورود آغامحمدخان قاجار به مشهد در سال ۱۲۱۰ هجری قمری با اهل و عیال خود بهرات رفت و در آنجا اقامت گزید. آغامحمدخان که از مشهد برای جلوگیری از تجاوزات روسها و تدمیر خوانین و امراء قفقاز که با روسها سازش کرده بودند بطرف تهران حرکت کرد. محمدولیخان قاجار یکی از سرداران معتبر خود را با ده هزار نفر سپاهی برای حراست خراسان در مشهد گذاشت.

محمدولیخان پس از گشته شدن آغامحمدخان در اواخر سال ۱۲۱۱ ق. مشهد را گذاشته با ۶ هزار نفر از افراد خود به تهران آمد. نادر میرزا که از قضیه آگاه شد فوراً از هرات آمده مشهد را اشغال نمود و بجای پدر مرحوم خود بخت سلطنت نشست و تا سال ۱۲۱۸ ق. بهمین حال برقرار بود. در اواخر سال ۱۲۱۳ ق. فتحعلیشاه برای گرفتن مشهد و دستگیری نادر میرزا بسوی خراسان عزیمت نمود و شهر مشهد را محاصره کرد؛ نادر میرزا سخت مقاومت ورزید و چون قحط و غللا در شهر روی داد و نادر میرزا نیز تعهداتی کرد، باین ملاحظیات فتحعلیشاه در اوائل سال ۱۲۱۴ ق. از محاصره شهر مشهد دست کشید و بسمت تهران معاودت نمود. نادر میرزا در سال ۱۲۱۶ ق. برای اینکه اطاعت و انقیاد خود را نسبت به دولت مرکزی ثابت کند برادر کهنتر خود عباس میرزا را بعنوان گرومی به نیشابور به نزد سلیمانخان قاجار اعضاءالدوله فرستاد و او با عباس میرزا در همین سال به تهران نزد فتحعلیشاه آمد.

۱- محمدولیخان پسر فرقه خان قاجار دولو ایلیخانن ایل قاجار بوده و این همان کسی است که پس از اینکه لطفعلیخان زند آخرین سلاطین زندیه را در تبریز سران محمدحسینخان سیستانی مجروح و گرفتار کردند و مراتب را به آغامحمدخان قاجار که در کرمان بود اطلاع دادند او فوراً محمدولیخان را که از سرکردگان معتبر و طرف اطمینان وی بود با یک هزار و پانصد سوارا برای آوردن او فرستاد. در بین راه که لطفعلیخان زنجیر کرده دست و پا بسته را سوارش می آوردند باو رسید و از آنان او را تحویل گرفت و با اردوی خود به کرمان به نزد آغا محمدخان آورد. بطوریکه در متن ذکر شد، آغامحمدخان در سال ۱۲۱۰ قمری حفظ و حراست خراسان را با یک لشکر ده هزار نفری در غیاب خود باو سپرد و پس از گشته شدنش (۳۱ ذیحجه ۱۲۱۱ قمری) طبق معمول مملکتی، برای نداشتن تشکیلات درست، فوراً خراسان را ول کرده باشش هزار نفر سپاهی به تهران آمد که برای خود کلای کرده و به نوائی برسد. پس از ورود به تهران از شاه وقت اطاعت نمود. فتحعلی شاه او را با اردوئی که تحت فرماندهیش بود ابتداء با جمعی از سرکردگان بجنک صادقخان شافقی به قزوین فرستاد و پس از شکست دادن به صادقخان، او را برای دفعه محمدخان پسر زکیخان که در نواهی سیلاخور و بروجرد روانه نمود. در سال ۱۲۱۳ قمری که حسینقلیخان حاکم فارس بر علیه فتحعلیشاه برادر اعیانی خود قیام کرد و اسفهان و چند شهر دیگر را به تصرف خود درآورد، محمدولیخان نیز در آراک با لشکر ۱۲ هزار نفری خویش باو پیوست و در زمره مخالفین فتحعلیشاه درآمد و پس از مطیع شدن حسینقلیخان، محمدولیخان نیز دستگیر و توقیف گردید و فتحعلیشاه دستور داد که او را اعدام کنند و چون نامبرده برادر میرزا محمدخان بیگلربیگی تهران بود و او خدمات شایانی نسبت به آغامحمدخان و فتحعلیشاه انجام داده بود از این جهت بنا به خواهش وی شاه او را مورد بخشایش خود قرار داد و از کشتن او صرف نظر نمود.

نادر میرزا با وجود اینکه برادر خود عباس میرزا را فرستاد ولی خود از آمدن به تهران تامل میورزید. فتحعلی شاه در این سال ابراهیم خان قاجار (ظهیرالدوله) پسر عم - ریب و داماد خود را با ده هزار نفر مأمور خراسان نمود و خود در اوایل سال ۱۲۱۷ ق. رهسپار خراسان شد. در این سال پس از اینکه اسحق خان قرایی، جعفر خان بیات را در چمن رادگان به نزد فتحعلی شاه آورد، شاه با همراهان متوجه مشهد شده و شهر را محاصره نمود. این بار نیز برای اینکه به اهالی سدمه ای وارد نیاید بشفاعت علماء، مخصوصاً میرزا محمد مهدی مجتهد، قرار بر این شد که فتحعلی شاه از محاصره شهر مشهد دست کشیده به تهران برود و بعد نادر میرزا را خود اهالی گرفتار تسلیم امنای دولت نمایند. فتحعلی شاه متقاعد شده، و در موقع عزیمت، حسین خان قاجار قزوینی بحکومت نیشابور بجای جعفر خان بیات و سرداری خراسان تعیین شد و غرض از این انتصاب این بود که پس از عزیمت فتحعلی شاه به تهران حسین خان نادر میرزا را دستگیر کرده به تهران روانه نماید و همین کار هم شد زیرا در اول ماه رمضان سال ۱۲۱۸ ق. حسین خان با اتفاق محمدولی میرزا حاکم سمنان و خوانین بزرگ خراسان از قبیل اسحق خان قرایی - محمدخان هزاره - امیر قلیچ خان تیموری - امیر گونده خان زعفرانلو و لطفعلی خان دره گزی و هفت هزار سوار، مشورتاً محاصره کردند و با وجود مقاومت های سخت نادر میرزا، سرانجام محصورین تسلیم و دولتیان شهر مشهد را در اول ماه رمضان همین سال متصرف شدند و نادر میرزا در حال فرار در چهار فرسخی شهر کردها او را دستگیر کرده به مشهد آوردند و بشاهزاده محمدولی میرزا که در این هنگام بحکومت خراسان تعیین شده بود تسلیم کردند و شاهزاده عم او را با جمعی از احفاد نادر مغولان^۱ به تهران فرستاد و لدی الورود نادر میرزا و اکثر بستگانش در آنجا کشته شدند و پا از هر دو چشم ناپیدا گردیدند. سدمه ای از کوران را در سازندگان وعده دیگر را در قارس سکونت دادند.

حاج فرهاد میرزا عمتم الدوله در کتاب جام جم تألیف خود مینویسد:

و خاقان به لفظ گهر بار فرمودند حمد خداوند را که قصاص با سم کرد، نادر شاه فتحعلی خان را کشت و فتحعلی شاه نادر میرزا را سیاست نموده. مؤلف محافل المؤمنین^۱ راجع به نادر میرزا چنین گوید: «نادر میرزا اکثر اسباب روضه مقدسه منوره را از میل طلای بالای گنبد و درهای طلا و قنادیل طلا و مرصع و تحت طاوس نادر که بعد از سلطان نادر شاه تملق بان حضرت یافته و سایر آلات و ظروف طلا و نقره تمامی را تصرف و تحت طاوس را به سیفه ارثیت و باقی را بعنوان قرض بر خود حلال شمرده مسکوک نمود و سرالله میرزا (برادرش) دیناری و جبهای از مال حضرت ضبط نمود.»

نادر میرزا پسر بدیع الزمان میرزا ملقب به صاحب اختیار پسر چهارم

نادر

محمد قلی میرزا ملک آرا پسر سوم فتحعلی شاه قاجار و مادر نادر میرزا

دختر محمد تقی میرزا حاکم السلطنه پسر هفتم فتحعلی شاه بوده است. نامبرده در سال ۱۲۴۲ هجری قمری در استرآباد متولد و در سنه ۱۳۰۵ ق. در تبریز درگذشت. نادر میرزا از شاهزادگان ادیب و دانشمند دودمان قاجاریه میباشد. موقعیکه پدرش در جزه ۱۱ نفر از شاهزادگان که اکثر آنان پسران فتحعلی شاه بودند تحت نظارت تبریز پسر مسی برد

نادر میرزا با اتفاق مادرش در سال ۱۲۵۷ ق. پاکسب اجازه از محمدشاه برای دیدن پدر به تبریز رفت و در آنجا مشغول به تحصیل شد و بعد در سال ۱۲۶۷ ق. در سن ۲۵ سالگی وارد خدمت دولت گردید و مدت چهار سال در آذربایجان اشتغال بخدمت داشت و در سن ۶۳ سالگی درگذشت. از تألیفات او کتابی است بقادسی سره در آشنایی و انواع و اقسام غذاها - تاریخ تبریز - نوادر نادری در امثال عرب - لغات تشریح اعضای انسانی بهری. از کتب مزبور فقط تاریخ تبریز در سال ۱۳۲۳ ه. ق. بطور ناقص بچاپ سنگی در تهران بطبع رسیده و انشعاش مصنوع و متکلف است و مؤلف خواسته که تاریخ خود را بسبک تاریخ ابوالفضل بیعتی انشاء کرده باشد.

ناصرالدینشاه چهارمین پادشاه سلسله قاجاریه که در شب ششم ماه

ناصرالدین

صفر ۱۲۴۷ هجری قمری متولد و پس از فوت محمدشاه پدرش

در اول بار در شب چهاردهم شوال ۱۲۶۴ ه. ق. در سن ۱۷ سالگی در تبریز بجای پدر جلوس کرد و سپس روانه پایتخت شده روز ۲۱ ذیحده وارد تهران گردید و شب شنبه ۲۲ جلوس بزرگ رویداد و در همین روز سلام تام در تالار تخت مرمر انعقاد یافت.

در سال ۱۲۵۰ ه. ق. که محمدشاه سلطنت رسید ناصرالدین میرزا فرزند اکبر و ارشد خود را در سال ۱۲۵۱ قمری که پنجماله بسود ادرا بولیمهدی تعیین کرد و در سال ۱۲۶۳ قمری بجای بهن میرزا عم خود به فرمانفرمائی آذربایجان منصوب گردید. ناصرالدین شاه در سالهای اول سلطنت خود مانند اکثر جوانان که میخواهند مرد جلوه کنند



ناصرالدینشاه - نفر چهارم میرزاخان نوری و نفر هفتم عزیزخان سردار گل

و دیگران آنان را بزرگسال بشمار آورند ریش میگذاشته و بعد آنرا متروک داشته و او اولین پادشاه قاجاریه است که ریش خود را میتراشیده است.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب میگوید :
 ۱۳۰ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ : حضرت همایون حالا که پنجاه و سه چهار سال دارند ترازه ریش میتراشند خاطر دارم که اول دولت سی و پنج سال قبل که طفل بودم اما بواسطه پدرم^۲ که حاجب بار بود و خیلی معتبر در دربار راه داشتم اندرون سلطنتی هم میرفتم آنوقت که سن مبارک همایونی هفده یا هیجده سال بود بزور ریش میگذاشند، در سن ۲۲ سالگی ریش سیاه حسایی داشتند. ناصرالدین شاه از پادشاهانی است که خیلی به شکار - سیاحت - گردش - مسافرت - تفریح و تمدد زوجات میل مفرط داشته و او اولین پادشاهی است که سه سفر بخارج از ایران یعنی به ممالک اروپا مسافرت نمود و در میان پادشاهان قاجاریه پس از فتحعلیشاه در داشتن زن زیاد در درجه دوم بوده است.

دوستعلی خان میرالممالک در کتاب (یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه) تعداد زنان ناصرالدین شاه را پس از سرگش ۸۵ نفر ذکر می‌کند و چنین گوید : شاه



ناصرالدین شاه

روزی که گفته شد ۸۵ زن داشت و زندهای شاه و تمام اهالی آندرون که بالغ بر سه هزار تن میشدند بزرگ از زندهای بزرگ یکدستگاه عمارت و حیاط داده شده بود. زندهای دیگر به تفاوت از يك الى سماعاق داشتند و سیفه‌های جزء به زندهای محترمه سپرده شده بودند و در دستگاه آنها میزیستند. خواججهای حرمسرا از سفید و سیاه بالغ به نود تن بودند. زندهای بزرگ شاه را هر يك سه الى چهار خواجه بود. دیگران از يك الى دو خواجه داشتند. زندهای درجه سوم را خواجه نبود. زندهای درجه اول ماهی هفتصد و پنجاه تومان حقوق داشتند. زندهای درجه دوم به تفاوت

از پانصد الى دو صد تومان داشتند و سیفه‌های درجه سوم از صد الى یکصد و پنجاه تومان مقرری بود. دخترهای بزرگ شاه سالی چهار هزار تومان حقوق داشتند.

۱- آقا محمدخان چون خواجه بوده اصلا ریش نداشته است.

۲- حاج علی خان مرافقه‌ای حاجب الدوله.

ناصرالدین شاه را از هر جهت بیست و هفت فرزند بود فرزندان ناصرالدین شاه ام
از پسر و دختر اخلاقاً چندان تعریفی نداشته اند دخترهای او باستانهای این چهار تن ؛
فخر الملوك (خیلی زشت بوده) زن اعتضادالدوله ؛ سمیت الدوله زن معیر الممالک - فخرالدوله
زن مجدالدوله و ناصرالدوله زن مؤبدالدوله سایرین در حیات و ممات پدر بسیار بد عمل



ناصرالدین شاه

بوده اند . هر سال شاه مسافرت بیلاقی را
از سمتی آغاز و پیوسته بسرخ حصار (قصر
یا قوت) ختم مینمود در این سفرها اردو از
هفت الی ده هزار تن تشکیل مبیافت تقریباً
نصف زنهای شاه همسراه بودند و بقیه در
ساحب قرانیه می ماندند . کالسا کوفسکی که
از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۳۰ ق. رئیس قزاقخانه
بوده و بعد بنا به درخواست مظفرالدین شاه
از نیکلای دوم امپراطور روس ژنرال هم
شد. در کتاب خاطرات و یادداشتها نیکه از
او چاپ و منتشر شده عدد زنان ناصرالدین شاه
را ۱۱۰ تن قلمداد میکند و چنین میگوید:
ناصرالدین شاه فقط چهار زن معدی
داشت اما زنان سیفه اش ۱۰۶ نفر بودند
که مجموعاً با خدمت گاران به ۱۲۰۰ نفر
بالغ میگردد ولی چون همه این زنان
تقریباً همیشه همراهم داشتند ، جمعیت
اندرون هیچوقت از ۱۶۰۰ نفر کمتر نمیشد.
یک آرتش ۵۰۰ هزار نفری را آسان تر
میتوان تحت فرمان نگاهداشت تا ۱۵۰۰ نفر
زن را آنها هم از ملتهای مختلف و طبقات
مختلف و سنین مختلف ولی ناصرالدین شاه

آنان را تحت فرمان داشت آنها چه فرسمانی همینقدر که رئیس خواجگان ندا درمیداد و
میگفت شاه آمد سکوت مطلق برقرار میشد .

شاه تمام زنها را احضار میکرد همه برای سان بیرون میریختند هر گزیهانهای دیده
نمیشد که آن یکی مریض است آن دیگری ناراضی است آن سومی اعصابش ناراحت است یا
ناز میکند ، مانند سواران جنگی تعلیم یافته به شیویر حاضر باش زنها سف می بستند هر یک

نقل مینماید که بعضی از قسمتهای آن در اینجا ذکر میشود: «۵شنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۰۲: شاه بیرون شام میل فرمودند احضار شدم رفتم امین اقدس میگویند چشمش معیوب شده خاطر همایون اندکی متألم بود، انیس الدوله هم که قهر کرده این سفر نیامده بواسطه این بود که کالسکه از شاه خواسته بود شاه نداده بود بعد همان کالسکه را به امین اقدس داده بودند باین واسطه رنجیده است».



ناصرالدین شاه

شنبه ۱۴: «از دیشب متصل برف میبارد به این جهت شاه سوار نشدند شب در پخانه رفتم شنیدم امین اقدس چشمش درد گرفته میخواستند دیوانهوار شهر بروند موقوف به فرذا قرار دادند».

یکشنبه ۱۵: «امروز به شهر مراجعت شد، اطباء احضار شدند به جهت چشم امین اقدس». دوشنبه ۱۶: «امروز احضار و اجماع اطباء بود به جهت چشم امین اقدس بالاخره تولوزان و دیکسون^۱ متعهد معالجه شدند». دوشنبه ۲۳: «امین اقدس امروز روغن کرجک خورده بدحال شده بود شاه مضطرب بود!، تولوزان چند مرتبه اندرون رفت بعد دیکسون احضار شد هنگامه ای برخاست عالم بهم خورد! من خانه آمدم شب هم شاه بیرون خوردند مرا احضار کردند رفتم چون که میدانستم شاه در چه

۱- جوزف دیکسون پزشک سفارت انگلستان بوده.

حالت است امروز تولوزان در باب چشم امین اقدس با شاه خلوت کرده همیشه در فهمیدم گفت این ضعیفه غیر از مرض چشم ناخوشی دیگر دارد بروزمیدهد بآن واسطه گریه و ناله میکند .



ناصرالدین شاه

شنبه ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۰۲ :
صبح دارالترجمه رفتم بعد خدمت شاه رسیدم تغییر خاطر مبارك بدمرجه ای بود که مافوق نداشت هم برای امین اقدس بود و هم برای خراسان اگرچه صبح میرزای آصف الدوله میگفت اصلاح شده بعد از چهار ماه بیرون آمدم شب هم شام بیرون میل فرمودند سر شب حکیم الممالک از اندرون آمده که امین اقدس غش کرده شاه دست نداشتند رفتند من نبودم .

چهارشنبه غر جمادی الاخری ۱۳۰۲ :
امروز مستقیماً درب خانه رفتم شاه بیرون تشریف آوردند با نهایت خوشحالی معلوم شد چشم امین اقدس بهتر است و نیز مشهور است که از سفارت انگلیس دو سه هزار تومان به خواجه امین اقدس او خودش داده شده که به شاه

عرض کند که دیکسون چشم مرا معالجه کرده است که دیکسون در این مورد که ما طرف احتیاج روس و انگلیس هر دو هستیم برای افغان و هرات راهی به حرم خانه داشته باشد کسب اطلاعات کند و ظاهراً راست باشد این تفصیل چرا که امین اقدس خواب دیده بود که حضرت ختمی مآب پاو فرموده بودند از اولاد من که در تهران طبیب است او را به معالجه بیاور به این جهت میرزا سید رضی رئیس اطباء را برده بودند مقصود دیکسون این است که معالجه را از گردن خود بواسطه

عدم انلاج^۱ به گردن اطباء ایرانی بگذارد اما شرف اعتبار خود را که عدتی ممالجه کرده است نگاهدارد. من العجائب اینکه امروز چهار درخت بید مجنون که دم اطاق امین اقدس بود و سبز هم بودند امین اقدس به شاه عرض کرده است این درختها بد من است و کندنند بیرون آوردند جلو عمارت بادگیر دوباره هرس نمودند.



رامشگران ناصرالدین شاه : از راست بیچ نقشه فرسوم حبیب الله - محمدصاحبخان رئیس -
۵۲ حسینی - میرزا عبدالله - مظفخان پسر محمدصاحبخان - آقا غلامحسین داماد آقا علی اکبر

شششنبه ۱۴ : خدمت شاه رسیدم شاه کافه‌های خراسان را با امین السلطان خلوت کرده بود میخواند بعد از نهار هم اطباء ایرانی حضور بودند صحبت مرض امین اقدس بود. یکشنبه ۲۶ : وقت مغرب که دربخانه رفتم شاه را با کمال تغییر دیدم جمعی از عمله خلوت حدس‌ها میزدند که باید در مشهد شورش شده باشد یا آصف الدوله را کشته‌اند بعضی میگفتند یقین از آذربایجان است بعد جلال‌الملک آمد هیچک از اینها نیست امین اقدس با جوجوق (دودۀ عزیز السلطان) دعوی کرده بود شاه متغیر شده است!

شششنبه ۲۸ : (... ملك الاطباء^۲ را شاه بعد از هفتاد روز ممالجه فرنگی‌ها اندرون فرستادند چشم امین اقدس را ببیند رفت و آمد گفت من تکلیفم راستگویی است چشم هیچ بهتر نشده است بر فرض آنوقت درد حالا ندارد والا کوری همان است که بود شاه بسیار از این حرف بدش آمد چرا که بیست و هفت سال سلطنت با خوشبختی

۱- انلاج غلط ، ممالجه و تمالج درست است .

۲- جعفر قلیخان معین السلطان .

۳- میرزا کاظم رشتی فیلسوف الدوله .

خیال آورده است که بزور سلطنت سنگ خارا را میتوان طلاکسرد چنانچه در ظرف ده سال دویت هزار تومان مخارج معدن موهوم کرده اند و بقدرت سلطنت چشم کور را هم میشود شفاء داد از این غافل که کارها با خدا است خداوند انشاءالله این پادشاه را سلامت بسازد که قلب خوب دارند اما راستگویی را خوش ندارند.



رامشگران ناصرالدینشاه از راست بچپ : حبیبالله - آقا حسیطن پسر آقا علی اکبر میرزا اقلیدادیه
پسر آقا علی اکبر - هادیخان پسر محمدصادقخان رئیس

چهارشنبه ۲۹ : در شب خبر دادند شاه قصر قاجار خواهند رفت قصر رفتیم از حوالی عشرت آباد که عبور شد معلوم شد امین اقدس و ملاجکه آنجا خواهند رفت چادر آشپزخانه بزرگش زده بودند شاه هم آنجا رفته با امین اقدس و ملیجک التفتات نموده قصر تشریف آوردند چهار میل فرمودند اوقاتشان تلخ بود ندانستم برای چه بود بعد از چهار کاغذ زیاد خواندند بلافاصله راه افتادند باز عشرت آباد با ملیجک و امین اقدس ملاقات نموده یک ساعت بفریب مانده شهر آمدند .

جمعه ۸ رجب ۱۳۰۲ : دامروز شهر آمدیم پناه بر خدا از این سفر (حاجرود) که چه بسیار بدگذشت مادامی که امین اقدس درد چشم دارد حکیم الممالک و ایرانیها و دیکسون به تحریک انگلیسها این ضعیفه را به حالت ناخوشی دارند که خودشان راهی به حرم داشته باشند . ما از این سفرهای پسر رحمت داریم .

شنبه ۹ : ... خاطر همایون در نهایت تغییر بود ملک الالمیاء و غیره میگفتند چشم امین اقدس به کلی نابینا شده است بیچاره را دستی کور کردند رفت مختصری را از بس که این طبیب و آن طبیب کردند کور شده . جمعه ۱۵ : دامروز امین اقدس و ملیجک مهمان

امین حضور بودند قریب دو هزار تومان خرج کرده بود. شصت تومان نقد و شال و جواهر به امین اقدس و ملیجک پیشکش داده بود.

جمعه ۷ شعبان ۱۳۰۲ : ... در سرشام حکیم الممالک فضول باز مزده داد که چشم امین اقدس خوب شده دیگر هیچ عیب ندارد. یکشنبه ۱۶ : صبح دارالترجمه رفتیم بند خدمت شاه رسیدیم این روزها خوشحالی و بدحالی بسته به ملاجکه است خیلی متغیر بودند معلوم شد امین اقدس به شاه عرض کرده بود چشم من کور است حکیم های فرنگی مرا معالجه کردند بدتر شدیم به ایرانیها رجوع کنید شاه به این واسطه متغیر بوده است.



ناصرالدین شاه در حال نشی



ناصرالدین شاه

جمعه ۲۱ : عصر هم شاه خانه سیف الملک رفته بود به این جهت که شمس الدوله زن شاه که خواهر آقا و سیه سیف الملک و دختر عبدالدوله است خانه برادر دیدن پدرش رفته بود امین اقدس را هم محض تملق شاه دعوت کرده بودند شاه هم عصر آجا رفته پولی و شالی و اسبی پیشکش گرفت. ۵ شنبه ۲۷ : امروز شنیدیم حکیم دیکسون و حکیم الممالک را منع کردند که دیگر به معالجه امین اقدس نروند. میرزا ابوالقاسم نائینی

طیب و میرزا محمد حسین کحال عراقی به معالجه مأمور شدند. پیرشاه حرامزادگی آنها باید معلوم شده باشد.

جمعه ۵ رمضان ۱۳۰۲: «صبح سه اتفاق بگزر دربخانه رفتم قبل از نهار که شاه اصلاح لویه میفرمودند من روزنامه میخواندم بی مقدمه فرمودند که این کحال تازه چشم امین اقدس را خوب کرد بر پدر فرنگی‌ها لعنت که بیچاره را کور کردند و مزاجش را علیل من عرض کردم حضرات توکیل میگردند در معالجه اگر بدست آنها مانده بود تا بحال مرده بود شاه هم تصدیق مرا فرمودند.

۵ شنبه ۱۴ رجب ۱۳۰۷: «خدمت شاه رسیدم خلق مبارک تعریفی نداشت میگویند بواسطه کوری امین اقدس است». و نیز مینویسد: «شنبه ۷ شعبان ۱۳۰۷: صبح دربخانه رفتم شاه قدری با امین^۲ و مدتی با امین السلطان خلوت فرمودند بعد نائب السلطنه (کامران میرزا) و امین السلطان را خدمت امین اقدس فرستادند. ناصرالدینشاه غالباً از کارشانه خالی نمیکرده و طفره از کار میزد و اوقات خودش را به شکار، تفریح، سواری، بازی و زن گرفتن بر گزار میکرده است.



ناصرالدینشاه در حال مستی

این موضوع را اعتماد السلطنه که خیلی به او نزدیک بوده مکرر در یادداشت‌های روزانه خود تذکر میدهد و از آن جمله گوید: «۳ شنبه ۱۳ رمضان ۱۲۹۸: «دوسه روزنامه عرض شد، جغرافیا خواندند، گرامر خواندند پناه بر خدا از اتلاف وقت. و نیز مینویسد:

۱- سلطان الحکماء.

۲- مراد از امین باید امین اقدس باشد.

۵۰ ربیع الاول ۱۲۰۶ : امروز شاه باز سوار شدند سبحان الله از این طفره از کار زدن خدا انشاء الله عاقبت را خیر کند .

اعتماد السلطنه راجع به یکی از شکارهایش حکایتی نقل میکند که عتاً در اینجا ذکر میشود : ۱۳ رمضان ۱۲۹۸ : شرحی که امروز از شاهزاده سلطان حسین میرزا شنیدم خیلی تعجب کردم تا زگی داشت تفصیل این است : پریروز شاه قبل از رفتن شکار تخماق را خواسته و بحضار و خواص گفته بودند اگر امروز شکار نکردم در مراجعت این تخماق



محمدحسین اعتماد السلطنه

را به مقعد شما خواهم کرد. از اتفاق شکار زده بودند. در مراجعت حسینخان محلاتی چرتی^۲ تخماق را حضور آورده بود یعنی اگر شکار نمیزدید به مقعد ما میکسردید حالا به مقعد خودتان بکنید شاه قهقهه خندیده بودند هیچ نفرموده بودند پناه بر خدا با اخلاق شاه عاقبت ایران چه خواهد شد^۱ .

یکی از تفریحات ناصرالدینشاه قمار بازی شاهزادگان و رجال در حضور او بوده و این عمل غالباً بعد از صرف شام صورت میگرفته است . و قمار هم اکثراً بازی تخته نرد

۱- سلطان حسین میرزا که معروف بوده به شاهزاده پیشخدمت، پس از فوت پدرش پرویز میرزا پسر پنجاه و سوم فتحعلشاه در سال ۱۳۰۵ هـ. ق. ملقب به نیرالدوله گردید و در حال ۱۳۳۶ هـ. ق. درگذشت .

۲- پسر محمد ابراهیم خان صدیق خلوت .

۳- درباریان .

با برد و باخت بوده و خود شاه هم گاهی با یکدسته از دو طرف بازیکنان شرکت میکرد است .

بعضی‌ها میگویند که ناصرالدینشاه نسبت به سایر سلاطین یا ناموس‌تر بوده در این باب هم برای آن اشخاص اشتباه روی داده زیرا اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب چنین گوید : جمعه ۲ محرم ۱۳۰۴ : در بخانه رنم تفسیلی در روزنامه می‌خواندم . در فرنگستان شخصی زن خود را با اتهام عشق بازی با نوکرش کشت ، شاه فرمود عجب مرد که خری بود از فلان زنش که چیزی کم نشده بود می‌خواست او هم با معشوق زنش شریک شود هر دو ... خیلی این مایه تعجب شد این فیلسوفی شاه .

از قربانی‌های اوائل سلطنتش کشتن میرزاتقی‌خان فراهانی امیر کبیر آن مرد بزرگ و نامی و مصلح ایران است و اگر صدارتش دوام پیدا میکرد و کشته نمیشد امیدوارهای زیادی بوجود او میرفت اما افسوس که خودی و بیگانه نگذاشتند که او در سر کار باشد و باعث اتلافش گردیدند . اعمال بد و ناپسند ناصرالدینشاه بیشمار است اما بقیه نگارنده این ستود بزرگترین عمل بد او کشتن میرزا تقی‌خان میباشد .

در ۲۸ شوال سال ۱۲۶۸ هـ . ق. در اوائل صدارت میرزا آقاخان نوری در حین عبور از یکی از کوچه‌های آبادی نیاوران چند تن از بایبان از قبیل ملامحمد تبریزی بهمسراه چند تن از بایب‌های شیراز با محمدصادق تبریزی متفق شده شاه را هدف گلوله قرار دادند لکن گلوله خطا نمود^۲ و مختصر خراشی در بدن شاه تولید شد و پس از این سوه قصد حکم قتل‌عام با بیان سادر و اکثر آنان را در سراسر ایران به قتل رسانیدند و از این تاریخ است که مهاجرت بایب‌ها بخارج از مملکت آغاز میگردد .

براون در کتاب انقلاب ایران در این باب مینویسد . « تنها سوه‌قدسیکه نسبت به حیات شاه ناصرالدین از سوی بایبان سرزده در ۱۵ اگست ۱۸۵۴ بوده که سه نفر بنظر در عمل و کاملاً بمسئولیت خود اعتراف کردند آن سه نفر عبارت بودند از ملافیض‌الله قمی^۳ - میرزا محمد تبریزی و سادق زنجانی نوکر ملاشیخ‌علی این سوه‌قصد در آن موقع منجر به شکنجه و آزار هولناکی برای بایب‌ها گردید . »

ناصرالدین‌شاه پس از عزل میرزا آقاخان نوری صدراعظم خائن معروف خویش در سال ۱۲۷۵ ق. هیأت وزرائی بنام مجلس شورای وزراء تشکیل داد و شش وزیر برای شش وزارتخانه انتخاب نمود و مدراجعفرخان مشیرالدوله را بریاست شوری برگزید و در سال ۱۲۷۶ ق. مجلس دیگری تشکیل داد بنام مجلس شورای دولتی مرکب از یازده نفر

۱- برای آگاهی بیشتری به کلمه تقی رجوع شود .

۲- تیراندازان، بسیار ناشی بودند.

۳- ملافیض‌الله غلط ملافتح‌الله درست است .

از وزراء و رجال سرشناس و قرار شد که امور مملکتی بشوری محول شده و پس از غور و مذاقه در آن برای تصویب نزد او فرستاده شود این کار هم مانند سایر کارها - قوانین و تشکیلات مملکتی عدل و اجراء آن خیلی موقتی بود باین معنی که چندی بعد تمام امور مانند سابق برای و نظار شخص خودش میگذشت . علاوه بر این دوجلس شوری که شرح آن گذشت مصلحت خانه‌ای نیز در همین سال ظاهراً مرکب از جمعی رجال دانشمند مجرب دولت بریاست عیسی خان اعتمادالدوله حاکم سابق اسفهان خالوی خود و پدر مجدالدوله تشکیل داد و موضوعش این بود که همه روزه در مصالح ملک و ترقی مملکت اگفتگو نمایند ، تشکیل این قبیل مجالس و مصلحت خانه بازم جز حرف چیز دیگری نبود . پس از چندی تمام این‌ها بهم خورد و معلوم شد که تمام این کارها بطوریکه معمول این مملکت شش هزار ساله است ظاهر سازی و برای سرگرم کردن ملت پدیدت بوده است و پس . یکی از کارهای دیگر ناصرالدینشاه وضع صندوق عدالت بود که میتوان آن را هوس موقتی شاهانه نامید .

در سال ۱۲۸۱ ق . دستور داده که آن را در میدان ادک قرار دهند که هر کس عریضه‌ای بشاه دارد در آن صندوق بیندازد چون مردم بیچاره ایسران از این کلمات



ناصرالدینشاه در حال مستی

مشتمع فریبا خیلی شنیده و نتیجه و آثاری از آن بهیچ وجه ندیده بودند این صندوق را همانند موضوعات دیگر مملکتی مسخره فرض کرده و موضوع را بمسخرگی برگذار نمودند و هر وقت که مأمورین مربوطه در صندوق را باز میکردند چیز دیگری جز لعنت در آن مشاهده نمیکردند ، اتفاقاً هم حق با این افسراد بسیار مایوس بود . ناصرالدینشاه که عدم استقبال مردم را از صندوق عدالت چنین دید آن را بکلی موقوف نمود . در سال ۱۲۸۳ ق . ناصرالدینشاه بنا بر هوس شاهانه خود باز فکر تشکیلاتی برای مملکت افتاد هر کس را سرکاری گذاشت و حدود اختیارات او را تعیین و اموراتی را بوی محول نمود البته این کار نیز خیلی موقتی بود و در همین سال چون روی هوس شاهانه صورت گرفته بود تشکیلات مزبور بکلی بهم خورد .

برای اطلاع بیشتری از تشکیلات مزبور شرح حال رجال معروف آن زمان از قبیل:
 میرزا محمدخان سپهسالار اعظم - میرزا یوسف مستوفی الممالک - علیقلی میرزا اعتماد السلطنه -
 میرزا سیدخان مؤمن الملک - فرخ خان امین الدوله - محمد ناسرخان ظهیر الدوله -
 انوشیروان خان اعتماد الدوله - میرزا محمد حسین دبیر الملک - حاج علیخان اعتماد السلطنه -
 دوستعلی خان معیر الممالک (نسلام الدوله) - پاشاخان امین الملک - حاج محمد قلیخان
 آصف الدوله و میرزا هاشمخان امین خلوت مراجعه نمایند .



حاجه خانم آواره خوان
 ناصرالدینشاه .

ناصرالدینشاه آواره خوانهای زن و مرد زیادی داشته از آنجمله حاجه خانم بوده است .
 م. ق. هدایت در صفحه ۳۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد: « ناصرالدینشاه
 بهتزدیکتر از رجال اعتماد نداشت خجست همسایهها چشم همه را گرفته بود همه سرسپرده بودند .
 چندی بعد به خیال افتاد که در همین زمینه اداره های بنام اداره سندوقهای عدالت ولایات
 تأسیس کند و تأسیس هم کرد و آن را در سال ۱۲۹۱ ه. ق. زهر نظر علیرضاخان عبدالملک

۱ - دوستعلی خان معیر الممالک در یادداشت های خود راجع بوی چنین نویسد: « حاجه
 خانم دختر مؤمن کور معروف بی نهایت خوش میخواند و ارک دستنی را فرقی آماده خوش می نواخت.
 بنده تا کنون صدا باین گرمی و تعلیم ندیده ام آیش بود زنی بسیار موقره و سنگین بود که از
 عککش هم برمی آید . ناصرالدینشاه ماهی دو سه مرتبه او را با نندرون میخواند و برایش
 نیکو فناء می نمود انعامهای کافی دریافت میداشت . پدرش موسیقی دان کامل بود و دف میزد مادرش
 کمانچه میکشید . رقص خوش میکرد باین معنی که سر خود را گیله میزد که عروسان را با آن
 آرایش میدادند بعد با زانو می چرخید و گیله در هوا به اطرافش راست می ایستاد بدون افراق
 هزاران شفته و عاشق سرگشته داشت . از جمله ننده شرمنده روسیاه و مستوفی الممالک برایش
 جان میداد و همه باین درد مبتلی بودند . در منزل معدودی از معروفین برای طرب یا مواقع
 عروسی میرفت . باهفت الی هشت نفر بیشتر سرور نداشت . خود را بس نگاه میداشت و با ممانت
 راه میرفت . در سن پنجاه و دو سالگی رخت برست و عالم را قرین غم و اندوه گذارده .



شکارچیان ناصرالدینشاه - آنکه نوب در شاه نشسته محمدحسین میرزا میرآخوند است

قاجار قرارداد آنها بجائی نرسید و علتش این بود که مردم ما بوس از همه جا و از همه کس چون میدانستند که صندوقهای عدالت باطناً موضوعی ندارد بلکه موضوع چرندی میباشد و جز عوام فریبی چیز دیگری نیست از این جهت از طرف مردم چندان استقبالی از صندوقها بعمل نیامد و پس از چندی چون اسم داشت و رسم نداشت بی اثر ماند خود بخود منحل گردید.
در سال ۱۲۹۴ ق. ناصرالدین شاه باز بوس افتاد و مائل شد که مهمام و امور دولتی را در تحت دو وزارتخانه قرارداد دهد. مستوفی الممالک را بسمت وزیر امور کشور و حاج میرزا حسینخان سپهسالار اعظم را بسمت وزیر امور لشکر برگزید بنابراین از این تاریخ امور مملکتی بدو قسمت تقسیم شد قسمتی را بعهده مستوفی الممالک و قسمت دیگر بعهده سپهسالار واگذار گردید.

م. ق. هدایت در صفحه ۷۴ کتاب خاطرات و خطرات خود در این باب چنین گوید:
و از معاون الدوله شنیده شد که روزی باطان برلیان رستم شاه جلو آئینه نشسته بود و اصلاح میکرد پشتش راه بود و مرا نمیدید. نوبتی گفت نمیشود قدری فاصله باز گفت نمیشود نوبت سوم با تأخر مقرض را دور افکند گفت نمیشود و برخاست مرا دید فرمود معاون الدوله دانستی چه نمیشود عرض کردم میفرمائید، فرمود کار ایران چیزی نمیشود.

- ۱- عنوان این شغل رئیس دیوان مظالم بود و چندی بعد عنوانش تبدیل یافت به مجلس دیوان مظالم، بعد یکی از دادگاهها (مجالس) شده و جزو وزارت دادگستری درآمد.
- ۲- میرزا ابراهیمخان غفاری معاون الدوله پسر فرخخان امین الدوله کاشی بوده و در ماه



ناصرالدینشاه در عیای کردی

دولتی نیز زیر نظر او بود در قلعه کوه پاپیه برای او بنا نمود - ۲- عمارت پنج طبقه شمس العماره واقع در خیابان ناسرخسرو تهران که در سال ۱۲۸۴ ق. به مباشرت دوستعلی خان نظام الدوله بنا شده است .

در سال ۱۲۸۳ ه. ق. به خراسان مسافرت کرد در این سفر که هم برای سرکشی و استناده و هم برای زیارت بود مهدعلیا مادر، عزت الدوله خواهر و عده‌ای از زنانش در دست کالسکه ۶ اسبه همراه وی بودند، این مسافرت در حدود شش ماه طول کشید . از کارهایی که در این سفر نمود این بود که در روز پس از ورودش به مشهد میرزا محمدخان سپهسالار والی خراسان و متولی باشی آستان قدس رضوی در گذشت و معروف گردید که بوسیله خود اندن قهوه قهری او را مسموم و کشته است و در سال ۱۳۰۰ ه. ق. نیز چنین مسافرتی به خراسان نمود و مدت چهار ماه بطول انجامید. هنگام مسافرت دستور داد که عمارتهای متعددی برای زندهای حرمخانه و عمارت خوابگاهی برای خود او بنا نمایند و تا مراجعت از خراسان عمارتهای مزبور آماده و مهیا باشد .

عمارتهای سابق وزارت دارائی که مشتمل بر حیاطهای متعدد بود و همچنین خوابگاه که در این اواخر مقر وزراء دارائی (حوزه وزارت) بود و در سال ۱۳۳۹ خورشیدی بکلی خراب و مسطح گردید و حیف بود از یادگارهایی است که در نجاب شاه در سفر خراسان

ناصرالدینشاه از اوضاع ایسران خیلی مأیوس بوده و با وجود مشکلات زیادی که در کار بوده بعقیده نگارنده بیشتر تقصیر و کوتاهی از خودش بیوده و خیلی بیش از این‌ها میتواند است برای مملکت کار کند. ناصرالدینشاه بواسطه نیش و خوشگذرانی و داشتن زن زیاد و سلطنت طولانی چندبنائی در تهران و اطراف تهران بشرح زیر امر ساختن نمود :

۱- عمارت دوشان تپه که بیرون شهر تهران واقع بوده و اکنون بکلی خراب و مختصر آناری از آن باقی مانده است . عمارت مزبور را حاج علیخان حاجب الدوله بسامر شاه در سال ۱۲۶۹ ق. که علاوه بر سمت فراش باشیگری، بناخانه و عمارات



ناصرالدین شاه با جمعی از رجال و افسران در روزنامه «روزگار» (روزگار) (تاسه و العکاسه) - لندن



ناصرالدین‌شاه با جمعی از رجال

ساخته شده و تا آمدن شاه آماده گردید . در سال ۱۲۸۶ هـ . ق. به گیلان نیز مسافرت نمود و سفرش دو ماه طول کشید . و برای بار دوم در اوائل جمادی الثانیه سال ۱۳۰۴ هـ . ق. نیز عزم سفر گیلان کرد و تا قزوین هم رفت لکن بواسطه سردی هوا از رفتن به گیلان منصرف گردید و دوباره از قزوین به تهران بازگشت .

پس از ورود به پایتخت الواط تهران بجهت بازگشت وی تصنیفی ساخته و میخواندند فرد اولش این بود: برف زیاد لوشان پلش را خراب کرده خرج گزاف گیلان دل شاه را آب کرده و فرد تصنیف دیگر این است: شاه با آن تمجیل که میرفت برشت بیواسیر او عود کرد و برگشت . ناصرالدین‌شاه سخت بیواسیر مزمنی مبتلی بوده و از این جهت برای رفع و تسکین آن غالباً زالو به مقدم می‌انداخته و هر روزه صبح‌ها پس از استحمام زیر شلواری خودش را عوض میکرده و میل هم نداشته است که کسی از ابتلا او به این ناخوش آگه‌ا باشد و معمولش هم براین بوده که پس از تمویض زیر شلواری ، زیر شلواری پیش را از بین میبردند که کسی آن را نبیند . بیواسیر داشتن او هم بعلت چند چیز بوده ، پر خوری ، جماع زیاد و نوشیدن مشروبات الکلی . پر خوری او باندازه‌ای بوده که روزی در حضور وی صحت



از چپ به راست: احمدخان مشیر جنود، شخصیت معروف به جوجه پسر یوسفخان سرایب پسر حسنخان سردار ایرانی - شیخ حسن شیخ شیبور - مهدیخان آجودان مخصوص - آغا محمدخان قمبرخواجه - نوریخان خواجه - غلامعلیخان امینها یون - امین السلطان - تقیخان احتسابیالسلک - ناصرالدینشاه - عزیز السلطان - محمدالدوله - آغا عبدالله خواجه - اکبرخان کاپیآلتر.



روز سلام ناصرالدینشاه و محافظ سلام صاحبزوان است.



از راست بجای نفر دویم میرزا عبدالوهابخان نظام‌الملک - محمدولیخان نصرالسلطنه - لالاحسینخان
پرو - فضل‌الله‌خان نصرالملك - عبداللہ خان کنسلیچی باشی - جعفرقلی‌خان حاج‌الدوله - محمدحسن
میرزا معتمدالسلطنه - مهدیخان آجودان مخصوص - رضاقلی اعتمادالضرت - نایب‌السلطنه -
خان نایب - ابوالحسن‌خان نصرالملك - ناصرالدینشاه - آقاوردک‌خان آجودان‌حضور - مجدالدوله -
امیرخان نایب لاطر - احمدخان مشیرحضور - نایب - خان باباخان

از تداخل غذا و معایب و مضار آن میشود ناصرالدینشاه به دکتر تولوزان طبیب فرانسوی
خود رو کرده میگوید : (دکتر ما که تداخل نمیکنیم) تولوزان جواب میدهد : (خیر شما
تداخل نمیکنید همیشه میخورید) .

دوستلی معبرالمالک در کتاب (یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه)
در این باب چنین میگوید : « روزی شاه به دکتر تولوزان فرمود مزاجم را اندک آنحرافی
روی نموده گویا تداخل شده باشد دکتر که درحضور ملوکانه گستاخ بود کمرش نموده عرض
کرد بین غذا خوردن اعلیحضرت فاصله‌ای نیست تا تداخل بعمل آید » . در سال ۱۲۸۷ هـ . ق .
بدون مقدمه مسافرت شاه به بغداد بتصد زیارت قبور ائمه سرگرفت البته قبلاً قرار پذیرائی
شاه و اردوئی که باید همراه باشد بین سفیر کبیر ایران^۱ و دربار دولت عثمانی داده شده بود .
این مسافرت در حدود پنج ماه و اندکی طول کشید^۲ . در سال ۱۲۹۰ هـ . ق . بنا بر اسرار و
تشویق میرزا حسینخان سپهسالار اعظم ، سردار اعظم وقت و موضوعات دیگر ، با جمعی از

۱ - حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله .

۲ - از دسترس چاپخانه تاریخ معاصر ۱۳۸۷ ق .



از راست به چپ ایستاده نفر دوم با لباس سفید و وصل به آجیر : حاجی فیروز خواجه عصمت الدوله
دختر ناصرالدینشاه و زن میرالممالک - نفر چهارم نور محمدخان رشتی خواجه تاج الدوله
زن ناصرالدینشاه

دو نفر اول از راست به چپ : محمدزاده میرزا رکن السلطنه ، کامران میرزا ، نایب السلطنه - نصرالله دین
میرزا سالار السلطنه پسران ناصرالدینشاه - غلامعلی خان عزیز السلطان - ناصرالدینشاه - جعفرقلندخان
حاجب الدوله . پشت سر سالار السلطنه آقا عبدالکافی خواجه عزیز السلطان ، بن عزیز السلطان و ناصرالدینشاه
غریب خان خواجه و جمعی دیگر از خواجهها

شاهزادگان و رجال درجه يك مملکت بزم دیدار اروپا مسافرت کرد و پس از دیدن ممالک
روسیه ، آلمان ، بلژیک ، انگلستان ، فرانسه ، سوئیس ، ایتالیا - اتریش و عثمانی که
پنجصاعه والندی طول کشید با ایران بازگشت و چون شاه و سدر اعظم به انگلیسها خیلی نزدیک
شده بودند و مقاصد و درخواستهای انگلیسها بخوبی انجام یافته بود و مخصوصاً در دادن
امتیاز به رویتر حاتم بخشی عجیب و غریبی که در دنیا کمتر نظیر داشته صورت گرفته بود
هنگام ورود ناصرالدینشاه با انگلستان دربار لندن احترام زیادی نسبت بشاه و همراهانش
مرعی داشت. در این سفر است که برای اولین بار ناصرالدینشاه یکی از زنان سوگلی خود
انیس الدوله را به همراه خویش بارویا برد و چون با حجاب بود و در اروپا بدجلوه میکرد
از این جهت او را از مسکو به تهران بازگردانید .

۱- از ۲۱ سفر تا سلح رجب ۱۲۹۰ قمری .

۲- نمیدانستند که در سه روزه چه خبر است .



سینی پول است که با اجرای سلام داده میشود و آن شخصیکه سینی پول را در دست خود دارد یکی از مفتیان درجه یک و از اجراء وزارت رسالت میباشد.

انیس الدوله از سینههای ناصرالدینشاه بود و چندبار خواست او را در عداد زنهای عقدی خود درآورد انیس الدوله راضی نشد و میگفت آن ساعتی که من در شمار زنان سینههای شاه درآمدم ساعت سعد و نیکی بود از این جهت راضی نگردیدم که بمقدار دائمی شاه درآید وی چون زن عاقله - مدبره و زیرکی بود در نزد ناصرالدینشاه خیلی ترقی کرد و طرف توجه واقع و خیلی مشخصه شد و در زمان حیات خود با دم و دستگام و متعوله بود تا بجائیکه سرآمد تمام زنان شاه گردید و عنوان شهباتونئی پیدا کرد. در بعضی اوقات مشاورشاه بود و او را راهنمایی و نصیحت میکرد.

لرد کروز در جلد اول صفحه ۴۰۹ کتاب (ایران و موضوع ایرانی) تألیف خود راجع به انیس الدوله چنین گوید: « انیس الدوله دختر یک آسیایان شیرانی که در یک روز بمو کب همایونی بر خورده و شاه را دلپاخته خود کرد و اکنون فرمانروای حرم سرا میباشد همین انیس الدوله بود که از میان تمام زنان شاه برای مسافرت فرنگستان انتخاب شد و تا مسکو همراه وقت سپس از مسکو بایران باز آمد.»

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود راجع بوی چنین مینویسد: « شنبه ۱۱ رجب ۱۳۰۸: انیس الدوله بشدت ناخوش است و خاطر همایون پسریشان است» و نیز مینویسد: «یکشنبه ۱۲ رجب: انیس الدوله بشدت ناخوش است حکیم المعالک»



رجال دوره سلطنت ناصرالدینشاه از چپ بسراست : ۱- محمدتقی‌خان پیشخدمت لجریشی -
 ۲- مهدیقلی‌خان مجدالدوله - ۳- حسن میرآخور - ۴- عبدالعلی‌خان اوپ‌الملک -
 ۵- دوستعلی‌خان میرالمالک - ۶- آقا علی‌امین‌حضور - ۷- آقا علی‌مرجی - ۸- محمدحسن‌خان محقق -
 ۹- نورمحمدخان امین‌دیوان - ۱۰- دکتر تولوزان فرانسوی - ۱۱- علیرضاخان عبدالملک -
 ۱۲- میرزا علیخان امین‌الدوله - ۱۳- تیمور میرزا حمام‌الدوله پسر پنجم حسینعلی میرزا فرمانفرما -
 ۱۴- میرزا محمدخان اقبال‌الدوله - ۱۵- آقا دالی - ۱۶- آقا رجب‌رخسدار - ۱۷- محمدحسن‌خان
 اعتمادالملک - ۱۸- محمدحسن‌خان ترک - ۱۹- حسین‌خان پیشخدمت پسر مهراپسان‌مرجی -
 ۲۰- آقا رضا اقبال‌الملک - ۲۱- رحیم‌خان پیشخدمت پسر بهاء‌الملک - ۲۲- محمدحسین‌خان
 پیشخدمت پسر فرخ‌خان امین‌الدوله

بواسطه فضولی نه خودش قابل‌معالجه کردن است و نه میگذارد دیگری معالج باشد حرم‌خانه
 شاه منحصر باین زن است آنهم بمیرد بدا به حال ایران .

م. ق. هدایت در کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در اجاع سفر اول ناصرالدینشاه
 باروبا مینویسد : « ناصرالدینشاه جواهر بخودش میزد دریای سود و غیره . روزی درسفر
 اول از جواهر گیوم پرسیده بود جوابی نداده در سان لشکر گفته بود این است جواهر من ! »
 ناصرالدینشاه در سفر اول فرنگستان علاوه بر انیس‌الدوله چند نفر دیگر از زنان حرمسرای
 خود را نیز همراه خود برد . درحاج طرخان که رسیدند میرزا حسین‌خان مشیرالدوله پشاه
 گفت که خوب است فقط يك نفر از زنان را بتوان ملکه همراه خود ببرید و دیگر زنان
 را مرخص کنید که با ایران برگردند . با این که در این باب حسق با مشیرالدوله بود

۱- مراد از گیوم ، گیوم اول امیراطور آلمان است که در سال ۱۷۹۷ متولد و در ۱۸۸۸

میلادی درگذشت .



الجب بر است: سلیمان خان صاحب اختیار - آقا کیمور - محمدابن میرزا - حسام السلطنه - مهدیخان -
مهندس الدوله شاه - غلامعلی خان - نایب لائحه - جزئی برنگه - اکبری - جعفری - میر آخوند چری.

ناصرالدینشاه از گفتار وی زیاد خوش نیامد و ترمناً بسوی گفت اگر این کار صورت گیرد (یعنی زنان همراه خود را برگردانم) پس هیچکس نباید هیچ‌چیز زن همراه خود بیاورد اشاره شاه به وجهه‌الله میرزا بوده که بعنوان پیشخدمت خاصه سدر اعظم همراه سپهسالار به اروپا میرفت. بالاخره ناصرالدینشاه زنان همراه خود را از روسیه بایران برگرداند و



ناصرالدینشاه

اتیس الدوله را ب همراه خود برد و بعد او را هم از مسکو بایران بازگردانید. شرحیکه اعتماد السلطنه در صفحه ۴۰ کتاب خوابنامه تألیف خود از قول مشیر الدوله مینویسد: «تازه بخاک فرنگه یعنی حاجی طرخان رسیده بودم که در مسأله ناقابلی خاطر پادشاه را آزرده ساختم لکن اعلیحضرت از کمال خودداری و شرح سدر هیچ پروی خود نیاوردند» اشاره باین موضوع است. در سال ۱۲۹۵ ه. ق. ناصرالدینشاه باز هم برگرد

باروپا برود و از سوغاتهای ناسرالدينشاه پس از بازگشت از سفر دوم اروپا که در حدود چهار ماه و اندی طول کشید^۱ تشکیل قزاقخانه زیر نظر افسران روسی است و ظاهر امر این است که ناسرالدينشاه هنگام عبور از قفقاز و ایروان از لباس نظامی و ترتیب قزاق روس خوشش آمد و خواست که برای کیشک مخصوص خود دسته قزاقی به ترتیب و طرز روسها تشکیل دهد و باطن امر این بود که خواست امتیازی باین نحو و بهانه بروسها داده و آنان را از خود راسی نگهداشته باشد^۲ و برای تعلیم افواج بلکه آرتش ایران چهارده نفر مفسر اتریشی استخدام کرد.



دسته‌ای از معین‌شناسان و معینین نظام و معلمین تعلیم زراعت و غیره که در سفر دوم ناسرالدينشاه در سال ۱۲۹۵ قمری از فرانسه - آلمان - اتریش - بایران آورده شدند و در یکی از دیهات عکس برداشته شده‌است

کنت دومونت فورته ایتالیایی را هم برای تشکیلات قطعیه، امنیت و احتساب (شهرداری)

- ۱- از سلج ربيع الاول تا نهم شعبان ۱۲۹۵ قمری.
- ۲- تأسیس اداره قزاقخانه مانند سایر امتیازاتی که به بیگانگان داده شده بعد از زحمت و در دسر زیادی برای دولت و ملت ایران فراهم آورد. قرارداد اولی یا مقاوله نامه ۱۲۹۹ ق. برابر با ۱۸۸۲ میلادی فقط برای گرفتن یا تصدیف قزاق بود لکن بعدها بتدریج در زمان سلطنت مظفرالدینشاه، محمدعلیشاه و دوره مشروطیت روسها در قرارداد مزبور تجدید نظر بعمل آورده عندئذ افراد قزاق را به ده هزار نفر رسانیدند و در سال ۱۳۳۰ ه. ق. نیز روسها یک قزاقخانه به تعداد ۸۰۰ نفر در تبریز تشکیل دادند و قصدشان بر این بود که دامنه این تشکیلات را که زیر نظر ستاد آرتش قفقاز بود در سراسر منطقه نفوذ خود بموجب قرارداد ۱۹۰۷ میلادی در تمام قسمت‌های شمال - شمال شرقی و غربی ایران توسعه بدهند که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه پیش آمد کرد و اوضاع آن مملکت بکلی دگرگون گردید.

بایران آوردند. دایر شدن چراغ بری و چراغ گاز هم در ایران از یاد کارهای سفر دوم ناصرالدینشاه بساروپا میباشد. اعتماد السلطنه راجع به دو سفر ناصرالدینشاه به اروپا و تحولاتیکه در شئون اجتماعی ایران داده شده در یادداشتهای روزانه خود چنین مینویسد:



کنند و مونت فورته نظم الملک در سن جوانی
 کنته و مونت فورته نظم الملک در سن پیری
 و سلخ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ : ما از دو سفر فرنگستان امتیازات مدنی و تشریفاتی
 چیزیکه آورده ایم من جمله تندراندن کالسکه است که بسبک کالسکه های راه آهن

۱- کنت دو مونت فورته Comte de Monte Forte متولد ۱۸۳۹ میلادی که در ایران به کنت معروف است اصلاً از خانواده فرانسوی بوده و اجناد او به سیل و ناپل مهاجرت کرده بودند. نامبرده پس از رسیدن به سن بلوغ بارتیه افسری در گارد مخصوص پادشاه ناپل و سیل مشغول به خدمت شد. در سال ۱۸۶۰ به معیت پادشاه خود بر شد گاریبالدی Garibaldi وطن خواه معروف ایتالیائی جنگ کرد در این جنگ مجروح گردید. پس از بهبودی داخل آرتش پاپ (بی هم) شد و چندی مشغول به خدمت شد سپس داخل در قشون اتریش شده و در چند جنگ وارد بود. در سال ۱۸۶۹ از خدمت نظام استعفاء داد و در سال ۱۸۷۸ میلادی (۱۲۹۵ قمری) در سن ۳۹ سالگی وارد خدمت ایران گردید و بیش از دوازده سال در سمت های ریاست پلیس (شهربانی) ریاست احتساب (شهرداری) و امنیه (ژاندارمری) باقی و برقرار بود و ضمناً باید در نظر گرفت که ادارات مزبور به شکل امروزی نبوده است.

(قطار راه آهن) باید تند رانند. و در سال ۱۳۰۴ ه. ق. دوباره صحبت از رفتن شاه بارو پیا بود و در این سفر ناصرالدینشاه قصد داشت که عزیز السلطان سوگلسی خود را نیز بجمراه خویش ببرد اما موضوع در آن سال صورت نگرفت و دو سال بعد هوس شاهانه صورت عمل بخود گرفت. اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد:

«شنبه ۱۴ شوال ۱۳۰۴: سفر فرنگه گرم است شنیدم انیس الدوله عرض کرده بود که عزیز السلطان را همراه نبرید باعث افتضاح است اعتنائی نشده



کنت دو دولت فوریه و افسران پلیس

بوده تا بعد چسه بروز کنند» و نیز مینویسد: «۱۲ رمضان ۱۳۰۴: از قرار معلوم دیروز پندگان همایون استخاره فرموده بودند که سال آینده فرنگستان بروند خوب آمده است امروز فرمودند و مراهم دعوت باین سفر فرمودند حالا استخاره کن را عرض کنم ملا غلامحسین نامی است که معلوماتش حماقت است قدسی ظاهری دارد و مرشد ناظم خلوت است از مرید پی همراهِ می‌توان برد چون آخوند صرف است طسرف اعتماد شده است همه کارها باید تناسب داشته باشد این مرد که عبارت ظاهر قرآن را نمیداند تا چه رسد به معنای قرآن».

در زمان سلطنت این پادشاه است که در سال ۱۳۰۵ ه. ق. راه آهن از تهران به حضرت عبدالعظیم (شهر ری) که کمپانی بلژیکی یکی دو سال بود مشغول کشیدن آن شده بود خاتمه یافت و براه افتاد. بیگانگان حتی با احداث این راه آهن چند کیلومتری هم از تهران به شهر ری موافق نبودند و در بدو امر اشکالات فراوان ایجاد نمودند و سرانجام با شرایطی چندگانه از آن جمله آن را بجای دیگری اعتماد ندهند راه آهن مسزبور

کشیده شد. در اوائل سال ۱۳۰۶ ق. واقعه مهمی برای راه آهن مزبور اتفاق افتاد و قضیه آن از این قرار بود:

یکی از مسافرین هنگام پیاده شدن بواسطه بی احتیاطی و عدم توجه زیر قطار رفت و مردم بواسطه مردن او بایستگاه راه آهن ریخته خواستند که متصدیان راه آهن را درعرض مقتول، بکشند. مأمورین راه آهن از ازدحام جمعیت و هجوم مردم ترسیده پایفرار میگذارند مهاجمین هم روی قطار نفت ریخته آن را آتش میزنند و برای دولت وقت زحمت و دردسر زیادی در مقابل کمپانی بلژیکی ایجاد می نمایند. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در این باب چنین گوید:

و شنبه ۲۸ صفر ۱۳۰۶: روز تعطیل عمومی رحلت حضرت رسول (ص) و شهادت



ناصرالدینشاہ

حضرت امام حسن (ع) در این روز جمعیت زیادی برای زیارت حضرت عبدالعظیم یا قطار راه آهن که در آن ایام آنرا کالسکه بخار می گفتند مسافرت میکنند شاگردان نوائی پیش از اینکه قطار در ایستگاه بایستند خودش را پائین می اندازد عباى او بچرخ گیر کرده خودش زیر قطار میماند پا و سرش خورد میشود مردم بواسطه این قضیه هجوم می آورند که متصدیان راه آهن را بکشند. در این هنگام یکی از مأمورینی که بلیطها را میگسرفته تیر بطرف مردم خالی میکند چهار تیر خطا کرده و یک تیر بسینه مرد خیاطی میخورد و قی القود می میرد. پس از این کار مردم ریخته تمام قطار را با نفت آتش میزنند و مأمورین را بفرار میگذارند.

این قضیه با اینجا ختم شد که کمپانی راه آهن پانصد تومان بورمه مقتول^۱ بدهد . باز در این باب می نویسد :

سه شنبه ۳ ربیع الاول ۱۳۰۶ : امروز مقصرین راه آهن حضرت عبدالعظیم را کمر تکب آن ردالت شده بودند در دیوانخانه تخت مسرمر چوب زدند . دسروز که نایب السلطنه و امین السلطان و امین الدوله به اعتذار کمپانی به حضرت عبدالعظیم رفته بودند رئیس راه آهن چهل هزار تومان خسارت از دولت مطالبه نموده بود اگر وزراء ما بتوانند جواب بدهند خسارت ندادن سهل است ممکن است مبلغی هم جریمه بگیرند . امروز هم وزراء هم ریخته بودند که جواب کمپانی را بدهند تا یک گه کاری بکنند خلاصه به من چه . در سال ۱۳۰۷ ه . ق . امتیاز ایجاد تراموی در تهران به دنی^۲ نام بلژیکی داده شد .

اعتماد السلطنه در ادا داشت های روزانه خود در این باب می نویسد : و یکشنبه ۸ شعبان ۱۳۰۷ : وزیر اعظم شش هزار تومان از دنی Denis گرفته است و این امتیاز را با و داده است .^۳ ناصر الدین شاه در سال ۱۳۰۶ ه . ق . برای تفریح و امتیاز دادن به خارجی ها باز هوس رفتن فرنگستان به سرش افتاد . اعتماد السلطنه در این باب می نویسد :



ابوالحسن خان قهرالملک

ناصر الدین شاه

محمد باقر خان ادیب الملک

۱۵ ربیع الثانی ۱۳۰۶ : صبح دارالترجمه به خدمت شاه رسیدم باز رفتن فرنگ گرم است آنچه فهمیدم روس ها دعوت کرده اند شاه درمانده شد که اگر نرود اسباب تنبیر آنان

۱- مراد مرد خیاط است .

۲- Denis

۳- معلوم می شود که قدیم ها قایتیر از جدیدها بوده اند و یا پول در آن وقت ارزش داشته است .

میشود. همچنین مینویسد: «۸ رجب ۱۳۰۶ از خانۀ حکیم تولوزان Tholozan که مراجعت میکردم چرچیل^۱ را دیدم با اتفاق منزل آمدیم میگفت خواهشهای روس را تماماً شاه قبول کرد و رفتن فرنگ تعیین شده. و نیز مینویسد:

۹ رجب ۱۳۰۶: عرب صاحب هم آمد خیلی مشغوف بود که کار روسها باصلاح گذشته. ۱۴ رجب ۱۳۰۶ ق. مینویسد: «من خانه وزیر مختار روس رفتم تعجب میکرد و گفت ما که هنوز شاه را بروسیه دعوت نکردیم چطور مشغول تدارک میباشد و هنوز جواب امپراطور نیامده است که شما را میپذیرد یاخیر؟ شما چگونه خبر ما بشما نرسیده مصمم سفر شدید به من گفت بشاه بگو من قبول نکردم.»

در سفر سوم ناصرالدین شاه با روسها مخالفت میکردند و در پایتخت خود بواسطه امتیازات زیادی که به انگلیسها از قبیل کشتیرانی در رودخانه کارون - امتیاز بانک و معادن داده بود نمیپذیرفتند تا اینکه بروسها هم امتیاز شوسه کردن راه عشق آباد تا مشهد داده شد آنوقت روسها داضی رفتن ناصرالدین شاه به پایتخت خود شدند و از او پذیرائی نمودند. و نیز مینویسد: «۲۳ رجب ۱۳۰۶: آنچه معلوم شد روسها جواب درستی بجهت رفتن فرنگ نداده و شاه در این خصوص اصرار غریبی بجهت رفتن فرنگ دارند که باعث حیرت داخله و خارجه شده است و فرنگیها این ابرام را تحمل برچه میکنند. ناصرالدینشاه اصرار غریبی بر رفتن اروپا داشته و پشت سر هم سفارت روس پیغام میداد که موافقت دولت روس را برفتن خود جلب کند. در این باب اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود مینویسد: «۲۴ رجب ۱۳۰۶: صبح و عصر مشیرالدوله (یحیی خان) احضار شده بود باز پیغام سفارت روس بود عجب اینست این مسأله بچاک پای همایون مشتبه شده است که ایلمچی روس جزیک تلگراف، دیگر قدرت هیچ کار ندارد اینکاش کسی محض دولت خواهی عرض میکرد که ننگ باین اصرار مهمان شدن را از خودتان دور کنید. افسوس که مردمان قابل بزرگت ایران رفتند و یکنفر دولت خواه و ملت پرست نیست.»

در ۲۵ رجب ۱۳۰۶ مینویسد: «عصری مجدالدوله دیدن آمد میگفت به از متوسط امین السلطان به ایلمچی روس باشاه در باب رفتن فرنگ پیغامات دادند. ۲۷ رجب ۱۳۰۶ مینویسد: «در پخانه رفتن خاطر مبارک بجهت دیر رسیدن جواب روسها خیلی کسل بوده.»

۱- مراد از این چرچیل که اعتماد السلطنه از او یاد میکند سیدنی جان الکساندر چرچیل میباشد. نامبرده از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۶ میلادی منشی اداره تلگراف هند و اروپا در تهران بود و از سال ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۴ میلادی نایب دویم السنه شرقی سفارت انگلیس بود و در سفر سوم ناصرالدین شاه با اروپا (۱۳۰۷-۱۳۰۶ ه. ق. برابر با ۱۸۸۹ میلادی) در مدت اقامت یکماه ناصرالدینشاه در انگلستان از اعضاء هیاتی بود که برای پذیرائی شاه تعیین شده بود. نامبرده در سال ۱۸۹۲ متولد و در ۱۹۲۱ میلادی درگذشت.



ناصرالدین شاه

در ۲۹ رجب می نویسد: «دشپ خبر روس‌ها رسید که شاه را دعوت کردند همان شبانه به امین‌الدوله خبر داده بودند تا ساعت پنج خوشحالی رفتن را داشتند شاه امروز خیلی خوشحال بودند». در ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ ق. می نویسد: «انشاءالله فرنگه میرویم سفر چهارم خودم است که یکشنبه تنها رفتیم و این سفر سوم است که در رکاب شاه میروم اگر چه اعتقاد به بعضی عقائد ندارم اما چون همه مردم از این سفر بدمیکویند منم وحشت غریبی دارم عقائد منجمین این است که بشاه در این سفر پد میگردد».

بلو دریکه پیش گفته شد ناصرالدینشاه در سفر اول خود پاروفا فقط از زنان خود امین‌الدوله را به همراه خود برد لکن او را از مسکو به تهران برگرداند. در سفر سوم خود پاروفا دو نفر از زنان خود^۲ و نیز یکی از دختران خود^۳ زن مجدالدوله را فقط تا سرحد به همراه خود برد و از آنجا برگرداند. اعتمادالسلطنه می نویسد: ۱۳ رمان ۱۳۰۶: امروز صبح کشیش بزرگ اوج کلیسیا در ایروان مشرف شد و خوب پذیرفته نشد. سپهسالار مرحوم^۴

۱- ۱۲۹۰ هـ. ق. ۲- ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ق.

۳- امین‌الدوله و امینه اقدس. (۱۳۰۶-۱۳۰۷) ق. تهران: نشر اساطیر، ۱۳۰۶ هـ.

۴- توران آغا ناصرالدوله. (۱۳۰۶-۱۳۰۷) ق. تهران: نشر اساطیر، ۱۳۰۶ هـ.

۵- حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله. (۱۳۰۶-۱۳۰۷) ق. تهران: نشر اساطیر، ۱۳۰۶ هـ.



رضا علي اصغر خان امين السلطان - ابن امين السلطان ومجدد الكورة سردو مندوگت مجد الكورة - زن وليعهد (ادوارده هاتم) -

اگر هزار عیب داشت چون آشنا بوضع رسوم فرنگه بود در چنین موارد تصایح خود را دریغ نمیداشت. « در ۱۸ رمضان ۱۳۰۶ مینویسد :

« امروز در باب ورود به مسکو مقارن شب قتل نباشد خیلی گفتگو شد آخر بجائی نرسید و رأی همایون بر این قرار گرفت تلگرافی به معین‌الملک آسفر کبیر ایران در اسلامبول بکند که دو کتیز چسبکی اشیاع نماید لباس مردانه بیوشانسد بفرستد بفرستد بقدر قوه معانت کردند فائده نبخشید. « و نیز مینویسد: « خلاصه این کالکمه‌های راه آهن (واگون)



خلایف‌علی خان عزیز السلطان ملحق دوم

مخصوص سواری امپراطور است در این دوره بقدری کثیف شده است که عفوئت عالم را برداشت. « در ۱۹ رمضان ۱۳۰۶ مینویسد : « بواسطه دل‌تنگی عزیز السلطان از دوری کتیزگان خود خاطر همایون بر این تعلق گرفت که مسافرت به وین و اقامت در ورشو موقوف باشد که زودتر این سفر به انتهای برسد. « در ۲۷ رمضان ۱۳۰۶ مینویسد: « شاه امروز در ورشو بدمدرسه دخترها رفتند بیشتر برای دیدن دخترها رفتند نه برای وضع تدریس. «

در غرة ذيقعدة ۱۳۰۶ مینویسد : « به لندن آمدم شاه با ولیعهد انگلیس^۱ و تشریفات زیاد عس و وارد شدند » . در ۳ ذيقعدة مینویسد : « شاه امروژ بدارالحکومه تشریف بردند ، رفتار انگلیسها با ما مثل سفر اول نیست بخود شاه خیلی احترام میکنند اما به ماها مثل سگ رفتار مینمایند » . در ۱۸ ذيقعدة مینویسد : « شاه اظهار کسالت میفرمودند که مزاجشان ناساز است باوجود این به اغوای ولف علیه ماعلیه^۲ بعضی جاها که هیچ مناسب نبود تشریف بردند خیلی از این سفر شاه شکایت میفرمایند » . در ۱۲ ذيقعدة ۱۳۰۶ مینویسد :

« امروز بیرمنگام Birmingham میرویم سعاست ظهور مانده آنجا رسیدیم قرار شد ما برویم در یکی از شهرها ده روز از موکب همايون دور باشیم تا ولف پندرسوخته شاه را ایندو آندر بگرداند ملت و دولت ایران را خوب خفیف کند آنوقت شاه را بهما برساند هنوز معلوم نیست کجا برویم . عزیزالسلطان هم در سرمیز حاضر بود شاه بچاکم فرمود عزیزالسلطان را برای این آوردم که تربیت شود » . و نیز مینویسد : « از قراریکه شنیدم این چند روز به شاه چندان خوش نگذشته بود و پسر ولیعهد انگلیس^۳ در خانه سدر اعظم^۴ جمعی از جوانان را جمع کرده بود به اطاق عزیزالسلطان ورود داده بود . آغا عبدالله - عزیز خان - حسینخان غلام بچه و چرکس تازه را به آنها نشان داده بود که اینها زندهای



از راست بچپ : آغا بشارت بشیر حضور - منشی عزیزالسلطان - لله عزیزالسلطان - روی درخت عزیزالسلطان - شاهزاده حسینعلی میرزا اختتام السلطنه - آغا عبدالله خواجه عزیزالسلطان - حسینخان فرنگی غلام بچه عزیزالسلطان .

- ۱- ادوارد هفتم .
- ۲- درویندولف Sir Henry Drummond wolff از ۱۶ ربیع الاول سال ۱۳۰۵ تا ذیحجه ۱۳۰۸ هـ . ق . وزیر مختار انگلیس در ایران و اسلاً یهودی بوده است . نامبرده در سال ۱۸۳۰ متولد و در ۱۹۰۸ میلادی درگشت .
- ۳- ژرژ پنجم .
- ۴- لردسالسبوری Robert Cecil Salisbury رهبر حزب محافظه کار و نخستوزیر معروف انگلستان از سال ۱۸۸۶ تا ۱۹۰۲ میلادی و در سال ۱۹۰۳ در سن ۷۳ سالگی درگشت .

شاه هستند، مخصوصاً دست بینه آنها زده بود ادرا این سفر عجب رسوا شدیم... و نیز مینویسد: «د ۱۴ ذیحجه ۱۳۰۶: شنبدم عزیز السلطان در خانه روجیلد Rothschild^۲ که رفته بودند بعضی اسباب دزدیده بود صاحبخانه ملتفت شده بود بافتتاح پس گرفته بودند». در ۱۵ ذیحجه ۱۳۰۶ مینویسد:

«در باد یکی از شهرهای آلمان: از کارهای عزیز السلطان این است که در مبال را قفل کرده کلید را خود نگهداشته تمام ملتزمین و عمله عمارت مبال ندارند اینهم لوازم این سفر است». در ۱۷ ذیحجه مینویسد: «در مبال بستن یکی از مسائل دولتی شد ملیجک در مبال را قفل میکند این عمارت همین يك مبال را دارد از صدراعظم گرفته تا ادنی نوکر باید این جا بروند اهالی خود عمارت همه فحش به ما میگویند ما میشنویم قدرت تکلم نداریم این است مسأله مبرزباد که از مسأله شرق^۳ اهمیتش بیشتر شده».

هرچند که از سال ۱۳۰۵ ق. کهOLF وزیر مختار انگلیس به تهران وارد شد نفوذ انگلستان در ایران بیش از پیش روبه افزایش گذاشت لکن افزایش بیشتر از هنگامی است که ناصرالدینشاه از سفر سوم خود (۱۳۰۷ ق.) از اروپا بازگشته است. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب مینویسد:

«شنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۳۰۷: امروزOLF Sir H.D. Wolff وزیر مختار انگلیس که بفرنگ رفته بود و در این سفر شاه در خاک انگلیس همه جا همراه بود و نهایت پندرسوخنگی را بروز داد دولت و ملت ما را مفتضح کرد با چرجیل مترجمش که از خودش

۱- یکمان اینکه اینها زن هستند و پستان دارند.

۲- آقامه داله خواجه سفید عزیز السلطان که او نیز مانند عزیزخان خواجه خوش صورت بوده است.

چرکس زنی بوده که بر حسب دستور تلگرافی از مسکو باسلامبول معین الملک خریداری کرده برای ناصرالدینشاه باروا فرستاد.

عزیزخان خواجه سفید که در میان مردم معروف بوده به معشوق امین السلطان. راجع به شرح حال نامبرده رجوع شود به مقاله عزیز.

حسینخان علامه به عزیز السلطان چون هویش بود و چشمش زاغ بوده معروف شده بود به حسینخان فرنگی و از طرف مادر شاهزاده بوده و در اواخر عمر عینک میزد. نامبرده برادر صادقخان یا صادق میرزا یکی از آوازه خوانهای معروف ناصرالدینشاه بوده که از طرف پدر و مادر شاهزاده بوده است.

۳- بانگبار معروف بهودی.

۴- Question D'orient.

حرامزاده‌تر است مراجعت نموده وارد تهران شدند خداوند ایران را از شر آنها محافقت کند. و نیز میگوید: جمعه ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷: عصر شازده دافر (کاردار) انگلیس دیدن من آمده بود، انگلیسی زیاد از هر طبقه تهران آمدند درحقیقت حالا سلطنت انگلیس است در ایران. و نیز می‌نویسد: ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷: جزوه کشاکشهای محرمانه و لغزینگی انگلیس را ما این رشت و قزوین سرقت نمودند و نسبت این دزدی را به جاسوسان روس بیدهند. ناصرالدینشاه پس از بازگشت از سفر سوم خود از اروپا تصمیم می‌گیرد که عده‌ای محصل بهزیته دولت اروپا بفرستد و تصمیم خود را نیز عملی می‌نماید. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب می‌نویسد:

و چهارشنبه ۱۴ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۷: خدمت شاه رسیدم آنچه مذکور شد خیال دارند ده بیست نفر شاگرد به فرنگ بفرستند تحصیل کنند امروز بحضور هماهون آورده بودند و این منافی با پلینتیک سابق شاه است که می‌فرمودند احدی نباید فرنگ برود. نمیدانم چطور باین مطلب راضی شدند. و نیز می‌نویسد: سه‌شنبه ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۰۸: عصر شازده دافر (کاردار) روس منزل من آمد میگفت دولت ایران بعد از همه امتیازاتی که به انگلیس داد ترضیه‌ای که به دولت روس داده است این است که تا ده سال دیگر از این تاریخ امتیاز راه آهن بهیچ ملتی ندهد. پس از گردش در ممالک روسیه، آلمان، اطریش، فرانسه، بلژیک، هلند و انگلستان که از وی در همه جا پذیرائی‌هایی بعمل آمد ولی نمانند سفر اول از همراهان این سفر شاه، امین‌السلطان، بنوان، وزیر اعظم و وزیر السلطان سوگلی شاه هم بود. مسافرت این پادشاه شش‌ماه و دوازده روز بطول انجامید. بطوریکه پیش گفته و شرح داده شد ناصرالدین‌شاه در مدت سلطنتش سه سفر اروپا یا به اصطلاح آن زمان بفرنگستان رفت. سفر اول در سال ۱۲۹۰ ه. ق. برابر با ۱۸۷۳ میلادی پنج‌ماه و نه روز طول کشید. سفر دوم در سال ۱۲۹۵ ه. ق. برابر با ۱۸۷۸ میلادی چهارماه و نه روز شد. سفر سوم مسافرتش در سال ۱۳۰۶ ه. ق. برابر با ۱۸۸۹ میلادی شش‌ماه و دوازده روز بطول انجامید. گزوه پانزدهم که مدت ۲۵ سال از طرف وزارت کشور فرانسه مأموریت داشته

۱- پرتغالی - کیف.

۲- از ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ تا ۲۴ صفر ۱۳۰۷ ه. ق.

۳- از تاریخ شنبه ۳۱ صفر تا سلح رجب ۱۲۹۰ قمری.

۴- از تاریخ سلح ربیع‌الاول تا ۹ شعبان ۱۲۹۵ قمری.

۵- برای این سفر خود ناصرالدینشاه یا دیگران برای او سفرنامه‌ای نوشته‌اند که در سال ۱۳۰۹ ه. ق. در بمبئی چاپ شده است و از موضوع دادن امتیاز و مسائل دیگر مناسی چیزی در آن دیده نمی‌شود.

۶- از تاریخ ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ تا ۲۴ صفر ۱۳۰۷ ه. ق.

که از پادشاهان و شاهزادگانیکه بعنوان گردش یا مهمانی بفرانسه می آمده اند پذیرائی و برسم مأمور آگاهی نگاهبان مخصوص و راهنمای رسمی ایشان باشد و در این مدت آنچه را که در مصاحبت ۱۲ تن از این قبیل مهمانها دیده در کتابی بنام اعلیحضرتها جمع آوری و منتشر کرده است و راجع به ناصرالدینشاه این چنین مینویسد :

و معامله بسیار خوشمزهای که ذیلاً نقل میکنم از همین پادشاه سرزده است و آن اینکه ناصرالدینشاه هنگام اقامت خود در پاریس روزی برای گذراندن وقت خواست مراسم اعدام را در فرانسه تماشا کند اتفاقاً چون فرصتی برای اعدام محکومی فرا رسید شاه را یکسروز سبح در میدان روکتاً به پای دار هدایت نمودند شاه که در الماس و الیه فاخره نقره بود یا ملترزمین رکاب آنجا حاضر شد اما به محض آنکه چشمش به محکوم افتاد قلب عطفش بر سرفقت آمد و با لهجه‌ای آمرانه گفت : (این نه آن یکی) و با اشاره دست دادستان را که برای اجرای تشریفات این اعدام قانونی آمده بود بمأمورین نشان داد و اصرار هم ورزید و چون دید که مطابق میل او عمل نمیشود رنجید و آن را نشانه بی احترامی نسبت بخود تلقی نموده. هنگام بازگشت موقعیکه وارد سرحد ایران (جلفا) شد تب خطرناکی عارض او گردید که همه از زنده گیش بکلی مأیوس شدند و بالاخره بدستپاری دکتر فوریه طبیب فرانسوی که در همین سفر بجای دکتر تولوزان استخدام شده بود عارضه‌شاه را بکلی رفع نمود.

در غیاب شاه کامران میرزا نایب السلطنه وزیر جنگ و حاکم تهران بود و چون وزیر اعظم امین السلطان همراه شاه رفته بود این بار کامران میرزا خودش مستقلاً نایب السلطنه و در حقیقت همه کاره مملکت شده و هیچ کس دست اندر کار نبود. در این سفر است که انگلیسها بدستپاری امین السلطان امتیاز بانک شرقی را که سابقاً از شاه برای خود گرفته بودند تبدیل به بانک شاعشاهی کرده و علاوه بر این امتیاز نشر اسکناس را هم برای این بانک از ناصرالدینشاه گرفتند این بانک و شعب آن در ایران کار رسیدن طلاهای این کشور را برای خارجه آسان کرد. روسها هم چون چنین دیدند آنها هم درمسد گرفتن امتیاز بانکی برای خود برآمدند (۱۳۰۸ هـ. ق.) به آنها هم از کیسه خلیفه بعنوان بانک رهنی امتیازی داده شد که فقط اموال منقول مسردم را بگرو گرفته پولی در مقابل آن داده شود لکن پس از چندی روسها از حد خود تجاوز کرده بانک رهنی را تبدیل به بانک استقراضی و اموال غیر منقول مردم را هم بگرو میگرفتند و گاهی هم برای توسعه نفوذ خود به رجال - وزراء - تجار - شاهزادگان و حتی علماء بدون گروی پول میدادند.

بطوریکه از سی میلیون روبل سرمایه اصلی بانک ۲۷ میلیون آن را بین مردم بخش کرده بودند و کار بجائی رسید که هر یک از این بدهکاران به محض جزئی مخالفت با دولت روس به بیانه اینکه موعد پرداخت اقساط بانک گذشته و بانک استقراض پول خودش را میخواهد املاک طرف فوراً ضبط بانک استقراضی^۱ و غیر مستقیم ضبط دولت روسیه میگردد. یکی از سوغاتیهای دیگر ناصرالدینشاه در این سفر دادن امتیاز انحصاری معامله توتون و تنباکو (رژی) در ایران بیک نفر تالیوت Talbot نام انگلیسی است که شرح و عواقب وخیم آن قبلاً به تفصیل ذکر شده است.

چون مردم از این عمل دولت سخت ناراضی و تحریکاتی هم در کار بود بانکای فتوای جعلی و یا غیر جعلی حاج میرزا حسن شیرازی مرجع تقلید شیعیان مبنی بر تحریم استعمال تنباکو و توتون بر علیه دولت شورش کردند و چون شاه و امین السلطان و سایر رجال مبالغ زیادی رشوه از کمپانی گرفته بودند^۲ تنبلی کوشش شد که مردم را بوسیله علماء ساکت کرده و امتیاز داده شده ملغی نشود لکن کوشش آنان مخصوصاً امین السلطان بجائی منتهی نشد فقط از بین علماء سید عبدالله بهبهانی با عمل و اجراء رژی موافق و دیگران سخت مخالف بودند بالاخره دولت مجبور شد که امتیاز را ملغی نماید الغای این قرارداد اولین قرص دولت ایران را بخارجه تشکیل داد. امتیازاتی که ناصرالدینشاه در دوره سلطنت خود به بیگانگان داد بقرار شرح زیر است:

امتیازاتی که بانگلستان داده شد:

- ۱- تلگراف هند و اروپا: بغداد - تهران - بوشهر در ۱۸۶۴ میلادی = ۱۲۸۱ قمری و بعد بجاهای دیگر نیز امتداد داده شد.
- ۲- امتیاز تمام منابع تولید ثروت ایران برای مدت هفتاد سال به یارون ژولبوس دو روبتر در سال ۱۸۷۲ میلادی = ۱۲۸۹ قمری. این امتیاز سرنگرفت و عملی نگردید زیرا انگلیسها بواسطه موافقت و سازش با روسها باین عکس روسها با انگلیسها خودشان دیگر موضوع را دنبال نکردند و بعد به نحو دیگری از آن استفاده کرده و به گرفتن امتیاز بانک شاهنشاهی اکتفاء نمودند.

۳- کشتی رانی در رودخانه کارون ۱۸۸۴ میلادی = ۱۳۰۲ قمری.

- ۴- امتیاز بانک شاهنشاهی ۱۸۸۹ میلادی = ۱۳۰۶ قمری بمدت ۶۰ سال. این امتیاز در سال ۱۳۰۹ خورشیدی از طرف دولت ایران برای نشر اسکناس به مبلغ دوست و

۱- شمه‌ای از وزارت دارائی دولت روس بود.

۲- بنا بر گفته دکتر فوربه در حدود دو میلیون لیره باصصت میلیون ربال.

پنجاء هزار لیره باذخیرید شد (بهای لیره در این تاریخ در حدود ۹۰ ریال بوده ۲۵۰ هزار لیره میشود بیست و دو میلیون و پانصد هزار ریال) و در مرداد ماه ۱۳۰۹ خورشیدی اسکناں بانک ملی انتشار یافت .

۵- امتیاز رژی تنیاکو و توتون (انحصار دخانیات) ۱۸۹۰ میلادی = ۱۳۰۷

قمری که بعد مورد تحریم واقع شد .

۶- قرضه بوئیتقه گمرک بنادر خلیج فارس یا گمرکات جنوب ۱۸۹۲ میلادی =

۱۳۱۰ قمری .

۷- امتیاز راه از خرّم شهر تا تهران .

امتیازاتیکه به روسها داده شد :

۱- تأسیس قزاقخانه در سال ۱۸۷۸ میلادی = ۱۲۹۵ قمری .

۲- امتیاز شیلات بحر خزر یا دریای مازندران .

۳- امتیاز بانک رهئی .

۴- امتیاز راه شوسه از عشق آباد تا مشهد .

پس از اینکه اجازه تأسیس قزاقخانه در سال ۱۲۹۵ قمری بروسها داده شد در سال

۱۲۹۶ قمری هیأتی از افسران روسی بریاست سرهنگ دو مانتوویچ Dumantovitch وارد

تهران شدند و یکواحد سواره هشتصد و پنجاه نفری بسبک سواره نظام قزاق روسی در

تهران از میان مهاجرین برگزیدند . مهاجرین کیها بودند؟ پس از اینکه شهرهای قفقاز از

بد تصرف ایران خارج شد و بموجب عهدنامه ترکمانچای شمیمه روسیه گردید عدهای از

اعالی شهرهای مزبور از لحاظ تعصب دینی و یا درموقع جنگ خدماتی نسبت بایران انجام

داده بودند ، پس از بسته شدن معاهده ، سلاح خود را درمهاجرت بایران دانسته و بامیدواری

زیاد وارد تهران شدند . این بیچارگان ، مانند تمام مراجعہ کنندگان پادارات دولتی ، مدتها

سرگردان بودند و دولت نسبت بانان زیاد توجهی نمی نمود تا اینکه ناسرالدينشاه امتیاز

تأسیس قزاقخانه را در سال ۱۲۹۵ قمری بروسها داد و در سال ۱۲۹۶ ق . پس از ورود

دومانتوویچ برای تشکیل قزاقخانه ناسرالدينشاه دستور داد که گارد سواری از میان مهاجرین

برگزینند و بتدریج مهاجرین اکثرأ وارد قزاقخانه شدند .

محل قزاقخانه در زمان ریاست دو مانتوویچ در داودیه بود و بعد در زمان ریاست

سرهنگ چادکوسکی (۱۲۹۹ قمری) به قصر قاجار انتقال یافت . در سال ۱۳۱۱ قمری

سرهنگ کاساکوسکی به ایران آمد و وضع بریگاد قزاق بکلی جور دیگری شد بدین معنی که

بریگاد قزاق را از تبعیت وزارت جنگ ایران خارج ساخته و آرا مستقل نمود بعد عمارتی

برای قزاقخانه در تهران ساخت و دورمیدان مشق سابق را دیوار کشید و محوطه مزبور

را برای آموزش افراد قزاق اختصاص داد (میدان مشق سابق اکنون وجود ندارد و در جای آن عمارت وزارت خارجه - عمارت موزه - اداره باستان‌شناسی - بانک سپه - اداره ثبت - اداره شهرستانی - اداره پستخانه - اداره شرکت نفت ملی و غیره بنا شده است) و قصر قاجار را هم برای اقامت اردوی قزاق از دولت گرفت و در سال ۱۳۱۸ قمری بنا بدرخواست مظفرالدین‌شاه از طرف امپراطور روس درجه سرتمین نیز باو داده شد.

مبنای قرارداد با دولت روس بر این بود که رئیس قزاقخانه نیامد پیش از سه سال در ایران بماند اما کاساکوسکی Kassakovsky مدت بمسال در ایران ماند و رئیس قزاقخانه بود. مشك این جا است که هزینه تشکیلات مزبور را دولت ایران از کیسه فقر خود میپرداخت اما هیچگونه دخلتی در امور قزاقخانه نداشت و رئیس قزاقخانه همیشه مطلق - العنان و تحت نفوذ مستقیم دولت روس بود و در این مدت هم هیچوقت حساب مخارج خود را بوزارت جنگ ایران نداد!

راجع بامتیازاتی که در این سالها به بیگانگان داده شده است دکتر قوریه^۱ فرانسوی طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه در کتاب (مسال در دربار ایران) در تاریخ ۱۴ آوریل ۱۸۹۰ میلادی بر این با ۲۳ شعبان ۱۳۰۷ ه. ق. زیر عنوان امتیاز در امتیاز مینویسد:

«بنظر میرسد که با اعطای این امتیازات پی در پی بالاخره ایران بتمامی بدست اجانب خواهد افتاد». بر او در کتاب انقلاب ایران راجع باین موضوع مینویسد: همه این امتیازاتی که به اجانب داده شده بود دارای یک سر نوشت همانندی بود ناچیز آنی شاه و در بازیانش، و بزبان دائمی مردم کشور (بالقوه و بالفعل از حیث ثروت ایران) تمام میشد.

معلومات ناصرالدین‌شاه از حیث خط و انشاء خوب بوده و از زبانهای خارجه فقط کمی فرانسه میدانسته و هنگام صحبت با بیگانگان بخیال اینکه ممکن است کلمات و جملی را غلط ادا کند و خجل شود حتی الامکان فرانسه حرف نمیزده و در موقع احتیاج بوسیله مترجم صحبت میکرد. در دوره سلطنتش مترجمین او به تناوب: ملک‌خان ناظم‌الدوله یحیی‌خان مشیرالدوله و محمد حسن خان اعتماد السلطنه بوده‌اند. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب مینویسد: و خلاصه باز خلاصه درس خواندند پانزده سال است که من درس میگویم و ده سال قبل از من معتمد الملک^۲ و پیش از او حکیم کلوک^۳ و در زمان ولیعهدی و ایالت تبریز جمع دیگری درس داده بودند ماشاءالله از شدت کار یا پریشانی خیال هیچ فرانسه نمیدانند زیرا که مثل سایر کارها از راه اسولش بر نمی‌آیند تصور میفرمایند تعلیم و تربیت مثابه سلطنت مستقله ایران است که به بوالهوسی بتوان تحصیل کرد و الله درس چیز دیگری است.

۱ - Dr Feuvrier.

۲ - یحیی‌خان مشیرالدوله.

۳ - Dr. Cloquet.



میرزا مادروس خان از ارامنه ایران که معلم زبان روسی مهندسه درالقنون بود و بعد امیرتومان و رئیس الامازور (رئیس ستاد) برکناد سواره قزاق شد.

ناصرالدینشاه خیلی میل داشته که زبانهای خارجه را بیاموزد و بداند اما همانطوریکه اعتمادالسلطنه اظهارنظر کرده کارهایش از روی بوالهوسی و شاعانه سورت میگرفته است. بعقل و جهات سیاسی مدتی هوس یادگرفتن زبان آلمانی در نزد بارون دورنمان کرد بعد هوس یادگرفتن زبان روسی نمود و چندی در نزد مادروس خان معلم روسی دارالقنون و میرزا احمدخان قنصل سابق حاجی طرخان روسی خواند. یکزمانی هم هوس یادگرفتن زبان انگلیسی نمود و جز چند کلمه‌ای از روسی و انگلیسی (روسی قدری بیشتر) چیزی نمیدانسته است. اعتمادالسلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خود چنین گوید :

دوشنبه ۳ رجب ۱۳۰۴ : میرزا احمد مترجم را دیدم معلوم شد شاه احضارش

فرمودند که درس روسی بخوانند. رسم شاه این است هر وقت میخواهد التفات به انگلیس‌ها بفرماید زبان انگلیسی میخوانند. چون حالا ایلچی بزرگی از روس می‌آید محض خصوصیت بروس زبان روسی دوروزی خواهند خوانده. وزیر مینویسد : ۴شنبه ۱۷ محرم ۱۳۰۵ : شاه برای التفات بروس‌ها درس روسی میخواهد بخواند که ابتدا نخواهند خواند. سابقاً گفته شد یکی از امتیازاتی که ناصرالدینشاه به بیگانگان داد امتیاز انحصار تنباکو و توتون بود که در قبال گرفتن مبلغ بسیار جزئی به انگلیس‌ها واگذار نمود. امتیاز مزبور غوغای بزرگی در ایران تولید کرد و این اولین بار است که ملت بر علیه اعمال بی‌رویه

و خیانتکاری دولت قیام و اقدام کرده است. چون انگلیس‌ها، در داشتن نفوذ و گرفتن چند امتیاز مهم، از روس‌ها خیلی جلوتر افتاده بودند روس‌ها چون دیدند که کسلاشان خیلی پس ممرکه قرار گرفته در این موقع آرام نشستند و مشغول به تحریک و دسیسه بر ضد حریف دیرینه و کهنه کار خود شدند و بالاخره در کار خویش موفق هم گردیدند و سیاست و نفوذ انگلستان نیز صدمه و لطمه زیاد وارد آمد ولی از آن طرف هم خسارات زیادی نیز ابواب جمع ملت فقیر ایران گردید و چون موضوع، موضوع مهمی بوده از این جهت مختصراً بشرح آن در اینجا پرداخته میشود:

در سال ۱۳۰۷ ه. ق. ناصرالدینشاه و وزیر اعظمش امین‌السلطان مانند سفرهای پیش پس ازدادن چند امتیاز به بیگانگان دست از پا درازتر از اروپا بازگشتند. و طبق معمول و رسوم مملکتی، برای ورود شاه، مردم را به طاق نصرت بستن و چراغانی کردن مجبور و وادار نمودند، و در این سفر مهم‌ترین امتیازیکه در مقابل گرفتن مبلغ خیلی جزئی برای خود به انگلیس‌ها داده شد انحصار دخانیات ایران بود. در ۲۸ رجب ۱۳۰۷ ه. ق. برابر با ۲۰ مارس ۱۸۹۰ میلادی امتیاز انحصار خرید و فروش تنباکو و توتون (نظیر اداره انحصار دخانیات کنونی) را به ماژور. اف. تالبوت^۱ انگلیسی که بعداً او شرکتی ایجاد نمود واگذار شد. پس از گرفتن امتیاز که در **قبال آن ۲۶ هزار لیره پیشکشی (رشوه) بشاه و مبالغی هم به وزیر اعظم و وزراء داده شده**^۲. عده زیادی از انگلیس‌ها برای تشکیلات اداره وارد ایران شده و به ایالات و ولایات تقسیم گردیدند تا بهر برداری از امتیاز خود نمایند. در سراسر ایران خیلی سخت سر و سدی بلند شد، مهم‌ترین شورش مردم در تهران و تبریز بود^۳، سرانجام دولت ناچار بلکه مجبور گردید که امتیاز مزبور را در مقابل دادن خسارات زیادی لغو نماید. در این باب خیلی اشخاص چیز نوشته‌اند و مهم‌ترین آنان که خود شاهد و ناظر حوادث و وقایع بوده‌اند دکتر فوریه فرانسوی طبیب خاص ناصرالدینشاه و اعتماد السلطنه میباشند. دکتر فوریه طبیب مخصوص ناصرالدینشاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) تألیف خود در

۱- Talbot

۲- مظنه لیره به قران در این تاریخ ۳۲ ریال بوده و ۲۶ هزار لیره پیشکشی شاه میشده است در حدود هشتاد و چهار هزار تومان.

۳- پس از بلند شدن سر و سدی آذربایجان و انقلاب تبریز دولت یعنی شاه و امین‌السلطان، آقاعلی امین‌حضور را به تبریز فرستاد که اوضاع را از نزدیک مطالعه کرده و گزارش دهد امین‌حضور بجاپاری وارد تبریز شد و وضع تبریز و آذربایجان را در باب نحوستن رژی منقلب دید، و فوراً از آنجا بازگشت. اعتماد السلطنه مینویسد، دوشنبه ۲۰ ذیحجه ۱۳۰۸، امین‌حضور امروز وارد شهرستانک شده. ناصرالدینشاه در این موقع برای ییلاق و تفریح به شهرستانک رفته بود.

۴- البته روس‌ها هم کلاماً در این کار دست داشتند و به آتش انقلاب دامن میزدند.

این باب مینویسد: «شرکت انگلیسی این امتیاز را با دادن رشوه‌های گزاف که به دو میلیون لیره (۶ میلیون و نیم تومان) بالغ میشود گرفته و حق این است که تحصیل آن با این خرج می‌ارزیده است.» و نیز مینویسد: «یک اردو از اتباع یا مستخدمین انگلیسی با هیأتی از کارگزاران شرکت چه شرقی و چه انگلیسی از هر طرف بایران ریختند زیرا طعمه چرب و نرمی پیدا شده بود که بارنج رسیدن بان بخرج سفرش می‌ارزیده. برای اینکه معلوم شود که وزراء و شاهان یا شاهنشاهان ایران خائن‌تر از وزراء و سلاطین عثمانی بوده‌اند مقایسه همین امتیاز تنباکو و توتون کافی است. دولت عثمانی هم در سال ۱۸۸۴ (شش سال پیش از امتیاز رژی ایران) چنین امتیازی به بیگانگان داده بود با این تفاوت که مدت امتیاز آن سی سال و امتیاز ایران پنجاه سال. منافع ایران بابت حق الامتیاز سالی پانزده هزار لیره. عثمانی شصت و سی هزار لیره (دو میلیون تومان). منافع ویژه برای شرکت انگلیسی از امتیاز تنباکو و توتون ایران پانصد هزار لیره (یک میلیون و شصت هزار تومان) در سال برآورد شده بود و بایران فقط سالی ۷۰ هزار و هشت هزار تومان میدادند. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب مینویسد:

«پنجمین ۱۴ رمضان ۱۳۰۷: شنبدم پانزده هزار لیره (۴۸ هزار تومان) از بابت امتیاز تنباکو و توتون که به انگلیسها دادند نقد تحویل شاه نمودند. و نیز مینویسد: «۲ سفر ۱۳۰۹: بعد از چهار منزل آمدم عصر شازده دافر (کاردار) روس آمد معلوم شد امپراطور روس سخت ایستاده که عمل تنباکو بهم بخورد اتحاد تازه روس و فرانسه و عثمانی بر ضد انگلیسها است در مشرق زمین، مثل اینکه عثمانی را تحریک کردند که به انگلیس تکلیف کنند حتماً از مسر برود. وزراء عثمانی که هواخواه انگلیس بودند معزول شدند. جوادپاشا دوست روسها بسود سدر اعظم شد پولیتیک کلیه برگشته از این طرف انگلیس سدکورور (پنجاه میلیون تومان) از ایران خسارت میخواهد کار خیلی سخت شده تا بعد چه شود حالاً که سخت به گل فرو رفته‌اند. همچنین مینویسد:

«دوشنبه ۳ سفر: شازده دافر روس منزل من بود بعضی پیغامات از قول وزیر مختار به شاه داد سراپا تهدید بود گمانم این است حاصل این گفتگوها تغییرات زیاد در ایران بشود اما من جرأت نمیکنم این پیغامات را بشاه بگویم یا بنویسم.»

ناصرالدینشاه گاهی به سفراء روس و انگلیس سخت جواب میداده از آن جمله اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «شنبه ۸ سفر: عصر شازده دافر روس دیدن آمده بود میگفت وزیر مختار عریضه‌ای بشاه نوشته در باب فتنه آذربایجان و غیره که ناها اسباب مرآده بشما نداریم شخص امینی را معین کنید که مطالب ما را بشما عرض کند به وزیر اعظم شما اطمینان نداریم. مشیرالدوله بجای شخص امین، وزیر خارجه ترجمه کرده بود که شاید خود وزیر خارجه شود، شاه متغیر شده بود. در جواب مفصلی که نوشته بود این مطلب را هم بو وزیر مختار نوشته بودند که من شاه هستم و مختار، هر کس را که میل دارم وزیر

خارجه می‌کنم بشما دخلی ندارد». و نیز مینویسد: «۵ شنبه ۴ ربیع الاول ۱۳۰۹: امروز شنیدیم طلاب مشهد هم دکانهای تنباکو فروشی را بسته و شورش نموده بودند صاحب دیوان رفع غائله را کرده بود».

اعتماد السلطنه مینویسد: «یکشنبه ۴ جمادی الاولی ۱۳۰۹: عجالة که این رشته سر دراز دارد هر گاه سه ماه قبل که جناب میرزا تلگرافیکه بتوسط نائب السلطنه بحضور شاه زده بودند جواب به قاعده داده بودند حالا ماده باین غلیظی نمیشد و این فتنه برپا نمیکشت صورت تلگراف جناب میرزا که سه ماه قبل زده بود از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم بتوسط حضرت اسد امجد والا نائب السلطنه دام اقباله العالی بشر فرمض حضور اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه میرساند اگر چه دعا گو تاکنون به محض دعا گوئی اکتفاء نموده تصدی استدعائی از حضور مبارک نکرده ولی نظر بتواصل اخبار بوقوع وقایعی چند که توالی از عرض مفاسد آنها که خلاف رعایت حقوق دین و دولت است عرضه میدارد که اجازه مداخله اتباع خارجه در امور داخله مملکت و مخالفت و تردد آنها با مسلمین و اجرای عمل تنباکو و راه آهن و غیرها از جهاتی چند مناقصی صریح قرآن مجید و توأمین الهیه و موطن استقلال دولت و مخمل نظام مملکت و موجب پریشانی رعیت است چنانچه واقعه شیراز و قتل و جرح جماعتی از مسلمانان در سخن احمد بن موسی علیه السلام و هتک آن بقعه مبارک و تبعید جناب شریعتمدار حاجی سید علی اکبر سلمه الله بوضع ناشایسته نمونه‌ای از نتایج این امورات است.

البته مفاسد این امور از عرض حضور اقدس نگذشته والا از فرط اهتمام خاطر همایون در ترقیات ملت و دولت رضا نمیدهد که بعد از استمرار نعمت خداوند جلّت عظمته بر اعلی حضرت شهر یاری عز نمرته به قوت شوکت و دوام سلطنت این امور که مفاسد آنها در اعصار لاحق دامن گیر دین و دولت و رعیت است در این عهد همایون جاری شده نام نیک چندین ساله دولت خدای نخواستہ بخلاف مذکور شود رجاء و اتق از مراحم ملوکانه آنکه اگر اولیای دولت قاهره در این امور رخصتی فرموده‌اند با اتفاق کلیه ملت متعذر شده این مفاسد را با حسن الوجه تدارک و جناب معظم را که اکنون پناهنده ناحیه مقدسه است بتلافی این و هن مورد عواطف خسروانه فرمائید تا که مزید دعا گوئی و امیدواری کافه علماء و رعایا گردد الامر الاقدس الاعلی مطاع. این بود تلگراف جناب میرزا اگر همانوقت ایشان را راضی میکردند این فتنه برپا نمیشد و تمام این خبط و خطا بواسطه غرور کار گزاران دولت است. زحمتی که در ظرف سلطنت خودشان کشیده بودند که اقتدار مالاها را که کنند حیا و

جبهات کارگذاران حالیه دولت اسبانی فراهم آورد که اقتدار طوری بروز کرده است که از صدر اسلام تاکنون در مملکت شیعه این طور ایستادگی از علماء دیده نشده بود .

پساً طبیب که مایه نداشت رنج فرود وزیر باید ملك هزار ساله چه سود
و فردوسی علیه الرحمة چه خوب گفته است :

ز دستور بد گوهر و جفت بد تباهی به دیهیم شاهی رسد
دستور جوان مثل امین السلطان و جفت مثل امین اقدس همین آخر را می آورد باز
خداوند عاقبت را حفظ کند و این پردمای که در جلو چشم بزرگان دولت است بردارد .
دوشنبه ۵ : «من میخواهم این چند روز کمتر نزدیک شاه بروم چون در باب تنباکو سعماء
قبیل من دو سه مرتبه عرض کردم که این کار آخر بد دارد میترسم اگر حضور بروم از من
خجالت بکشند عداوت بورزند .

۴ شنبه ۷ جمادی الاولی ۱۳۰۹ : و طوری مسأله تنباکو مهم است که حتی اندرون
خود شاه بیبجوجه نمی کشند . شنیدم شاه فرموده بود بزندهای خودش که کی غلیان را
را حرام کرده بکشید این چه حرفی است . یکی از خانمهای آبرومند عرض کرده بود همان
کس که ماها را بشما حلال کرده همانکس غلیان را تا در اداره خارج مذهب است به ما حرام
کرده . شاه فرموده بود من میکشم شما هم بکشید . یکی از زندهای دیگر گفته بود **شما دو خواهر
هم باهم گرفتید تکلیف مردم که نیست تقلید شما را بکنند** خلاصه عجاله احدی
از خانه و کسوجه غلیان نمیکشند غیر از شاه و امین السلطان و امین اقدس . ۵ شنبه ۸ :
مشیرالدوله (یحیی خان) میگفت ایلچی روس بعین نوشته بود بشاه عرض کنید در این هنگامه که جان
فرنگیها در معرض تلف است چرا جاجرود میروید . ایلچی انگلیس به حکیم تولوزان گفته
بود که من ایرانیها را این طور غیور نمیدانستم آفرین بر این ملت کلیه فرنگیها از جان
خودشان وحشت دارند .

جمعه ۲۳ : «مغرب که در بخانه رفتم در نهایت تقیر بودند سرشام فرمودند احدی
نایستد من قریب سه ساعت روزنامه خواندم هیچ ملتفت نبودند همه را فکر میکردند . شنبه
۲۴ : «شنیدم که دیشب بعضی اعلانات بدیوارها چسبانده اند که هر گاه تا روز دوشنبه کار
تنباکو موقوف نشود جهاد خواهد شد و تمام فرنگیها و اتباع او را خواهیم کشت در بخانه

۱- در این ایام امین السلطان ۳۴ سال داشته است .

۲- مراد از دوخواهر عایشه خانم و لیلی خانم خواهران میرزا عبداللہ خان پوئی است .

که رفته دیدم هنگامه غریبی است جمعی از وزراء را برای شوری حاضر کرده بودند حتی نریمانخان ارمنی احمق خوشبخت هم بود معلوم است که این هنگامه برای این اعلان جهاد است .

وزیر مختار روس هم امروز بحضور همایون آمد قریب دو ساعت خلوت کرد . دو ساعت از شب گذشته پاکتی از نائب السلطنه رسید صورت اعلانی فرستاده بود که فردا صبح باید دوهزار نسخه بندهید چاپ کنند بلافاصله دستخط شاه رسید بمبالغه و تأکید در خصوص چاپ کردن این اعلان . معلوم شد نتیجه مجلس امروز این بود . صورت اعلان از این قرار است : و اعلان دولتی از جانب ستی الجوانب پندگان اقدس همایون شاهنشاهی روحنا و ارواح العالمین فداه محض مرحمت در حق اهالی مملکت در تمام ممالک محروسه ایران عمل انحصار تنباکو و توتون دخانیات را موقوف و متروک فرمودند و کما فی السابق صاحبان و مالکین تنباکو و توتون و عموم دخانیه در تمام ممالک محروسه ایران آزاد و مختار هستند که جنس دخانیه خودشان را بهر کس میل دارند بفروشند و از هر کس میل دارند بخرند در داد و ستد تنباکو و توتون و غیره از این تاریخ به بعد برای مردم مجبوریتی نیست و در مال خود آزاد و مختار هستند محض اطلاع و امیدواری عموم اهالی اعلان شد شهر جمادی الاولی ۱۳۰۹ . یکشنبه ۲۵ : خدمت شاه رفته بمفاصله ربع ساعت اعلانات که قدری چاپ شده بود رسید بنظر مبارک رساندم پسند فرمودند باقی راهم قریب بنظر تمام نموده خدمت نائب السلطنه فرستادم . ایلچی انگلیس هم بحضور شاه آمد مراجعت بمنزل نمودم . عصر شازده دافر روس میگفت دیروز وزیر مختار ما که بحضور شاه رفته بود در خصوص بی نظمی شهر وعدم رضایت مردم از امین السلطان شرحی بیان کرده بود . شاه همه را بطرفه گذراند بودند . البته امروز ایلچی انگلیس برخلاف او عرض کرده امروز در قراولخانه های شهر سرباز که فشنگ پآنها داده بودند گذاشته بودند . بملاوه دسته سرباز هم در کسوجها گردش میکند از ترس اینکه آن اعلان که تهدید بقتل عیسویان نموده بودند بدیوارها چسبانده اند این کار را کردند . دوشنبه ۲۶ : و امروز که جهاد خیر کرده اند تا بحال که ظهر است بحمدالله خبری نیست شاه هم سوار شدند شکار تشریف بردند .

دوشنبه ۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۹ : و خلاصه وارد دربخانه که شدم دیدم جمعیت غریبی آنجا هستند شاه با امین السلطان و مخیر الدوله و نائب السلطنه و قوام الدوله - عضدالملک - معین الملک - نریمانخان و معین نظام و میرزا عیسی وزیر در گلخانه خلوت کرده اند . مشیر الدوله هم رفت حضور ، من بطرف نارنجستان که نهاد آنجا میل خواهند فرمود رفته

ملك النجار (حاج كاظم) را دیدم خلمت پوشیده انجامیگرده. بعد از شورای وزیران تشریف آوردند نهار میل فرمودند منمهم سر نهار روزنامه خواندم بعد از نهار خانه آمدم نهاری صرف نموده خوابیدم یکدفعه دیدم صدای اهل خانه از راه پله بالاخانه می آید چون هیچوقت رسم نبود اهل خانه بیرون بیایند وحشت نمودم شاید برای والده اتفاقی افتاده سراسیمه از جا جسته پرسیدم چه خبر است گفت اهل شهر بدور ارك جمع آمدند ارك را گرفته اند تمام دكاكین شهر را بستند مردم شوریده اند توپ میبرند برخیز بین چه هنگامه است. من از پنجره بالاخانه نگاه کردم دیدم چند دكانیكه رو بروی بالاخانه بود بسته اند گفتم شاید خدا نکرده سدمهای بوجود مبارك شاه رسید است خواستم لباس پوشیده بروم والده آمد و مانع شد آدم فرستادم خبر آوردند كه قریب بیست هزار نفر دور ارك را گرفته اند پانصدشصد نفر داخل ارك شدند و هجوم بمبارت بردند درهای ارك را بسته وقتون ایستاده اهل شهر به فریاد بلند بشاه فحش میدهند و میگویند امین السلطان را بغرستید بیرون تا بکشیم، جمعی به نائب السلطنه كه میان مردم بالتماس رفته بود كه مردم را آرام کند حمله برده بودند، سرباز مجبور شده شلیك كند هفت هشت نفر گلوله خورده مردند. این خبر بیشتر باعث وحشت من شد تا نیمساعت بغروب مانده مردم از دور ارك متفرق شدند.

نیمساعت از شب رفته امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا اذ دربخانه آمد مسأله معلوم شد كه دیروز شاه دستخطی به نائب السلطنه نوشته بود كه یا اینکه فردا میرزا حسن مجتهد آشتیانی میرود روی منبر قلیان میکشد و مردم را بگوید قلیان بکشند یا اینکه از شهر بیرون برود نائب السلطنه دستخط میدهد عبدالله خان والی میبرد؟ خدمت میرزا حسن، جواب میگوید قلیان كه نخواهم كشد اما رفتن از شهر را اطاعت میکنم فردا خواهم رفت. امروز هم شاه به معین نظام^۳ حكم میکند برو و توی شهر به قهوه خانه ها قلیان بگذارد و به مردم حكم كند

۱ - مشکوة الدوله پیشخدمت ناصرالدین شاه پسر امامقلی میرزا عمادالدوله و برادرزن اعتماد السلطنه.

۲ - عبدالله خان والی اعتماد الملك متوفی در ۳ شنبه ۲۱ صفر سال ۱۳۱۰ قمری پسر حاج علیخان پسر حاج محمد باقرخان بیکلریگی قاجار دولو بوده و در سال ۱۳۰۹ قمری ملقب به اعتماد الملك گردید. نامبرده از نوکرهای معتبر کامران میرزا نائب السلطنه بوده و حکومتهاى كه در جزء ابواب جمعی کامران میرزا بود او را از جانب خود سمت نایب میفرستاده است. در سال ۱۳۰۱ ق. مدتی حکمران (نائب الحکومه) گیلان بوده است.

قلیان بکشند هر کسی اطاعت نکند شکم آنها را پاره کند ، اینهم نتیجه شورش بود .
از اتفاق امروز که دوشنبه است وفات سیده نساء (حضرت فاطمه) علیها السلام بود خاتمه
میرزا حسن مجلس روضه خوانی بر پا می نماید تمام علماء را خبر میکنند .

جمعی محض خصوصیت ، جمعی بواسطه فضولی حاضر میشوند بعد از اتمام روضه جناب
میرزا حسن میگوید به من حکم شده یا امروز قلیان بکشم یا از شهر بروم و الحال با شما
وداع مینمایم و خواهم رفت با حالت مظلومیت چکمه ای میپوشد و مسم رفتن میشود از
آنجائی که کلیه قلوب مردم از ایران^۱ مکدر است و نوکر یاب عموماً بواسطه محرومی از
خدمت ولینمست که تمام منحصر شده به آل ذال^۲ و رعیت بواسطه گسرنانی و تعدیات
پلیس و اجزای حکومت همه دل پری دارند این حرکت میرزا آشتیانی هم مهیج
شد ، شاید دست خارج هم در این تفتین بوده است یک دفعه چند نفر سوار و پیاده در کوچه
و بازار می افتند که داکین را ببندید که میرزا مجتهد را میخواهند از شهر بواسطه لکشدن
قلیان بیرون کنند روز حمایت دین و قتل کفار است این بود که در ظرف یکی دو ساعت این
شورش برخاست هنوز معین نظام بیرون نرفته و اجرای حکم ننموده که خبر رسید به نائب السلطنه
شهر شورید .

نائب السلطنه مجتهد^۳ خدمت شاه میرود و عرض میکند شما دستخط التفتائی به میرزا
حسن مینویسید شاید فتنه بخوابد . دستخط نوشته شد و شاه انکار سرف فرودند که من از
این حکم خبر ندارم این دستخط مرحمت آمیز چندان مؤثر واقع نشد چرا که اطمینان به
قول شاه نداشتند تمام این فتنه ها را از امین السلطان میدانستند این بود که جمعیت هجوم آور
شده دور ارك را گرفته و قریب شصت هفتصد نفر وارد ارك میشوند هر چند نائب السلطنه با التماس
می خواهد مردم را ساکت کند زن و مرد عوام پسرده دری نموده بنای فحش و بدگویی
گذاشتند بکنفر سید یا شمشیر برهنه به نائب السلطنه حمله میکند نائب السلطنه به طرف خانه
خود فرار میکند^۴ این جمعیت او را تعاقب مینمایند در ایسن بین کرم بیک قاچاق روسی
معروف میرسد کرامتی نموده نائب السلطنه را که دیگر خسته و مانده شده بود سوار به اسب
خود مینماید یکدست جلو اسب و به یک دست دیگر طپانچه چند تیر به هوا خالی می کند

۱- گویا حکومت یا زمامداران از جلو کلمه ایران افتاده است و باید حکومت یا
زمامداران ایران درست باشد .

۲- خانواده امین السلطان .

۳- در این ایام خانه مسکونی نائب السلطنه در ارك بوده .

نائب السلطنه را بخانه‌اش می‌رساند مردم باز هجوم مینمایند که به خانه نایب السلطنه بریزند معین نظام بسر باز حکم شلیک می‌نماید شصت هفتاد تیر خالی می‌کنند هفت نفر کشته میشوند مردم عقب می‌روند .

از آن طرف بعد از تملقات زیاد و سند دادن به میرزای آشتیانی که عمل تنیا کولیه* از خارج و داخل موقوف خواهد کرد چند نفر از جانب میرزای آشتیانی می‌افتند میان مردم و جار می‌زنند که میرزا می‌فرماید مردم متفرق شوید و بخانه‌های خود بروید منتظر حکم نائی باشید مردم متفرق میشوند اما از شنیدن صدای تفنگ و مهابوی مردم طوری وحشت به خلوتیان حضور دست میدهد که درب اسلحه‌خانه را بازمی‌نمایند و تمام عمده خلوت را اسلحه میدهند که به جهت دفاع حاضر شوند که وجود مبارک را محافظت نمایند. هم از آجتائی که خداوند حافظ وجود مبارک است شورشیان دست از فتنه برداشتند و متفرق شدند والا این عمده خلوت قابل دفاع نبودند بقول فردوسی علیه‌الرحمة که میگوید :

تو را اگر جز بریط و چنگ نیست که چنگ تو را درخور چنگ نیست

خلاصه این شب سازی اسلان و جمعی درخانه خوابیدند. امین السلطان از وحشت وجود شریف خودشان شب منزل نرفت همانجا خوابید. چند مرتبه عضد الملک خانه میرزا حسن آشتیانی رفت و آمد مقارن غروب جارچی به کوچه و بازار افتاد که مردم حکم میرزای آشتیانی است که فردا همه به دکانهای خود بنشینید و مشغول کسب باشید آنچه منظور شما است شاه بعمل خواهد آورد روز جمعه در مسجد جامع حاضر شوید جناب میرزا به منبر می‌رود تکلیف شما را معین خواهد کرد خلاصه امشب تا صبح من از وحشت نخوایدم.

سه‌شنبه ۳ : صبح که به درخانه میرقم متجاوز از سه چهار هزار قشون سواره و پیاده از قزاق و غیره دور ارك می‌گردیدند تمام فرارها در دیوانخانه حاضر بودند من دارالترجمه رفتم و یا کمال حسرت به میدان توپخانه قدیم نگاه میکردم و این قشون و جمعیت را میدیدم که از ترس و وحشت تدارک دیده شده بر سلطنت مستقله صد و بیست ساله قاجار فاتحه می‌خواندم و از شدت غصه خون دل می‌خوردم که چطور از سوه تدبیر ارکان قدیمه و قسویه سلطنت را با تیشه بی‌عقلی منهدم ساختند و کار بزرگ سلطنت را به دست جهال نادان سپردند و حضرت وزیر اعظم از شدت غرور خود و دولت را به عذاب انداخت این شعر را مناسب حال ایشان دیدم :

که نادان ز دانش گریزد همی به نادانی اندر ستیزد همی

از دارالترجمه به حضور همايون رفتم به من فرمودند عمل دیروز هم مضحك بود و هم گریه داشت عرض کردم هیچ مضحك نبود بلکه سراپا گریه بود امروز تمام طبقات نوکرها احضار شده بودند پمداز نهار من منزل آمدم عسر مشیر الدوله (یحیی خان) به منزل من آمد

میگفت که مجلس شوری برقرار شد فرمودند هر روز وزراء در بهانه حاضر شوند و مخارج نهار آنها کامکان داده شود .

این مخارج نهار را در اول این سال قطع فرمودند هزار تومانی را اضافه مواجب در آن فتنه ماه رمضان گذشته بواسطه خدمات آقا بالاخان^۱ به او داده بودند و مابقی را به خواجهها و اهل حرمخانه حالا مقرر شده که از عین مالیات این دو هزار و چهار صد تومان را بدهند و در دادن باقی مانده جیره و مواجب قشون هم به امین الملک^۲ وزیر خزانه عامه تأکیدات اکیده فرمودند .

دو ساعت بعد از ظهر ایلیچی انگلیس قفله^۳ به درخانه رفته در آپسارخانه با امین السلطان ملاقات کرد و دو ساعت خلوت می کند و بلافاصله وزراء خاص از قبیل امین الدوله و مخیرالدوله و مشیرالدوله و غیره جمع شدند تا سه از شب گذشته در بهانه بودند .

نتیجه این شوری این شد که اجتماع مردم در مسجد موقوف شود اعلامی که سورتش نوشته میشود چاپ نموده منتشر شود و متملقین امین السلطان تمام این فتنهها را به تحریک نائب السلطنه شهرت دادند بلکه به شاه هم مشبه نمودند که به تحریک نائب السلطنه محض عداوت به امین السلطان این کار را کردند خلاصه سورت اعلان از این قرار است :

(اعلان): چون دولت اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانان مونتوپول و انحصار دخانیات کایه^۴ از داخله و خارجه موقوف فرمودند و به من رسماً نوشتند لهذا به عموم تجاری که به اداره رژی تنباکو و توتون فروخته اند اعلان می نمایم هر کس بخواهد تنباکو و توتون خود را پس بگیرد اداره دخانیات رفته و قیمتی را که بسرای آن دریافت نموده رد کند و جنس خود را تحویل بگیرد (آرنستین) .

اگر شخص بسیر و عاقلی در این اعلان بدقت نگاه کند می بیند که تدلیس انگلیسها بچه درجه است بنابر مضمون این اعلان هم اداره دخانیات برقرار است و هم دولت مجبور است که خسارت کلی به آنها بدهد آفرین بر تدبیر و عقل امنای دولت انگلیس و افسوس به نادانی و ناسپاسی نمک پادشاه که رجال دولت ایران محض تملق به خارجه به دولت و ملت خود خیانت میکنند و باز محترم هستند .

چهارشنبه ۵: «امروز صبح دارالترجمه رفته از آنجا بحضور مبارک رفته دم در باغ آردل امین السلطان را دیدم که بقب من می آید خدمتشان رسیدم سورت اعلان مذکور را به من دادند که تا عصر پانصد نسخه چاپ کرده با ایشان بدهم در این بین شاه احضارم فرمودند بحضور

۱- معین نظام - سردار افخم .

۲- میرزا اسمعیل خان .

رغم بهمن فرمودند که کلیه عمل داخله و خارجه را موقوف کردیم اما باید خسارتی به کمپانی داد عرض کردم در قراردادنامه و امتیازنامه فقط نوشته شده که دولت ایران باید از کمپانی رعایت کند و حمایت نماید کدام رعایت و حمایت بالاتر از اینکه صد نفر نفوس محترمه خودتان را کشید ، وزیر آذربایجان امیر نظام و رئیس پستخانه و تلگرافخانه و امور خارجه (کارگذار) آذربایجان را معزول کردید ، مجتهد شیراز را جلای وطن دادید ، حکم باخراج میرزا حسن آشتیانی دادید و چه کمکهای معنوی نفرمودید با وجود این همه حمایت دیگر دیناری حق مطالبه خسارت ندارند . بدایحال من که این عرض من مخالف رأی وزیراعظم است والبته شنیده است و همانطوریکه چهارسال است من بواسطه ایرادی که از امتیازنامه بانک گرفتم میسوزم حالا هم بواسطه این عرض انتقار صدمات جسمانی و روحانی از وزیراعظم و جنود ایشان دارم . سه شنبه ۱۱ جمادی الثانیه ۱۳۰۹ مینویسد : « دیشب بیچاره نصرالملک^۱ مرحوم شد سبح بقاتحه خوانی نصرالملک رفتم شنیدم که لقب و منسبش را با افواج قزوین و موجب تمام رابه پسرش^۲ دادند عزیزالسلطان به تحریک پدرش این افواج را خواسته بود ، شاه ندادند اگر این هنگامه شورش نمیشد بقین میدادند . جمعه ۲۱ مینویسد :

« شاه امروز هم بجهت مجلس تجار تنباکو و غیره رفته بودند . یکشنبه ۲۳ : منزل امینالسلطان رفتم ایشان را خیلی کسل دیدم به من درد دل کرد که شاه يك مجلس شورای خاصی فراهم آورده مرکب از نایبالسلطنه ومن و امینالدوله و مخبرالدوله و قوامالدوله و عضدالملک کارهای دولت راجع باین مجلس است معلوم است که در این هنگامه قدری سستی بکار ایشان پیدا شده خلاصه دستخطی که دیروز شاه خطاب بتجار تنباکو فروشان نوشته بودند به من حکم فرمودند که در اطلاع^۳ بنوبسم سوادش را از امینالسلطان خواستم اصلی را به من داد که صورت آن را عیناً در این جا مینویسم :

نایبالسلطنه - جناب امینالسلطان و سایر وزرای محترم دولت این یادداشت ما را ملاحظه کرده برای تجار محترم و غیره و تجار معتبر تنباکو فروش قرائت نمایند . حکمی که پادشاه و دولت میکند او را خود دولت لازم الاجراء میداند و هر حکمی که میکند چه در خارجه و چه در داخله واجبی و غیراجبی از روی خدعه و اشتباه نخواهد بود يك وقتی مقتضی شد عمل دخانیات را بکمپانی انگلیسی بدهند دادند چندی بعد مقتضی شد که آن امتیاز را از کمپانی بگیرند گرفتند اعلان دولتی هم نوشته و بهمهجا انتشار داده شد که این عمل از کمپانی گرفته شده است علاوه بر این خود کمپانی انگلیسی هم اعلانی نوشت که دولت ایران این امتیاز را از من پس گرفت و کف ید از من شد هر کس از تهران یا ولایات دیگر تنباکویی به

۱- نصراللهخان برادر صلی حاج میرزا حسینخان سپهسالار اعظم .

۲- میرزا نبیخان .

۳- روزنامه ای بوده .

من فروخته است بیاید پول بدهد تنباکو را پس بگیرد و بهمه معا برچسباندند همه مردم را مطلع و مستحضر کرد که این امتیاز از من خلع شده است با وجود این همه توضیحات و اسناد و احکامیکه صادر شد درفسخ و ابطال این قرارداد معامای دخانیات با کمپانی کمال تعجب را داریم از اینکه باز میشتوم در میان مردم و تجار و غیر ذلک اشتباهی در این فقره حاصل است که رفع دخانیات نشده و اگر شده باشد موقتی است. اولاً معلوم است که این انتشارات را اشخاص ردل که بدخواه دولت و ملت هستند میدهند و این اراجیف را شهرت داده‌اند البته هیچ شخص عاقل دولت خواهی نباید باین حرفهای بی‌معنی و اقوال مجعول اعتنائی بکند بلکه بر همهٔ اعلی و ادانی و به همه نوکرها و رعیت‌های دولت خواه صادق صمیمی لازم و واجب است بعد از این از هر شخص مفسد و مغرضی که این حرفها را بشنوند یا اعلانی بپهوده نوشته و نصب نمایند او را به بند گرفته بچکومت تسلیم نمایند که آنها را تنبیه شایسته نمایند چرا که این نوع شهرتهای بی‌معنی مفسده انگیز باعث نا ایمی کسبه و تجار و رعایا و تمام اهالی مملکت و نا ایمی طرق و شوارع شده و کسب و تجارت از میان خواهد رفت آنوقت دولت لابد میشود که برای نظم مملکت و امور جمهور تشبثات فوق‌العاده بظهور برساند .

وجود شخص رئیس دخانیات البته نمی‌تواند بعد از موقوفی مجدداً دخیل امور دخانیه بشود . بقای این شخص رئیس دخانیات عجاله در تهران برای این است که محاسبه خود را که بامردم دارد مفروق و ادعای مخارجی که در این امور کرده و با دولت دارد قرارش را داده کار خود را تمام کرده راعش را بگیرد و از این دولت برود و اینهم البته دوماهی طول دارد که کارش را تمام کند آنوقت برود . از آنطرف رئیس تنباکو از تمام شهرها و بلاد ایران مأمور و عملجائی که برای انجام این کار داشت چه از فرنگی چه ایرانی تمام را متفرق و احضار و جواب داد .

چنانچه تا چند روز دیگر بکنفر در مملکت ایران از این اشخاص نیست و اگر تا چند روز دیگر درجائی باشد و کسی مطلع است بعرض برساند تا دولت او را خارج نماید و بازم تکرار میکنیم این امتیاز بالمره خارجاً و داخلماً متروک و موقوف شده دائمی است و ابداً موقتی نیست این امتیاز را بعد از این دولت به احدی از خارجه و داخله نخواهد داد تمام آسوده و مطمئن باشند - بخط خودشان در حاشیه مرقوم شده بود . صحیح است و تمام این یادداشت و حکم فرمایش ما است که در این ورقه نوشته شده است و سوادى از این فرمایش را ملک التجار (آقا کاظم) برداشته بهمه جا منتشر نماید تعجب در این است که بعد از اعلان چرا آتهائی که به کمپانی تنباکو فروخته اند نمیروند پول داده تمباکوی خود را پس بگیرند ۳۰۹ توشقان نیل .

۵ شنبه ۵ رجب ۱۳۰۹ : صبح در بخانه رقتم بعد خانه آمدم عصر شازده دافر روس

اینجا آمده بود می گفت مسباح الملك از طرف شاه امروز سفارت ما آمده بود جواب وزیر مختار از طرف شاه آورده بود چون وزیر مختار پشاه شکایت کرده بود که قنصل انگلیس در استرآباد بعضی از صاحب منصبان انگلیس را میان ترکمانهای روس می فرستد و آنها را تظلم می کنند که بدولت روس یاغی شوند شما چرا مانع نمی شوید که ما مورین انگلیس از سرحد شما تخطی نکنند شاه فرموده بود : و چنانچه صاحب منصبان روس بسرحد ما می آیند و ترکمانهای ما را تفتین میکنند اگر صاحب منصبان انگلیس هم بسرحد ما تفتین کنند چه ضرر دارد. این جواب شاه بسیار عالی و بزرگ است در صورتیکه پشت سر این جواب دوست هزار سرنیزه باشد. وقتیکه دولت پک اردوی پنجهزار نفری نمیتواند حرکت بدهد باید با ملایمت جواب بدهد. وزیر مختار روس هم جواب داده بود چون ما میدانیم این جواب شما نتایج افکار امین السلطان است و او از وزیر مختار انگلیس تعلیمات گرفته باین جهت بعد از این نمیخواهیم با امین السلطان مراد داشته باشیم. بعد چرچیل (سیدنی) هم امروز با مورینی پیش من آمده بود که میان من و سفیر خودشان را اصلاح کند و در معنی من که منتهم بخصوصیت روس ها هستم بطرف خودشان جلب نماید.

سه شنبه ۱۰ : شب را خانه حکیم تولوزان مهمان بودم رئیس تنباکو و جمعی از زن و مرد فرنگی ها بودند چون رئیس تنباکوشیده بود اعلانی که بدستخط همایون است به من دادند در اطلاع بنویسم و من تا بحال محض دولتخواهی چاپ نکردم چون در این اعلان شاه بخط خودشان معترفند که باید خسارت به کمپانی بدهند حالا این ها میخواستند بحیله و رشوه از من آن سند را بگیرند تا سه هزار لیره هم به من تعارف میدهند و میگفتند دولت عثمانی محصول تنباکوی ایران که حمل بخاک اومیشود بیک کمپانی امتیاز داده است که فروش تنباکوی ایران در خاک عثمانی منحصر باو باشد سدهزار لیره^۱ در سال بسلطان عثمانی میدهند و شاه بی جهت و سبب میخواهد این کمپانی انحصار به عثمانی را بهم بزند اگر شاه ساکت بماند این کمپانی سالی بیست هزار لیره^۲ شاه میدهد این بیست هزار لیره را در عوض مرور محل ادای خسارت ما بکنند.

چهارشنبه ۱۱ : و امروز مرا وسواس گرفت در این بی پولی با نهایت پرنشانی که داشتم حق نمک ناصرالدینشاه مرا گرفت که چشم از سه هزار لیره که تقریباً ده هزار تومان می شود ببوشم عریضه ای بشاه عرض کردم همان دستخط شاه را که دیشب رئیس تنباکو از من میخواست بگیرد در جوف عریضه ای گذاشته بتوسط اهل خانه^۳ که اندرون بود بجهت شاه فرستادم اما

۱- میرزا نصرالله خان نائینی .

۲- در حدود سیصد و بیست هزار تومان .

۳- ۶۴ هزار تومان .

۴- اشرف السلطنه .

افسوس که قدر نמידانند.

۵شنبه ۱۲ : «امروز رئیس تمباکو ازمین اعلان را میخواست گفتیم پیدا میکنم میفرستم خیر نبارد که اعلان را پشاه دادم». یکشنبه ۱۵ : «شاه شکار تشریف بردند منم در رکاب بودم قوچی که دیروز شکار فرموده بودند بتوسط امین السلطان به جهت وزیر مختار روس فرستادند».

جمعه ۱۳ : «امروز عید مولود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است منزل مساندم وزیر مختار انگلیس بعد شازده دافروس اینجا آمدند شازده دافروس میگفت ما با امین السلطان صلح کردیم سفارت روس آمد شرط وعهد بست و قسم خورد که من بعد یا ما خلاف نکنم دیروز هم وزیر مختار روس خدمت شاه رفته بود شاه هم ضامن صدق قول امین السلطان شده بود». ۵شنبه ۱۹ : «چو رجیل^۱ هم منزل من منزل نموده چو رجیل هم میگفت کنت ولومر موژیکانچی^۲ باشی یا هم دعوی کردند سر کنت شکسته شده». خود چو رجیل میگفت که من برای خسارت عمل تمباکو آمده ام از آنجائی که انگلیس ها بخصوص این اشخاص که همراه سفراء هستند راست نمی گویند باید بجهت مهمی دیگر آمده باشد یکبار هم از مشروبات فرنگی پیشکش آورده نמידانم برای شاه است یا امین السلطان».

۵شنبه ۲۶ : «امروز به پارک امین الدوله رفتم از قراریکه امین الدوله میگفت کمپانی رژی مبالغ گزافی مطالبه خسارت می نماید و ایلچی انگلیس ایستادگی دارد». جمعه ۴ شعبان ۱۳۰۹ : «بعد امین السلطان در باب خسارت تمباکو ازمین مشورت کرد گفتم باید داد امانه از خزانه».

دوشنبه ۱۴ شعبان : «من منزل امین الدوله رفتم میگفت وجه خسارت تمباکو را بیک کروور لیره که سه کروور و دوست و پنجاه هزار تومان پول حالیه است^۳ قراردادند که از بانک شاهنشاهی قرض کنند از قرض صدی هشت تنزیل بدهند بعد از گمرک به محل بانک بدهند باید وزراء از این بابت رشوه خوبی از کمپانی گرفته باشند بمقیده من دولت نمی بایست این خسارت را بدهد و اینکه همیشه مرا از کار دور میکنند بواسطه این است که من اطلاع دارم».

شنبه ۱۹ : «خلق همایونم چندان تعریفی نداشت از قراریکه میگویند بانک مالیات فارس یا تمام گمرکهای ایران را رهن تنخواهی که خواهد داد میخواست. انگلیس ها اگر در فقره تمباکو شکست خوردند حالا بجهت قرض دادن پول بانک صد درجه بیشتر و بالاتر میخواستند فائده روحانی و جسمانی ببرند».

یکشنبه ۲۷ شعبان ۱۳۰۹ : «چون چند روز قبل وزیر مختار فرانسه که دیدن من آمده بود میگفت خاطر مبارک شاه از شروطیکه با بانک انگلیس در تهران برای قرض دادن تنخواه

۱- مراد سیدنی جان الکساندر چو رجیل است.

۲- مظنه لیره در این تاریخ ۳۵ ریال بوده است.

که باید دولت ایران قرض کند و عوض خسارت تمباکو بکمپانی تمباکو بدهد خیلی متالم است چرا باید ملول باشد در صورتی که این تنخواه را از فرانسویها میتواند با شروط خیلی سهل که نه ضرر مالی و نه ضرر حالیه باشد قرض کند من هم همین تفصیل را پسرروز پشاه نوشتم در وقتی که مایوس بود از انگلیسها این مزده خیلی باعث خوشحالی شاه شد فی الفور همان عریشه مرا با دستخط برای امینالسلطان فرستاده بودند امروز که من در بخانه رفتم پامن خلوت کردند و بعضی پیغامات پایلچی فرانسه دادند در این بین تولوزان هم رسید او را هم پامن شریک در ابلاغ پیغام فرمودند اگر چه تولوزان دوست انگلیس و خادم وفدوی امینالسلطان است اما چون غالب کارها خطا است اینهم جزو آنها باشد. خلاصه رفتم سفارت فرانسه جواب پیغامات خیلی مساعد دادند احتمال کلی دارد فرانسهها این تنخواه را بدهند اما رجال معظم دولت علیه ایران محل دادن این تنخواه را طوری قرار دادند که اقلاً از اقساط معینی که باید بانگلیسها بدهند باین ترتیب سالی دو بیست سیصد هزار تومان علاوه می آید و حالا این علاوه پشاه میرسد یا وزیر اعظم خدا عالم است از تمام مصارف دولتی تومانی دو هزار در سال کم کردند قریب دو کرور در سال برات صادر میشود از قبیل اسطبل و نظارتخانه و قورخانه، بنائی وقتائی وغیره وغیره از همین بروات لا اقل سالی دو بیست هزار تومان باید برسد و از قراریکه شنیدم بهر کپسه تمباکو یک تومان مالیات یا گمرک بسته اند اگر درست اداره شود قریب سیصد هزار تومان میشود از این دو محل بیهه جهت باید سالی صد و پنجاه هزار تومان اسلا و فرعاً بقرض بدهند تا چهل سال که قرض تمام شود البته در این چهل سال سی و پنج شش کرور مداخل دولت خواهد بود.

جمعه ۳ رمضان ۱۳۰۹: دشبدم پسرروز شاه با تولوزان بجهت تفصیلی که در باب قرض از فرانسهها که نوشتم خلوت نموده بودند من عریشه ای پشاه عرض کردم که این مأموریت ما هر دو داشتیم جهت چه است که با تولوزان تنها خلوت کردید؟ جواب التفات آمیزی داده بودند. امروز مجدداً مرا مأمور فرمودند که از وزیر مختار فرانسه سؤال کنم چرا جواب را اینقدر بنیاً خیر انداخته اند. معلوم شد خلوت با تولوزان هم جهت همین سنوال بوده است اما ظاهراً تولوزان تدبیر تازه ای نموده میخواهد یا با خود کتا بچی یا بانگلیسها قراری بگذارد اما هنوز معلوم نیست.

۵ شنبه ۱۶: دروی پله انقیه زیادی دیدم ریخته بودند پرسیدم معلوم شد دیشب شاه

۱- اینکه دکتر تولوزان سالهای متعددی تقریباً در حدود چهل سال در ایران ماند و طبیب خاص شاه بود علتش همین بوده که اعتماد السلطنه در یاداشتهای خود ذکر کرده است. نامبرده سوراخ دھارا خوب پیدا کرده بود و اگر مشی خود را شیراز این قرار میداد کلکش زود کننده میشد.

آنجا نشسته بودند با امین‌الملک^۱ و امین‌السلطنه^۲ خلوت کرده بودند از شدت تغییر این همه اقلیمه بزمین ریخته شده صبح هم که بیرون آمدند هنوز متغیر بودند شهر آدمم خانه تسولوزان رفتم و تولوزان را خوشحال ندیدم در ضمن صحبت معلوم شد که معانعی بجهت اجسراه مفسودش در گرفتن امتیاز سد اهواز پیدا شده از آنجا خانه آدمم خوابیده بودم که شازده دافر روس آمده بود چون من خواب بودم پیام داده بود که کار لازمی با شما دارم فرستادم فقیش آمد گفت دولت روس حاضر است تنخواه خسارت تمباکو را با شروط بسیار سهلی بدولت ایران بدهد صحبت‌های غریب می‌کرد من جمله می‌گفت حکیم تولوزان که هیجده سال قبل امتیاز همین سد اهواز را گرفته بود در آنوقت انگلیس‌ها مانع شده بودند حالاکه ایسپ بیچارگی دولت ایران را درباب پیدا کردن پول میبینند غنیمت شمرده تجدید آن امتیاز نامه را خواسته بودند و همچنین در غیبت امین‌السلطان که ناخوشی بود ، نایب‌السلطنه لومر موزیکانچی باشی را تحریک کرده بود پشاه عرض کند که امین‌السلطان پنجاه هزار لیره (یکصد و شصت هزار تومان) از کمپانی گرفته و سند چهار ماه مهلت را با ایشان داده و مبالغه و تأکید در دوستی با امین‌السلطان می‌کرد من عسکه عشرت آباد رفتم دم در ایستادم تا شاه وارد شدند و این تفصیل را محرمانه پشاه عرض کردم و آنچه بمعلم میرسید در دولتخواهی ضمیمه کردم و در حقیقت اصلاح کلی میان شاه و امین‌السلطان نمودم.

جمعه ۱۷ : در این چند روز سندی به سفارت انگلیس دادند که از غمره رمضان الی انقضاء چهار ماه دولت ایران بدهد می‌گیرد که نهمصد هزار لیره (دو میلیون و هشتصد و هشتاد هزار تومان) خسارت تمباکو را بدهد این سند به سح و مهر شاه رسیده و این از خط‌های بزرگ بود که کردند اولاً این سند را نمی‌بایست بدهند ثانیاً مهلت می‌خواستند دیگر چرا چهار ماه اقلایک سال دو سال ممکن بود بخواهند .

اعتماد السلطنه می‌نویسد : شب ۲۵ رمضان ۱۳۰۹ : صبح خانه امین‌السلطان رفتم باز از شاه بد می‌گفت و شاه را توصیف می‌کرد که قابل للکی عزیز السلطان است هر کار که بد میکنند گردن من می‌گذارد هر چه من خوب میکنم نسبت به خود میدهد هر چه او را نصیحت کردم که در این نزدیکی سفر از شاه دوری نکند قبول نکرد .

۱- میرزا اسمعیل خان .

۲- محمد علیخان .

سه‌شنبه ۲۱ : صبح منزل امین‌السلطان رفته خیلی صحبت نمودم خیلی از شاه دل تنگ بود در کمال بی ادبی به شاه فحش میداد و بد میگفت در باب استقراض از روس‌ها می‌گفت من حاضر هستم از روس‌ها قرض کنم شاه میل ندارد .

یکشنبه ۲۶ : خدمت شاه رسیدم چند دقیقه‌ای با کمال احتیاط با من خلوت کرد در باب استقراض از روس‌ها نمی‌دانم حرف شاه را قبول کنم که به گردن وزیرش می‌اندازد یا حرف وزیر را به گردن شاه می‌اندازد خلاصه بعد از نهار سفارت روس رفته شازده دافر (کاردار) را ملاقات نموده به باغچه آمدم .

دوشنبه ۵ شوال ۱۳۰۹ : صبح در بخانه رفته دیدم وضع غریبی است غالب مردم جوقه جوقه نسته نجوی می‌کنند طرف نارنجستان رفته دیدم آنجا هم پر از جمعیت است ، خواستم به اطاق بر لپان رفته شرفیاب شوم گفتند امین‌السلطان با شاه خلوت کرده و دو ساعت این خلوت امتداد یافته است و قبل از خلوت میگفتند شاه و امین‌السلطان هر دو متغیر بودند در این بین فوریه Fevrier رسید می‌گفت صبح خانه امین‌السلطان بودم آنجا شنیدم که بانک شاهنشاهی به دولت ایران پولی که می‌خواستند قرض کند به خسارت تمباکو بدهند قرض نمی‌دهد معلوم شد تقریباً بندگان همایون و وزیر اعظم به این جهت بود. در این گفتگو بودیم که امین‌السلطان از خدمت شاه بیرون آمد مرا که دید طرف من آمد و دست مرا گرفت و اظهار خصوصیت کرد و این عبارت را گفت که من لال شوم نسبت به ولی نعمت خود این جسارت را نکنم که چون تاریخ مینویسم نباید هیچ نکته را ترک نمایم می‌نویسم والا قلم من قدرت نوشتن را نداشت تا چه رسد بگفتن ، خلاصه گفت: یار و عقل و گهش در هم است پرسیدم چرا جواب داد انگلیس‌ها اعتبار نمی‌کنند پول به او قرض بدهند که به خسارت تمباکو بدهد صبح تلگرافی از سدا اعظم انگلیس رسید که ما به دولت ایران قرض نمی‌دهیم در جواب گفتم در صورتی که انگلیس‌ها پول به ما قرض نمی‌دهند که در حقیقت همان پول به خودشان داده میشود بهتر است ما هم خسارت ندهیم گفت عجب احمقی که باز طرفداری آقای شاه (که) ات را می‌کنی برای اثبات اینکه بدانی این فلان - فلان شده که چندین سال است به او خدمت می‌کنی قدر تو را نمی‌داند و با تو خوب نیست این دستخط را بخوان دیدم خود امین‌السلطان استخوانی مرحوم ایلخانی را که سه هزار و شصت تومان بود تقسیم نوشته هزار تومان به اسم فوریه، شصت تومان به اسم هبند دندانمارا دو هزار تومان به اسم من ، دستخط مبارک صادر شده که تحقیق شود این

استوایی ایلخانی^۱ حواله کجا بوده من گفتم شاه که بد مرقوم نفرمودند و مضایقه از من نکردند گفت خیر الان يك ساعت تمام است من برای تو دعوی می کردم آخر نداد مابین پسرهای عزیزالدوله^۲ و امین هایون^۳ تقسیم نمودند واقماً خیلی اوقات بر من تلخ شد در این بین دو سه مرتبه پیشخدمت به احضار من آمد باز امین السلطان با من حرف می زد نمی گذاشت من بروم آخر محمد حسن میرزا^۴ آمد دست مرا گرفت و برد به اطاق پسرلیان خدمت شاه. همین که مرا دیدند به تغیر فرمودند کجا بودی؟ عرض کردم با امین السلطان حرف می زد. دیدم به شدت متغیرند، طوری که غذا نمی توانند میل کنند. به زبان فرانسه به من فرمودند بعد از نهار جائی تروکارت دارم. نهار که تمام شد پیشخدمتها که در اطاق ایستاده بودند بیرون کردند. ذات اقدس شهریار ی عقب سر آنها بیرون آمدند با کمال تغیر هر کس در نارنجستان بود بیرون کردند منهم می خواستم فرار کنم که مرا صدا کردند برگشتم بنه تالار عاج تشریف بردند من تنها همراه بودم آنجا که رسیدم بسی مقدمه فرمودند امین السلطان باتسو چه می گفت؟ منهم بی ملاحظه عرض کردم مرا از مراسم شاه مایوس می کرد فردی به من نشان داد که دو هزار تومان به اسم دد معاش برای من تعیین کرده بود شما قبول نفرمودید، شاه به قید قسم فرمودند که اهداً اسم تو نبود دروغ به تو گفته بعد اسم تو را نوشته. من عقب کشیدم که بیرون بیایم فرمودند به تو کار داشتم کجا می روی؟ آمدند وسط اطاق در جائی که اطراف را می دیدند نشستند و مرا هم نشانند فرمودند انگلیس ها با وجود سد و عشت از ما منفعت مسو گرفتند و سد و دو از اصل قرض می دادیم که رویهم سد و ده (سده) می شود باز بما پول ندادند باید بروی به سفارت روس و بگوئی که من از ابتداء مایل به استعراض انگلیس ها نبودم وزیر خائن فلان فلان شده من را مجبور به اینکار کرد و حالا که قبول نمودم باز يك تدلیس کرده و آنها را مانع است که پول به من قرض بدهند حالا وقت دستگیری است چنانچه اظهار کرده بودید که به من قرض بدهید اگر هم بانگهای روسیه پول حاضر ندارند امپراطور روس از خزانه شخصی خود این تنخواه را به من قرض بدهد نه این است که من پول نداشته باشم اما بعد از این شورش که رو نمود اگر بخواهم من تنخواه نقدی از خزانه بیرون بیاورم باز يك شورش تازه خواهد شد و مخصوصاً به ایلچی بگو که تمام این کارها از وزیر خائن من است و الان برو و زود جواب

۱- مراد از این ایلخانی، القلیخان ایلخانی است که در تاریخ ۲۷ شعبان ۱۳۰۹ قمری

درگذشت.

۲- یکی از خواهرهای سلیمی ناصرالدینشاه.

۳- غلامعلی خان قهوه چی باشی.

۴- محمد حسن میرزا معتمد السلطنه پسر علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه یکی از پیشخدمتهای

ناصرالدینشاه بوده و در سال ۱۳۰۷ خورشیدی درگذشت.

بیاور، باز تأکید کردند که لفظ خائن را مخصوصاً بگو. از اطاق شاه بیرون آمدم باران بشدت می بارید از حسن اتفاق و خوشبختی من شخصی را امین السلطان فرستاده بود که وقتی من از حضور شاه بیرون می آمیم مرا پیش او ببرد از من جهت خلوت کردن شاه را بپرسد و مسلم بود که من باز نمی گفتم اما باران جان مرا خرید برای اینکه آدم امین السلطان میان طاقنمائی رفته ایستاده بود که باران نخورد من گذشتم ملتفت نشد و مرا ندید. من مستقیماً به سفارت روس رفتم از آنجائی که در کارها من همیشه احتیاط می کنم نخواستم بلائالت این فرمایشات شاه را به وزیر مختار که موسوم به مسیو بودسقا است بگویم اول منزل اشاپیر^۱ که شازده دافر است رفتم به او گفتم که شاه فرمایشی به من کرده است که باید به وزیر مختار بگویم مخصوصاً سپرده اند که تو هم باید حاضر باشی فی الفور کاغذی به وزیر مختار نوشت و تفصیل را به او اظهار کرد. وزیر مختار هر دوی ما را به اطاق خودش طلب نمود وارد شدیم من گفتم بیفاسمی از شاه دارم که باید هر چه بگوئیم بنویسم که در سئوالات و جواب اختلاف نشود قلم دست گرفتم عنوان مطلب نمودم همینکه فرمایشات شاه تمام شد شروع به جواب گفتن کردم و جوابش این بود که ما بنا به دوستی روس و ایران نسی خواستیم که شما کلیه^۲ مقهور جنگال انگلیس ها باشید و بی جهت پانزده کروور به انگلیس ها بدهید.

اولاً چرا قبول کردید که خسارت بدهید به توسط خود تو یکماه قبل از این به شاه پندم دادیم که ما^۳ از قرار سدوشش بشما قرض میدهیم چرارد کردید و سه وده انگلیسها را قبول کردید من وقتی از شما مأیوس شدم و ست عنسری شما را دیدم همانوقت بدولت خودم تلگراف کردم حالادیکر کار گذشته من از در عجز پیش آمدم گفتم وقتیکه شاه میفرمایند وزیر من خیانت کرده جای این نیست که شما فرمایش شاه را رد کنید تا دو ساعت حسرف زدیم آخر قول داد که فردا بشخصه شاه را ملاقات میکنم نه ضمانت میخواهیم نه رهنی از قرار صد و شش اسلانه و قرعاً پول میدهیم و در ظرف چهل سال باقسط دولت روس پول خود را دریافت خواهد نمود.

من بطور تمجب گفتم که انگلیسها باوجود صد و ده بازگمرک و بنادر فارس را گرو میخوانند شما چطور در صد و شش بازگرو نمیخواهید؟ جواب داد که مادولت قویه قدیمه هستیم يك قسط و دو قسط ما را ندادند سکوت میکنیم در قسط سوم بنادر مازندران شما را تصرف میکنیم اقساط گذشته را که دادید پس میدهیم. از این حرف آتش بجان من افتاد هزار هم نخورده بودم خواهش کردم که يك فنجان چای باقدری نان بمن بدهند. بعد از خوردن چای برخاستم که بیایم وزیر مختار روس گفت فردا که کار تمام شد از طرف امپراطور صد

هزار تومان بشما انعام داده میشود من که از سفارت بیرون آمدم مالک صد هزار تومان نقد بودم و خدمت باین بزرگی بیادشاه خود نموده بودم و شش کرور (سه میلیون) تفاوت سد و ده و شش به ملت ایران خدمت کرده بودم خلاصه دربخانه که رسیدم آغا عبدالله خواجه عزیزالسلطان را دیدم که میان باران ایستاده بود مرا که دید خندهای کرد و گفت چرا اینقدر دیر آمدی؟ گفتم چه میدانید من کجا رفته بودم جواب داد از ساعتی که رفتی شاه مأمور کرد که ما آدم های عزیزالسلطان قدم بقدم پشت سر تو بودیم که تو کجا میروی و اینجا منتظر هستیم که وقتیکه تو آمدی شاه را خبر کنیم. آغا عبدالله اندرون رفت شاه بیرون آمدند جلو نارنجستان که اطراف را میدیدند جلوس فرمودند پرسیدند چه کردی؟ عرض کردم باقبال شاه صورت دادم و سد هزار تومان هم فائده شخصی بردم. بندگان همایون بقدری خوشحال شدند که نزدیک بود مرا بیوستند. من خانه آمدم نماز مغرب میخواندم که پاکتی از شاه رسید روی پاکت نوشته بود اعتمادالسلطنه فوراً ملاحظه کرده و اجراء دارد. پاکت را که باز نمودم دیدم همین موادی که مینویسم مرقوم شده مواد دستخط همایون :

«اعتمادالسلطنه امروز فرمایشات ما را که بتو گفتم بجناب وزیر مختار روسیه در باب خسارت دادن برژی نمیاکوی انگلیس که رسانده و آنطور جواب آورده بمن رساند بنهایت ممنونیت و خوشحالی از همراهی جناب وزیر مختار حاصل شد، بعد کیهیتی که رود لازم شد که الآن معجلاً بشما مینویسم که فوراً سوار شده بمنزل جناب وزیر مختار برو و همین دستخط را برای او بخواند و آن این است که گفته بودم امروز صبح رئیس بانک تلگرافی از لندن بجناب امینالسلطان داده بود و جواب یأس آورده بود از قبول معامله با دولت ایران مگر اینکه سی هزار لیره (۱۰۵۰۰۰ تومان) علاوه بر پانصد هزار لیره (۱۷۵۰۰۰۰ تومان) بدیم و منفعت هم در سد و هشت قرار بدیم آن بود که صبح امینالسلطان آمد حضور و کیفیت را عرض کرد. بعد از آن امینالسلطان برای کارهای دولتی به مجلس شوری رفت وقتیکه تو جواب جناب وزیر مختار را رسانده و مرخص شدی وزیر مختار انگلیس رقمهای نوشت و خودش بمنزل امینالسلطان آمده و نشسته بوده است و امینالسلطان را دعوت کرده بود که فوراً برو و آنجا که کار لازمی دارد .

امینالسلطان هم دو ساعت بغروب مانده رفته بود وزیر مختار را در خانه خود امینالسلطان ملاقات کرده بود وزیر مختار از لرد سالسبوری^۱ تلگرافی در آورده که دولت انگلیس بانک ورژی را مجبور کرده است که فوراً قبول نماید منفعت هم در سد و شش و سی هزار لیره اضافه را هم نخواهند و ضمانت قرض را هم همان چهل نسخه برات که دولت ایران به ورژی میدهد که در آخر هر سال الی چهل سال داده یکی از براتها را به پراکنده قناعت کرده دیگر ضمانت دیگری نخواهد . حالا که غروب بلکه نیمساعت از شب رفته است

امین‌السلطان از ملاقات وزیر مختار انگلیس آمد بحضور و کیفیت را بعرض رساند این است که حالا لزوماً نوشتم که تمام مطلب را بجناب وزیر مختار روسیه حالی بکنی که این کار در همان بینی که من آن پیغامات را بتوسط تو فرستادم این‌طور سؤال و جواب شده باقی تفاسیل را انشاءالله فردا وقتیکه جناب وزیر مختار بحضور می‌آید با ایشان خواهم گفت این دستخط را بعد از آنکه وزیر مختار ملاحظه کرد دوباره پس بفرست بحضور اگر سواد بخوانند بردارند عیب ندارد.

از خواندن دستخط افسوس خوردم از خیالات واهی که نه صد هزار تومان برای من عاید شد و نه مقاماتی که تصور می‌کردم. معلوم شد بعد از رفتن من شاه امین‌السلطان را احضار نموده و تفصیل قرار و مدار مرا با روس‌ها باو فرموده بودند او هم فی‌النورخانه خود رفته و ایلیچی انگلیس را خواسته بود و مطلب را باو حالی کرده بود. انگلیس‌ها زهرشان آب شده با امین‌السلطان مشورت و تدبیر نموده متفق شده تلگرافی از قبول سالیبوری ساختند که ما خود از قرار صد و شش و بی ضمانت قبول داریم که یک کرور لیره نقد در عوض خسارت بکمپانی تمباکو پردازیم مبلغی هم که گویا بشاه پیشکش میدادند. خلاصه در میان یاران چکمه پوشیده پیاده سفارت روس رفتیم عرب‌ها آب را خواستیم که دستخط در حضور خود من برای وزیر مختار فرانسه ترجمه کنند که من بفهمم نقلی در ترجمه نمیکنند ترجمه که تمام شد وزیر مختار با حالت تغییر و بر افر و خشکی به من گفت بشاه عرض کن که سالیبوری صدراعظم در خاک انگلیس نیست حالا در نیس که یکی از بنادر فرانسه است آنجا است چه‌طور در ظرف دو ساعت تلگراف ایلیچی انگلیس به نیس رفت و جواب مساعد صدراعظم انگلیس رسید با تلگراف اولی جعل بوده یا دومی در هر صورت آمدن من هم فردا لازم نیست هر چه می‌کنید مختارید خواست دستخط را از من بگیرد ندادم خانه آمدم شکسته بغیر و در دیده دهل دستخط را با عریضه مختصر همان شبانه که ساعت چهار بود خدمت شاه فرستادم.

سه‌شنبه ۶: و صبح که در بخانه رفتیم وزیر اعظم مرا بگوشه‌ای کشید و قریب دو ساعت باقسام مختلفه بامن حرف زد که شاید از پیغامات دیروز چیزی بفهمد هر چه او به من میگفت دروغ و هر چه من باو میگفتم دروغ بود شاه بیرون تشریف آوردند مرا احضار فرمودند و خلوت کرده تفصیل گفتگوی دیشب را عرض کردم شاه فرمود که رأی تو در چه بود آیا صلاح این بود از روسها قرض کنیم یا انگلیس عرض کردم اگر چه صد هزار تومان ضرر من شد اما من خوشحالم که این پول را از روس نگرفتید زیرا که باین پول ایران را بیرون‌ها فروخته بودید اما دانسته باشید از همین گفتگوی دیروز و امروز شش

کرد تمام تفاوت صد و ده و صد و شش است که خدمت کردم آنچه لازمه مرحمت والتفات بود به من فرموده و دوهزار تومان به من انعام مرحمت کردند و فرمودند این دوهزار تومان انعام اتمال است لکن از سال نو اضافه مواجب بنو مرحمت میشود منم تشکر نموده خانه آمدم عصر هم ایلچی روس حضور رفته بود بادل پر مراجعت کرده بود. شب شازده دافر پیش من آمد میگفت آنچه تو تا بحال در حق شاه بما میگفتی سراپا دروغ بود معلوم شد که شاه همانطور که امین السلطان بما گفته عفتش ضعیف شده و بعضی اسناد معتبر امین السلطان بما نشان داد که بر ما ثابت شد که شاه با دولت روس کمال عداوت را دارد. افسوس که وزیر، شاه عاقل کامل ما را اینطور قلم میدهد و برای بقای خود دستخطهای محرمانه آقای خود را بر دم نشان میدهد حالاکه بخت آورده و همه کار او خوب است.

شنبه ۱۰ : و شازده دافر روس میگفت دپروز که وزیر مختار روس با وزیر اعظم ملاقات کرده بود دستخطهایی که شاه در این مدت با او نوشته بود بو وزیر مختار نشان داده بود من جمله قرض نکردن از روسها و اجازه ندادن به مهندسین روس که راه از رشت الی تهران را بسازند و میالفه بو وزیر اعظم که قرارنامه اهواز را با تولوزان تمام کند تمام اینها بروس نمایانده بود محض اینکه خودش را بی تصریح قلم بدهد و پادشاه و ولی نعمت خود را بمرافقه بیاندازد این است دولتخواهی و محرمیت وزیر اعظم ایران.

پس از تحریم استعمال دخانیات از طرف علماء و در اثر آن شورش مردم سرانجام در سال ۱۳۰۹ قمری = ۱۸۹۲ میلادی امتیازی که بانگلیس ها داده شده بود لغو گردید. ادوارد بران در کتاب انقلاب ایران تألیف خود راجع به غرامت و خسارت ناشیه از آن امتیاز شرکت انگلیس از دولت ایران مطالبه میکرد چنین مینویسد: و حکومت ایران سیصد هزار لیره بعنوان جبران به صاحبان امتیاز که شصت و پنجاه (۶۵۰) هزار لیره مطالبه میکردند عرضه میداشت ولی دست آخر پانصد هزار لیره توافق حاصل شده و با وامی از قرارش در صد منافع (در ۲۷ آوریل ۱۸۹۲ = ۲۷ شوال ۱۳۰۹ ق.) از بانک شاهنشاهی با تحمیل منت هر دوش مردم ایران که بکلی از این سودا بیخبر بوده بملاوه سالی سی (۳۰) هزار لیره سود برای مزد بدون کار وارد آمد. پرداختهای این وام از درآمد گمرکهای جنوب تضمین شده است و خلیج فارس را بمنوان گرو و اعتبار این وام از سود و سرمایه مدت چهل سال قابل پرداخت و اگذار نمودند که گوئی همه این سودا به منظور توانگر ساختن يك چند نفر سود پرست حریص انگلیسی و یکدسته درباریان و وزیران خائن ایرانی بوده است» در حاشیه کتاب مزبور نوشته شده است: (و باید متوجه بود که ملت ایران برای نیم میلیون لیره (یک میلیون و پانصد هزار تومان) میلیونها لیره طلا پرداخته و سرانجام پس از چهل سال آخرین قسط آن چندی پیش مستهک گردید).

آنچه را که انگلیسها به شاه - وزیر اعظم (نخست وزیر) و وزراء برای گرفتن امتیاز

تباکو یعنی انحصار دخانیات ایران - رشوه داده بودند چندین مقابل آن را به عنوان خسارت پس گرفتند ، این قرض مانند سایر بارها و تحمیلات روی دوش ملت ایران باقی ماند در صورتی که ملت بیچاره ایران (مانند همیشه) از کم و کیف آن هیچگونه اطلاعی نداشت و بی خیر از همه جا بود .

چهارشنبه ۲۲ محرم ۱۳۱۰: دولت ایران با کمپانی تباکوی عثمانی معاهده نموده که تباکوئیکه از ایران خارج میشود با اختیار آن کمپانی باشد و سالی پانزده هزار لیره انگلیسی^۱ بدهد^۲ . کنت دو گوینو^۳ نویسنده و محقق معروف فرانسوی مدتی نایب سفارت بعدکاردار و سپس وزیر مختار فرانسه در ایران بوده و چند کتاب راجع بایران تألیف نموده است از آن جمله در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود در باب رشوه خواری ، ارتشاء و استرشاء ، زمامداران ایران در یکصد و اندی سال پیش چنین گوید :

«یکی از عیوب و بلکه یکی از بلاهاتی که در ایران ریشه دوانیده و قطع ریشه آن هم بسیار مشکل و بلکه محال میباشد رشوه گیری است. اینکار بقدری رایج است که از شاه گرفته تا آخرین مأمور جزء دولت رشوه میگیرد و در عین حال هیچکس هم صدایش در نمی آید گوی تمام مأمورین و مستخدمین ایرانی از بالا تا پائین هم پیمان شده اند که موضوع را مسکوت بگذارند. قبل از اینکه بایران بیایم در لندن کتاب حاجی بابای اصفهانی بدستم افتاد و در حین خواندن این کتاب بنظرم رسید که زمان سلطنت فتحعلیشاه وزیر مختار انگلیس مقداری سبب زمینی برای دولت ایران هدیه آورده و گفته بود که اگر این گیاه را در ایران بکارید هرگز دچار قحطی نخواهید شد زیرا کشت و زرع آن سهل است و محصول فراوان میدهد و بخوبی جانسپین نان میگردد . ولی صدراعظم فتحعلیشاه پیش از دریافت سبب زمینی گفته بود چقدر به من رشوه میدهید که کشت این را در ایران رایج کنم .

آن هنگام که هنوز بایران نیامده بودم حیرت میکردم که چگونه میشود صدراعظم دولت بزرگی نظیر دولت ایران برای توسعه کشت و زرع محصولی که نفع آن عاید تمام افراد ملت میشود تقاضای رشوه نماید. ولی اینک که مدتی است در ایران زندگی میکنم احساس میکنم که آن گفته حقیقت داشته است . محال است که شما در ایران با یکی از مأمورین دولت کاری داشته باشید و موفق

۱ - ۵۲۵۰۰ تومان .

۲ - بستن این قرارداد نیز با دادن رشوه زیاد بشاه و امین السلطان صورت گرفت .

۳ - Comte De Gobineau .

شود که بدون پرداخت رشوه کار خود را بگذرانید. هنگامیکه امیر نظام زمامدار شد تصمیم گرفت که اصول رشوه‌گیری را براندازد و برای حصول این منظور مقرر داشت که اولاً به مقدار کافی به کارمندان دولت حقوق بدهند و ثانیاً حقوق آنها را در سرامه بپردازند ولی با اینکه کارمندان دولت حقوق خود را مرتباً دریافت میکردند طولی نکشید که صدای آنان بلند شد زیرا خود را از گرفتن رشوه محروم میدیدند. کارمند دولت ایران ترجیح میدهد که صد تومان حقوق دریافت نموده و ماهی صد تومان دیگر رشوه بگیرد ولی دو صد تومان حقوق مرتب را دریافت نکند».

ناصرالدین شاه هر هفته یا چند هفته یکبار بخانه‌های امیان - اشراف و شاعران درجه یک میرفته و در ضمن پیش‌کش‌های تقدیم باو هر مبلغی هم که باو داده میشده ولو پنجاه تومان باشد قانع بوده است. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد:

«۲۰ شنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۲۹۸: امروز صبح عسرت آباد رفتم معلوم شد شاه سوار میشوند و منظورشان رفتن یوسف آباد ملکی میرزا یوسف مستوفی‌الممالک است. مقارن حرکت، آبدارباشی مستوفی‌الممالک نفس زنان رسید که آقا یعنی مستوفی‌الممالک عرض میکنند که ظل السلطان مهمان من است یا وجود این شاه اعتنائی نکرد و رفت. نزدیک باغ، ظل السلطان، مستوفی‌الممالک، جلال الدوله پسر ظل السلطان و غیره بودند. مستوفی‌الممالک پنجاه تومان پیشکش کرد. جلال الدوله هم بمناسبت دامادی مستوفی‌الممالک پنجاه تومان (پانصد ریال) داد. و نیز می‌نویسد: «شنبه ۱۶ جمادی الاولی ۱۲۹۸: صبح اطلاع دادند که شاه سوار شده شیران گردش می‌روند خود را به عسرت آباد رسانیدم شاه حرکت فرموده بودند بعد از ساعتی بیرون تشریف آوردند، راندند به داودیه ناچار صرف‌فرومودند با ناصرالملک قدری خلوت کردند از آنجا باغ مخبر الدوله واقعه در قلهک شیران تشریف بردند صد تومان پیشکش داده شده.

۱- مراد میرزاتقی‌خان امیرکبیر است.

۲- البته این قبیل اعمال و رشوه‌خواری بطوریکه گویند نقل میکند در صد و چند سال پیش در ایران معمول بوده والحمدلله والمنة اکنون گمان نمیکنم که در وزارتخانه‌های ما از قبیل وزارت دارائی - دادگستری - کشور - جنگ - آموزش و پرورش - راه و غیره و غیره و همچنین در ادارات تابعه هر یک از وزارتخانه‌های عمود از قبیل دخانیات - گمرک - اداره ثبت - قله و نان - اداره آمار - ژاندارمری - شهربانی - شهرداری و غیره و غیره چنین جریان‌هایی اصلاً وجود داشته باشد.

۳- محمودخان قراقرلو.



خلل السلطان و میرزا اسحاق توأم الدوله

همچنین مینویسد : در سه شنبه ۱۹ جمادی الاولی ۱۲۹۸ : بنا بود فردا شاه سلطنت آباد بروند ، ظل السلطان پیشکش داده است که باسم مشایعت ، شاه به حضرت عبدالعظیم برودند ، اعتماد السلطنه می نویسد : در ۷ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ : شاه امروز بیباغ مخبر الدوله واقعه در قلعه شمران تشریف بردند بعد به کالسکه منزل مخبر الدوله تشریف فرما شدند تا هادر مفصلی و شیرینی زیادی تدارک دیده بود . یکصد تومان پول - يك طاقه شال پانداز گذاشته بوده . و باز در این باب می نویسد :

۸ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ : شاه عصر باغ امین حضور که در شهر است تشریف آوردند پول و شالی پیشکش کردند شاهنشاه زادهها (ولیعهد و نایب السلطنه) هر دو بودند ظاهر آنها هر يك شالی فایده برنده . ۶ رجب ۱۲۹۸ هـ . ق . مینویسد : عصر شاه سوار شد اسد آباد ملکی امام جمعه رفت از آنجا حسن آباد تشریف آوردند بیست عدد اشرفی حلال در قوطی انقیه ریخته در حسن آباد پیشکش کردم . ۲۰ رجب ۱۲۹۸ مینویسد : اعتماد الدوله

۲- علیقلیخان .

۳- این باغ پس از امین حضور به شاهزاده عین الدوله تعلق یافت و خانه او شد و پس از عین الدوله بملکیت محمد مظاهر سدیق حضرت و دیگران درآمد .

۴- سیدزین العابدین .

۵- ملک ییلاقی اعتماد السلطنه .

۶- فرهاد میرزا .

پانصد اشرفی و يك اسب پیشکشی فرستاده بود . ۸ محرم ۱۲۹۹ مینویسد : «امروز شاه تکیه سید نصرالدین یا ناصرالدین واقعه در محله ملک آباد می‌رود این تکیه در جنب امامزاده است . محمد ابراهیم خان معمار باشی سابق وزیر دارالخلافه که حالا خالوی نایب السلطنه است بنا کرده است . دعه عاشوراء نایب السلطنه آنجا را می‌بندد و خیلی مزین ، دو سه سال است شاه آنجا می‌رود . امسال هم رفتند بعد از ناهار که شاه تکیه رفته بودند وزراء هم بودند



کامران میرزا نایب السلطنه



محمد ابراهیم خان معمار باشی وزیر نظام

نایب السلطنه هزار تومان و يك شال پیشکشی کرده . ۱۰ ربیع الثانی ۱۲۹۹ : خانه ظل السلطان رفتیم ، که شاه مهمان بود با حرم و تمام رجال دولت ، پیشکش زیاد متجاوز از پنج هزار تومان نقد و جنس پشاه داد بعد از ناهار تمام شاهزاده‌ها به قمار و در حضور مبارک مشغول شدند .

۲۵ ربیع الثانی ۱۲۹۹ : «امروز شاه خودشان را در باغ عبدالملک مشهور به سلیمانیه دعوت فرمود که با تمام حرمخانه آنجا بیروند . هر چه حرمخانه که در دوشان تپه بود بردند . به علاوه از شهر هم فرستادند آوردند . از قمار بیکه شنیدم پانصد تومان پشاه و یکصد تومان بحر مخانه و پنجاه تومان به آقایان خواججه داده بود . به علاوه شال ترمه و تدارک زیاد جهت نهار ، و عسرا آنجا بیایغ دولا ب باغ محمد ابراهیم خان سهام الدوله رفته بودند که گل

۱- سابقانام سلیمانیه اصفهانک بوده علیرضاخان عبدالملک آن را خرید و چون بر آب بود مبلسی برای ایجاد قنات جدیدالاحداث خرج کرد و اصفهانک را بنام پسرش سلیمانخان سلیمانیه گذاشت و آن را آباد کرد و اطرافش را دیوار کشید .

نرگس زیاد دارد با حرمخانه، عسرانه آنجا صرف فرموده و یکصد تومان هم گرفته بودند.^۱
 اعتماد السلطنه در ۱۵ رجب ۱۲۹۹ مینویسد: «صبح معلوم شد که شاه به قلعه باغ
 بیلاقی مخبرالدوله خواهند رفت از شهر مستقیماً آنجا رفتن با اینکه دیشب دیر مخبرالدوله
 را خبر کرده بودند تدارک زیاد دیده بود ناهار و شیرینی و عسرانه مفصل بسیار خوب یک
 طاقه شال و صد تومان پیشکش». و نیز در غره شعبان ۱۲۹۹ مینویسد: «امروز شاه حسن آباد^۲
 تشریف آوردند. دوست عدد دوهزاری و یک جبهه تحریر ممتاز پیشکش کردم با مخارج
 ناهار و عسرانه چهارصد تومان خرج کرده بودم». در ۵ سفر ۱۳۰۰ مینویسد: «شاه امروز
 خانه ظل السلطان مهمان است پنجاهار تومان نقد قریب ده هزار تومان اجناس پیشکش کرده
 بود عنهم بودم». در ۱۰ سفر ۱۳۰۰ مینویسد: «ظل السلطان پانصد تومان نقد پیشکش
 فرستاده است». در ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۰۰ مینویسد: «امروز شاه خانه ظل السلطان رفته

۱- بطوریکه معلوم قارئین محترم شد سلیمانیه عبارت از باغی بوده که تعلق به علیرضا
 خان عضدالملک قاجار داشته و پس از مرگ او وراثت آن را در حدود سی هزار واندی
 تومان به حسن وثوق (وثوق الدوله) فروخته (شاید او از دست دوم خرید). وثوق الدوله پس
 از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی از هرج و مرج مملکت و بودن لشکر اجانب در ایران سوه
 استفاده کرده بواسطه مقام نخست‌وزیری قوام السلطنه برادرش و پشتیبانی بیگانگان و نفوذ
 زیادی که در دستگاه وزارت دادگستری و اداره ثبت کل داشت اراضی باغ مزبور را پاندازه‌ای
 توسعه داد که حدود آن از سمت شمال به خیابان مازندران - از سمت جنوب به دولت آباد و
 هاشم آباد - از سمت مشرق به قصر فیروزه و از سمت مغرب به نزدیکی نهران محدود گردید.
 مساحت اراضی مزبور که در سند مالکیت نامبرده قید شده بالغ بر سی و پنج میلیون مترمربع است که
 بواسطه نفوذ و پشت‌هم‌اندازی، آنها را بملکیت خود درآورد. قسرهاست که رجال ما از
 عدم رشد ملت سوه استفاده کرده مشغول به فتوحات داخلی میباشند و اکنون زمین‌های مزبور
 از متری ۷۰۰ تا ۲۰۰۰ ریال و شاید قدری بیشتر بفروش میرسد و میلیونها بلکه میلیاردها تومان
 اعقاب او از این محل که بانی آن به بیگانه خدمت کرده مشغول با استفاده بردن میباشند و در
 این مدت کسی از مردگان این گورستان یعنی این مملکت صدای خودش را بعنوان اعتراض بلند
 نکرده و بگوید که برای چه یک نفر این مقدار اراضی که مال تمام مردم است من غیر حق یا
 دوز و کک بنام خود به ثبت برساند و امروزه فرزندان و اعقاب وثوق الدوله تمام اوقات خود
 را در بهترین هتل‌های اروپا گذرانده و در کاخ‌نویهای پاریس و سویس مشغول به قمار - عیش
 و نوش و عشرت میباشند و از آنجا از راه دور به ریش این مردم قاه قاه میخندند.

بودند عسرا نه میل فرمودند هزار تومان هم پیشکش گرفتند ، ۸ صفر ۱۳۰۱ : و بعد از ناچار شاه تکلیف سید اسماعیل که هر سال نایب السلطنه تعزیه‌داری میکند تشریف بردند ، هزار تومان نایب السلطنه پیشکش گذاشته بوده ، در ۱۳ جمادى الثانیه ۱۳۰۱ مینویسد : و امروز شاه بهمان ظل السلطان است خیلی مهمانی مفضل بود شش هزار تومان پیشکش داد .



میرزا امین‌الدوله



تعلفی خان امیرالدوله

۲۸ جمادى الثانیه ۱۳۰۱ : و امروز شاه پارك امین‌الدوله مهمان بود وزراء و شاهزادگان بودند ظل السلطان و مستوفی‌الممالک و جمعی از وزراء نیامده بودند ، نایب السلطنه و غیره بودند مهمانی مفصلی بود و دو بست اشرقی يك طاقت شال ، بعضی اشیاء رو به برفته چهارصد تومان . پشاه پیشکش داد بعد از ناچار شاهزادگان در حضور قمار بازی کردند ، در ۱۹ رجب ۱۳۰۱ مینویسد : « امروز شاه مهمان مشیرالدوله در باغ مرحوم سهسالار هستند امروز صبح آنجا رفتیم شاه تشریف آوردند قریب پانصد تومان نقد و جنس پیشکش داد ، نایب السلطنه و مستوفی‌الممالک ، وزراء و شاهزادگان همه بودند و بعد از ناچار من بجهت شاه آفتاب‌لنگن بردم . » در ۲۳ رجب ۱۳۰۱ مینویسد : « شاه مهمان فرمانفرما قزوین است به باغ بیرون دروازه قدیم شهر مشهور به دروازه قزوین خیلی تدارکات و تشریفات

- ۱- صحبت از وزراء تنگ ظل السلطان بجای کامران میرزا در میان بود باین جهت ظل السلطان به تهران آمد و بعد از شاه مهمانی کرد و پیشکش گذراند .
- ۲- میرزا امین‌خان .
- ۳- یحیی خان .
- ۴- محل کنونی مجلس شورای ملی .
- ۵- معلوم میشود که در این تاریخ شاه هم با دست غذا میخورد .

یوب دیده بود چهارصد پانصد تومان پیشکش داد. نائب السلطنه، وزراء و شاهزادها بودند، کتب سفر ۱۳۰۶ مینویسد: «امروز عصر شاه باغ جدید امین السلطان که پشت سفارت



جمعی از رجال ایران در دوره سلطنت ناصرالدینشاه

از چپ راست: میرزا محمدخان باجاردو گنجه‌گی باشی (سیدالانظام) - تبریزخان مگری
میرزاگل - محمدخان امیرتومان پدرشجاع السلطنه - حسینعلی خان میرالملك - جعفرقلی خان
قراجه دانی امیرتومان - آقا محمدحسن مهردار - آفتاب امیرتوپخانه - حاج علی خان
حاجیا ابوبکر - محمودخان ناصرالملك - ذوالفقارخان مستوفی - علیخان امیر پنجه
قراقرغلو نصرالملك - میرزا محمد حسن دبیرالملك - جعفرقلی خان.

انگلیس است رفتند جهت این مسافرت این بود که صد تومان پیشکش بگیرند،

در ۳ ربیع الثانی ۱۳۰۹ مینویسد: «امروز شادکار غریبی کسردماند چون جوانی
دوبل (دل) خرجی حاجی میرزا حسین صراف شیرازی آردا شنیدم بودند بخیال اینکه اگر آنجا

۱- مراد از باغ جدید امین السلطان همان است که پس از ساختنهای مفصل، معروف
گردید به پارک انابک و اکنون محل سفارت شوروی میباشد.

۲- مراد از این حاج میرزا حسین صراف میرزا کریم صراف شیرازی است که در سال
۱۲۷۲ ه. ق. در شیراز متولد و در حدود سال ۱۲۹۰ ه. ق. در سن ۱۸ سالگی پدرش مبلغ
صد هزار تومان باو داد که در تهران مشغول به تجارت و سرافی شود. نامیرده به محض ورود
بقه باورقی درسفحه آمد



عکس چندنفر از شاهزادگان آخاریه در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه
 از راست بچپ: احمد میرزا - ایلدزم میرزا - فتح‌الله میرزا (عاج السلطنه) (پسر کتک‌علی‌شاه) - حیدر میرزا
 حجت‌المولود - فرزند میرزا نصر‌الله و خان‌نیر میرزا (احتمالاً مولود پسران عباس میرزا) - آقاب السلطنه
 تشریف بپرید اقلایك دو هزار تومان پیشکش خواهند داد. روزیکه خانم امین‌السلطان
 مهمان بودند به صراف بچه گفته بودند که روز جمعه آجا تشریف می‌آورم. ام‌روز عصر
 با امین‌السلطان و عزیز السلطان خانم صراف تشریف بردند زیاده از دوست بمومان غایب

بقیه یادرفی از صفحه قبل

به تهران عمارات بسیار دالی و دم و دستگاه مفصل برای خود ترتیب داد و سرانجام دارائی
 خودش را روی جوانی و ندانم‌کاری بکلی از بین برد و سخت فلاکت و بدبختی افتاد. خانمها
 و باغ او را واقع در سه راه امین‌حضور حاج‌محمدحسن امین‌الضرب در سال ۱۳۰۹ قمری
 به مبلغ سی هزار تومان خریداری نمود. معلوم میشود که پدر و پسر (حاج میرزا کریم و حاج میرزا
 حسین) هر دو مردمان بی‌عقلی بوده‌اند. گویند، در حضور ناصرالدینشاه صحبت به میان آمد که
 حاج میرزا حسین سخت به فلاکت افتاده بطوریکه حتی چادر تکیه خودش را نیز فروخته‌است.
 فصیح‌الملک شوریده شیرازی شاعر نابینا هم گویا حضور داشته و علی‌الدیبه این شعر را ساخته
 و در حضور شاه میخواند:

عیب شیرازیان مکن که خطا است چادرش رفت در پیش بر با است



سه تن از شاهزادگان معلون و معسر قاجاریه در دوره سلطنت ناصرالدین شاه
از راست چپ: فرهاد میرزا نایب‌الایام (بعداً لوله) سلطان مراد میرزا حاکم السلطنه اردشیر میرزا
و کن ایامه پسران عباس میرزا نایب السلطنه

شاه نشده بود این زشت کاری برای شاه باقی ماند این صراف زیاده از بیست و دو سه سال ندارد از آنجا خانه امین حضور تشریف برده بودند صد تومان هم آنجا پیشکش داده بودند.

۲۰ ربیع الثانی ۱۳۱۰: «شاه بعد از ناهار خانه امین السلطان رفتند قریب پنج شش هزار تومان نقد و جنس پیشکش گذاشته بودند ۲ جمادی الاولی ۱۳۱۰: «بعد از آنجا باغ سیهسالار» بخانه شخصی امین همایون ۲ رفته بودند پانصد عدد دهشاهی تازه سکه پیشکش گرفته بودند بعد رجعت بعمارت سلطنتی فرمودند . ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۱۰: «امروز شاه خانه ظل السلطان مهمان هستند جمعی از وزراء و شاهزادگان بودند امین السلطان

۱- عمارت کنونی مجلس شورای ملی .

۲- غلامعلی خان قزوچی باشی و سرایدار باشی .

هم رسید. از قرادیکه شنیدم زیاده از هزار تومان نقد پیشکش نکرده بود و برای اشتغال خاطر مبارک بازی تخته نرد نموده بودند. و نیز در ۲۶ شعبان ۱۳۱۰ مینویسد:

«بندگان همایون پادشاه اعظم مهمان بسودند منجم آنجا رفته باد سرد شدیدی میوزید تالارهای عمارت باغ را مخصوص شاه و عزیزالسلطان حاضر کرده بودند از برای سایرین چادرهای بررگ میان باغ زده بودند از هر حیث خیلی مزین و مجلل بود. شاه تا عصر آنجا بودند. شاهزادگان در حضور مبارک شطرنج و تخته بازی کردند. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «امروز در سه رنهار تولوزان روزنامه میخواند لغتی گفت که به فارسی یعنی دزد پول، شاه فرمود این لغت به من نسبت دارد که عاشق پولم. من عرض کردم چرا محض خوش آمد دنی زاده‌ها این اقرار را بخودتان می‌بندید حقیرترین چیزها نزد شما پول است و خودتان را عمداً خسیس‌ها می‌کنید».

ناصرالدینشاه در ایام حیات خویش چندین نفر طبیب و حکیم باشی ایرانی داشت و علاوه بر اینان چند پزشک فرنگی به تناوب برای خود انتخاب و استخدام نمود از آن جمله مدتی طبیبش دکتر کلوقه Dr Cloquet فرانسوی بود پس از اینکه او در سال ۱۲۷۲ ه. ق. در گذشت حکیم پولاک اطریشی که معلم طب دارالفنون بود بجای وی برقرار شد. نامبرده دارای تالیفاتی است راجع بایران، و پس از او دکتر تولوزان فرانسوی در سال ۱۲۷۳ قمری که فرخ خان کاشی امین‌الملک (امین‌الدوله) در اروپا بود او را استخدام نمود.

دکتر تولوزان سالها تا اواخر سال ۱۳۱۴ ه. ق. زمان سلطنت مظفرالدینشاه (در حدود چهل سال) در ایران بود و بعد با تمول زیاده به اروپا عزیمت نمود و ناصرالدینشاه دکتر فوریه را هم در سال ۱۳۰۷ ه. ق. در سفر سوم خود به اروپا استخدام کرد و او هم مدت سه سال (تا ۱۳۰۹ ه. ق.) در ایران بود و بعد به وطن خود بازگشت.

ناصرالدینشاه عادت به مشروب خوردن داشته و بیشتر مشروباتش شراب خمر شیراز و بر دو Bordeaux بوده است. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب می‌نویسد:

«۲۹ رجب ۱۳۰۱: عصر قمر فیروزه رفتم شب خدمت شاه بودم بطری بردم در حضور همایون بود سرشام میل میفرمودند نصف آن ماند فرمودند سر بطری بردم را مهر کردند که شب دیگر میل فرمایند موجهول خان^۲ که حاضر بود مزامی بخاطرش رسید خواست از صحبت‌های طفلانه خنک که غالباً دارد و اغتیار خودش را از این میدانند بشاه عرض کرد شما چند خسیس هستید. فرمودند بطری پانزده قران خریدم^۳ چرا اسراف کنم. موجهول خان گفت برگه

(Tholozan)

۲- دکتر پولاک Polak از جمله معلمینی بود که میرزا تقی خان امیر کبیر آنان را از اطریشی برای تدریس در دارالفنون استخدام کرده بود.

۳- غلامحسین خان صدیق السلطنه زیندار باشی.

درخت‌های سلطنت آباد را چرا می‌فرودشید؟ شاه اگر چه در ظاهر خندیدند و بمرس من که گفتم والله شاه ارقاآن هم‌سخی ترند و قمی نتهادند اما در باطن بسیار بدشان آمد طوری که شام را مختصر کردند و بعد از شام موجول خان را که غالباً بحرف مفت زدن و امید داشت نفرمودند بحرف بزنده . پیش از پادشاهی ناصرالدین شاه استعمال مشروبات خارجی در ایران خیلی کم بود و به ندرت دیده میشد . پس از سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه بیگانگان برای ترویج اشمه و تولیدات خود مشروبات زیادی بعنوان پیشکشی تقدیم می‌کردند و او غالباً با شام و ناهار خویش مشروب می‌خورد کم کم طوری شد که برای اواز خارج نیز می‌خریدند . از آن جا اینکه گفته‌اند «الناس علی دین ملوکهم» بهرورایام استعمال مشروبات خارجی در میان درباریان ، اعیان و اشراف میکسار و می‌پرست ، معمول و متداول شد و امروزه کار بجائی کشیده شده که مشروبات خارجی در منازل اشخاص ، جزو تجملات و تزیینات گردیده و کمتر اشخاص متمین در بند مشروبات داخلی خودمان میباشند . اکنون یکی از اقلام واردات این مملکت فقیر ، مشروبات خارجی



جمعی از رجال در دوره سلطنت فتحعلیشاه و محمدشاه و ناصرالدینشاه

الراست به چپ : ذوالفقارخان مستوفی - علیخان امیر پنجه - سرتیپ میرزا محمدحسین دیرالملک
 جعفرقلیخان - شایسته نعلب شایسته نعلب - یوسف خان سرتیپ - میرزا محمدحسین عندالملک
 عباسقلیخان سیرالملک - فرخ خان امین الدوله - میرزا ابراهیمخان نوری سهام الملک -



عکس جمعی از رجال در زمان سلطنت فتحعلیشاه - محمد شاه و ناصرالدینشاه

از راست بچپ : موسی خان پندر علیرضا خان عبدالملک - سردار علیخان سیستانی - امیرالدخان
 عبدالملک - میرزا علیخان پسر صدر اعظم نوری - امیر اسلانخان مجدالدوله - انوشیروانخان
 عینالملک - نمرالدخان نظامالعلماء - محسن میرزا میر آخور - عیسیخان اعتمادالدوله -
 حاج آقا اسمعیل پیشخدمتباشی .

میباشد در صورتیکه ما خودمان همه چیز داریم و بهترین مشروبات در ایران به عمل می آید .
 حالا چه باید کرد که مشروبات داخلی خودمان جای مشروبات خارجی را بگیرد بعضی
 است علیحده و این رشته سر دراز دارد و بنابر مثل معروف : به شتر گفتند چرا گردنت
 کج است؟ گفت کجام راست است .

و نیز در یادداشت های روزانه خود مینویسد : « ۵ شنبه ۲ رمضان ۱۳۰۴ : شاه آنها
 (درباریان) را درسشام بیرون کردند ۴ درسشام برد و میل میفرمایند . و نیز
 مینویسد : « یکشنبه ۵ رمضان ۱۳۰۴ : بندگان همایون در زیر موزه سقره گسترانیده نهار
 میل میفرمودند . تجار و عمله که عمل اسباب و مصالح بجهت سکو و تخت جدیدی خزانه جدید

میردند، از جلو دهلیز میگذشتند که شاه نهارمیل میفرمودند به ناظم خلوت^۱ فرمودند مردم را نگذارد بگذرند تا من نهار بخورم معلوم میشود قیله عالم از عوام الناس احتیاط میفرمایند. و نیز می نویسند: «حمادی الثانیه ۱۳۰۹: دوشب است در سرشام غیر از من و مجدالدوله و میرزا محمدخان^۲ و دو برادر مجدالدوله^۳ کسی مرخص نیست سرشام بیاید گویا این اثر بعضی روز نامه های فرنگ است که شاه را بشرط خمر نسبت داده اند».



مهدی بقلی خان مجدالدوله



آقارضا ناظم خلوت تا سال ۱۲۹۰ قمری شتواش بساؤل خلوت بود و بعد معروف گردید به آقارضای دهباشی. در سال ۱۲۹۱ قمری مقلب به ناظم خلوت شد و در سال ۱۳۱۰ قمری که متجاوز از نود و چند سال داشت درگذشت.

ناصرالدین شاه پس از چهل و نه سال و یکماه و سه روز سلطنت و شصت و هفت سال عمر، در روز جمعه ۱۷ ذیحجه در سال ۱۳۱۳ ه. ق. در حرم حضرت عبدالعظیم (ع)، هنگام زیارت، بدست میرزا رضا کرمانی بضرط طایفه مقتول گردید.

براون در کتاب انقلاب ایران باره چنین گوید: «باری خون ناصرالدینشاه در بهای موفقیت پیروزمندان دپلوماسی انگلیس و روس در ایران بدینسان ریخته شده. و جنازه اش پس از شست و شو در کاخ گلستان، در یکی از طاقماهای نمکه دولت امانت گذاشته

- ۱- آقارضا.
- ۲- امین خاقان ملیچک اول.
- ۳- اکبرخان نائب ناظر و جعفرقلی خان جلال الملک.
- ۴- ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران در ۱۸ ذیحجه ۱۳۱۳ برابر با اول ماه مه ۱۸۹۶ نوشته است.

شد تا اینکه مقبره‌اش ساخته و آماده کرده و در سال ۱۳۱۴ ه. ق. جنازه بحضرت عبدالعظیم انتقال یافته و در مقبره‌ای که در باغ جبران، مشوقه ناسرالدینشاه، ساخته شده بود دوباره بخاک سپرده شد. از غرائب خوابی است که ناسرالدینشاه در محرم سال ۱۳۰۰ ق. دیده و اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۲۸ محرم ۱۳۰۰ ه. ق.) آن را از ناسرالدینشاه نقل میکند که عیناً در اینجا ذکر میشود: «و امر و شاه تفصیل خوابی را که چند شب قبل دیده بودند مینمودند:

خواب دیده بودند حیوان بزرگی که از فیل بزرگتر بود پادشاه حمله برده بود شاه بازی در دست داشته بطرف آن حیوان رها کرده بود. باز بزرگتری حیوان چسبیده بود و پوست زیر گموی او را دریده خون زیادی جاری شده، حیوان بزمین خورده و مرده بود. شاه از شدت غفونت خون حیوان، دور شده بود. حیوان سر بلند کرده و پادشاه گرفته بود تا چهارده سال دیگر زنده می‌شود و بتو تلافی خواهم کرد». و در ناسرالدینشاه پس از ۱۴ سال دیگر تیر خورد و کشته شد.

سج مهر ناسرالدینشاه همان نقش نگین پدش محمدشاه بود فقط با این تفاوت که به جای محمد، ناسرالدین و بجای ۱۲۵۰، سال ۱۲۶۴ نوشته شد. ولی مهر دیگری داشت که سج آن پس از الملك لله تعالی این بیت بود:

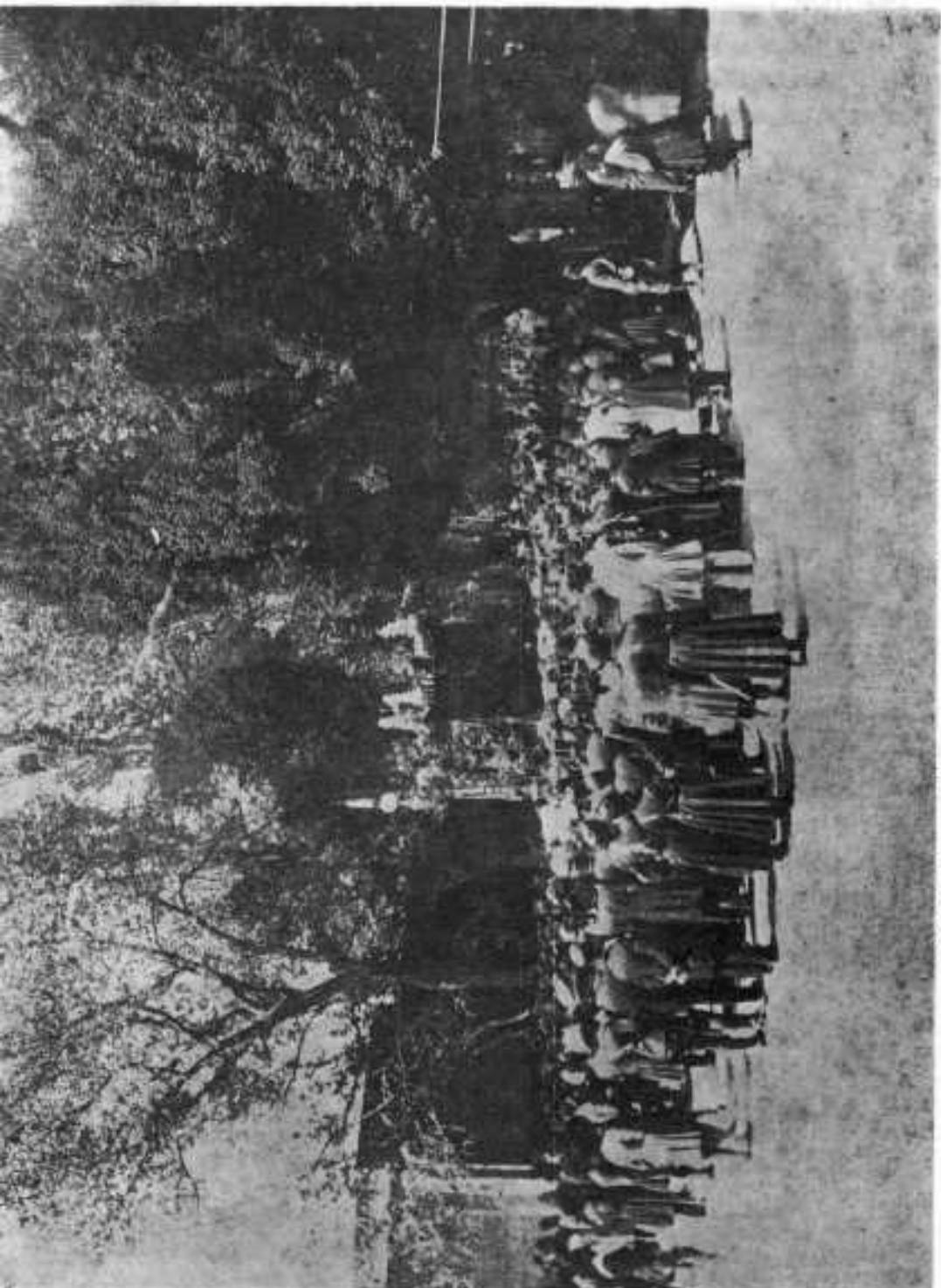
تا که دست ناسرالدین خاتم شاهی گرفت سیت داد و معدلت از ما تا ماهی گرفت
سنه ۱۲۶۴. و بر مهر دیگر او هو، شاه شاهان ناسرالدین سنه ۱۲۷۴ و مهر چهارم او چنین است العزة لله السلطان ناسرالدینشاه قاجار سنه ۱۲۸۴. طفرای فرمانهای فتح‌المشاه

۱- قبر ناسرالدینشاه نزدیک قبر محبوبه‌اش بطام جبران ملقب به فروغ السلطنه دختر محمدعلی تجریشی است. این زن ابتداء رقاصه بود و او را در خانه مهدعلیا مادر خود دیده و مورد توجه ناسرالدینشاه واقع شد. نامبرده از محبوبترین زوجات در نزد ناسرالدینشاه بوده و چون چشمان وی به آهو شباهت داشته از این جهت به جبران که به ترکی آهو است نامیده شد و ناسرالدینشاه او را همیشه باین نام صدا می‌زده است و بقدری شاه او را دوست میداشته که حتی پس از مرگش هم راضی نشد که لقب او را به زنان دیگر خود بدهد و بطوریکه شنیده شده با وجود اینکه ناسرالدینشاه پس از مرگ وی زنان بیشتری گرفت معذک بازمی‌باید او بوده و معیشت از قلب او زایل نمیگشته است. پس از اینکه ناسرالدینشاه عاشق بهر قرار او شد و او را بزوجیت خود در آورد پدش را لقب خالی داده و جز و اجزای دربار نمود. مقبره ناسرالدینشاه در ابتداء به مقبره جبران شهرت داشت و سحنی که در سمت غربی مقبره واقع شده معروف به باغ جبران بود و پس از آنکه ناسرالدینشاه را در آنجا دفن نمودند آن مقبره اکنون به مقبره ناسرالدینشاه معروف گردیده است.



ناصرالدینشاه با جمعی از رجال، این آخرین عکس ناصرالدینشاه است که چند روز بعد گرفته شد. و جانشینان او (حکیم والا شد) و (فرمان همایون شد) بوده است و ناصرالدینشاه علاوه بر شیر و خورشید، علائمی مثل تاج شاهی و فرشته و ترگس دان را هم چندی داخل کرد. پیش از ناصرالدینشاه، معمول بود که احکام و فرامین سلطنتی را فقط مهر میزدند لکن از ناصرالدینشاه پیوسته علاوه بر زدن مهر سلطنتی، پادشاه آن‌ها را امضاء هم می نمود و از این تاریخ است که مردم پشاه تاسی کرده آن‌ها هم پای نامه‌ها را امضاء می نمودند.

ناصرالدینشاه با وجود استبداد مفرطی که داشته گاهی از اوقات مردمی از طبقات ۴ و ۳ یا حرفه‌های گوشه‌دار میزدند و او تحمل و بردباری زیادی از خود بروز میداد و خویشتن داری میکرد و طرف مقابل را بهیچ وجه مورد خشم و غضب خویش قرار نمیداده است. از آن جمله در سال ۱۳۰۱ ه. ق. زن خداداد زردشتی باغبان سلطنت آباد مابین حسین آباد (اختیاریه کنونی) و سلطنت آباد در دره سیلابی گشته میشود و شاه کنت رئیس پلیس رامامور برسدگی این کار میکند و او هم تحقیقاتی در اطراف موضوع بعمل آورده و یکی از زردشتی‌ها را مرتکب عمل قلمداد مینماید. ناصرالدینشاه در یکی از روزها که از میان باغ سلطنت آباد سواره عبور میکرد، خداداد باغبان را می بیند و باو خطاب کرده میگوید: چرا زنت را شب بیرون فرستادی که گشته شود؟ خداداد بیدرنگ جواب میدهد: من تصور میکردم که در مملکت شما شب و روز نیست ما خوابیده ایم و شما بیدارید بنابراین باین اطمینان فرستادم. پس از شنیدن این جواب ناصرالدینشاه دیگر هیچ نمیگوید و با او خود را می راند.



تشیع جنازه ناصرالدین شاه از کعبه دولت به حضرت عبدالعظیم در سال ۱۳۱۴ قمری

بی‌مناسبت نیست که شرح حالی هم از مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه در اینجا ذکر شود :
 ملك جهان خانم ملقبه بهمدعلیا و متولده ۱۲۲۰ هجری قمری دختر محمد قاسم خان
 پسر سلیمانخان اعضادالدوله قاجار قوابلو ونوه دختری فتحعلیشاه و زن محمدشاه و مادر
 ناصرالدینشاه بوده و ناصرالدینشاه مادر خویش را نواب خطاب میکرد است.



ملک جهان خانم مهدعلیا

در سن ۱۶ سالگی با محمدشاه پسر دانی
 خود در سال ۱۲۳۵ قمری عروسی کرد و
 بعدها مهدعلیا یکی از پادای بسیار مؤثر در
 عزل - تبعید و قتل میرزا تقی خان قراقرانی
 امیر کبیر داماد خود بوده است . پس از فوت
 محمدشاه فوراً چاپاری ، روانه تبریز
 کرده و پسر خود را از واقعه خبردار نمود .
 میگویند مهدعلیا دو چارقد یکی سیاه و
 دیگری الوان روی هم بسر کرده بود و
 میگفت یکی برای عزاداری شوهر و دیگری
 برای سلطنت پسر مینماید .

بعد از کناره گیری حاج میرزا آقاسی
 و رفتن بیست نشستن او در شاه عبدالعظیم ، پسر
 مادرشاه جمعی از رجال و شاهزادگان مجلس
 ترتیب دادند که در آن بکارها رسیدگی و
 مشورت میکردند و رأی آن مجلس را بنظر
 مهدعلیا میرساندند و او امر باجرا میداد و در

حقیقت مادرشاه تا ورود ناصرالدینشاه به تهران که یکسده روز طول کشید نایب السلطنه پسرش
 بود . در زمان سلطنت شوهرش هم ، بواسطه ناخوشی و بی‌حالی محمدشاه ، در کارهای دولتی
 دخالت میکرد .

چندین مهراسم برای زدن بفرامین واحکام کنده بود سجع یکی از مهرها این بود :
 (مهین مادر ناصرالدین شهم) و مهر دیگر : (شه جم نگین رامهین مادرم) . و هر روز بدوستان
 و رفقای عزیز خود مواجب و تیول خالصه و سیورغال و وظیفه میداد ، لکن پس از انتصاب
 میرزا تقی خان امیر کبیر به سدارت ، او تمام احکام و فرامین مهدعلیا را لغو کرد و دستش

۱- مادر مهدعلیا شاهزاده بیگم جان دختر دوم فتحعلیشاه خواهر حسینعلی میرزا فرمانفرما
 و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه بوده .

۲- ناصرالدین‌شاه در یکی از نامه‌های خود به میرزا آقاخان نوری صدراعظم مینویسد ،
 . . . امشب از بس تو اب و ملوکزاده خانم اسرار دارند میتوسم والا میدانم که زیاد از این
 قباحت دارد . میگویند که آن دوشب ما بودیم ماهم میخواستیم عیش کنیم تار بزنند هر طور مصلحت
 بداند رفتار میشود و السلام ، نقل از مجموعه نامه‌های متبادله بین ناصرالدینشاه و میرزا آقاخان
 ضمیمه شماره ۱۴۴۵

را بکلی ازدخالت دامورد دولت کوتاه نمود و دستور داد که او امر او را اجراء نکنند. معروف است که مهدعلیا در ابتداء خواست طرح رفاقت و دوستی با امیر بسریزد یعنی او را دلدادۀ خویش کند و خود را دلبر او سازد، امیر زیر بار نرفت. مهدعلیا طرح دیگری ریخت که امیر را بدام کشد و مطیع خود سازد و آن طرح این بود که دختر ۱۶ ساله خود را بزوجهیت او در آورد. امیر بجای اینکه کار صدارت خود را محکم کرده و پیش از پیش بشاه نزدیک شده باشد با این نظر مهدعلیا موافقت کرد و ملکزاده عزت الدوله خواهر اعیانی ناصرالدینشاه در ۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵ ق. زن امیر شد لکن باز در این مورد تیر مهدعلیا به سنگ خورد زیرا امیر بهیچوجه زیر بار توقعات، سفارشات و احکام وی نمی رفت و بوی چندان وقتی نمی گذاشت و او را در کارهای دولت دخالت نمیداد.

در شورش افواج بر ضد میرزا تقی خان سدر اعظم، و در خواست کردن عزل او را از شاه در سال ۱۲۶۵ ق. ۱. مهدعلیا دست داشت و شاه خیلی اصرار ورزید که امیر کبیر را از صدارت بیندازد و دیگری را سدر اعظم کند. ناصرالدینشاه در این هنگام با وجود اینکه خیلی جوان بود بگفتههای مادر خود ترتیب اثر نداد و ایستادگی کرد و از سدر اعظم خود پشتیبانی نمود و از این تاریخ بعد مهدعلیا زیر نظر «مأمورین پنهان و آشکار امیر» گرفته شد. از آثار مهدعلیا ساختن بقعه و بارگاه زبیده خاتون در نزدیکی های شهری و تعمیر و اتمام مسجد امیر قاسم خان پدرش در آرك است که امروزه معروف به مسجد مادرشاه می باشد.

چهل روز بعد از بدادن امیر بکشان در شبی که جشن عروسی علی قلی میرزا اعتماد السلطنه با سلطان خانم رفاسه در اندرون مصلی ترتیب داده شده بود و سه شب اندرون را چیراغانی کرده بودند در این شبها بود که ناصرالدینشاه پس از نوشیدن شراب زیاد و مست لایمقل شدن مهدعلیا موقع را مغتنم شمرده فرمان کشتن میرزا تقی خان را خطاب به حجاجی علیخان مراغه ای حاجب الدوله گرفت. نامبرده چند اولاد از محمدشاه آورد که غیر از ناصرالدینشاه و عزت الدوله دیگران قبلاً مرده بودند.

در دوره صدارت امیر کبیر و قسمت اعظم ایام صدارت اعتماد الدوله نوری پیشکار وی

۱- ۲۲ روز بعد از عروسی امیر با عزت الدوله.

۲- مسجد مزبور چندی در حال خرابی افتاده بود. اخیراً آنرا بکلی خراب و دوباره بطرز خوب و وسیع تازه ای ساخته شده است.

معروف است که زبیده خاتون دختر حاجی علی پسر جعفر می باشد. پند پس از وفات او را در باغ خود دفن نمود و پس از چندی کسان و دوستان مهدعلیا خواب دیدند که زبیده خاتون دختر حضرت سیدالشهداء (ع) از کربلا به ری آمده و در این جا مدفون شده است. مهدعلیا را وادار کردند که برای آن بقعه و بارگاه ساخت و در ضمن ساختمان اینجا محل ملاقات مخالفین میرزا تقی خان امیر کبیر با مهدعلیا بود. خان ملک ساسانی در صفحه ۳۸ کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران چنین گوید: «روزی که میرزا تقی خان را میخواستند بطرف کاشان حرکت دهند مهدعلیا برای خدا حافظی پنهانۀ امیر رفت و خواست با او رویوسی نماید. میرزا تقی خان او را از خود دور کرده و گفت: (امیر عادت ندارد با رویوسی رویوسی کند) این دشنام که امیر رو بروی همه خوبشاندان باو داد مهدعلیا چنان برتاب و توان شد که بزعم نشست».

علی قلی میرزا اعتماد السلطنه بود .

خط و انشاء مهدعلیا خوب بوده لکن مانند بسیاری از مادران - خواهران و دختران شاهان سابق بد عمل بوده و چهار رفیق یعنی چهار دل داده باین شرح داشته است: علی قلی میرزا اعتماد السلطنه - میرزا آقاخان نوری - آیدخان حاجب الدوله و فریدون میرزا فرمانفرما برادر شوهر خود .

این قصه و گفته خسرو میرزا عم شنیدنی است: خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا نایب السلطنه که در سال ۱۲۵۰ هجری قمری پسر محمدشاه برادرش ، او را از هر دو چشم کور نمودند ، در حال کوری مدت چهل و چند سال در زندان ، در تیمید و در تهران بسر میبرد و چون نابینا ، پیرمرد و عموی شاه بود ناصرالدینشاه احترام او را کاملاً مرعی میداشت و همیشه اوقات در حضور شاه حق جلوس داشت . در پارلمان ناصرالدینشاه دارای مناسب مشاغل گوناگونی بودند و همه جور اشخاص ، بی هنر و با هنر ، در میان آنان یافت میشد . خسرو میرزا چون بیشتر اشعار شاهنامه فردوسی را از حفظ داشت ، در اواخر عمر خویش ، شاهنامه خوان ناصرالدینشاه شده بود و بعضی از شبها برای شاه شاهنامه میخواند . یکی از شبها در ضمن شاهنامه خواندن ، موضوع راجع بود به فرستادن کبک خسرو گیکو را برای آوردن مادرش فرنگیس . ناصرالدینشاه در این هنگام سرش بسیار گرم و خیلی سرکیف بود . در این بین رو رابه خسرو میرزا کرده گفت : عمو این مطلب را میخواستم از تو پیرسم که چگونه کبک خسرو با وجود این راه دور و دراز به گیکو اطمینان کرد و او را برای آوردن مادرش فرستاد ؟ خسرو میرزا فوراً جواب داد که در سابق کسی نمی توانست و جرأت نداشت که به مادرشاه تجاوزی بنماید و چون مادران شاه در آئینان نجیب و عقیف بودند معمول هم نبود که مادر شاه غیر از با شوهر خود در حیات و معات او ، با دهکری عشق ورزد و چندین فاسق داشته باشد و آئینان غیر از این زعمان نبود . ناصرالدینشاه که در حال مستی بود و باحوال مادرش کاملاً سبوق و از کردارش مستحضر بود ، از این گفته او بخنده افتاد و مدتی میخندید و خسرو میرزا بشاه میگفت که خلاف عرض نکردم عین حقیقت را عرض

۱ - می گویند که مهدعلیا ، بدستباری میرزا آقاخان نوری و ایادی بیگانگان ، پس از گرفتن دستخط کشتن میرزا تقی خان از شاه ، که در حال مستی بود ، برای اینکه مبادا شاه از گفته خود پشیمان شود همان شب حاجب الدوله را ملاقات کرده ریش از دیدنش شانه او را برای انجام کار به کاشان روانه نمینماید . اتفاقاً همانطوریکه مهدعلیا پیش بینی کرده بود نصف شب که شاه بحال آمد چندین غلام سواره و شاطر پیاده بخانه حاجی علیخان فرستاد و پیغام داد که فردا صبح تا سراسر شبی حرکت نکن لکن حاجب الدوله همان شب حرکت کرده بود و با شتاب هر چه تمامتر شخصاً آن دستخط را بموقع اجراء گذاشت . خان ملک سامانی در کتاب دست پنهان سیاست انگلیسی در ایران مینویسد ، که حاجب الدوله تا قم بیشتر نرفت و در آنجا مانند وگماشتگان خود را برای هلاکت امیر به کاشان فرستاد اینک گفته میشود که گفته او اشتباه و کذب محض است بلکه کشتن میرزا تقی خان امیر کبیر شخصاً بدست خود حاجب الدوله که محبت زیادی از امیر دیده بود صورت گرفته است .

کردم. میگویند که ناصرالدینشاه دستور داد که برای این گفتار او هزار تومان بوی انعام بدهند. هنگامی که ناصرالدینشاه در مسافرت اروپا بود (سفر اول) مهدعلیا در ۶ ربیع الثانی ۱۲۹۰ قمری در تهران در گذشت و در قم در مقبره محمدشاه پخاک سپرده شد. من از مهدعلیا قصص و حکایات بیشتری دارم و چون مقتضی نیست که همه چیزها در این کتاب ذکر شود بنابراین از ذکر بقیه آنها بکلی خودداری گردید.

نجفعلی نجفعلی خان که از طرف فتحعلیشاه ملقب به ایلخانی گردید پسر ابراهیم خان و از خوانین و امرآء بزرگ خراسان و رئیس ایل کرد شادلو، که در بجنورد و اطراف آن سکونت دارند، بوده است. در سالهای ۱۲۴۳ و ۱۲۴۵ هجری قمری که حسینخان سردار (حاکم سابق ایران) حاکم خراسان بود، خوانین و امرآء خراسان برای هرجهتی که فرض شود از در مخالفت با وی درآمدند. از جمله مخالفین یکی هم نجفعلی خان شادلو بود که پس از عزل سردار از حکومت خراسان و تعیین شاهرآدم احمدعلی میرزا بجای وی، نجفعلی خان به همراه رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو که با هم انتساب داشتند برای اظهار اطاعت نزد شاهرآدم حاکم تازه خراسان آمدند. در سال ۱۲۴۸ ق. که عباس میرزا نایب السلطنه برای دستگیری رضاقلیخان ایلخانی سمت قوچان هجوم آورد، نجفعلی خان چون پسرش جعفرقلیخان داماد ایلخانی بود بنظر با ایلخانی موافق و حتی عدهای راهم بیاری او فرستاد لکن در باطن با نایب السلطنه ارتباط داشت. هنگامیکه نایب السلطنه به نزدیکی قوچان رسید نجفعلی خان به اردوی او پیوست و جزه خوانین موافق دولت بشمار آمد^۱.

در سال ۱۲۴۹ ق. که محمد میرزا (محمدشاه قاجار) از طرف عباس میرزا نایب السلطنه پدر خود برای تسخیر هرات، از شهرهای بسیار قدیمی خراسان، عزیمت نمود نجفعلی خان شادلو نیز در عرض راه هرات با افراد و سواران ابوابجمعی خود واردوی شاهرآدم پیوست. آله پارخان آصف الدوله والی خراسان پس از بازگشت از تهران به مشهد در سال ۱۲۵۱ ق. برای اثبات عرضه و کفایت و دولتخواهی خود نجفعلی خان را بدست آورده با عدهای از خوانین خراسان به تهران فرستاد. نامبرده چندی در تهران بود بعد به خراسان بازگشت و به بجنورد مقر حکمرانی خود رفت. نجفعلی خان بیشتر اوقات با ترکمنها و خواریزمیها مشغول به نبرد بوده و غالباً آنها را شکست میداده است.

۱- ناسخ التواریخ و روضة السفاء و مطلع الشمس نام این شخص را نجفعلی خان نوشته و فقط منتظم ناسری در جلد سوم در صفحات ۱۴۶ و ۱۵۳ و ۱۵۵ نجفعلی خان ذکر کرده است.

نجفعلی خان از امراء آذربایجان و از اهالی آرسباران^۱ بوده

نجفعلی

که از حلیه بصرعاری و در گوشه‌های منزوی^۲ بود. عباس میرزا نائب‌السلطنه برای وی چند قریه مدد معاش مقرر داشت و در سنه ۱۲۳۴ هجری قمری در گذشت.

میرزا نجفعلی خان دانش تبریزی مؤسس روزنامه هفتگی اختر^۳ بوده

نجفعلی

که از سال ۱۲۹۲ هجری قمری در اسلامبول چاپ و مدت ۲۱ سال مرتباً منتشر میشده و پس از گذشته شدن ناصرالدین‌شاه در سال ۱۳۱۳ ق. روزنامه مزبور از طرف دولت عثمانی توقیف و دیگر منتشر نگردید. دانش مردی فاضل بوده و از فقه، اصول، احادیث، اخبار و علوم ادبیه نیز اطلاع داشته است. از تألیفات وی کتاب میزان الموازین فی امرالدین که در سال ۱۲۸۷ ق. در اسلامبول چاپ شده، و چون با میرزا سنگلاخ خوبشانی^۴ دوست و هم‌صحبت و همنشین بوده اشعاری را که شعراء آنعهد در مدح میرزای مزبور گفته بودند همه را جمع‌آوری نموده بنام مجمع‌الاصواف در اسلامبول بطبع رسانیده است. چند سالی در سفارت ایران در اسلامبول بنام میرزا نجفعلی مترجم ترکی بود و بعد خان و حاجی شده حاج میرزا نجفعلی خان شد^۵ در سال ۱۲۹۹ هجری قمری تغییر سمت داده سرکنسول^۶ اسلامبول و در سال ۱۳۰۰ ق. دیر (نایب) سفارت شد.

در سال ۱۳۰۳ ق. منصب سر تیبی^۱ خارج از فوج (معمول آن‌زمان) نیز باو داده شد و حاج نجفعلی خان سر تیب، نایب و مترجم اول گردید و تا اواخر سال ۱۳۰۴ ق. در سمت مزبور باقی و برقرار بود. در سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ ق. سمت سرکنسولی ایران را در مصر داشت^۲. در اواخر سال ۱۳۰۷ قمری بجای وی، میرزا علی‌نقی خان بسمت سرکنسولی منصوب و روانه مصر گردید و حاج نجفعلی خان در سال ۱۳۰۸ ق. به تهران آمده جزو صاحب‌منشیان (کارمندان عالی‌مقام) وزارت خارجه گردید و در سال ۱۳۰۹ ق. در گذشت.

نجفعلی خان بختیاری ملقب به سمسام السلطنه متولد ۱۲۶۷

نجفعلی بختیاری

هجری قمری فرزند حسینقلی خان ایلخانی بختیاری (مقتول در سال ۱۲۹۹ قمری) و برادر بزرگتر صلیبی حاج علیقلی خان سردار اسعد است که پس از فوت محمد حسین خان سپهدار پسر بزرگ حاجی امامقلی خان ایلخانی مدتی

۱- قراچه‌داغ.

۲- مدیر روزنامه اختر محمدطاهر تبریزی و نویسنده آن مهدی تبریزی بوده است.

۳- متوفی ۱۲۹۴ ق. در تبریز.

۴- گاهی هم نامش بجای نجفعلی خان نجفعلی خان نوشته شده است.

۵- ژنرال کنسول.

۶- گاهی هم عنوانش وزیر مقیم مصر بوده.

رئیس ایل بختیاری بود و او است که در ظاهر با اشاره سردار اسعد برادر خود ایل بختیاری



لجتلرخان بختیاری مصمام السلطنه

را در محرم سال ۱۳۲۷ هجری قمری به تصرف اسفهان امر داد و پس از ورود شرفام السلطنه^۱ به اسفهان و فتح آن شهر او نیز پس از چند روز دیگر به اسفهان وارد شد^۲ و یا هزار سوار بر اسفهان دست یافت در این هنگام نمایندگان روس و انگلیس به محمد علیشاه پیشنهاد کردند که مصمام السلطنه را حاکم اسفهان نمایند او پیشنهاد آنها را رد کرد و چون دست دیگر خوانین بختیاری (پسران حاجی ایلخانی) را به طرف خود جلب کرده بود یقین داشت که به دفع مصمام السلطنه از اسفهان موفق خواهد شد و سرانجام حسابش درست در نیامد و نتوانست کاری از پیش ببرد مصمام السلطنه در اسفهان ماند و حاکم آنجا بود.

محمد علیشاه، عبدالحسین میرزا فرمانفرما شوهر خواهر خود را به حکومت اسفهان برگزید لکن از پیام مصمام السلطنه که به او فرستاد از آمدن به اسفهان منصرف شده و مصمام السلطنه کاملاً بر اسفهان مسلط گردید، سردار اسعد با عده‌ای از خوانین بختیاری و هزار نفر سوار بطرف تهران حرکت کرد.

پس از فتح تهران و خلع محمد علیشاه و استقرار مشروطیت و تسلط بختیاریها بر اوضاع، چندی بعد هم مصمام السلطنه به تهران آمد و از سال ۱۳۲۹ ق. داخل کابینه شده مقام وزارت پیدا کرد تا در هنگام عودت محمد علیشاه به ایران (۱۳۲۹ قمری) به ریاست وزرائی رسید و چندین بار نخست‌وزیر شد و کابینه تشکیل داد من جمله کابینه‌ای که اولتیماتوم روس را در سال ۱۳۲۹ ق. پذیرفت.

۱- حاج ابراهیم خان شرفام السلطنه فرزند رضاقلیخان ایل بیکی فرزند جعفرقلیخان پسر حبیب‌الله‌خان بوده است.

۲- ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران ورود شرفام السلطنه و مصمام السلطنه بختیاری را به اسفهان و فتح آن شهر را در ۵ ژانویه ۱۹۰۹ (۱۲ محرم ۱۳۲۷ ق.) نوشته و دکتر مهدی ملک‌زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران در ۱۳ ذی‌حجه ۱۳۲۷ ه. ق. ذکر ننوده

نامبرده بندها خیلی ترقی کرد و بسیار متمول شد و در مدت عمر خود در کابینه‌های سال ۱۳۲۹ ق. سه بار وزیر جنگ و در سال ۱۳۲۹ و ۱۳۳۶ ق. سه بار وزیر کشور و در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ و ۱۳۳۶ ق. هفت بار نخست‌وزیر شد.

سمام‌السلطنه مردی بود لز و ساده‌دل، قدری نک‌زبانی حرف میزد و هنگام صحبت بعضی از کلمات را بغلط اداء میکرد. در آنوقت سیاست چنین اقتضاء میکرد که نامبرده وزیر و نخست‌وزیر باشد. سمام‌السلطنه در سال ۱۳۴۹ ق. در سن ۸۲ سالگی در تهران در گذشت و در تخت پولاد اصفهان در مقبره خانوادگی بختیارها بخاک سپرده شد.

نجفقلی خان پسر شهبازخان دنبلی و پدر عبدالرزاق بیگ دنبلی

نجفقلی

متخلص بمفتون صاحب تاریخ مآثر سلطانیه و چندین تألیفات دیگر،

متوفی ۱۲۴۳ قمری، بوده و نجفقلی خان از امرائی است که به چندین نفر از پادشاهان ایران از شاه سلطان حسین صفوی گرفته تا آغا محمدخان قاجار خدمت کرده و از طرف تمام آنان مورد احترام و اکرام واقع شده است.

در زمان سلطنت نادرشاه از سران سپاه وی بوده و هنگام ورود فاتح هندوستان به شهر شاه جهان آباد در سال ۱۱۵۱ ه. ق. از طرف وی رتبه امیرالامرائی یافت و بعد به تبریز مراجعت نمود و در سال ۱۱۵۵ ق. به سمت بیگلربیگی گری (حکومت) تبریز منصوب شد.

نامبرده مدت چهار و چهار سال فرمانروای تبریز و توابع بود و در ایام سلطنت آغا محمدخان مؤسس سلسله قاجاریه نیز در سمت مزبور باقی ماند. در زمان حکومت وی زمین لرزه سختی در تبریز واقع شد و شهر را بکلی خراب کرد. نجفقلی خان در سال ۱۱۹۴ ق. در آبادی شهر کوشید و دوباره حصار بزرگی برای دور شهر ساخت که دوازده دروازه داشته است.

پس از آباد کردن شهر و ساختن حصار آن شعراء برای تاریخ بنای مجدد شهر تبریز اشعار زیادی ساخته و نجفقلی خان را برای ایسین‌کارش تعریف و مدح بسیار کرده‌اند. عبدالرزاق بیگ دنبلی پسرش در کتاب ریاض‌الجنه اشعار مذکور در زیر را که هادی همدانی متخلص به نسبت برای تاریخ بنای شهر تبریز سروده چنین ذکر مینماید:

۱- دنبلی‌ها از طوائف کرده ایرانی و در طریقه تشیع میباشند.

۲- دهلی.

۳- در کتاب تاریخ و جغرافیای تبریز تألیف نادر میرزای قاجار هشت دروازه و در کتاب تاریخ اولاد ائمه اطهار تألیف محمد رسای حشری تبریزی دوازده دروازه ذکر شده

چو گشت از گردش چرخ جزا کیش
 خنبو معدلت آئین نجف خان
 بنای قلعه‌ای پشهاد از نو
 بنای قلعه تبریز بر باد
 بنابر بعضی رقم زد کلک نسبت
 ز نو سد سکندر گشت آباد
 نجفقلی خان از سال ۱۱۵۵ تا ۱۱۹۹ ه. ق. (سال فوتش) در آذربایجان حکومت
 داشت و ضمناً او است که بنای حضرت قائم را در تبریز ساخت و تمسک ساختن بنا از این
 قرار است :

یکی از علمای ساده دل تبریز حضرت حجت موعود صاحب‌الزمان منتظر را در
 خواب دید که در مسجد کوچک معینی مشغول آداء صلات است و نجفقلی خان از جهت اشنایی
 که به آن مرد صالح داشت به تمسک مسجد پرداخته و بروستش بیفزود و دیوار بر اطرافش کشید



حاج میرزا شفیق نقه الاسلام

و خادم و کلیددار نیز برای آن معین کرد
 و این قضیه شهرت گرفته مردم فوج فوج
 بزبانت آن مکان شناختند و تسذورات و
 هدایا بردند و در شبهای جمعه وسایر لیالی
 متبرکه که چراغدانهای عذیده نهاده روشن
 داشتند و آنجا از این تاریخ بعد به مقام
 صاحب‌الامر معروف شد و بعد حاج میرزا
 شفیق نقه الاسلام از علمای شیخیه و مطاع و
 مقتدای جماعتی از آن طائفه که در جنب
 مقام صاحب‌الامر مسجد و متبرک داشت
 میرزا علی اکبر منشی قنصل‌خانه روس
 در تبریز را که پداشتن مال و منال زیاد
 مشهور بود ترغیب نمود تا مبلغ بیست هزار
 تومان برای ترفیع مقام مذکور صرف کرده
 بقعه و گنبد وطاق و رواق و مناره و کرباس
 بنا نهاد و نیز مدرسه‌ای مشتمل بر حجرات
 تحتانیه و فوقانیه برای سکونت طلاب علوم
 دینیہ در صحن مقام برپا داشت و از مسجد
 نقه الاسلام نیز درمی به آن مدرسه باز کرد.

از قضاای شنیدنی که در این محل در سال ۱۲۶۴ قمری سال اول سمدارت میرزا تقی خان
 امیر کبیر اتفاق افتاده موضوع فرار گاو حیدر نام قصاب است ، در موقع ذبح ، از میدان
 ۱- در تاریخ ریاض‌الجنه تألیف عبدالرزاق بیک دتلی متخلص به مفتون نجفقلی خان
 را پسر شهبازخان و در تاریخ تبریز تألیف نادر میرزای آچار فرزند مرتضی قلیخان نوشته
 شده است .

۲- همین مسجد است که به واسطه خواب دیدن آن شخص تبدیل به مقام حضرت قائم شد.

صاحب‌الامر و رفتنش به محوطه مسجد یعنی مقام صاحب‌الامر. قصاب خواست که او را دوباره به محل اولیه برگردانند سر ببرد خادم و کلیددار مانع بگردان او شدند تا اینکه موضوع گوشزد میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسلام (متوفی ۱۲۷۸ ق.) و پسرش میرزا ابوالقاسم که پس از فوت پدر شیخ‌الاسلام شد و از علمای متنفذ تبریز بودند گردید .

این دو سید هم با خدام صاحب‌الامر همراهی کرده ، موضوع آمدن گادورا از کرامات و معجزات قلمداد کردند . مردم نادان و عوام کلاً تمام باهم مثل هم که از قضیه آگاه شدند دسته دسته برای دیدن زیارت گاو هجوم آوردند و کار گاو و بدستاری شیخ‌الاسلام و پسرش خیلی بالا گرفت تا به جایی که باعث زحمت دولت شد و دولت به ناچار در این باب جداً دخالت کرد و غائله را ملک قاسم میرزا^۱ والی آذربایجان و وزیرش محمد رساخان فرامانی رفع و دفع نمودند^۲ .

نجفقلی خان در سال ۱۱۹۹ ق. هنگام استحمام در گرمابه در گذشت و نعش او را به نجف برده در حرم حضرت علی (ع) بخاک سپردند .

نجفقلی خان توری یکی از سرکردگان سپاه آغامحمدخان قاجار

نجفقلی

بوده که در سال ۱۲۰۲ قمری هنگامیکه مرتضی قلیخان برادر صلیبی

آغامحمدخان پس از چند سال اقامت در نواحی قفقاز و خاک روسیه با هفت هزار نفر با اتفاق مسطقی خان شیروانی به گیلان آمده آنجا را اشغال نمود . آغامحمدخان در ابتداء امر ، محمدحسینخان قاجار قوالمو ناظر خود را با دو هزار سوار به گیلان فرستاد و اینان در جنگ شکست خوردند و بعد دوباره آغامحمدخان لشکری بتعداد ده هزار نفر بفرماندهی امیرمحمدحسین خان ارجمندی فرورزگومی و میرزامحمدخان لاریجانی و غیره روانه گیلان نمود و در لشکر مزبور یکی از سرکردگان نیز نجفقلی خان توری بود . لشکر اعزامی آغامحمدخان ، بواسطه کشته شدن امیرمحمدحسینخان ، بکلی شکست خورده و افراد آن پراکنده و متواری گردیدند^۳ و اکثراً بواسطه مسطقی خان و لشکر شیروان کشته شدند و میرزامحمدخان لاریجانی و نجفقلی خان توری با جنگ و گریز فرار کرده و خود را از مهلکه نجات دادند .

سریمانخان قوام‌الملطنه پسر سلیمانخان سهام‌الدوله و برادر

سریمان

جهانگیرخان وزیر صنایع و برادرزاده منوچهرخان^۴ ممتدالدوله

ارمنی ، بقلط معروف به گرجی بوده ، نامبرده مدتی برای فراگرفتن فنون نظامی کارگرد و در سال ۱۲۶۸ هجری قمری بمنصب نائب‌آجودان باشگیری نائل شد . و پس از چندی چون زبان فرانسه تحصیل کرده بود از مترجمین وزارت امور خارجه گردید .

۱- پسر بیست و چهارم فتحعلی‌شاه و شوهر خواهر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و از شاهزادگان بسیار روشن فکر قاجار به و به چند زبان بیگانه نیز بیخوبی آشنا بوده است .

۲- برای آگاهی بیشتر از این موضوع سه جلد نهم روضه‌الصفا و صفحه ۱۲ کتاب ظهورالحق و به کلمه علی‌اصغر شیخ‌الاسلام در این کتاب مراجعه شود .

۳- طرز لشکر کشی معالک شرقی ۱

۴- خواجه .

در سال ۱۲۷۳ ق. ، هنگام جنگ انگلیس و ایران ، دولت فرخ خان غفاری امین‌الملک را سفارت‌فوق‌الماده به پاریس روانه نمود . نریمانخان نیز در جزء هیأت به نیابت سفارت تعیین شده به‌مراه امین‌الملک با اروپا رفت و پس از عقد معاهده بسیار تنگین و خسانانه امین‌الملک با نماینده انگلستان در پاریس که معروف به معاهده پاریس گردید عهدنامه را بنسبت نریمانخان برای اطلاع دولت به تهران فرستاد . ناصرالدینشاه و میرزا آقاخان نوری صدراعظم قرارداد مزبور را که تمام مواد آن بضرر ایران بود تصویب و صحت گذاشتند و قرار شد که جهانگیرخان سرتیپ برادر نریمانخان فوراً آن را به بغداد برده یا نمایندگان دولت انگلیس مبادله نماید .

مشحک این جناست که تمام مأمورین ایران که در تنظیم این معاهده منحوسه دخالت داشتند علاوه بر استفاده‌های پولی سری از بیگانگان مورد تشویق و انعام و ارتقاء رتبه نیز از طرف شاه و صدراعظم واقع شدند . مثلاً نریمانخان بدرجه سرتیپ و جهانگیرخان بنشان درجه سرتیپی نائل شد و بامین‌الملک هم از جامه‌خانه پادشاهی کاجه با شمس مرصع داده شد . نریمانخان از این تاریخ بی‌مذخیلی ترقی کرد . در سال ۱۲۷۵ قمری که حاج میرزا حسین‌خان (مشیرالدوله) بسمت وزیرمختاری ایران در اسلامبول تعیین و روانه گردید نریمانخان نیز که در این تاریخ منصب سرتیپ داشت ، بسمت مستشاری سفارت منصوب و به‌مراه وزیر مختار با اسلامبول رفت و به استثنای مدتی که در سال ۱۲۹۰ قمری کارپرداز (کنسول) ایران در مصر بود تا سال ۱۲۹۶ ق. سمت مستشاری سفارت را داشت . در این سال بسمت وزیرمختاری ایران در اطریش منصوب شد . و سالها در این مأموریت باقی بود . در اوائل سال ۱۲۹۸ ق. به تهران آمد و دوباره در همین سال به محل مأموریت خود بازگشت . در محرم سال ۱۳۰۹ ق. دولت امتیاز راه شومس از جلفا تا تهران را به نظر آقای امین‌السلطنه وزیرمختار ایران در پاریس و نریمانخان وزیرمختار ایران در وین که در این سال ملقب به قوام‌السلطنه شده بود بشراکت کمپانی بلژیکی داد . محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد :

«چهارشنبه ۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۹ : نریمانخان وزیرمختار ایران در وین که احضار شده بود امروز شرفیاب شد . مخیرالسلطنه در سفرنامه مکه^۴ به‌مراه میرزا علی‌اسفرخان امین‌السلطان اتابک اعظم^۵ تألیف خود درباره وی گوید :

«قوام‌السلطنه از ارمانه مهاجر مردی است دست و دل باز و خوش‌پذیرانی عبوسی ملکم را ندارد.»

۱- البته با رعایت اهمیت‌الاهم .

۲- در حدود ۲۵ سال از سال ۱۲۹۶ تا ۱۳۲۱ ق.

۳- در حقیقت این دو وزیرمختار ایران واسطه و دلال عمل بودند و این دو نفر پس از گرفتن مبلغی برای خود ، امتیاز به کمپانی بلژیکی که غیرمستقیم خود روس‌ها بودند واگذار گردید .

۴- سال ۱۳۲۱ ق.

۵- از راه چین - ژاپن - آمریکا و اروپا .

نصرالله

میرزا نصرالله صدراعظم آردبیلی متخلص به نصرت^۱ مردی فاضل - خوش بیان - عارف - شاعر و با اینکه دم آزدرویش میزد، و میدانی هم داشته، مرد بسیار جاه طلبی نیز بوده، در ابتداء امر به صحبت بسیاری از علمای عس و عراقی وقت رسیده و تحصیلات خود را در اصفهان تکمیل کرده بوده است. پس از اینکه از مریدان حسینعلیشاه اصفهانی شده در رشته عرفان قدم گذارده^۲ و به تبریز وارد میشود. چندی معلم محمد میرزا (محمدشاه) بوده و توقعات زیادی از قبیل وزارت و سدارت را از وی داشته و پس از کشته شدن قائم مقام از کسانی که خود را باین دروآن در میزد و تشبیهات زیادی نمود و داوطلب مقام سدارت بود و بواسطه نزدیکی به محمدشاه حدس زده میشد که صدر اعظم شود یکی هم همین میرزا نصرالله بود لکن حاج میرزا آقاسی با اینکه با هم رفیق و در یک جرگه بوده اند از وی جلو افتاده و به اصطلاح سر او کلاه گذارد و خود را به سدارت رساند و برای اینکه او هم از این خوان بهما سهمی برده باشد و ضمناً او را راضی و ساکت کرده باشند وزارت و وظائف و اوقاف را با لقب صدراعظم آقاسی با او گذار نمودند و تا زمانی که حاج میرزا آقاسی صدر اعظم بود^۳ صدراعظم آقاسی نیز در این مدت وزیر و وظائف و اوقاف بود و مدتها بانتظار رسیدن سدارت روزگاری را میگذرانده است. پس از فوت محمدشاه جمعی باز دوباره به طمع سدارت افتادند.

در زمان سلطنت محمدشاه در باب انتخاب وزیر و صدر اعظم^۴ هرج و مرج غریبی تولید شده بود، وزارت و سدارت خیلی پیش پا افتاده بود، از آن جمله همین میرزا نصرالله صدراعظم آقاسی و میرزا نظرعلی حکیم باشی قزوینی و یکی دونه دیگر بودند که در این باب خیلی کوشش و تلاش نمودند و میرزا تقی خان امیر کبیر که سدارت رسید نک همه آنها را چید و هریک را یک سستی تمعید نمود و مشحک اینجا است که صدراعظم آقاسی قدری خود را نزدیک به مقام سدارت می پنداشت که پس از مرگ محمدشاه قاجار و بست نشستن حاج میرزا آقاسی صدر اعظم در حضرت عبدالعظیم (ع) فوراً بدارگ رفته در خانه او منزل کرد و بگمان خود هر کس که در خانه صدر اعظم سابق منزل کند او صدر اعظم آینده خواهد بود! هدایت در جلد دوم روضه السقاء در این باب می نویسد:

و جناب میرزا نصرالله آردبیلی در تهران مدعی وزارت و سدارت دیوان اعلی بود و قبل از ورود حضرت خاقانی در خانه های جناب حاج میرزا آقاسی نزول اجلال نمود، غالب خلائق را چنان متصور بود که این منصب بزرگ بوی اختصاص خواهد یافت وی نیز بحل و عقد بعضی امورات دیوانسی میپرداخت. سپهر در جلد سوم قاجاریه صفحه ۵۰۵ ناسخ التواریخ این موضوع را این طور شرح میدهد: «میرزا نصرالله صدراعظم هنوز خود را صدر اعظم می پنداشت و آرزوی اقامت در سرای حاج میرزا آقاسی داشت. در یافت آباد که روی امر و نهی پادشاه با میرزا تقی خان امیر نظام گشت و سرای حاج میرزا آقاسی برای مقام او تعیین یافت مردمان تفرس کردند که امارت نظام و سدارت اعظم خاص او خواهد بود. صدراعظم آقاسی و جماعتی دیگر از بزرگان در تخریب این امر از قدرت خویش بریادت جنبش کردند».

۱- لقب طریقتیش نصرتعلی بوده.

۲- مد روز و معمول آن زمان.

۳- سیزده ساله و اندکی.

۴- از کوه شدن قائم مقام.

در سال ۱۲۶۵ قمری، که چهار فوج (هنگه) از مهمترین افواج ایران که پادگان ارك تهران بودند بترك خودی و بیگانه بر علیه میرزاتقی خان امیر کبیر دست بشودش گذاشتند و تقاضای عزل او حتی قصد کشتن وی را داشتند. پس از آرامش و تسلط امیر کبیر در کار خود، تحقیقاتی در این باب بعمل آمد و از محرکین ظاهر قضیه یکی حم همین صدرالممالک بود که دوباره او را از قم بکرمانشاه تبعید نمودند و آغا بهرام خواججه قرا باغی که امیر دیوان بود که او نیز بنظائر از محرکین بشمار میرفت به کرمانشاه به نزد صدرالممالک فرستاده شد و هر دو نفر در کرمانشاه سخت زیر نظر بودند. منتظم ناسری در جلد سوم صفحه ۱۹۷ مینویسد:

« و میرزا نسرالله صدرالممالک اردبیلی را بعد از شورش افواج به قم رفت و از آنجا او را روانه کرمانشاه کردند و آغا بهرام قرا باغی را نیز مخدولاً بکرمانشاه برده و سپردند لکن سپهر در تاریخ التواریخ جلد سیم تاریخ قاجار صفحه ۵۲۸ بودن او را در تهران تکذیب کرده مینویسد: « و میرزا نسرالله اردبیلی صدرالممالک را که این هنگام در قم زیستن داشت و به آرزوی سمدارت اعظم روزگار میگذاشت هم فرمان رفت تا او را از قم به کرمانشاهان تحویل دادند و امر باقامت کردند. صدرالممالک مدتی در قم و بعد در کرمانشاه در حال تبعید بسر میبرد تا اینکه در سال ۱۲۷۲ هجری قمری در آنجا فوت کرد^۱ و بالاخره آرزوی سمدارت را با خود بگور برد. نصرت اردبیلی دارای دیوان قصائد و غزلیات بوده و مثنوی هم در بحر رمل ساخته که هیچیک از آنها تاکنون چاپ نشده است.

خیلی تعجب است که این عارف و درویش از دنیا گذشته که تماماً بفکر آخرت بوده، مدت بیست سال با تمام قوی برای سمدارت کوشید و سرانجام موفق نشد. معلوم میشود که نامبرده یا راه سمدارت را بلد نبوده و با اصطلاح سوراخ دعا را هم کرده بوده و یا اینکه مانند سایرین راه را بخوبی بلد نبوده نهایت صدر اعظم تراشها او را برای تأمین منافع خودش از قابل نمیدانستند و امثال حاج میرزا آقاسی و میرزا آقاخان نوری و غیره را برای سمدارت بر دیگران ترجیح میدادند.

نسرالله میرزا دومین فرزند نادرشاه از زن دوم او دختر بااعلی

نسرالله

بیک کوسه احمدلو افشار حاکم ایبورد است که هم پسرادر و هم پسرخاله رضاعلی میرزا میباشد^۲. نام اولش مرتضی قلی میرزا بود لکن درسفرهنگد و پس از فتح آن مملکت (۱۱۵۱ هجری قمری) نادرشاه نام او را برگردانده نسرالله میرزا نمود و بعد در همین سال نادرشاه دختر یزدان بخش شواده اورنگک زیب را بعقد ازدواج وی

۱- با اصطلاح امروزی وزیر دادگستری.

۲- در جلد سوم منتظم ناسری راجع به فوت وی چنین نوشته شده، میرزا نسرالله اردبیلی مشهور به صدرالممالک در سال ۱۲۷۲ قمری در کرمانشاهان مرحوم شد لکن در مجلد سوم تذکره طرایق الحقایق این چنین دیده میشود: « چون قطب السلاطین محمد شاه در گذشت و میرزا تقی خان قراغانی صدر اعظم اتابک معظم گشت او را روانه عراق عرب کردند و در ششم محرم سنه هزار و دوست و هفتاد و یک در آن ولایت درگذشت ».

۳- نادرقلی (نادرشاه) دو دختر بااعلی بیک را یکی پس از دیگری بعقد ازدواج خود در آورد.

در آورده مراسم عروسی بنا شکوه و جلال بی نظیری برپا کرد و فرمان داد که باین مناسبت تمام شهر شاه جهان آباد (دہلی) را چراغانی نموده و در همه جا بساط عیش و طرب گسترده شود.

پربازن طبیب مخصوص نادرشاه که از داغستان تا ارمنستان همراه او بوده و جشن عروسی نسرالله میرزا پسر دوم نادرشاه را خود دیده راجع باین موضوع چنین ذکر میکند و میگوید: «که این جشن برای او هم گرفته شده. گمان می رود که اشتباه کرده باشد زیرا هنگامی که نادرشاه در سال ۱۱۵۱ ه. ق. در شاه جهان آباد (دہلی) پایتخت هندوستان اقامت داشت بطوریکه گفته شد دختر یزدان بخش نواده اورنگزیب را برای نسرالله میرزا ازدواج نمود و به فرمان او یک هفته تمام در دہلی چراغانی و جشن عروسی بر گذارشد با این ترتیب معلوم نیست که ظن پربازن چه بوده یا آن جشن دہلی برای عقدکنان بوده و در این جا مثلاً عروسی شده و بنا اینکه دوباره برای نسرالله میرزا زن دیگری اختیار شده است. در حال نامبرده در نامه های خود چنین مینویسد:

«در سال ۱۱۵۵ قمری که نادرشاه از داغستان به سمت ارمنستان باز میگشت در نزدیکی گوی جای قریب به چهار ماه اقامت نمود. در میان سدهزار مرد سپاهی جشن عروسی نواده خود شاهرخ میرزا و پسران خود نسرالله میرزا و امامقلی میرزا را گرفت. مقدمات آن در اسفهان تهیه دیده شده بود لکن در این جا سورت اتمام پذیرفت و بدستور اتمام بازیگران و مطربان در اردو حاضر شدند و برای عروسی آنان جشن مفصلی برپا گردید».

نسرالله میرزا در لشکرکشی های پدرش بسمت نواحی شرقی ایران و هندوستان همه جا با وی بود و جزء فرماندهان سپاهش محسوب میشد و هنگامیکه نادرشاه به شاه آباد رسید قول سپاه خود را به نسرالله میرزا سپرد و خود با جمعی از افراد سپاهش در دوفرسخی اردوی محمدشاه فرو آمد و همچنین نادرشاه پس از فتح هندوستان و مراجعت بسمت ایران، موقیقه به کابل رسید (۱۱۵۲ ه. ق.)، شنید که خدا یار خان والی سند، که او را با اصطلاح آن حدود، در آن زمان زمین دار می گفتند و با وجود اینکه بموجب عهدنامه منقده بین نادرشاه و محمدشاه کورکانی،

۱- در محافل المؤمنین (خطی کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد) راجع بازدواج نسرالله میرزا چنین دیده شد، «در ۲۶ محرم ۱۱۵۲ نسرالله میرزا را تزویج بنا دختر محمدشاه اتفاق افتاد». در جلد هشتم روضة السفاء چنین نوشته شده: «در دختر محمدشاه بمقد شاهرزاده نسرالله میرزا درآمد». و در جلد دوم منتظم ناصری نیز چنین ذکر شده است، «و دختر محمدشاه در سلك ازدواج شاهرزاده نسرالله میرزا درآمد». گفته های مؤلفین محافل المؤمنین، روضة السفاء و منتظم ناصری درست نیست.

۲- رود کبود.

۳- افغانستان کنونی.

۴- شهری است در نزدیکی دہلی.

۵- قلل سپاه در هنگام جنگ.

تمام ممالک سمت دست راست رودخانه سند به ایران واگذار شده بود و مملکت سند هم در جزء آن قسمت‌ها محسوب میشد و علیرغم روابط حسنه بین او و نادرشاه از ترس اینکه مبادا بدست نادرشاه هلاک شود بیخردانه بر نادرشاه پاغی شده و سر به عسبان برداشت. نادرشاه از کابل برای دستگیری او رهسپار سند گردید.

خدایارخان به محض اینکه از حرکت نادرشاه بطرف سند آگاه شد، خزائن خود را به قلعه عمر کوت که صد و هشتاد کیلومتر از آب و آبادی بکلی دور بود فرستاد و خود با حرکات مذبوح و جنگ و گریز که پیوسته شکست می‌خورد بناچار فرار کرده خود را به قلعه مزبور که بنظرش بسیار محکم و بخیال خود غیر قابل تسخیر بود رسانید و در آنجا پناهیید شد.

نادرشاه پس از ورود به مملکت سند، بیشتر شهرهای آن را گرفت، سپس اردوی خود را به نسرالله میرزا که در تمام اردو کشی‌ها با او بود سپرده، خود با چند هنگک برای دستگیری او عازم قلعه عمر کوت که بسیار محکم و پناه‌گاه خدایارخان بود شده و آنرا محاصره نمود. پس از مدت کمی خدایارخان جز اینکه تسلیم شود چاره‌ای نداشت بناچار با تقدیم خزائن و ذخایر خود به نادرشاه از دراستیمان درآمده تسلیم شد و خسوشتن را از کشته شدن نجات داد و نادرشاه او را ملازم اردوی خود نموده بعداً او را مورد عفو خویش قرار داد. در همین سال پس از تقسیم مملکت سند به سه قسمت متمایز و بکلی مجزی از هم او را حاکم تنها از نواحی سند نموده و او را ملقب به شاه‌قلیخان نمود و از این تاریخ است که خدایارخان عباس معروف و مشهور به شاه‌قلی‌خان گردید. نادرشاه پس از فتوحات هندوستان - ترکستان و خوارزم در ذیقعد ۱۱۵۳ قمری وارد مشهد شد و پس از دو ماه توقف در مشهد نسرالله میرزا فرزند خود را بجای رضاقلی میرزا حکمران خراسان کرده و در اواخر ذی‌حجه به قصد تنبیه اهالی داغستان از مشهد بیرون آمد. در سال ۱۱۵۸ ق. که نادرشاه در قفقاز در شهرشکی^۱ اقامت داشت شنید که قشون زیادی به سرداری یکن محمدپاشا وزیر اعظم عثمانی و چندین نفر از پاشایان معتبر دیگر برای جنگ متوجه شهرهای ایران شده‌اند. نادرشاه پس از شنیدن این خبر نسرالله میرزا را با چند هنگک بدیار بکر مأمور نمود و خود بزم مقابله با فرماندهان عثمانی حرکت کرده و در دو فرسخی ایروان فرود آمد.

پس از کشته شدن نادرشاه در سال ۱۱۶۰ ه. ق. و پادشاه شدن علیقلی‌خان برادر زاده‌اش بنام علیشاه یا عادلشاه، نامبرده اول کاریکه کرد این بود که فوراً سهراب غلام گرجی خود را برای تصرف خزائن و جواهرات و دستگیر کردن و کشتن تمام اولاد نادرشاه، عم خود، به کلالت روانه نمود.

موقعی که سهراب غلام به کلالت وارد شد و شاهرزادگان از قنیه آگاه شدند نسرالله میرزا و امام قلی میرزا پسران و شاهرخ میرزا نواده نادرشاه هر یک براسی سوار و بجانب

۱- غلام شاه.

۲- عبدالکریم از اهالی هند که به‌همراه نادرشاه به عزم حج با اردوی او به مشهد آمده در سفرنامه تألیف خود چنین می‌نویسد، «در روز ۱۹ ذیقعد سال ۱۱۵۳ وارد مشهد شدیم».

۳- اکنون روس‌ها شکی را نوخا Nukha می‌گویند.

مرو فرار نمودند. دوست محمد چهجهی که قوشچی نسرالله میرزا بود با جمعی به تعاقب ایشان پرداخته در سه فرسخی کلات شاهرخ میرزا و امام قلی میرزا را دستگیر و به کلات آورد و بعد قربانعلی نام را به تعاقب نسرالله میرزا میفرستد.

قربانعلی در حوض خان از آدابیهای مرو شامجهان باو رسیده در مقام پر خاش بر میآید. نسرالله میرزا با شمشیری که با خود داشته بیک ضربت او را هلاک مینماید و خود باز دو باره راه فرار را در پیش میگیرد. لکن در حوالی مرو دچار جمعی از قراولان مروی شده و آنانهم برای خوشنودی علیقلی خان و مأمورین وی، او را دستگیر و به کلات بر میگردانند. سهراب هم هر سه نفر را تحت الحفظ به مشهد نزد علیقلی خان میفرستد او هم قوراً نسرالله میرزا و امامقلی میرزا را میکشد. شاهرخ میرزا را در اردک مخفی نموده شهرت میدهد که او را نیز کشته است.

بازن راجع به کشته شدن نسرالله میرزا چنین گوید: «محاصره کلات به نهایت درجه سختی رسید عاقبت خیانت بیاری رشادت رفت و پس از شانزده روز قلعه گشاده شد. شاه تازه از طول محاصره به شکوه در آمده بود که به ناگاه رسولی از طرف سردار^۱ فرساز آمده و نوید فتح آن قلعه را باو داد و گفت که سردار منتظر او امر پادشاه است و راجع به شاهزادگان زندانی و زنان حرم دستور میطلبد عادلشاه فرمود که دو پسر ارشد^۲ نادرشاه را بکشند و دیگران را به زنجیر ببندند و به نزدیک او بفرستند.»

هنگامی که نسرالله میرزا کشته شد بیست و سه سال داشت و دارای ۹ پسر بود باسامی

شرح زیر:

اولدوزخان هفت ساله، تیمورخان پنجساله، مصطفی سلطان پنجساله، سهراب سلطان چهار ساله، مرتضی قلیخان سه ساله، اسداللهخان سه ساله، اغوزخان دو ساله، اوکثایخان شیرخواره و نسرالله میرزا که بعد از کشته شدن پدر متولد و مسمی باسهم پدر گردید، این شیرخواره چند روزه را هم گشتند.

۱- در محافل المؤمنین راجع باین موضوع چنین دیده شد: «قربانعلی قوشچی را عقب نسرالله میرزا فرستادند. قربانعلی به نسرالله میرزا رسید، نسرالله میرزا او را کشت و بدررفت جمعی از قراولان مروی او را گرفته به کلات آوردند.»

۲- مقصود عادلشاه است.

۳- منظور از سردار سهرابخان گرجی است.

۴- منظور از دو پسر ارشد در حوالی مرو نسرالله میرزا است.

نصرالله

نصراالله خلعت‌بری متولد سال ۱۲۸۸ هجری قمری پسر میرزا

شکراالله نامه‌نگار از کارمندان وزارت خارجه که در سال ۱۳۱۶

ه. ق. که شغل و عنوانش در وزارت خانه مزبور (واقم نامجات مبارکه و قرامین وزارت

خارجه) بود ملقب به اعتلاءالملک گردید و در سال ۱۳۲۹ ق. برای تحدید حدود مرز

فرعی ایران یا عثمانی بنمایندگی ایران مأمور شد .

در کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف خان‌ملک سامانی این سطور

دیده شد : «آقای نصراالله خلعت‌بری اعتلاءالملک که آن وقت در وزارت امور خارجه تهران

مدیر اداره عثمانی بودند. در ذیحجه ۱۳۲۹ بنمایندگی دولت ایران تعیین شده به اسلامبول

رفتند و در مدت ۹ ماه بدستور اجانب بانمایندگان عثمانی به تلبانی و مجامله وقت گذرانده و نتیجه

نگرفتند این ناحیه‌ای را که باعشاء آقای نصراالله خلعت‌بری اعتلاءالملک نماینده ایران

که دول واسطه بر ایگان و بدلخواه خود از ایران جدا کرده‌اند در حدود ۴۸ فرسخ مربع

مساحت دارد .

در سال ۱۲۹۸ خورشیدی (۱۳۳۷ ق.) در کابینه وثوق‌الدوله (حسن وثوق) معروف

بکابینه قرارداد پس از اکبر میرزا صارم‌الدوله وزیر دارائی شد و در سال ۱۳۰۰ خورشیدی

بسمت وزیر مختاری ایران در افغانستان گزیده شد و چندسالی در کابل وزیر مختار بود و پس

از خاتمه مدت مأموریت با ایران بازگشت و بعد دو باره در سال ۱۳۱۰ خورشیدی با سمت

سفر کبیری به کابل رهسپار گردید. سپس با ایران بازگشت و در دوره دوم مجلس سنا به سناتوری

انتخاب گردید. نامبرده در سال ۱۳۴۱ خ. در سن ۹۴ سالگی در تهران در گذشت .

میرزا نصراالله خان دبیرالملک متولد ۱۲۵۲ هجری قمری در

نصرالله

شیراز پسر حاجی محمدحسینخان جبادارباشی شیرازی است که

پس از تحصیل و کسب معلومات در سال ۱۲۶۶ ق. با اتفاق پدر خود بتهران آمد، و چون میرزا

تقی‌خان امیر کبیر بر وقوف و کفایت او مطلع گردید او را از شیراز خواسته رئیس جباخانه تهران

(تخشائی آرتش) نمود .

در سال ۱۲۷۱ ق. که حاجی محمدحسین جبه‌دارباشی پدرش در گذشت میرزا نصراالله

بجای پدر جبادارباشی (رئیس تخشائی آرتش) شد . دبیرالملک مردی با معلومات و با سواد

بوده و خط نسخ‌تعلیق را خوب مینوشته است .

میرزا ملکم‌خان پس از اتمام تحصیلات خود در پاریس که از سال ۱۲۵۹ تا ۱۲۶۸

ه. ق. بطول انجامید در مراجعت با ایران بین سنوات ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۸ ق. که مترجم و معلم

دارالفنون بود مجامع فراماسونری بنام فراموشخانه تشکیل داد و جمعی از اعیان‌شاهزادگان

و عده‌ای از جوانانی که در دارالفنون تحصیل میکردند داخل در تشکیلات فراماسونری

وی گردیدند .

ناصرالدینشاه بموجب حکم صادره در تاریخ ۱۲ ربیع الثانی ۱۲۷۸ ق. که در روزنامه رسمی دولتی منتشر شد این قبیل مجامع را یکی تعطیل و منحل کرد و در امریه شاه تذکر داده شده بود که در صورت تجدید، مجازات سختی در باره مؤسسان آن اجراء خواهد گردید و باین ترتیب بدستگاه فراموشخانه میرزا ملکم خان و پدرش میرزا یعقوب خاتمه داده شد.



از راست به چپ: حاجی آقا اسمعیل پیشخدمتباشی - اسدالله خان معتمدالملک -
میرزا نسرالله خان دبیرالملک در جوانی

پس از انحلال فراموشخانه میرزا ملکم خان، جمعی را دستگیر و تحت الحفظ به بین النهرین تبعید نمودند از جمله پیروان میرزا ملکم خان و تبعید شدگان یکی هم میرزا نسرالله خان شیرازی صاحب ترجمه بود که مدتی در عراق و بعد با حال زار و پریشانی زیاد در اسلامبول می زیست.

میرزا عبدالوهابخان شیرازی (نسیرالدوله - آسفاللدوله) چون با میرزا نسرالله خان پسر عمو بود برایش اقدامات مؤثری نمود و سرانجام او را مورد عفو شاه قرار داد و به ایران آمد و چون مرد باکمال و خوش خط و خوش تحریر بود به دستپاری میرزا

عبدالسوابع خان پسر عموی خود که در وزارت خارجه نایب‌الوزاره بود منشی وزارت خارجه گردید .



میرزا نصرالله خان دبیر الملک

میرزا نصرالله خان در ایام تبعید و توقف خود در عراق و اسلامبول یا حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران ارتباط پیدا کرده بود . مشیرالدوله هنگامی که به سدارت رسید او را مورد توجه کامل خود قرار داد و به ترقیاتی نائل گردانید و حتی در سال ۱۲۹۸ هـ. ق. که به سمت ایالت خراسان و تولیت آستان قدس رضوی تعیین شد ، میرزا نصرالله خان را نیز به همراه خود به مشهد برد و پس از درگذشت سهساله در هجدهمین سال به تهران برگشت .

در سال ۱۳۰۱ ق. بلقب دبیرالملکی ملقب گردید . و بعد در هجدهمین سال نایب اول و مدیر ادارات وزارت امور خارجه شد . و در سال ۱۳۱۷ قمری ، که قبلاً سمت و عنوانش مدتی وزیر رسائل خاصه بود ، وزیر داخله شد و در سال ۱۳۱۹ قمری ، در سن ۶۷ سالگی ، درگذشت . در سال ۱۲۰۹ هجری قمری که آغا محمدخان قاجار فتحعلیه خان

نصرالله

جهاانبانی (فتحعلیشاه) را حاکم فارس نمود میرزا نصرالله علیآبادی مازندرانی^۱ را به وزارت او برگزید .

۱- مدیر کل .

۲- علیآباد را امروزه شاهی مینامند .

میرزا نسرالله وزیر فارس بود که جهانیانی در سال ۱۲۱۲ ق. بنام فتحعلیشاه بجای آغا محمدخان عم خود پادشاه شد و او ابتداء بجای خویش محمد علی میرزا (دولت‌شاه) پسر بزرگه خود را که سنش در حدود نه سال بود به استانداری فارس منسوب و میرزا نسرالله علی‌آبادی را مانند سابق به وزارت و پیشکاری او تعیین نمود و دو ماه بعد برادر اعیانی خود حسینقلی‌خان را در سن ۲۱ سالگی به جای فرزند خویش به حکومت فارس فرستاد و وزارت و پیشکاری وی باز به میرزا نسرالله که از حریت طرف اعتماد و اطمینان شاه بود قرار گرفت.

حکومت حسینقلی‌خان در فارس ده ماه طول کشید. پس از ده ماه خیال یاغیگری بر سرش افتاد و خواست که فتحعلیشاه برادر خود را عزل کرده و خود بجای او قرار گیرد. حسینقلی‌خان پیش از حرکت خود از شیراز جمعی از بزرگان مقیم شیراز را که مخالف نظر و افکار او بودند زندانی کرده سپس آنان را کور نمود.

از جمله کسانی که بدستور او کور شدند یکی از آنان همین میرزا نسرالله علی‌آبادی وزیر فارس بود، کسان دیگری که بامر او کور شدند آقا محمد زمان کلانتر شیراز برادر حاج ابراهیم‌خان اعتمادالدوله صدراعظم و پسر چهارم حاج هاشم بود^۱، و دیگری میرزا اسمعیل کوتوال (رئیس شهربانی) شیراز بود.

در سال ۱۲۱۴ ق. که محمد قلی میرزا (ملک‌آرا) پسر سوم فتحعلیشاه در سن ۱۱ سالگی بحکومت مازندران منسوب شد میرزا نسرالله در حال کوری بودارت و پیشکاری وی تعیین گردید و سالها در این سمت باقی بود تا اینکه درگذشت. میرزا فضل‌الله نصیرالملک که از رجال درجه یک ایران در دوره سلاطین قاجاریه بوده پسر عمین میرزا نسرالله علی‌آبادی میباشد.

نصرالله

نسرالله‌خان پسر بزرگه امیرنران سردار قاجار دولسو^۲ و برادر بزرگه میرزا محمدخان سپهسالار صدراعظم ناصرالدین‌شاه و یکی از رجال دوره سلطنت فتحعلی‌شاه و محمدشاه قاجار بوده است. پس از لشکرکشی محمدشاه بهرات و مخالفت بسیار شدید انگلستان با عمل مزبور باین مناسبات اغتشاشات و بی‌نظمی‌های گوناگونی در اکثر شهرهای ایران روی داد از آنجمله درکاشان و اسفهان بود. محمدشاه پس از بازگشت از هرات ناگزیر گردید که خود شخصاً در اواخر سال ۱۲۵۵ قمری بآن سمت عازم نموده تا اینکه انتظاماتی به شهر اسفهان داده شود. پس از ورود بآسپهان، به نسرالله‌خان که در این هنگام سمتش سرکشیکچی باشی^۳ بود مأموریت داده شد که تمام الواط و اشرار شهر را که تعداد آنان بالغ بر یکصد و پنجاه نفر میشدند دستگیر نماید. او مأموریت

۱- آقا محمد زمان در سال ۱۲۴۷ ق. در شیراز درگذشت.

۲- مقتول در گنجه در سال ۱۲۴۲ هجری قمری در جنگ دوم روس و ایران.

۳- رئیس گارد مخصوص.

خود را انجام داد و اشرار را که محل امنیت شهر و ناراحتی مردم را فراهم کرده بودند دستگیر نمود. بعضی از آنان بحکم شاه کشته شدند و بقیه یار دیل تبعید گردیدند. در همین سفر است که نصرالله خان پس از انجام و اتمام کارهای محوله به خود از طرف محمدشاه ملقب به صاحب اختیار شده بجای میرزانی خان قزوینی امیر دیوان بحکومت فارس تعیین و اعزام گردید و بجای او برادرش میرزا محمدخان سرکشیکچی باشی شد.

نصرالله خان پس از ورود به شیراز امور ایالت فارس را نظم و ترتیبی داد لکن حکومت او بیش از چهار ماه طول نکشید که در شیراز در گذشت و نمش او از آنجا آورده در شهری در بقعه حضرت عبدالعظیم (ع) دفن نمودند.

حاج میرزا نصرالله متولد در سال ۱۲۲۴ هجری قمری پسر میرزا

نصرالله

اسماعیل مستوفی گرگانی بوده و در سال ۱۲۹۸ قمری که میرزا یوسف



حاج میرزا نصرالله مستوفی گرگانی

۱- از ربیع اول تا رجب ۱۲۵۶ ق.

۲- هدایت در جلد دهم روضة الصفاء و سپهر در جلد دوم تاریخ قاجاریه حکومت نصرالله خان را در سال ۱۲۵۶ ق. ذکر کرده اند و در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۱۷۳ سفر محمدشاه قاجار و انتصاب نصرالله خان را بحکومت فارس و فوت او در شیراز نقل از گفته برخی از مورخین در سال ۱۲۵۵ ق. ذکر شده است. خود مؤلف منتظم شرحی اضافه کرده و در این باب گوید: «این واقعه را مورخین در سوانح این سال ثبت نموده اند و لسی حق این است فوت نصرالله خان از وقایع سال ۱۲۵۶ هجری است». مؤلف فارس نامه ناصری در گفتار اول صفحه ۲۹۷ حکومت و فوت او را در سال ۱۲۵۷ ه. ق. نوشته است و اشتباه میباشد.

مستوفی‌الممالک، میرزا حسن پسر خردسال خود را در سن ۶ یا ۷ سالگی با لقب مستوفی‌الممالک بجای خود برگزید، میرزا هدایت وزیر دفتر شوهر خواهر و پسر عمش که مدت ده سال رئیس دفتر استیفاء (وزیر دارائی) بود، چون خود را بعد از میرزا یوسف مستحق لقب مستوفی‌الممالک و امور مربوط بدان میدانست، پس از آنکه از این پیش آمد، رنجیده خاطر گشته استعفاء کرد. میرزا یوسف مستوفی‌الممالک هم که زیاد دل‌خوشی از وی نداشت و بواسطه متانت و مناعت طبع ذاتی خود پا او در این مدت ده سال معاشات میکرد، موقع را مفتهم شمرده از خدا خواست و استعفاء او را پذیرفته و در ضمن برای اینکه او را تحقیر و تحفیف کرده باشد بجایش حاج میرزا نصرالله کرگانی که از مستوفی‌های درجه اول دفتر استیفاء و سابقه ممتدی در این کار داشت تعیین نمود.

حاج میرزا نصرالله علاوه بر داشتن سمت نیابت میرزا حسن مستوفی‌الممالک، مستوفی

حساب اسفهان، کردستان، عراق، ساوه، خرقان، محلات، درجزین و حساب خزانه نیز با او بود و در سال ۱۳۰۷ قمری در سن ۸۳ سالگی درگذشت.

حاج میرزا نصرالله ملك المتكلمين متولد در ماه رجب سال ۱۲۷۷

نصرالله

هجری قمری در اسفهان پسر میرزا حسن و در آغاز کار در صوفیه خوان

سباز در دیهات و قصبات اسفهان بود، بعد در این راه ترقی کرده و از وعظ و ناطقین معروف



میرزا نصرالله ملك المتكلمين

اسفهان گردید. ملك المتكلمين علاوه بر اینکه یکی از وعظ و ناطقین طراز اول ایران بود از موسیقی هم اطلاعات کاملی داشت و صدایش بسیار خوب بوده است (در حدود چهار دانگ).

وی در فن موسیقی از شاگردان سید رحیم موسیقی‌دان و آوازخوان معروف اسفهان بوده و هنر مزبور را در نزد وی تکمیل کرده بوده است.

سید حسین طاهرزاده آوازخوان معروف اسفهان نیز در ابتدای از شاگردان سید رحیم بوده و بعد به تهران آمده هنر خود را در نزد ملك المتكلمين تکمیل نمود. در اسفهان چون متهم به بایگیری

(ازلی) شهرت پیدا کرد اعلیای اسفهان حکومت

وقت را وادار کردند که او را از اسفهان اخراج نماید باین جهت در سال ۱۳۲۲ ق. به

تهران آمد و پس از مدت مختصری اقامت در تهران چون سالارالدوله^۱ بحکومت کردستان تعیین شد و نصیرالملک شیرازی^۲ بسمت پیشکاری و وزارت (معاونت) او معین شده بود ملک المتکلمین بتوسط نصیرالملک به سالارالدوله معرفی گردید و قرار شد که او را نیز بکردستان به همراه خود ببرند. این سفر برای ملک المتکلمین مفید واقع شد و میلی اشفاق برد. در سال ۱۳۲۴ قمری سالارالدوله تغییر حکومت داده پایالت بر وجرده ولرستان منصوب شد و ملک المتکلمین را که در دستگاه او داخل و راتق و فائق امور وی شده بود برای بعضی از کارها و انجام مقاصد خود در تهران گذاشت و خود بدانصوب عزیمت نمود. در این بین ها اوضاع تغییر کرد و مشروطیت سرگرفت و ملک المتکلمین یکی از ناطقین صدر مشروطیت گردید. مدتی از هر دو چشم کور بود و جایی را نمیدید و هر دو چشمش آب آورده بود عمل کرد و قدری بهبودی برایش حاصل شد. پس از اینکه محمدعلی شاه در سال ۱۳۲۶ ق. مجلی را بطرب بست جمعی از افراد دستگیر شدند. دستگیر شدگان را بیای شاه امیرد محمدعلی شاه بردند. از جمله دستگیر شدگان یکی هم ملک المتکلمین بود که شاه امر کرد او را خفه کنند. امر او اجراء گردید. شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی متوفی ۱۳۴۱ قمری مدیر روزنامه ندای وطن - دارالامان - کاشکول و ادب که مردی فاضل بوده و سالها با او رفاقت داشته درباره وی چنین اظهار نظر میکند :

.... و اگر بعضی عیوب در وجود او نبود یکی از بزرگان دنیا شمرده میشد ولی افسوس که طمع فوق العاده و میل به جمع اموال در مزاج او رسوخی تمام داشت. گذشته از آن، در عهد خود پایدار نبود، بلکه خیلی ابن الوقت و از اهل این دوره بود. هر گز نمی توانست از بول چشم بپوشد و هر گز حاضر نمیشد درباره دوستان خود استقامت ورزد بلکه مکرر دیده شد که برای جزئی و جهی از دوستان خود اغماض میکرد و اینکه با مساوات و صوراسرافیل و چند نفر ناطق زبردست خود تا مدتی راه رفت جهتش همان بود که املاک سالارالدوله بالتمام یعنی آنچه در تهران داشت در تصرف او بود و مصرف عایدات آن املاک همین قسم مصارف بود. در چنین حالی باز گماهی بطرف ظل السلطان میرفت و گماهی از شعاع السلطنه انعامی میگرفت و شاید اگر در نقشه اش پیشرفتی حاصل میشد از سالارالدوله هم فراموش میکرد و کار را بر حسب اقتضای وقت و زیادی رشوه مقرر می نمود؛ اما باقطع نظر از این دو عیب، در سایر اخلاق کمال تقوی بر اهل این عصر داشت و حقیقه^۳ مردی صاحب عزم بود و در فراست و ذکاوت و قوت قلب و جرأت سرآمد اقران

۱- ابوالفتح میرزا پسر سوم مظفرالدینشاه قاجار.

۲- حاج ابوالقاسمخان.

خود محسوب میشد^۱.

م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۲۰۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد: «... ملک المتکلمین متهم بارتباط باطل السلطان است سید جمال با دربار - بقول صاحب اختیار سالمهده علی الراوی و هر دو علمدار مشروطیتند». و نیز در صفحه ۲۱۳ مینویسد: «ملک را رفیق ظل السلطان میدانستند، سید جمال مظنون بوده. در صفحه ۲۸۹ فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت درباره وی چنین نوشته شده است:

«خطیب توانایی چون ملک المتکلمین از شاهزاده ستم پیشه‌ای مثل ظل السلطان که داعیه سلطنت در سرداشت مزد بدگویی به محمدعلیشاه میگرفت. در سال ۱۳۳۰ خورشیدی که پسر یزرکش دکتر مهدیخان ملک‌زاده سناتور بود نسبت به پدرخویش ادای وظیفه کرده مجسمه تمام قد پدر خود را پاکک شهرداری ساخته و آن را در وسط میدان چهارراه حسن آباد قرارداد و هنگام پرده برداری از روی مجسمه مزبور، از وکلای مجلس، سناتورها، اعیان و اشراف تهران نیز دعوت بعمل آورده و جشن مفصلی گرفت. در این هنگام بعضی اشخاص طوها یا کرها نطق‌هایی نمودند و مدت چهارسالی هم مجسمه مزبور در چهار راه حسن آباد سرپا بود و چون نام ملک المتکلمین سراف و قریب الذهن با کلمه نصرالدین بود مردم در این مدت نام آن را ملا نصرالدین گذاشته بودند و می‌گفتند مجسمه ملا نصرالدین. پس از مرگ دکتر مهدیخان ملک‌زاده سناتور، بانی مجسمه در سال ۱۳۳۴ خورشیدی، بلافاصله مجسمه از طرف شهرداری پائین آورده شد و بجای دیگر منتقل گردید. و اکنون معلوم نیست که در کجا افتاده است. مجسمه‌هایی که قاطبه ملت تحصیل کرده، تربیت شده و روشنفکر در آن دخالتی نداشته و با اصلاح در قلبها جای نگرفته باشد و به میل این و آن ساخته شده و در میدانها و معابر عمومی قرار گیرد البته بدیهی است که عاقبت این چنین خواهد شد.

حاجی سید نصرالله دیبا دارای القاب دبیر السلطنه و ناصر السلطنه متولد

نصرالله

۱۲۴۰ خورشیدی پسر یزرگ حاجی میرزا رفیع نظام العلماء تبریزی

از اجزای خلوت و منشیان دستگاه مظفرالدین میرزای ولیعهد بوده و چون همویش میرزا فضل‌الله خان منشی‌باشی مظفرالدین میرزای ولیعهد در تبریز بود او هم در سلك منشیان ولیعهد وارد خدمت دولت شد و بعد در سال ۱۳۰۹ قمری ملقب به دبیر السلطنه شد و در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه بلقب ناصر السلطنه ملقب گردید و مدتها در دوره سلطنت وی خالصجات تهران را در واقع سرپرستی میکرد بلکه تحصیل ثروت برای آتیه خود از این راه مینمود و خیلی ثروتمند شد لکن پس از مرگش در سال ۱۳۱۲ خورشیدی، در سن ۷۲ سالگی، تمام آن دارایی تقریباً از بین رفت و برای وراثت چندان چیز حسابی باقی نماند و در ایامیکه رئیس

۱ - بطوریکه معمرین صدر مشروطیت و محشورین با وی اظهار میدارند پول خواهی آن

مرحوم بر مشروطه خواهیش قلبه داشته است.

۲ - لقب سابقه من: افشا الشخان و کما الملک عمومی خود.

خالسجات بود عنوانش چنین بود: وزیر اداره کل جنس دیوانی ممالک محروسه.

میرزا نصرالله شیروانی^۱ متخلص به بهار مدتی در هندوستان بسر برد و بعد از آنجا به ایران آمد. نامبرده از شعراء خوب

نصرالله

ایران بوده که متأسفانه دیوان اشعارش زیاد در دسترس همگان نیست.

در کتاب مدینه الادب خطی تألیف محمد علی عبرت مصاحبی نائینی که به خط خوش مؤلف در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود و از کتب با ارزش کتابخانه است و برای مطالعه خیلی قابل استفاده می باشد شرح زیر در صفحه ۴۹۶ راجع به بهار شیروانی دیده شد:

میرزا نصرالله از بزرگ زادگان شیروان قفقاز چندی به هندوستان رفت و از آنجا به ایران آمد. مدتی در اسفهان گذراند. در سال ۱۲۷۵ هجری قمری به همراهی ادیب ناصر به تهران آمده از آنجا به خراسان رفت و در خانه میرزا کاظم صبوری ملک الشعراء آستان قدس رضوی منزل کرد؟ دیوانش در آنجا بماند (شادروان عبرت در این جا شرحی راجع به

۱- اکنون رومن ها شیروان را شاماخاکه شماخی باشد میگویند.

۲- میرزا محمد کاظم متخلص به صبوری پسر حاجی محمد باقر کاشانی متولد در سال ۱۲۷۰ قمری در مشهد و در سال ۱۳۲۲ قمری در سن ۵۲ سالگی به بیماری ویا در مشهد درگذشت. سمت نامبرده در اداره آستان قدس رضوی ملک الشعراء بوده و پس از فوتش محمد تقی متخلص به بهار فرزند او ملک الشعراء آستانه شد. چون به عقیده جمعی از مردم، در طریقه شیعه امامیه، امام رضا (ع) را سلطان حقیقی میدانند و بهمین مناسبت در سر در سخن گفته مشهد در سمت غربی، روی کاشی، باخط طلائی نوشته و نصب شده است، السلطان بن السلطان علی بن موسی الرضا. در این دستگاه مانند دستگاه های دولت های سابق که بسیاری از رجال، بنا بر مدد روز، دارای القاب بوده، کارمندان آستانه رضوی نیز دارای القاب بوده اند. مثلاً در دستگاه دولت درج اولی ملقب به حاجب الدوله - معین الدوله - حسام السلطنه - اقبال الدوله - معتمد الدوله - امین الدوله - قائم مقام رکن الدوله - ادیب الدوله - صنیع الدوله - اعتماد الدوله و غیره و غیره بوده آستانه مشهد هم حاجب التولیه - معین التولیه - حسام التولیه - اقبال التولیه - معتمد التولیه - امین التولیه - قائم مقام التولیه - رکن التولیه - ادیب التولیه - صنیع التولیه - اعتماد التولیه و غیره داشته است. مثلاً دولت یا شاه ملک الشعراء داشته آستانه امام رضا (ع) هم ملک الشعراء داشته است. چون پادشاهان سابق برای حرمسرای خود خواجه و خواجه باشی داشته اند آستانه هم در چند سال پیش خواجه باشی داشته است امامن نفهمیدم که خواجه باشی در آستانه چه صیغه ای بوده است؟!

خط میرزا نصرالله بهار شیروانی چندان خوب نبوده و در حاشیه جلد اول مجمع الفصحاء که نگارنده دارد نامبرده شرحی بخط خود نوشته که عیناً از آن عکس برداری شده و در اینجا نقل و متمکس میشود :

شرح مذکور در صفحه مقابل از این قرار است^۱.

میرزا نصرالله خان نائینی (مصباح الملک مشیر الملک مشیر الدوله)

نصرالله

پسر آقا محمد پسر آقا ابوطالب پسر آقا محمد پسر حاج عبدالوهاب

نائینی^۲ که یکی از عرفای معروف زمان خود بوده است^۳.

آغاز زندگانی و جوانی او بسیار به رنج و سختی گذشته و بطوریکه میگویند و شهرت دارد خواهری داشته که بیاضهای دعاء بخط نسخ مینوشته و آقا نصرالله همه ساله آنها را با خود از نائین به تهران می آورده و در خانه های امیان میبرد و توزیع میکرد و هر کس وجهی بفرآورد شأن خود بابت عدیة آنها بوی میبرد اوست پس از جمع آوری وجوهی از این بابت به نائین بر میگشت و با مادر و خواهر خود گذران میکرد.

۱- معلوم میشود که مصنف در هیچ چیزی آگاهی نداشته نه در شعر شعراء و نه در تاریخ سلاطین. بایسر میرزا بعد از پدرش سلطان بایسنقر در هرات پادشاهی کرده و اشعار خوبی دارد از آن جمله این غزل است :

آن کوم از قبول نفس میزند نی است	در بزم ما ز کهنه سواران بگری می است
هرگز نداشت خسرو کلاس را کی است	این سلطنت که ما ز گدائیش یافتیم
از گوشه اش درد دل خلق در پی است	دانی کمان ابروی خوبان سه چرخ است
مجنون و قوف یافت که لیلی ازین حی است	بایر رسید ناله زارت به گوش یار

بنده بهار نصرالله شیروانی این غزل تمام را از تذکره دولتشاهی حفظ داشتم نوشتم گسویا آقای الله باشی تذکره دولتشاهی را ندیده اند آقایان خسروش نشین ابرسان همه این گونه اند.

۲- متوفی ۱۲۱۴ قمری.

۳- م. ق. هدایت در صفحه ۱۵۴ کتاب خاطرات و خطرات در این باب چنین گویند :
میرزا نصرالله خان چهار پست به حاجی عبدالوهاب میرسد اولاد او از این روی پیرنیا بروز کردند. حاجی عبدالوهاب مقامی داشته (در برفان و تصوف). حاجی محمد حسن تیریزی مرید او بوده که جد حاجی محمد علی پیرزاده است. میرزا نصرالله خان پسر آقا محمد پنهان آمد در وزارت خارجه سمت انشاء پذیرفته شد، آخر بوزارت خارجه و سدادت از تقاضا یافت مردی آرام و بی آزار بود سهواً یا عمدتاً فراموشکار و در دوره اتابک (میرزا علی اسفراخان امین السلطان) مورد اعتماد او شد، در حقیقت پیشکار اتابک بود. وقتی مشهور شد که مهر اتابک گم شده است و معلوم شد که در قلمدان وزیر خارجه مانده.



مشیرالدوله



میرزا نصرالله خان تالیبی مصباح الملک

سالی بیاض دعاها را به تهران آورد لیکن کسی آنها را قبول نکرد و وجهی اذ آن بابت برای وی حاصل نشد بطوریکه برای بازگشت به نائین خرجی هم نداشت از این جهت بناچار در دکانی شاگرد شد و برخی گویند در قهوه‌خانه باغ ایلچی شاگرد قهوه‌چی شد^۱. چندی بعد قسمتی از راه را پیاده و سواره به نائین رفت و بعد دوباره با همان بیاض‌های دعا به تهران آمد.

میرزا نصرالله مدتی مشغول به کتابت یعنی کاتب‌نویسی برای مردم شد و دست مزد مختصری از این بابت برای او عائد میگردید و ضمناً در خانه‌های اعیان و اشراف تهران رفت و آمد داشت و بعد در دستگاه میرزا عبدالوهاب‌خان شیرازی نصیرالدوله که بعد ملقب به آصف‌الدوله گردید به ماهی ۱۵ یا ۳۰ ریال مستخدم شده و مدتی در آنجا مشغول

۱- شاگرد قهوه‌چی‌گریش نباید صحت داشته باشد ممکن است که در قهوه‌خانه مزبور که در آن زمان خیلی رونق داشته است میرزا و محاسب شده باشد.

باغ ایلچی در ابتداء سفارت روس بود و پس از کشته شدن گری بویدو A.S.Griboïedov وزیر مختار و خراب شدن سفارت در سال ۱۲۴۴ قمری سفارت تبدیل به قهوه‌خانه گردید و بعد سفارت موقتاً به ارك و سپس از ارك به اول پامتار دم دروازه منتقل گردید و اکنون در پارک تانک می‌باشد.

بخدمت بود .

میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی در صفحه ۴۴۴ کتاب تاریخ بیداری ایرانیان تألیف خود در این خصوص می‌نویسد : «مشیرالدوله در بدایت عمر که از ناین جلا و وطن کرده به تهران آمده بود میگویند يك مدتسی به کتابت تحصیل معاش میکسوده بعد در اداره میرزا عبدالوهابخان نسیرالدوله (آصف‌الدوله) نوکری پیدا کرد که تقریباً به ماهی دوسه تومان مواجب خدمت میکسوده .



میرزا نسیرالخان کالینی مشیرالدوله

وبعد به همراه میرزا ابراهیم خان تبریزی که ابتداء از اعشاء مهم کارگذاری آذربایجان بود و بعد خودش کارگذار و نایب‌الوزاره شد به تبریز رفت و پس از مختصر زمانی در آنجا للکی پسر خود حسنخان را ، که بعد ملقب به مدحت‌السلطنه شد ، باو واگذار کرد . در مدتیکه سمت للکی داشت خیلی طرف اعتماد و وثوق نایب‌الوزاره گردید بنابراین او را بسمت منشی کارگذاری وارد خدمت دولتی نمود .

در سال ۱۲۸۹ قمری دختر حاج میرزا علی مشکوة‌الملك را برای خود خواستگاری کرد ولسی حاجی نامبرده چون او را هم کفو و هم شأن خود نمی‌دانست از این جهت از وصلت با او استنکاف نمود اما همینکه نایب‌الوزاره این موضوع را شنید شخصاً یا در میان

کرده و بالاخره با اصرار تمام دختر حاجی مزبور را برای میرزا نصرالله گرفت.

در سال ۱۲۹۳ قمری میرزا ابراهیم خان نائب‌الوزارۃ در تبریز درگذشت و چون نامبرده از دوستان خیلی نزدیک میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه بسود در وسیت‌نامه خود کفالت عیال و اولادش را باو واگذار کرده بود.

میرزا سعیدخان هم به میرزا نصرالله منشی کارگذاری نوشت که عیال و اولاد میرزا ابراهیم خان را برداشته به تهران بیاید او هم آنان را به تهران آورد و در پامنارکویه بهاء‌الدوله نزدیک خانه‌های میرزا سعیدخان منزل گزیدند. اغلب روزها میرزا سعیدخان برای احوال‌پرسی عیال و اولاد میرزا ابراهیم خان به منزل آنها می‌آمد.

میرزا نصرالله هم از خوش خدمتی ذمه‌ای فروگذار نمی‌کرد و هر روز تا در وزارت خارجه همراهِ میرزا سعیدخان راه می‌افتاد. یک‌روز میرزا نصرالله خان شیرازی (دبیرالملک) که منشی بود بسبب کمی مواجب و مرسوم سر خدمت نیامده بود، میرزا سعیدخان پرسید چرا نیامده گفتند قهر کرده است ناگهان چشمش به میرزا نصرالله نائینی افتاد گفت آن نصرالله نباشد این نصرالله باشد پسر بیا بنشین فی الفور قلمدان ولوله کاغذ جلوش گذاشتند و از آن تاریخ منشی وزارت امور خارجه شد.

از سفر آذربایجان و زد و بند کارگذاری مهم خارجه پولی (در حدود سیصد تومان) پس‌انداز کرده بود با آن پول خانه‌ای در کوجه غریبان برای خود خریداری کرده و در آنجا سکونت نمود.

در وزارت خارجه با آرامی و بندریج ترقی کرد تا اینکه در سال ۱۲۹۲ قمری معاون اداره روس شده سابقاً عنوان اداره مزبور چنین بود: «اداره تحریرات و نوشتجات راجعه بسفارت دولت بیهیه روس» و در سال ۱۲۹۸ ق. که سمتش منشی مخصوص بود بنیابت دوم وزارت خارجه و مدیریت اداره تحریرات روس که در آن زمان از مشاغل مهم بود رسید و سالها (تا سال ۱۳۰۹ ق.) در این سمت برقرار بود.

در سال ۱۳۰۳ قمری که یحیی خان مشیرالدوله بجای محمودخان ناصرالملک وزیر امور خارجه شد لقب مصباح‌الملکی برایش گرفت، امین‌السلطان وزیر اعظم که به قول لرد کرزن علمدار سیاست انگلیس در ایران بسود در مقدمه تحریم تنباکو تغییر سیاست داده، علمدار سیاست روس شد.

۱- ناظم‌الاسلام در تاریخ بیداری ایرانیان در این باب چنین مینویسد: «میرزا نصرالله هم بسمت منشی‌گری با میرزا ابراهیم خان به تبریز می‌رود و در آنجا متاهل می‌شود و دختر حاجی میرزا تقی آجودان کارگذاری را که مادر میرزا حسن خان (مشیرالدوله حالیه) و سایر اولاد مشیرالدوله است اختیار میکند»



ایستاده از چپ بر است: دوستمحد خان مهر الممالک - ولی خان آصف السیئه - غلامحسین خان
 شکاری وزیر مخصوص - سیو نوریلزیکی - شناخته اند.
 نشسته روی نیمکت از راست چپ: میرزا نصرالله خان مشیرالدوله - میرزا علی اسفرخان آلاشکاتعلیم -
 وجیه‌اند میرزا سپهسالار اعظم .
 نشسته روی زمین از چپ بر است: میرزا نظام‌الدین خان بهندس الممالک - عزیرخان خواجه
 نصر الممالک

البته در این تغییر مسلک دادن، بخدمتگذاری کسیکه بیش از ده سال مدیر اداره روس بود
 احتیاج مبرم داشت، لذا برای میرزا نصرالله خان لقب مشیرالملکی گرفت و در سال ۱۳۰۹
 قمری ملقب به مشیرالملک شد و در سال ۱۳۱۰ ق. نایب اول وزارت خارجه، گردید و
 اداره روس را هم از دست نداد وزیر نظر خودش بود. در اواخر همین سال بمعاونت وزارت
 خارجه منصوب و تا اواخر ۱۳۱۳ ق. در این سمت باقی و برقرار بود.
 در این مدت امین‌السلطان را که همه کاره مملکت بود خوب بطرف خود جلب کرده و
 کاملاً مورد توجه و اعتماد وی شده بود و از قبل او استفاده‌های کلانی برای خود نمود.
 در سال ۱۳۱۴ ق. بنا بر پیشنهاد عبدالعزیز میرزا فرمانفرما وزیر جنگ وقت، بسمت وزارت
 لشکر، از کارهای مهم پرداخت و ناآرامی گردیده شد.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد : « چهارشنبه ۱۹ سفر ۱۳۰۹ : امشب ساعت چهار مصباح‌الملک را احضار فرموده بودند ، بروس‌ها پیغام داده بودند در خصوص بانک روس‌ها ، روس‌ها امتیاز ادارهٔ رهنیه گرفته‌اند ، حالا میخواهند بحقه بازی بانک بکنند . اعلانی نوشته بودند چاپ شود ، من گفتم بی‌اجازه دولت نمیشود ، سورت اعلان را بامین السلطان داده بودند . امین السلطان و مخیرالدوله ایرادهای بی‌معنی گرفته بودند ، روس‌ها رنجیده بواسطهٔ نایب السلطنه شکایت کرده بودند . مصباح‌الملک مأمور شد پیش روس‌ها بنزود مطلب را بفهماند . این تفصیل لازم نیست ، باید گفت شما هر چه در امتیازنامه دارید حق دارید همان را اعلان نمائید . باین دو کلمه رفع تمام این گله‌ها می‌شود . و نیز مینویسد :

« سه شنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۰۹ : مصباح‌الملک که واسطهٔ پیغامات سفارت روس است بحضور هما یون و نوشتجاتش را بتوسط امین السلطان بحضور میفرستاد ظاهراً از مطالب آنها امین السلطان ب انگلیس‌ها چیزی گفته بود ، غدغن شد که من بعد نوشتجات خودش را ، بلاواسطه بحضور بفرستد . در اواخر سال ۱۳۱۴ ق. که امین السلطان از سدارت افتاد و امین الدوله سدر اعظم شد ، میرزا نصرالله‌خان مشیرالملک با اینکه ظاهراً جزو دسته امین السلطان بود از زرنگی که داشت از کاربرد کناره‌نشد . در اوایل سال ۱۳۱۶ ق. امین الدوله از سدارت مستعفی و امین السلطان دوباره سدر اعظم شد و مشیرالملک باز در شغل خود که وزارت لشکر باشد باقی ماند . در سال ۱۳۱۷ قمری حاج شیخ محسن‌خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه ناخوش شد و برای استعلاج یاروپا رفت و امور وزارت خارجه زیر نظر مستقیم امین السلطان سدر اعظم قرار گرفت .

امین السلطان مشیرالملک را در غیاب مشیرالدوله کفیل وزارت خارجه نمود . معالجات مشیرالدوله سودی نبخشید و در همین سال درگذشت و پس از فوتش مشیرالملک وسایل کار را برای خود طوری جور کرده بود که هم لقب او را گرفت و هم سمتش را . در قمریه‌ای که در سال ۱۳۱۷-۱۳۱۸ قمری از روسیه بعمل آمد چون او داخل در مذاکره و واسطه بود میثانی هم از بابت دلالتی نسبی وی گردید .

امین السلطان در سال ۱۳۲۱ قمری به فشار انگلیس‌ها از سدارت معزول و شاهزاده سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله بتایر تمایل آنان سدر اعظم شد و مشیرالدوله باز هم در این دوره وزیر خارجه بود . علت اینکه مدت سی و چند سال متوالی در سرکار بود و بی‌کار نمی‌ماند ، برای این بود که به گاو و گوسفند مافوق‌های خود ضرری نمیرسانید و مطیع صرف بود . از خود رنگی نداشت و بهر رنگی که میخواستند درمی‌آمد و در حقیقت میتوان گفت منظر و مایمی بود که در هر ظرفی آن را میریختند بهمان شکل درمی‌آمد و چوب

پنبه‌ای بود که همیشه بر روی آب قرار میگرفت . شاهکار اساسی میرزا نصرالله‌خان نایب‌

این بود که خود را به نفهمی (تخرخر) زند و طوری رفتار کند که همه او را ابله پندارند که اگر روزی عملیات سری او بر وزیر حمل بر خیریت او کنند نه خیانت و برای شهرت این خصیسه سعی بسیار داشت از جمله کارهایش این بود: با اینکه درشکه‌اش دم‌دربار حاضر بود هنگامیکه از نزد شاه و یا امین‌السلطان بیرون می‌آمد که بخانه خود برود درشکه دیگری را سوار میشد؛ درشکه‌چی میپرسید که کجا بروم جواب میداد منزل، درشکه‌چی میگفت بلند نیستم منزل کجا است؟ مشیرالدوله با کمال تعجب جواب میداد مگر درشکه خودم را سوار نشده‌ام این درشکه مال من نیست؛ اسب‌های درشکه او سیاه و درشکه چیش مشخص بود، لکن گاهی سوار درشکه یکی از وزراء که اسبهای سفید بود میشد و چند قدمی که براه می‌افتاد، میگفت بیخشد مثل اینکه این درشکه مال من نیست من اشتباه کردم خیال کردم درشکه خودم را سوار شده‌ام. در حضور امین‌السلطان قلمدان میکشید و مشغول نوشتن میشد و قتیکه کارش با آخر می‌رسید جلد قلمدانش را عوضی جا میکرد. معلوم است جا بجا نمیشد مدتها و میرفت تا همه حضار ملتفت شوند و دورش جمع کردند و خنده کنند تا یکی از حضار قلمدانش را جا بیندازد. در مواقیکه جلوا امین‌السلطان می‌نشست که فرامین و احکام را بهر سدارت برساند کیسه ترمه جای مهر خودش را برنگ و شهابت کیسه مهر امین‌السلطان درست کرده بود. امین‌السلطان برای مهر کردن فرامین کیسه مهرش را می‌انداخت پیش او، بعد از مهر کردن فرامین، میرزا نصرالله خان کیسه مهر امین‌السلطان را عوضی جیب خودش میگذاشت و میرفت منزل، شب اگر امین‌السلطان بمهرش احتیاج پیدا میکرد کیسه مهر عوضی را پیشخدمت میبرد خانه میرزا نصرالله خان و مهر امین‌السلطان را می‌گرفت و می‌آورد. با آن سفید مهران و گرفتن وجوه گراف، هر جمالی رتبه نظامی گرفت و هر یهودی در اروپا و امریکا کنسول ایران شد.

در سال ۱۹۰۱ میلادی که امتیاز استخراج نفت نواحی جنوب ایران بمدت ۶۰ سال بهادری نام انگلیسی واگذار شد بمیرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه پانصد سهم ممتاز بابت دلالی وغیره داده شد. باری، مراسم در زندگی، مانند بیشتر رجال این مملکت، جمع پول و ثروت از هر کجا و هر کس بود. چنانکه در آذربایجان، گیلان و خوزستان دیهات بسیار مرغوت تحصیل کرده بود و خانه‌های تهرانش که در انتهای خیابان لاله‌زار است در بهترین نقطه شهر واقع بود. پس از فوتش گفتند که دارائی او را به بیست و پنج میلیون تومان تخمین زدند که بین دو پسر و یک دختر تقسیم شد.

در سدارت عین‌الدوله بنا بگفته محمدناظم‌الاسلام کرمانی مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان یکصد هزار تومان متضرر شد و تفصیل آنرا ناظم‌الاسلام چنین مینویسد: در سال گذشته ۱۳۲۳

۱- ۱۳۱۸ ق. = ۱۲۷۹ خورشیدی.

۲- و بعضی‌ها هم هفت میلیون گفته‌اند و چون کارهای مشیرالدوله تماماً سری و پنهانی بود حقیقت مطلب این است که کسی از مقدار ثروت و دارائی او سن در نیاورد و از اولادش هم چیزی فهمیده نشد.

میرزا رضاخان ارفع الدوله سفیر ایران مقیم در اسلامبول که سالها بعنوان وزیر مختاری در روسیه و عثمانی مأمور بود بر حسب امر عین الدوله احضار به تهران شد و منزل را پس از ورود در خانه عین الدوله قرار داد. پس از دید و بازدید و پذیرائی کاملی که عین الدوله از ارفع الدوله نمود و از هر حیث او را ترجیح داد بر سایرین و احترامات فوق العاده ای که از ارفع الدوله بجا آورد پیغام داد برای مشیر الدوله وزیر امور خارجه که ارفع الدوله بر من وارد شده است و صد هزار تومان برای شغل وزارت امور خارجه میدهد که هشتاد هزار تومان تقدیم اعلیحضرت و بیست هزار تومان تقدیمی خود من است و چون من با تو دوست میباشم میتوانم از بیست هزار تومان حق خود چشم پوشم ولی اعلیحضرت از این مبلغ نمیگذرد حالا یا این وجه را متقبل شوید و یا در مقام استعفاء برآئید. مشیر الدوله پس از استماع این پیغام فوراً قلم روی کاغذ آورد هشتاد هزار تومان باسم اعلیحضرت و بیست هزار تومان باسم شاهزاده عین الدوله حواله نوشت بتجارخانه طومانیاس و یا یاداره دیگر بهر جهت پول را داد و ختم عمل نمود.

عین الدوله قریب بهمین اندازه از ارفع الدوله گرفت و او را به محل مأموریت خود روانه نمود پس از چند روز که واقعه را پسرهای خود مذکور داشت مؤتمن الملک پدر را ملامت نمود و گفت خبط بسیار بزرگی کردید چه ما تاکنون تمول و ثروت خود را مخفی نموده و املاک خود را متفرق فراد دادیم که دولت یا کسی دیگر مطلع بر قدر و ثروت ما نباشد حالا که صدراعظم دانست که در فاصله یکساعت و بیست پیغام ممکن است صد هزار تومان ارشما بگیرد دیگر دست از شما بر نخواهد داشت و هر ساله همین بازی است که دیدید و نسبت بدیگران هم می بینید. مشیر الدوله ملتفت شد که مؤتمن الملک صحیح میگوید. مشیر الدوله قریب بهشت سال^۱ در سدارت امین السلطان و عین الدوله مستقلاً^۲ وزیر امور خارجه بود تا اینکه در ۱۳۲۴ قمری پس از سقوط عین الدوله شاه او را صدراعظم نمود. مدت ۶ ماه در سلطنت مظفر الدینشاه و ۲ ماه در سلطنت محمدعلیشاه صدراعظم بود. در اواخر محرم ۱۳۲۵ ق. مشیر الدوله صدراعظم از مقام خود بیبانه علت مزاج کناره گرفت لکن حقیقت مسأله برای این بود که اطلاع پیدا کرد محمدعلیشاه قصد احضار امین السلطان را از اروپا دارد و بالطبع پست سدارت را باو خواهد داد. بطوریکه پیش بینی شده بود امین السلطان پس از ورود به تهران در تاریخ ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵ برابر با ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۶ خورشیدی نخست وزیر و مأمور تشکیل کابینه گردید و از مشیر الدوله دعوت کرد که داخل کابینه او شود و با وجود اینکه مشیر الدوله بیشتر مقامات و دارائی و ثروت زیاد خود را از قبل امین السلطان کسب و پیدا کرده بود^۳ مثل اینکه بخوبی می دانست که کار

۱- از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۴ قمری.

۲- امین السلطان مظلوم برد مشیر الدوله زر.

امین‌السلطان نخواهد ماسید و در آینده جنایتش چندان رنگی نخواهد داشت از این جهت از قبول وزارت خارجه معذرت خواست و در کابینه وی شرکت نکرد. امین‌السلطان بجای او میرزا محمدعلیخان علاءالسلطنه وزیر مختار سابق ایران در لندن را بسمت وزیر خارجه ، که در کابینه قبلی (وزیر افرقم) نیز عین سمت را داشت ، بشاء و بمجلس معرفی نمود . هدایت در صفحه ۱۵۴ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد :

واتابك مرا نزد میرزا ناصرالله خان مشیرالدوله فرستاد که وزارت خارجه را قبول کند من با اعتماد حقوقی که اتابك بمیرزا ناصرالله خان داشت رفتم درویشی نکردم . محمدعلی شاه سه روز پس از گذشته شدن امین‌السلطان بمشیرالدوله تکلیف تشکیل کابینه نمود . چون قرار شد که میرزا جوادخان سمدالدوله نیز وارد کابینه شده وزیر خارجه شود او از عم کاری با سمدالدوله سرباز زد و حاضر بقبول نخست‌وزیری نشد و چند روز بعد هم (۴ شعبان ۱۳۲۵ قمری) بناخوشی قلبی بدرود زندگی گفت و در اطراف درگذشت وی شهرتهائی داده شد ولی چندان صحتی نداشت .

میرزا ناصرالله خان مشیرالدوله مردی بوده بسیار زرنگ ، مطیع مافوق ، موقع شناس ، محرومیت دیده و رنج کشیده و بطوریکه پیش شرح داده شد از درجه خیلی پائین بیابا آمده بود ، باین جهات و مناسبات تکلیف خود را نیک میدانست و اوضاع هرج و مرج مملکت را خوب تشخیص داده بود ، که چندین هزار سال است که بهمین شکل بوده و هست ، و در مدت خدمت خویش از راههاییکه میدانست ، مانند اکثر رجال این مملکت ، مکتب و ثروت زیادی برای خود و اعقابش تحصیل و جمع آوری نمود . چون موضوع جنایت نگاری است بنابراین لازم است که در اینجا نکته‌ای را نیز گوشزد خوانندگان محترم این کتاب بنمایم و بنا بگفته‌ی خواجه :

عیب می جمله بگفتی عرش نیز بگو مشیرالدوله از جمله افرادی است که برخلاف دیگران فرزندان خویش را بسیار خوب تربیت کرد و وظیفه پدری خود را نسبت بآنان بوجه احسن انجام داد . و پسرهای عم پسرهای خوبی بودند و خوب تحصیل کردند حسن پیرنیا (مشیرالدوله) را برای تحصیل بمدرسه نظام مسکو و حسین پیرنیا (مؤتمن‌الملک) را بمدرسه سیاسی پاریس و علی را بمدرسه مهندسی نظام فرانسه فرستاد . و اتفاقاً هم پسرهایش خوب تحصیل کردند و خوب از آب درآمدند . علی جوانمرگ شد و دو نفر دیگر (حسن و حسین) پس از پدر از رجال برجسته ، دارای شخصیت و خوشنام ایران بشمار می‌آمدند . حسن پیرنیا چندین بار وزیر و نخست‌وزیر و حسین پیرنیا مالها رئیس مجلس شورایی بود و خوب از عهده اداره مجلس برمی‌آمد . محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه - خطی - خود (۲۴ ذیحجه ۱۳۰۷ قمری) می‌نویسد :

و ازقراریکه شنیدم میرزا ناصرالله خان مصباح‌الملک منشی وزارت خارجه که کارهای سفارت

روس محمول باو است دو پسر خود را بدون اجازه شاه بجهت تحصیل پطریودغ فرستاده این خبر را که شاه شنیدند متغیر شدند او را احضار باردو فرمودند. مصباح‌الملک از تهران باردو می‌رود و چون مقشوب بود متوسل بامین‌السلطان شد و خشم و غضب ناصرالدین‌شاه بتوسط وی رفع گردید، و نیز در این باب مینویسد: ۲۸۵ - بحجته ۱۳۰۷: مصباح‌الملک را که بجهت مؤاخذة آورده بودند جبه ترمه دوره زنجیرهای باو خلعت دادند مراجعت به شهر نموده.

نصرت‌خان نصرالملک دومین پسر میرزانی خان امیر دیوان قزوینی

نصرالله

و برادر صلیبی حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم -

یحیی خان مشیرالدوله و حاج میرزا عبدالله خان علاءالملک که دو فوج قزوین همیشه ابوابجمعی او بوده و سنماً ریاست ایلات قزوین را هم داشته است. در جنگهای لیکه یا سیدیحیی اصطهباناتی، از خواص مریدهای سیدعلی محمدباب، در سال ۱۲۶۶ قمری در تبریز و همچنین در جنگ با شیخ عبدالرحمن حاکم پندرعباس در سال ۱۲۷۰ ق. نامبرده با فوج گلپایگان که ابوابجمعی



نصرت‌خان نصرالملک

- ۱- مراد میرزا حسین‌خان مشیرالدوله و میرزا حسین‌خان مؤمن‌الملک پسر آنها و بعداً پسر دیگر خود میرزا علی‌خان را نیز فرستاد.
- ۲- اردو در شهرستانک بوده.

او بوده یکی از سرکردگان قوای اعزامی بود. در سال ۱۲۶۷ ه. ق. با درجه سرهنگی رئیس فوج گلپایگان شد و در سال ۱۲۸۶ ق. که سرتیپ فوج فراهان بود بلقب نصرالملکی ملقب گردید.

در سال ۱۲۹۰ ق. که حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله صدراعظم، ناصرالدینشاه را، برای دیدن اوضاع و احوال و چیزهای دیگر، باروفا برد، نصرالملک نیز در جزء عده همراهان شاه باروفا بود. در سنه ۱۲۹۸ قمری که شیخ عبیدالله کرد نقشبندی در کسرستان خروج کرده بود یکی از سرداران ایران که بسرکردگی فوج قزوین در آن محاربه دخالت داشته همین نصرالملک امیر تومان بوده است. نصرالملک مانند سایر فرزندان میرزایی خان خلی زرنگ و کاری بوده است. عباس میرزای ملک آرا که مدت سه سال حاکم قزوین بوده در صفحه ۹۹ کتاب (شرح حال خود) راجع به نصرالملک که فوجهای قزوین سپرده بوی یعنی رئیس قشون قزوین بوده چنین گوید: «این بزرگوار یکی از مردمان بدذات ایران بود. آحاد سرباز هر قدر دزدی و هرزگی میکردند تا دایب نمیکرد بلکه ضمناً تعلیم میداد که بقدر قوه شلق کاری کنند».

اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود راجع به پسران میرزایی خان مینویسد: و جمعه ۱۲ رجب ۱۲۹۸: شب را سفارت روس مهمان بودم، وزیر امور خارجه^۱، معتمدالملک^۲، مخبرالدوله^۳، امین السلطان^۴ و وزیر دفتر^۵، جمعی دیگر بودند. شام خیلی مفضل خوبی داده شد. بعد از شام که میان باغ رفته بودیم دو سه تفصیل از قدیم مذاکره شد که نوشتن اولاد است... و باز صحبت از اولاد میرزایی خان شد نصیرالدوله^۶ میگفت: روزی نصرالملک و علاءالملک هر دو برادر بخانه مستوفی الممالک^۷ رفته بودند، اعتماد السلطنه^۸ مرحوم هم بود. مستوفی الممالک پرسید از شاهزاده، اولاد میرزایی خان هر چهار پسر از چهار مادرند؟ شاهزاده مرحوم جواب داد: **بلی از چهار پدر هم هستند.** و نیز پس از توضیح و تشریح آشنیان ناصرالدین شاه راجع به نصرالملک چنین مینویسد:

و سه شنبه ۲۲ شعبان ۱۲۹۸: در یکی از این ایام آشنیان، محقق دوجار صدمه^۹ غریبی شد. میرزا حسین خان صدراعظم که در کمال استقلال بود بشهرستانک آمده بود^{۱۰}، منزل

۱- از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ هجری قمری.

۲- مؤمن الملک.

۳- حبیبی خان.

۴- علیقلیخان.

۵- آقا ابراهیم.

۶- میرزا عبدالوهابخان آصفالدوله شیرازی.

۷- میرزایوسف.

۸- علیقلی میرزا.

۹- در سال ۱۲۸۹ قمری.



روزآشپزبان تدری ناصرالدینشاه

برادر خود یحیی خان معتمدالمملک منزل کرده بود . چادری زده بودند . خیلی با تجمل ، معتمدالمملک صدراعظم را پذیرفت اما شبها بیادش معهود که خود معتمدالمملک داشت ، سفره گشوده و مردم را بدور خود جمع میکرد ، شراب و شام میداد . درجنب چادر صدراعظم که جمعی مهمان بودند ، منم بودم ، شراب شیراز دوره گشت ، سر حسیفان گرم شد ، قماری هم در میان آمد . نسرالله خان نصرالمملک برادر معتمدالمملک هم بود . خان محقق نوکری داشت ، غلامرضا نام ، رویش چون مه و مویش چون شمع بود ، زیاد عرق میخورد . نصرالمملک که بنفشه و بالظفره و بالورانه... است بخوری بان طفل داد . خان محقق برآشت ، بجای اینکه بهماشق کینه ورزد و او را طرف صدمه سازد مشوق را متالم ساخت . جوان نادان نالید ، سدایش بگوش صدر اجل رسید . صدراعظم که خود طبیعت شیرخشتی داشت ، بدو جهت کینه ورزید ؛ اول بجهت آنکه چرا در نزدیکی چادر او غوغایی برخواست است و خلاف ادبی باو شده . ثانیاً چرا دست ظلم آمیزی باید رخساره گلگون نازنینی را بضراب سیلی سرخ سازد . دم نکشید اما کینه ورزید . صبح که بشهر مس رفت بشوسط امین السلطان بھاگ پای شاه جهان پیغام داد که اردوی شما خیلی بسی ظلم است و تفصیل از این قرار است :

شاه جوان بیخت دردل گرفت و چون شیران غریبند گرفت روزآشپزان بخیال رسید . موجود خان آتشی را دامن زد . شب تقسیم آتش که پادشاه سرخوش بود حاج ابراهیم هداوند قسیر که خواجهمرا بود ، روزنامه داد که امروز چنین و چنان دهم ، اسمی از محقق



ناصرالدینشاه با جمعی از رجال - از چپ راست شخص پنجم میرزایی خان نصرالملک میباشد.

بیچاره برد. پادشاه حکم بحبس و اسیری محقق داد. او را از اردو شیانہ رواندند، اما بعد از سه چهار روز آوردند. از آنوقت هر سال در موقع طبع آتش خلعتی میگیرد.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد: «۲۶ رجب ۱۲۹۹: دپروز افواج قزوین به نصرالملک شوریده‌اند و شاه خیلی متغیر بود. باتفاق تولوزان اقدسیه رفتن شاه آنجا تشریف آوردند با نائب‌السلطنه و امین‌السلطان با نهایت تغیر خاطر خلوت ممتدی کردند که راجع بهمین شورش بود. بعد از ناهار باز باحشرات خلوت شد. آنچه معلوم شد شکایت افواج از نرسیدن جیره و مواجب حالیه بوده. نائب‌السلطنه پیدر خود با تردستی و دروغ شکایت افواج را بمطالبات دوسال قبل نسبت داده، سلیمانخان را محرک قلم داده. نصرالملک در اواسط سال ۱۳۰۹ ه.ق. در تهران درگذشت لقب و منصب و ریاست ایلات قزوین و افواج ابوابجمعی او را به پسرش میرزایی خان دادند. میرزایی خان نصرالملک مردی بوده کوتاه‌قد و بسیار چاق که مردم او را در غیابش سردار مدور می‌گفتند.

میرزا نصرالله خان نوری معروف به میرزا آقاخان و ملقب با اعتمادالدوله

نصرالله

صدراعظم ناصرالدینشاه، متولد ۱۲۲۲ هجری قمری، پسر

میرزا اسدالله خان نوری لشکر نویسیاش بوده و پیش از اینکه بسمت لشکر نویسیاش گری گزیده شود، در دستگاه الهمیارخان آصف‌الدوله قاجار دولو اشتغال بخدمت داشته است. در سن ۲۰

سالکی پس از درگذشت میرزا اسدالله پدرش ابتداء لشکر نوپس و بعد لشکر نوپس باشی شد. چون جوانی با هوش - با استعداد - چرب زبان - پر رو - حاضر جواب - موقع شناس و پشت هم انداز بود و از هیچ چیزی هم باک نداشت. بتدریج در دربار فتحعلیشاه و محمدشاه قاجار ترقی کرده از لشکر نوپس به لشکر نوپس باشی گری ارتقاء رتبه پیدا کرد و در مدت اشتغال بکار اهمیت زیادی باین سمت قائل شده و بعد در سال ۱۲۵۱ ق. عنوان لشکر نوپس باشی گری را بپسرای اینکه اهمیت زیادتری داشته باشد تغییر داده بنام وزارت لشکر تبدیل نمود و بقدری باین شغل که وزارت لشکر باشد، و برای وی کار بسیار پردخلی بود، علاقمند بود که پس از اینکه بصدارت هم رسید وزارت لشکر را ول نکرد و همیشه آن را تحت نظر خود نگه میداشت تا اینکه بر حسب امر شاه با اکراه زیاد آن را در واسطه سدارتش در سال ۱۲۷۱ ق. واگذار نمود



تصویر میرزا آقاخان اعتمادالملک و صدراعظم
نوری رقم ابوالحسن طنابزباشی در
رجب ۱۲۷۰ قمری.

ومیرزا عنایت‌الله امین لشکر باین سمت انتخاب گردید، و با وجود این میرزا فتح‌الله برادرش نیز با سمت لشکر نوپس باشی داخل کار بود تا اینکه میرزا فتح‌الله در سال ۱۲۷۲ قمری در کرمانشاه درگذشت و امین لشکر در کار خویش مستقل گردید لکن میرزا آقاخان یکسال بعد (۱۲۷۳ ق.) میرزا داودخان پسر دوم خود را در سن ۱۵ سالگی بجای او وزیر لشکر نمود و تا سال ۱۲۷۵ ق. زمان عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت، درست مزبور باقی و برقرار بود.

و چون باطناً بمقام و شغل وزارت لشکری قناعت نمیکرد و روز بروز بر جاه طلبیش که توأم با تحریکات و دسائس بود افزوده میشد در سن ۴۰ سالگی

۱- م. ق. هدایت در صفحه ۷۹ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد: «از قول میرزا آقاخان معروف است که به ضرورت ریش خود را در کسوف خر میکنم چون کار گذشت بیرون میآورم میشود گلاب میزنم.» و نیز مینویسد: «وقتی در معارضه با حاجی میرزا آقاسی حاجی میگوید آئینه بیاورند که میرزا آقاخان روی خودش را در آئینه ببیند میرزا آقاخان میگوید دو آئینه بیاورند.»

۲- میرزا فتح‌الله لشکر نوپس باشی در جلد سوم صفحه ۲۱۴ کتاب منتظم برادرزاده و در صفحه ۷ و ۲۱ کتابچه (شجره نامه امیرعلی خواجه نوری) برادر میرزا آقاخان نوری ذکر شده است.

با حاج میرزا آقاسی صدراعظم درافتاد و وی از عملیاتش آگاه گردید و پاکب اجازه از شاه او را با برادرش میرزا فضل‌الله بکاشان تبعید نمود و تا سال ۱۲۶۴ ق. که حاج میرزا آقاسی در سرکار بود میرزا آقاخان هم در تبعیدگاه بسر میبرد و تفصیل آن از این قرار است:



میرزا آقاخان صدر اعظم

در توطئه‌ای که جمعی از رجال سرشناس با هم متحد شده و برای عزل حاج میرزا آقاسی اقدام کرده بودند میرزا آقاخان در آن توطئه داخل بود و حاج میرزا آقاسی پس از اطلاع پیدا کردن از قضیه با اجازه شاه او را در سال ۱۲۶۱ قمری سخت تنبیه کرد و پس از گرفتن ده هزار تومان بعنوان جریمه از وی، او را با برادر بزرگش میرزا فضل‌الله امیر دیوان به کاشان تبعید نمود و پس از فوت محمدشاه و برکناری حاج میرزا آقاسی (۱۲۵۴ ق. ه. ق.)، میرزا آقاخان بدستبازی و همسرای مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه، بداعیهٔ صدارت از کاشان بتهران آمد. در این باب م. ق. هدایت در کتاب خطاطرات و خطرات صفحه ۷۹ چنین گوید:

و کارش با حاج میرزا آقاسی بکدورت کشید تنبیه شد و بکاشان تبعید، در فوت محمدشاه بی اجازه به تهران آمد در سفارت انگلیس سر سپرد و خود را بدستگاه مادر شاه بست. لکن میرزا تقی خان امیر کبیر قبلاً صدراعظم شده بود و سر او و بسیاری از اشخاص دیگر بی کلاه ماند و بواسطه تمایل و پشتیبانی مهدعلیا و دیگران دوباره روی

کار آمده و وزیر لشکر شد و در سال ۱۲۶۵ قمری ملقب به اعتمادالدوله گردید. در زمانی که محمدشاه ناخوش و علیل بود میرزا آقاخان با جهان خانم مهدعلیا روابط سری پیدا میکند و حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت از روابط او با خانم مطلع میگردد. در کتاب دست پنهان

۱- در حقایق الاخبار خورموجی و مرآت البلدان نوشته شده که با اتفاق برادرش میرزا فضل‌الله خان امیر دیوان بکاشان تبعید شدند.

و همچنین کتاب سیاستگران دوره قاجار راجع به میرزا آقاخان چنین دیده میشود :

در زمان سلطنت محمدشاه به حاجی میرزا آقاسی خبر دادند که شیبا میرزا آقاخان نوری که در آن وقت لشکر نویس بود با لباس مبدل به سفارت انگلیس میرود . حاجی میرزا آقاسی در سال ۱۲۶۱ ق. در اطراف سفارت مأمورینی گماشت که گماشت که میرزا آقاخان را پس از خروج از سفارت دستگیر کردند و بخانه حاجی میرزا آقاسی که در همین مکان کاخ دادگستری باشد آورده در طویله محبوس و فردای آن روز در حضور امضاء و ارکان دولت پاهایش را بحرم جاسوسی فلک می کنند و بامر جناب حاجی پانصد چوبش میزنند و بکاشان تبعیدش کردند، در آنجا بود تا محمدشاه فوت کرده . وقتی که جهانخام مهدعلیا تا آمدن ناسرالدینشاه از تبریز به تهران ، خودش نائب السلطنه شد ، میرزا آقاخان که با خانم از سابق سر و سری داشت و خانم وعده سدارت باو داده بود بی خبر به تهران آمد و در عمارت خورشید خانه مهد علیا منزل کرد . میرزا تقی خان امیر کبیر که از تبریز با شاه با سمت سدارت به پایتخت وارد شد از میرزا آقاخان مؤاخذه کرده که چرا بدون اجازه از کاشان به تهران آمده است و امر کرد که بکاشان برگردد .

میرزا آقاخان که از ایام سابق خود را در تحت حمایت دولت بریتانیا در آورده بود سفارت انگلیس در قلهک متحصن شد و هر قدر سفارت وساطت او را در نزد میرزا تقی خان نمود که بکاشان برنگردد مورد قبول واقع نشد و امیر کبیر فشار آورد و گفت که بایستی حتماً بکاشان برگردد . وقتی که کار باینجا کشید ، وزیر مختار انگلستان اظهار داشت که میرزا آقاخان تبعه انگلستان است و ورقه تابعیت دارد و از این تاریخ باید مانند سایر اتباع انگلستان در خانه خود مصون و محفوظ بماند . پس از ارائه ورقه تابعیت ، قرار شد که از این تاریخ بعد میرزا آقاخان را بعنوان يك نفر تبعه انگلیس تلقی کرده و در خانه خود اقامت نماید و هیچ وجه با کسی ملاقات و مراوده نداشته باشد . بعد از آنکه بتحرکات بیگانه و دسته بندیهای او ، میرزا تقی خان را معزول و به قتل رسانیدند و بیگانگان او را برای جانشینی امیر کبیر پیشنهاد کردند و خواستند که او را سدارت برسانند مانع و محظور عمده ناسرالدینشاه در این کار تبعه بودن او بدولت انگلستان بود و بالاخره کار را جور کردند و میرزا آقاخان از تبعیت دولت انگلستان خارج گردید و سدارت اعظم ایران شد ؛ از قراریکه (لیدی شیل) زن جستن شیل وزیر مختار انگلیس در کتاب (شعای از زندگانی و اخلاق ایرانیان) تألیف خود مینویسد : «میرزا آقاخان عریضه ای بشوهرم نوشت که چون سدر اعظم ایران میشوم استدعاء

داشت : افتخار تابعیت دولت انگلیس بیشتر از تاج کیان است^۱.

م. ق. هدایت در صفحه ۵۷ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد: «میرزا آقاخان اعدام امیر را شرط قبول سدارت کرد و بیشتر زراء و امراء ، زالوهای مملکت ، موافقت کردند.» و نیز در صفحه ۶۱ مینویسد : «اعتمادالسلطنه در صدرالتواریخ^۲ مینویسد که میرزا آقاخان برای قبول سدارت دو عهد از شاه گرفت یکی اعدام میرزاتقی خان یکی امنیت جانی در موقع عزل برای خودش^۳ و در مدت سدارت میرزاتقی خان همیشه انتظار مقام او را میکشید و چون امیر کبیر دست باصلاحات اناسی مملکت زد و تماماً بشرد بیگانگان تمام میشد از این جهت پس از چهار سال و کسری زمامداری او را برای همیشه از بین بردند و بجای او میرزا آقاخان که با آنان پند و بست محکم داشت و در حقیقت نوکر و دست نشانده آنان بود روی کار آمد و بسدارت رسید و نسبت به حامیان خود وفای بعهده کرده خدمات شایسته‌ای از خود بروز داد و در سن ۴۷ سالگی در سال ۱۲۶۸ قمری پس از از بین بردن میرزاتقی خان امیر کبیر بجای وی صدر اعظم شد و مدت ۷ سال^۴ سدارتش طول کشید .

۱- کلل (سرهنگ) جستن شیل از جمله ۲۴ تن افسر انگلیسی است که در اواخر سلطنت فتحعلیشاه (۱۲۴۹ ق. = ۱۸۳۴ میلادی) برای تعلیم آرتش ایران ، مخصوصاً سربازان آذربایجان ، استخدام شده و پایران وارد شدند و دولت انگلستان آنان را از افسران انگلیسی که در هندوستان اشتغال بخدمت داشتند گزیده و پایران فرستاد و در جنگ با افواج حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس در سال ۱۲۵۰ ق. و شکست سخت آنان سرهنگ شیل نیز از افسران مهم آرتش اعزامی تهران بوده است . شیل تا سال ۱۲۵۳ قمری در ایران بود و چون لشکر کشی محممشاه به هرات در این سال برخلاف میل انگلستان صورت گرفته بود از این جهت اکثر افسران انگلیسی از ایران خارج شدند و یا بخدمت آنان خاتمه داده شد و بعد در ایام سدارت حاج میرزا آقاسی از سال ۱۲۵۵ تا ۱۲۵۸ ق. کاردار سفارت و مدت بسیار کمی در سال ۱۲۶۰ ق. وزیر مختار شد و بعد در سال ۱۲۶۴ ق. دوباره بسمت وزیر مختاری پایران آمد و تا سال ۱۲۷۰ ق. وزیر مختار انگلیسی در ایران بود و او است که با واسطی که در دست داشت اسباب عزل و قتل امیر کبیر را فراهم آورد و پس از کشته شدن امیر و روی کار آوردن میرزا آقاخان نوری (تبعه سابق خود) ، در سال ۱۲۷۰ ق. = ۱۸۵۳ میلادی به انگلستان عزیمت نمود. در جزو افسران اعزامی پایران یکی هم سرهبری راولینسن معروف بود و با اینکه نامبرده از افسران نظام بود ، بعدها یکی از خاورشناسان و بسااستادانستاهای معروف شده و ضمناً یکی از بانیان و علمای علم‌آثار قدیم آشور میباشد . جستن شیل در سال ۱۸۰۳ متولد و در سال ۱۸۷۱ میلادی درگذشت .

۲- مؤلف صدرالتواریخ میرزا محمدحسین فروغی ذکاءالملک و غلامحسین ادیب بوده‌اند نه اعتمادالسلطنه و در این مورد مخبرالسلطنه اشتباه کرده است .

۳- غلامحسین فقاری صاحب اختیار همین موضوع را مکرر از ناصرالدینشاه شنیده بود .

۴- از ۱۲۶۸ تا روز ۲ شنبه ۲۰ محرم ۱۲۷۵ ق.

میرزا آقاخان مردی بوده بلندبالا - تنومند و خوش سیمای چشمان آبی رنگه و ریش بلند مانند ریش فتحعلیشاه قاجار . بسیار هرزه - شوخ - خوش صحبت و بذله گو ولی بی اندازه مکار - مدبر ، حیلہ گر ، جاه طلب و کینه جو بوده است . راجع بحیلہ گری ، شیطنت و پشت هم اندازی او در آن زمان در میان مردم چنین شهرت داشته که شیطان تا پس قلعه می آید از آنجا میبرد که میرزا آقاخان در تهران است؛ جواب میدهند بلی . شیطان از آمدن به تهران متصرف شده و میگوید جائیکه میرزا آقاخان هست من راه ندارم یا باید جای او باشد یا جای من و هر میگردد . میرزا آقاخان نوری از وزراء و صدراعظمهایی است که در خیانت بمملکت خود کمتر دیده شده یا اینکه اغلب صدراعظمها و وزراء دوره قاجاریه و مشروطه بنا بر کومک و ستادش خارجها بروی کار آمده اند و کسیکه بحال مملکت مفید باشد (باستثنای یکی دو نفر) در بین آنان نبوده است . و بنظر من خائن تر از تمام آنان در دوره قاجاریه و مشروطیت یکی میرزا آقاخان نوری و دیگری وثوق الدوله است که باید به آنان سلطان الخائنین و رئیس الخائنین لقب داد .

تاریخ زندگانی میرزا آقاخان نوری، که از عمال به نام سیاست انگلستان بوده و در توطئه قتل خائنه امیر کبیر دستی قوی داشت مدت سی و سه سال در دربارهای سه تن از پادشاهان قاجار (فتحعلیشاه - محمدشاه و ناصرالدینشاه) شاغل مناسب بزرگ و مؤثر بوده و غالباً یا نفوذ و تدابیر خود مدار بسیاری از امور را بنفع خود و یا بمصلحت دیگران تغییر داده است، آطوریکه باید زیاد روشن و معلوم نیست .

میرزا آقاخان پس از رسیدن بصدارت یکی از کارهای او این بود که همه روزه دستخطهایی از شاه برای خود و کس و کارش صادر میکرد و از آخرین امتیازات و القاب از قبیل امیرنویانی (ریاست سدهزار قشون) یا نویین اعظم و شخص اول و جناب اشرف امجدافخم مخصوص میگردد و او اول کسی است که القاب اروپائی را نیز داخل کرده و بر القاب ایرانی افزوده است و خود را بمقام آلتس^۱ مفتخر و میبانی نمود و تمام مشاغل و مناسب مهم مملکتی را بفرزندان و منسوبان خود اختصاص داد . غالباً ناصرالدینشاه را پیش و لهو و لمب وادار میکرد^۲.

۱- وثوق الدوله علاوه بر سایر خیانتهایش عاقد قرار داد معروف ۱۹۱۹ میناشد که با گرفتن مبلغ بسیار ناچیزی برای خویش و دونفر از وزراء همکار خود ، اکبر میرزا صادم الدوله و فیروز میرزا نصره الدوله ، ایران را به تحت الحمایگی انگلستان در آورد .

۲- حضرت اقدس والا .

۳- مثلاً روزیکه شاه باید برای سان قشون به میدان مشق برود در عریضه ای میرزا آقا خان پشاه مینویسد ، « هواسر دامت ممکن است بوجود مبارک سندهای برسد، دو تاخاتم بردارید برید ارغونیه (داوویه) عیش کنید، میرزا آقاخان غالباً ناصرالدینشاه را برای عیاشی پداوویه دعوت میکرده و در یکی از عریضه های خود پشاه مینویسد، « آنجا پشت کوه قاف است سه شب متوالی عیش بفرمائید». نقل از کتاب سیاستگران دوره قاجار - انبوخته ۱۰۸-۱۶۶ کتابخانه سلطنتی

پس از کشته شدن میرزا تقی خان فراهانی امیر کبیر، آن مرد بزرگ و نامی ایران و روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری بوسیله بیگانگان اول کاریکه در سال ۱۲۶۹ قمری = ۱۸۵۳ میلادی به نفع دولت انگلستان و بشرف ایران کرد و میرزا تقی خان در موقع سدارت خویش به بیج وجه زیر این قبیل خیانت‌های بین نمیرفت قرارداد و مقاوله نامه منحوسی در ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۶۹ قمری با نائب سرهنگ یوستین شیل مأمور فوق‌العاده و وزیر مختار پادشاهی انگلستان در دربار ایران بست و قبول کرد که دولت ایران از حق قشونکشی بهرات ممنوع باشد و آن قرارداد بشرح زیر میباشد :

در ماه ژانویه ۱۸۵۳ مسیحی موافقت‌نامه‌ای بین نائب سرهنگ شیل مأمور فوق‌العاده و وزیر مختار پادشاهی انگلستان در دربار شاه ایران و جناب اشرف سدر اعظم ایران منعقد گردید، بموجب این موافقت‌نامه دولت ایران متعهد میشود که به بیج وجه قشونی بسمت هرات نفرستد مگر آنکه سپاهیان بیگانه یعنی قوای مثلاً از کابل یا قندهار یا هر کشور خارجی دیگری به هرات روی آورده بخواهد آن ناحیه را مورد تاخت و تاز قرار دهد ضمناً دولت ایران متعهد نمینماید که در صورت ایجاب لشکر کشی، سپاهیان وی داخل شهر هرات نگردند و هر گاه نظامیان بیگانه بکشورهای خود مراجعت نمایند، لشکریان ایرانی نیز بی درنگه اطراف شهر هرات را ترک و بپاک ایران باز گردند. بدین قرار دولت ایران متعهد میشود که از هر گونه مداخله در امور داخلی هرات و از هر نوع تصرفات ارضی و نظامی یا تحسب سلطنت و تمشیت امور آنجا خودداری نماید مگر ضروریات ایجاب کند که آن دولت در اختلافاتی که از زمان مرحوم پادشاه محمدخان بعده تمویق مانده بعنوان واسطه و حکم دخالت ورزد و بالاخره دولت ایران ملتزم میشود که از تمام دعاوی گذشته و آینده خود چون شرب سکه و خطبه خوانی بنام شاه ایران صرف نظر کند و از آن پس اهالی هرات هیچگونه قید اطاعتی در برابر دولت ایران نداشته باشند؛ همچنین مقرر میشود مادام که دولت انگلستان از مداخله در امور هرات خودداری کند تعهدات فوق پابرجا و کاملاً بقوه خود باقی باشد. از طرف دیگر، از طرف دولت انگلیس موافقت حاصل شد که هر گاه قوای بیگانه، مانند افغانیان و غیره، قصد مداخله در امور هرات بنمایند اگر چنانچه دولت ایران بخواهند و مایل بوده باشند دولت انگلستان از دادن هر قبیل تسایح دوستانه و راهنمایی لازم به ایشان مضایقه نخواهد کرد تا بهر نحو شده استقلال هرات از آسیب مصون بماند.

از کارهای عمده میرزا آقاخان، باتبانی قبلی با دولت انگلستان یعنی حامی واریاب خود، جنگی بین انگلستان و ایران را راه انداخت بدین معنی که بدون مطالعه و پیش بینی‌های لازم قبلی در اواخر سال ۱۲۷۲ قمری به هرات لشکر کشید و سپاهیان ایران آن‌جا را در اوایل سال ۱۲۷۳ قمری تسخیر نمودند و پس از گرفتن هرات، انگلستان بایران اعلان جنگ داد.

بسیاری از بنادر و جزایر ایران از قبیل خارك - بوشهر - خرمشهر و غیره را متصرف و قشون ایران بدون مقاومت جدی با وضع بسیار افتضاح آوری که در دنیا نظیر ندارد در همه جا شکست خورده در مقابل عده بسیار کم دشمن عقب نشینی اختیار نمودند. اینکه گفته شد نظیر ندارد برای این است که حتی ملل کوچک بسیار ضعیف در مقابل دول بسیار قوی بخوبی ایستادگی کرده آرتش آنها را بکلی تار و مار نمودند از آن جمله برای مثل داغستان، افغانستان، حبشستان (حبشه) - ترانسوال و غیره است.

ملت داغستان به پیشوایی شیخ شامل مدت ۲۵ سال در مقابل صد و پنجاه هزار سپاه مجهز روس جنگیدند. در سال ۱۸۴۱ میلادی (۱۲۵۷ ه. ق.) در جنگی که بین انگلستان و افغانستان روی داد اهالی این مملکت شانزده هزار نفر از بهترین و نخبه ترین سپاهیان انگلیس را در مدت قلیلی کشتند و از تمام آرتش اعزامی انگلستان بآن مملکت فقط يك نفر دکتر بنام برایدن^۱ جان سلامت بدر برده با پای شکسته وارد هندوستان شد.

در سال ۱۸۹۶ میلادی (۱۳۱۳ ه. ق.) دولت ایتالیا قصد تسخیر و تصرف مملکت حبشه را داشت در جنگ آدوا^۲ حبشیها مردانه در مقابل آرتش اعزامی ایتالیا ایستادگی کرده تمام آنها را تار و مار و بکلی از بین بردند و تا چهل سال بعد، دیگر ایتالیا بفکر تسخیر حبشستان نیفتاد. انگلستان برای تصرف معادن الماس ترانسوال و چیزهای دیگر افریقای جنوبی، قصد تسخیر آن مملکت را کرد. يك مشت ترانسوالی^۳ اعم از مرد و زن و بچه، مدت دو سال و نیم^۴، مردانه جنگیده، در مقابل سپاه انبوه و مجهز انگلستان مقاومت سخت نمودند، کشتند و کشته شدند، تا بالاخره دولت قوی پنجه انگلستان آنها را مقهور و زبون خود نمود و با دادن خسارات مالی و جانی زیاد، بر آن مملکت و ملت استیلا یافت و مسلط شد.

چرا در آن زمان انگلیسها و ایتالیا می توانستند بر اهالی افغانستان و حبشستان مسلط شوند و یا پس از دو سال و نیم جنگ با ترانسوالیها بر آنها مسلط شدند و یا روسها پس از ۲۵ سال جنگ با داغستانها سرانجام بر آنها تسلط یافتند جواب این سؤال خیلی واضح و ساده بوده و برای این است که در رأس آنان اشخاصی وطن خواه و با عزم و اراده ای مانند شیخ شامل و وزیر محمد اکبر خان (۱۲۶۳-۱۲۳۲ ه. ق.) منلیک دوم (۱۹۱۳-۱۸۴۲ میلادی) و کروگر (۱۹۰۴-۱۸۲۵ میلادی) قرار داشتند نه امثال میرزا آقاخان نوری صدر اعظم ناصرالدین شاه و وثوق الدوله رئیس الوزراء دوره مشروطه.

پس از اینکه دولت ایران، هرات از شهرهای بسیار قدیمی خود را، برخلاف میل دولت

۱- Dr. Brydon.

۲- Adoua.

۳- بوئرها Boers.

۴- از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲ میلادی.

انگلستان ، در اوایل سال ۱۲۷۳ قمری ، تصرف نمود ، برای اینکه دولت و ملت ایران پریشان حال و سرگرم خود باشند و با بایران آمد و یاد در این هنگام میکرب و باد را بران انتشار یافت و تلفات زیادی را به ملت ایران وارد آورد. کنت گوینو نویسنده و محقق معروف فرانسوی که در این تاریخ وزیر مختار فرانسه در ایران بوده و تمام وقایع و حوادث ناگوار آن ایام را بچشم خود دیده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود وبای وارد شده را بدینگونه شرح میدهد:

در سال ۱۸۵۶ (۱۲۷۲ هـ. ق.) بیماری وبای سختی در ایران و تهران بروز کرده و هر کس دوپا داشت و میتوانست فرار نماید برای حفظ جان خود از پایتخت فرار نمود. مردم چنان میگردیدند که گوئی برگه از درخت میزد و با اینکه در تهران آسماری برای تعیین شماره بیماران وجود ندارد معذک من تصور میکنم که بیش از یک سوم سکنه شهر تهران بر اثر وبا مردند. در کشوری که بنگاههای خیره نیست، در کشوری که روحانیون برخلاف روحانیون مسیحی وظیفه خود نمیدانند که بنگاههای خیره ایجاد نمایند ، در کشوری که بیمارستان وجود ندارد و آب مشروب از مجریهای سرباز و بدون حفاظ عبور میکند ، آنهم در گرمای تابستان ، معلوم است که بیماری وبا چه بر سر اهالی میآورد .

در همان روزهای اول که بیماری بروز میکرد از طرف سفارت فرانسه برای جلوگیری از توسعه بیماری اقداماتی شد، من جمله ما به دربار تأکید کردیم که بوسائل مقتضی بمردم بفرمائند که بهیچوجه آب نجوشیده ننوشند و همواره آب را پس از این که ده پانزده دقیقه جوشید میل نمایند ولی هیچکس به این حرف گوش نمیداد و مثل همیشه آبهای جوی را مینوشیدند .

ما بوسیله جارجی های دربار بمردم گوشزد کرده بودیم که البته اموات را بسوزانند و تا آنجا که ممکن است آبهای مشروب را نیالایند و در چاهها مرتباً آهک بریزند ولی مردم با اقدامات سخی ما توجه نداشتند و میگفتند که مرض از طرف خدا میآید اگر خداوند خواست ما خواهیم مرد و گرنه زنده خواهیم ماند . دیگر از یاد آوریهائیکه ما میکردیم این بود که مردم مطلقاً سبزی خام نخورند و از خوردن میوه تا آنجا که امکان دارد خودداری نمایند و در صورتیکه میل بخوردن میوه دارند آنها را با شکر بجوشانند لکن این حرفها در گوش کسی اثر نمیکرد، بزودی چندتن از اطرافیان ما از بیماری وبا مردند و من که وضع را این چنین دیدم برای فرار از این مرض تهران را ترک کردم زیرا بیمناک بودم که تمام خانواده من فوت نمایند . لذا مصمم شدم که علاوه بر فرار از تهران خانواده خود را از راه روسیه بفرانسه بفرستم . در وسط تابستان ما تهران را ترک کرده و بطرف تبریز رهسپار شدیم ولی شیوع بیماری بقدری بود که تقریباً تمام آبادیهای وسط راه را خالی از سکنه کرده بود .

اسول قرنطین که حتی در اعصار قدیمه هم معمول بوده در این کشور معمول نیست و بهمین جهت يك بیماری ساری بسرعت برق در اطراف کشور منتشر میگردد و فقط فسرا رسیدن فصل زمستان و یا مرحمت و اعجاز خدائی آنها قطع مینماید. درین راه بمنظرهای دلخراش برخورد میکردیم که قلم از شرح و توصیف آن عاجز است و بهتر همان که بگذارم و بگذرم. ما بوسائل محدود کوچکی که داشتیم يك قرنطین سفری دست کرده بودیم و هر روز بدن و لباسهای خود را در معرض دود این قرنطین میگذاریم و باین طریق پس از يك مسافرت طولانی به تبریز رسیدیم. از بیست و دو نفر ایرانی که همراه بودند هجده نفر مبتلی به بیماری وبا شده و شش نفر مردند و بقیه شفاء یافتند. در تبریز هم بیماری وبا به همان شدت تهران بروز کرده و حتی برای دفن اموات آدم یافت نمیشد...

هنوز منظره آن روز بارانی و سرد را فراموش نمیکنم که نخستین باران پاییزی در تبریز فرو میریخت و من از کنار قبرستان بزرگی میگذشتم. در گورستان عده جنازههای مختلف افتاده و جمعی زن و بچه در زیر باران سرد برای اموات خود شیون میکردند و سعی مینمودند که با بیل و کلنگه قبری حفر کرده و مرده خود را دفن نمایند.

اگر چنین بیماری در اروپا بروز میکرد جماعت روحانیون با اینکه جان خود را در معرض خطر میدیدند داوطلبانه برای دفع اموات و تسلیت دادن بیازماندگان قیام میکردند ولی در ایران آخوندهای ثروتمند بیش از همه فرار نمودند. بهرحال خداوند مرحمت نمود و متدرجاً سرمای پاییزی فرا رسید و از شدت بیماری کاست. وقتیکه از تبریز خارج شدیم اوضاع آبادیهای وسط راه را طوری یافتیم که اگر جنگ هم شده بود اینگونه ویران نمیشدند نان و خواربار یافت نمیشد و اگر توجه حکام و خوانین محلی نسبت به ما نبود ماهم در بین راه از گرسنگی میمردیم.

باری، پس از شکست در تمام جبههها میرزا آقاخان خود را دست پاچه و وحشت زده نشان داده و از تعداد بی شمار قوای انگلیس و اشغال سرتاسر خاک ایران بمرض شاه رسانید لذا بدون درنگ مصمم شدند فرخ خان کاشی را که سندوقدار شاه بود برای مصالحه با انگلیسها به پاریس بفرستند. سرانجام دولت ایران بوساطت و میانجیگری ناپلئون سوم با انعقاد معاهده سرتاپا تنگین پاریس که برای ایران ظلمت آمیز معاهده ترکمانچای بود اجباراً تن دزداد. عهدنامه پاریس پس از معاهده ترکمانچای تنگین ترین و ظالمترین معاهدهای است که تا کنون یک دولت خارجی با دولت ایران بسته و با و بزور و زر و دسیسه تحمیل کرده است. وقتیکه شخص معاهده مزبور را مطالعه میکند می بیند که يك ماده از مواد آن به نفع ایران نبوده بلکه تمام آن به نفع دولت انگلستان و بضر ایران میباشد.

بموجب این معاهده قسمت اعظمی از بیکر ایران که هزاران سال از حیث تشکیلات

جغرافیائی - نژادی و زبانی وهم کیشی جزه لاینفک او بوده جدا شده و دولت ایران به نمایندگی صدراعظم خیانت کار خویش از تمام حقوق حقه خود بموجب معاهده مزبور بکلی صرف نظر نموده است .

نتیجه حاصله از میان بردن میرزا تقی خان امیر کبیر و روی کار آوردن میرزا آقاخان نوری ابتداء موافقت نامه ۱۸۵۳ - ۱۲۶۹ قمری و بعد معاهده پاریس ۱۸۵۶ - ۱۲۷۳ قمری میباشد که با انگلستان بسته شده است .

پس از عقود این معاهده و خیانت بزرگ به ملت ایران میرزا آقاخان بکمال ونیم دیگر درس کار بود و چون بیگانگان او را برای اجراء برنامه مخصوصی روی کار آورده بودند و آن برنامه تماماً بوجه احسن انجام شده بود و دیگر بوجود او احتیاجی نبود در ۲۰ محرم ۱۲۷۵ ق. از سدارت معزول شد .

اینکه ناصرالدینشاه در دستخط عزل میرزا آقاخان میگوید : در این بین خطها و خطاها اتفاق افتاد ... اشاره باین موضوعات و مسائل است . کاریکه انگلیسها نسبت باو کردند این بود که پس از عزل، از کشتن او را نجات داده و ضمناً تمام اموال و املاکیکه در مدت هفت سال سدارت خود جمع آوری کرده بود مقداری از آنها را شاه از او نگرفت و برای او باقی گذاشت . در عزل میرزا آقاخان ظاهراً میرزا یوسف مستوفی الممالک و عزیزخان مگری سردار کل از رجال برجسته آن زمان که دشمنان او بودند دخالت داشته اند لکن باطن امر سیاست خارجی و ناراضی بودن روسها از او بوده است زیرا در مدت سدارت وی روسها مفیون و انگلیسها بسیار سودمند شدند و در این مدت موازنه و تعادل سیاست بکلی از بین رفته و سیاست بکطرفه بود . این بود که ناصرالدینشاه بواسطه خیانت های بین و آشکار او راجع باقتراع ابدی قسمتهای شرقی خراسان از ایران مطابق میل کامل انگلستان و عدم رضایت دولت روس از اعمال وی بناچار او را از سدارت عزل نمود . راجع بسابقه دشمنی مستوفی الممالک و سردار کل با میرزا آقاخان، میرزا جعفر حقایق نگار خود موجبی در کتاب حقایق الاخبار تألیف خود چنین مینویسد : « عزیزخان سردار کل را بجرم جرائم معمول معزول گردانید و ستاره بخت میرزا یوسف مستوفی الممالک را بدرجه هیوط و افول رسانید . آن را بصحرا و دشت سرداد و این را بدباعت و صحرائشینان آشتیان فرستاده .

۱ - مؤلف سیاستگران دوره قاجار در صفحه ۵۲ مینویسد : « فرخ خان را انگلیسها در پاریس آسین کردند و برای میرزا آقاخان هم معادل یک کرور تومان لیره انگلیسی فرستادند و وقتیکه معزول شد ناصرالدینشاه فرستاد دارائش را ضبط کردند چنین شهرت کرد که لیرهها مس مطلا بوده است .

م. ق. هدایت مخبر السلطنه در سفرنامه مکه (از راه چین - ژاپن - امریکا) تألیف خود زیر عنوان طلاب هندی مینویسد : « حضور اتابك در توكيو البته در روزنامه‌ها عنوان شده بود . »

دوازده نفر از طلاب هندی به‌عقل آمده و نسخه‌ای از جیل‌المثین همراه داشتند کل‌وول فارسی‌میدانستند از صحبت ایشان مفهوم میشد که از ایران مدد میخواهند و یاد سلطان محمود و نادر میکنند شنیدیم و دم نزدیک تشویش انگلیس در حملات ایران به هرات بیجا نبود . ناسرالدينشاه باستناد ماده چهار پاریس او را نکشت هرچند که خود ناسرالدينشاه یا به قول عوام کالانام شاه شپه‌دم دست کمی از میرزا آقاخان نداشته اما در مدت هفت سال تبعید، او را بدتر از کشتن، زجر کشش نمود. از نامه‌هایی که به‌منسوبان خیلی نزدیک و محرم خود از شهرهای تبعید شده نوشته‌این موضوع کاملاً هویدا و آشکار است.

فصل چهارم عهدنامه پاریس از این قرار است : « اعلیحضرت شاهنشاه ایران تمهد میکند که بلافاصله بعد از مبادله امضاء نامه‌های این عهدنامه يك عنوانه کامل اعلام نماید که بواسطه آن جمیع رعایای ایران که در وقت جنگ بمراوده خود با عساکر انگلیس مصدر خیانتی شده باشند از عقوبت این حرکت خود معاف باشند بطوریکه هیچکس هر درجه که داشته باشد بجهت این حرکت خود مورد تنبیه و اذیت و تعدی نخواهد بود . » پس از این تمهد است که ناسرالدينشاه در دستخط عزل میرزا آقاخان میگوید :

« ... در خانه خود آسوده باش ، در نهایت اطمینان و امنیت ، از جانب ما یقیناً بجز التفات بشماها ابدی کاری نخواهیم کرد التفاتهای زبانی و اطمینان ما هم آنچه لازم بود و ممکنون قلب ما به حاجب الدوله فرمودیم که به شما بگوید . »

ابتداء به آردان ملکی خود در شهریار رفت و سپس شاه او را به اراك ، اسفهان ، یزد ، کاشان تبعید نموده و مدتی در آنجاها متوقف و در حال تبعید بسر میبرد . (حاج میرزا حسن انصاری جابری در صفحه ۱۵۵ کتاب خود بنام تاریخ نصف جهان و همه جهان چنین میگوید : « ۱۲۷۵ میرزا آقاخان نوری از سد ارت عزل و مأمو به توقف اسفهان گردید ، »

در ایام تبعید میرزا آقاخان ظاهراً دو نفر برای راحتی و آزادی او کار میگردند یکی میرزا محمد مهدی نوری عموزاده میرزا آقاخان^۱ و دیگری حساج علیخان حاجب الدوله

۱- میرزا مهدی پسرعمو و برادر زن میرزا آقاخان بوده و میرزا مهدی پدر میرزا ابوالقاسم خان نوری است که مدتی از طرف گمران میرزا نایب السلطنه حاکم ملایر ، توپسرکان و نهاوند بود و در مدت کمی که میرزا عبدالوهابخان نظام الملك حاکم تهران بود نامبرده نیابت حکومت تهران را داشت که در آن زمان شغل مزبور را وزیر تهران (وزیر دارالخلافه) میگفتند و باین مناسبت معروف شد بمیرزا ابوالقاسم خان وزیر ، وی مانند اغلب نوریها که به میرزا آقاخان نوری منسوب بودند مرد متمول بود .

پس از چهار سال در تبعید بسر بردن، در ایامیکه او را بسا خانوادهاش از اصفهان به یزد آورده بودند، بواسطه تشیبات مکرریکه بوسیله اشخاص بعمل میآورد سرانجام قرار شد که دو پسر یزدگش میرزا کاظمخان نظام الملک و میرزا داودخان وزیر لشکر مسوردهضو واقع شده از یزد به تهران بیایند و ضمناً علاوه بر اینکه بکار اشتغال ورزند املاک آنان را نیز مسترد دارند. هر دو نفر به تهران وارد شدند لکن رجالیکه بامیرزا آقاخان بد بودند و در ایام سدارتش از او بدی و صدمه زیاد دیده بودند نظر شاه را برگردانیده و آنان را دوباره تحت الحفظ به یزد روانه نمودند.

میرزا جعفر حقایق نگار خرموجی که معاصر با میرزا آقاخان بوده در حقایق الاخبار در وقایع سال ۱۲۷۸ ق. راجع باقامت میرزا آقاخان و فرزندان وی در یزد در این باب چنین گوید: میرزا آقاخان و میرزا کاظمخان و میرزا داودخان که پس از تغییر سدارت در سلطان آباد عراق و این اوقات را در دارالعباد یزد بسر میبردند؛ میرزا کاظمخان نظام الملک و میرزا داودخان را بدارالخلافه احضار، خانه و املاک ایشان را که تا این زمان بتصرف کارگذاران دیوان بود بخود ایشان واگذار و به مستوفی الممالک^۱ فرمایش رفت که در جرگه ارباب قلم و اسباب استیفاء و لشکر خدمتی که سزاوار و در خور ایشان باشد مرجوع شود ولی

۱- حاجی علیخان مقدم مراغه‌ای قاتل میرزاتقیخان امیر کبیر پس از عزل در سال ۱۲۷۵ قمری یکسال در گلپایگان تبعید بود و در ذیحجه همان سال موقع سلام عید اضحی ظاهرأ بواسطه مهد علیا مادر شاه که از پیش سرسری باهم داشتند مورد بخشایش شاه واقع شده و پس از ورود بلقب شیاه الملک نیز ملقب گردید و در سال ۱۲۷۸ ق. بوزارت عدلیه منصوب شد. نامبرده با واسطه‌ای که داشت برای استیخلاص میرزا آقاخان نوری داخل اقدام گردید و خیلی هم کوشش نمود و بالاخره در سال ۱۲۷۹ ق. نائل و موفق به انتقال میرزا آقاخان از یزد به اصفهان گردید. و در حقیقت میرزا محمد مهدی نوری بواسطه رساندن نامه‌ها و پیام‌های او بوده و کسیکه برای او کار میکرده حاج علیخان حاجب الدوله بوده است. میرزا آقاخان پیش از اینکه بصدارت برسد با حاج علیخان هم قسم شده و قرآن مهر کرده بودند که همیشه باهم یار موافق بوده و بیکدیگر خیانت نوزند و این موضوع را میرزا آقاخان در یکی از نامه‌های خود تصریح کرده است و بعداً محسن میرزا میرآخور باو ملحق شده و کومک میکرده است، حاج علیخان برای استیخلاص و یا راحتی او شروع به اقدام می‌کند و اقدامات مزبور تا سال ۱۲۷۹ ق. منتج به نتیجه‌ای نمی‌شود و شاه در یکی از روزها در مقابل درخواست حاج علیخان که در این سال ملقب با اعتماد السلطنه شده بود میگوید، محالت میرزا آقاخان از دو شق خارج نیست یا چه دور مروارید سدارت باید بپوشد یا همین قسم ببرد. (نقل از یکی از نامه‌های خصوصی میرزا آقاخان).

چون هنوز ایشان را کوکب اقبال بدرجه عیوط و وبال بود ، در اقوال و افعال پسرخلاف مکتون ضمیر منیر خدیو بیهمال اقدام نمودند ، حسب الامر مرة بمداولی بمراجعت و اقامت یزد مأمور گردیدند .

نامه‌های میرزا آقاخان در این مدت تمام حاوی آم و ناله ، شکوه و شکایت ، یأس و نا امیدیت و همه وقت آرزو میکنند باو اجازه بازگشت بخانه و زندگیش داده شود تا در گوشه خانه خود ببرد . تمام فکر و خیال و کوشش میرزا آقاخان و طرفدارانش بر این بوده که از تیمردست نجات یافته و به تهران بیاید . اینک رونوشت خلاصه قسمتی از نامه‌های میرزا آقاخان که در ایام تبعید به میرزا محمد مهدی پسر عم و برادرزن خویش نوشته است در اینجا منعکس میگردد : «مخدوم و آقای من اگر صلاح بدانید یکمجلس خلوتی از حاجی علیخان خواهش کنید که بجز شما و او کسی نباشد ، آن کاغذ مرا باو نشان بدهید قسم بخورید اورا مطمئن کنید لکن کاغذ مرا پس بگیرید اگر کار خیری نشود عجز و بی‌مایکی ما ظاهر نشود . من تا بحال با حدی کاغذ ننوشتم . فرخ خان^۲ ده دفعه پیغام داد یک کاغذ به من بنویسید همه کار ایشان را درست میکنم که بیاید سرخانه و عیال خود عارم آمد باو کاغذ بنویسم . خلاصه کاغذ را بشما نوشتم بدهید بخواند بگیرید پاره کنید شاید بجهت مفاخرت و ممنون کردن رفقاه ببرد نشان بدهد و هیچ کار نکند البته کاغذ من نباید از پیش شما دور شود بدهید در همان مجلس و بگیرید پاره کنید جواب را بمن بنویسید تا بجز شما در تهران احدی مطلع نشود . در اینجا پسر که تو ندادم نظام الملك هم بخواند لکن دیدن حاج علیخان خوب است اگر همه مضمون کاغذ مرا زبانی بگوئید و کاغذ مرا ندهید بخواند بهتر است بدهید هم مختارید ، صلاح کار را شما بهتر میدانید و عمل بکنید . در سال ۱۲۷۹ ق. که در یزد پسر میرده است در یکی از نامه‌های خود این چنین مینویسد : «حبس ۵ سال در هیچ تاریخی شنیده نشده) ... و در جای دیگر آن مینویسد :

«... قسمی شود ما در این یزد نمیریم تنگه آمدم ... خلاص شوم از این یزد خراب شده . من در این شش سال که میدانی ... در این جا معلوم نیست که این ۵ سال یا ۶ سال که در نامه خود ذکر میکند تماماً در یزد بوده و یا مدتی از آن در اصفهان و بقیه سالهای تبعید را در یزد پسر میرده است و پس از برانگیختن دوستانش ، هزار گونه واسطه و شفاعت ، سرانجام شاه راضی میشود که او را دوباره از یزد باصفهان ببرند مشروط بر اینکه با احدی رفت و آمد نداشته باشد و کسی را ملاقات نکند .

قسمت دیگر کاغذ میرزا آقاخان به میرزا مهدی : «من از این زنده بودن پس از پنج سال حبس و خجالت شست نفر عیال و پانزده شانزده نفر پسر و دختر جوان گرفتار تنگه

۱- حاجب الدوله مقدم مراغه‌ای .

۲- مراد فرخ خان غفاری کاشانی امین الدوله میباشد .

آمد. خود فکر کنید پسرهای ده دوازده ساله شدند مثل حسینقلیخان و عبدالوهاب^۲ پسرهای هیجده بیست ساله و بیست و پنج ساله شدند و پنج شش نفر دختر هم همین قسم همه بزرگ شدند پسرها جوانی میخواهند که با مردم معاشرت کنند زن میخواهند دخترها هم زبان و قوم و خویش و شوهر میخواهند گیرم خودشان هیچ نگویند و ساکت باشند لکن من خود دل تنگ و پریشان میشوم . . بعد بیچارگی خود را این طور تشریح میکند:

دایل شامسون و افشار ندارم ، ایلخانی صد هزار درخانه ایلات نیستم ، مرد بیچاره بودم مفاخرت من بنوکری بود مودوت ، گفتند زنده باش بودم ، گفتند بمر مردم ، چه کار دارم که حبس لازم داشته باشم ، وانگهی حبس پنج سال در هیچ تاریخ شنیده نشده اگر قصابید بکشید اگر تاجرید بفروشید . و کسیکه برای نجات او کوشش زیاد میکرد معان حاجی علیخان اعتماد السلطنه قاتل میرزاتقی خان امیر کبیر بوده است لکن دشمنان میرزا آقاخان از قبیل میرزا بدوسف مستوفی الممالک و عزیزخان سردار کل در دربار خیلی قوی بوده اند و کوشش های اعتماد السلطنه برای نجات وی بیجائی نرسیده است . بالاخر اعتماد السلطنه شاهزاده محسن میرزا میرزا آخور شاه را با مواعیدی چند برای کومک خود میگیرد^۳ و با اتفاق یکدیگر برله وی مشغول باقدام میشوند . میرزا آقاخان در یکی از نامه های خود راجع به مساعدتهای محسن میرزا میرزا آخور چنین مینویسد :

«نوشته بودید^۴ نواب والا میرزاده محسن میرزا هست کرده است و قد مردی علم کرده میخواهد در کار من اقدامی کند اولاً بدانید من کار مشکلی ندارم سسی خواهم اگر عمری مانده باشد در گوشه خانه خود راحتی داشته باشم از این دربدری و رسوائی دریابم و آسوده بمیرم نه در اسفهان و غربت و حبس . من توکری وزارت نمیخواهم بنای سرکار امیر زاده که باین شد اسمی در دنیا بگذارد و نام نیک داشته باشد بسیار خوب ، توشید اطمینان میخواهند شوخی بخاطرم رسید چه مردی بود کز زنی کم بود ایشان به من نیکی و آدمیت بکنند و من آنقدر نامرد باشم تا جان دارم تلافی نکنم بسیار حکایت غریبی است . شما که همه چیز را نوشتید ، به من قسم میخواهند بخورید ، عهد میخواهند بکنید ، هر قسم تعهد شما

۱- حسینقلیخان همان سردار السلطنه است که بعد از وزیر مختار درواشکن شد و پس از بازگشت از آنجا معرفی شده بود به حاجی واشنگتون .
 ۲- نوه میرزا آقاخان است که پس از درگذشت میرزا کلتمخان نظام الملک پسرش در سال ۱۳۰۷ قمری ملقب گردید به نظام الملک .

۳- محسن یا محمد محسن میرزا پسر بزرگ عبدالعزیز متخلص به دارا ، (متولی در جمادی الاولی ۱۲۶۳ قمری در سن ۵۲ سالگی) ، پسر یازدهم فتحعلیشاه قاجار که شاهزاده ای بوده با فضل و دیوار خیر آخور ناصرالدین شاه شده است و سابقاً شغل میرزا آخوری از مشاغل مهم دربار سلطنتی بشمار می آمده است . محسن میرزا در سال ۱۲۹۲ قمری درگذشت .

۴- خطاب به میرزا محمد مهدی نوری است .

بکنید من نامرد و نالوطی نیستم شما را زیر تمهید بگذارم . عهد شما عهد من است و قرار شما قرار من ، قسم شما قسم من ، بسم الله بگوئید و بشنوید این دو کلمه بی معنی مرا هم بدهید ایشان ببینند .

بطوریکه از نامه های میرزا آقاخان برمی آید بواسطه کوشش های اعتماد السلطنه و شاهرزاده محسن میرزا شاه راضی شده و باو اجازه داده شد که خود باکانش از اسفهان به قم بیاید بعد معلوم نیست بچه جهت این موضوع عتفی و دوباره کمافی السابق در اسفهان مقیم و متوقف میگردد . چندی بعد فقط بدو پسرش^۱ اجازه دادند که به تهران بیایند . بعد بواسطه کسالت شدیدی که برای میرزا آقاخان روی داد که مشرف بمرگ بود ، طرفدارانش او را وادار نمودند که عریضه ای خیلی تضرع آمیز بشاه بنویسد او هم نوشت و آنها نیز آن عریضه را با آب و تاب زیاد بنظر شاه رساندند . شاه این بار دستور داد که او و کسانش را از اسفهان به قم انتقال دهند و در اوائل ربیع الاول ۱۲۸۱ قمری به قم وارد شد . در قم برخلاف جاهای دیگر از طرف مأمورین دولت چندان با او خوش رفتاری نشد و راجع به این موضوع آء و ناله زیاد دارد و بیشتر این بدرفتاری ها را از ناحیه مستوفی الممالک^۲ میداند و در ضمن نامه شکوایه خود به میرزا محمد مهدی مینویسد :

... نمیدانم عداوت سرکار آقای مستوفی الممالک بعد از هفت سال تاجیه اندازه است و نمیگذارد یا این حال ناخوشی در خانه خود بمیریم .. حالا در اینجا نمیدانم اگر کاری داشته باشیم بکه بگوئیم اگر خودمان بفرستیم مورد هزار گونه تهمت خواهیم شد و اگر نفرستیم کار ما معشوش است نه آب داریم نه نان . شما نواب والا امیر آخو دریا ببینید و قرار این کار را بگذارید . حاج علیخان اعتماد السلطنه خیلی تلاش میکند که اشکالات و مصائب او را تخفیف بدهد و اگر ممکن باشد او را از قم به تهران بیاورند . در این بین ها اعتماد السلطنه معزول و چهل تقصیر برای او برشمردند و بهیچ وجه معلوم نیست که تقصیرات وی از چه قبیل بوده و تفصیل آن در جایی دیده نشده است .

(با همه این تفصیل ، اعتماد السلطنه دوباره در سال ۱۲۷۲ ق. روی کار می آید و بجای میرزا محمدخان مجتهد الملک سینکی وزیر وظائف و اوقاف میشود) و ضمناً در سال ۱۲۸۱ قمری قرار میشود که میرزا آقاخان و کسانش را از قم بجوشقان انتقال دهند . میرزا آقاخان از شنیدن عزل اعتماد السلطنه و انتقال خود بجوشقان فوق العاده متأثر و عصبانی شده در ضمن نامه پرسوز و گداز خود در این باب چنین مینویسد :

و از قراریکه به من نوشته اند بجهت اعتماد السلطنه چهل تقصیر تعیین کرده اند و شما هر قسم هست این تقصیرات که بجهت ایشان معین کرده اند از برای من بنویسید که بدانم که

۱- میرزا علیخان و حسینقلیخان .

۲- میرزا یوسف .

این بیچاره چه تصویر کرده است و گرفتار شده است. میرزا آقاخان باز در همین نامه مینویسد: «از قراریکه افواهاً شنیدم بعد از همه دشمنی آقای مستوفی الممالک، حال خیال دارند ما را بجوشقان بفرستند بدان خدا اگر چنین خیال دارند دست عیالم را بگیریم و میروم سر قبرستان بیایند کردن ما همه را بزنند.»

در این سال (۱۲۸۱ ق.) باز با همان تشبثات سابق و ایادی که داشته شام را راضی مینمایند که در قم اقامت نماید و او را بجوشقان نبرند و این کار هم صورت میگیرد لکن چون خیلی ناخوش بوده پس از چندی طول نمیکشد که در قم میمیرد و در مدت اقامت ۷ ماهه خود در قم و پیش از آن در جاهای دیگر که با چهار فرزند، نسوهار و سایر افراد خانواده خویش اقامت داشت، به ناخوشیهای گوناگون از قبیل تنگه نفس - درد چشم و ورم پا که ورم تا شکم رسیده بود مبتلی میشود. حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله در یادداشتهای خود در این باره چنین گوید:

هفت سال مستقلاً وزارت کرد از محرم ۱۲۶۸ و ایام معزولسی شش سال و ده ماه بود. گاه در سلطان آباد (عراق) بود، گاه یزد و گاه اصفهان تا در قم مرحوم شده. و نیز مینویسد: «میرزا آقاخان سدر اعظم شب جمعه ۱۲ شوال المکرم سال ۱۲۸۱ چهار ساعت از شب گذشته در قم مرحوم شد. ولادت معزی الیه در ربیع الاول ۱۲۲۲ واقع شده ساده تاریخ (عثمان ثانی) ۵۹ سال و هشت ماه از ولادت سال او گذشته بود. نظام الملک فوت پدر خویش را بوسیله نامهای به میرزا محمدخان سپهسالار اطلاع داد و در آن نامه از وی درخواست شده بود که نسبت به بازماندگان او مساعدتی بعمل آید. بمساعی سپهسالار اجازه گرفته شد که تمشش بکربلا برده شود و پسران و خانواده اش هم به تهران احضار شدند. نفس وی را هم به عتبات برده و در خارج کربلا دفن نمودند و از قرار معلوم در موقع توسیع خیابانهای شهر کربلا قبرش توی خیابان و در معبر عام افتاده و فعلاً معلوم نیست که در کجا میباشد.

نصرت الله خان^۱ (سیف المالك - امیرخان سردار و امیر اعظم) در حدود

نصرت الله

سال ۱۲۹۷ هجری قمری متولد شده، و پسر وجیه الله میرزا^۲ سپهسالار

پسر سلطان احمد میرزا^۳ معتمدالدوله پسر چهل و هشتم فتحعلیشاه قاجار بوده است. امیر اعظم شاهزاده ای بوده دارای صفات متضاد: هرزه، شهوت ران با انواع گوناگون و مفتضحانه، طاقی، غارتگر، از پهلوانان معروف زورخانه های قدیم، نیرومند، خوش هیكل، با کمال، ناطق، سخی، نویسنده،

۱- وجیه الله میرزا در آخر نامه های پسران خود بجای میرزا کلمه خان را اضافه می کرده

مثل اینکه از شاهزاده بودن تنفر داشته است.

۲- این شاهزاده دارای نامهای وجیه الله میرزا و آقاوجیه و القاب سیف المالك،

امیرخان سردار و سپهسالار اعظم بوده است.

۳- معروف به موجهول میرزا.

شاعر، خوش خط، رشید و شجاع و در عهده این صفات مخصوصاً در دلیری و بی باکی بحد کمال بوده است.

در اواخر سال ۱۳۰۷ قمری که امیرخان سردار پدرش از حکومت استرآباد معزول و سال بعد پایالت لرستان و بروجرد تعیین گردید نصرت الله میرزا از طرف پدر خود بسمت نائب الحکومه لرستان منصوب شد. در اوائل زمزمه انقلاب مشروطیت ایران و سدارت



نصرت الله خان امیر اعظم

عین الدوله، عمویش، و رفتن علماء به حضرت عبدالعظیم، پس از اینکه امیر بهادر به بیرون آوردن علماء از آنجا موفق نگردید، عین الدوله بتوسط سیف الملک برادرزاده خود روابطی با آنان پیدا کرد و موفقیتی حاصل نمود، بنا بر این در قضیه آوردن علماء (۱۳۲۳ ق.) از حضرت عبدالعظیم (شهر ری) به تهران و وساطت بین علماء و شاه قدری ترقی کرد و در سال ۱۳۲۴ ق.، در سن ۲۷ سالگی، بحکومت استرآباد مأمور شد و بخوبی از عهده امنیت آنجود برآمد و در سال ۱۳۲۵ ز

در تهران انجمنی بنام انجمن اشراف تشکیل داد و عده‌ای البته از اشراف در آن عضویت داشتند و بعد در همین سال بحکومت گیلان منصوب شد. پس از توب بستن مجلس مدتی بیکار بود. در اوایل سال ۱۳۲۷ قمری به اروپا - سافرت کرد و چندین دیپارسی ولندن و بروکسل اقامت داشت پس از فتح تهران در ۱۳۲۷ ق. به تهران مراجعت کرد و برای دو مین بار بحکومت استرآباد ، سمنان و دامغان مأمور گردید و در این سفر ثروت کاهلی حاصل کرد یعنی خوب مردم را چاپید و بار خود را بست .

در سال ۱۳۲۸ ق. که سالارالدوله^۲ در حدود مازندران شرارت میکرد امیراعظم رئیس اردوی شمال گردید و در مازندران خیلی تمهیدات و بی‌انصافی کرد که در آن حدود حرب المثل است. در سال ۱۳۲۹ ق. بمعاونت وزارت جنگ در تهران و پس از یکسال بحکومت کرمان و پس از آن بحکومت سمنان، دامغان و شاهرود منصوب شد و چون در آن حدود قبلاً ملکی برای خود فراهم کرده بود، از هرج و مرج مملکت سوء استفاده کرده، برای ازدیاد آن مانند بیشتر مأمورین ظالم و جا بردولت، اعم از کشوری و لشکری ، شروع بشرف اماملاک مردم کرد و پس از چندین اذراء ظلم و تعدی، تقریباً بگانه‌مالک بلکه مالک الرقاب آن حدود گردید و باز در همین مال جنگی با سالارالدوله کرد و غارتی‌های او را اذسنتش گرفت و گمان برفت که کم کم امیراعظم برای دولت اسباب زحمت بزرگی بشود تا اینکه در سال ۱۳۳۳ قمری در یکی از دیهات خود در دهکده عباآباد یک فرسخی دامغان بسزای اعمال بدش رسیده به گلوله اسمعیل خان شجاع لشکر دامغانی نوکر خودش که امیراعظم برادرش را کشته بود در سن ۳۶ سالگی به قتل رسید و در شاهرود مدفون شد. مورگان شوستر^۳ آمریکائی در کتاب اختلاف ایران راجع بامیراعظم مینویسد: «امیراعظم ، که در آن زمان بسفل معظم معاونت موقتی وزارت جنگ منصوب بود ، بدرجعیای درکارهای ناشایسته معروف بود، که بسزای اعمالش ، سزاوار ماندن سالها در محبس بود . من شخصی امینی را معین کرده بودم که امور مالیه وزارت جنگ ، خصوصاً محاسبات راجعه بشخص معاون موقتی را ، تنقیش نماید . نوزدهم ژون؟ در موقعی که من هم در جلسه هیأت وزراء حاضر بودم امیراعظم اظهار و اعلام نمود در صورتیکه مبلغ ناقابل

۱- م. ق. هدایت در صفحه ۲۰۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود راجع بانجمن مزبور

مینویسد ، «انجمن اشراف در تحت ریاست امیرخان پسر سیهالار آقاوجیه، مصلحن هم در آن انجمن وارد بودم یعنی دعوت داشتم و ده تومان هم وروده از من گرفتند، سورت تقویت مجلس بود و در عمل تخریب .

۲- ابوالفتح میرزا پسر سوم مظفرالدینشاه .

۳- Morgan Shuster

۴- بست و یک جمادی الثانیه ۱۳۲۹ .

یعنی چهل و دو هزار تومان برای مواجب قشون فراهم نشود فردا شورش و بلوای عمومی افواج ساخلوی تهران شروع خواهد شد .

من بانهایت ادب از ایشان سؤال نمودم که مثل این مبلغ را که ده روز پیش برای حقوق ماه قبل افواج داده بودم بچه محل صرف شد ؟ از جوابداد : رفت همه بافواج مفلس گرسنه تقسیم گردید . من پرسیدم که آیا از آن مبلغ چیزی باقی نیست جوابداد که یکنفران هم در خزانه نظام باقی نمانده . در این هنگام مناسب دانستم که «قشر یادداشت‌بلی خود را که آورده بودم بیرون آورده و با ایشان نشان دهم که پول مواجب ماه گذشته افواج را با وجوه مصارف دیگر نظامیکه جمعاً هشتاد و سه هزار تومان باشد یکی از تجار داخله سپرده و در آن وقت عین آن مبلغ پیش شخص تاجر موجود بود و بنابراین شورش افواج را که افسر دلیر نظامی پیشکوتی میکرد صرف تدبیر بود . تاریخ و مقدار وجوه مزبوره را از یادداشت خود خوانده و از ایشان پرسیدم که آیا این‌ها درست است ؟ امیر اعظم معاون موقتی قامت ۶ فوت و ۵ اینچی خود را با کله وزینش راست نموده و چشم‌های شهیم خود را گشوده و مفرورانه دست‌های خود را بسینه گذارده و بحضور نگاه کرد و گفت :

آیا این موضوع باعث هتک شرف و خلاف احترام نیست ؟ چون دیدانکار او بیشتر باعث تولید شك در دل حضار میشود روی سخن را بطرف دیگر گردانیده و آخر الامر گفت : و اگر هم هشتاد و سه هزار تومان باسم من ذخیره شده باشد منکه اطلاع ندارم . این بیان آخری بیشتر دل اعضاء کابینه را مشکوک نمود . بالاخره اتفاق آراه بر این شد که امیر اعظم محاسب کل وزارت جنگ را بطلید تا از او تحقیق شود . بر حسب خواهش من همه حضار اطراف مجلس نشستند تا اینکه مستوفی^۱ مزبور آمد . امیر اعظم برخاسته و از مجلس بیرون رفت و پس از مختصر صحبتی که با عجله با مشارالیه داشت مراجعت نمود . از تبسم خشمگین مسرت‌آمیز بکه از بشراهش ظاهر شد صحبت و سدی قول من بر همه اهل عجلت و بر خودش واضح و ثابت گردید . وقتی که بعد از خیرت تمام معلوم گشت که مواجب ماه گذشته افواج را نپرداخته و باین وسیله سهل و آسان که افواج در شرف شورش بودند اجتماع طبقات نظامی موقوف و بر طرف گردید .

نصرت‌الله خان عمید السلطنه سردار امجد پسر فرج‌الله خان^۲ پسر
بالاخان طالش گیلانی مردی بوده ظالم و متعدی و نسبت بمسردم

نصرة الله

۱- مأمور مالی .

۲- پسران فرج‌الله خان در سر ارت ، ریاست ، رقابت و دشمنی که از دینار زمانی با هم داشتند در جنگ‌هاییکه با یکدیگر نمودند همه‌دیگر را کشتند و از آنان فقط یکی دو نفر بیشتر باقی نماند .

اجحافات زیادی مرتکب میشده است و بواسطه قتل و غارت و بنابر شکایات زیاد مردم از وی قرار شده که او را در سال ۱۳۱۶ قمری دم توپ ببندند لکن بواسطه دادن پنجهزار تومان رشوه به محمدعلی میرزا ولیعهد و امیر نظام گروسی پیشکار آذربایجان طوری او را بدم توپ می بندند که گلوله توپ آزاری بوی نرساند و بعد هم آزاد گردید . در این باب ، م . ق . هدایت (مخبر السلطنه) که در آن سال رئیس تلگراف ، پست و گمرک آذربایجان بوده در صفحه ۱۴۷ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین گوید :

«عبدالسلطنه تالش قتلها کرده بود بنا شد او را دم توپ بگذارند گذاردند قسمی بسته بودند که تیر توپ آزاری باو نرساند گفتند متوسل بحضرت عباس شد ولی از خارج معروف شده که معجزه را پنجهزار تومان کرده بود که به امیر نظام و ولیعهد محمدعلی میرزا رسید و راپرت دادم بدون ذکرى از پنجهزار تومان که علم بصحت آن نداشتم . در اوایل مشروطیت که رعایای طوالت قدری آزادی پیدا کردند بنای ضدیت را با او گذاردند و بهر وسیله ای بود او را از طوالت خارج کردند و بیشتر دارائی او را هم بغارت بسرند . عمیدالسلطنه تقریباً مدت هفت سال بهمراهی قوای دولتی و بعضی اوقات هم به کوهک قزاقان روسی با رعایای خود جنگ و جدال میکرد و بالاخره نتوانست کاری از پیش ببرد تا اینکه در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در رشت در قسولخانه روس در گذشت .

میرزا نظام یا میرزا نظام الدین خان مهندس الممالک متولد ۱۲۶۰ هجری

نظام الدین

قمری در قریه بردآباد کاشان پسر میرزا ابراهیم از طائفه غفاریهای کاشان

و پسر عم فرخ خان امین الدوله بوده و نامبرده از جمله ۴۲ نفر شاگردی است که در سال ۱۲۷۵ قمری بسرپرستی عبدالرسولخان نواده صدراعظمی و تحت نظر و توجه حسنعلیخان امیر نظام گروسی برای تحصیل در علوم مختلفه بفرانسه فرستاده شدند و پس از اتمام و اكمال تحصیلات خویش و بازگشت بایران نامبرده از تحصیل کردههای خوب آن دوره بشمار می آمده و در ریاضی و نجوم مقام عالی داشته است . در مدت سدارت میرزا علی اسفرخان امین السلطان اتابک اعظم با وی خیلی مربوط و مترجم او بود . دکتر فوریه^۲ طبیب مخصوص ناصرالدینشاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) تألیف خود راجع بوی چنین گوید :

«میرزا نظام و اعتمادالسلطنه هر دو زبان فرانسه را بخوبی تکلم میکنند بهمین علت اولی مترجم امین السلطان و دومی مترجم شاه و این انتخاب کاملاً بجای بوده است . میرزا نظام تحصیلات خود را در فرانسه بانجام رساند و باکمال توفیق از مدارس دارالفنون و معدن فارغ التحصیل شده . محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خود راجع به مهندس الممالک مینویسد : «سه شنبه ۱۳ رمضان ۱۳۰۶ : میرزا نظام که بواسطه ترجمه



میرزا نظام الدین خان بهمناس الممالک

غیر مرتب بی معنی قرارنامه یا ناک رویتر در زیر حمایت مخصوص انگلیسها است و در تحت رعایت تولوزان^۱ و در خدمت وزیر اعظم معتبر است. و نیز مینویسد: «۱۰ ربیع الاول ۱۳۰۸: روسها اصراری دارند که مشیرالدوله^۲ را وزیر خارجه کنند به این جهت دوستان و محبین برای او میجویند اگر چه من با ایشان کمال خصوصیت را دارم و با روسها هم خالی از محبت نیستم با وجود این شازده دافر (کاردار) روس دوستی ما را محکم تر میخواهد و همین طور روسها میخواهند با امین السلطان هم بسازند خصوصاً حالا که ولف^۳ وزیر مختار انگلیس هم ناخوش است باین جهت امشب در باغ مرحوم پهبسالار^۴ مهمانی است که تمام سفارت روس از مرد و زن و امین السلطان با اخوان^۵ و اتباع مخصوصش از قبیل امین خلوت^۶ و میرزا نظام و غیره بودند اما من چون محرم باده پیمائی و سی گماری امین السلطان نبودم انتقاد

۱- Tholozan.

۲- یحیی خان.

۳- Wolff.

۴- خانه مسکونی یحیی خان مشیرالدوله (محل کنونی مجلس شورای ملی).

۵- میرزا اسمعیل خان امین الملک و محمد قاسم خان صاحب جمع و کیل السلطنه.

۶- غلامحسین قفاری وزیر مخصوص صاحب اختیار.

نداشتم مرا دعوت کنند . بخواهش روسها مرا هم دعوت کرده بودند شب رفتم مهمانی بسیار عالی بود .

امین السلطان با وجود افراط در شراب و باطن چاقی از شام و چه بعد از شام حرفی یا حرکتی که باعث ابراد باشد از او بروز نکرد اما میرزا نظام هنگامه کرد . مثلاً بی مقدمه سرشام بزمی خاص



میرزا زین العابدین خان صاحب منصب سوار
در تلبیه

و فریاد میکرد که سلامتی ملتی میخورم که آخرین مهاجرین مشرق زمین بفرنگ هستند که مقسودش روسها باشد و با ما نزدیک و خوبند و ما را بوطا میگفت که مشیر الدوله او را امر سکوت میکرد و این عبارت را بوط را عکسرد میکرد که من باید صد و بیست سال عمر کنم بعد خسرقه پوشیده در سندی نشسته بپرم آنوقت گوزمال نوم بار خودش ترجمه گوزمال را میکرد که گوزمال عبارت از سردنی است که حمل جنازه آن شخص را با احترام بکنند و در مساجد و منابر فاتحه او را بگیرند و چسبال مردای است که گم نام ببرد و این عبارت رکبک را با فرانسه هدی برای وزیر مختار روس ترجمه میکرد . خلاصه تا ساعت شش و نیم بودم بعد خانه آمدم اما تماشای اشپ به یک کرور می‌ارزید و نیز مینویسد :

سه شنبه ۲۰ شعبان ۱۳۰۸ : در شب باغ ایلخانی که حالا بتصرف کمپانی تنباکو است همان به دهم این باغ ایلخانی را امین السلطان با ملحقاتش بیست هزار تومان از شاه خرید . ملحقاتش را علیحده فروخت . خود باغ را باین کمپانی فروخت پنجاه هزار تومان . بیست هزار تومان خرید هفتاد هزار تومان فروخت . خلاصه در این مهمانی بعضی از زندهای فرنگی از قبیل زن شاردن دافر انگلیس و وزیر مختار آلمان و اطریش و بلژیک بودند . چند نفر هم از وزراء ایرانی بودند مسیوطالیوت که مؤسس این کمپانی است خطبه‌ای سلامتی شاه تواند امین السلطان هم جوابی بیان فرمود اما میرزا نظام بمبارت‌های بی‌معنی ترجمه کرد که هیچ معلوم نشد چه بود حتی تولوزان که اسباب ترقی میرزا نظام است میگفت میرزا نظام مست بود نتوانست بیان کند باعث خجالت شده .

اعتماد السلطنه شرحی راجع به میرزا زین العابدین خان برادر مهندس الممالک که مدتی در اداره پلیس و بعد رئیس اداره محاکمات در وزارت خارجه بوده و سپس در سال ۱۳۰۹ قمری بسمت کارگذاری خراسان تعیین میشود در یادداشت‌های روزانه خطی خود مینویسد :

۴ ربیع الاول ۱۳۰۹: میرزا زین‌العابدین خان برادر میرزا نظام که مأمور وزارت خارجه مشهد



از راست بیچ یا از چپ: براست غریبوم: میرزا زین‌العابدین خان شریف‌الدوله کارگذار دوام خارجه در مشهد است بعد از ورود به مشهد علی‌الرسم قنصل‌ها او را همان‌کرده بودند اول والاوف قنصل روس^۱ او را دعوت کرده بود در شام شراب زیادی خورده بود با حضور قنصل انگلیس و سایر انگلیس‌ها فحش زیادی به انگلیس‌ها داده بود که این‌ها مخرب دولت ایران هستند صاحب‌خانه هر قدر خواسته بود او را ساکت بکند نشده بود، مجبوراً مجلس را بهم زده بود. در ایران چون همیشه کار را برای شخص معین نمیکنند نه شخص را برای کار و همه‌اش اغراض شخصی است از این قبیل اتفاقات روی داده و خواهد داد و چندان محل تعجب نیست. میرزا زین‌العابدین خان که بعد در سال ۱۳۱۲ قمری ملقب به شریف‌الدوله گردید برادر بزرگ مهندس الممالک بوده و در ابتداء تشکیلات نظامیه (شهربانی) در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه از افسران سوارشهربانی بود بعد بوزارت خارجه منتقل و بریاست اداره محاکمات آن وزارتخانه منصوب شد و در سال ۱۳۰۹ قمری بسمت کارگذاری خراسان منصوب و روانه گردید. میرزا علی‌محمدخان بنی‌آدم داماد او بوده و پس از فوتش ملقب بلقب پدربزرگ خود شریف‌الدوله نیز گردید. در قضیه رژی^۲ و شورش مردم در سال ۱۳۰۹ قمری مجلسی در خانه کامران، میرزا نائب‌السلطنه تشکیل یافت. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه، خطی خود (۷ جمادی اولی ۱۳۰۹) راجع به این

۱- در این تاریخ ولاسوف Vlassoff قنصل روس در مشهد بوده.

۲- موضوع دادن امتیاز انحصار توتون و تنباکو به انگلیس‌ها و مخالفت سخت اهالی مملکت

مجلس و اظهارات میرزا نظام چنین گوید :

و امروز مجلس خانه نایب السلطنه مرکب از وزراء و علماء منمقد بود. علماء از قبیل میرزا حسن آشتیانی و آقا شیخ هادی نرفته بودند. امام جمعه^۱ و سید عبدالله و میرزا سید علی اکبر تفرشی از قبیل علماء نمره دوم و سوم رفته بودند از وزراء قوام الدوله^۲ و مخیر الدوله^۳ و امین السلطان بودند. علماء غلیان نکشیده بودند بلکه اجازه ندادند که وارد کنند به مجلس. میرزا نظام گفته بود: مگر شاه مختار مملکتش نیست بفرمائید بضرط توپ قتل عام کنند و حکم خودش را مجری بدارد. نایب السلطنه در کمال آرامی فرموده بودند این مجلس به جهت صلح است نه جنگ. مهندس الممالک در سال ۱۳۱۶ قمری وزیر معادن شد و در سال ۱۳۲۵ قمری در هیأت دولتهای وزیران مخیم، اتابک اعظم و مشیر السلطنه وزیر فواید عامه بود. در کابینه‌های مشیر السلطنه و ناصر الملک در سال ۱۳۲۶ قمری وزیر فواید عامه و وزیر فرهنگ؛ و در دو کابینه حسن مستوفی^۴ در سال ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ قمری به تناوب وزیر فواید عامه، وزیر بازرگانی و وزیر فرهنگ بود. مهندس الممالک دارای تألیفاتی در علوم ریاضی و هیأت میباشد که گویا تاکنون بطبع نرسیده و در سال ۱۳۳۳ هجری قمری در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت.

نظر آقا ارشودی‌های ایران^۵ ساکن رضائیه و از کارمندان عالی مقام

نظر آقا

وزارت خارجه و مردی خوش محضر بوده که در سال ۱۸۲۷ میلادی

برابر با ۱۲۴۳ هجری قمری در رضائیه^۶ متولد و در جوانی با اسلامبول رفته و در مدرسه کشیشهای لادارست تحصیل نمود و پس از فراغت از تحصیل به تهران آمد و در مدرسه دارالفنون معلم تاریخ و جغرافیا شد. سپس در سال ۱۲۷۱ ق. به ترجمی ژنرال قنصل گری ایران مأمور تفلیس گردید. پس از اندک زمانی در همین سال تغییر مأموریت یافت. بدین معنی که میرزا آقا خان نوری صدر اعظم در سال ۱۲۷۱ ق. عباسقلی خان سیف الملک عموزاده و برادرزن خود را سفارت ایران به سن پترزبورگ^۷ پایتخت روسیه فرستاد. نظر آقا را هم به سمت مترجم دویم او تعیین نمود.

در سال ۱۲۷۵ ق. که حسنعلی خان گروسی (امیر نظام) بوذیرمختاری ایران در

۱- سیدزین العابدین .

۲- میرزا عباس خان .

۳- علیقلی خان .

۴- مستوفی الممالک .

۵- م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۳۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود

مینویسد: «نظر آقا سفیر ایران مردی خوش محضر است از آرامنه مهاجر و معجزم، برادر جهانگیرخان وزیر صنایع است». گمان نگارنده بر این است که هدایت در گفتار خویش بکلی اشتباه کرده زیرا نریمانخان قوام السلطنه، وزیر مختار ایران دروین، برادر جهانگیرخان بوده و نظر آقا هیچگونه انتسابی با وی نداشته است و بطوریکه گفته شد نظر آقا ارمنی هم نبوده بلکه از آشوریهای رضائیه بوده است.

۶- لنینگراد کنونی .

۷- ارومیه سابق .



نظر آقا پسر السلطنة



نظر آقا درجوانی



نظر آقا پسر السلطنة و همسرش



نظر آقا پسر السلطنة

پایتخت‌های دول مهم اروپا تعیین و اعزام شد، نظر آقا نیز بسمت مترجمی اول سفارت به‌همراه او پاروفا رفت. در سال ۱۲۸۳ قمری که حسنعلی‌خان از پاریس با تمام اجزای سفارت از جمله نظر آقا به تهران بازگشت نظر آقا در وزارت خارجه مشغول بخدمت شد و در سال ۱۲۸۶ ق. بجای میرزا یوسف‌خان (مستشار الدوله) بسمت شازمه‌دافر (کاردار) سفارت ایران در پاریس منصوب و روانه محل مأموریت خویش گردید و بعد کارداری او در سال ۱۲۹۰ ق. بوزیر مختاری تبدیل شد و سالهای مشاعی وزیر مختار ایران در پاریس بود. نظر آقا در سال ۱۲۹۰ قمری مقلب به پمین السلطنه شد و نامبرده روپهم‌رفته در حدود ۴۶ سال عهده‌دار سمتهای مترجمی، کارداری و وزیر مختاری ایران در فرانسه بوده است



از چپ به راست: مستشار سفارت نظر آقا پمین السلطنه، خندانده میرزای عکاس، میرزا احمد متبع السلطنه.

و این معنی که از سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۳ هـ. ق. مترجم، از سال ۱۲۸۶ تا ۱۲۹۰ ق. کاردار و از سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۲ هـ. ق. وزیر مختار.

محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در سفر سوم ناصرالدین‌شاه پادشاه پادشاه به نظر آقا می‌نویسد:

۱۵ ذیحجه ۱۳۰۶: در باد آلمان، وقت نهار شاه بودم امین-السلطان دستخط نشان و حمایت امیر تومانی^۱ نظر آقا را آورد بوجه برساند، شاه بر آشتندگه فرودا میرزا مساخان^۲ و نریمان‌خان^۳ هم می‌خواهند امیر تومانی بشوند^۴ امین-السلطان عرض کرد میرزا محمودخان^۵ که دو سال است وزیر مختار شده سایرین هم حقیق دارند. بخصوص نظر آقا که سی سال است که وزیر

۱- مؤید السلطنه گرانمایه.

۱- سر لشکری.

۲- قوام السلطنه.

۳- اتفاقاً بعد هردو امیر تومانی شدند.

۴- علاءالملک.

مختار است^۱. فرمودند که میرزا محمودخان را امیرتومان کرده است؛ امینالسلطان گفت خودتان. فرمود خیر همان نشان حمایل امیرتومانی است نه منصب. امینالسلطان هم تصدیق کرد. شاه دوهزار فحش بهمیرزا محمودخان داد. امینالسلطان وقتیکه از اطاق بیرون آمد همان فحشها را بخود شاه میداد که مگر کور بود وقتیکه دستخط را در ورشو صحه میکذاشت نمیدید منصب است، خلاصه وضع غریبی است! ».

در محرم سال ۱۳۰۹ قمری دولت امتیاز راه شوسه از جلفا تا تهران را به نظر آقا وزیر مختار ایران در پاریس و نریمانخان وزیر مختار ایران در وین، که در این سال ملقب به قوامالسلطنه شده بود، بشراکت کمپانی بلژیکی، واگذار نمود و درحقیقت این دو وزیر مختار ایران واسطه و دلال عمل بودند و کمپانی بلژیکی که غیر مستقیم خودروسها بودند واگذار گردید.

میرزا نظرعلی حکیم باشی، و ضمناً عرفان مآب و صاحب دعوی، پسر

نظر علی

آقا محمد پسر حاج شاه نظر قزوینی بوده و آغاز زندگانی وی این چنین بوده است: پس از اینکه بسن بلوغ رسید با اجازه پدر خویش برای فرا گرفتن حکمت و طبابت بهمدان رفت و مدتی در نزدیکی از اطبای معروف آن شهر مشغول به تحصیل طب و داروسازی گردید. در سال ۱۲۳۹ هجری قمری که محمد میرزا (محمدشاه آینده) پسر بزرگ عباس میرزا نایب السلطنه از طرف فتحعلی شاه بحکومت همدان منسوب شد در آنجا ناخوشی نفسش عود و شدت پیدا کرده و ناگزیر میگردید که مشغول به معالجه و تداوی خویش گردد. در این هنگام طبیبی که استاد میرزا نظرعلی بوده معالج شاه میشود و همه روزه برای معالجه نفس پای او به دارالحکومه میرفته است. در مدت معالجه بهبودی چندانی در پای شاه حاصل نمیشود و معالجاتش نتیجه زیادی نمیبخشد. میرزا نظرعلی شاگرد آن طبیب معالج محمد میرزا که بصیرتی در خواص داروها و روغنهای مسکن حاصل نموده بوده، محرمانه درخواست ملاقات از محمد میرزا میکند و داوطلب معالجه وی میشود.

محمد میرزا درخواست وی را میپذیرد و میرزا نظرعلی در غیاب استاد و بدون اطلاع وی بمعالجه پای او میپردازد. اتفاقاً در اثر روغن مالی و انویه خوراکی، خاطر محمد میرزا از شدت درد آسوده میکند. همین که دردهای محمد میرزا ساکت میشود قضیه آفتابی شده و میرزا نظرعلی، از کارمندی طبیب مذکور خارج و مسورد تسویه و التفات محمد میرزا واقع گردیده و ملقب بحکیم باشی شده، پسزشت و ندیم او میشود و در ضمن این عملیات مطابق معمول آن ایام چون محمد میرزا دم از درویشی میزد و او هم برای خوش آمد و تقرب

۱- در مورد سی سال است که وزیر مختار است گویا امینالسلطان اشتباه کرده و شاید سمت او را از سال ۱۲۷۶ ق. که مترجم اول سفارت پاریس بوده حساب کرده باشد.

بوی و پیشرفت کار خویش و ترقی در آینده درویش میشود .

حکمت درویش بازی در آن زمان بیشترش بواسطه ضعف و مغلوبیت ایران میباشد که در دو جنگ با روسیه و بعد یک جنگ با انگلستان و از دست دادن قسمت بزرگی از مملکت و بستن معاهدات گلستان و ترکمانچای و پاریس که تمام مواد آن‌ها تحمیلی و دینی بر تحکم بوده است . بدبختانه در این مواقع ملل مشرق زمین بجای اینکه بخود آیند و خود را در آینده برای دفاع و گرفتن انتقام آماده و مهیا سازند برعکس در مقابل مغلوبیت وضعف درویش ، لایبالی ، مابوس ، قنیل ، بکاره ، چرسی ، تریاکی و بالاخره باید سریع گفت که پنبه‌بوز میشوند . اما ملل غرب از ساعتی که شکست خوردند و مغلوب شدند ، ضعف از خود نشان نداده و درویش نشده و در صدد جبران مافات خویشتن برمی آیند و خود را آماده زندگی و تنازع بقاء مینمایند .

باری برویم سر مطلب . میرزا ظفر علی فزونی پس از اینکه حکیم‌باشی میشود در دستگاه محمد میرزا رائق و فائق امور شده و در اکثر کارها دخالت میکرد و کار گذران میکرد و برای اینکه نزدیک بمقام سلطنت باشد در سال ۱۲۵۱ ق. خادرسطان بیگم دختر چهل و دویم فتح‌میلشاه و خواهر تنی علی‌قلی میرزا اعشاد السلطنه را بمقد ازدواج خود درمی آورد . پس از فوت فتح‌میلشاه (۱۲۵۰ ق.) با وجود اینکه هنگام مرگش شست پسر از وی باقی ماند ولی بموجب فصل هفتم عهدنامه ترکمانچای محمد میرزا نوهٔ علیل و ناقابلش پادشاه شد و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فرارهایی فقط مدت ۹ ماه سدارت او را عهده‌دار بود و چون نامبرده مردی سیاسی ، توانا و وطن‌خواه بود بیگانگان بوسیلهٔ آيادی داخلی او را معدوم نمودند و پس از کشته شدن وی چند نفر از درویش و عرفان ما بها ، اطرافیان محمدشاه ، که در ظاهر امر ، در توطئه قتل قائم مقام مرحوم دست داشتند ، داوطلب سدارت و جانشینی وی گردیدند ، یکی از آنجمله همین میرزا ظفر علی حکیم‌باشی مورد بحث ما بود و چون از قرار معلوم ساخت و پاخت خارجیش خیلی خوب نبوده بنابراین حاج میرزا آقاسی درویش و سرشد محمدشاه از دیگران جلوتر افتاده و سرانجام سدارت اعظم ایران شد . بسایرین ، یعنی توطئه‌گران بر علیه قائم‌مقام ، هم کارهایی ارجاع گردید و دستمزدی داده شد ، مثلاً به حاج زین‌العابدین شیروانی^۲ قریه خانصه کشن واقع در چهار کیلومتری شیراز داده شد و بهمان قانع شده و در شیراز ساکن گردید .

سدارت‌المالک اردبیلی^۳ هم وزیر وظائف و اوقاف شد و مدت چهارده سال در این سمت باقی و برقرار بود . میرزا ظفر علی حکیم‌باشی نیز با همان سمت حکیم‌باشیگری در دربار باقی و همیشه اوقات مقرر صد گرفتن مقام سدارت بود . البته داوطلب مقام سدارت بودن مستلزم بکار بردن دسائیس و زد و بند با این و آن خواهد بود و یکبار بنا بر خواهش حاج میرزا آقاسی از شاه از دربار برود و به حضرت عبدالعظیم (شهری) تبعید میشود و پس از اندک مدتی دوباره به دربار احضار و مورد ملامت محمدشاه قرار میگردد . در این ایام

۱- از جمادی‌الثانیه ۱۲۵۰ لغایت صفر ۱۲۵۱ قمری .

۲- مستعلی شاه .

۳- نسرین علی‌شاه

که در حضرت عبدالعظیم اقامت داشته و قرار بوده که به تهران بیاید حاج میرزا آقاسی در ضمن رشایت دادن به معاودت میرزا نظر علی حکیم باشی از تمبید، از محمدشاه درخواست میکند و ضمناً میگوید که حکیم باشی، حکیم (طیبیب) است و باید عمامه پسر بگذارد کلاه نباید داشته باشد. یکی از درباریان مأمور میشود که عمامه ترسهای به حضرت عبدالعظیم بعنوان خلعت برای او ببرد. حکیم باشی بان مأمور میگوید که من بیک شرط با مرشاه در معاودت بدربار و عمامه پسر گذاردن حاضر میشوم که بروی حضور شاه با بودن حاجی میرزا آقاسی این حکایتی را که نقل میکنم بشاه عرض کنی:

«در قدیم الایام تاجر ثروتمندی بوده هر چه سلاطین و حکام میخواستند پولی به عنف از او بگیرند زیر بار نمیرفته تا اینکه شاه وقت وزیر مدیری مثل حاجی میرزا آقاسی داشته است آن وزیر بشام عرض میکند امر کنید این تاجر را یک ربع ساعت از بیضتیش بیاویزند، پول را خواهد داد. شاه مأموری برای انجام امر نزد تاجر مذکور میفرستد. تاجر بمأمور میگوید من حاضر امر شاه را اطاعت کنم ولی من ده دقیقه مهلت میخواهم که با بیضتین خود صحبتی بکنم، مأمور مذکور بتاجر مهلت میدهد، تاجر زیرجامه خود را کهنه به تخمهای خود خطاب کرده میگوید که من هفتاد سال شما را از گرما و سرما و پشت و شوی نگهداری کرده ام بیایید شما هم غیرت کرده یک ربع ساعت از من نگهداری کنید که شما را بیاویزند و من این جریمه را ندعم. مأمور درباری که نامش آزاد خان بوده حضور شاه رسیده و عرض حکیم باشی را با بردن حاج میرزا آقاسی بعرض میرساند شاه مدتی خندیده امر میکند که حکیم باشی را با همان کلاه معمولی سابقش بی عمامه بانهایت اعزاز بدربارش بار دهند نامبرده دوباره مورد توجه شاه واقع شده و بخدمات سابقش اشتغال میوزد.^۲

شدت میان او و حاجی میرزا آقاسی همینطور برقرار بود و ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۲۶۱ قمری در توطئه‌ای که بر علیه حاج میرزا آقاسی صدر اعظم برای سقوط او در تهران صورت گرفت جمعی از رجال و شاعران داخل بودند و قصدشان بر این بود که منوچهرخان معتمدالدوله را از اسفهان آورده بجای او صدر اعظم نمایند از جمله کسانی که داخل در سیسه مزبور بودند یکی هم میرزا نظر علی حکیم باشی بود. این شخص علاوه

۱- مقصود حکیم باشی در عرض این حکایت خود را شخص تاجر و حاجی را بیشترین خود فرض کرده است.

۲- شرح مزبور در متن، خلاصه‌ای است از تحقیقاتی که از مسووبان و قدمای فاضل و مطلع فزویین راجع بشرح جان و آغاز زندگانی میرزا نظر علی حکیم باشی بعمل آمده و در کتب تاریخ دوره قاجار بعد ذکر نمیشد.

براینکه ظاهراً با افکار رفقاء همراه بود. آذر بالین برای سدارت خودش نیز سنگ به سینه میزد.

حاج میرزا آقاسی که از قضایا آگاه شد بموجب فرمان شاه مخالفین خود را توقیف، تنبیه و تبعید نمود. ملک قاسم میرزا پسر بیست و چهارم فتحعلیشاه را که در این مورد از توطئه گران و دسبسه کاران بود با ذریابجان تبعید کرد و میرزا نظرعلی حکیم یاشی را نیز پس از هزار تومان جریمه کردن او را به همراه شاعرزاده با ذریابجان روانه نمود^۱. و میرزا آقاخان نوری را نیز پس از تنبیه سخت (فلک کردن و چوبیدن) و ده هزار تومان جریمه نمودن، با برادر بزرگش میرزا فضل الله امیر دیوان تحت الحفظ به کاشان فرستاد که در آنجا در حال تبعید بسر برد. ملک قاسم میرزا با ذریابجان رفت لکن میرزا نظرعلی در عرض راه، فرار کرده، خود را به قم رسانید و در آنجا متحصن و اقامت گزید و نزدیک به چهار سال در قم بود تا اینکه محمدشاه در سال ۱۲۶۴ قمری درگذشت و نوبت سلطنت بناصرالدینشاه رسید.

پس در این هنگام جامطلبی حکیم باشی به نیت گل کرد و دوباره به خیال سدارت افتاد و چون سابقاً معمول چنین بود که در فوت هر پادشاهی در مملکت هرج و مرج تولید میشد و آن مختصر نظامی هم که در کار بود از میان میرفت، میرزا نظرعلی بخیال خود این موقع را برای اقدام و عملیات خویش متن مفتم شده فوراً از قم حرکت کرد خود را به قزوین مسقط الرأس خویش رسانید و در آنجا با یک فعالیت زیادی در طرف چند روزشصد تن سوار از افشارهای قزوین فراهم آورده با تجهیز تمام با خود برداشت و در چمن توپچی که ناصرالدین شاه با همراهان خود با آنجا رسیده بود وارد شد. پس از عرض لشکر و سان سواران خویش، حاضر بهمه گونه خدمات مرجوعه گردید و چون میرزا تقی خان فراهانی و سایر همراهان شاه از سابق بروحیه او بخوبی آشنا بودند، حسب الامر شاه شدیداً از وی بازخواست و با او گفته شد که بچه مناسب و با اجازه کی از قم با اینجا آمده ای؟ پس از این بازخواست سخت فوراً دستور داده شد که با چندتن غلام تفنگچی او را به قم برده تحویل حکومت بدهند، که از امر اقبال و مواظبت بنمایند و همینطور در قم در حال تبعید بود تا اینکه در آنجا درگذشت.

حاج آقا نورالله استهبانی ثقة الاسلام^۲ پسر حاج شیخ محمد باقر پسر

نورالله

شیخ محمد تقی ایوان کیفی و برادر حاج شیخ محمد تقی معروف به

۱- در این باب در صفحه ۱۸۷ جلد سوم منتظم جور دیگری نوشته شده و ظاهراً باید اشتباه باشد و آن شرح چنین است: «و شاعرزاده ملک قاسم میرزا ابن خاقان مغفور الهی الله جلجل النور که سابقاً حکومت بروجرد داشت از دارالخلافه با ذریابجان مأمور شده یکبئزار تومان از میرزا نظرعلی حکیم باشی قزوینی مسدود گرفته ارسال دارد و حکیم باشی مشارالیه بقم رفته در آنجا اقامت کرده».

۲- عسکر حاج آقا نورالله در جلد سوم صفحه ۳۲۷ میباید. با آنجا رجوع شود.

آقاخانمی اصفهانی و از جمله علمای روشنفکر، یا سواد، صاحب نفوذ، خوشگذران و متمول درجه اول اصفهان بوده است. بطوریکه گفته شد این خانواده اصلاً از اهالی ایوان کیف (ایوانکی) بوده و شیخ محمدتقی باصفهان آمده و در آنجا متهم شده است و چون خود و حاج شیخ محمدباقر پدرش در محله مسجد شاه ساکن بوده و در مسجد شاه تدریس و نماز میگذاردند از این جهت این خانواده در اصفهان معروف به مسجدشاهی یا مسجدشاهی‌ها شده‌اند. حاج آقا نورالله مدتی از ایران مهاجرت کرده و در کربلا ساکن بود.

در حدود سال ۱۳۳۲ هجری قمری پس از مدتی اقامت در خاک عثمانی بنا به همراهی ملیون ایران باه فغان مراجعت کرد و در محرم ۱۳۳۴ قمری که اغلب اهل ادب و دانش و کلاهی مجلس شورای ملی از تهران بطرف اصفهان رهسپار شدند، او هم در اصفهان فوق‌العاده مساعدت با افکار آنان می نمود و بیش از توقع عامه در پیشرفت کارهای مهاجرین مساعدت می کرد و در اواخر آذرماه ۱۳۰۶ خورشیدی بنا بدعوت او عده‌ای از علماء اصفهان و شیراز در قم اجتماع نمودند و از سایر روحانیون ولایات هم دعوت بعمل آمد که در اجتماع آنان شرکت جویند و پس از اجتماع علماء در قم، در اصفهان و شیراز تعطیل عمومی صورت گرفت. علماء جامعه درخواستهایی راجع به نظام و نظیفه و غیره از دولت وقت یعنی رضاشاه پهلوی داشتند. دولت از اجتماع آنان باین شدت و غفلت، خیلی متشوش و پریشان خیال شد. در این هنگام شاه ناگزیر گردید که برای اصلاح کار، مخیرالسلطنه تخت‌وزیر و تیمورتاش وزیر دربار به همراهی جمعی از روحانیون طرفدار دولت را برای مذاکره با آنان به قم اعزام دارد. مذاکراتی بین طرفین شد لکن کار تمام نشد تا اینکه ناگهان حاج آقا نورالله کسالتی پیدا کرد و از تهران دکترا بر اعلم برای معالجه و مداوای او بقم فرستاده شد. چیزی نگذشت که در اوایل دیماه ۱۳۰۶ خورشیدی ناگهان بانگی برآمد. خواجهرفت و حاج آقا نورالله در گذشت و بساط گسترده آقایان بکلی برچیده شد و باسطلاح عامه آنها از آسیاب افتاد و هر یک از آقایانیکه به‌قم آمده بودند، دریده سلیح و گسسته کمر، به محل‌های اولیه خود برگشتند. در میان افراد مسجدشاهی‌ها در متأخرین حاج آقا نورالله و در متقدمین شیخ محمدتقی جد او اعلم بوده‌اند. حاج آقا نورالله طبع شرم داشت و در اشعار خود نور تخلص می‌نموده است. در تاریخ بنای مسجد مهرزاسلیمانخان خلف بیگی شیرازی رکن‌الملک (متوفی ۱۳۳۱ ه. ق.)، واقع در گورستان تخت فولاد اصفهان، گفته است:

سر برون آورد نور و بهر تاریخش سرود از سلیمان شد بنای مسجد اقصی متبن

نوروزخان پسرالله وردبخان از امرآ بزرگ طائفه عبدالبن‌لسوی

نوروز

قاجار که در دوره سلطنت فتح‌علیشاه قاجار سمت اشبک آقاسی باشی

و حاجب باری^۱ اورا دانسته است. پس از کشته شدن فتحعلیخان نیای پادشاهان قاجاریه در سال ۱۱۳۹ قمری، محمدحسنخان پسر منحصر بفرش از ترس نادرشاه و همچنین بواسطه مخالفت و دشمنی طایفه یوخاریباش پاوی توانست که در گرگان زیست نماید. از این جهت به دشت گرگان^۲ رفته در میان ترکمنان پنهانی و بطرز ناشناس میزیست یکی از افرادی که تا آخر یا او زندگانی میکرد و همراه او بود همین‌الله وردیخان پدر نوروزخان بوده است و برای تقدیر از این خدمتگذاری و همراهی، آغامحمدخان و جانشینش فتحعلیشاه هنگامی که به پادشاهی رسیدند نوروزخان پسرش را بمنصب عالیه ارتقاء دادند. در سال ۱۲۱۳ ق. فتحعلیشاه او را به سرداری کهگیلویه فرستاد و در سال ۱۲۲۰ ق. بواسطه یاغی شدن و نافرمانی کردن محمدخان پسر اعظمخان افغان غلیجالی حاکم نرماشیر، فتحعلیشاه، نوروزخان را از تهران با سپاهی لایق برای دفع او به نرماشیر روانه نمود. محمدخان در مقابل نوروزخان تاب مقاومت نیاورده و به قلعه نرماشیر رفته و در آنجا متحصن گشت.

نوروزخان قلعه را گرفت و محمدخان در میان گیر و دار باوجود برداشتن دو زخم منکر، یا چند نفر از یاران خود، بطرف بلوچستان گریخت و نوروزخان پس از اتمام عملیات مزبور به تهران بازگشت. در جنگی که در سال ۱۲۲۱ ق. در سرحدات کرمانشاه و بین‌النهرین بین ایران و عثمانی در گرفت نوروزخان را فتحعلیشاه از تهران با محدود فرستاد و در مدت جنگ، یکی از سرکردگان اردوی محمدعلی میرزا دولتشاه بود و محمدعلیخان شامیاتی بصراه او به عملیات جنگی بداعثمانیها میپرداختند و غالباً در این قسمت فاتح بودند. در سال ۱۲۲۶ ق. که پاشایان دولت عثمانی بمرزهای ایران تجاوزاتی میکردند، فتحعلیشاه، محمدعلی میرزا دولتشاه را مأمور دفع آنان نمود و نوروزخان که از سرکردگان سپاه بود در سردشت براحمد پاشا برادر عبدالرحمن پاشا پان حمله کرد احمد پاشا بگریخت و عبدالرحمن پاشا نیز فراراً بولایات کری و حریر رفت (ولایات کری و حریر از نواحی سلیمانیه و شهر زور است). از آثار وی تکیه نوروزخان، سقاخانه نوروز و حمام نوروزخان در تهران میباشد حمام آن خراب و بکلی از بین رفته است ولی تکیه و سقاخانه اش هنوز هم پایه ارو بنام او شهرت دارد.

نورمحمدخان سردار پسر دوم میرزا محمدخان قاجار دولوی بیکلریکی

نورمحمد

معروف به تاج بخش و برادر کبوتر الله یار خان آسفاالدوله بوده و در

سال ۱۲۳۶ قمری که امراء و خوانین خراسان در مخالفت با دولت متفق شدند، فتحعلیشاه میرزا عبدالوهاب مستمدالدوله نشاط استهبانی را برای استعمال و گفتگوی با آنان به خراسان فرستاد و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه را به تهران احضار نمود. پس از ورودش شاه دوباره شجاع السلطنه را

بهره نوره محمدخان قاجار دولو به خراسان روانه نمود و خود نیز متعاقب آنان عازم خراسان گردید. خوانین که از آمدن فتحعلیشاه آگاه شدند به نزد او آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و پس از دیدار شاه، همگان روانه تهران گردیدند.

در سال ۱۲۴۷ قمری که عباس میرزا نایب السلطنه قزوچان را تسخیر و رضاقلیخان ایلیخان زعفرانلو را دستگیر نمود، سمت ایلیخان گری را به سامخان پسر رضاقلیخان داد و حکومت قوچان و آن حدود را به نوره محمدخان سردار واگذار نمود. در سال ۱۲۴۹ ق. پس از درگذشت عباس میرزا در مشهد، محمد میرزا والی خراسان برای تمین تکلیف خود با اتفاق میرزا ابولقاسم قائم مقام فراهانی رهسپار تهران گردید و نیابت حکومت خراسان را بوزارت محمد رضاخان فراهانی به برادر اعیانی خود قهرمان میرزا واگذار نمود و سرداری (فرماندهی لشکر) خراسان را به عهده نوره محمدخان محول داشت.

نوره محمود حکیم نوره محمود فرزند حکیم هارون یهودی کاشانی از اطباء معروف تهران در طب قدیم بوده، نامبرده در سال ۱۲۳۰ قمری در کاشان

متولد و سال ۱۳۱۵ قمری در سن ۸۵ سالگی در تهران درگذشت.

وجیه الله وجیه الله میرزا متولد سال ۱۲۷۱ هجرت قمری پسر سلطان احمد میرزا

صدرالدوله معروف به مجول میرزا پسر چهل و هشتم فتحعلیشاه قاجار و برادر شمس الدوله زن ناصرالدینشاه بوده، نامبرده در ابتداء غلام بچه بود پیشخدمت شاه شد و در سال ۱۲۸۸ قمری در عنفوان جوانی یعنی در سن ۱۷ سالگی عنوانش پیشخدمت مخصوص حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار بود و بعد معلوم است، بواسطه تقرب به مشیرالدوله، بتدریج ترقی کرد.

در سفر اول ناصرالدینشاه بفرنگستان (۱۲۹۰ قمری)، حاج میرزا حسینخان او را بعنوان پیشخدمت خاصه ب همراه خود باروفا برد. شاه نیز در این مسافرت چند نفر از زنان حرمسرا را همراه خود باروفا می برد در حاج طرخان که رسیدند، مشیرالدوله پناه گفت: خوب است فقط یک نفر از زنان را بعنوان ملکه همراه خود به برید و دیگر زنان را مرخص کنید که بایران برگردند. باینکه در این مورد کانه لا حق یا مشیرالدوله بود ناصرالدینشاه از گفتار او زیاد خوشش نیامد و تمویضاً بوی گفت: اگر این کار صورت بگیرد (یعنی زنان همراه خود را بر گردانم) پس هیچکس نباید هیچ جور زن همراه خود بیاورد کنا به شاه. به وجیه الله میرزا بود که بعنوان پیشخدمت خاصه صدر اعظم همراه سپهسالار باروفا میرفت.

۱ این شاهزاده بدو اسم، وجیه الله میرزا و آقاوجیه معروف بوده و بتدریج دارای چهار لقب: سیف المک، امیرخان سردار - سردار معظم و سپهسالار اعظم نیز شده است.

۲ - سلطان احمد میرزا: مؤلف تاریخ عهدی ناصر.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب رؤیای صادق^۱ تألیف خود از قول حاج میرزا حسینخان سپهسالار راجع به وجیه‌الله میرزا چنین مینویسد :

واز خیانت‌های بزرگه من به سلطنت و ملت ایران که سرمنشاء جمله عیب‌ها است و مبداء



وجه‌الله میرزا سیف الملک

کل فسادها اینکه مردی را دوست میداشتم و در کل مایملک خود او را مختار کرده بودم این بذل من عیبی نداشت. از مناصب و امتیازات بناحق در حق او آقدر میدول داشتم که اسم او را باید توبیخ گذاشت و از آنجا که هیچ شأن و رتبه را از او مضایقه نمی‌کردم اگر بدیگران هم نسبی نمی‌دادم بصدی درمی‌آمدند پس برای اینکه کار بیقاعدده در پرده اخفاء بماند چند کار بیقاعدده دیگر می‌کردم یعنی برای یک نشان افتخار که از روی محبت بآن شاهد شیرین‌کار میدادم پایه سدنشان دیگر ب مردم تا قابل دهم تا نگویند امتیازات دولت دستخوش هوا و شهوت شده است^۲.

در اوائل سال ۱۲۹۵ قمری ، در سن ۲۴ سالگی ، که سمتش پیشخدمت خاصه و خزانه‌دار یا تحویل‌دار کل وجوه نظام ، از مشاغل ناندار و خیلی پر دخل ، شده بود تصدی و رسیدگی بامور قراولخانه‌های تهران نیز بعهده وی واگذار شد . حاج میرزا حسینخان سپهسالار در تمام سفرها و مأموریت‌های خارج و داخل او را با خود میبرد مثلاً در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۹۸ هـ . ق. که سپهسالار برای تعزیت قتل امپراتور روس آلکساندر دوم و تهنیت جلوس امپراطور آلکساندر سوم بر تخت سلطنت روسیه در رأس هیأتی به پترسبورگ^۳ رفت وجیه‌الله میرزا را نیز همراه خود برد و همچنین در همین سال پس از بازگشت از روسیه که به ایالت خراسان و تولیت آستان قدس رضوی تعیین شد ، وجیه‌الله میرزا با سمت ریاست قشون خراسان^۴ به همراه سپهسالار بود و در همین سال ملقب به سیف‌الملک نیز

۱- خلسه ، خوابنامه یا رؤیای صادق تماماً نام یک کتاب است .

۲- همین عوالم و دادن نشان و منصب و درجه را کلهران میرزا نائب السلطنه نسبت به آقا بالاخان سردار افتم میدول میداشت و او را از درجه خیلی پائین بدرجه خیلی بالا رسانید .

۳- لنینگراد کنونی .

۴- فرمانده لشکر .

گردید. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد :

وغره شعبان ۱۲۹۸ : اسمی از آقاوجیه که ملقب به سیف‌الملک است برده شد ، لازم است مختصری شرح او نوشته شود : آقاوجیه جوانی است که بیست و هفت سال دارد . خوشگل در طفولیت بوده ، حالا هم که سببتم آویخته کلفت دارد بی‌ملاحظه نیست . پدرش موجول‌میرزا ملقب به عبدالدوله ولد فتح‌المیثاق است ، این جوان که مادرش گلین خانم صبیبة آقاخان سردار قاجار دولو و همشیره میرزا محمدخان سپهسالار مرحوم است . در طفولیت بواسطه خواهرش



وجه‌الله میرزا سپهسالار اعظم



امیرخان سردار بان پوش مبارک ۳

شمس‌الدوله که از خدام حرمت غلام بچه شده بود بعد پیشخدمت در سفر عتبات که میرزا حسینخان سپهسالار آنوقت مشیرالدوله بود ملحق به اردو شد و بنام تهران بیاید وزیر عدلیه شود ، از این جوان خوشش آمد ، بعد از صدارت میرزا حسینخان ، این جوان در نهایت خوشگلی بود . ترقی‌ها کرد اما نه ترقی رسمی دولتی . سدا اعظم بواسطه افرات میلی که باو داشت از خود مبالغه‌ها ، تقدأ و جنساً ، جواهر و نقایس باو میداد . سفر فرنگستان^۲ در رکاب بودم ، آقاوجیه بود . در مراجعت که دستگاه صدارت بواسطه شورش رجال دولت بهم خورد و خاکم گیلان شد ، آقاوجیه حقوقی تحویل داده ، گریه و نندبه کرده بود . سدا اعظم که دوباره به تهران آمد اول وزارت خارجه بعد به سپهسالاری و وزارت جنگ نایل شد ، ابتدای ترقیات رسمی و دولتی آقاوجیه شد خزانه‌دار نظام شد^۴ . صبیبة میرزا عبدالله خان علاءالملک برادر سپهسالار را

۱- مراد از آقاخان سردار همان امیرخان سردار قاجار دولو است که در جنگه روس و ایران در سال ۱۲۴۲ قمری درجهٔ جنگه گنج، شهید شد .
 ۲- شاه که لباس خود را به اشخاص خلعت میداده آنرا اصطلاحاً در آن زمان بن پوش مبارک می‌گفتند .

۳- از کارهای بسیار پرسود بوده ،

۴- ۱۲۹۰ .

نکاح کرد^۱. نشانها گرفت ، حمایل زد ، حتی تمثال بیمثال همایون را بگردن انداخت ، در سفر نائی فرنگستان^۲ که سپهسالار او را جانشین خود کرده بود^۳ ، خیلی معتبر شد . در سفارت کبرای سپهسالار بروسه همراه بود حالا بسمت ریاست قشون خرامان میروید . دولت زیاد اندوخته کرده ، عمارات و دماهای زیاد پیدا نموده ، جوان است و خیلی خوشبخت ، اما راه ثروت و شهرتش از حسن سورت بوده نه از محسنات سیرت باز خوب است^۴.



وجه الله میرزا سپهسالار اعظم



نصرت الله میرزا یا نصره الله خان امیر اعظم از دختر علاء الملک بوده .

ایضاً مینویسد : ۲۵ ذیحجه ۱۲۹۸ : من الی ناهار گاه بودم ، شاه خیلی دلپس از اعمال سپهسالار مرحوم بودند ، همچنین از طرف آقاوجیه ، میفرمودند در این مدت کم زیاده از شصت هزار تومان سپهسالار^۴ و آقاوجیه مدخل نموده اند پس در این ده سال چه کرده باشند ! و نیز مینویسد : ۲۰ ربیع الثانی ۱۲۹۹ : امروز انکشافی شد که چرا به آقاوجیه اینقدر الثفات شد در حالتیکه قبل از ورود در حضور خودمان اینقدر از او بد میگفتند دوسند یکی هفده هزار تومان و دیگری پنج هزار تومان از مال سپهسالار نزد آقاوجیه بوده است آنها را تسلیم نموده باین جهت معزز شده است ! و باز مینویسد و

۱- نصرت الله میرزا یا نصره الله خان امیر اعظم از دختر علاء الملک بوده .

۲- ۱۲۹۵ . ۳- در سن ۲۴ سالگی . ۴- حاج میرزا حسین خان .



از راست بچپ : میرزاخان خواجه نسران الممالک - اوربلیزگی - میرزا قاسم مهندس الممالک -
 میرزا نصرالدخان نائینی مشیرالدوله - میرزا علی اسعدخان الایک اعظم - دوست محمدخان
 میرزا الممالک - وجه الله میرزا میبدلار اعظم - غلامحسین خان غلاری وزیر مخصوص - ولی خان
 آصفیالسلطنه

وضع مملکت و رجال دولت را اینطور تشریح و معرفی میکند :

۲۰ و ۲۱ رمضان ۱۳۰۱ : امر و تسبیح زود که اندرون رفتن خواستم بخوام خوابم نبرد، خیالات
 بسم زد قدری در کار دولت تفکر کردم دو ساعت بخود پیچیدم هرچه خواستم باین دولت
 یک وضعی تصور کنم واسی بدم آخر بی خوابی در کیمه ام ماند نه وضع و نه اسم پیدا کردم
 مسم شدم فرستی پیدا کنم که کتابچه ای انشاء نسایم وضع حالیه را با سی سال قبل تناسب
 دهم عجاله^۱ مختصر مینویسم : مستوفی الممالک^۲ دولت علیه ایران میرزا حسن پسر سرداعظم
 حالیه ده سال دارد ، معتمد الممالک^۳ مملکت نه مال ، وزیر تجارت ۱۲ سال^۴ ، این طور که

۱- وزیر دارائی -

۲- حسینخان ،

۳- مراد از وزیر تجارت در این جا گوینا احمد بدر (نسرالدوله) باشد زیرا میرزا
 عبدالوهابخان شیرازی نصیرالدوله از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۱ ق. وزیر تجارت و فلاحت بوده و
 از گفته اعتمادالسلطنه اینطور معلوم میشود که پدرش او را در کارها دخالت میداده است -

پیش میروند بعد از ده سال دیگر صدراعظم مایقین کسی خواهد شد که شب

در رختخواب کثافت کرده و صبح بیدارم خود عاهه خواهد گفت . یکدرجه بالا برویم برادر امین الدوله که وزیر وظائف و غیره است بیست^۱ ، امین السلطان صاحب چهار وزارتخانه و شصت و چهار منصب عمده بیست و شش - وزیر جنگ^۲ بیست و هشت - قراشاهی^۳ سی - سیف الملک که یکی از سردارها است بیست و پنج - کشیکچی باشی^۴ سی و نه -



کامران میرزا نایب السلطنه وزیر جنگ

حافظین وجود همایون از ملیجک و مردک و زردک و غیره از بیست زیادترند ارند^۵.

در اوائل سال ۱۳۰۳ قمری که اهالی مشهد بر آصف الدوله شیرازی^۶ شوریده و او را در ارک دولتی محصور کرده بودند، دولت تصمیم گرفت که آقاوجیه را که در این موقع ملقب به سیف الملک و سمتش رئیس دوسه فوج بود با شش هزار سوار و پیاده به مشهد بفرستد تا تدبیر و چاره‌ای کرده حکمران را از محاصره خلاص کند بعد شاه از این اقدام منصرف شد .

در سال ۱۳۰۴ ق. با فوج لاریجان مأمور اصلاح و انتظامات استرآباد شد و بعد در رجب همین سال بجای یار محمد خان سهام الدوله شادلو بجنوردی حاکم استرآباد گردید و تا سال ۱۳۰۸ قمری حکومتش در آنجا ادامه داشت . اعتماد السلطنه و ارجع باغتشاشات استرآباد و یاغی گری ترکمانها در یادداشتهای خطی خود چنین مینویسد :

ویکشنبه ۱۷ شعبان ۱۳۰۵ : چهار فروب مانده منزل ایلچی روس وعده داشتم آنجا رفتم ، دوساعت آنجا بودم ، خیلی صحبت شد ، من جمله محرمانه از او پرسیدم حقیقه^۷

۱- مراد میرزا اتقی خان مجد الملک است .

۲- کامران میرزا نایب السلطنه .

۳- محمد حسن خان حاجب الدوله .

۴- عیدالله خان ناظم السلطنه .

۵- مردک برادرزن ملیجک اول و دائی ملیجک دوم (غریز السلطان) بوده و زردک کسی نبوده بلکه سببی است برای مردک .

۶- میرزا عبدالوهابخان .



از راست بچپ: میرزا محمدخان ملجک امین خاقدان - جنرال امین حضور - اعتمادالحریم خواجه باشی - آقادالی - پسر آقادالی - برادر آقادالی - ریگا - شاه - آقا محمد سرایدار - میرزا سیدعلی پسر میرزا علی اکبر - نشسته پهلوی پولها: میرزا علی اکبر -

در اواخر رمضان بارسلیل ۱۳۰۷ قمری در دیوانخانه مبارک (دربار) تهران پنجاه و هفت هزار تومان پول است که جزایه اندرون که قرض کرده بودند و باید بپرداز میبردند. در این اوقات امین‌القدس در وینه است. آقادالی نشسته در حضور شاه بالالی که از بالچه امین حضور آورده اند گیاب میکند. آقادالی در حضور نشسته با فلای تور گیاب میکند. درست راست عکس میرزا علی اکبر کسه‌های محتوی پنجاه و هفت هزار تومان را تحویل گرفته که بخراجه بفرستد و بنا بکنده اعتمادالسلطنه ملاحظه در حضور شاه میباشند.

این ترکمانها را که در استرآباد تنبیه کرده‌اند و جمعی را کشته و برخی را مجروح و اسیر کرده و اموال ایشان را غارت نمودند به ایران یافتی بودند؟ قسم خوردند که تمام اینها معلیم و منقاد دولت ایران بودند، شما رعیت خودتان را خراب و چپو می‌کنید و از این کار هم خوشحال هستید. خیلی اسباب حیرت من شد! معلوم است وقتی که آقا و جیه سیف‌الملک حاکم میشود و میرزا عبدالله خان پسر اردو زن شاه سردار قشون میشوند که روی هم رفته حاکم و سردار را همه می‌شناسند البته این طور میشود. و تیز مینویسد: ۱۷۵ ذیقعدہ ۱۳۰۵ ه.ق: ناظم خلوت؟ را به استرآباد فرستادند که اشیاء غارتی سیف‌الملک و نفرات

۱- یوشی .

۲- آقارضا ناظم خلوت از پیشخدمتان ناصرالدینشاه و منصب و عنوانش یساول خلوت بود بعد معروف گردیده آقارضا ده‌باشی و در سال ۱۲۹۱ قمری ملقب به ناظم خلوت شد. نامبرده از درباریان ناصرالدینشاه و از منسوبین امین‌السلطان بوده و در سال ۱۳۱۰ قمری که تجاوز از ۹۰ سال داشت درگذشت.



آقار بناده باشی ملائم خلوت

او را از ایلات مطیع ترکمان گرفته به صاحبانش مسترد دارد. آقاوجیه سیف‌الملک در ذیقعد همین سال ملقب با میرخان سردار شد. اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های خلی خود می‌نویسد:

۲۷ ذیقعد ۱۳۰۵: وصیح که در بخانه رفتن شنیدم تلکرافهای خیلی بد از استرآباد میرسد، با وجود این شکستی که سیف‌الملک خورده، چون امین‌السلطان حامی ایشان است لقب امیرخان سردار بجهت او گرفته. این قره از دوشق خارج نیست یکی عزل او از استرآباد برای اینکه مفتضح نشود یا از لجاجت و اثبات قدرت در عرسورت اگر صحت داشته باشد کار غریبی است. همچنین می‌نویسد: دغره ذی‌الحجه ۱۳۰۵: از سه هزار تومان که از کجور بجهت قشون استرآباد فرستاده بودند میگویند هزار و هفتصد تومان را سوارانی که حامل بودند در رودخانه آمل انداخته‌اند یقین صحت ندارد خودشان سرقه نموده‌اند. و نیز می‌نویسد:

۱۸ جمادی‌الاولی ۱۳۰۶: عصر ژنرال مکلین Gen. Maclean صاحب منصب انگلیس که در مشهد مقیم بود، دیدن من آمد، می‌گفت: که من عیوداً از استرآباد گذشتم، خیلی وضع را بددیدم، اگر این ترکمان‌ها را به یک نفر شخص دنیا دیده‌ای بسیار ند و از جنگ امیرخان سردار بیرون بیاورند البته آنها به قدم اطاعت پیش خواهند آمد، و این کار نخواهد شد. چرا که آقاوجیه در حمایت وزیر اعظم است تا حال صد و

۱- مازور ژنرال چارلز اسمیت مکلین از سال ۱۸۸۹ تا سال ۱۸۹۱ سرکنسول انگلستان در مشهد بوده‌است. نامبرده در سال ۱۸۳۶ متولد و در سال ۱۹۲۱ میلادی در سن ۸۵ سالگی درگذشت.

هفتاد هزار تومان خسرج فتنه استرآباد کردند که ممکن بود باسد و هشتاد تومان خلعت و زبان خوش به ترکمانها اصلاح اینکار بشود. تدبیر وزیر اعظم این است بماچه. و باز مینویسد:

۲۷ جمادی الاولی ۱۳۰۶: شنبدم امیرخان سردار بازکثافت کاری کرده رؤسای ترکمان را اطعمینان داده به اردوی خود آورده است بعد يك نفر را کشته باقی را حبس نموده است. این خبر که بهایه ترکمنها میزند به اردوی سیف الملک امیرخان سردار حمله می آورند، ده پانزده نفر را مقتول و مجروح می نمایند باز این مسأله را بشاه مشتبّه نموده و حقیقت را عرض نکردند و بعد نیست باز يك امتیاز و خلعت به امیرخان سردار بدهند.

در اواسط سال ۱۳۰۸ ق. بسمت ایالت لرستان و بروجرد تعیین گردید و در ثلث آخر سال ۱۳۱۰ ق. از حکومت معزول و به تهران آمد. اعتماد السلطنه در یادداشت های خود مینویسد:

۲۵ ذیحجه ۱۳۰۹: امروز شاه وارد بروجرد شدند تشریفات زیادی امیرخان سردار فراهم آورده. نقد و جنس قریب پنجهزار تومان بشاه پیشکش داد سواران لرستان و از افواج بروجرد و تهران سهطاق نصرت زده بودند.

در سال ۱۳۱۱ قمری حاکم زنجان شد. مورخ تملق گوی ما در صفحه ۴۵۲ منتخبه التواریخ مظفری راجع به وی چنین مینویسد: «نظر به درستکاری! و کاردانی شاهزاده امیرخان سردار امیرتومان، ولایات خمه را با ایلات خمه بعهده ممزی الیه مقوم فرمودند و نیز کل قشون خمه از سواده و افواج و توپچی ابوایجمع ایشان گردید».

در سال ۱۳۱۲ قمری از طرف شاه بریاست هیأتی برای تعزیت الکساندر سوم و تهنیت جلوس نیکلای دوم امپراطور به دربار روسیه فرستاده شد. از همراهان او واعضاء هیأت یکی هم میرزا محمودخان قاجار دولو احتشام السلطنه بود. پس از معاودت از این مأموریت بحکومت گرگان - سمنان - دامغان - شاهرود و بسطام بانضمام ریاست قشون ولایات مذکوره منسوب گردید. در سال ۱۳۱۳ قمری ملقب به سردار معظم و در سال ۱۳۱۵ قمری در سدارت میرزا علیخان امین الدوله وزیر جنگ شد. در اواخر همین سال برای جشن سال ششم سلطنت ملکه ویکتوریا به دربار لندن رفت. در سال ۱۳۱۷ قمری که وزیر جنگ بود ملقب به سپهسالار اعظم گردید و در سال ۱۳۲۲ قمری در حالیکه یکی از

۱- معلوم میشود که این قبیل ظاهر سازی های دولتی بدون اینکه بدانند که اصل و منشأ و مبدأ آن چه بوده در ادوار گذشته هم بدینسانه در ایران معمول بوده است.

۲- نامبرده در سال ۱۳۰۶ قمری ملقب باحتشام السلطنه شده بود.

متمولین طرازا اول^۱ ایران شده بود در سن ۵۱ سالگی در تهران در گذشت^۲ و در شهری سخن حضرت عبدالعظیم (باغ جبران) در مقبره مجال اختصاصش بجاگ سپرده شد و آن دارائی کذائی وی، پس از مرگش، بوسیله اولاد او عبا^۳ متشورا گشت و به باد فناء رفت، فاعتبروا یا اولی الابصار!

از آثار خیریه او بنای بیمارستان یوسف آباد است^۴ که سه دانگ از یوسف آباد را که ملك او شده بود وقف مصارف بیمارستان کرد. در ابتداء امر سپهسالار خواست که بیمارستان را در اراضی باقی که در شمال خیابان شاه آباد تهران داشت و معروف بباغ سپهسالار بود بنا نماید، چون باغ در شهر واقع شده بود و ساختن بیمارستان در توی شهر چندان خوبی نداشت به این مناسبت از این خیال منصرف گردید و بیمارستان را در بیرون شهر در اراضی یوسف آباد بنا نهاد.

ولی خان سر تپ تنگابن فرزند عادیخان فرزند مهدیخان که در زمان

ولی

سلطنت قاجاریه و محمدشاه قاجار یکی از سرکردگان دلاور آرتشی بود. در جنگ دوم روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ قمری) هنگامیکه قتلشاه در سال ۱۲۴۳ قمری با دریا بجان آمده بود ولی خان و جمعی دیگر از سرکردگان لشکری را با دستجات آنها به همراه الله یار خان آصف الدوله به نزد عباس میرزا نائب السلطنه برای پاری او

۱- یار محمدخان افشار سردار سعید که مدتی از نظر کار با وجیه الله میرزا خیلی تماس نزدیک داشت و در زمانیکه سپهسالار وزیر جنگ شده بود سمت یار محمدخان آجودانیش کل نظام بود. روزی در ضمن صحبت از وجیه الله میرزا به نویسنده این سطور حکایتی چنین نقل کرد، وضع مزاجی وجیه الله میرزا سپهسالار خیلی بد بود. دوازده پیش از مرگش من به عیادت او رفتم حالتش را خیلی بد دیدم. در این بین که من در نزد او بودم تصیر دفتر گرگانی (میرزا محمد علیخان قریب) که میرزا و پیشکار او بود آمد و وارد اطاق شد. سپهسالار فقط از او پرسید که آن شصت هزار تومان را به حساب گذاشتی گفت بله فریاد دیر روز گذاشتم. چون حالتش زیاد خوب نبود دیگر رسید پول را از او مطالبه نکرد. سپهسالار دو روز بعد مرد. من در این کار بخصوص خیلی دقیق شدم و بعد بویاالی که داشتم تحقیق کردم معلوم شد که چون تصیر دفتر میدانست سپهسالار مردنی است و امروز یا فردا خواهد مرد آن شصت هزار تومان را بجای اینکه بحساب او بگذارد بحساب خودش گذاشته بود.

۲- با اینکه پدر وجیه الله میرزا و برادرانش خیلی عمر کردند اما خود وجیه الله میرزا و اولادش زیاد عمر نکردند و غالباً در جوانی بدود حیات گفتند مثلاً وجیه الله میرزا در سن ۵۱ سالگی و پسر بزرگش امیر اعظم در سن ۳۶ سالگی و اولاد دیگرش هم در همین سنین عمر قندی زیادتر و کمتر، مردند.

فرستاد. در سال ۱۲۵۳ قمری که محمدشاه عازم هرات بود ولی خان بافوج خسته، قزوین و تنکابن بارودی شاه پیوست و به سرجام (باخرز) آمدند.

در سال ۱۲۵۴ قمری، هنگام یورش محمدشاه برای گرفتن شهر هرات، ولی خان برخلاف سایر سرکردگان سپاه دلاوری زیادی از خود به منته ظهور و بروز رسانید و در بورشیکه بعمل آمد او پیشرو بود و به فتح نائل گردید و علم خود را بر روی یکی از برجهای شهر نصب نمود و گمان میکرد که سایر فرماندهان مرتباً در پشت سر او قرار داشته و او را یاری خواهند نمود. پس از انجام این کار و موفقیت شایان، دید که کسی پشت سر او نیست و او را یاری نکرده است، از این جهت برای رساندن امداد بسنگر خود بازگشت و چون خواست که از خندق شهر عبور نماید ناگهان گلوله توپی سر او را ببرد و در این جنگ شهید گردید و معلوم نشد که گلوله توپ از طرف دوست بوده یا دشمن. سپهر در جلد دوم تاریخ قاجار به صفحه ۳۷۱ کشته شدن ولیخان را در ۸ جمادی الاولی ۱۲۵۵ قمری ذکر نموده. در صورتیکه در کتاب جام جم تألیف فرهاد میرزا معتمدالدوله آمدن محمدشاه از هرات و ورود او به تهران در ۱۹ شعبان ۱۲۵۴ قمری مذکور است و باید در این مورد گفته فرهاد میرزا درست تر باشد. در زمان سلاطین قاجار به موضوع هرات مسأله بسیار بفرنجی برای ایران شده بود از یک طرف ایران مدعی مالکیت آن بود زیرا یکی از چهار شهر خراسان و قرنها جزء لاینفک ایران بوده است.^۱

هنگام تصرف آن مسائل سیاسی چندی پیش آمد که شرح آن خیلی مفصل بوده و مختصر آن این

- ۱- فتوحی مروزی که در قرن ششم هجری میزیست چهار شهر خراسان را چنین وصف کرده است:
- | | |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| چار شهر است خراسان را بر چار طرف | که وسطشان بمسافت کم صد در صد نیست |
| گر چه معمور و خرابش همه مردم دارد | نه چنان است که آستان ذیو و دد نیست |
| بلخ را عیب اگر چند باو باش کنند | بر هر بخردی نیست که صد بخرد نیست |
| عصر جامع را چاره نبود از بد و نیک | معدن زر و گهر بی سرب و بست نیست |
| مرو شهر است بترتیب همه چیز در او | جد و هزارش مساوی و هری هم بد نیست |
| حیدر شهر نشا بور که در ملک خدای | گر بهشت است همین است و گرنه خود نیست |

گویند اشعار مذکور بطوریکه گفته شد فتوحی مروزی بوده لکن خود فتوحی آنها را بنام انوری ابیوردی شهرت داده است و در دیوان او هم دیده میشود. از بمرضگی دولت و ملت، از چهار شهر مزبور، اکنون فقط نیشابور برای ایران باقی مانده و سه شهر دیگر مدتهاست که از تصرف ایران خارج شده است.

است که رقابت شدیدی میان دولتین روس و انگلیس در سر موضوع هرات بروز کرد، روس‌ها بجهاتی مایل بودند که هرات کماکان جزو ایران باشد و انگلیس‌ها برای اینکه هرات معروف شده بود بدروازه هندوستان با الحاق آن بایران سخت مخالفت میورزیدند و حتی در سر این موضوع بر علیه ایران داخل در جنگ هم شدند (۲۷۲ قمری). سرانجام چون ایران فاقد مردان سیاسی-توانا و وطنخواهی بود بنا بر این، عاقبت بواسطه خیانت زمامداران وقت، از صدر تا ذیل، مانند همه اوقات بوطن-خویش، انگلیس‌ها کار خود را، با زور و زر، از پیش بردند و موفق شدند که دست ایران را بکلی از هرات قطع نمایند و بعد بازی‌های دیگری پیش آمد که آن مبحث علیحده‌ای دارد که در موقش شرح آن خواهد پرداخت.

میرزاهادی پسر آقاسی بیگ پسر آقامحسن آشتیانی و پسر

هادی

میرزاموسی وزیر لشکر وجد خانواده دادور و غیره میباشد. نامبرده در ابتداء مدتی در دستگاه حسینقلی خان برادر امیانی فتحعلیشاه قاجار مشغول بخدمت بود پس از آنکه نامبرده به برادر خود پاغی و چندی بعد گرفتار شد، میرزاهادی از کار برکنار شده و اوقات خود را به بیکاری میگذراند و چون بی تقصیری او در امور حسینقلی خان ثابت گردید در اوائل سلطنت فتحعلیشاه در موقعیکه حاج محمد-حسینخان اسفهان‌نشین مستوفی الممالک بود وارد خدمت استیفاء شد. بعد مستوفی قزوین شده و در نزد علی‌نقی میرزا رکن الدوله پسر هشتم فتحعلی‌شاه که در حدود بیست و هشت سال حاکم قزوین بود مشغول بخدمت گردید.

آقاهادی یا محمدهادی پسر آقا اسمعیل کمال و پدر رضاقلی خان‌الله‌باشی

هادی

ملقب به امیر الشعراء و متخلص به هدایت مدتی در دستگاه جعفر-قلیخان پسر پنجم محمدحسن خان قاجار و برادر سلی آغامحمدخان مشغول بخدمت بوده و در سال ۱۳۰۵ قمری که آغامحمدخان برادر خود جعفرقلیخان را بحبله و تندوبر بچنگ آورده و بوضع فجیعی کشت آقاهادی را آغامحمدخان وارد خدمت دربار و دستگاه خود کرده او را بسمت ریش‌سفیدی عمل خلوت و سندوقداری خود که از مشاغل مهمه بود برگزید. پس از کشته شدن آغامحمدخان از کارکناره کرده پسرای زیارت عنایت عالیات به

۱- وزیر دارائی.

۲- کارمند وزارت دارائی.

۳- در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه عنوان ریش‌سفیدی عمل خلوت تبدیل شد به (رباست عمل خلوت خاصه همایونی).

۴- (۲۱ ذی‌حجه ۱۲۱۱ قمری).

بین‌النهرین سفر کرد و پس از آرامش مملکت و جلوس فتحعلی‌شاه پتخت سلطنت از آنجا بازگشته دوباره وارد خدمت شد و به خراسان رفت و پس از بازگشت از آنجا در سال ۱۲۱۵ ق. بسمت تحویل‌داری و صاحب جمع مأمور فارس شد که در دستگاه حسینعلی میرزا فرمانفرما مشغول خدمت باشد، چند سالی از خدمتش نگذشت که در سال ۱۲۱۸ قمری در شیراز درگذشت.

حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی متولد ۱۲۵۰ هجری قمری پسر حاج‌ملا

هادی

مهدی و از علمای معروف تهران بوده و بواسطه صحت عمل -

دقت در امور شرعی - هوش سرشار - وادستگی تام و روشن‌فکری در زمان خود خیلی محترم و طرف توجه خاص و عام بوده است. موقعیکه میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر با پسر عم و برادر زن خود میرزا یوسف مستوفی‌الممالک در سر ملک آک واقع در دشت‌آبی بخش بوئین شهرستان قزوین با هم مرافقه شرعی داشتند در این مرافقه که نزد حاج شیخ‌هادی مطرح بود مستوفی‌الممالک در ذی‌القمده ۱۳۰۲ قمری به قسم موفق بسدور حکم بر له خود گردید، میرزا محمدخان قزوینی در یادداشت‌هاییکه به کتاب انقلاب ایران تألیف ادوارد براون نوشته راجع به مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی این‌طور مینویسد:



حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی

او مطلقاً فسادناپذیر بوده هیچگاه دیناری از کسی قبول نمی‌کرده است. پسین هر روز در جلو درگاه خانه خویش مینشسته و مردم را از هر گروه و آئین، رجال دولت، دانشوران - شاهزادگان - شاعران - منزه - شعر - باه - اهل کمالیان - معجزان -

و غیره را می‌پذیرفته و با همه آنان با کمال آزادی در مسائل گوناگون بحث مینموده است. با اینکه او مجتهد بوده در اعلان آزادمش و روشنفکر نیز بوده است. مردم را بشک می‌انداخته و عقائد موهوم را نابود میکرده و آلتی برای بیداری گروه بزرگی از اجتماع بوده که بعدها قهرمان آزادی ایران شدند. بسیاری از مشروطه خواهان نامی کنونی از مریدان او بشمارند. سید محمد طباطبائی از جمله تلامیذ او بوده ولی بعدها با اعتبار اینکه شیخ مخالف پدرش میباشد عقائد او را رد کرده. سید سادق (متوفی ۱۳۰۰ قمری) پدرش هم شیخ را بنام مرتد تکفیر



سید سادق طباطبائی مکتف حاج شیخ هادی نجم‌آبادی

نمود. با وجود بر این تکفیر آنها گذشته از اینکه لطمه‌ای باو وارد ساخت عملاً بشأن و حیثیت او افزوده شماره تابعین و ستایشگران شیخ را دو چندان ساخت نه تنها شاهزادگانی مانند کامران میرزا نایب السلطنه و وزیرانی مثل امین السلطان بزیارت او می‌آمدند بلکه ناصرالدینشاه نیز به شخصه از او دیدن کرده و همه را بدون عرض جلال و رپاکاری در بیرون خانه خود

۱- فوت سید سادق در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۸۳ و کتاب منتخب التواریخ مظفری صفحه ۴۲۰ در روز ۱۶ ربیع الثانی ۱۲۸۹ قمری ذکر شده است لکن در صفحه ۱۵۰ کتاب

(محلّه حسن آباد) بدون اینکه حدائی میان پست‌ترین و عالی‌ترین آنها قائل گردد آنان را میپذیرفت - فقط درباره شاه در خانه خود هنگام ورود او از جای برخاست برای دیگران هیچگونه امتیازی روا ننمیداشت. حاج شیخ‌هادی در سال ۱۳۲۰ قمری در سن ۷۰ سالگی در تهران درگذشت و در پهلوی خانه خود بجاگ سپرده شد.

هارتون

میرزا هارتون از ارامنه ایران و چندین سال مترجم اول وزارت خارجه در زبانهای فرانسه، انگلیسی و روسی بوده و پس از میرزا - بمقرب پدر میرزا ملکم خان معلم فرانسه شاهزاده گان از قبیل مظفرالدین میرزا - نخل السلطان و برادر اعیانیش سلطان حسین میرزا جلال الدوله شد.

هاشم

میرهاشم تبریزی از مردمان بسی عقیده - خودخواه - جاه طلب - بسیار حریص - و دسیسه کار و استفاده جو و باصلاح عوام بوجار لنجان بوده است. نامبرده در حدود سال ۱۲۸۹ قمری متوات و از طائفه حاجی میرمناف سراف تبریزی و در جوانی در تبریز شاگرد بزاز بود. در سال ۱۳۱۸ قمری سفری به بین النهرین نمود و در نجف مشغول به تحصیل شد و پس از چند سالی، از آنجا در ۱۳۲۳ قمری به تبریز بازگشت و در محلّه شتربان پیشنمازی و ملائی میکرد و ضمناً خود را جزو متجددین بشارمی آورد و از مؤسین انقلاب و بلکه سردهسته و پیشقدم اولی بود. در سال ۱۳۲۴ قمری که دست دولت انگلستان در مشروطیت ایران دخالت تام داشت بعضی از اهالی تبریز به قنصلخانه انگلیس متحصن شدند، سردهسته و تمیز گردان آنان همین میرهاشم بود که خود را در ابتداء از پیشوایان و علمداران مشروطیت قلمداد میکرد. پس از خروج از قنصلخانه انجمنی تشکیل دادند که بعدها بنام انجمن ایالتی آذربایجان موسوم گردید. کار میرهاشم خیلی بالا گرفت تا بجای آنکه اول شخص تبریز و جزو رجال فعال آذربایجان و اول شخص مشروطه طلبان در تبریز شد و تمام ملامهای بزرگ و مجتهدین تبریز را که این در جزو آنان خیلی کوچک بود تحت الشعاع خود قرار داد. حقیقت مطلب این است که تا زمانیکه سرو سربا انگلیسها داشت او را ترویج میکردند و کارش بالا گرفت و پس از آنکه سود شخصی خود را در این دید که از آنان برگشته و به دشمنان شان به پیوند منفور خاص دعاء شد و روزی روز کارش رویه کاهیدن گرائید و بالاخره عم اعدام شد. با محمد علی میرزا اولی عهد ارتباط کامل پیدا کرد و مستقیماً با وی مراد می نمود و شهرت داشت که بی استفاده پولی هم نبوده است. و چون بنای دسیسه کاری، شیطنت و اذیت مردم را گذاشت؛ اهالی تبریز دکانهای خود را بسته و خروج او را از شهر جداً از دولت خواستند. میرهاشم که وضع را



شرغام - میرهاشم - سائخان



میرهاشم

چنین دید خودش از تبریز به تهران آمد . ادوارد بر اون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود
راجع باین شخص چنین مینویسد :

و در نیمه دوم اکتبر و آغار نوامبر ۱۹۰۶ که خودش در تبریز برخاست ، وهله اول
علیه سیدی بنام میرهاشم مردی دسیسه کار و نقشه کشی عیار که سرانجام با امام جمعه مرتجع
که يك روحانی متمسک به پیشه بود از شهر بیرون گردیدند . در تهران بود که در دوره اول به
نماینده گی مجلس انتخاب گردید (۱۳۲۴ قمری) و در مدت اقامت خود در تهران با محمدعلی
شاه بند و بست کرد و پس از یکی دو ماه به تبریز بازگشت و انجمنی بنام انجمن اسلامی
تشکیل داد و کسانی مانند میرزا حسن مجتهد که ابتداء نسبت بمشروطه حسن نیت نشان داده
ولی بعد بمناسبت اقدام انجمن تبریز در باره پسرش که اختراعات کرده بود از آزادیخواهان
گینه ای در دل داشت با میرهاشم و دیگر ملایان و آخوندها انجمن اسلامی را تشکیل دادند
و میرهاشم جفا بر ضد مشروطیت شروع با اقدامات نمود .

م. ق. هدایت (مخیرالسلطنه) که در این هنگام ۲ والی آذربایجان بوده در صفحه

۲۲۶ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب چنین گوید: «قنسول روس مشغول تدارک انجمن اسلامی... آشوب بالا گرفت مقارن این حال انجمن اسلامی در دوجی^۱ عرض اندام کرد. میرزا حسن مجتهد رئیس انجمن است، میرهاشم مدیر، میرهاشم را یکدوم مجلس دیده بودم و صحبت با او کرده بودم مرد عاقلی بود و طرف با شیخ سلیم که خود را مشروطه میدانست و میرهاشم را ضد و به‌عقلیجه راه نمیداد. در این اثناء تیری در خانه مجتهد انداخته شد، گفتند به پای میرهاشم تصادف کرد. بین دوجی و سرخاب از طرف استبداد، خیابان ونوبر از طرف آزادیخواهها جنگ در گرفت، واسطه انجمن اسلامی و تهران قنسول روس است، عملیاتی تصادف کرد با توپ بستن مجلس بالاخره مدت یکسال چه در شهر و چه در خارج شهر به ضدیت مردم مشروطه طلب مشغول بود. در این باب ادوارد براون مینویسد:

«جنگ تبریز از همان روز کودتا (۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری) آغاز گردید روز پیش مجتهدین تبریز حاج میرزا حسن، امام جمعه حاج میرزا عبدالکریم - میرهاشم و دیگر مترجمین روحانی پشاه تلگراف کرده مشروطیت را نامشروع و شاه را به برانداختن آن تشویق کردند. مشروطه خواهان که از این کار آگاه شدند خشمگین گردیده مجاهدی بسوی آنان آتش کرده ولی تیر بظلمت رفته به سیدهاشم که آماج بود نخورد تیر انداز هماندم گرفتار و کشته گردید. محمدعلی شاه پس از توپ بستن مجلس و انحلال آن تلگرافی شخصاً به‌عنوان میرهاشم به تبریز مخابره کرده و از چیرگی خود مزده داده بدین رواست:

«جناب مستطاب شریتمندار آقا میرهاشم سلمه الله تعالی با کمال قدرت فتح کردم مقصدین را تمام گرفتار کرده سید عبدالله را به کریلا فرستادم و سید محمد را بخراسان. ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر را سیاست کردم. مقصدین تماماً محبوس شما هم با کمال قدرت مشغول دفاع مقصدین باشید و از منم هر نوع تقویت بخواهید حاضر من منتظر جواب هستم. جنابان حجج اسلام سلمه الله را احوال پرسم همین تلگراف را بایشان نشان بدهید محمدعلی شاه قاجار، یکدفعه هم در خانه حاج میرزا حسن مجتهد که بنا بر دعوت وی تمام ملاها اجتماع کرده بودند هدف تیر قرار گرفت و گلوله بران اوسابت نمود. در اواخر دوره استبداد محمدعلی شاه، به تهران آمد و پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه (۱۳۲۷ ق.) تغییر لباس داده بحدود لواسان و از آنجا به‌عازندران فرار کرد و خود را در آنجا به‌عنوان طبیب معرفی نمود. چون اختلافاتی در گرفتار و کردار او مشاهده کردند مورد بدگمانی مردم واقع شد. امیر مکرملاریجانی او را گرفتار کرد و به تهران فرستاد و تسلیم دادگاه انقلابین

نمودند. پس از یکساعت محاکمه، قضات دادگاه، با توافق آراء رأی بر محکومیت و اعدام وی دادند و پس از چند ساعت از گذشتن حکم در روز ۲۲ رجب ۱۳۲۷ قمری در میدان سپه بدر آویخته شد. ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران در این باره می‌نویسد:

«پاری در ۱۸ اگست ۱۹۰۹ میرهاشم مرتجع سرشناس تبریز که میکوشید با برادرش به مازندران فرار اختیار نماید بازداشت و هر دو پسین روز بعد آویخته شدند لوجهای که گناهان او بر آن نوشته شده بود بسینه‌اش نصب نموده و اجازه داده شد که تا ۲۴ ساعت با این سیاه گناهان، بالای دار بماند و هزار لیره انگلیسی (پنجاه و چهار هزار ریال) داری او را حکومت مصادره کرد».

میرزاهاشم آشتیانی متولد ۱۲۵۰ خورشیدی پسر سوم حاج میرزا حسن

هاشم

آشتیانی مجتهد معروف تهران، در زمان حیات پدرش جزو آقازاده‌های

بی‌شغل تهران و بطوری که در ایران معمول است، برای استفاده مانند اکثر آقازاده‌ها مشغول اصلاح امورات مردم نزد پدرش بود و طوری هم نبود که عامه از وضع رفتار او خوشوقت باشند و از همین راه تمولی هم جمع کرد. در دوره سوم (۱۳۳۳ قمری) مجلس، اگر چه او هم جزو فرقه اعتدالیون بود ولی چون نامزد وکالت نبود برخلاف اعتدالیون دسته‌ای تشکیل داد و خود را نامزد وکالت کرد و از طرف تهران وکیل گردید و بعد در دوره‌های ۵ و ۶ و ۷ و ۸ نیز از تهران انتخاب شد. در ادوار وکالت خویش، رولهای گوناگونی بازی کرد؛ گاهی با مرحوم سید حسن مدرس و گاهی بی‌مدرس بود و در همه اوقات، چون مرد زرنگی بود، گلیم خود را خوب از آب بیرون میکشید. در این دوره‌های وکالت استفاده‌های شایانی نمود و در تمول خود چندین مقابل افزود و املاک و مستغلات زیادی برای خود فراهم آورد و در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در حدود سن ۸۰ سالگی در گذشت و ثروت ممتناهی برای وراثت خود بجای گذاشت.

میرزاهاشم شخصی بود خوش گذران و ضمناً با عقل معاش و بهترین قناریهارا در تهران او داشت. در مجلس شورای ملی تعلق و بیان نداشت ولی در مجالس خصوصی خوش بیان و مجلس آرا و خط و تحریرش هم خوب بود.

میرزاهاشم‌خان (امین خلوت - امین الدوله) پسر میرزا مهدی پسر

هاشم

میرزا احمد و پدر میرزا محمدخان اقبال الدوله و غلامحسین خان

صاحب اختیار و برادر کهنتر فرخ‌خان امین الدوله غفاری کاشانی بوده است. در سال ۱۲۷۲

۱- نرخ لیره در این تاریخ ۵۴ ریال بوده است.

۲- براون اعدام برادر میرهاشم را نیز ذکر میکند در صورتیکه در سایر منابع و ماخذ

چنین چیزی تأیید نشده است.

قمری که نخستین سیم تلگراف در ایران (تهران) کشیده شد عمل تلگرافی و کشیدن سیم بهمهده شاهزاده علیقلی میرزا اقتصاد السلطنه و کلیه محاسبات آن زیر نظر میرزاهاشم خان بود. در سال ۱۲۷۸ ق. که ریاست اداره سرف جیب مبارک را داشت، ملقب بامین خلوت گردید. دوسدارت میرزا محمدخان قاجار سپهسالار اعظم در سال ۱۲۸۱ قمری عده‌ای از رجال دولت روی هر نظری که فرض شود مخالف وی بودند، از جمله میرزاهاشمخان امین خلوت و برادر بزرگش فرخ خان امین الدوله را باید نام برد. بمناسبت مخالفت با او از خلوت شاه اخراج شدند و پس از عزل میرزا محمدخان سپهسالار در سال ۱۲۸۳ قمری و فرستادن او بحکومت خراسان و تنویرباشگیری آستانه حضرت رضا (ع) میرزاهاشم



از راست چپ: شیرخان یا نوشهر و آغان میرزا ملک
اعتماد الدوله و میرزاهاشمخان امین الدوله



میرزاهاشمخان امین خلوت

۱- اداره سرف جیب مبارک که گاهی آن را خزانه داری و خزانه اندرون نیز می‌گفتند در سابق از مشاغل مهمه درباری و عبارت از این بوده یواها اینکه بعنوان پیشکش یعنی رشوه (اهم از خودی یا بیگانه) به شاه داده میشد. تحویل اداره سرف جیب مبارک میگردیده است زیرا در آن زمان بانک نوده که به بانک تحویل داده شود و یا وجزم می‌بود به بانکهای خارجی منتقل گردد و تحویلدار این قبیل وجوه را خزانه دار سرف جیب مبارک می‌گفتند و حتماً چنین شخصی باید خیلی حرف اعتماد و اطمینان شاه وقت بوده باشد. - تمام مقادیر دولت در دست



میرزا هاشم خان امین الدوله

خان امین خلوت دوباره روی کار آمده و بشغل سابق خود که ریاست تفنگداران خاصه و درپش سفیدی خلوت شاه باشد برقرار گردید. در سال ۱۲۸۴ قمری امور حکومتی فیروز کوه و در سال ۱۲۸۸ ق. امور حکومتی شاهرود، بسطام و اردبیل و چندی بعد در همین سال حکومت کاسان نیز زیر نظر وی قرار گرفت. و ضمناً در همین سال از اجزاء مجلس دارالشورای کبرای دولتی نیز گردید و بعد در همین سال (۱۲۸۸ ق.) پس از درگذشت پسر ادیش فرخ خان امین الدوله بلقب امین الدوله ملقب و بمنصب وزارت حضور منسوب شد و در سال ۱۲۹۴ قمری درگذشت و در قم مدفون گردید.

هاشم

حاج هاشم پسر حاج محمود تاجر شیرازی و پدر حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله وزیر اعظم آقا محمدخان و صدراعظم فتحعلیشاه بوده و اصل این طایفه که در شیراز معروف به سلسله هاشمیه و یا قوام الملکین هستند اسلا کلیلی و از اهالی قزوین بوده اند. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۲۴ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب می نویسد:

و در دوره اخیر حاج محمد ابراهیم خان اعتماد الدوله که جدش از جدیدالاسلامهای قزوین بوده، جد اعلای آنان نامش معلوم نیست چه بوده، مسلمان شده و اولاد و احفاد و اعقاب وی از معتقدین خوب اسلامی گردیدند. از بسیاری از آنان آثاری از قبیل مدرسه طلب علم دینی، مسجد و کتابخانه هر یک دارای موقوفات عیدیه ای بوده در شیراز و جاهای دیگر باقی مانده است. بقرار معلوم قبل از حاج هاشم افراد این طایفه در شیراز مشغول به تجارت و ملک داری بوده و اول کسیکه وارد شغل دولتی شد حاج هاشم موسوف میباشد. در آغاز سلطنت نادرشاه بمنصب کدخدای پاشی ۵ محله حیدری خانه شیراز برقرار گردید و بعد از این، اولاد وی و سایر افراد خانواده اش وارد کارهای دولتی گردیدند تا بجائی که حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله پسر سوم حاج هاشم وزیر و صدراعظم و همه کاره ایران گردید. سرجان ملک

در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود در ضمن شرحی از حجاج ابراهیم درباره حاج هاشم چنین گوید :

«حاجی ابراهیم پسر حاجی هاشم نام یکی از کدخدایان معتبر شیراز است که در اواخر عمر بجهت کبر سن و فرط شیخوخیت از چشم نایبنا گشته از کار افتاده و عیالی زیاد و معاشی کم از وی بازماند . حاجی هاشم هنوز در شیراز با احترام یاد میشود . وقتی که نادرشاه به شیراز رفته حاجی هاشم او را در باغ دلگشا ضیافت کرده و این واقعه چون مایه خود نمائی خانواده و کاشف از شخصیت حاجی هاشم است . حال جزء تاریخ حاجی ابراهیم شده است . میرزا محمد خان پسر حاج ابراهیم نگارنده این حروف را در همانجا دعوت و همچنین حکایت را تقریر نموده .

در حقیقت تاریخ فعالیت این خاندان از حاج هاشم کدخدای یک کوی شیراز آغاز گردیده و بفارس مداری و بلکه ایران مداری منتهی میشود . فارس مداری خاندان پادشاه نزدیک به دوست سال بوده است . نادرشاه در اواخر سال ۱۱۵۹ قمری وارد اسفهان شد و چون از اعمال ناعنجار قیاقلی آقا قورق استاندار فارس اطلاع کامل حاصل کرده بود ، بمحض ورود به اسفهان ، حاج هاشم و دوست نفر از اصحاب و بزرگان فارس را به نزد خود احضار نمود ، و با اینکه نادرشاه مأمورینی هم برای آوردن آنان فرستاد ، قیاقلی آقا چون از اعمال خود و اطرافیان آگاه بود که بر سر مردم زیر دست خود چه آورده و سر نوشتش در پیشگاه نادرشاه چگونه خواهد بود ، از رفتن با اسفهان سرپیچی کرد و دیگران هم کم و بیش بوی تاسی کرده رفتن به نزد نادرشاه را به طفره و تملل بر گذار میکردند . نادرشاه چون اوضاع را چنین دید ، خود بطرف شیراز عزیمت کرد . شیرازیان از عواقب وخیم این کار ترسیده استاندار یاغسی را دستگیر کرده به نزد نادرشاه فرستادند .

نادرشاه از این عمل شیرازیان خوشنود گردید و از سرخون شیرازیان و خرابی شیراز گذشت و آزاد باده بطرف کرمان عزیمت نمود لکن هنگام حرکت تمام اعمال ضیاط مستوفیان و بیباده اخیری کلیه مأمورین مهم حوزه ایالت فارس را به کرمان نزد خود طلبید و تمام آکه بالغ بر ۷۵ نفر بودند اطاعت کرده به کرمان وارد شدند از جمله واردین یکی

۱- میرزا محمدخان پسر بزرگ اعتمادالدوله بوده که پس از روی کار آمدن پدر و به مناسبت عالی رسیدن مدتی حاکم قم و کاشان بود سپس در سال ۱۲۱۳ قمری سمت بیکر یکی فارس تعیین گردید تا اینکه در سال ۱۲۱۵ قمری که بساط خاندان هاشمیه بکلی برچیده شد میرزا محمدخان هم در همین سال بامر فتحعلی شاه در سن جوانی در شیراز کشته شد .

هم ، همین حاج هاشم کدخداباشی بود .

نادرشاه پس از اخذ وجوه بسیاری ، بلکه هرچه داشتند ، از هر يك از آنان ، حکم کرد که ۱۲ نفر از رؤسای درجه يك فارس را از هر دو چشم نایبنا کنند . ققط حاج هاشم به میانگیری میرزا محمدحسین شریفی ، متولسی شاه چراغ ، از کورکردن يك چشم او درگذشتند . چند روز پس از گذشتن از این قضیه ، نادرشاه دوباره حکم کرد که تمام رؤسای فارس که به کرمان وارد شده بودند ، اعم از بینا و نایبنا ، با ۱۱۶ نفر از مأمورین و رؤسای ایالت کرمان ، همه را باهم یکجا بکشند و از مجموع ۱۹۰ سرکشگان نفر دوکله مناری برپا نمایند . مستعجبان و عاملین ، امر نادرشاه را بدل خواه وی اجراء کردند . در این هنگام عم حاج هاشم باز بوساطت میرزا محمد حسین شریفی از کشته شدن نجات یافت .

میرزا هاشم خان متولد ۱۲۴۰ هجری قمری پسر میرزا محمد رحیم خان نوری و خواهرزاده محمد اسمعیل خان نوری و کیل الملک والی کرمان بوده و یکی از اختلافاتی که بین دولت ایران و سفارت انگلیس ، در سنوات ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۲ قمری ، در تهران روی داد موضوع میرزا هاشم خان و عیال او ، پروین خانم ، زن بسیار زیبا و دلربا دختر احمد علی میرزا پسر نودهم فتحعلیشاه و خواهر گلین خانم اولین زن عقدی ناسرالدین شاه است که در ایام ولیعهدی در تبریز با او ازدواج کرده بود میباشد . شرحی که در کتاب جنگ انگلیس و ایران تألیف کپیتن هنت^۱ انگلیسی که در باب این شخص نوشته عیناً در این جا نقل میشود . در شرحی که در پانزدهم ژوئیه ۱۸۵۴ میلادی مطابق ۱۹ رمضان ۱۲۷۰ قمری مستر تامسون^۲ کلدار سفارت انگلیس به لرد کلارندون^۳ نوشته چنین مسطور است :

« این شخص که در بادی امر بسمت منشیگری سفارت خانه انگلیس معرفی شده بود ، سی سال از بنین عمرش میگذرد و منسوب بیکی از خانواده های محترم نوری است ولی نه از طایفه سدر اعظم . پدر او میرزا محمد رحیم خان در زمان سلطان سابق ایران مکرر حکومت مشکین و سراب و میانه را داشته و خود او از زمانیکه شاه فعلی ولیعهد بوده در خانواده سلطنتی خدمت میکرد و با عده کثیری از درباریان روابط دوستانه دارد و امیر نظام

۱- CAP. Hunt

۲- مراد از این تامسون ویلیام تیلور تامسون William Taylour Thomson است که از سال ۱۸۳۷ میلادی مشاغل گوناگونی در سفارت انگلیس در تهران داشته تا اینکه از تاریخ ۷ مارس ۱۸۵۳ تا ۱۷ آوریل ۱۸۵۵ کلدار و از تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۸۷۲ تا اول آوریل ۱۸۷۹ وزیر مختار انگلستان در تهران بوده و در ۱۵ سپتامبر ۱۸۸۲ میلادی فوت کرده است .

۳- Clarendon

مرحوم^۱ از طرفداران جدی او بوده و سه روز قبل از اینکه بکشان تبعید شود تصمیم داشته که مقام مهمی را در خدمات کشوری باو تفویض نماید و اخلاقاً تا آنجا که اینجانب تحقیق نموده عملیات او رضایت بخش بوده و با یکی از خانوادہهای سلطنت نیز وصلت کرده است .

لرد کلارندون پیشنهاد تامسن را پذیرفت لکن چون میرزاهاشمخان مستخدم دولت بود دولت ایران با انتساب او در سفارت انگلیس موافقت نکرد و بعد سفارت خواست او را بسمت نمایندگی انگلستان بشیراز فرستاد با این سمت نیز موافقت نشد و حتی به مستر موری^۲ وزیر مختار انگلستان اطلاع داده شد در صورتیکه مشارالیه بشیراز برود مأمورین ایران او را دستگیر و توقیف خواهند نمود . طولی نکشید که زوجہ میرزاهاشمخان از طرف مأمورین ایران توقیف شد . ترتیب دستگیری خانم بدین فراسورت گرفت که سلطان حسین میرزا^۳ برادر خانم، که از شهرت این معنی و شماعت مردم به تنگ آمده بود ، اول از علمای روحانی برای این عمل استفتاء کرد؛ سپس یکی از دوستانش را واداشت که خانم را برای نهار دعوت کند همیشه خانم بآن منزل رفت گرفتند و حبسش کردند . مستر موری به فوریت استخلاص مشارالیها را خواست و صدراعظم^۴ جواباً اظهار تعجب نمود و کتباً اطلاع داد ، که سزاوار نیست نمایندهٔ یک دولت خارجی ، راجع بیک چنین موضوعی آنهم در خصوص زنی که منسوب بخانوادہ سلطنتی است مداخله نماید .

روز شنبه هفدهم نوامبر (۶ ربیع الاول) مستر موری رسماً به دولت ایران اطلاع داد که اگر تا ظهر روز دوشنبه زوجہ میرزاهاشمخان را آزاد نکرده در اختیار شوهرش نگذارند بیری دولت بریتانیا را از فراز سفارتخانه پائین آورده روابط بین دولتمین را قطع خواهد کرد . این مذاکرات ادامه پیدا نمود و در این میان شارژہ دافر دولت عثمانی و وزیر مختار فرانسه نیز وساطت کردند تا کار اصلاح شود ولی لجاج مأمورین ایران بالاخره بر آن باعث آمد که در بیستم نوامبر (۹ ربیع الاول) مستر موری قطع روابط را اعلام نماید از همه بدتر اینکه صدراعظم در دو جلسه بدو نفر از مأمورین سیاسی اروپا گفته بود که علت استخدام میرزاهاشمخان از طرف مستر تامسن این بوده است که مشارالیه با زوجہ او روابط نامشروع داشته و بعدها همین نسبت را به مستر موری نیز داده و این خبر را در قصر شاه شایع کرده و در نوزدهم نوامبر طی یک نامهٔ رسمی هم که به مستر موری نوشته تلویحاً باین امر اشاره نموده بود . این پیش آمد اشکال قضیه را بیشتر از پیشتر کرد . روابط و مناسبات دولتمین مدتی بحال تعلیق بود و مکاتیبی با لحن خشن و سخت قیما بین میادلسه

۱- مقصود میرزا تقی خان امیرکبیر است .

۲- هانور ابل شارژر اوگوستوس موری H. CH. A. Murray از تاریخ سوم سپتامبر ۱۸۵۴ تا ۵ ژوئن ۱۸۵۹ میلادی وزیر مختار انگلستان در تهران بوده است . نامبرده در

تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۸۰۶ متولد و در سوم ژوئن ۱۸۹۵ درگذشت .

۳- میرزا آقاخان نوری

۴- میرزا احمدعلی میرزا

عموماً شکایت شده و موضوع عیال میرزاهاشم خان و مستر موری مطرح گردیده بود. ضمناً شخص اخیر الذکر را در عین حال جلف قلمداد کرده بودند. ایرانیها بدستور مقامات دولتی بیانیهای بشرح ذیل راجع به میرزاهاشم خان تهیه و در بعضی از جراید منظمه اروپا مندرج ساختند: میرزاهاشمخان، در زمان محمداشاه، غلامبیچ اندرون بوده پس از آن در دربار شاهنشاهی بسمت غلامپیشخدمتی انجام وظیفه مینمود و بعدها در رکاب ناصرالدین شاه که در آن موقع ولیعهد بود به آذربایجان رفته است. وقتیکه پادشاه به تهران آمد و بخت سلطنت جلوس کرد، میرزاهاشمخان با سالی دوپست تومان حقوق بسمت غلام پیشخدمتی پادشاه تعیین گردید. سپس برطبق تقاضای خود ماموریتی نیز در قشون پاو داده شد، ولی طولی نکشید که روزی غفلتاً بدون هیچگونه علت و جهت گریخته در سفارت انگلیس متحسّن گردید.

مستر تامسن تصمیم گرفت که مشارالیه را بسمت منشیگری سفارتخانه تعیین نماید و مراتب را بدولت ایران اطلاع داد ولی وزیر امور خارجه ایران مشارالیه را از این کار به دلایلی چند منصرف نمود و او نیز صرف نظر کرد و دیگری را برای اینکار تعیین نمود. اولیای دولت ایران میخواستند میرزاهاشمخان از تحسّن خارج شود ولی او از ترس اینکه میباید مورد اذیت واقع شود از بست خارج نمیشد. مستر تامسن بالاخره تصمیم گرفت که او را با یکی از مأمورین سفارتخانه نزد هیأت دولت بفرستد ولی دولت ایران از قبول این امر امتناع نمود زیرا در هر مورد دیگر هر کسی که با یکی از مأمورین سفارتخانه در هیئات دولت حضور بهم میرسانید او نیز از طرف سفارتخانه بمنزله یکی از اتباع و تحت الحمايهای بریتانیا تلقی میشد بهمین جهت اطمینان دادند که اگر میرزاهاشمخان بدون مداخله سفارتخانه از تحسّن خارج شود هرگونه لطف و رأفت واقع خواهد شد. میرزاهاشمخان از ترس از سفارتخانه خارج نگردید تا مستر موری به ایران وارد شد. در تابستان که اعضای دربار سلطنتی و مأمورین سفارتخانهها بشیرانات میروند او نیز بمعیت مأمورین سفارت بریتانیا به قلهک رفت.

بر طبق اطلاعات واصله از ایران که سحت و سقم آن تاکنون تأیید نشده است میرزاهاشمخان در موقع عزیمت به قلهک عیال خود را نیز که از خانواده قاجاریه است و حکایات مفصلی دارد که فعلاً از شرح آن در این اعلامیه به مناسباتی صرف نظر میشود با خود به قلهک

بقیه یاورقی از صفحه قبل

وزیر مختار انگلستان گردید و در سال ۱۸۳۸ به همراه وی به هرات رفت. از سال ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۴ وایسته نظامی سفارت انگلیس در تهران بود. در سال ۱۸۴۲ (۱۲۵۷ قمری) بمعویت کمپسون نمایندگان اعزامی انگلیس برای دفع اختلافات عثمانی و ایران در ارتقاء لروم تعیین گردید. از سال ۱۸۴۷ تا ۱۸۴۹ در خیاب سر یوستن شیل وزیر مختار گرداد سفارت بود.

در سال ۱۸۶۸ میلادی درگذشت.

برد و نزدیک باغ مسکونی مستر موری منزل کرد. برای این موضوع عامه مردم از این روش بد میگویند و هیأت دولت نیز ناگزیر در طی مراسلهای شرحی بطور رسمی به مستر موری و سفارتخانههای خارجی نوشته و بایهام و کنایه موضوع را شرح داده و توصیه میکند که مستر موری حرکات خود را تغییر دهد و عبت خود و ایران را دچار محصه ننماید ولی متأسفانه مستر موری باین مذاکرات اعتنائی نکرد و در بازگشت از بیلاقی عسارتی نزدیک سفارتخانه برای عیال میرزا هاشم خان اجاره نمود. روحانیان و اکثر طبقات مردم به محض اطلاع از این قشبه نامه‌های بی‌درهی به هیأت دولت فرستاده و به این عملیات ناهنجار که برخلاف دیانت و آئین اسلام است اعتراض کردند و چیزی نمانده بود که دلاکین را بسته انتقالی برپا کنند. مستر موری که پیش آمد را این طور میبیند، بغوریت شرحی بدولت ایران مینویسد حاکی از اینکه میرزا هاشم خان را استخدام نموده و قسم دارد مشارالیه را بفارس بفرستند و با وجود توصیه و تذکر هیأت دولت راجع باینکه از استخدام مشارالیه، که از مستخدمین رسمی دولت ایران است، صرف نظر شود، مستر موری نه فقط از اقدام خود منصرف نگردیده بلکه راجع به عیال او در نامه‌های رسمی سر بجا اظهار عقیده کرده و مینویسد اینک که میرزا هاشم خان در سفارتخانه مقیم میباشد عیال او را نیز مأمورین دولت باید بسفارتخانه بفرستند. بدیهی است دولت ایران که متوجه اهمیت قضیه و عواقب وخیم امر بوده از موافقت با تقاضاهای مسوری امتناع نمود و او نیز بهانه گسره قطع روابط دولتی ایران و بریتانیا را اعلام نمود و بیرق سفارت را پائین آورد^۱.

بنا بقیده مخیر ما جای یسی تعجب است که اینگونه قضایا در مملکت اسلامی یک انقلاب موحش و خونین منجر نگردیده، معلوم میشود که دولت ایران فوق‌العاده برای جلوگیری از این واقعه غیرمنتظره زحمت و مرارت کشیده است. مخیر ما میگوید که عقیده بعضی این است که اگر مستر تامسن سابقاً بیرق سفارتخانه را پائین کشید برای خاطر یک تاجر بود ولی نه مثل این مرتبه برای یک امر جزئی زیرا که واقعه شرم آور است که برای خاطر یک نفر زن روابط دو دولت قطع شود معلوم نیست دولت انگلیس برای جبران قضیه چه اقدامی بعمل آورده و با مأمورین خود چگونه رفتار خواهد کرد^۲.

۱- این قطع رابطه مربوط به زن میرزا هاشم خان نبوده بلکه تمام بهانه‌جوییها چنانکه دیده شد بامواضه میرزا آقاخان با آنان در این تاریخ مربوط به هرات و افغانستان بود که ناصرالدینشاه را عیبانی نموده است.

۲- راجع به داستان زن میرزا هاشم خان به روزنامه وقایع اتفاقیه سال ۱۲۷۲ قمری و کتاب سیاستگران قاجاریه رجوع شود.

در سال ۱۲۲۱ قمری که فتحعلیشاه برای خود چهار وزیر

برگزید و تمام کارهای دولتی را میان آنان تقسیم و برای هر یک

هدایت الله

وظائفی تعیین نمود از جمله چهاروزیر یکی هم میرزا هدایت الله تفرشی بود که بسمت وزارت لشکر گزیده شد. عنوان وزارت لشکر مدتی بود که منسوخ شده بود و آن اهمیت زمان فتحعلیشاه را نداشت و هر کسی که دارای سمت مزبور بود او را لشکر نویسنده و سایر افرادی که زیر دست او کار میکردند لشکر نویس میگویند.

در سال ۱۲۴۲ هجری قمری که میرزا اسدالله نوری لشکر نویسنده در گذشت

پسرش میرزا آقاخان نوری ابتدا بسمت لشکر نویس و بعد بجای پدر خویش لشکر نویسنده شد. در سال ۱۲۵۱ قمری دو پاره عنوان لشکر نویسنده تغییر کرده تبدیل بوزارت لشکر شد و میرزا آقاخان نوری هم در همین سال وزیر لشکر گردید و این عنوان تا اوایل دوره مشروطه و سلطنت محمدعلیشاه باقی بود و لشکر نویسنده هم سمت معاونت وزارت لشکر را داشت.

میرزا هدایت الله یا آقا هدایت وزیر دفتر^۲ پسر میرزا حسین آشتیانی^۲

هدایت الله

و پدر دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه) بوده و در سال ۱۲۶۷

قمری که معروف به میرزا هدایت الله مستوفی بود از طرف میرزاتقی خان امیر کبیر سداختم ناصرالدینشاه مأموریت یافت که برای تعدیل مالیات پسا مین قلعه رفته و ضمناً بمواجب سوار آنجا نیز رسیدگی نماید. در سال ۱۲۷۵ قمری پس از عزل میرزا داودخان پسر میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله از وزارت لشکر، در این سال میرزا هدایت بجای او بوزارت لشکر^۳ برگزیده شد و تا آخر سال ۱۲۸۹ قمری در سمت مزبور برقرار بود تا اینکه در محرم سال ۱۲۹۰ قمری میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی وزیر محاسبات^۵ بناخوشی محرقه در گذشت و بجای او آقا هدایت تغییر سمت داده با لقب وزیر دفتری رئیس دفتر استیفاء^۶ شد.

۱- وزارت لشکر همان ریاست کل دارائی آرتش است که برای مصدق آن از کارهای

پرسود و ناندار بوده است.

۲- وزیر دارائی.

۳- میرزا حسین پسر میرزا کاظم و برادر میرزا حسن مستوفی الممالک بوده و در

ایامیکه وزیر (معاون) علی تقی میرزا رکن الدوله حاکم قزوین پسر هشتم فتحعلیشاه قاجار بود بواسطه بی احترامی از طرف جوانی که طرف محبت و لطف شاعرانه بوده، نسبت باو شد با تفنگ خود را کشت.

۴- ریاست دارائی آرتش.

۵- مدتی هم وزیر دارائی را وزیر محاسبات میگویند.

۶- وزیر دارائی.



میرزا هدایت وزیر دفتر



آقای هدایت آشتیانی فرزند میرزا حسین مستوفی

در این موقع که میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر شد وزارت لشکر به میرزا موسی پسر میرزا هادی، که از اسفاد آقاسی بیک پسر آقاسی حسن آشتیانی و با قوام الدوله و میرزا هدایت نوه عمو بود، داده شد.

پس از عزل حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله از سدارت و روی کار آمدن و همه کاره شدن میرزا یوسف مستوفی الممالک، میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر را که گذشته از دشمنی‌های حاصله از حسد جاه و مقام و قوم و خویشی، در این اوا خرهم که رئیس دفتر استیفاء و وزیر دفتر شده بود رسماً خود را رقیب مستوفی الممالک کرده و چندان اعتنائی باو نداشت. با همه این دشمنی‌ها و بدگویی‌هایی که غیباً با به مستوفی الممالک مینمود، مستوفی او را همچنان بریاست دفتر استیفاء (وزارت دارائی) باقی گذاشت. میرزا حسینخان مشیرالدوله سدارت علم در ضمن سایر اصلاحات، در لباس مستخدمین دولت هم تغییراتی داد و لباس بلند آنان را لباس کوتاه تبدیل نمود فقط میرزا یوسف مستوفی الممالک و عده قلیلی از رجال زیر این بار ترفقه و بهمان لباس آباء و اجدادی خود ملیس بودند و جزئی تغییری هم در آن ندادند. پس از عزل مشیرالدوله جمعی دوباره



آقا هدایت وزیر دفتر



میرزا هدایت الله وزیر دفتر

لباس‌های بلند خود را پوشیده و لباس کوتاه را کنار گذاشتند.

از جمله کسانی که لباس کوتاه را ترک نکرد میرزا هدایت الله وزیر دفتر بود که چون سدیت و رقابت شدیدی با مستوفی الممالک پسر عمو و برادرزن خود داشت پلباس کوتاه‌یکه در دورهٔ سدارت حاج میرزا حسینخان درآمدی بود که آن را حفظ و در مواقع کار به تن میکرد. اتخاذ این لباس از طرف وزیر دفتر بسبب اظهار بی‌اعتنائی به رویهٔ پسر عموی خود بود. پدر نگارندهٔ این ستور، مرحوم رفیع بامداد، روزی چنین نقل میکند: «وزیر دفتر مدتی بود که بیکار و خانه نشین شده بود بجهت دشمنی که وزیر دفتر با مستوفی الممالک داشت از ترس مستوفی احدی بخانهٔ او رفت و آمد نمیکرد و مر او ده با اشخاص بکلی قطع شده بود. روزی در خانهٔ وزیر دفتر بودم در ضمن صحبت به گوئی از مستوفی الممالک، بمن میگفت که پدر فلان فلان شده‌اش هم مثل خود این فلان فلان شده بود و قتیکه دخترش را به من داد مانند این بود که کنیزش را بفلامش داده است ». با اینکه مستوفی الممالک بسبب مناعت طبع - متانت - وقار - گذشت و باسصلاح آقایی زیادی که داشت چندان اعتنائی باین حرفها نمیکرد ممالک رقابت و دشمنی این دو پسر عمو در اواخر خیلی بالا گرفت و در سر ملک موسوم به آک که در قزوین واقع بود باهم مرافعه شرمی هم کردند در این مرافعه



آقا هدایت وزیر دفتر با اجراء و نوکرانش

کودکی که در پهلوش ایستاده میرزا محمد با آقا محمد پسر اوست که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه ملقب به صدیق الملت شد و بعدها معروف گردید به دکتر محمد صدیق یادگتر مصطفی نامبرده در سال ۱۳۵۸ خورشیدی متولد و در سال ۱۳۴۵ خورشیدی در سن ۸۷ سالگی در تهران در سلطنت و در احدآباد ملک شخصی خود به خاک سپرده شد.

که نزد شادروان حاج شیخ هادی نجم آبادی مطرح بود، مستوفی الممالک به قسم موق به دستور حکم برله خود گردید، محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه و محرمانه خود در این باره مینویسد: «دوشنبه ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۰۲: میگویند سدر اعظم به جهت مراقبه ملکی که با وزیر دفتر برادرزاده خود در محضر آقا شیخ هادی نجم آبادی در مدرسه میرزا عیسی وزیر در حیاط کوچک قسم قرآن یاد کرده است».

در اوائل سال ۱۲۹۹ قمری که میرزا یوسف مستوفی الممالک، میرزا حسین پسر خردسال خود را در سن ۶ یا ۷ سالگی با لقب مستوفی الممالکی بجای خود بسمت ریاست دفتر استیفاء (وزارت دارایی) تعیین نمود، میرزا هدایت وزیر دفتر شخص عممر که قریب به ده سال رئیس دفتر استیفاء (وزیر دارایی) بود و پس از میرزا یوسف خود را مستحق لقب مستوفی الممالکی و امور مربوطه باو میدانست، موقمیکه میرزا یوسف مستوفی الممالک پسر خردسال خود را با تصویب شاه باین سمت برگزید میرزا هدایت‌الله از این پیش آمد سخت‌نچیده خاطر گشته از مقام خود استعفاء کرد. مستوفی الممالک هم که زیاد دل خوشی از او نداشت و بواسطه منانیت

۱- اعتماد السلطنه، وزیر دفتر را، اشتهاً برادرزاده ذکر نموده در سورتیکه عنوزاده بوده است.

۲- در این هنگام سمت و عنوان میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر اعظم داخله و مالیه بود.



آقا هدایت وزیر دفتر در اواخر عمر.

و مناعت جبلی با او در این مدت ده سال معاشات میکرد استعفای او را از خدا خواست و بجایش حجاج میرزا امیرالکرمانی که یکی از مستوفی‌های درجه اول دفتر استیفاء بود برگزید.

در سال ۱۳۰۳ قمری که مستوفی الممالک زندگانی را بدرود گفت تمام کارها و مشاغلیکه داشت، بر حسب امر شاه، به پسر خردسالش به نیابت میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر که مدت پنج سال از کار برکنار و خانه نشین بود واگذار شد. با اینکه سمت نیابت مستوفی الممالک خردسال بر خلاف میل وزیر دفتر و برای وی سخت و ناگوار بود ولی چون شاه امر کرده بود اطاعت نمود و هر وقت که میرزا حسن مستوفی الممالک که سنش در حدود ۱۶ سال بود بدفتر استیفاء میرفت وزیر دفتر مانند للهای او را جلو انداخته و خود در عقبش برآمده می‌افتاد. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب چنین مینویسد:

و یکشنبه ۶ رجب ۱۳۰۳: پسر صدراعظم مستوفی الممالک چون طفل است میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر پسر عموی پدرش که با صدراعظم عداوت کلی داشت اتناک او شده. چون از طرف شام آمده بود آقا هدایت سمت مزبور را قبول کرد لکن بعد پسر خود میرزا حسین را که پس از فوت پدر خود وزیر دفتر شد، بعنوان دستیار خویش، به نیابت مستوفی الممالک تعیین

نمود. وزیردقتر برای میرزا محمدحسین پسر خود مهری بسجج نایب مستوفی الممالک کتبه و خود وزیرمالیه گردید. پس از دوسه سالی که میرزا حسن مستوفی الممالک بزرگ و عقل رس شده بود و میخواست شخصاً بکارها دخالت کرده مثلاً مهر خود را نزد خود داشته باشد، و چون باز هم بنظر طفل می آمد، باخواست او، از طرف وزیردقتر، موافقت نشد، بنابراین از این کار رنجش خاطر پیدا کرد و بدقتر استیفاء حاضر نمیشد و تا سن هیجده نوزده سالگی باز مهرش در نزد وزیردقتر بود و بالاخره بین او و وزیردقتر تقار و کدورت مخفی تولید شد و تقار بین طرفین بجائی رسید که در مجالس عادی هم از یکدیگر گریزان بودند و از این تاریخ مستوفی الممالک بیشتر اوقات خود را بشکار میگذرانید و سروکارش با اسب و تازی و تفنگ شد و در این کار و بعد در کار تعدد زوجات افرات میکرد. اعتمادالسلطنه مینویسد:

سه شنبه ۲ ربیع الاول ۱۳۰۹: امسروز وزیردقتر و جمعی از مستوفیان برای تعدیل دخل و خرج خزانه احتضار شده بودند هر سال دوسه مرتبه همین گفتگو است همیشه خزانه بی پول و بی روات خالی از وجه بدست مردم است.

میرزا هدایت وزیردقتر مردی بوده نسبتاً درستکار - یکدنده - لجوج - کینه جو - تندخو - واردبکار - بلندپرواز و طالب جاه و جلال و در وبای سال ۱۳۱۰ هجری قمری در گذشت و سنت او به پسر بزرگش میرزا حسین و اگذار و ملقب به وزیردقتر گردید.

هدایت الله خان پسر حاج جمال فومنی پسر امیر دباچ که پس از

هدایت الله

گفته شدن نادرشاه مانند بسیاری از امراء و سرداران دیگر

ایران او و پدرش در گیلان دم از استقلال زدند. کریم خان پس از غلبه بر محمد حسنخان و قلع و قمع او در سال ۱۱۷۲ هجری قمری، گسرگان، مازندران و گیلان بتصرف او درآمد و بواسطه اهمیت و شهرتی که هدایت الله خان حاکم گیلان داشت با او مواسلت کرده خواهرش را بقصد ازدواج ابوالفتح خان پسر دویم خود در آورد و سالهای متعددی حاکم مقتدر گیلان بود.

پس از درگذشت کریم خان زند (۱۱۹۳ ق.) هدایت الله خان بواسطه انتساب با خاندان زندیه هواخواه زندیه بود و استحکام سلسله مزبور را در ایران از دیگران زیادتر میدانست و به قاجاریه چندان اعتنائی نداشت. آغا محمدخان پس از فتوحاتی چند، درسد برآمد که گیلان را نیز جزء متصرفات خود در آورده و ضمناً زندیه معنی به هدایت الله خان که خیلی

شهرت داشت تصرف نماید. بنا براین در سال ۱۱۹۵ قمری جعفر قلیخان و مسطفی قلیخان^۱ برادران سلسلی خود را بالشکری مجهز مأمور تسخیر گیلان نمود و مهدیخان تنکابنی^۲ را نیز با نفراتش با اعانت آنان فرستاد.

اردوی اعزامی آغا محمدخان و سرکردگانش مشغول به عملیات بودند که ناگاه خبر رسید که رضا قلیخان از حدود لاریجان با هزار نفر حرکت کرده و پس از محاصره یابل، آغا محمدخان را دستگیر و متقیماً او را به بند پی فرستاده که در آنجا زندانی باشد باین مناسبت جعفر قلیخان و مسطفی قلیخان دست از جنگه کشیده هر دو برادر در دزد نجات آغا محمدخان برآمدند و هدایت الله خان هم نفس راحتی کشیده تامدتی از شر تهاجمات قاجاریه رهایی یافت لکن آغا محمدخان، پس از نجات یافتن، دوباره در دزد برآمد که گیلان را تسخیر نماید. بنا براین در سال ۱۱۹۶ قمری مرتضی قلیخان به نزد آغا محمدخان آمد و باداشتن سمت حکومت گرگان او را مأمور گیلان نمود. هدایت الله خان چون در این هنگام خود را مغلوب و مقهور میدید از آغا محمدخان تمکین نموده تعهد پرداخت مالیات حکومت را بواجمی خود رانمود باین جهت آغا محمدخان نیز پادشاهت کرده حکومت گیلان او را پس از گرفتن پیشکشی زیاد تأیید و تنفیذ نمود.^۳ لکن هدایت الله خان چون میدانست که دیر یا زود آغا محمدخان حتماً به سر وقت او خواهد آمد از این جهت از نظر مال بینی تهیه خود را از هر جهت دیده حاضر و آماده برای هر پیش آمدی گردید. بطوریکه قبلاً پیش بینی کرده بود آغا محمدخان در همین سال (۱۱۹۶ ق.) از گرگان به ساری آمد و پس از آمادگی کامل، جهانبانی (فتحعلیشاه) برادرزاده خود را برسم نیابت بجای خود در مازندران گذاشته، سپس با تمام برادران متوجه گیلان گردید. در جنگی که میان دو طرف روی داد، هدایت الله خان سخت شکست خورد، سپس به کشتی نشسته و به سمت شیروان رهسپار گردید و گیلان در جزء متصرفات آغا محمدخان

۱- سپهر در جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات تاریخ التواریخ صفحه ۲۴ فرمانده قوی را مرتضی قلیخان قاجار نوشته و مؤلف منتظم در جلد سوم جعفر قلیخان و مسطفی قلیخان دو برادر دیگر آغا محمدخان را ذکر نموده است و باید گفته مؤلف منتظم در این مورد درست تر باشد.

۲- مهدیخان تنکابنی پدر هادیخان و هادیخان پدر ولیخان سرتیپ تنکابنی است که در جنگه هرات در سال ۱۲۵۴ قمری کشته شد. ولیخان پدر حبیب الله خان ساعدالدوله و ساعدالدوله پدر محمد ولیخان سیهسالار اعظم بوده است.

۳- میرزا صادق منجم باشی لنگرودی واسطه مصالحه بین آغا محمدخان قاجار و هدایت الله خان بود و در این باب دخالت تام داشت و کوشش بسیار نمود.

در سال ۱۲۰۱ آغا محمدخان که درگوران دشت بود هدایت‌الله‌خان را که چندی قبل از شیروان با استمدادی کافی بازگشته و به گیلان آمده بود و بر تق و فتق امور آن سامان مسی‌پرداخت دو باره او را به نزد خود احضار نمود و چون هدایت‌الله‌خان از وی چندان اطمینانی نداشت از آمدن به نزد او امتناع ورزید از این جهت آغامحمدخان مصطفی‌خان دولو را که پس از جعفرقلیخان بیشترین سردار او بود^۱ فرماندهی لشکر تمیین کرده برای دفع وی روانه گیلان نمود^۲.

در جنگی که میان دو طرف رویداد، هدایت‌الله‌خان شکست خورده و رشت به تصرف مصطفی‌خان درآمد و هدایت‌الله‌خان به پیر بازار و سپس به بندر پهلوی (انزلی) رفت و مصطفی‌خان سخت او را تمقیب نمود و در جنگهایی که بعد بین طرفین رویداد، هدایت‌الله‌خان در این جنگها نیز مغلوب شد و هنگامی که به کشتی نشسته قصد فرار به بادکوبه را داشت ناگهان سه گلوله یکی از تفنگچیان طالش مجروح و از پای درآمد و سه دریا افتاد و غرق شد. بعد ملوانان جسد او را از آب گرفته و پس از بریدن سرش، تنش را در کنار بندر پهلوی بھاك سپردند و سرش را برای آغامحمدخان فرستادند.

هولاکو میرزا ملقب به بهادرخان پسر بزرگ حسنعلی میرزا

هلاکو

شجاع‌السلطنه پسر ششم فتحعلیشاه میباشد. معلوم‌اتش خوب و

استادش در فن خط و ادبیات میرزا عبدالوهاب مشتم‌الدوله نشاط اسفهانسی معروف (متوفی ۱۲۴۴ هجری قمری) بوده و طبع شعر نیز داشته است. در آغاز جوانی تخلصش عشق بود.

در قضایائی که در سال ۱۲۵۰ هجری قمری پس از مرگ فتحعلیشاه رویداد عمده‌ای از شاهزادگان، اولاد و نومه‌ای فتحعلیشاه، از ترس گرفتاری - کورشدن و کشته‌شدن فراری شده بخارج از ایران رفتند از آن جمله یکی هم‌عین هلاکو میرزا متخلص به عشق بود و در ایامیکه در عراق (بین‌النهرین) با خانواده خود میزیست در کربلا حاج سید کاظم رشتی

۱- سبهر در جلد اول تاریخ قاجاریه این واقعه را در سال ۱۲۹۷ قمری و مؤلف منتظم در جلد سوم در سال ۱۱۹۶ ق، ذکر نموده‌اند.

۲- جعفرقلیخان پسر پنجم محمدحسن‌خان و برادر علی‌آغامحمدخان قاجار و سپهسالار او بوده است. آغامحمدخان در سال ۱۲۰۵ قمری او را به وضع بسیار فجیمی کشت.

۳- در جلد سوم منتظم مصطفی‌قلیخان برادر آغامحمدخان را فرمانده قوی نوشته شده و در جلد اول تاریخ قاجاریه تألیف سبهر مصطفی‌خان دولو ذکر شده است. این واقعه را سبهر در سال ۱۲۰۱ قمری و مؤلف منتظم در سال ۱۲۰۰ قمری ذکر نموده‌اند و باید گفته سبهر در این موارد دروغ نباشد.

شاگرد و جانشین شیخ احمد احسانی مؤسس فرقه شیخیه را ملاقات میکند و سید تخلص او را تغییر داده برایش کلمه خراب را انتخاب مینماید. مناسبت خراب هم از این جا ناشی شده که تخلص پدرش که شجاع السلطنه باشد شکسته بوده و او خراب را برای هلاکو گزیده است.

از تألیفات این شاهزاده فاضل تذکره خراب است نظیر تذکره آذر و نصرآبادی و غیره. شاهزاده هلاکو میرزا تذکره دیگری دارد بنام مصطفی خراب در شرح حال معاصرین که در ایران موجود نیست و در خارج از ایران میباشد. هلاکو میرزا در اشعار خود گاهی هم علاوه بر تخلصات عشق و خراب بنام خودش هم تخلص میکشده است مانند این شعر:

با چنین بخت هلاکومن و سلسله هیبات سالها رفته که در آرزوی یکنامم

اما سرگذشت هلاکو میرزا در عراق؛ هلاکو میرزا پس از اینکه وارد عراق میشود و در آنجا قرار میگيرد و توطن اختیار میکند خواهر هلاکو میرزا را جد شیخ علی کلیددار کاظمین که اسلاف از اهالی حجاز و در طریقه اهل تسنن بوده و بعد شیعہ میشود بازواج خود درمیآورد و دخترش را هم برای پسرش میگيرد که این شیخ علی مذکور نوع دختری هلاکو میرزا بوده است.

هلاکو میرزا از مادر خود که دختر مرتضی قلیخان قاجار پسر ارد سلطنه آغا محمدخان و عموی فتحعلیشاه باشد و در حال آوارگی و در بدری در سال ۱۲۱۲ قمری در روسیه در گذشت چهار برادر دیگر هم داشته بنام: ابا قآن ملقب به فروغ الدوله - ارغون میرزا - منکوقآن میرزا و او کتای قآن میرزا. راجع به برادران او و پسران شجاع السلطنه میرزا کوچک وصال شیرازی شاعر معروف چنین گوید:

شد ایران دلم از چار ترک جنگجو ویران هلاکو خان و ارغون خان و او کتای و ابا قآن

هلاکو میرزا از سال ۱۲۴۷ تا ۱۲۵۰ قمری سال فوت فتحعلیشاه اسماً حاکم کرمان بود و بعد فراراً به بین النهرین رفت و در بغداد - کربلا و نجف میزیست و عاقبت در سال ۱۲۷۱ قمری یعنی یکسال پس از فوت پدرش بدردود حیات گشت.

همایون میرزا منخلص به حشمت متولد سال ۱۲۱۶ هجری قمری

همایون

پسر شانزدهم فتحعلی شاه قاجار و داماد میرزا شفیق مازندرانی صدراعظم بوده است. میرزا شفیق، که بجای حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی صدراعظم شد، پس از بیست سال مدارت، که مانند اکثر صدور ایران از خودی و بیگانه استفاده های زیادی برد، و شخص بسیار متولسی شد، در سال ۱۲۴۴ ه. ق. در قزوین مرد، از وی یکدختر باقی ماند که فتحعلیشاه پس از مردنش او را به

فرزند خود همایون میرزا داد و تمول او در حقیقت به همایون میرزا رسید. همایون میرزا در سال ۱۲۷۳ ه. ق. در سن ۵۷ سالگی به ناخوشی شقاقلوس (غانقرا یا کانگرن) در تهران در گذشت.

یارمحمد

یارمحمدخان افشار دارای القاب و مناصب سیف السلطنه - آجودان باشی

کل - سالار سعید - سردار سعید و سردار کل بوده و در سال ۱۲۵۹

خورشیدی (۱۲۹۷ ه. ق.) زاده شد. نامبرده پسر حسنخان (سیف السلطنه، آجودان باشی کل، وزیر نظام و سردار کل) پسر المهیاریخان آجودان باشی کل بوده است.

در این خانواده سه نفر به تناوب آجودان باشی کل بوده اند: الهیاریخان از سال ۱۲۹۵ قمری (پس از جهانگیرخان ارمنی که بعد معروف به وزیر سنایع شد) تا سال ۱۳۰۴ قمری سال فوتش آجودان باشی کل بود. حسنخان از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۹ قمری و یارمحمدخان از سال ۱۳۱۹ تا اوایل دوره مشروطیت آجودان باشی کل بودند و دو نفر نیز سردار کل بوده اند: حسنخان در سال ۱۳۱۴ قمری به منصب سرداری، در ۱۳۱۶ ملقب به وزیر نظام و در سال ۱۳۲۴ قمری ملقب به سردار کل شد و یارمحمدخان پس از فوت پدرش منصب سردار کلی یافت و سه نفر هم لقب سیف السلطنه داشته اند: حسنخان در سال ۱۳۰۹ قمری - یارمحمدخان در سال ۱۳۱۹ و علی اکبرخان آجودان حضوراً در سال ۱۳۲۰ قمری ملقب به سیف السلطنه شدند.

یارمحمدخان تحصیلات خود را در دارالفنون و مدرسه نظام کرده و بعد داخل خدمت وزارت جنگ گردید و در سال ۱۳۲۶ هجری قمری رئیس قوای آذربایجان شده و به تبریز راهی گردید. پس از انقلاب تبریز به اروپا رفت و در سال ۱۳۲۷ قمری پس از فتح تهران بر ریاست قشون خراسان منصوب و به مشهد عزیمت نمود و در این مأموریت، برخلاف رویه اکثر مأمورین لشکری، بدرستی و سحت عمل رفتار کرد که اغلب اعالی تمجید او را مینمودند.

۱- در این ایام شخص دیگری نیز ملقب به آجودان حضور بوده و او میرزا سید محمدخان پسر سید ابوالقاسم بزاز و برادر زن میرزا محمدخان امین خاقان ملیجک اول و دانی غلامعلی خان عزیز السلطان ملیجک دوم بوده است. نامبرده مدتی له عزیز السلطان و ضعیف شخصیت ناصرالدینشاه نیز بود و گاهی هم پای شاعر را می مالید و در سال ۱۳۱۱ قمری ملقب به آجودان حضور شد و چون ناصرالدینشاه همیشه او را مردک خطاب میکرد باین مناسبت نام اصلیش که میرزا سید محمدیامیرزا سیدمحمدخان باشد بتدریج از میان رفت و معروف گردید به مردک و مردم او را آقا مردک خان آجودان حضور خطاب میکردند.



میرزا سیدمحمدخان باآقا مرادخان آجودان جنود

یارمحمدخان افشار سردار کل

در دوره سوم مجلس شورایی در سال ۱۳۳۳ قمری از خراسان (بجنورد) وکیل شد و به تهران آمد . در محرم ۱۳۳۴ هـ . ق. با سایر مهاجرین از تهران حرکت کرده و در اسلامبول توقف نمود و پس از مراجعت به ایران از کارهای دولتی بکلی کناره و اعراض کرده و در ملک خود که در اطراف قزوین داشت ساکن و مشغول به زراعت و فلاحت بود و در سال ۱۳۱۵ خودشیدی در بندر بهلوی در سن ۵۶ سالگی بناخوشی سکنه قلبی در گذشت .

یارمحمدخان سهام الدوله بجنوردی پسر یزدانقلی خان رئیس

یارمحمد

کردهای شادلو از امراه و مرزداران و ملائکین بزرگ شمال غربی خراسان بوده است . در سال ۱۲۸۸ قمری پس از حیدرقلیخان پسر عموش ایلخانی شادلو و حاکم بجنورد شد . کردهای شادلو مانند کردهای زعفرانلو و میانلو از زمان صفویه برای مرزداری باین حدود انتقال داده شده اند . یارمحمدخان که در سال ۱۲۹۸ قمری بلقب سهام الدوله ملقب گردید یکی از رؤسای معروف طایفه شادلو میباشد که در زمان خود علاوه بر حکومت بجنورد و توابع آن از اواخر سال ۱۳۰۲ هجری قمری ، با تقدیم بیعتی پیشکش بشاه ، بجای حبیب الله خان ساعدالدوله ب حکومت گرگان نیز منصوب گردید و از عهده دفع اشرار ترکمان به خوبی برمی آمد و آن حدود را منظم نمود . حکومتش فقط تا سال ۱۳۰۳ قمری در استرآباد ادامه داشت و در سال ۱۳۰۴ ق. امیرخان سردار (وجه الله میرزا) بجایش حاکم گرگان شد .



پارمحمدخان سهام الدوله جنوردی

سهام الدوله و پسرهایش

در سال ۱۳۱۲ قمری به لقب سردار منجم ملقب و لقب سهام الدوله به فرزند او عزیزالله خان داده شد. پارمحمدخان در سال ۱۳۲۲ قمری درگذشت و بجای وی فرزندش عزیزالله خان سالار منجم حکمران جنورد و ایلخانی ایل شادلو گردید.

حاج میرزایحیی امام جمعه متولد سال ۱۲۳۹ خورشیدی (۱۲۷۶

یحیی

قمری) از اهالی خوی و از علمای طراز اول تهران فرزند حاج میرزا اسدالله امام جمعه که علاوه بر ملامتی دارای حسن خط نیز بود. نامبرده چند دوره در مجلس شورای ملی سمت وکالت داشت. دوره اول در سال ۱۳۲۴ هجری قمری از تبریز. در دوره دوم سال ۱۳۲۶ قمری جزو ۵ نفر بعنوان طراز اول از طرف علمای مراجع تقلید مقیم نجف به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و در دوره سوم سال ۱۳۳۳ قمری که موضوع ۵ نفر طراز اول منتفی گردید از تهران به نمایندگی مجلس گزیده شد و در شهریور ۱۳۲۴ خورشیدی (۱۳۶۴ ق.) در سن ۸۸ سالگی در تهران درگذشت و در نجف مدفون گردید. سیدیحیی پسر سیدجعفر دارای ملقب به کشفی و برادر سید ریحان الله

یحیی

بوده، سیدیحیی در جوانی تحصیلات خوبی نمود و در زمره علمای عمده مجتهدین

۱- خانواده کشفی اصلاً از ديارب فارس و بعداً به اسطهبانات انتقال یافته و سپس از اسطهبانات به شهرهای دیگر ایران از قبیل بروجرد و تهران پراکنده شده اند. مؤلف تاریخ التواریخ در صفحه ۵۸۰ جلد چهارم به کشفی را کشفی مینویسد.

در آمد و درووظ و خطابه و بیان مردی فصیح و بلیغ بود و در تقریر و استدلال درجه اول را در بین اقران و امثال خود حائز شد و علاوه بر اینها دارای شجاعت و نیرو و قوت بازو نیز بوده است. هنگامیکه دعوی با بیگری میرزا علی محمد شیرازی را شنید برای دیدار وی در سال ۱۲۶۰ قمری بصوب شیراز راهی گردید و بواسطه حاج سید جواد کر بلائی و ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم از بزرگان بایه^۱ به آئین باب گردید.

پس از شیراز به بروجرد رفت و با پدر خود در باب ادعای باب مذاکره نمود و او بهیچ وجه زیر بار این قبیل مطالب نرفت لکن سیدیچی در بروجرد و لرستان مشغول به تبلیغات گردید و بعد در سال ۱۲۶۱ قمری از بروجرد باصفهان و از اسفهان با رdestان و بعد به یزد نزد عائله خود رفت و چندی بعد از یزد به تهران آمد. هنگامیکه به تهران وارد شد بواسطه معروفیت و شخصیت پدر و همچنین خودش با امنای دولت ارتباط و رفت و آمد پیدا کرد و چون مردی بود بسیار جاه طلب و حجباء و مال و مقام داشت نتوانست موفق نشد که در قبال سایر علماء که قبلاً برای خود جا گرفته و فالپچه را پهن کرده بودند بهرحیت تامی در تهران نائل گردد. بنا براین برای خود نقشه دیگری طرح نمود و بطرف میرزا علی محمد باب تمایل پیدا کرد و در حقیقت خواست که دین جدیدالولاده او را خود در دست بگیرد و از این راه بطوریکه طالب بود و آرزو داشت عنوان زیادی پیدا کند.

در سال ۱۲۶۲ قمری که میرزا علی محمد باب بدستور حسینخان نظام الدوله والی فارس در مجلس علمای شیراز برای بیان مطالب و ادعای خود حاضر شد، سیدیچی نیز که از مریدان او بود در آن مجلس حاضر گشت^۲ پس از عزیمت سید علی محمد بسبب از شیراز به اسفهان، حسینخان آجودانباشی نظام الدوله به سیدیچی پیغام داد که ماندن تو در اینجا صورت خوبی ندارد تا بچنان تو آسیب و صدمه ای نرسیده لازم است که هرچه زودتر از شیراز بیرون روی سیدیچی هم دستور وی را اطاعت کرده در همین سال از شیراز به یزد رفت و بیرون دیگر باب هم از ترس نظام الدوله باطراف پراکنده شدند^۳.

۱- مؤلف کتاب هشت بهشت.

۲- علی قلی میرزا اعتماد السلطنه در صفحه ۵۴ کتاب المتنبین تألیف خود مینویسد، ملا شیخ علی ترشیزی نیز از خلفای باب بوده که خود را حضرت عظیم لقب کرده بود و از شاگردان خاص حاج سید کاظم رشتی بوده، ملا شیخ علی را در کتب بابیه معمولاتی (تربیت حیدریه) نوشته شده و دیگران ترشیزی و باید گفته اخیر درست تر باشد.

۳- سیدیچی از طرف باب به وحید اکبر ملقب بوده و وحید اسفر و وحید تانی لقب میرزا یحیی صبح ازل میباشد.

۴- در جلد دوم روضه الصفاء و در گفتار اول صفحه ۳۰۰ فارسیه حاضر شدند میرزا علی محمد باب در مجلس علمای شیراز با حضور نظام الدوله والی فارس در سال ۱۲۶۲ هجری قمری. در جلد دوم تاریخ قاجاریه صفحه ۴۲۸ در سال ۱۲۶۰ قمری ذکر شده است و باید گفته مؤلفین روضه الصفاء و فارسیه از سه مؤلف نامشالته تاریخ در دسترس باشد.

چندی بعد به تهران آمد و چون حرفهائی در اطراف آئین تازه سیدعلی محمد از وی شنیده میشد از ترس اینکه میباید برای مزاحمتی فراهم گردد دوباره از تهران بیرون بازگشت و در بعضی از کتب منسوبه به بایبائیها و فرقی متعصبه از آنها نوشته شده از تهران بخراسان رفت و بعد به قزوین مراجعت کرده شش ماهه در نزد خواهرش ماند و در تمام شهرهای مذکور برادران و بستگان زیادی از خود داشت و با هر یک داخل مذاکره و تبلیغ گردید . در این اوقات سیدعلی محمد باب در ماکو زندانی بود و میگویند که از قزوین پیاده برای ملاقات وی به ماکو شتافت و در فصل زمستان و سرمای سخت به تهران بازگشت و از این تاریخ بیست و نه سال در تهران ، قزوین ، قم ، کاشان ، اسفهان ، اردستان ، اردکان و یزد آشکارا در مساجد و در سرمنابر مردم را با آئین جدید باب تبلیغ و ترویج مینمود . جمعی در این مدت تابع عقاید او شدند و بوی گرویدند و ریشه بایبگری در یزد و توابع آن بیشتر بواسطه تبلیغات سیدیحیی دارایی میباشد . در نتیجه تبلیغات و گرویدن جمعی بوی فتنه بایه برخاست و در آن حدود آشوب و اغتشاش روی داد . برای اینکه دستگیر نشود از یزد به قضا رفت و پس از چندی در آنجا هم نتوانست درنگ کند بناچار از آنجا به نیریز راهی گردید و بساط تبلیغ خود را گسترده . هنگامیکه به نیریز رسید (۱۲۶۶ ق.) اهالی محل از حاکم خود چندان رضایتی نداشتند و بر علیه او شورش نمودند . سیدیحیی موقع را معتنم شمرده برای پیشرفت کار خود دستیار اهالی شد و با آنان پیوست و حاکم ناگزیر شده از آنجا فرار نمود و سیدیحیی در نیریز تسلطی کامل یافت در این هنگام فارس حاکم نداشت و امور حکومتی بامیرزا فضل الله علی آبادی نصیرالملک وزیر و پیشکار فارس بود .

او در ابتداء قیام سیدیحیی ، هر قدر خواست که بایند و اندرز او را از حرکات و عملیاتش منصرف نماید نتیجه ای نیکشید بنا بر این ناچار گردید که برای دفع او قوای بسز کردگی مسطقی قلیخان قراقرزو (اعتماد السلطنه) و مهرعلیخان نوری شجاع الملک^۱ به نیریز گسیل دارد . اردو پس از زد و خورد و کشته شدن عده زیادی از طرفین سرانجام سیدیحیی در سال ۱۲۶۶ قمری به مسطقی قلیخان تسلیم گردید و بعد هنگام خروجش از چادر او و رفتن بسرای خود ، چون علی اصغر خان برادر بزرگ زین العابدین خان حاکم نیریز در جنگ با او کشته شده بود از این جهت پسران او با عده ای دیگر سیدیحیی را در بین راه بوضع فجیعی کشتند . از او دو پسر خردسال باقی ماند که با سی نفر از اتباعش بدست قوای دولتی اسیر گشتند . پسران او چون خردسال بودند به نزد سید جعفر پدربزرگ آنان به بر و جرد فرستاده شدند و آن سی نفر اسیر بحکم فیروز میرزا نصره الدوله حاکم فارس کشته شدند . پس از کشته شدن سید یحیی در سال ۱۲۶۶ قمری آشوب نیریز بر طرف نگردید و در سال ۱۲۷۰ قمری دوباره بایبائیهای آنجا اجتماع کرده آشوب برپا نمودند و بین قوای دولت و آنان جنگ

۱- منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۱۹۸ این شخص را دیوان بیکی محمدعلیخان بن حاجی شکرالله خان نوری نام میبرد و اشتباه است .

سخنی در گرفت و سرانجام بیشتر بانی‌ها در جنگ کشته و دستگیر شدند و برای اینکه دوباره غوغائی در آنجا برپا نشود ظهیراسب میرزا مؤیدالدوله حکمران فارس آن حدود را از وجود بانی‌ها بکلی تمسبه نمود.

میرزایحیی نوری ملقب به صبح ازل رئیس فرقه ازلیه از فرق پاییه،

یحیی

که امروزه نسبت به بهائی‌ها، فرقه دیگر پاییه، فوق‌العاده در اقلیت

میباشند. میرزایحیی پسر میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ و برادر صلیبی میرزا حسینعلی ملقب به بهاء و معروف به بهاءالله پیشوای بهائی‌ها بوده^۲، اصل خانواده ایشان از آبادی تاکر نور مازندران بوده ولی خود صبح ازل در تهران در حدود سنه ۱۲۴۶ یا ۱۲۴۷ هجری قمری متولد شده است. ازل با بهائی خیلی فرق دارد با وجودیکه هر دو فرقه از بایبگری منشعب شده اند لکن با هم اختلاف زیاد داشته و با یکدیگر بسیار بد میباشند. ازل‌ها بهائی‌ها را و بهائی‌ها ازل‌ها را بهیج وجه قبول ندارند. ازل‌ها که آنان را بانی و بانی هم میگویند طرف پیرو سید علی محمد باب بوده و میرزایحیی صبح ازل را جانشین وی میدانند و بمناسبت کلمه صبح ازل لقب میرزا یحیی نام خود را ازل گذاشته اند و اما بهائی‌ها پیرو میرزا حسینعلی نوری ملقب و معروف به بهاء یا بهاءالله برادر بزرگ میرزایحیی بوده و معتقدند که میرزا علی محمد شیرازی معروف به باب بیشتر میرزا حسینعلی بوده و هر چه هست میرزا حسینعلی است و لا غیر و چون این جانب چندان علاقه و ذوق بحث مذهبی ندارم از این جهت بکوتاهی پرداخته و مطلب را در همین جا ختم میکنم.

زعیم‌الدوله در صفحه ۳۳۶ کتاب مفتاح باب‌الابواب شرح جامعی راجع به روابط بین صبح ازل و بهاءالله از اول عمر تا افتراق ایشان از حیث عقیده و طریقه و سپس نفی ایشان به قبرس و عکا نگاشته که چون بسیار روشن و مختصر و مفید است مناسب دانستم که ترجمه آن را عیناً در ذیل بدست دهم.

مؤلف مزبور پس از مبعی صحت از بهاء و ازل گوید: « این جا نکته مهمی است که حتماً باید اشاره بدان بنمائیم و آن این است که میرزا یحیی صبح ازل و حزب او موسوم به ازل و جمیع ایرانیان همه با اتفاق آراء گویند که باب مدتی قبل از قتل خود میرزا یحیی مذکور را بسمت وسی خود تعیین نمود و ورقه توسیبه را بخط خود نوشت و مهر نمود و به مقتضای این وصیت نامه میرزایحیی را خلیفه بعد از خود تعیین کرد و سپس برادر بزرگتر او بهاءالله را وکیل و قیم بر او قرار داد و او را به محبوب ساختن برادرش و اخفاء او از چشم‌های مردم، چه موافقین و چه مخالفین، مأمور ساخت تا اینکه نامبرده از سوء قصد مردم در امان باشد. پس بهاءالله در تنفیذ امر باب کوشید و برادرش را از چشم‌های دشمنان و دوستان

۱- صبح ازل لقبی است که میرزا علی محمد باب به میرزا یحیی نوری داده است.

۲- میرزا محمد مهدیخان زعیماالدوله در صفحه ۳۳۴ از کتاب مفتاح باب‌الابواب گویند که بهاء و ازل از یک مادر بوده اند و بدون شبهه این سخن سهواست.

۳- بهاء لقبی است که میرزا علی محمد باب به میرزا حسینعلی نوری داده است. میرزا حسینعلی بهاءالله برادر بزرگتر میرزایحیی صبح ازل بوده و تفاوت سن این دو برادر قریب به سیزده سال بوده است.

پنهان ساخت و خود به نیابت از جانب برادر با مردم مخاطبه و مکاتبه مینمود و مردم نیز با خود او بعنوان اینکه نائب و وکیل از جانب برادرش صبح ازل میباشد مخاطبه و مکاتبه مینمودند و چون بهاءالله به بغداد نفی بلد شد، میرزایحیی نیز بجانب او رفت و از افسار مانند سابق خود را محبوب ساخت و در عراق و استانبول و ادرنه حال وی با برادرش بهاءالله بهمین نحو بود تا آنکه درآین شهر اخیر از خواب غفلت خود بیدار گشت و دید که همه چیز را از دست داده است و میرزاحسینعلی مستقلاً نام ریاست و نیابت و خلافت از جانب باب را بدست گرفته لهذا با برادر از در مخاصمت و منازعت و مخالفت درآمد تا آنکه دولت عثمانی با سفارت ایران در استانبول در سال ۱۲۸۵ قمری با اتفاق هم قرار دادند که دو برادر و اتباعشان را به عکا و قبرس نفی بلد نمایند و همین کار را هم کردند.

صبح ازل به ترمیم کتاب نطفة الکفای تألیف حاج میرزا جانی کاشانی^۱ در وقت ادعای میرزا علی محمد بعنوان باب، در سنه ۱۲۶۰ قمری، جوانی چهارده ساله بوده است و در وقت استخلاف، باب و برادر بوسایت خود، در سنه ۱۲۶۵ قمری، یعنی یکسال قبل از قتل خود، وی جوانی بوده است ۱۹ ساله. صبح ازل در سنه هزار و سیصد و سی قمری مطابق ۱۹۱۲ میلادی در سن هشتاد و چهار سالگی در شهر فناگوستا (مانوسا) حاکم نشین جزیره قبرس، که وی مدت چهل و پنج سال در آنجا متفی بود در گذشت. بابها که همان ازلبها باشند در وقتیکه نام میرزایحیی برده میشود نام او را بالقابیکه سید علی محمد باب او داده یاد میکنند و آن القاب ار این قرار است: صبح ازل، وجه، نور، نوره، وحید اسقر، وحید ثانی و مرآت.

حاج میرزایحیی دولت آبادی متولد ۱۲۲۹ قمری (۱۲۴۱ خورشیدی)

یحیی

پسر دوم حاجی میرزا هادی دولت آبادی^۲ از معارف علمای اسفهان بود و چون به ازل بودن منته و معروف بود^۳ بنابراین ترانست در اسفهان بماند و از آنجا با خانواده خود در سال ۱۳۰۹ قمری به تهران آمد و ساکن شد^۴.

حاج میرزایحیی از افرادی است که نسبت به فرهنگ و بیداری افراد مملکت خدماتی انجام داده زیرا او پیش از همه کس در تهران در حدود سال ۱۳۱۵ قمری بتأسیس مدارس

۱- مقتول در ۱۲۶۸ قمری.

۲- دولت آباد قریه ای است در ۲۰ کیلومتری شمال اسفهان بلوک برخوار.

۳- فرقه ازل از فرقه بابیه است، بطوریکه پیش گفته شد، ازلی های بابائی خاعمان بابی هستند که پیر و میرزا علی محمد باب و جانشین وی میرزایحیی صبح ازل بوده و بهائی ها فرقه دیگری هستند که پیر و میرزا حسینعلی نوری بهاء یا بهاءالله برادر صبح ازل میباشدند. بابگیری غیر از بهائی گیری است و یکی از هم جدا و مجزی بوده و نباید باهم اشتباه بشود زیرا با هم خیلی اختلاف دارند و دشمن یکدیگر میباشند.

۴- حاج میرزا هادی پسر صاحب ترجمه (متوفی ۱۳۲۶ قمری) فرزند میر عبدالکریم فرزند میر محمد هادی (متوفی ۱۲۵۸ قمری) فرزند میر عبدالکریم از علمای معروف بوده که در زمان ملا محمد باقر مجلسی از شوشتر با اسفهان آمد و در دولت آباد ساکن شده است و او نواده قاضی نورالله شوشتری مؤلف کتاب مجالس المؤمنین و جد سادات دولت آبادیهای اسفهان میباشد.



حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی

ابتدائی بطرز جدید از قبیل مدرسه ساعات، ادب و غیره اقدام کرد. در دوره‌های دوم و پنجم در سالهای ۱۲۸۸ و ۱۳۰۳ خورشیدی از کرسیان نماینده مجلس شورای ملی بود. سفرهای زیاد یاروپا کرده و در سال ۱۹۱۱ میلادی نمایندگی دولت ایران را در کنفرانس بین‌المللی لندن داشت. از تألیفات او کتاب علی و حیات یحیی در ۴ جلد میباشد و در سال ۱۳۵۹ قمری برابر با آبان ۱۳۱۸ خورشیدی در تهران در سن ۸۰ سالگی درگذشت. یحیی خان دارای القاب آخوندان مخصوص - معتمد الملک و وزیر مخصوص

یحیی

و مشیر الدوله سومین پسر میرزا یحیی خان امیر دیوان قزوینی و شوهر چهارم عزت‌الدوله و برادر حاج میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم ناصرالدین شاه بوده است. یحیی خان

۱ - مدرسه ساعات در شمال خیابان شاه آباد تهران واقع بود و حباط آن را احمد میرزا عبدالدوله (مؤلف تاریخ خندی) پس از چهل و هشتم فتحعلیشاه و پدر حاج سیدالدوله - عین الدوله و وجه الله میرزا برای مدرسه وقف نمود.

۲ - ملک‌زاده عزت‌الدوله خواهرتس ناصرالدین شاه متولده در سال ۱۲۵۰ هجری قمری بوده و در سال ۱۲۶۵ قمری در سن ۱۶ سالگی زن میرزا تنفی خان امیر کبیر شد. پس از قتل آن مرد نامی. ناصرالدین شاه به عیب خواهر خود را بازواج میرزا کاظم خان نظام‌الملک پسر میرزا آقاخان قوری صدراعظم در آورد. هنگامیکه میرزا آقاخان قوری صدراعظم او را برای پس برداشتن میرزا کاظم خان نظام‌الملک خواستگاری نمود شاه و مهد علیا، پس از گرفتن پیشکشهای بقیه پادوقی در صفحه بعد

بقیه یاورقی از صفحه قبل

زیاد از صدراعظم ، باین کار رضایت دادند لکن عزت الدوله به برادرش پیغام داد که معلوم میشود کمیته جزء انان سلطنت و صدارت که هر کسی صدراعظم میشود باید در خانه او زندگی کند و بالاخره پس از گفتگوهای بسیار عزت الدوله هم قبول کرد یا با او قبولانندند مشروط باینکه بظاهر زن نظام الملک بشود ولسی هرگز همخوابه او نباشد. در مدت هفت سال که میرزا آقاخان صدراعظم بود بین عزت الدوله و شوهرش کمتر سازش بود و چون مزاجت عزت الدوله با جبار صورت گرفته بود همیشه بین زن و شوهر نفاق و کدورت حاصل میشد تا اینکه در ۱۲۷۵ قمری میرزا آقاخان معزول و با تمام کسایش به ولایات تبعید گردید . عزت الدوله هم موقع را برای خویش مقتم شمرده فوراً از میرزا کاظم خان طلاق گرفت و بمقتد شیرخان اعتماد الدوله (عین الملک خوانسالار) پس خال خود که بوی علاقه مند بود و سرسری با هم داشتند در آمدند . در سال ۱۲۸۵ قمری که اعتماد الدوله به ناخوشی طاعون مرد . یحیی خان معتمد الملک طالب مزاجت با عزت الدوله گردید و این کار بوساطت و اسرار میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی که اعتمادی مخصوص به یحیی خان داشت صورت گرفت . عزت الدوله از یحیی خان دو فرزند آورد یکی حسینخان معتمد الملک و دیگری افسر السلطنه که در رجب سال ۱۳۰۶ قمری بحیالۀ نکاح سلیمانخان ادیب السلطنه پسر عبدالاحسینخان (نختر الملک ناصر السلطنه) معروف به کفری در آمد .

عزت الدوله پس از کشته شدن میرزا تقی خان امیر کبیر شوهر اول خود چندان ترمیمی نداشته و پس از فوت یحیی خان چهارمین شوهر خود نیز چندان با شرافت نزیست اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود (۲۲ زیجه ، ۱۳۰۸ ق) شرحی در این باب نوشته که در این جا عیناً نقل میشود . «سر بهار شاه نووم در حضور شاه صحت زائیدن افسر السلطنه دختر مشیر الدوله که از عزت الدوله است بود که در وقت وضع حمل حکیم اودینگ انگلیسی را برده بودند بجهت قابلمکی ، شاه خیلی متعجب بود و میفرمود ، بد رسمی تازه معمول شده که مرد باید زن را بزبانند . آخر این دختر نوه محمدشاه است چرا باید انگلیسی دست به فرج او بزند . امین السلطان عرض کرد چرا متعجب میشوید هزار نفر دست زده یکی انگلیسی باشد چه خواهد شد » (دکتر نوم فرانسس اودینگ Tom Francis Odling از سال ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۶ میلادی) از ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۴ هـ . ق) سال فوتش طبیب سفارت انگلستان در تهران بوده است .

عزت الدوله در اواخر زن میرزا ناصر الله خان نوکر یحیی خان مشیر الدوله شوهرش شد بدین معنی که یاسوی پیش آهنگ آخرش توبره کش شد . محمد حسینخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۶ ق) مینویسد ، «صبح میرزا ناصر الله خان آدم مشیر الدوله آمد که مشیر الدوله با شعاکاری دارد . عزت الدوله در سال ۱۳۴۳ هجری قمری در سن ۷۳ سالگی در گذشت . نامبرده از میرزا تقی خان امیر کبیر دو دختر داشت یکی تاج الملوک که بعدها ام الحاقان لقب یافت ، دیگری همدم الملوک که به همدم السلطنه ملقب شد . مهد علیا این دو نوه دختر خود را بعدها به دو نواده پسر خورش یعنی سلطان مسعود میرزای ظل السلطان و مظفر الدین میرزا ولیعهد دو پسر ناصر الدین شاه داد . ظل السلطان باز دوواج با تاج الملوک خواهر همدم الملوک زیادتر تمایل داشت ولی مظفر الدین میرزایه تاج الملوک دل باخته بود . شکوه السلطنه مادر ولیعهد او را برای فرزند خود خواستگاری کرد و ملقب به ام الحاقان وزن مظفر الدین میرزا شد و همدم السلطنه زن ظل السلطان و این دو دختر در سال ۱۲۸۴ ق . بخانه شوهران خود رفتند . ام الحاقان مادر محمد علیشاه و خاتم عزة السلطنه که پس از سردن مادرش ملقب به عزة الدوله شد زن عبدالحمین میرزا فرمانفرما (مادر نصره الدوله - سالار لشکر - محمدولی میرزا و محمد حسین میرزا فیروز) میباشد . ام الحاقان در سال ۱۲۹۳ قمری هنگام ولیعهدی مظفر الدین میرزا ، به جهانی . حسب الامر ناصر الدینشاه ، در ایام عید نوروز در تهران در باغ ایلخانی مطلقه شد و همدم السلطنه که در سال ۱۲۹۶ ق . فوت کرده مادر جلال الدوله - کواکب السلطنه و شوکت السلطنه و عزیز السلطنه بوده است .

در سال ۱۲۴۷ هجری قمری متولد شده و چون میرزا نبی خان پدراو در تربیت اولاد خویش جهد وافق مینمود در آفاق سلطنت ناصرالدین شاه دو فرزند. خود میرزا حسینخان و یحیی خان را برای تحصیل به اروپا فرستاد. میرزا حسینخان پس از برگشت لکن یحیی خان در پاریس به تکمیل زبان فرانسه مشغول شد و پس از مراجعت در سال ۱۲۷۲ قمری به مترجمی وزارت امور خارجه و سپس به نیابت سفارت پترزبورگ منصوب گردید.



یحیی خان میرزا دولت در جوانی



عزت الدوله

در مراجعت از پترزبورگ، میرزا آقاخان نوری در سال ۱۲۷۳ قمری او را به سمت آجودان خود انتخاب نمود و چون میرزا آقاخان در سال ۱۲۷۵ ق. معزول شد، ناصرالدین شاه یحیی خان را آجودان مخصوص و مترجم حضور خود نمود و در همین تاریخ بود که برادرش حاج میرزا حسینخان بوذرجمهری ایران در دربار عثمانی نامزد گشت. یحیی خان در ۱۲۷۶ قمری از طرف ناصرالدین شاه به مأموریتی مخصوص و بردن نشان به استانبول رفت و در مراجعت در سال ۱۲۷۷ ق. از طرف سلطان عثمانی نشانهایی برای شاهزادگان و اعیان دولت آورد.

در سال ۱۲۷۸ قمری قرمان ولایت‌عهدی مظفرالدین‌شاه و خلعت او را از جانب شاه به تیریز برد. در سال ۱۲۸۲ قمری علاوه بر سمت‌هایی که داشت تحویل‌داری وجوه صرف جیب شاه نیز بوی محول گردید. و در سال ۱۲۸۴ ق. که ناصرالدین‌شاه به خراسان رفت (سفر اول) یحیی‌خان آجودان‌مخسوس نیز از همراهان شاه بود و با اصطلاح آزمان در ملازمت رکاب نصرت انتصاب میارک بود و در اواخر همین سال بلقب معتمد‌الملک منقّب گردید. بعد از آنکه شوهر سوم ملک‌زاده خانم عزت‌الدوله یعنی اعتمادالدوله قوانلو در سال ۱۲۸۵ قمری درگذشت، یحیی‌خان معتمد‌الملک طالب مزاجت یا خانم عزت‌الدوله گردید و این کار بوساطت واسرار میرزا یوسف آشتیانی مستوفی‌الممالک که اعتمادی مخصوص به یحیی‌خان داشت صورت بست.



از چپ بر راست: محمد حسنجان محقق - میرزا علی‌نقی حکیم‌الممالک - یحیی‌خان مستوفی‌الدوله - آقا علی‌رضا آشتیانی امین‌مخسوس - آقا رضا عکاشی اقبال‌السلطنه

حاج میرزا محمدخان مجد‌الملک سینکی پدر میرزا علیخان امین‌الدوله که مخالف با میرزا یوسف مستوفی‌الممالک بوده و میانه‌خوشی با پسران میرزا نبی‌خان قزوینی نداشته و یکی از منتقدین و خرده‌گیران عصر خود بوده در رساله‌ی مجدیه صفحه ۳۵ در این باب به ترمیم چنین مینویسد: «از این وصلت که به‌کدخدائی آقا صورت بست اعتبار و عزت دولت برای خود جای پستی اختیار کرد و شبهه نمائند که در ایران همین قدر که ابرام و سخت‌دوئی بدرجه‌ای مخصوص رسید بخواهش‌هایی که ممنوع دولتی و مذموم ملت است میتوان دست یافت».

- ۱- تحویل‌داری وجوه صرف جیب شاه عبارت از پولهایی بوده که بشاه رشوه میدادند و دادن رشوه به‌شاه یا شاه‌نشاء اصطلاحاً نامش پیشکشی بوده‌است. سابقاً تحویل‌داری وجوه صرف جیب شاه را خزانه‌داری صرف جیب مبارک و یا اداره صرف جیب مبارک نیز می‌گفتند.
- ۲- عین‌الملک خوانسالار پسر سلیمانخان معروف به خان خانان برادر تنی مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه.
- ۳- مقصود میرزا یوسف مستوفی‌الممالک است.

باز همان مجدالملک در باب یحیی خان معتمدالملک که از او فتوۀ کاذبه تعبیر میکنند می‌نویسد: «اما شخص فتوۀ کاذبه که به سوابدید جناب آقا بالفعل از منسوبان معتبر پادشاه است بعد از آنکه عزت دولت را برد و آبروی خانواده سلطنت را بظلمت ریخت با امید آنکه باصل خود رجوع کند با عمه‌کس گرم گرفت که در این گرمابه جدید مردم را خوب سروکیشه کند، مثل شعله جواله سر و ته هوا را احاطه کند که می‌آید یک مشتری از حمام جدید بی‌سروکیشه بیرون رود». این جوان کامجو و کامیاب بمذاق این آبرو و انساب، در حضرت اقدس همایون یحیی حسارت و جلافت کرده که گویا آورده اوست یا وقتی در پرده او بوده کسی را مجال منع نیست زیرا که پادشاه محبوب است و پشنگاه اعلی بی‌حاجب و او بی‌حجب در انظار خارجه و داخله چنین جلوه داده که رأی سواب پادشاه تابع رأی باسواب او است و جمعی از متولیان را بافتای این شبهه به بیرامه کشیده و همه را سخت کرده.



استادالسلطنه - امین‌السلطان - یحیی خان معتمدالدوله - مجدالدوله

در سال ۱۲۸۸ قمری بمذاق آنکه حاجی میرزا حسینخان بایران آمد و وزیرعدلیه و وظائف و اوقاف شد یحیی خان معتمدالملک هم حکومت عراق و کمره یافت و پس از مرگ امیراسلطنخان قسوانلو مجدالدوله که به حکومت لرستان و خوزستان منصوب شده بود، حکومت لرستان و خوزستان نیز ضمیمه حکومتش گردید اما کمی بعد او را بدربار خواسته بوزارت مخصوص و عضویت دارالشورای کبری و نظامت آن مجلس انتخاب شد و

۱- اشاره است بجد یحیی خان که دلاک حمام بوده و مشتریان را سروکیشه می‌کرده.

بعد که برادرش به مقام سپهسالاری و صدادت رسید، در سال ۱۲۸۹ قمری پس از فوت حاجی کیومرث میرزا ملک آرا ملقب به ابوالملوک پسر وی و دوم فتحعلشاه، بجای وی، سمت کشیکچی باشیگری معین و مشغول بکار شد و در همین سال حکومت گیلان را اداره و عهده او واگذار گردید.



باب شریف میرزا حسین خان



یحیی خان معتمد الملک
(مشیر الدوله)
ظل السلطان

در سال ۱۲۹۰ قمری که حاج میرزا حسینخان سپهسالار شاه را به فرنگ برد یحیی خان نیز در رکاب بود و چون از این سفر برگشتند شاه در ۱۲۹۱ قمری حکومت یزد را به وی واگذار نمود و او از طرف خویش حسینقلی خان (سعدالملک - نظام السلطنه) مافی را به نیابت خود به یزد فرستاد و در ۱۲۹۲ قمری والی فارس شد. مسعود میرزای ظل السلطان که از سال ۱۲۸۶ تا اوایل سال ۱۲۹۱ قمری والی فارس بود و هنوز به آنجا چشم داشت.

در صفحه ۲۳۴ تاریخ مسعودی در باب مأموریت یحیی خان معتمد الملک با تاجاشرحی مینویسد و نظر و غرض خود را در این باب در خصوص یحیی خان و برادرش علی کسرده چنین گوید: «حکومت فارس در این سال از حسام السلطنه تغییر کرده به یحیی خان معتمد الملک مرحمت شد. من در عمارت خود خوابیده بودم نظری بود از هیج جای دنیا خبر نداشته

هیچ از این معامله هم مسیوق نبودم يك سر تبه در اطاق باز شد یحیی خان معتمدالمك با عبدالحسین خان فخرالمك پسر دوم خانباهاخان برادر ابوالفتح خان صارم الدوله که شهور بود به عبدالحسین خان کفری وارد شدند بسیار پسره متقلب کثیف لامذهبی بود من از این نوع اشخاص فطرتاً بدم می آید . انیس و جلیس یحیی خان شده قوه جذایت و قوهم جنسی اورا بان ما نوس کرده ، من گمان کردم حامل خلعتی است برای من ، چرا که هرگز گمان نمی کردم همچو جمادی را حاکم فارس بکنند .



یحیی خان مشیرالدوله و پسرش
حسین خان معتمدالمك



یحیی خان مشیرالدوله

گفتم جنابا زاء کم کرده اید خوش باشد . چون اولاد میرزا نبی خان يك نسوع متماق غریبی بودند افتاد بروی دست و پای من و بوسیدن و قربان و سدقه دروغی رفتن و تملق گفتن که چاکر مأمور فارس است آمده ام اگر مرخص بفرمائید بروم والا فلا ، بعد از این صحبت های رسمی ، گفتم چطور شد همچو بی خبر آمده اید و از این تغییر حکومت و غیره و غیره ما بتوسط تلگراف بی خبر بودیم گفت تمیدانم قبله عالم با سپهسالار چه قراری دادند مرا خواسته دستخطی نوشته برای شما داده و به چاپاری فرستادند بعد پاکتی سر به مهر از پدرتاجدارم بمن داد دستخط جهانمطاع بخط مبارک این بود :

عظمت السلطان جناب معتمدالملک را فرما فرمای فارس کردند و به جاپاری فرستادیم آنچه لازم دارد تو برای او تدارک کرده مجلاً او را بقرستش زیارت کرده بر چشم ما ایده گفتیم سمنا و اطمننا . همین قسم برادرش سپهسالار عریضه به ما نوشسته و اظهار خصوصیتی کرده بود . همه چیزش فسرده عصر حاضر بود لکن به جهت بعضی دستورات عملها که از تلکرافخانه بگرد از برادرش سپهسالار و بعضی تلکرافتها بهیاز بکند تقریباً یک هفته سوهان روح بنده بودند و کمال نفرت را از ملاقاتش داشتم .

به خداوند علیم روح را صحبت ناجس عنای است الهم . فقط یک کلمه با توضیح کردم و بی پرده و پلاس باو گفتم عن اخلاصی برادرت ندارم و بشوخیه ایضاً بخودت . اما فرما فرمائی فارس کار آسانی نیست با عبدالجین خان کفری فارس را نمیتوان اداره کرد . گفت خیال دارم به مشیر کارها را رجوع کنم . گفتم این سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را این ناپاک چون منی را سه مرتبه از فارس در بدر کرد تو پیشش هیچی .

حاجی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد دیدم به سفر گنجش فرو نبرود به خصوص باو گفتم تو را هفت ماه یا شش ماه دیگر با کمال فلاکت و ذلت در همین عمارت ملاقات خواهم کرد . تو چطور در میدان مشیری اینها را باو گفتم و مرخص کردم . . . رفت طرف فارس . بعد از چندی عمام عزت الدوله که مادر زن منم بود با کسان و بستگان فرما فرما بر ما وارد گردیدند مبلغی هم زحمت و مبالغی هم پول نقد برای آنها خرج شد آنها هم رفتند . . . همان قسم که من گفته بودم بیحیی خان شد . بیحیی خان معزول و حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله برقرار شد . بیحیی خان با عزت الدوله و قروض زیاد بر ما وارد شدند . خدا میداند در این دو سفر اهاب و تقاب و فرستادن بیحیی خان با آن اردوی منظم و خوب مبلغ گزافی بمن ضرر وارد آورد این هم یک ضرر اولاد میرزا نبی خان بود که بمن وارد شده .

بیحیی خان معتمد الملک پس از مراجعت از مأموریت فارس تا سال ۱۲۹۴ قمری ، که به حکومت مازندران منصوب شد ، شغل مهمی نداشت و در این سمت اخیر بود تا آنکه برادرش سپهسالار که در سال ۱۲۹۵ ق. بمعیت شاه به سفر دوم فرنگستان میرفت او را به جای خود به کنفالت وزارت خارجه و سپهسالاری قشون در تهران گذاشت .

در ۱۲۹۷ قمری بیحیی خان پس از محمود خان ناصر الملک وزیر بنائی شد و چون سال بعد برادرش حاج میرزا حسینخان در مشهد در گذشت یا بنا به قولی با مرشاه مسموم گشت (۱۲۹۸ ق.) ناصرالدین شاه بیحیی خان را در جمادی الثانیه ۱۲۹۹ ه. ق. با لقب مشیر الدوله

۱- مراد از مشیر حاج میرزا ابوالحسنخان مشیرالملک شیرازی است .

۲- در آن زمان عنوان سمت مزبور چنین بوده ، وزیر بنائی دیوانی کل معالک محروسه

یا اداره بنائی دیوان اعلی .

ملقب و بوزارت عدلیه منصوب نمود و پسرش میرزا حسینخان ملقب به معتمدالملک گردید . پس از اینکه مشیرالدوله وزیر عدلیه شد شاه امور بنائى دولتی را که از کارهای پرسود و باسصلاح نادر آن زمان بود^۱ بعهده آقا پیراهیم امین السلطان واگذار نمود^۲.

بھی خان مشیرالدوله در مواقعی در مقابل شاه خیلی جسور و به تندى با وی صحبت میکرده است از آن جمله اعتماد السلطانه در یادداشت های روزانه خویش مینویسد : ۴۰ جمادى الثانیه ۱۲۹۹ : بعد معتمد الملک جلو آمد عرض کرد موجب مرا چرا قطع کرده اید چه تقصیر دارم ؟ معلوم شد مستوفى المعالك قرار داده است هر که حساب دارد موجب او بخرج نوشته نشود تا حساب خود را بدیوان بپردازند . معتمد الملک از این پابت کسل بود و خیلی بشاه تند گفته .

و نیز مینویسد : ۲۲ جمادى الثانیه ۱۲۹۹ : امشب مهمان مشیرالدوله هستم لباس عوض کرده با نهایت خستگى که داشتم خانه ایشان رفتم جمعی آنجا بودند : ایلخانى (الله قلیخان) - مخبرالدوله (علی قلیخان) - سره الدوله (فیروز میرزا) - نصیرالدوله (میرزا عبدالوهاب خان شیرازی) - امین السلطان (آقا پیراهیم) - امین الملک (میرزا علیخان امین الدوله) - امین السلطانه (محمد علیخان) - ناظم الملک (میرزا ملکم خان) - معاون الملک (میرزا محمد علیخان) - امین لشکر (میرزا قهرمان) - اعتمادالدوله (محمد مهدیخان) - آجودان مخصوص (آقارضاخان اقبال السلطانه) - حکیم تولوزان - حکیم المعالك (میرزا علی نقی) - محقق (محمد حسنخان) - امین حضور (آقاعلی) و من اعتماد السلطانه .

شام فرنگی دادند یعنی در سر میز شام بسیار خوب و ممتازی بود و خیلی خوش گذشت این شام ولیمه لقب و منصب بود که معتمد الملک ، مشیرالدوله و وزیر عدلیه شده است . اما این میر که رجال دولت و اعیان مملکت نشسته بودند فی الواقع اگر شخصی از ینگی دنیا می آمد و میخواست رجال دولت ایران را دیده کله و عقل آنها را بسجد چنین مجلسی لازم بود که همه را جمع کنند برای من خیلی حیرت و افسوس روی داد بحالیه و آتیه مملکت و وطن خود خیلی غصه خوردم قدری که از جلوس سر میز گذشت جز نصیرالدوله که شراب نمیخورد سایرین صداهای سماو و خر و مرغ و هر نوع وحوش پرنده و چرنده را از خود در می آوردند و باتصال شراب میخوردند^۳ و حرفهای بی سر و ته اظهار خصوصیت های دروغ و گله های بی معنی از روی مستی رد و بدل میکردند .

۱- این زمان را خیر ندارم که چگونه است .

۲- امین السلطان در این تاریخ دارای بیست شغل مهم بوده است .

۳- امریکا .

۴- معلوم میشود که در آن زمان عرق خوردن و سایر انواع مشروبات چندان معمول

خلاصه ، خوبی شام را طوری نزد من ضایع کردند که هیچ لذت نبردم در آخر شام نصرت الدوله است برخاست سلامتی میزبان شرابی خورد چند کلمه گفت و هورا کشید بعد مشیر الدوله خواست فصاحت بیان خود را معلوم کند جواب داد و هورا کشید خلاصه بد مستی ها کردند ساعت چهار مراجعت بخانه شد .

در سال ۱۳۰۱ قمری ناصرالدین شاه ، یحیی خان مشیر الدوله را به مناسبت انتساب نزدیکی که بخاندان سلطنتی داشت برای تبریک جشن بلوغ ولیعهد روسیه^۲ با تشریفات تمام بدربار پترزبورگ فرستاد و در همین سفر بود که یحیی خان بلق جناب اشرفی ملقب گردید . ناصرالدینشاه در حاشیه فرمان بخط خود نوشته بود : «اشرفی که فرنگی ها آلتش میگویند» .

یحیی خان مشیر الدوله که همواره میکوشید که به مقام وزارت خارجه شغل سابق برادرش برسد و شاه و پشی از درباریان یان راضی نبوده در همین سفر پترزبورگ خود را سخت بروس ها نزدیک کرد و چون در همین اوان میرزا سعیدخان مؤتمن الملک پس از ۲۵ سال وزیر امور خارجه بودن نیز فوت کرده بود روس ها برای وزیر خارجه شدن یحیی خان کوشش بسیار کردند لکن انگلیس ها که به این کار بهیچ وجه رضایت نداشتند از آن کار جداً جلوگیری نمودند و شاه را بر آن داشتند که محمودخان ناصرالملک قراگوزلو همداستی^۳ را که سابقاً در لندن مأموریت داشت و وزیر مختار بود و در این تاریخ ارجانب ظل السلطان حاکم کرمانشاه و کردستان شده بود . بوزارت خارجه انتخاب کند و در این قضیه ظاهراً انگشت ظل السلطان هم که دشمن یحیی خان بود دخالت کلی داشت .

اعتماد السلطنه در باب ارتباط مشیر الدوله با روس ها در یادداشت های روزانه خود مینویسد : « ۱۲ صفر ۱۳۰۱ : امروزم بنا بود شاه سوار شود موقوف شد . مشیر الدوله احضار شده بود ، هر وقت با روس ها شام کاری دارند آنوقت مشیر الدوله را میخوانند . از قرار معلوم در سرحدات آذربایجان ، ارمنستان و غیره اغتشاش است . »

و نیز مینویسد : « ۱۳ جمادی الاولی ۱۳۰۱ : سیح خانة ظل السلطان رفتم ، مدتی بودم . شاهزاده خواست به من معلوم کند که بتوسط او ناصرالملک وزیر امور خارجه خواهد شد اما من از مقدمه بی اطلاع نبودم . چون امین الدوله و مشیر الدوله و نصیر الدوله که پیش کش ها و واسطه ها داشتند و میدادند شاه این منصب را نداد . »

۱- فیروز میرزا پسر شاهزاده عباس میرزای نائب السلطنه .

۲- از شب رفته .

۳- نیکلای دوم فرزند الکساندر سوم .

۴- ناصرالدین شاه قاجار .

معلوم شد به نام الملك مرحمت میشده .

م. ق. هدایت در صفحه ۶۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در باره انتخاب وزیر امور خارجه بجای میرزا سعیدخان مؤمن الملك این چنین نویسد : « چهار نفر را برای وزارت خارجه بمرض رسانده بودند میفرمایند مشیرالدوله (یحیی خان) اختیار قسم و مهرش را صادر، امین الدوله (میرزا علیخان) بی حال است، نصیرالدوله (میرزا عبدالوهابخان) هناك است، قوام الدوله (میرزا عباسخان) بی حیاهه .

شنبه ۲۸ ربیع الاول ۱۳۰۳ : « از آنجا خدمت شاه رسیدم ، بسیار دیرروز و امروز شاه پریشان هستند ، این شاهسون که در مغان سکنی دارند سه هزار خانوار بچاک روسیه پناه برده اند ، خاطر مبارک متغیر است . ایلچی روس هم پذیرفته شد مشیرالدوله موسمی بدست آورده اسباب وزارت خارجه خود را فراهم می آورده . در ایامیکه در خراسان اغتشاش بود (۱۳۰۳ ق.) و مردم بر علیه آصف الدوله شيرازي قیام کرده بودند، ايشاه شاه خواست مشیرالدوله را بحکومت بفرستد و خیلی هم این موضوع شهرت داشت و در افواه بود لکن شاه از خیال خود منصرف گردید و ناصر الملك با در اواخر جمادی الاولی بحکومت انتخاب کرد و در جمادی الثانیه ۱۳۰۳ بخراسان فرستاد .

یحیی خان مشیرالدوله بپهر نحو بسود بالاخره موفق شد که در سال ۱۳۰۳ قمری پس از اینکه محمودخان ناصر الملك به حکومت خراسان منصوب و فرستاده شد مشیرالدوله با علائق منوطی که سالیان دراز بوزارت خارجه داشت سرانجام در سلخ جمادی الاولی ۱۳۰۳ ق. وزیر امور خارجه شد^۱ و او این مقام را از تاریخ فوق تا ۴ شنبه ۱۱ ذیحجه سال ۱۳۰۴ داشت ولی در این تاریخ اخیر حادثه ای که خود او مورد بدگمانی واقع شد اتفاق افتاد وانگلیسها جداشاه را به نزل او مجبور نمودند و تفصیل آن واقعه از این قرار است :

در سال ۱۲۹۹ قمری سردار یا امیر محمد ابوبخان پسر امیر شیر علیخان که پدرش

۱- علت اینکه شاه از اعزام یحیی خان مشیرالدوله به حکومت خراسان منصرف شد بواسطه مخالفت سخت انگلیسها با او بود و بالاخره انگلیسها کوشش کردند که کسی از هواخواهان طرف اطمینان خود را بحکومت آنجا منصوب نمودند.

۲- دستخط شاه ، چون ناصر الملك لازم بود خراسان به حکومت برود لهذا وزارت خارجه

بتحریر روسها مدتی با انگلیسها جنگیده، خود او از پسر عم خود، امیر عبدالرحمن خان دست نشاندۀ انگلیسها، بمساعدت مالی - اسلحه و افسر انگلیسی منظم شده بود بایران پناه جست و بخدمت ناصرالدین شاه آمد و مورد ملاحظت وی قرار گرفت و از طرف دربار ایران برای او مخارج گذران و مهماندار مخصوص تعیین شد. در اواخر سال ۱۳۰۴ قمری یعنی در ایام وزارت امور خارجه بحیثیت خان مشیرالدوله، سردار محمدایوبخان غفلة از تهران فرار کرد و برای آنکه کسی بر احوال او اطلاع نیابد چند پاکت سر بسته بتاریخ روزهای پی در پی بنام بحیثیت خان مشیرالدوله دایر به نقاحت خود و ادامه آن نوشت و در خانه خویش گذاشت تا هر روز یکی از آنها را پیش وزیر خارجه ایران بفرستند و چنین جلوه کند که علت دیده نشدن ابوبخان بپسری بودن وی است و خود بسمت هرات حرکت نمود لکن بزودی مطلب فاش شد و انگلیسها که این کار را بتحریر روسها و بدستکاری بحیثیت خان مشیرالدوله میدانستند از یک طرف بدولت ایران سخت فشار آوردند که سردار محمدایوبخان را دستگیر کند و از طرف دیگر عدم اعتماد خود را نسبت بمشیرالدوله بیه ناصرالدین شاه علنی نمودند. سرانجام خود ابوبخان، بواسطه عدم موفقیت در کار خویش، در ماه سفر ۱۳۰۵ ه. ق. تسلیم ژنرال ماکلین سرکنسول انگلیس در مشهد شد و بحیثیت خان مشیرالدوله هم از وزارت خارجه افتاد و خانه نشین گردید و ناصرالدین تاه مقام اودا، بامواقت انگلیسها، به میرزا عباس خان قوام الدوله تفرشی وا گذاشت. اعتماد السلطنه در پادداشت های روزانه خود در این باب مینویسد:

«یکشنبه ۱۵ دیقعدۀ ۱۳۰۴: میگویند دولت انگلیس شارژۀ دافر (کاردار) نیکلسن^۱

۱- امیر شیرعلیخان که مدت ۱۷ سال (از سال ۱۲۷۹ تا ۱۲۹۶ قمری) پادشاه افغانستان بود، بواسطه تصب و وطنخواهی که داشت خودش هم باطناً با انگلیسها خوب نبود. در این بینها بنا بر مثل معروف لالچ علی دل لیفش معاویه فریب روسها را خورده بآنان خیلی نزدیک شد و غافل از این موضوع بود که ممکن است روس و انگلیس در خارج با یکدیگر سازند و اتفاقاً هم سازش صورت گرفت و در کنفرانس برلن در سال ۱۸۷۸ میلادی (۱۲۹۵ قمری) بموجب قرارداد محرمانه ای باهم، در امور آسیای میانه سازش کرده و روسها از داشتن طمعه افغانستان برای خاطر انگلیسها بکلی صرف نظر کردند و امور آن را، به انگلستان واگذار نمودند انگلیسها هم در عوض مرو (از جمله چهار شهر خراسان) و قسمت های دیگر را در همنان نواحی بروسها تفویض کردند (معاهده آخال و غیره) و بطور کلی پیشرفت آلمان را، بلامانع، در سراسر ترکستان پذیرفته و تصویب نمودند.

۲- آرتور نیکلسن Arthur Nicolson در سال ۱۸۸۵ میلادی دبیر سفارت انگلیس در تهران بود. بعد از سال ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۸ کاردار بود و در سال اخیرالدکس سرکنسول شد در مجارستان. بعدها خیلی ترقی کرد و بدرجه سری و مقام لرد رسید و معروف گردید به لرد کارنوگ Lord Carnock و در سال ۱۹۲۸ میلادی در سن ۷۵ سالگی درگذشت.



امیر شیرعلی خان پادشاه ۱۹۱۱ سالان



امیر شیرعلی خان



را بواسطه فرار ابوبخان مقصر دانسته احضار نمود و شاه از معتمد الدوله بواسطه توسط کردن روس‌ها از او خیلی متغیر است. ۴ شنبه ۱۸ ذیحجه ۱۳۰۴ : خلاصه در خدمت ایشان (امین‌السلطان) پیش‌شاه رقتیم صحبت ابوبخان را با امین‌الدوله میفرمودند که طرف شوربان رفته بود افغانها راه نداده بودند، حالا در سرحدات ایران است. ۵ شنبه ۴ محرم ۱۳۰۵ : و باز حضور شاه خلوت بود بمرضه سفارت انگلیس چهار نفر از بزرگان افغان را حبس کرده‌اند. چهارصد نفر افغانی به مسجدشاه بست نشستند و با حربه و مسلح میگردیدند. ۵ شنبه ۲۳ صفر ۱۳۰۵ : و شنیدم ابوبخان اضطراراً خود را به مشهد انداخته خانه قنصل انگلیس ژنرال ماکلین Gen. Maclean پناه برده شاه و انگلیس‌ها از این فقره خوشحال هستند. چون در اینجا از امیر ابوبخان صحبت بمیان آمد بی‌مناسبت نیست، بلکه لازم است، که شرح حال مختصر بهم از او که مدت یازده سال و اندی در دو نوبت، در ایران میزیسته و همچنین علل و جهات آمدن او بایران و ماندن و رفتن در این اوراق مذکور گردد : امیر ابوبخان پادشاه افغانستان پسر چهارم امیر شیرعلیخان که در سال ۱۳۷۱ ه. ق. متولد شده و پس از اینکه امیر یعقوبخان در سال ۱۳۸۹ قمری بر حسب امر پدرش زندانی گردید، ابوبخان برادر اعیانی وی برای اینکه دستگیر نشود، و حتماً هم دستگیر و زندانی میشد، در سال ۱۳۹۱ ق. در سن ۲۰ سالگی به مشهد فرار کرد و مدت شش سال در آنجا میزیست^۱ امیر شیرعلیخان بعد باروس‌ها ساختوبه انگلیس‌ها اعتنائی ننمود، و حتی نمایندگی سیاسی آنان را نپذیرفت و نمایندگی سیاسی روس‌ها را پذیرفت، و بعد روس‌ها بواسطه سازش با انگلیس‌ها در مسائل آسیای میانه

۱- مازور جنرال چارلز اسمیت ماکلین Ch. S. Maclean در سال ۱۸۳۶ متولد و از سال ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۱ سرکنصل انگلستان در مشهد بود و در سال ۱۹۲۱ میلادی در سن ۸۵ سالگی درگذشت.

۲- توان امیر ابوبخان را بعضی از کتب اروپائی و امریکائی در سال ۱۸۵۱ میلادی (۱۲۶۷ قمری) و بعضی دیگر در سال ۱۸۵۵ میلادی (۱۲۷۱ قمری) نوشته‌اند و سال اخیر- المذکر باید درست‌تر باشد.

۳- علت زندانی شدنش برای این بود که امیر شیرعلیخان، با داشتن پسرهای بزرگ و لایق خویش، پسر خردسال و محبوب خود عبدالله‌جان را، که یکی از خطبهای بزرگ او بود، برخلاف صلاح مملکت در ۱۲۸۹ قمری در سن ۱۰ سالگی ولیمهد خویش نمود و لرد مایو Lord Mayo فرمانفرمای هندوستان ولایت عهدی او را نیز بر سمیت شناخت و بعد امیر شیرعلیخان از ترس اینکه مبادا سردار یعقوبخان پسر بزرگ و ارشدش که قاعده باید او ولیمهد باشد، و بر علیه پدر قیام نماید او را زندانی نمود و مدت ۷ سال (از ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۶ قمری) در زندان بسر میبرد. در کتب خارجی ولیمهدی عبدالله‌جان را در سال ۱۸۷۳ میلادی که برابر است با ۱۲۹۰ قمری و در تواریخ دیگر از آن جمله سراج‌التواریخ تألیف ملا فیض محمد کاتب در روز شوال سال ۱۲۸۸ قمری ذکر شده است و باید هم گفته کاتب درست‌تر باشد. عبدالله‌جان در سال ۱۲۷۹ قمری زاده شد و در سن ۱۶ سالگی به ولیمهدی منصوب گردید و در سال ۱۲۹۵ قمری در سن ۱۶ سالگی در کابل درگذشت. ۴- و در مدت شش سالیکه سردار محمد ابوبخان در مشهد اقامت داشت دولت ایران از وی خوب پذیرائی نمود و برای مخارجش حقوق کافی معین کرد و مرتباً میرد داخت.



این عکس در صد و نه سال پیش هنگامی که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴ هجری قمری سفر اول خود به خراسان رفته بود در مشهد بر داشته شده است. سردار یعقوب خان پسر سوم امیر شیرعلیخان که در آن سال در سن ۱۹ سالگی حاکم شراف بوده نخستین پدر خویش با بزرگان و خوانین افغانستان برای تبریک و لاینت ورود ناصرالدین شاه در اوایل سال مذکور در بالا به مشهد آمده است. در جلد سوم منظم ناصری در این باب چنین ذکر شده: «سردار یعقوب خان والی هرات پسر سردار امیر شیرعلیخان که بزم شرفیای آستان مبارک آمده بود با تمام بزرگان و اعیان هرات و افغانستان بنوسط تاجیرالدوله بارخضور همایون یافت و عرض پیشکش نمود».



اورانها گذاشتند و بیچاره‌اش کردند و انگلیس‌ها هم بواسطه این عملش تصمیم جدی گرفتند که او را یکی از میان ببرند و از سلطنت خلع نمایند. بنابراین در سال ۱۲۹۶ قمری انگلیس‌ها از سه طرف به افغانستان هجوم آوردند و چند شهر را اشغال نمودند. در این هنگام امیر شیرعلیخان ناچار گردید که سردار محمد یعقوب خان پسر بزرگ خود را که مدت ۷ سال به امر پدر در زندان پسر میبرد او را آزاد نموده بجای خویشان مستقر نماید، بعد خود با خانواده و بستگان خویش در ماه محرم از کابل بطرف بلخ رهسپار گردید و بی اطلاع از همه جا بخیال خود خواست که از روسها استمداد جوید لکن در سلخ صفر همین سال پس از ۱۷ سال پادشاهی (از سال ۱۲۷۹ تا ۱۲۹۶ قمری) در گذشت و در سخن مزار شریف (قبر حضرت علی (ع))^۱ در پهلوی قبر سردار محمد اکبر خان برادر بزرگش بجاگ سپرده شد.^۲ ابوبخان در این هنگام از قضا با اطلاع پیدا کرده از مشهد وارد هرات شد و حکومت آنجا را در دست خود گرفت و از برادر بزرگ خود که پادشاه شده بود اطاعت نمود. امیر یعقوبخان پس از اینکه در حدود نه ماه (از ربیع الثانی تا دی الحجه ۱۲۹۶ قمری) سلطنت کرد بواسطه قتل کواکناری^۳ نماینده سیاسی و سایر مأمورین انگلیس در کابل، انگلیس‌ها امیر یعقوبخان را، به حيله، دستگیر و از سلطنت خلع نمودند.^۴

در این هنگام ابوبخان که در هرات و حاکم بود از قضا بای دستگیری و خلع از سلطنت و تبعید برادرش آگاه گردید باین علل و جهات سخت بر ضد انگلیس‌ها قیام کرد و

۱- مزار شریف تفصیلی و تاریخی دارد که يك موقعی بشرح آن خواهم پرداخت.
 ۲- بطوریکه در شرح احوال امیر شیرعلیخان مطالعه کرده‌ام نامبرده در ایام سلطنت خود دو خیط بزرگ نمود، اول با وجود داشتن فرزندان رشید - قابل و لایق پسر خردسال خود را که باو خیلی محبت داشت ولیعهد خویش نمود و سایرین را علاوه بر محسرومیت از سلطنت، فرازی و زندانی نمود. دوم از انگلیس‌ها برید و به روس‌ها بیعت بدین معنی که نماینده سیاسی انگلستان را اجازه ورود به کابل نداد و برعکس نماینده سیاسی روسیه را پذیرفت و مانند محمدعلیشاه در ایران بعضی قاتل شد و دل یکطرفی بازیکرد و اگر مورد عافیتی بود جیتوانست تعادل سیاسی را برقرار کرده و هر دو طرف را از خود راضی نگهدارد. بواسطه این دو خیط بزرگ سلطنت خود و اولادش بر باد داد. امیر شیرعلیخان و دو فرزندش امیر محمد یعقوبخان و امیر ابوبخان باطناً با انگلیس‌ها خوب بوده‌اند و قلیاً از آستان تنفی داشته‌اند.

۳- Sir Louis Cavagnari

۴- پس از اینکه انگلیس‌ها امیر یعقوبخان را در سال ۱۲۹۶ ه. ق. توقیف و از سلطنت خلع کرده و به هندوستان در شهر درادون Dabra Dun تبعید نمودند مدت ۴۵ سال تمام در اسارت و در زیر نظر مأمورین در تبعید پسر میبرد و هاقبت در سال ۱۳۴۱ ه. ق. در سن ۷۶ سالگی در هرات شهر در گذشت.

خویشتر را بجای برادر خود پادشاه افغانستان اعلام نمود^۱ و با آنها جنگید و آنان را که تحت فرماندهی ژنرال بوروس^۲ بودند در سن ۲۵ سالگی درمیوند شکست داد و تار و مار نمود و ژنرال ایفر در این جنگ کشته شد و بعد در تکب خیطی شد با این معنی بجای اینکه بسمت کابل که تمام اهالی هواخواه او بودند متوجه شود و رهسپار گردد خواست که قندهار را گرفته و بقية السیف انگلیس ها که در شهر پناه برده و مشغول به سنگر بندی گردیده بودند دستگیر کند و بدیهی بود که بواسطه بنفش و عداوت شدیدیکه نسبت با انگلیس ها داشت پس از دستگیری همه را میکشت . بنابراین قندهار را محاصره کرد و در آنجا بیهوده معطل شد و موفق به تسخیر شهر نگردید . در این موقع حیات و میات ، انگلیس ها خود را برای دفع او آماده نمودند و ژنرال روبرتس^۳ معروف که بعد از ارد و قیلندار شال و یکی از سرداران نامی انگلستان گردید و شهرت جهانی پیدا کرد با ده هزار سرباز فوراً خود را ۲۰ روزه از کابل به قندهار رسانید و ایوبخان را سخت شکست داد و اگر روبرتس خود را با شتاب به قندهار نمی رساند دوباره قضیه سال ۱۸۴۱ (۱۲۵۷ قمری) و قتل عام انگلیس ها در سر تا سر افغانستان صورت عمل بخود میگرفت^۴ و از این راه روبرتس خدمت شایانی نسبت به وطن خود انجام داد و از طرف دولت انگلستان به لقب فاتح قندهار ملقب گردیده .

۱- پس از اینکه ایوبخان شنید که ژنرال روبرتس در کابل درباری از سرداران (شاهزادگان) افغانی تشکیل داده و عبدالرحمن خان را به پادشاهی افغانستان تعیین وبه آنان معرفی کرده است، برای اخراج انگلیس ها از افغانستان و خلع و دستگیری عبدالرحمن خان، امر دست نشاندۀ انگلستان، از حرات بسمت قندهار حرکت نمود .

۲- Gen. G. R. S. Burrows

۳- Gen. F.S. Roberts

۴- در واقعه مزبور شانزده هزار انگلیسی در طرف حقت بسیار کمی کشته شدند .

۵- روبرتس پس از اینکه سر و سامانی به او و اوضاع افغانستان داد، و پادشاهی برای آن مملکت تعیین نمود، در بسیاری از جنگهای مهم انگلستان چه در مستعمرات و چه در جاهای دیگر دخالت نام داشت و فرمانده قوی بود و بعد ریج بمقامات عالی و مناسب بر رگه نائل گردید. مدتی فرمانده کل قوای هندوستان بود و بعد که فرمانده کل قوای انگلستان Généralissime شد به لندن احضار گردید و پارتلمان انگلستان در سال ۱۹۰۲ = ۱۳۱۹ قمری در آزای خدمات شایان، تقدیرش مبلغ یکصد هزار لیره به عنوان پادش ملی برای اوتسویب کرد. (مقتضی لیره طلا در این سال ۵۷ ریال بوده و یکصد هزار لیره به پول ایران میشود پنج میلیون و هفتصد هزار ریال) . نامبرده در سال ۱۹۱۴ میلادی در سن ۸۲ سالگی درگذشت . از تألیفات مهم او دو کتاب است ، تسرفی و لنکن در هندوستان The Rise of Wellington که در سال ۱۸۹۵ آن را تألیف و چاپ نموده و کتاب چهل و یکسال Forty one Years in india که تألیف و طبع آن در سال ۱۸۹۷ صورت گرفته است .



امیر ایوبخان با سرداران و خواتین افغانان در ایران
از راست ایستاده: مستوفی حبیب‌الله خان وردک - جنرال (ژنرال) آخ محمدخان - نثر چهارم سردار
فتح محمدخان - نثر پنجم سردار امیر محمد ایوبخان - سردار اکرم‌جان و سردار اعظم‌جان
از چپ ایستاده: نثر پنجم سردار محمدحاشم‌خان شاهر خواهر امیر ایوبخان
در وسط نشسته روی صندلی امیر ایوبخان



محمد موسی‌خان ولیعهد پسر امیر ایوبخان

ایوبخان در سال ۱۲۹۹ قمری

دوباره با لشکری از هرات متوجه قندهار شد تا شکست‌سال گذشته خویش را جبران نماید. درگرشک لشکر عبدالرحمن‌خان را شکست داد و قندهار را گرفت لکن بعد انگلیس‌ها بواسطه دادن کمک زیاد عالی - اسلحه و افسر^۲ به عبدالرحمن‌خان دست‌نشانده خود، و در ضمن افسران و لشکریان امیر ایوبخان را نیز به زد و زور بطرف خود جلب نموده از این جهت ایوبخان نتوانست کاری از پیش ببرد و سرانجام شکست خورد و مجبور گردید که در همین سال با بران پناهنده شود. با بزرگان و خواتین از قبیل محمد موسی‌خان ولیعهد - خوشدل‌خان لوی نابید سردار محمد حاشم‌خان و غیره در

۱- کلمه سردار در افغانستان به معنی شاهزاده است.

۲- پهلای میل.



میرزا احمد عاظم خان پسر سردار محمد علی خان
پسر مهم امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان



لوی خان

تهران بود تا اینکه در دقیقه ۱۳۰۴ قمری، بواسطه شورش سخت غلیجایی ها بر شد عبدالرحمن خان، از تهران فرار کرد و بافغانستان رفت لکن آنطوریکه امیدوار بود نتوانست کاری برای خویشتن انجام دهد زیرا در این مدت چند سال، عبدالرحمن خان بمساعی و راهنمایی و مساعدت تام و تمام انگلیس ها راه سلطنت را کاملاً برای خویش هموار کرده بود و سیاست کفالی انگلستان تمام درها را از هر جهت بروی

۱ - خوش دل خان که نقشب لوی ناب بود، پسر شیردل خان لوی ناب از خانواده های بزرگ افغانستان، در زمان امارت امیر حبیب الله خان پس از گرفتن نامع به افغانستان باز گشت و چون خواهرش علیا حضرت زن امیر حبیب الله خان و مادر امیر امان الله خان بود در سلطنت امیر حبیب الله خان و پسرش امیر امان الله خان محترمترین شخص در افغانستان بود و خیلی هم عمر کرد. پس از فرار امان الله خان از کابل و استغاث از سلطنت علی احمد جان یا علی احمد خان پسر لوی ناب، که پدر و پسر با انگلستان روابط صمیمانه داشتند، در سال ۱۳۰۷ خورشیدی خود را دوبار بعنوان پادشاه افغانستان اعلام نمود و چون عمل مزبور بدون مشورت و تصویب انگلستان صورت گرفته بود و با اینکه موضوع را بسا زمامداران و نایب السلطنه هندوستان در میان نهاده و چون آنان قبلاً در این باب تصمیمات خود را گرفته بودند، او بیپرده و عت خود را باین در و آن در میزد از این جهت با سلطنت او موافقت نکردند و عاقبت علی احمد خان در سلطنت چند ماهه بجهت سفارستگیر شد و بجهت سفارستور داد که او را دم توب ببندند و اعدام کنند. علی احمد خان مرد بسیار دلیر و شجاعی بود و هنگامیکه خوار شدند او را بند توب ببندند و اعدامش کنند گشت چون من هیچ وقت پشت بدشمن نکرده ام از این جهت مرا از پشت توب ببندید و از رو ببندید، بجهت سقا هم با در خواست او موافقت کرد و عمل بدین نحو اجراء گردید.



میرزا حبیب‌الله خان مستوفی (مستوفی حبیب‌الله خان از قوم وردک مشاور امیر ابوظخان) طالعاً وردک‌قبیله‌ای هستند که بین کابل و غزنین ساکن می‌باشند) و در آن زمان در امور مالی و اوضاع داخلی افغانستان شخصی مطلع و خیلی وارد بوده است و بعد با ابوظخان فراراً با ایران آمد و در مدت اقامت در ایران مشیر امیر ابوظخان بود.



ایشیک آقاسی شبردانان سپهسالار امیر ابوظخان



سردار اعظم‌خان پسر وردک امیر ابوظخان

ایوبخان بسته بود. ایوبخان جز تسلیم چاره‌ای ندید. بنابراین به مشهد بازگشته و به ذرآل ماکلین سرقسول انگلیس تسلیم گردید.

انگلیس هادر تشخیص و پیدا کردن افراد برای پیش بردن مقاصد سیاسی خویش زره‌بین‌های بسیار قوی دار ند و میداند که چه اشخاصی را روی کار بیاورد وند و حقیقتاً در این کار بخصوص متخصصند، و با سایر دول و ملل فرق بسیار دارند، مثلاً در میان صدها سردار (شاهزاده) که در افغانستان بود، عبدالرحمن خان را برای امارت افغانستان برگزیدند و اتفاقاً هم از نظر آنان انتخاب بسیار خوب، بموقع و بجائی بود و اهم هر کسی را که ضد انگلیس و مخالف سلطنتش بود از میان برد و انتقام کشتار انگلیس‌ها را از اهالی افغانستان گرفت و حتی روحانیان و پیشوایان دین را که حکم جهاد بر علیه انگلیس‌ها داده بودند آنها را هم کشت. عبدالرحمن خان روزی در ضمن صحبت گفته بود: «که من چنان کشتاری در افغانستان کرده‌ام که پس از من یک‌زن هم میتواند در افغانستان سلطنت کند».

ایوبخان شاهزاده‌ای بوده بسیار شجاع. متین، موقر و دارای وجهه ملی و از قهرمانان

۱- ایران درازمنه سابق، و قبیکه عظمت و اقتدار داشت. همیشه پناه‌گاه سلاطین هندوستان، پادشاهان ترکستان، امیران افغانستان و غیره بوده است. امیر ایوبخان در پایمیکه در ایران و در تهران با همراهان خود (در حدود چهار صد نفر) اقامت داشت متوقع بود که دولت ایران نسبت باو مساعدت مالی و قشونی نموده بایک تشکیلانی دو باره به افغانستان برگردد، غافل از این بود که آن سو بشکست و آن پیمانۀ ریخت و از سلطنت فتحعلیشاه به بد تمام زمامداران ایران دست نشاندۀ و جیره‌خوار بیگانگان بودند، روس‌ها هم کاملاً با این موضوع، یعنی مساعدت با ایوبخان، همراه بودند لکن دولت ایران در این باره باین جهت اقدامی نمود،

۱- دولت ایران یعنی شاه در این تاریخ از ترس روسها روابط حسنه با انگلستان داشت و از سوی دیگر شاه بواسطه عیاشی و خوشگذرانی چندان در بند آنها نبود که حقوق از دست رفته خود را که سابقاً خود شاه و صدراعظم وقت در افغانستان از دست داده بودند دو باره آن را مسترد دارند.

۲- بموجب مقاله‌نامه یا مواقت‌نامه سال ۱۲۶۹ قمری = ۱۸۵۳ میلادی و همچنین بدتر از آن عهدنامه پاریس در سال ۱۲۷۳ قمری = ۱۸۵۶ میلادی با انگلستان بود که قیلا دست و پای دولت ایران را از تمام جهات محکم بسته بودند و ایران نمی‌توانست حرکتی بخود بنهد و در امور افغانستان دخالتی بنماید. معلوم است کجا پیرد مرغ که پیرندارد.

۳- امیر عبدالرحمن خان پسر بزرگ امیر محمد افضل خان (محمد افضل خان پسر بزرگ امیر دوست محمد خان و برادر مهتر سلیمی امیر شیرعلیخان بوده) که در سال ۱۲۶۰ هجری قمری متولد شده و پس از جنگهایی، چه باتفاق پدر و چه خودش، با امیر شیرعلیخان سموی خویش نمود غایت شکست خورد و فراراً در سال ۱۲۸۶ قمری از راه ایران به ترکستان رفت و بروسیه پناهنده شد و روسها هم او را پذیرفته و سالیانه مبلغ پنجاه هزار منات برای او حقوق معین کردند. مدت ده سال در سمرقند میزیست و در سال ۱۲۹۷ قمری که دولت انگلستان برای نظم‌دادن به امور افغانستان بی‌شخصی می‌کشت که توانائی این کار را دانسته باشد و به‌خوبی از عهده این کار برآید سرانجام فرقه فال بنام عبدالرحمن خان و بوسیله‌گریفین Griffin مأمور سیاسی، یعنی رئیس مأمورین انجلیخت سرویس انگلیس در افغانستان، در مکانی باوی بقیه پاورقی در صفحه بعد

ملی افغانستان میباشد که بهیچ وجه زیر بار تحکیمات بیگانگان نرفت و با آنان جنگ نمود. ایرادیکه بیگانگان و مورخین باومیگیرند این است که پس از فتح میوندو شکست انگلیس ها هنگامیکه ستوان ماکلین Maclean اسیر شد فوراً دستور داد او را کشتند و کشتن اسیر در

بقیه باورقی از صفحه قبل

باز شد و با عبدالرحمن خان ارتباط کامل حاصل گردید و او را از ترکستان به افغانستان آوردند و با دادن پول زیاد - اسلحه و اسیر انگلیسی یا هندی این مرد خونخوار که میتوان او را به حجاجین یوسف تقفی تشبیه نمود بر دشمنان انگلستان و دشمنان خود غلبه کرد و پس از تسلط، تمام آنان را با انواع اقسام گوناگون قلع و قمع نمود و از بین برد و بر تمام افغانستان مسلط گردید و از این تاریخ است که پادشاه افغانستان دست نشاندۀ انگلستان شده و افغانستان به تحت الحمایگی آن دولت درآمد و همین طور بود و عمل جریان داشت تا اینکه در سال ۱۹۱۹ میلادی = ۱۲۹۸ خورشیدی، در سلطنت امیرامان الله خان، پس از جنگی با استقلال رسید و دولتی مستقل گردید. امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۳۱۹ قمری پس از ۲۲ سال سلطنت در سن ۵۹ سالگی در کابل درگذشت و در همانجا مدفون گردید. پس از چندنی که از مرگش گذشت مردم بواسطه بغض و عداوتی که با وی داشتند مقبره او را مخفیانه آتش زدند و بعد شهرت دادند که خودش آتش گرفته است. بجای او پسر بزرگش، امیر حبیب الله خان، که از حیث اخلاق رفقا و کردار، درست تقیه مقابل پدر خود بود جانشین او گردید و قرارداد تحت الحمایگی پدر را که با انگلستان بسته بود کاملاً مانند پدر خویش تا آخر رعایت نمود. خردمای که بر او میگیرند این است که فوق العاده میانی بود و به تعدد زوجات مایل و از این حیث خیلی شبیه به ناصرالدین شاه بوده لکن به پایه فتحعلیشاه نمیرسیده است زیرا فتحعلیشاه با داشتن هزار زن بنا به گفته کلنل استوارت Stuart و هشتصد زن بنا به گفته بینیکه Binning در کتب مؤلفه خود گوئی: سفت را از تمام سلاطین جهان ربوده است!

از کارهای بسیار بد عبدالرحمن خان، علاوه بر قبولی تحت الحمایگی انگلستان را با شرایط بسیار عجیب و غریب، که تاریخ او را مورد توبیخ و سرزشتی خود قرار داده و خواهد داد و از جمله خیانت های او به مملکت و ملت افغانستان بشمار آمده و خواهد آمد قبولی و موافقت با خط **دیوراند** یا خط سرحدی یا خط سرحد شمال غربی در سال ۱۸۹۳ میلادی براساس **با ۱۳۱۰ قمری** میباشد. (سر هنری مورتیمر **دیوراند** Sir Henry Mortimer Durand مدت ۶ سال از ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۰ میلادی = ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۷ قمری وزیر مختار انگلستان در تهران بوده و در سال ۱۹۲۴ در سن ۷۴ سالگی درگذشت) . عبدالرحمن خان چون دست نشاندۀ و تحت الحمایه انگلستان بود از ترس اینکه مبادا دیگری را جانشین او نمایند برای استحکام امارت و مقام خویش به قرارداد مزبور رضایت داده و بآن تن در داد و قسمت بزرگی از افغانستان را که تعداد جمعیت آن بالغ بر شش میلیون نفر است به انگلستان واگذار نمود و ضمیمه هندوستان گردید و اکنون قسمت مزبور جزو مملکت پاکستان و بنام پشتوستان یا پشتوستان میباشد. بدخترانه اختلافات و دعوائی همسایگان ما با یکدیگر که مدتها است تولید شده و یا دیگران تولید کرده اند خیلی زیاد است. از یک طرف اختلاف افغانستان با پاکستان در سر پشتوستان و از سوی دیگر اختلاف و مشاجره میان پاکستان و هندوستان در سر کشمیر و بالاخره اختلاف ایران و افغانستان در موضوع رود هیرمند میباشد و اکنون معلوم نیست که این موضوعات و مسائل در چه وقت حل و تصفیه خواهد شد. امید است که عقلای قوم دعوائی و موضوعات لاینحل را که همگی بر حقت است هر چه زودتر حل کنند و در غیر این صورت ممکن است که هر روزه اختلافات زیادتر از اینها تولید گردد. و دیگر از کارهای بد او که با بنابر دستور بیگانگان بود و یا به میل خود او صورت گرفت قتل عام شیعیان و خوار و ذلیل نمودن آنان بود در افغانستان. قسمتی از آنان بعنوان کنیز و غلام

جنگها معمول نیست و کمتر این موضوع اتفاق می افتد.
 ابوبخان پس از تسلیم شدن، انگلیسها او را به هندوستان برده با مستمری کافی در
 راولپنڈی و ماری Mari نگهداشتند و دقیقانه مراقب و مواظب حالوی بودند و در سال ۱۳۳۲
 هجری قمری پس از ۲۷ سال اسارت، در سن ۶۱ سالگی در لاهور در گذشت و سال
 مسیحی تولدش در سال ۱۸۵۵ و فوتش در ۱۹۱۴ اتفاق افتاد و اما آنچه را که اعتماد السلطنه
 در یادداشت‌های روزانه خود راجع بوی نوشته از این قرار است:
 « ۶ جمادی الاولی ۱۲۹۹ سردار ابوبخان که پادشاه افغانستان بود و انگلیسها را
 در حوالی قندهار شکست داده بود بشاک ایران فرار کرده پناه آورده بود و بخواهش
 انگلیسها او را از خراسان به تهران آوردند در راه است. و نیز مینویسد: « ۱۱ جمادی
 الاولی ۱۲۹۹: امروز مقرر شد که مهماندار سردار ابوبخان پادشاه افغانستان که به ایران
 پناه آورده باشم. » همچنین مینویسد:

« غره جمادی الثانیه ۱۲۹۹: در بخانه آمدم در سر ناهار بودم خیر کردند مستوفی
 الممالک تو را احضار کرده است، بعد از ناهار شاه، مجلس شوری رفتم. مستوفی الممالک -
 نائب السلطنه و وزیر امور خارجه عرسه بهلوی هم نشسته بودند. مرا نزدیک طلبید گفت
 ابوبخان را شاه احضار کرده است پرو خانة او و قرار درستی بگذار که همراه او جمعیت
 زیاد نیاید معدودی از جوانین افغان بیایند که عده آنها از چهارتا زیادتر نباشند. من برخاستم
 بیرون آمدم دوباره مرا خواستند و تأکید کردند من بلافاصله خانة ابوبخان رفتم بی خبر
 وارد اتاق شدم. میرزا علی محمدخان آدم من که مهماندار است پاؤ گفت که فلانی است،

بقیه پاورقی از صفحه قبل

در خود افغانستان به بهای جزئی فروخته شدند و بقیه السیف که توانائی فرار را داشتند
 به ایران - بلوچستان و ترکستان مهاجرت نمودند و تاکنون در این سهجا باقی هستند.
 من این موضوع را نه از نظر تمسب مذهبی گنم بلکه نظر من روی اصول مملکت داری
 است که بدبختانه در ممالک مشرق زمین و بطور کلی در ممالک عقب افتاده کمتر اصول مزبور رعایت
 میشود. پیغمبر اسلام (ص) میفرماید: **«الملك یقی مع الکفر ولا یقی مع الظلم»**.

تمام این قبیل اعمال در نتیجه استعمار و استثمار بیگانگان است و گمان نمیکنم که باین زود بها این
 موضوعات و مسائل در ممالک عقب افتاده خاتمه پذیرد. پادشاهی که دست نشانده بیگانگان نباشد
 هیچوقت بین اهالی مملکت خود فرقی نخواهد گذاشت و آنانرا مانند فرزندان خود فرض نموده و
 خواهان تمیض نژادی و مذهبی نخواهد بود و چون این موضوع یعنی عملیات و اقدامات
 عبدالرحمن خان از نظر بیگانگان و ایران بحث خیلی مفصلی دارد اکنون مقتضی نیست که پیش از
 این شرح و تفصیل آن بپردازم.

- ۱- این ستوان ما کلین با ژنرال ما کلین نباید اشتباه بشود.
- ۲- اینکه او را در راولپنڈی در مرز افغانستان نگهداشته و زیر نظر داشتند بیشتر
 برای این بود که معابد روزی عبدالرحمن خان با آسان مخالفت ورزد و به محض احساس
 مخالفت از طرف وی با امیر ابوبخان ساخته فوراً او را برای دفع وی روانه نمایند.
- ۳- سردار باصطلاح اهالی افغانستان به معنی شاهزاده است.
- ۴- مراد از این میرزا علی محمدخان که اعتماد السلطنه میگوید آدم من، مجیرالدوله
 شیانی است که بعداً در وزارت اطلاعات اعتماد السلطنه معاون وزارت خانة مزبور گردید، شخصی
 بوده است خوش خط و خوش تحریر. در اواخر عمر وازد دادگستری گردید و مدتی هم رئیس
 استیضاف خراسان بود. من او را دیده بودم مردی معقول و مؤدب بود.

سردار برپاخاست و مرا در تشک پهلوی خود جای داد. سردار جوانی است بیست و دو ساله که ریش بی‌بهر هنوز بصورت صاف و سبزه و ملیح او حمله نبرده خیلی خوشگل و خیلی با ادب و معقول و کم حرف است. از هر کجا و از هر در سخن راندم خیلی پسندیدم. شاهزاده افغان باین معقولی ندیده بودم. این ابوبخان پسر امیر شیرعلی خان ولد امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان است. بعد از پدر برادرش یعقوبخان پادشاه شد. در زمان سلطنت دوسه ماهه^۱ وایلچی انگلیس کاواک ناری^۲ در کابل کشته شد انگلیس‌ها قشونکشی با افغانستان نمودند امیر یعقوبخان پادشاه را محبوس ساختند به لاهور^۳ هندوستان بردند که الحال آنجاست و عبدالرحمن خسان بنی‌عم اورا که فراری شده در تاشکند ترکستان پناه بروس‌ها برده بود خواسته امیر افغانستان نمودند. ابوبخان که آنوقت یعنی زمان سرداری حاکم هرات بود قشون جمع کرده بطرف قندهار رفت جنگ سختی با انگلیس‌ها نمود. متجاوز از چهار هزار نفر از انگلیس‌ها را کشت^۴ و خود را پادشاه افغانستان نامید.

جنرال رابرتس سردار انگلیس که هنوز در کابل بود با قشون زیاد مجدداً خود را به ابوبخان رساند اورا شکست داده عقب نشاند. مجدداً ابوبخان هفت ماه قبل قشون آراست بطرف قندهار و کابل رفت. قشون کابل که با او بودند همینکه تلافی طرفین یعنی عبدالرحمن خان و ابوبخان شد از قشون ابوبخان روگردان شده بطرف عبدالرحمن خان رفتند. ابوبخان شکست خورده بطرف خواف و سرحد ایران فرار آید. دولت ایران او را پناه داد و هزار بلکه متجاوز سوار با او بود. انگلیس‌ها از شاه خواهش نمودند که او را به تهران بیاورد که در سرحد خراسان و افغان نباشد. این است که با چهارصد نفر جمعیت به تهران آمده است خلاصه بعد از تعلیمات لازمه من خانه آمدم ابوبخان در بخانه رفته بود شاه خیلی الثفات کرده بود. و نیز مینویسد:

و جمادی الثانیه ۱۲۹۹: مستوفی الممالک در باب مخارج ابوبخان به من پیغام‌ها بشاه داد رفتیم و آمدم آخر قرار شد هفت هزار تومان که در مشهد باو داده شده بحساب بیاورند و ماهی هزار تومان باو بدهند. همچنین مینویسد: « ۸ رجب ۱۲۹۹: صبح سه‌هسالار ابوبخان^۵ آمده بود یعنی پیغامها و عرض‌ها داشت بشاه در باب کمی مخارج ماهی هزار تومان، بعد از ملاقات او شاه سوار شده بطرف سلطنت آباد رفتند^۶، و نیز مینویسد:

و شنبه ۲۳ جمادی الاخر ۱۳۰۲... شب که خدمت شاه رفتم تلگرافی خدمت شاه بود که قشون روس و انگلیس در سرحد افغانستان بهم زده دوست سید نفر از طرفین کشته شده‌بند از نائب ناظر^۷ شنیدم که عصر یکفوج سرباز با چند نفر تفنگدار و غیره دور خانه ابوبخان

۱- امیر یعقوبخان در حدود ده ماه سلطنت کرد.

۲- Sir Louis Cavagnari

۳- اورا به لاهور نبردند به دهرادون بردند.

۴- بنا بگفته لرد رابرتس در کتاب چهل و یکسال در هندوستان تألیف خویش هزار نفر.

۵- ایشیک آقاسی شیردلخان.

۶- بعد مبلمی اضافه گردید.

۷- اکبرخان.

بیچاره را گرفته اند اورا حبس کرده اند این حبس معلوم است بتحریر انگلیسها است بواسطه همین اتفاق که در افغانستان رو داده است انگلیسها وحشت کردند میباید ایوبخان فرار کند طرف هرات برود با روسها متفق شود افغانستان را منشوش سازد تدبیر آنها درست اما دولت ایران بتحریر این وزیر خارجه که تبعه انگلیس است خوب نمیکند خدا ما را از شر روسها حفظ کند. و باز مینویسد:

۵ سشنبه ۲۸ جمادی الاخری ۱۳۰۲: ایوبخان افغان را هم حضور آوردند ندانستم آن حبس اول چه بوده و این حضور آمدن چه است ظاهراً اولی باغوازی انگلیسها و دومی بخواهش روسها باشد. ایضاً: ۵ سشنبه سلخ جمادی الثانیه ۱۳۰۲: خدمت شاه رسیدم بساز خاطر همایون متغیر بود ظاهراً از طرف خراسان بود ایوبخان را هم حضور آورده بودند شاه خیلی عذرخواهی فرمودند بقی روسها کاری کرده اند بخلاف انگلیسها. در ۶ ذی قعدة ۱۳۰۴ مینویسد: در بختانه رفتم شاه تشریف آوردند خلق مبارک بسیار بد بود شازده دافر (کاردار) انگلیس کاغذ شکایت از وزیر خارجه^۲ به شاه نوشته بود که چرا ایوبخان فرار کرده او را نکر فنیید میخواهد بشاه معلوم کند که محض خوش آمد روسها ایوبخان را فرار دادید. ایضاً: طرف حسن آباد^۳ رفتم نایب سفارت انگلیس^۴ را در راه دیدم تفصیلات میگفت که حاصلش عزل وزیر خارجه است. - ایضاً: در همین تاریخ مینویسد: شاه خلوتهای ممتد با امین السلطان نمودند.

۴ شنبه ۱۱ ذی قعدة ۱۳۰۴: امین السلطان دست مرا گرفت منزل خودشان برد (در دوشان تپه) گفت مشیرالدوله از وزارت خارجه معزول و قوام الدوله^۵ بجای او منصوب شد وزارت داخله هم بخود امین السلطان مرحمت شده که در حقیقت سدارت است.^۶

مشیرالدوله پس از برکنار شدن از وزارت خارجه خیلی میل داشت که به ایالت خراسان برود روسها با او موافق وانگلیسها این بار هم با رفتنش به خراسان سخت مخالف بودند و ناصرالدینشاه بالاخره رکن الدوله برادر خود را که مردی بی عرضه و بی کفایت و مورد موافقت انگلیسها هم بود بسعت ایالت خراسان تعیین نمود. اعتماد السلطنه در یادداشتهای خطی خود این موضوع را متذکر شده چنین مینویسد:

- ۱- محمودخان ناصر الملک.
- ۲- تبعه انگلیس است یعنی آنکلوفیل است.
- ۳- یحیی خان مشیرالدوله.
- ۴- حسن آباد ملک ییلاقی اعتماد السلطنه و در شرق امامزاده قاسم شمران واقع بوده است.
- ۵- مراد سیدنی چرچیل است.
- ۶- میرزا عباسخان تفرشی قوام الدوله در این تاریخ وزیر کشور بود.
- ۷- در این تاریخ روایط امین السلطان با انگلیسها کفلا حسنه بوده بلکه دست نشانده آنان بوده است.

شنبه ۱۴ ذیحجه ۱۳۰۴: صبح در پخانه دفترم در این بین رکن الدوله او مؤتمن السلطنه پیدا شدند مشیر الدوله پرسید این‌ها برای چه آمدند من چون شنیده بودم گفتم برای حکومت خراسان گفت خیر این‌طور نیست برای اختلاف حسابی که دارد آمده. در این گفتگو بودیم که فرمایشات شاه را شنیدیم بلند میفرمودند دستور العمل خراسان را به رکن الدوله میدادند. رنگ روی خان پرید. معلوم شد بواسطه روس‌ها حکومت خراسان را خواسته بود شاه ملتفت شده از زرنگی که دارند قبول از خواهش روس‌ها به رکن الدوله مرحمت فرمودند خلاصه مشیر الدوله بسیار بدحال شده.

یحیی خان که مردی بسیار جاه طلب و دسیسه کار بود در مدت بیکاری پیش از پیش خود را بروس‌ها نزدیک کرد و علی رغم میرزا علی اسفرخان امین السلطان که طرف بی‌مهری پرنس الکساندر دالفر وکی وزیر مختار روس قرار گرفته بود این وزیر مختار را بر آن داشت که باردیگر او را بمقام وزارت خارجه برساند لکن نه شاه نامین السلطان و نه انگلیس‌ها هیچکدام با این کار موافقت نکردند تا بالاخره برای راضی نگهداشتن وزیر مختار روس و یحیی خان، او را در سال ۱۳۰۶ هـ. ق. دوباره بوزارت عدلیه منصوب و وزارت تجارت را هم ضمیمه مشاغل او کردند.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۲۱ ربیع الثانی ۱۳۰۶ هـ. ق.) در این باب مینویسد: «صبح زود شهر آدمم خانه مشیر الدوله رفتم میگفت وزارت خارجه را بمن داده بودند انگلیس‌ها نگذاشتند در عوض وزارت عدلیه و تجارت را به من و حکومت عراق^۲ را به پسر ممشد الملک^۳ دادند».

عباس میرزا ملک آرا که خود در این تاریخ مدعی گرفتن وزارت تجارت بوده در شرح حال خود در باب این واقعه چنین مینویسد: «یحیی خان پسر میرزا نبی خان قزوینی بعد از چندی خانه نشینی چون بستگی باطنی بدولت روسیه داشت بحکم وزیر مختار روس که مسمی بود به پرنس الکساندر دالفر وکی خواست دوباره بمنصب وزارت خارجه منصوب شود چون امین السلطان میل نداشت باطناً وزیر مختار انگلیس مسمی به ولف^۴ را دیده تحریک نمود که مانع شود او هم محض رقابتی که میان روس و انگلیس است در کمال سختی بمقام معاونت

۱- محمد تقی میرزا -

۲- میرزا محمد رضا خراسانی -

۳- آراک -

۴- حسین خان جوان ۱۸ ساله -

۵- سر هنری درومند ولف Sir Henry Drummond Wolff که از ۵ شعبان سال ۱۳۰۵ تا ۲۴ ربیع الاول ۱۳۰۸ قمری وزیر مختار انگلیس در تهران بود و بعد در سال اخیر الذکر سر فرانک لاسلس Sir Frank Cavendish Lascelles بجای او وزیر مختار شد. ولف در

برآمد. پرنس دالموروکی^۱ بر تشدد افزود و تحصیل رضای میرزا یحیی خان مشیرالدوله را از شاه حکماً خواست. مشارالیه هم بجز وزارت خارجه یا حکومت خرامان چیزی دیگری را میبشد بهزار التماس و مرارت شاه و امین السلطان او را راضی کردند که وزارت عدلیه و وزارت تجارت هر دو را معاً با او واگذارند لهذا وزارت عدلیه را از علی رضا خان ملقب به عضدالملک و وزارت تجارت را از علیقلی خان ملقب به مخبرالدوله گرفته بمشارالیه دادند. اعتماد السلطنه مینویسد: ۲۳۵ ربیع الثانی ۱۳۰۷ ق: این روزها در دولت ایران وضع غریبی شده امتیازنامه بجهت راه ساختن و بعضی کارخانجات تازه به ایرانی و فرنگی به قیمت بسیار کم میفرودند من جمله به مشیرالدوله امتیاز چراغ برقی و راه کالسکه رو از تهران به اهواز را دوسه هزار تومان بشاه پیشکش داد بتوسط امین السلطان گرفت سیزده هزار لیره انگلیسی (مغزۀ لیره طلا در این تاریخ در ایران ۳۵ ریال بوده است) فروخت و قریب چهل هزار تومان مداخل کرد. و باز در یادداشت های روزانه خود راجع به مشیرالدوله مینویسد:

۱۵ ربیع الاول ۱۳۰۸: دوسه ماه اصراری دارند که مشیرالدوله را وزیر خارجه کنند باین جهت دوستان و محبین برای او میجویند گرچه من با ایشان کمال خصومت را دارم و با روس ها هم خالی از محبت نیستم با وجود این شازده دافر (کاردار) روس دوستی ما را محکم تر میخواهد و همین طور روس ها میخواهند با امین السلطان هم بسازند خصوصاً حالا که لندوزیر مختار انگلیس هم ناخوش است باین جهات امشب درباغ مرحوم سیهالار^۲ مهمانی است که تمام سفارت روس از مرد و زن و امین السلطان باخوان^۳ و اتباع مخصوصش از قبیل امین خلوت^۴ و میرزا نظام^۵ و غیره بودند اما من چون محرم باده پیمائی و می گساری امین السلطان نبودم انتظار نداشتم مرا دعوت کنند بخواهش روسها مرا دعوت کرده بودند شب رفتم مهمانی بسیار عالی بود. امین السلطان با وجود افراط در مشروبات چه قبل از شام و چه بعد از شام حرفی یا حرکتی که باعث ایران باشد از او بروز نکرد اما میرزا نظام هنگامه کرد مثلاً بی مقدمه سرشام برمی خاست و فریاد میکرد که من سلامتی ملت میخورم که آخرین مهاجرین مشرق زمین بفرنگ هستند که مقسودش روسها باشد و با ما نزدیک و خویشند و نامر بوطها میگفت که مشیرالدوله او را امر بسکوت میکرد و این عبارت نامربوط

۱- پرنس دالموروکی مدت سه سال از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ قمری وزیر مختار روس در ایران بود. سلف او مالتسکوف بود. و بعد در سال ۱۳۰۷ قمری بوشف Butzof بجای وی وزیر مختار شد. نامبرده مدت ۷ سال (از ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۴ قمری) وزیر مختار روس در ایران بوده است.

۲- خانه مسکونی یحیی خان مشیرالدوله. مجال کنونی مجلس شورای عالی.

۳- امین الملک و صاحب جمع.

۴- غلامحسین فقاری صاحب اختیار.

۵- منتسب الممالک.

را مکرر میکرد که من نباید صد و بیست سال عمر کنم بعد خرقه پوشیده در سندی نشسته بمیرم آنوقت گوزمال شوم باز خودش ترجمه گوزمال را میکرد که گوزمال عبارت از مردنی است که حمل جنازه آن شخص را با احترام بکنند و در مساجد و منابر فاتحه او را بگیرند و چس مال مرده‌ای است که گم نام بمیرد و این عبارت رکبک را باقرانسه بدی برای وزیر مختار روس ترجمه میکرد خلاصه تا ساعت شش و نیم بودم بعد خانه آمدم اما تماشای امشب به يك كروور می‌ارتید.

۲ ربیع الثانی ۱۳۰۸: عصر ایلچی روس با شارژ دافر (کاردار) آمدند تا غروب بودند معلوم شد انگلیس‌ها رسماً پشاه عمر من کرده‌اند اگر مشیرالدوله را وزیر خارجه کنید ما ترك مراد با ایران خواهیم کرد. روس‌ها از این فقره متسالم هستند. مشیرالدوله در سال ۱۳۰۸ قمری پس از عزل حاج شیخ محسن خان معین‌الملک از سفارت اسلامبول طالب سفارت شد که به اسلامبول برود و بازم در این مورد بواسطه عدم موافقت انگلیس‌ها، امین‌السلطان و شاه موفقیت حاصل نکرد. اعتماد السلطنه راجع باین موضوع هم در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۲۴ رجب ۱۳۰۸ ق.) شرحی نوشته که اشاره باین مطلب است و میگوید: «صبح مشیرالدوله آمد بعد در بخانه رفتم مقصود آمدن مشیرالدوله این بود ببیند من مشتری سفارت اسلامبول شدم یا نه چون خودش بجهت این کار یاطناً جان میدهد اما ظاهراً میگوید طالب نیستم. و نیز مینویسد:

۸۵ صفر ۱۳۰۹: عصر شارژ دافر (کاردار) روس دیدن آمده بود میگفت وزیر مختار عرب‌های پشاه نوشته در باب نغمه آذربایجان و غیره^۱ که ماها اسباب مراد به شما نداریم شخص امینی را معین کنید که مطلب ما را به شما عرض کند به وزیر اعظم شما اطمینان نداریم. مشیرالدوله بجای شخص امین وزیر خارجه ترجمه کرده بود که شاید خودش وزیر خارجه شود شاه متغیر شده بود در جواب مفصلی که نوشته بود این مطلب را بوذیر مختار نوشته بودند که من شاه هستم و مختار، هر کس را که میل دارم وزیر خارجه میکنم به شما دخلی ندارم. در یادداشت‌های خطی اعتماد السلطنه شرحی راجع به ناخوشی وفوت مشیرالدوله نوشته شده که عیناً دو این جا نقل میشود.

۱۷ جمادی الثانی ۱۳۰۹: «شنیدم مشیرالدوله هم ناخوش است کاغذی به احوال پرسى نوشتم نوشته بود خیلی ناخوشم عجب این است روزیکه دو شان تپه میرفتم دم دروازه شمیران به مشیرالدوله برخوردیم که با پسر نصر الملک^۲ در يك کالسکه نشسته بودند و از تشییع جنازه

۱- چون سفارتخانه‌ها همانند وزارت و حکومت ایالات و ولایات و غیره در معرض بیع و شری قرار داشته و بی‌مایه فطیر بوده باین مناسبت است که اعتماد السلطنه کلمه مشتری را در این مورد استعمال کرده است.

۲- مربوط است به قضا پای رزی.

۳- میرزا نبی خان.

نصرالمک مراجعت میکرد. کالسکه را نگاهداشت من پیاده شدم دم کالسکه او رفتم دیدم فوای میزند پرسیدم شما را چه میشود گفت فوت نصرالمک مرا کسل کرده و به من گفت باز اعلانی به دیوارها چسبانده اند، امین السلطان را تهدید به قتل نموده اند. خلاصه گمان تمیکردم مشیرالدوله در این سه روز این طور بستری شده باشد عصر به عیادتش رفتم اندرون مرا پذیرفت همین که مرا دید بنا کرد به گریه کردن مثل اینکه دیگر مرا نخواهد دید او را دلداری دادم پرسیدم طبیب شما کیست گفت میرزای حاضر معلوم شد اینکه پهلوی کرسی نشسته میرزا عبدالباقی طبیب است (میرزا عبدالباقی طبیب اعتضاد الاطباء پدر دکتر خلیل خان تقی اعلم الدوله مردی فاضل و از مدرسین و اطباء حاذق در طب قدیم بوده است) و من تا آنوقت او را نمیشناختم گفتم عجب است با این همه مراوده شما با فرنگی ها چرا از اطباء فرنگی نیاوردید گفت شاید نیابند من برخاستم گفتم الحال میروم تولوزان را میفرستم مستقیماً خانه تولوزان آمدم دیدم سوار میشد پرسیدم کجا میروید گفت خانه فخرالدوله^۱ شرح حال مشیرالدوله را گفتم و تولوزان را به عجله آنجا فرستادم خودم بطرف دوشان تبه رفتم تمام شب را از برای ناخوشی مشیرالدوله پریشان بودم خدا شفاء بدهد. و نیز مینویسد:

۱۹ جمادی الثانی: شاه سوار شدند بن توسط احتساب الملک^۲ بشاه پیغام دادم که مشیرالدوله خیلی ناخوش است. خود احتساب الملک را شاه عیادت فرستادند کاغذی هم من احوال پرسه نوشتم در حاشیه کاغذ من بخط خودش جواب نوشته بود. در این بین کاغذی از تولوزان رسید که مشیرالدوله مشکل چیزی بشود من مایوسم از این کاغذ خیلی پریشان شدم عصر کاغذی مجدداً از خود مشیرالدوله بخط خودش به من رسید عریضه ای بشاه عرض کرده بود استدعای خانه قمر السلطنه^۳ را بجهت پسرش^۴ کرده بود قدری از این کاغذ آسوده شدم.

مشیرالدوله در سن ۶۲ سالگی (۲۰ جمادی الثانی ۹۰۹ قمری) فوت شد پس از فوتش

۱- توران آغا فخرالدوله متولد ۱۲۷۸ ق. دختر هفتم ناصرالدینشاه در سال ۱۳۰۰ ق. زن مهدقلی خان مجدالدوله شد. زنی بوده زیبا و باکمال و شاعره و در شعر فخری (فخری تخلص شعری علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه نیز میباشد) و بی نشان تخلص میکرد. در سال ۱۳۱۰ ق. در سن ۳۳ سالگی به ناخوشی سل درگذشت و در مقبره محمدشاه در قم مدفون گردید. فخرالدوله از دختران نجیب ناصرالدینشاه بوده که خاطر خواه مجدالدوله شد و زن او گردید.

۲- تقی خان پسر عبدالعلی خان آدب الملک (متوفی ۱۳۰۳ ه. ق.) پیشخدمت ناصرالدینشاه و مطلق الدینشاه و از درباریان محمدعلیشاه و احمدشاه بوده و در سال ۱۳۰۷ قمری مآتب به احتساب الملک شد و در سال ۱۳۰۶ خورشیدی درگذشت. احتسابیه واقع در شمال غربی سوهانک شمیران ملک بیلاقی او بوده است.

۳- قسمتی از مجلس شورای علی کنونی.

لقب وده اغلن بحاج شیخ حسنخان معین‌الملک واگذار گردید و نمش او را به مشهد برده و در حرم امام رضا (ع) در جوار برادرش سپهسالار بجاگ سپردند . اعتمادالسلطنه مینویسد : «خبر فوت مشیرالدوله بی‌حد و اندازه مرا متالم نمود این شخص به تمام مردم نیکی کرده از بزرگی و کوچک هر کس به‌جهتی همین منت او هستند . نسبت به من خیلی مهربان بود ، شریک غم و شادی بود میدانم بیچه زبان افسردگی خودم را شرح دهم ، و نیز مینویسد «جمعه ۲۱ : امین حضور خدمت‌شاه از مشیرالدوله بد میگفت من بر آشفتم گفتم پشت‌سر مرده افتاده بدگویی بی‌غیرتی است .»

۴. ق. هدایت در کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود راجع به درگذشت یحیی‌خان مشیرالدوله چنین گوید : «یحیی‌خان وزیر امور خارجه رسماً نوکر روس بود در فوئش ناصرالدین‌شاه شکر کرد ، این بوده احوال مملکت در باطن امر .»

کسانیکه در کتب مؤلفه خود از یحیی‌خان مشیرالدوله یاد کرده و راجع باو چیزی نوشته‌اند : اعتمادالسلطنه که کتاب خلسه خود را در سال ۱۳۱۰ قمری ، مخصوصاً برای نمایاندن بغض و کینه‌ای که نسبت بحاج میرزا حسینخان سپهسالار برادر یحیی‌خان و میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان صدر اعظم وقت داشته ، نوشته در باب یحیی‌خان مشیرالدوله چنین مینویسد : «این یحیی قزوینی در پند از یحیی برمکی گرو میبرد اما در طمع هم آنقدر علویا غلو دارد که دست عباس دوش بان بزند که میدانید به دامش نمیرسد ، به پروئی و زور میگیرد به ایرام و التماس میدهد . سر تا پا غلط و در بک گام سه مرحله خط می‌نماید . فرانسه خوب میدانند و در کلیه کارها زرنگی دارد^۲ . و نیز مینویسد :

«در قرارداد رویش بیست هزار لیره ازاو گرفته‌است . در جای دیگر از همین کتاب اعتمادالسلطنه از زبان میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان در باب یحیی‌خان چنین سخن میراند : «اول کاریکه کردم خیال تغییر وزارت خارجه بود ، فرار ابوبخان را که بسوه تدبیر یا خیانت یحیی‌خان مشیرالدوله سورت گرفت یا بقول مشهور باغواي سفارت روس ، بهانه کردم و اسباب عزل یحیی‌خان را فراهم آوردم و انگلیس که بواسطه دوست بودن یحیی‌خان با روسها با او بد بودند و پامن نیز در این وقت کج می‌تأیدند قلباً از این کار راضی شدند . خلاصه ، یحیی‌خان معزول و میرزا عباسخان قوام‌الدوله که بعد از مستوفی‌الممالک وزیر داخله شده بود بتوسط من بجای او منصوب گردیده .» و نیز مینویسد : «گمان می‌کردم محل سازش من با روسها وجود غیر شریف یحیی‌خان مشیرالدوله میباشد و این خود خبط عظیمی بود چه روسها و انگلیسها اینقدر احمق نیستند که وجود مثل یحیی‌خان آدمی با هیچ‌ومنی رادر اجرای مقاصد خود مؤثر پندارند ولی از نادانی مسلم می‌پنداشتم که یحیی‌خان نمیگذارد میان من و روسها اصلاح شود از آنجا

۱- یحیی‌خان مشیرالدوله در زمان خود بهترین شخصی بوده که فرانسه را بسیار خوب میدانسته و خیلی خوب ، یعنی ادبانه ، تکلم میکرده است ، اکثر اروپائیانیکه با ایران آمده و او را ملاقات کرده‌اند مخصوصاً این موضوع را در کتب مؤلفه خود ذکر نموده‌اند .

۲- در اینجا از نسخه اصل که در کتابخانه آستانه رضوی محفوظ و مضبوط است قریب هشت

که آسمان همیشه حامی و مرئی مثل ما مردمانست و باید ملتی و دولتی بدستبازی ما پادربیدای فنا گذارد کومک کرده و وجود کثیف یحیی خان را بناخوشی انفلواترانا بود نمود خداراشکر که این بی‌حیا مرد و آسوده شدم و بعداز او بدل درست پا کوفتم و دست زدم . من فی الفور کالسکه خود را سوار شده بسفارت روس تاختم و دست بهدامن بوتسفا سنیر روس شدم .^۱ . . .

مستربنجامن^۲ که قریب به دو سال در سالهای ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ هجری قمری وزیرمختار امریکا در ایران بوده در کتاب خود بنام ایران و ایرانیان شرحی راجع به مشیرالدوله نوشته و چنین گوید :

درماه ژوئن ۱۸۸۵ (رمضان ۱۳۰۲ قمری) یحیی خان مشیرالدوله که چند سال در شغل وزارت عدلیه برقرار بود بطور اکراه از آن وزارت استعفاء نمود^۳ . گویند که جهت این امر آنکه وقتی در سال ۱۸۸۴ (۱۳۰۱) سال فوت میرزا سعیدخان^۴ وزارت امور خارجه تعلق به کسی نداشت . مشیرالدوله مدعی آن شد و چون این ادعای او پیشرفت حاصل نکرد از این شغل نیز استعفاء کرد . مشیرالدوله به هواخواهی دولت روس مشهور است دگوبا بهمین جهت بود که بسمت وزارت امور خارجه منصوب نگردید . بعضی اخبار شایع بود که دولت روس بنوعی قرض شیرینی بزرگی باو داده است تا او بتواند از عهدت تجملات و جلالی که دارد برآید من این اخبار را چون شنیده‌ام مینویسم و شخصاً اظهار عقیده نمیکنم . روابط شخصی من با او نهایت خوش بوده است و مسلماً نیز مشیرالدوله یکی از مردان بسیار باکفایت و با ملاحظت و مؤدب تهران میباشد . برادرش وزیر لشکر^۵ یکی از سرکرده‌های ذیشان قشون ایران و شخصی است که با صفات حسنة زیاد و شمایل و حیه باوقری دارد و گویا باطناً از صمیم قلب دوست آمریکائیهای مقیم ایران است^۶ .

۱- Butzof

۲- بوتسوف Butzof از وزیرمختارهای روس است که مدت ۸ سال از ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۴ قمری در ماموریت خود باقی و در ایران بوده است .

۳- بنیامین .

۴- اعتمادالسلطنه در روزنامه یومیة خود در این باب اینطور مینویسد : « دوشنبه ۲۵ رجب ۱۳۰۲ ، مشیرالدوله از وزارت عدلیه معزول شد و عزالدوله برادر شاه وزیر عدلیه شد . عزالدوله بواسطه استعفاء خود بود اما نصب عزالدوله (عبدالصمد میرزا پسر سیم محمد شاه) معلوم نشد بواسطه چه بود یا استخاره بود یا استشاره یا رشوه . »

۵- مؤتمن الملک .

۶- مراد نصرالله خان نصرالملک میباشد .

۷- نصرالملک در هیچ زمانی وزیر لشکر نبوده و در ایامیکه بنامش وزیرمختار بوده

او از امراء تومان بوده است .

در فصل بهار ۱۸۸۴ (۱۳۰۶) مشیرالدوله تمام امریکائیهای تهران را دعوت کرد و نهار بسیار خوبی برای آنها تهیه دید و اسباب مهمانی را در یک تالار بزرگ مخصوص مهمانی که در باغ خود دارد فراهم آورد. این باغ باشکوه که در انتهای شهر واقع شده و بقدر یک میلیون دلار که یک کروڑ تومان باشد^۱ بمصرف آن رسیده است.^۲ مشیرالدوله فقط در وقت پذیرایی دولتی بآن میرود ولی خانه مخصوص او در داخل شهر قدیم است و بهمان درجه شکوه دارد و چون بطرز قدیم و سبک مخصوص ایران ساخته شده بیشتر قابل تماشا است. مهمانی بکلی بطرز فرنگی و در دوایر رسمیه اکنون این وضع عادت و معمول میگردد. در وسط نیز فواره کوچکی بود که آب گلاب میپاشد. میزبان با ملاحظت بما بطور پسندیده و مطبوعی تکلیف (تست) کرد بعد ما را دعوت کرد که در میان باغ گردش کنیم و از آنجا ما را به حوضخانه زیر عمارت برد. این حوضخانه قدیمی از سطح زمین پائین تر ساخته شده ولی از هر طرف راه عبور نسیم باز است و در هر طرف مرمرهای الوان بکار برده شده و سقف حوضخانه بر روی چند ستون که سرهای آنها طلاکاری شده قرار گرفته است. در وسط حوضخانه حوضی از مرمر است و از اطراف فوارهها بدرکز می‌جستند. در این حوضخانه برای ما قهوه و غلیان و شربت و بستنی آوردند. در تمام این مهمانی شکوه و تجملات فرنگی و مشرقی مخلوط هم بوده و دلالت بر سلیقه میزبان با کمال ما مینمود.

یحیی خان مشیرالدوله در مناصب دولتی متدرجاً پیشرفت حاصل کرده اما وقتی که جوان بود و در دیار شل غیر مهمی داشت یکروز که بیکار بود با یکی از همقطاران خود مشغول بازی قمار شد، در وقت بازی نراهی در گرفت و طسرف مقابل با قمه بسورت او زد و علامت آن زخم هنوز در سورت او باقی است، فوراً خون آلوده بحضور شاه دویده تنظلم نمود. اعلیحضرت شاه در باب آنها واری کرد دید که حق بجانب اوست، مرتکب را امر بقتل نمود.^۳ و این صاحب منصب جوان بدین واسطه طرف توجه اعلیحضرت شاه واقع شد کم کم ترقی کرد و یحیی خان از این واقعه بطوری با مهارت منتفع گردید که بشرف مزاجت با خواهر اعلیحضرت شاه که زن بسیار با کفایتی است و زوجه میرزا اتقی خان امیر نظام بود مقننر گردید.

۱ - دلار آمریکا در این تاریخ پنج ریال ارزش داشته و در ایزد روزها ۷۵ ریال بلکه قدری بیشتر ارزش دارد.

۲ - مراد بهارستان عمارت کنونی مجلس شورای عالی است.

۳ - مقصود نزاری است که بین یحیی خان با حاجی مبارک خواجیه پاشی ناصرالدینشاه در شهری از شهای اواخر سال ۱۲۷۵ قمری در سفر شاه به قم، بر سر بازی قمار آبرو در منزل حوض سلطان در گرفته و حاجی مبارک در حال مستی با قمه، پیشانی یحیی خان را سخت مجروح کرده است. شاه در همان شب واقعه، پس از آنکه او را از خواب بیدار نمودند و بر حرکت زشت حاجی مبارک اطلاع حاصل کرد، امر داد که سر آغا مبارک بیچاره را از تن جدا کردند. بعد بنوابگاه خود رفت و راحت خوابید. برای اطلاع از تفصیل واقعه رجوع کنید به کلمه مبارک.

دکتر فوریه، طبیب ناصرالدينشاه در کتاب : (سه سال در دربار ایران) تألیف خود در باب یحیی خان مشیرالدوله چنین اظهار نظر مینماید : « یحیی خان مشیرالدوله که معمولاً او را مشیر میگویند ترقی خود را مدیون پیش آمدی است که کاملاً از تنوع داستانهای شریفست توضیح آنکه این مرد بسیار زیرک ، در جوانی بفرانسه فرستاده شد تا تحصیلات خود را در آنجا تکمیل کند . پس از آنکه زبان ما را بخوبی آموخت چنانکه امروز آن را به نهایت سخت بلکه ادبیانه تکلم میکند ، بتهران برگشت و شاه او را آجودان مخصوص خود کرد و بهمین وسیله به مقام سلطنت ترقی حاصل نمود . در سال ۱۲۷۵ قمری موقعیکه اردوی شاه در منزل حوض سلطان^۱ و یحیی خان در جلوی چادر ناصرالدين شاه قراول می داد و دستور داشت که احدی را نگذارد که بچادر داخل شود حاج مبارک خواجهر را خواست بزور داخل چادر سلطنتی قدم گذارد و یحیی خان مانع شد حاجی مبارک قلم خود را کشیده چنان ضربتی بصورت یحیی خان زد که بینی او را شکافت شاه از اینسر و صدا از چادر بیرون جست و چون بر جریان قضیه اطلاع یافت امر داد تا فی المجلس کردن حاجی مبارک را زدند و تمام دارائی او را به یحیی خان بخشید و او را بالطف جزیل سرافراز ساخت . امروز مشیرالدوله در تهران در قسری باشکوه منزل دارد و این منزل را شاه باو بخشیده و در آنجا با کمال مهربانی و مهمان نوازی از واردین پذیرائی میکند . روزی وی مرا با آنجا دعوت کرد و گفت میخواهیم دوباره از فرانسه وارد پاریس که همه وقت بیاد آنها هستم صحبت کنیم و از این صحبت لذت ببریم . چندین بار با نهایت صمیمیت به من گفت که تمام اسبها و کالسکههای من در اختیار شماست و پاسفای خاصی در این باب اصرار داشت . انصاف این است که من مردی باین بی ریائی و محبت و مهر کمتر دیده ام . همین دکتر فوریه پس از نوشتن خبر فوت یحیی خان مشیرالدوله چنین مینویسد :

« نقش یحیی خان را به مشهد فرستادند . مردن مشیرالدوله که عهده دار دو وزارت عدلیه و تجارت بود ، دیک جاه طلبی جمعی را به غلیان آورد باین معنی که چندین نفر در صدد

۱- Fevrier

۲- راجع به دریاچه حوض سلطان یا دریاچه قم دوستعلی معیر الممالک در کتاب خود (یادداشتها از زندگانی ناصرالدينشاه) در صفحه ۱۵۶ چنین مینویسد : « در سال یکهزار و سیصد و شش هجری قمری شاه به زیارت حضرت معصومه مشرف شد و اردوی عظیمی در رکاب بود دریاچه قم تا چند سال قبل از این مسافرت وجود نداشت . اما ابراعیم امین السلطان دهان بسیار از قبیل قلعه محمدخان (صحیح آن قلعه محمدعلیخان است) و علی آباد و موشک نصرت و منظره و غیره در کنار چاهه قم داشت و چون این راه بر عبور و مرور نبود و بیشتر کاروانها از راه کوتاه تری که از میان دریاچه کنونی میگذشت رفت و آمد میکردند امین السلطان برای آبادی املاک خود تدبیری اندیشید و دستور داد تا سیل رودخانه شور را برگردانند و به جلگه ای که محل تردد کاروان بود سر دهند و چون چنین کردند در اندک زمانی دریاچه بزرگی تشکیل یافت و مقصود امین السلطان حاصل گردید . »

گرفتن مقام او برآمدند حتی دوست من اعتمادالسلطنه هم که هیچوقت از هر مقامی که داشته باشد راضی نیست زن توطئه ساز خود اشرفالسلطنه را پیش خانم انیسالدوله سوگلی ناصرالدین‌شاه فرستاد تا او شاه را بخواگذاری وزارت عدلیه به اعتمادالسلطنه وا دارد . شاه تا امروز بشکلیف هیچیک از این مدعیان اعتنائی نکرده و بهمه گفته که هنوز نعلش یحیی‌خان سرد نشده است تا جانشینی جهت او تعیین شود، از این جواب همه مدعیان بیم آن را دارند که شاه انتخاب خود را کرده باشد و به تغییر آن راضی نشود . اما این یحیی‌خان نیکو سیرت در واقع حکم سوراخهای سیدی را داشت که هیچ چیز در آن بند نمیشد با اینکه در نتیجه ازدواج با عزالدوله شاه باو مال و مثال بسیاری بخشیده بود و از دو وزارتخانه زبردست خود نیز مداخل فراوان میبرد و در اعطای بعضی امتیازات نیز میلی ممتنی به او داده بودند ، باز پس از فوت قروض هنگفتی از او بجای ماند .

وی مردی بود بسیار با لطف و مهمان نواز ، یقیناً بسیاری از مردم از مرگ این جوانمرد متأسف خواهند بود . شاه این شوهر خواهر خود را بسیار دوست میداشت لکن زیاد هم اعمال و اقوال او را حدی تلقی نمیکرد .

لرد کرزن که کتاب معروف خود بنام (ایران و موضوع ایرانی) را در همین سال فوت یحیی‌خان مشیرالدوله نوشته در صفحه ۴۲۹ جلد اول راجع به مشیرالدوله چنین مینگارد :

«یحیی‌خان مشیرالدوله در نتیجه تربیت ابتدائی خود در اروپا فراسه را فوق‌العاده خوب تکلم میکند و کاملاً با آداب و سیاسات غربی آشنا است و شاید او یکی از روشن فکرترین زمامداران امروزی ایران باشد . منزل او در عمارتی مجللا است که شاه آن را از اموال مسادده شده برادرش باو بخشیده است و آن چسبیده به مسجد سپهسالار است که از موقوفات برادر اوست . در موقعیکه من در تهران بودم پسر ارشد یحیی‌خان مشیرالدوله با یکی از دختران ولعهد ازدواج کرد . مشیرالدوله که هرکاری را آقامنشانه میکرد و معروف بود که مقروض است بیک مهمانها و تشریفاتی دست زد که تا مدتی نقل مجالس مردم تهران بود مثلاً یک روز وزراء را مهمانی کرد و روز دیگر عابای خارجه را ، روز سوم در اویش و ققرای پایتخت و روز دیگر که من بدیدن او رفته بودم علمای تهران مهمان او بودند و من دوپست نفر از اهل عمامه را در آن جا دیدم که بصرف نهار چرب و نرمی مشغول بودند . در شب

۱- اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های خود مدعی است که در موقع عقد قرارداد روپتر در باب راه آهن ایران اشخاص ذیل هر یک این میلیونها را رشوه گرفته بودند ، میرزا حسینخان صدراعظم پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) لیره - میرزا ملکم‌خان همیقدرها - حاج شیخ محسن‌خان معین‌الملک بیست هزار (۲۰۰۰۰) لیره - یحیی‌خان مشیرالدوله بیست هزار (۲۰۰۰۰) لیره - اقبال‌الملک مظنه لیره طلا هنگام دادن امتیاز ایجاد راه آهن و چیزهای دیگر به روپتر ۲۴/۵ ریال بوده است .

عروسی بدستور او خیابانهای معتبر و میدان بزرگه را چراغانی کردند. در میان تمام وزرائی که من دیدم بچی خان از هر کس بیشتر اروپائی‌منش بنظر رسید تا آنجا که کمتر آثار شرقی در حرکات و سکنات او مشهود بود. ده دقیقه اول ملاقات چنانکه در برخورد با اعیان ایران معمول است صرف تعارفات لفظی شد لکن بعد مشیرالدوله بدقت و خیریت تمام اوضاع شرق و غرب را مورد بحث و مطالعه قرار داد و ملاحظاتی که میکرد کاملاً صحیح بود از آن جمله گفت که **امیر انگلیس به نصف پولی را که در افغانستان برای جلب مردم آن بکار برده اند در ایران صرف جلب قلوب مردم و تحصیل دوستی ایشان میکردند الان ایران سپر محکمی برای دفاع امپراطوری هندوستان بود.**

مشیرالدوله میان مردم بطرف‌داری از روسیه شهرت دارد لکن خود او در طی صحبت با من جداً این مطلب را تکذیب کرد. ممکن است که بار دیگر مشیرالدوله زمام سیاست را در دست بگیرد بهر حال شخص او آینده دارد و این آینده را نباید از نظر دور داشت. این سطور را کردن وقتی نوشته بوده است که مشیرالدوله هنوز در حیات بوده، لکن در حین طبع کتاب کردن، او وفات نموده بود و خود کردن هم در حین تصحیح اوراق چاپی کتاب باین نکته اشاره کرده است.

آغا یعقوب اصلاً از ارامنه ایروان و از خواجهرایان حرم فتح‌المیلشاه

یعقوب

بوده و بواسطه معاملاتیکه صورت داده بود مبلغی بدولت و مردم بدعسکار شد، خواستند از او بگیرند استنطاق نمود و از ماده سیزده عهدنامه ترکمانچای ۱۲۴۳ هجری قمری استفاده نموده خود را به گریبایدوف سفیر روس بست و در سفارت روس پناهنده گردید و مقدمه اوباعت غوغای مردم تهران و قتل ایلیچی روس در سوم شعبان ۱۲۴۴ قمری شد و خودش هم در این فوغا و آشوب جان سلامت نبرد. خلاصه نامبرده برای اینکه بدهی خود را به بستانکاران نبرد دارد بتواند اینک من سابقاً از اسراء بوده و مشمول فصل ۱۳ عهدنامه ترکمانچای میباشم سفارت روس پناهنده شد و گریبایدوف، خواهرزاده ژنرال پاسکیویچ^۱ فاتح ایروان، که در سال ۱۲۴۴ ق. سفارت روس در ایران تعیین گردیده بود از وی سخت حمایت میکرد و اما گریبایدوف وزیر مختار جوان، مغرور بی‌تجربه که ضمناً از نویسندگان روس هم بود، پس از ورود به تهران، با شاه و گدا، رفتار غالب و مغلوب و قوی یا ضعیف مینمود.

آغا یعقوب، در مدتی که در سفارت روس پناهنده بود، چون خانواده‌های ایرانی را خوب میشناخت زناپیکه اصلاً مسیحی بوده، و بعد مسلمان شده و با شوهران مسلمان خود

۱- A. S. Griboïedov

۲- برای اطلاع بیشتر به کلمه اللهیار و خسرو مراجعه شود.

۳- I. Paskiévitch

زندگی میکردند، به سفیر صورت داد. سفیر جوان و بی تجربه هم با خشونت آنان را که در خانه‌های اعیان و اشراف می‌زیستند، و دارای فرزند هم بودند، خواست و زنان سفارت تحویل دادند. اهالی تهران که از اعمال بی‌رویه و خشونت آمیز سفیر جوان روس آگاه شدند سخت برآشفتنند و به فتوای علماء از آن جمله میرزا مسیح تهرانی^۱ برای استرداد زنان مسلمة بطرف سفارت روس رو آوردند. سفیر برای ترساندن آنان به گماشتگان و مستحفظین خود دستور تیراندازی داد و جوان چهارده ساله‌ای هدف گلوله واقع و کشته شد. پس از این کار مردم سخت بهیجان آمدند و بست سفارت هجوم آوردند. سفیر در این هنگام ترسیده آقا یعقوب خواجه و دو زن مسلمة که از خانه الله یار خان آصف الدوله قاجار صدر اعظم سابق آورده و در سفارت بودند بیرون فرستاد. مردم میرزا یعقوب را تکه تکه کردند و آن دو زن را بجای اولیه خود روانه نمودند، سپس عامه با دادن هشتاد نفر کشته سفارت ریخته سفیر را با سینه از مأمورین روسی گشتند و سفارت را غارت کردند فقط مالزوف دبیر اول سفارت که در یک پناه گاهی مخفی شده بود جان سلامت برد^۲.

میرزا یعقوب از آرامنه خلفا اسفهان و پسر میرزا ملکم خان

یعقوب

ناظم الدوله است که دعوی مسلمان می نمود. مدتی معلم قرآن شاهزادگان

از قبیل مظفرالدین میرزا - ظل السلطان و برادر اعیانیش سلطان حسین میرزا جلال الدوله و غیره بود. میرزا یعقوب علاوه بر ملکم خان پسر دیگری بنام اسکندر خان داشته که او نیز وارد خدمت وزارت امور خارجه شده و از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ هجری قمری با منصب سر تیبی^۱ و سمت نیابت دوم در سفارت لندن در نزد برادرش مشغول بخدمت بوده و ضمناً ملقب به ناظم الممالک نیز میشود. پس از عزل ملکم خان از سفارت (۱۳۰۷ قمری) او نیز معزول گردید و در تاریخ رجب ۱۳۲۰ ق. مطابق اکتبر ۱۹۰۲ میلادی در گذشته است. میرزا یعقوب ابتداء در زمان سلطنت محمدشاه و اوائل سلطنت ناصرالدینشاه، مترجم سفارت روس در تهران بود و ضمناً میگویند که سر و سری نیز با انگلیسها داشته و در تمام مراحل و تشکیلات مجمع فراماسونری (فراموشخانه) با پسرش میرزا ملکم خان شرکت داشت^۲.

۱- هنگامیکه گریبایدوف کشته شد ۳۴ سال داشت.

۲- مؤلف منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۱۴۶ میرزا مسیح را استرآبادی و مؤلف تاریخ التواریخ در جلد قاجاریه صفحه ۲۲۲ او را تهرانی نوشته اند.

۳- مورخین عهد مقتولین روسی را باختلاف نوشته اند، تاریخ التواریخ در جلد قاجاریه عهد کشته شدگان را با خود گریبایدوف ۳۸ نفر ذکر میکند، مؤلف منتظم ناصری ۳۰ نفر - روضة الصفاء در جلد نهم ۳۷ و واتسون انگلیسی در تاریخ ایران ۳۵ تن ذکر کرده اند.

۴- در ابتداء اعضاء اصلی مجمع فراماسونری یا فراموشخانه تهران از شاگردان قدیمی مدرسه دارالفنون بودند.

در سال ۱۲۷۸ قمری بنا بر امر مؤکد ناصرالدینشاه مجمع مزبور تعطیل و منحل گردید و بموجب حکم شاه و اعلامیه صادره بدستگاه فراموشخانه میرزا ملکم خان و پدرش میرزا یعقوب خاتمه داده شد.^۱ میرزا یعقوب بطرف آسیای میانه فرار کرد و پسرش میرزا ملکم خان دستگیر شد و تحت الحفظ به خاقین بردند و در آنجا آزادش کردند.^۲ شرح اعلامیه مزبور از این قرار بود:

و این روزها بتقرار اطلاعی که بدربار رسیده عندهای از اشخاص ناراحت و ماجراجو میخواهند مجامعی بسبک فراماسونریهای اروپا تشکیل دهند بنا بر این با اطلاع عامه میرساند که اگر کسی منبذ اسم فراموشخانه را بر زبان آورد و یا ترتیب تشکیل آن را بدهد سخت ترین مجازات محکوم خواهد شد. پس از صدور اعلامیه مزبور از طرف دولت و انحلال لژ فراماسونری یا فراموشخانه، دیگر از طرف مؤسسين در توسعه آن اقدامی بعمل نیامد و دولت هم مواظب و مراقب حرکات آنان بسود و فقط خواص آنها خیل پنهانی گاه گاهی بکدیگر را ملاقات میکردند و بالاخره میرزا ملکم خان در سالهای ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۰ ه. ق.، پس از بازگشت از اسلامبول و مستشار سدارت حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله شدن، نام دیگری برای آن انتخاب و اختیار کرد و نام آن را جامعه آدمیت گذارد و در این زمینه تشکیلاتی داد. مؤلف کتاب سیاستگران دوره قاجار در صفحه ۱۲۷ مینویسد:

و میرزا یعقوب خان نامبرده که ارمنی بود دعوی مسلمانان مینمود در سفارت روس سمت مترجمی داشت و در تمام عمر برای انگلیسها جاسوسی میکرد.^۳ بطوریکه بدایع نگار در رساله عبرة الناظرین تألیف خود می نویسد، هنگامیکه میرزا یعقوب از طرف انگلیسها در ترکستان مأموریت داشت حاکم بخارا دستگیرش کرده و پس از مدتی که در زندان مانده آزادش کردند او هم دیگر بایران نیامده بکسره نزد پسرش به اسلامبول رفت. در سال ۱۲۸۸ قمری پس از اینکه حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار و صدراعظم شد ملکم را از اسلامبول احضار کرده او را با لقب ناظم الملکی بسمت مستشاری سدارت عظمی منصوب نمود. مؤلف کتاب سیاستگران دوره قاجار مینویسد: و میرزا یعقوبخان در این ایام در

- ۱- در بعضی از کتب و رسالات از قبیل رساله عبرة الناظرین بدایع نگاران انحلال مجمع فراماسونری میرزا یعقوب و میرزا ملکم در سال ۱۲۷۹ ق. ذکر شده است. ابتداء نام مجمع بهمان نام اروپائی فراماسونری بسود و بعد برای اینکه دولت ملتفت جریان امر نگردد نام اصلی آنها را بزرگوارانده تبدیل به فراموشخانه کردند.
- ۲- سرپرست و رئیس نخستین فراماسونری یا فراموشخانه میرزا یعقوب بوده است.
- ۳- از قرار معلوم عکس میرزا یعقوب با عیا و رداء و عمامه در زمانیکه از طرف انگلیسها در حدود ترکستان مأموریت داشته در خانواده صادق مستشارالدوله موجود است.

سفارت ایران در اسلامبول مشیر و مشار کشته و علناً برای دولت انگلیس جاسوسی بنموده است. هنگامیکه میرزا ملکم خان ترقیاتی نمود و بمقامات عالیه رسید میرزا یعقوب در اسلامبول اقامت کرده و در آنجا زندگانی میکرد.

میرزا ملکم در سال ۱۲۹۹ قمری که از ایران بلندن باز میگشت در بین راه مدتی در نزد پدرش که به ناخوشی فلج گرفتار بود ماند و چندی بعد میرزا یعقوب در سال ۱۳۰۰ ق. در گذشت و چون دعوی مسلمانی در طریقه تشیع مینمود از این جهت او را در گورستان ایرانیان دفن کردند و بعد بدستور ملکم دور قبرش محجری نصب نمودند.

یفرم از ارمانه ترکیه و از سران مجاهدین قفقازیه و از امضاء حزب

یفرم

داشنا کسیون ارمانه بوده که در سال ۱۳۲۷ قمری در جزء سپاهیان

محمد ولیخان سپهبد اعظم برای گرفتن تهران به همراه وی اردش به تهران رهسپار گردید



یفرم

و در جنگهای قزوین - کرج - بادامک و فتح تهران رشادتهائی از خود بروز داد و پس از فتح تهران و خلع محمدعلیشاه در همین سال از طرف هیأت دولتی که در تاریخ ۲۸ جمادی الثانیه ۱۳۲۷ قمری بر او برپا ۲۶ تیر ۱۲۸۸ خورشیدی بدون نخست وزیر تشکیل شد نامبرده سمت ریاست اداره شهر باقی منصوب شد. در این حال اردوئی مرکب از دو سبت نفر بختیاری بسر کردگی جعفر قلی خان سردار بهادر که بعداً ملقب به سردار اسعد شد و پنجاه نفر مجاهد بسر کردگی یفرم و عده ای قزاق برای دفع یانگیان آذربایجان فرستاده شدند و آنان را دفع نمودند و رحیم خان سردار نصرت چلبیانلو که همسرین یانگیان بود پروسیه فرار کرد و روسها او را در پناه خود گرفتند و از او و کسانش سخت حمایت نمودند. یفرم در جنگ با

رحیم خان سپهبد دلاوری یخرج داد. م. ق. هدایت که در این هنگام والی آذربایجان بوده

در صفحه ۲۶۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد :

« یفرم بیش از اندازه بخود مینازد و الحق رشید هم عیب با هفت تیر وارد سنگر

شخص رحیم خان شده است و رحیم خان از ترس مسلسل فرار کرده است. با یفرم خان در سال ۱۳۳۰ هجری قمری در جنگیکه با سالارالدوله و هواخواهان او در نواحی غرب صورت گرفت کشته شد و امشش را به تهران آورده و در مدرسه ارامنه مدفون گردید.



یفرم



از راست بچپ: جعفر قلی خان سردار بهادر، دوست محمدخان میرالممالک حاکم گیلان و یفرم

یوسف خان سپهبد ارگرجی بانی شور سلطنت آباد عراق (اراک) است

یوسف

که در سال ۱۲۳۰ قمری زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار اراک آن را



یوسف خان سپهبد

بنا نهاد و بشهر ریج سلطان آباد شهر آبادی شد و یابن مناسبت شهر مزبور معروف شد به سلطان آباد عراق و کم کم برای تخفیف کلمه سلطان آباد حذف و بهمان عراق (اراک) اکتفاء گردید بنا بر این سلطان آباد نام سابق و اراک نام تازه تر آن است. یوسف خان در سال ۱۲۲۲ ق. منسب سپهبداری یافت و به حکومت عراق منصوب شد. فتحعلیشاه در سال ۱۲۲۷ ق. او را با جمعی از سرکردگان خود با اتفاق محمدعلی میرزا دولتشاه برای سرکوبی عبدالله پاشا والی بغداد فرستاد، والی به شیخ جعفر نجفی از علمای طراز اول و مراجع تقلید مقیم نجف که فتحعلیشاه باو ارادت داشت متوسل شد و او در این باب وساطت کرده و کار بسالمت و مصالحه انجامید. عباس میرزا نایب السلطنه در سال ۱۲۳۸ ق. یوسف خان را با فوج بهادران و فوج یتگی مسلمان برای دفع اکراد که به سلمان و آنحدود تجاوز کرده بودند فرستاد و در جنگی که روی داد اکراد شکست خورده فرار نمودند و جاهای آستان بدست یوسف خان افتاد.

در سال ۱۲۴۰ ق. که فتحعلی شاه عبدالله خان امین الدوله را از حکومت اسفهان معزول و بجای او سلطان محمد میرزا پسر سی و هشتم خود را در سن ۱۳ سالگی ملقب به سیف الدوله کرده و بجای وی منصوب نمود، یوسف خان سپهبدار بوزارت او تعیین

- ۱- نمود یوسف ثانی بنای مصر جدید ۱۲۳۱ تاریخ بنای آنرا ضبط نموده اند.
- ۲- فوج بهادران دسته‌ای بوده است مسیحی، متشکل از افراد ارمنه و آشوری، و فوج یتگی مسلمان افرادی بوده‌اند از امرای روس، که در سال ۱۲۲۶ قمری در جنگ سلطان بود اسیر شده و تمام آنان به دین اسلام گرویدند و بعد از آنکه فوجی تشکیل یافت بنام فوج یتگی مسلمان که معنی آن تازه مسلمان (جدیدالاسلام) میباشد. در جنگ سلطان بود، لندزی Lindsay از افسران انگلیسی، که در خدمت دولت ایران بود، و منصب توپچی باشی داشت، و فرمانده توپخانه بود، توپخانه روس‌ها را از بین برده عمده‌ای از سربازان روس (۸۲۰ نفر) مجبور به تسلیم گردیدند. عباس میرزا نایب السلطنه آنان را، برای تمایش، به نزد فتحعلی شاه به تهران فرستاد فتحعلی شاه دوباره آنان را به تبریز پس فرستاد و تمام آنان مسلمان شده و معروف به فوج یتگی مسلمان گردیدند.

شد. یوسف خان در همین سال درگذشت و منصب او را به پسرش غلامحسین خان که در سن ۱۷ سالگی بود داده شد و ضمناً داماد فتحعلی شاه^۱ نیز گردید و منوچهر خان (متمم الدوله) بوزارت سیف الدوله برگزیده شد.

میرزا یوسف مستوفی الممالک معروف به آقا یا جناب آقا پسر میرزا حسن

یوسف

پسر میرزا کاظم پسر آقا محسن آشتیانی بوده و در سال ۱۲۲۷ هجری

قمری متولد شد و چون ناصرالدینشاه باو آقا خطاب میکرد همه مردم هم او را آقا میگویند.

پسرش میرزا حسن مستوفی الممالک چهارم^۲ نیز در اواخر قاجاریه و در دوره سلطنت رضاشاه

پهلوی همان مقام و احترام پدر را دارا شد^۳

میرزا یوسف پس از فوت پدرش، میرزا حسن مستوفی -

الممالک دوم، در سال ۱۲۶۱ ه. ق. از طرف

محمدشاه ملقب به مستوفی الممالک^۴ گردید.

در سال ۱۲۶۸ ه. ق. حکومت عراق (اراک)

نیز ضمیمه سایر مشاغلش شد و او از

طرف خویش نایب الحکومه ای برای اداره

امور آنجا تعیین نموده گسیل میداشت.

میرزا تقی خان امیر کبیر پس از رسیدن به سدارت

او را مورد توجه و لطف خود قرار داد و

این قشیه را محمد حسنخان اعتماد السلطنه

در خواب نامه یا رؤیای صادقه خود از قول

میرزا یوسف چنین حکایت میکند:

«میرزا تقی خان امیر کبیر لطیف مخصوص

به من داشت و مرا وقتی میگذاشت همیشه



میرزا یوسف مستوفی الممالک

میکفت چون میرزا یوسف در آذربایجان تربیت شده و درک خدمت میرزا ابوالقاسم قائم مقام

و صحبت محمدخان امیر نظام زنکنه و امرآ معتمد نایب السلطنه را نموده مرا باو اعتماد و

اعتقادی است». پس از اینکه میرزا آقاخان نوری به سدارت رسید و با بیگانگان او را صدراعظم

۱- شوهر مام بیگم خانم دختر بیست و دویم شاه.

۲- متوفی ۱۳۱۱ خورشیدی.

۳- دستخطهای ناصرالدینشاه به میرزا یوسف مستوفی الممالک همواره بخطاب، جناب آقا

شروع میشد.

۴- وزیر دارالحکومت.

ایران نمودند چون میخواست که در تمام کارها نماینده‌ای از خود داشته باشد میرزا کاظم خان پسر بزرگ خود را در سال ۱۲۶۸ هجری قمری به لقب نظام‌الملکی، که بعد از خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر معروف و مشهور البارسلان و سلطان ملک‌شاه سلجوقی بکسی داده نشده بود ملقب و در سن ۲۲ سالگی، او را در حقیقت وزیر مالیه کرد و وزارت لشکر را به میرزا داودخان پسر دوم ۱۵ ساله دیگر خود واگذار نمود. میرزا یوسف مستوفی‌الممالک که اوضاع را چنین دید چندی در تهران بود و بعد به آشتیان اراک قسبه مسقط‌الرأس نیاگان خود رفته



انزواء اختیار نمود. میرزا جعفر خان حقایق‌نگار خورده‌جوی در کتاب حقایق‌الخبار تألیف خود در این باب چنین گوید:

«... و ستاره بخت میرزا یوسف مستوفی‌الممالک را بدرجهٔ هبوط و افول رسانید؟ و بدعات و مخرانشینان فرستاد. پس از عزل میرزا آقاخان نوری در سال ۱۲۷۵ ه. ق. از صدارت دوباره به شغل سابق خویش که وزارت دارایی باشد برگشت. ظاهراً میرزا یوسف مستوفی‌الممالک، که از دشمنان سرسخت میرزا آقاخان بوده و از او لطعات و صدمات زیاد دیده، در سقوط وی فرد مبرز و مؤثری بوده است. در این باب خود میرزا آقاخان پس از عزل و تبعید باصفهان در یکی از نامه‌های خود به میرزا محمد مهدی نوی برادرزن و پسر عموی خویش چنین مینویسد:

«نمیدانم عداوت سرکار آقای مستوفی‌الممالک بعد از هفت سال تا چه اندازه است و نمیکندارد با این حال ناخوشی در خانهٔ خود بپریم. در سال ۱۲۷۶ ه. ق. علاوه بر

۱ - خود نظام‌الملک هم باین کار چون کار پرسودی بود میل فرملی داشت و بواسطه تسلط بر پدر، او را وادار کرد که وی بجای مستوفی‌الممالک وزیر استیفاء یعنی وزیر دارایی نماید.



از راست بچپ : فیروز میرزا فرما نقرما - میرزا یوسف مستوفی الممالک
ایستاده : سید رضا خان خواجه باشی مستوفی الممالک

سمتی که داشت عضویت مجلس شورای دولتی، که ناصرالدینشاه آن را در این سال تشکیل داده بود، منصوب و برقرار شد^۱.

در سال ۱۲۸۰ قمری بنا بر امر ناصرالدینشاه اصطلاحات سابق از قبیل رئیس دفتر استیفاء - وزیر دفتر و غیره که در مورد وزیر دارائی استعمال میشد موقوف گردیدند و میرزا یوسف مستوفی الممالک را مخاطب به وزیر دارائی نمود.

مستوفی الممالک مرد عجب و غریبی بوده و عادات مخصوص بخود داشته و حکایتها از او نقل میکنند و از آن جمله میگویند : مستوفی الممالک قبل از میرزا محمدخان سپهسالار اعظم تقریباً شخص اول مملکت بود و غلیون او جلوتر به مجلس می آمد. بعد از اینکه میرزا محمدخان سپهسالار در سال ۱۲۸۶ ه. ق. سدا عظم شد، روزی اتفاق افتاد که هر دو در یک مجلس بودند، همین که پیشخدمت غلیون آقا را که بعد از غلیون سدا عظم وارد مجلس کرده بود جلوش برد، بعنوان و به بهانه اینکه این تغنن را ترک کرده است غلیون وارد کرد و تا زنده بود (در مدت ۲۳ سال) جز در اندرون خود در جای دیگر کسی ندید که او غلیون بکشد تا خلاف عمل آن حتی برای یکدفعه هم از او مشاهده نشود.

۱- سابقاً مجلسی که اعضاء آن را شاه انتخاب میکرد آن مجلس را مجلس شورای دولتی میگفتند و مجلسی که نمایندگان آن را ملت برگزیند چنین مجلسی را مجلس شورای ملی مینامند.

۲- این کلمه را به املاهای گوناگون، غلیان، قلیان، قلیون دیده شده است.



از راست بچپ : احمد میرزا معین الدوله ، فیروز میرزا فردا قزقا - کامران میرزا نایب السلطنه -
میرزا یوسف مستوفی الممالک - علی قلی میرزا اعضاء السلطنه و یحیی خان معتمد الملک

در سال ۱۲۸۳ قمری ناصرالدینشاه بنا بر سلیقه شاهانه خود باز ب فکر تشکیلاتی برای مملکت افتاد و هر کسی را سرکاری گذاشت و حدود اختیارات هر یک را تعیین و اموراتی را بوی محول نمود و البته این کار هم خیلی موقتی بود و در همین سال چون موضوع روی نظر و سلیقه شاهانه صورت گرفته بود دو باره تشکیلات مزبور بیکلی بهم خورد . مستوفی الممالک در این تشکیلات علاوه بر سمت وزارت دارائی این مشاغل نیز بعهده وی واگذار گردید : اداره امور آذربایجان ، کردستان ، قم ، ساوه ، زنند ، اداره رختدارخانه و صندوقخانه شاه ، اسباب خاصه ، عمارات دولتی ، ایلیخاها و غیره . در اواخر سال ۱۲۸۳ ق. (ذیحجه) که ناصرالدینشاه بزم زیارت امام رضا (ع) بست مشغول حرکت کرد . کامران میرزا پسر دوازده ساله خود را ، که حاکم تهران بود ، در نجاب خود نایب السلطنه کرده او را زیر نظر مستوفی الممالک قرارداد و ضمناً در نجاب خود کارها را اساساً به میرزا یوسف مستوفی الممالک واگذار نمود و بنا بسوا بدید و پیشنهاد وی اشخاصی از قبیل محمد رحیم خان علاءالدوله و میرزا عیسی وزیر متصدی کارهای گردیدند و شاه در سال ۱۲۸۴ قمری پس از بازگشت از خراسان ، او را پیش از پیش مورد عنایات خویشتن قرارداد و در این تاریخ مستوفی الممالک شخص اول مملکت بود و عنوان او را هم در این سال رئیس الوزراء نمود .

در سال ۱۲۸۷ ه. ق. که ناصرالدینشاه به قصد زیارت عتبات عالیات به عراق (بین النهرین) مسافرت نمود ، در این هنگام نیز ، کامران میرزا پسر ۱۶ ساله خود را نایب السلطنه و قائم مقام خویش

نموده و مستوفی الممالک را پسر وزیر اول ، ایازاد که در این زمان که کامران میرزا



میرزا یوسف مستوفی الممالک

سید رضاخان خواجه باشی مستوفی الممالک

۱۲۸۸ قمری که حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله بصدارت رسید مستوفی الممالک بکلی از کارها اعراض کرده و دیگر بدربار حاضر نشد و باز به آشتیان رفت و در آنجا با احدی مراد و معاشرت نداشت.

میرزا حسینخان صدر اعظم همیشه او را رقیب قوی پنجه خود میدید و برای تقویت مقام خویش سعی داشت که بوسائل گوناگون بی مهری شاه را نسبت باد جلب نماید. در سال ۱۲۹۰ ق. که ناصرالدینشاه برای اولین بار یاروپا مسافرت کرد و باز آمد و میرزا حسینخان موقتاً مردود شده و درشت بنامه، در این هنگام، میرزا یوسف، خانه نشین را ترک کرده از آشتیان به تهران آمد و در روز سلامعام در دربار حاضر شد و در جایگاه خویش قرار گرفت و پس از آنکه بخانه بازگشت، شاه دستخط زیر را برایش فرستاد: وجود جناب آقا

۱- بیسی از مورخین از آن جمله مؤلف منتظم ناسری استغفار مستوفی الممالک را از صدارت و وزارت دارائی پیش از اینکه مشیرالدوله بصدارت برسد ذکر کرده اند و باید این مطلب درست تر باشد زیرا مستوفی الممالک مردی مطلع و باوفاق و جریان سیاسی مملکت خیلی وارد بود و از صدارت آئینه مشیرالدوله کاملاً آگاه بوده است و باین جهت قبلاً استعفاء داده و به

درب خانه دولت لازم است و از آمدن جناب ایشان کمال خرمی و خوشحالی بها دستداد انشاءالله تعالی امور متعلقه و سپرده بخودرامجدداً به تحت قاعده و نظم خواهد آورد. در این تاریخ دوباره نامبرده دارای این مشاغل شد: وزیر دانشه - رئیس کل دفاتر و محاسبات (وزیر دارائی) رئیس خزانه و غیره - رئیس دارالشوری - ناظم دارالخلافه (حاکم نهران) و مقصدی خالصجات. در سال ۱۲۹۱ هجری قمری شاه رسماً دستور داد که کارهای داخله و مالیه با مستوفی الممالک و امور وزارت جنگ و خارجه با حاج میرزا حسینخان سپهسالار باشد و این موضوع را دوباره ناصرالدینشاه در سال ۱۲۹۴ ه. ق. تأیید کرد و از این تاریخ امور مملکتی بدو قسمت تقسیم شد. قسمتی را بمعهده مستوفی الممالک و قسمت دیگر بمعهده سپهسالار واگذار گردید و پس از این تاریخ او را وزیر اعظم کشور نیز خطاب میکردند.

در سال ۱۲۹۵ ه. ق. در سفر دوم ناصرالدینشاه باروپا رسیدگی به کلیه کارهای کشوری از طرف شاه باو واگذار شد. پس از بازگشت شاه از سفر اروپا که قریب به چهار ماه طول کشید، کارهای مملکتی که پیش از این بین حاج میرزا حسینخان سپهسالار و مستوفی الممالک تقسیم شده بود کامران میرزا، جوان ۲۴ ساله، را هم بر این دو نفر افزود و از این تاریخ بینه کار امیان این سه نفر تقسیم شد. در این تقسیم بموجب دستخط شاه امور ذیل محول به مستوفی الممالک گردید: دفتر استیفاء و محاسبات، دیوان عدالت عظمی، وظایف و اوقاف، تنگراهخانه، گورک، خزانه، بیوات دولتی از قبیل مستوفی خانه، آبدار خانه، و غیره و همچنین کمیته کفایت عمه خلوت، تفنگداران، جارچیان - قاطرخانه - کال که خانه - اصطبل خاصه - چاهارخانه بملاوه کارهای حکومتی فارس - کرمان - بلوچستان - اصفهان - یزد - کرمانشاه - کردستان - لرستان - خوزستان - عراق - بروجرد - گناباکان - کمر - نطنز - جوشقان - محلات - همدان و کنگاور. در سال ۱۲۹۸ ه. ق. میرزا حسن پسر خرد سال خود را در سن ۷ سالگی با لقب مستوفی الممالکی با تصویب شاه بجای خویشان برگزید و تمام کارهاییکه مربوط باو بود از این تاریخ به پسر خردش منتقل و محول گردید.

میرزا یوسف مستوفی الممالک با اینکه مرد شریف با گذشته خیرخواه سخی و مائل نبوده است که بوطن خویش خیانت نماید معذک کارهای ناپسندی هم داشته است از آن جمله همین کار بود که بموجب فرمان شاه تمام مشاغل خود را به کودک خردسالی که فرزندش بود واگذار و محول نمود. کارهای مملکت بچه بازی نیست و اینکه ما تساهل مانند سایر ملل متمدنی نشدیم و ما را در جزه مال عقب مانده، ترقی نکرده و یا توسعه نیافته بحساب در می آورند برای این قبیل کارهای بی تناسب و بی رویه است. بسا اینکه مدتی بود که مستوفی الممالک به اسامی وزیر اعظم یا وزیر اعظم داخله، رئیس مجلس شورای وزراء و

شیره نامبرده میشد و متناً سدارت مآب بود و مکرر هم از طرف شاه پشهاد سدارت میشد، لکن خودش زیاد بسمت مزبور مایل نبود و نمیخواست که نام سدارت بر روی او گذاشته شود. تا اینکه سرانجام در سال ۱۲۹۸ هجری قمری بموجب دستخط شاه در سماعبول سدارت کرد و سدارعظم شد. اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت های روزانه خود مینویسد:

« ۲۵ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ : میرزا یوسف مستوفی الممالک ملقب به جناب آقارا سدارعظم فرمودند. و نیز مینویسد: « ۲۴ ذیحجه ۱۲۹۹ : عصر که «حقیقاً منزل آمد نقل کرد که جناب آقا رئیس وزراء شدند و امین السلطان^۲ وزیر دربار اعظم^۳ . در این تاریخ عنوان میرزا یوسف مستوفی الممالک: (جناب آقا رئیس وزراء، وزیر داخله و مالیه) بود. در سال ۱۳۰۰ ه. ق. سیدی خوانساری قصد کشتن او را نمود و بواسطه رسیدن نوکرها و خدمه، مستوفی الممالک از مرگ نجات یافت. تفصیل این واقعه را اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود این چنین حکایت می کند: « ۱۸ شوال ۱۳۰۰ : پست تهران آمد^۴ نوشته بودند سید ابراهیم خوانساری که داعیه ارشاد دارد چهاردهم رمضان خانه مستوفی الممالک میرود. ایشان غالباً در حیاطی هستند که مابین بیرونی و اندرونی است سید مذکور در خدمت جناب آقارفته بود بعد از آنکه خلوت میکنند، خود آقا هم کسالتی داشته تکبیه داده خوابیده بودند، سید بر میخیزد ریش آقارا گرفته پسرش هم که همراه بود پاهای او را گرفته کتک زیادی باو میزنند میخواهند آقارا بکشند که از صدای آقا کتیزهای اندرون و خواجها خبر میشوند آقارا از کشتن خلاص میکنند و سید را بگیرند و سید میگوید طالع آقا را دیدم قرانی داشت عمداً این کار را کردم که قران آقا بگذرد، اما چنین نبوده بعضی میگویند بایی بوده بعضی میگویند دیوانه . اعتماد السلطنه راجع به سدارت مستوفی الممالک مینویسد :

« ۲۷ شعبان ۱۳۰۱ : امین السلطان^۴ حامل پیام بود از طرف شاه به مستوفی الممالک که قبول منصب سدارت را بکند او هم قبول کرده بود . و نیز مینویسد : « ۲۸ شعبان ۱۳۰۱ : صبح من سلطنت آباد رفتم امین السلطان را دیدم تفصیل شهر رفتن خود را نقل کرد که دیروز رفته بود و مستوفی الممالک را جانی کرده بود. نائب السلطنه که تفصیل سدارت مستوفی الممالک را شنیده بود تغییراً رفت: امین الدوله خیلی خنثی بود چرا که کار صدور و وزراء یا او بود حالا بدست امین السلطان شده و او بیکار است . همچنین مینویسد : « ۲۹ شعبان ۱۳۰۱ : در بخانه ساحق قراییه رفتم میرزا یوسف مستوفی الممالک معروف به جناب آقا هم بود امین السلطان جبهه شمس مرصع و دستخط همایون را حامل بود. بقیه را ملیحک اول دست گرفته بود باقامت رعنا وارد شد جبهه بدوش جناب آقا انداخت دستخط را خود قرائت کرد مضمون دستخط

۱ - محمد حسنخان. ۲ - آقا ابراهیم.

۳ - به مشهد. ۴ - میرزا علی اصغر خان.

۵ - فد ملیحک، یعنی امیر خاقان، در حدود یکصد بود.

این بود که تمام کارهای دولت بدون استثناء از قشون و کشور بالقب سدارت به جناب آقا داده شد. جناب آقا قبول لقب سدارت را نمیگردد میگفت بدون لقب خدمت میکنم چهار مرتبه امین السلطان رفت و آمد آخر بحکم شاه قبول کرد. بعد از خلعت پوشان خود شاه تشریف آوردند خطابه‌ای به لفظ مبارک قرائت فرمودند و غدغن اکید نمودند جز صدراعظم خطاب دیگری به جناب آقا نشود و فرمودند که ما بعد از میرزاتقی خان و میرزا آقاخان صدراعظم نداشتیم میرزا محمدخان و میرزا حسینخان صدراعظم مصنوعی بودند. میرزا یوسف صدراعظم خیلی از اوقات بدستورها و اوامر ناصرالدینشاه ترتیب اثری نمیداده و آنطوریکه شاه میل داشته رفتار نمیگردد است. اعتماد السلطنه، در این باب، در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد:

و یکشنبه غرة ربیع الثانی ۱۳۰۲: صبح دارالترجمه رفته بعد از مدتی که آنجا بکار کردم خدمت شاه رسیدم باز مشاوره وزراء در میان است. روایت معتلف است. اعتقاد جمعی بر این است در مسأله کتابچه وزیر دفتر^۱ که سه کسور و چندین هزار تومان بعد از خلع خودش از وزارت دفتر^۲ تقلب افسراد رامین کرده مشاوره میشود. جمعی دیگر میگویند استرآباد مفشوش است، بعضی میگویند ترتیبات جدید میخواهند در امور دولت بدهند اما هیچیک از اینها نیست عمل سرحد خراسان و مسأله تطاول روس است ولکن کجا مشاوره چاره خواهد کرد. باید پولیتیک داشت و شمشیرتیز و آلا این وزرای بی علم و عمل چه خواهند کرد بخصوص همه آنها باید مطاوعت رای شاه بکنند و شاه هم مخصوصاً در امور پلیتیکی سلیقه خوبی دارند که ملائمت باشد اما بی علمی و بی اطلاعی از همه تدابیر حالیه دارند این است که کارها مغشوش. خلاصه مقرر شد که وزراء در اطاق شمس العماره جلوس کنند و زیاده از هشت نفر نباشند. صدراعظم نائب السلطنه نسرته الدوله فرمانفرما^۳ متمدن الدوله^۴ مخبر الدوله^۵ امین الدوله و وزیر خارجه^۶ قوام الدوله^۷ سائر وزرای کاردار و وزرای شوری حق حضور در این مجلس مخصوص رانداشته باشند. صدراعظم قبول نکرد که در عمارت شمس العماره حاضر شود مجد الملک^۸ از طرف شاه مأمور شد که برود به صدر اعظم ابلاغ کند وزراء نهار را در منزل بخورند و شش بنروب مانده هفته‌ای سه روز در عمارت شمس العماره حاضر شوند و احدی را جز اشخاص معینه راه ندهند. مجد الملک برای این که وزرائی که حاضر بودند خفیف نشوند فرمایش شاه را بطور نجوی به صدراعظم گفت. صدراعظم بلند جواب داد که اولاً من نهار خود نیستم اما شکوه رونق در بخانه شما باین دو مجموعه نهار است که من از خانه می آورم، چشم، بعد از این میگویم

- ۱- آقا هدایت
- ۲- وزارت دارائی
- ۳- فیروز میرزا
- ۴- فرهاد میرزا
- ۵- علیقلی خان
- ۶- محمودخان ناصر الملک
- ۷- میرزا عباس خان تفرشی

۸- میرزاتقی خان در این تاریخ رئیس کل وظائف و منشی حضور همایون بوده

نهار نیاوردند، ثانیاً آمدن من به شمس العماره چون پیر مرد علی بن هاشم من اجم مقتضی نیست که از منزل خود به شمس العماره بیایم، ثالثاً فراش خلوت دم در گذاشتن و سایر وزراء را راه ندادن اسباب یأس جمعی میشود که غالباً خودشان و پددها شان بدولت خدمت کرده اند. واضح است وقتیکه يك مطلب مجرمانه باشد خود آن اشخاص که نباید باشند نخواهند بود. از این گذشته من پیر مرد خرفتی هستم و عقلم بهیچ چیز نمیرسد مرا از حضور مجلس شوری معاف فرمائید. حکیم الممالک که آنجا حاضر بود برخاسته جلومی آید صدر اعظم عرض میکند فرمایش شاه را اطاعت کنید بهتر است تا این جواب را بدهید. صدر اعظم جواب میدهد فرزندان پدر تو را وقتی سن حالیه تو بودم بی ریشی (یعنی رفاص) دیدم بر تو نیست که بمن نصیحت کنی مجلس باین ختم شد و شاه از این قهره بسیار متالم شد شب بیرون شام خوردند، شاه که دلخور از صدر اعظم بود بدون مقدمه فرمودند: «خواب است فردا وزیرای زن فحیه پدر سوخته را احضار کنم در حضور آنها بگویم بند قمشان بدم که شمارا با ارواح پدران و به نمک من و اجداد من این مطلب را بیرون برونند بعد. من عرض کردم که قسم خواهند خورد و لکن بیرون خواهند داد، شاه تبسمی فرمود و تصدیق کرده.»

مستوفی الممالک در ماه رجب سال ۱۳۰۳ هجری قمری زندگانی را در سن ۷۶ سالگی بدرود گفت و کارها و مشاغل او را بر حسب دستخط و امر شاه به پسر خردسال او به نیابت میرزا هدایت الله و زبرد دفتر که مدت شش سال از کار برکنار بود واگذار شد. با اینکه سمت نیابت مستوفی الممالک خردسال بر خلاف میل و زبرد دفتر بود و برای او سخت و ناگوار بنظر می آمد ولی چون امر شاه بود اطاعت نمود و هر روز میرزا حسن مستوفی الممالک که سنش در حدود ۱۲ سال بود بدفتر استیفاء (وزارت دارائی) میرفت و زبرد دفتر او را جلو انداخته و خود در عقب او براه می افتاد. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود جریان مدت صدارت و درگذشت مستوفی الممالک را چنین مینویسد:

«شنبه ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۰۲: خدمت شاه رسیدم دم باغ که میخواستم وارد شوم شاه را دیدم با دوسه نفر از وزراء از باغ بیرون می آمد، طرف مجلس دربار میروند معلوم شد صدر اعظم از خانه خود در خانه شاه آمده بود شاه احضارش کرده بودند برخاسته بود که بیرون بی حال شده ضعف کرده بود، شاه شنیده بود باحوال پرسی میرفت. من سرفتم اما شنیدم شاه که آنجا رفته بود صدر اعظم پای شاه را بوسیده بود. تولوزان و دیکسون احضار شدند مأمور بمعالجه صدر اعظم شدند بمشاه معاودت فرمودند.»

۱- کاخ گلستان

۲- تولوزان Tholozan فرانسوی طبیب خاص ناصرالدین شاه و دیکسون Dickson انگلیسی که از سال ۱۸۴۷ تا ۱۸۸۷ میلادی ۱۳۶۳-۱۳۰۴ هجری قمری مدتی ۴۰ سال، تا سال فوتش، طبیب سفارت انگلستان در تهران بوده است.

میرزا یوسف مستوفی الممالک در زمان حیات خود محترم‌ترین شخص در ایران بوده و اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خویش در این باب مینویسد: ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۰۳: سدر اعظم که چند روز بود ناخوش بود در بخانه امروز آمده بود از دربار اعظم احضار شد عذر آورده بود که نمیتوانم بیایم و زیاده از نیم ساعت دیگر در بخانه هم نخواهم بود. شاه به عجله ناچار عیال فرمودند و به دیدن سدر اعظم به دربار تشریف بردند. و نیز مینویسد: هشتم ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۰۳: امروز وزراء یعنی حقایق خانة سدر اعظم جمع بودند، در کارها مشاوره میکردند و مثل خر در عمل فرو رفته بودند اغراض شخصی - حماقت جبلی - نفهمی ذاتی، خرافات باطنی و بلاهت ذاتی، و باز مینویسد: هشتم ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۰۳: من خدمت‌شاه رسیدم شاه میخواستند خانة سدر اعظم عیادت بروند، سدر اعظم عذر خواسته بود که امهال دارم خودم خبر میکنم چه وقت تشریف بیاورید.

۳ شنبه ۱۳۰۳: شاه با امین‌السلطان در گوشة باغ خلوت کرده بودند بعد شاه نزدیک من تشریف آوردند فرمودند سدر اعظم مرد، خیلی از این خبر متوحش و متالم شدم و فی‌القور امین‌السلطان مأمور مهر کردن خانة او شد امین حضوراً هم خود را پالانچی کرد و رفت. بعد شاه فرمودند باید شورای بسیار معتبری تشکیل داد قدری باز راه رفتند ناچار در آلاچیق صرف فرمودند. در این بین امین‌الملک برادر امین‌السلطان دوان دوان رسید که سدر اعظم بمرده غش کرده بود، هوش آمد. من که این وضع را دیدم که از قبیل امین‌الدوله و عبدالملک و غیره در گردش و مشاوره بودند. و نیز مینویسد:

۵ شنبه ۳ رجب ۱۳۰۳: در شب بعد از نصف شب میرزا یوسف سدر اعظم^۴ بر حمت خدا رفت. از مردن سدر اعظم هنگامه‌ای بود، هر کس سری بلند کرده طالب رتبه‌ای است. بعد میرزا عیسی وزیر سابق تهران که شوهر خواهر سدر اعظم است آمد میگفت سدر اعظم متجاوز از دو کروز منقول و غیر منقول دارد. معلوم شد شاهزاده ظل‌السلطان را شاه وصی و وکیل سدر اعظم فرموده‌اند شاهزاده به‌طبع افتادند. اعضاء السلطنه در سفر ناصرالدین‌شاه

۱- آقای . ۲- شیخ اسمعیل یا میرزا اسمعیل خان .

۳- پس از دو سال و اندی سدارت .

۴- در تاریخ فوت میرزا یوسف مستوفی الممالک گفته شده است:

دو از تاریخ فوتش چون کسی کم
بود تاریخ فوت سدر اعظم (۱۳۰۳)
و همچنین این شعر:

بشاخساز چنان در جزا رسیده‌دونه
بیرید طایر روحش ز آستانه حسن
۵- يك قسمت از تمولش محله حسن آباد، بهجت آباد، یوسف آباد و نونک واقع در تهران بوده است که وارث باورته تمام آنها را از دست دادند و امروزه خدا میداند، که هر يك از آنها چقدر ارزش دارد.
۶- ظل‌السلطان بمناسبت اینکه همدم السلطنه دختر مستوفی الممالک زن پسرش جلال‌الدوله بود خود را برای استفاده داخل کرد و اتفاقاً املاک خوب مستوفی الممالک را هم برای سهمیه فروشن گرفت .

به اراك كه بهر شاه بوده است در پادداشتهای روزانه خود مینویسد : ۱۰۵ محرم ۱۳۱۰
 قمری : عصر به تماشای قصبه آشتیان رفتم عمارتهای مستوفی الممالک را دیدم که خراب و
 ویران شده البته در این عمارت پنجاه هزار تومان خرج شده و این پسر قابل این نیست
 که اجاق پدر را روشن کند .



حاج میرزا شمس مستوفی شیرازی

میرزا یوسف مستوفی الممالک ، بهلوریکه پیش گفته شد ، محترمشترین فرد اشخاص در
 زمان سلطنت ناصرالدینشاه بوده و چون شاه باو جناب آقا خطاب میکرد مردم هم در وقتیکه
 نام او را بر زبان می آوردند او را جناب آقا میگفتند و در حقیقت عنوان جناب آقائی برای
 او لقب ثانوی شده بود . نامبرده محسنات زیادی داشته و از رجال عاقل و مجرب بوده و
 خیانتی هم به مملکت از او شنیده نشده و حتی الامکان از ملاقات و معاشرت با فرنگی ها نیز خیلی

۱- در صد و سی سال پیش .

۲- میرزا حسن مستوفی الممالک .

۳- در بعضی قسمت ها اجاق پدر را روشن کرد ، اما نتوانست آن دارائی کسانتی پدر را
 نگهداری کند و تمام را به باد داد .

اجتناب میورزیده است. خیلی با گذشت، خیر، مساعد و همراه با مردم بوده و بشمام معنی خیلی آقامنشی داشته است. خرده گیری و ایرادی که با او میگیرند موضوع درویش بازی و کیمیاگری او



سید محمدعلی شاه هلندی (متوفی در سال ۱۲۹۷ قمری) یکی دیگر از مرشد های میرزا یوسف مستوفی الممالک بوده که مدعی کیمیاگری بود و این نقیصه در سال ۱۲۹۵ قمری برداشته شده و قبراو هم درونک است.

۱- میگویند میرزا شفیق مستوفی شیرازی (متوفی ۱۳۰۰ قمری) بواسطهٔ جاه طلبی بنا برای موضوعات دیگر موقفی خواست یا تو کفش مستوفی الممالک کند و به وی سندهای وارد آورد گزارش مفصلی تهیه کرد و به ناصرالدین شاه داد و در آن گزارش میانهائی که مستوفی الممالک در سال از مالیه و غیره برای خود استفاده میکند اقلام آنرا مشروحاً صورت ریز داد. ناصرالدین شاه که گزارش او را خواند حاجب الدوله خود را خواست و گفت بقیه این مرد را میگیرید و ولش نمیکنید او را با گزارشش بکراست. به نزد جناب آقا مستوفی الممالک میبرید و از طرف من میگوئید هر طور که صلاح میدانید او را تنبیه سخت بنمائید تا دوباره از این فضولها نماند. با اقتضاح او را کشتان کشتان به نزد مستوفی الممالک بردند و مراتب را گوشزد وی نمودند. مستوفی گزارش را خواند بعد به مأمورین گفت بسیار خوب بقیه اش را ول کنید و بروید. پس از رفتن مأمورین، مستوفی الممالک او را در پهلوی خود نشانید و خیلی از او دلجوئی نمود و بعد شرحی به شاه عرض کرد که میرزا شفیق را مقرر فرمائید که به کار سابق خودش مشغول باشد و میبانی هم پیشنهاد کرد که بر حقوقش اضافه گردد و شاه هم پیشنهاد مستوفی الممالک را پذیرفت.

بوده است. به با باقلندرشاه قندهاری (متوفی در سال ۱۲۷۷ قمری) ارادت میبود زبده و مریدا بوده و سید هندی هم برایش کیمیاگری! میکرده است. از کارهای بسیار خوب و پسندیده او حفر انهار - احداث قنوات - غرس اشجار - آباد کردن قری و مزارع بود مثلاً در تهران محله حسن آباد - بهجت آباد - یوسف آباد و ونک از مستحدثات و املاک وی بوده و در جاهای دیگر نیز این قبیل کارها را انجام داده است.

در مجالس کاملاً ساکت بوده، خیلی کم حرف میزد، و بندرت چیز مینوشته است. دستگاه میرزا یوسف مستوفی الممالک در زمان خودش خیلی مفصل بوده و متجاوز از صد نفر نوکر - خواجه و کتیب داشته است. جمعی از نوکران او با آقا رضاخان خواجه باشیش که روی سدلی نشسته در این عکس گروهی در این جا دیده میشود.



آقا رضاخان خواجه باش و نوکرهای مستوفی الممالک

میرزا یوسف خان تبریزی سلقبه مستشارالدوله پسر حاج میرزا کاظم تاجر و برادر میرزا جواد خسان مستشارالدوله و عموی صادق سادق مستشارالدوله بوده است. نامبرده از پیشروان نشر فکر آزادی و تغییر القبا در

یوسف

۱- پس از فوت با باقلندرشاه در باغ ونک شمیران مقبره عالی برای او ساخت و بعد هم که خودش در سال ۱۳۰۳ قمری درگذشت در نزدیک قبر مراد خویش مدفون گردید. بر سنگ قبر با باقلندرشاه چنین منقور است: هفت و هفتاد از هزار و دوویست رفته در شمه جمادی ماه.

ایران بوده و زحمات زیادی در این باب متحمل شده و در سال ۱۳۰۳ هجری قمری رساله بسیار مفیدی هم بعنوان اصلاح خط اسلام نوشته و چاپ کرده است. وی از مردان روشنفکر، کاری و علاقمند با اصلاحات مملکت و وطن خویش بوده و هر چه می‌گفته و می‌کرده بآن ایمان راسخ داشته است. از ابتداء وارد خدمت وزارت خارجه شد و بتدریج ترقی کرد و از سال ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۹ هجری قمری کارپرداز (کنسول) حاج طغر خان و در سال ۱۲۷۹ هجری قمری نازده دافر (کاردار) ایران در پلزن بود و سپس کارپرداز اول (سر کنسول) ایران در تفلیس شد.



میرزا یوسف مستشار الدوله

و مدت چهار سال در آنجا مشغول بانجام خدمت بود و در اواخر سال ۱۲۸۳ هجری قمری پس از یازده گشت حسامی خان گروس (امیر نظام) از پاریس، میرزا یوسف خان بجای وی سمت شازده دافر (کاردار) سفارت مأمور پاریس گردید و تا سال ۱۲۸۶ ق. در سمت مزبور باقی بود.

در سال ۱۲۸۸ ه. ق. که حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله روی کار آمد و وزارت دادگستری و وظائف و اوقاف منسوب شد و بعد در همین سال بمنصب و لقب سپهسالار اعظم و یکماه و نیم بعد صدر اعظم گردید، میرزا یوسف خان را بوزارت دادگستری منتقل و سمت مستشار وزارتخانه مزبور برقرار نمود و از این تاریخ معروف گردید به میرزا یوسف خان مستشار و گاهی هم او را

مستشار الوزاره نیز گفته‌اند. در سال ۱۲۸۹ ه. ق. دوباره بوزارت خارجه منتقل و به نیابت آن وزارتخانه معین شد و سپس به کارگذاری مهم خارجه آذربایجان که در آن زمان از کارهای مهم دولت بود منصوب و روانه گردید. در سال ۱۲۹۹ ق. که یحیی خان مشیرالدوله وزیر عدلیه شد میرزا یوسف خان را بسمت معاونت خود برگزید و در همین سال بمناسبت مستشاری ملقب به مستشار الدوله شد و مدتی طول نکشید که از این کار هم زیاد خوشش نیامد و چون در

۱- سابقاً کنسول راکلیرداز و سر کنسول راکلیرداز اول و کنسول گری را کارپردازخانه

روزنامه اختر چاپ اسلامبول مقالاتی بامضای مستعار راجع بسؤ جریبان وزارتخانه‌های ایران انتشار می‌یافت مقالات مزبور را از ناحیه وی دانسته از این جهت حسب الامر شاه از خدمت دولت مزول و زندانی شد. محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خویش در این باب مینویسد :

۱۲۵ ذی‌قعدة ۱۲۹۹ : اجزاء دیوان‌خانه را که احتضار کرده بودند رسیدند. دپروز شاه بواسطه تفصیلی که در روزنامه اختر از وزارتخانه‌های ایران بد نوشته بودند متعیر بودند. مشیرالدوله در حضور من عرض کرد که کار یوسف خان مستشارالدوله است. این بیچاره که تهمت یاو می‌چسبید امروز گرفتار شد باین تفصیل که شاه مخصوصاً اجزای دیوان‌خانه را که خواسته بود میداد سوه ظن بجهت او فراهم بیاید فرار کند بطرف خارجه. بعد از تهار حاجب‌الدوله^۲ را خواسته دستخطی نوشته باو داد اجزاء دیوان‌خانه که از حضور شاه بیرون آمدند، خارج از عمارت، فراش‌ها میرزا یوسف خان را گرفته توسری زیادی باو زدند در منزل حاجب‌الدوله زنجیر کردند خدا عاقبت کار او را خیر کند که شاه خیلی متعیر است». و نیز مینویسد : ۱۳۰ ذی‌قعدة ۱۲۹۹ : یکساعت از شب رفته باغ امین‌الدوله بودم در تدبیر خلاصی میرزا یوسف خان مشاوره میکردیم که میرزا احمد خان^۳ پسر علاه‌الدوله که حامل نشان امیرتومانی بجهت پدرش سردوتی الماس بجهت ولیعهد است آمدوداع کند، گفت شاه صبح دستخط نوشته بود به حاجب‌الدوله زنجیر میرزا یوسف خان را بردارد و مصر که مراجعت از کلمرانیه فرمودند باز دستخط به حاجب‌الدوله نوشته بودند که میرزا یوسف خان را برداشته ببرد تسلیم نائب‌السلطنه کند که آنجا باشد. خیلی از این اخبار خوشحال شده خانه آمدم ساعت ده بود. چون تقصیر او باین شدت نبود پس از دو ماه زندانی کشیدن بتوسط کلمران میرزا نائب‌السلطنه از حبس آزاد گردید و دوباره در وزارت خارجه داخل خدمت شده در سال ۱۳۰۱ ه. ق. کارپرداز اول (سرکنسول = ژنرال کنسول) ایران در بمبئی شد و بعد در سال ۱۳۰۳ ه. ق. حاج حسینقلی خان^۴ بجای وی بسمت سرکنسولی منصوب و به بمبئی فرستاده شد.

در سال ۱۳۰۷ ه. ق. بجای حاج میرزا محمد علی خان ثقة‌الملک نایب اول وزارت خارجه برای بار دوم بسمت کارگذاری مهم خارجه آذربایجان منصوب گردید و در سال ۱۳۰۸ ه. ق.

۱- دادگتری.

۲- محمد حسنخان پسر محمد رحیم خان علاه‌الدوله امیر نظام.

۳- علاه‌الدوله.

۴- صدرالسلطنه.

که دارای سمت مزبور بود بواسطه ارتباطش بامیرزا ملکم خان ناظم الدوله مواجیش را قطع نموده بالتبش به میرزا جوادخان برادر وی که از کارمندان عالی رتبه وزارت خارجه و در سال ۱۳۰۶ ه. ق. کاردار سفارت ایران در اسلامبول بود دادند و بجای وی مأمور آذربایجان نمودند و پس از همه این کارها میرزا یوسف خان را مغولاً^۱ به قزوین برده در آنجا زندانی کردند. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه . خطی - خود (۲۱ ذیحجه ۱۳۰۸ ق.) مینویسد:

و بواسطه راه داشتن میرزا یوسف خان مستشار الدوله بامیرزا ملکم خان مواجیش را قطع نموده بالتبش به میرزا جوادخان^۲ دادند و مأمور آذربایجان کردند خود میرزا یوسف خان را زنجیر نموده به قزوین بردند. امین الدوله با کمال خصوصیتی که بامیرزا یوسف خان داشت ممکن بود کاغذ او را که پست آورده بود نگذارند به نظر شاه برسد. این پسر مرد را آخر عمر به زنجیر و حبس گرفتار کنند. و نیز مینویسد: ۷ و ۸ رمضان ۱۳۰۹: میرزا یوسف خان مستشار که در ذیحجه گذشته (ده ماه پیش) از تبریز بآن اقتضاح آورده به قزوین حبس فرستادند این روزها مریض نموده امروز وارد تهران نمودند. خانة مهندس الممالک است. میرزا یوسف خان مستشار الدوله همیشه از دستگاه دولت و بیدادگری عمال آن سخت انتقاد میکرد. چندین بار رنج زندان و تبعید کشید و سرانجام در سال ۱۳۱۳ ه. ق. در گذشت. نامبرده تألیفات زیادی دارد از آن جمله است: رساله يك كلمه که اقتباس شده است از اصول قانون اساسی فرانسه، معرّف است هنگامیکه او را زنجیر کرده به قزوین تبعید و زندانی کردند کتاب يك كلمه را آنقدر بر سرش کوفتند که بر اثر عوارض آن چشمانش آب آورد.

یوسف آشتیانی ملقب به اعتصام دقتر و اعتصام الملك پسر ابراهیم

یوسف

اعتصام الملك آشتیانی مقیم تبریز که در دوره دوم بجای میرزا

اسمعیل نویری وکیل مجلس شورای ملی شد و در اواخر عمر یعنی از ابتدای تأسیس کتابخانه مجلس شورای ملی رئیس کتابخانه گردید و او مؤلف فهرست بسیار نفیس کتب خطی آن کتابخانه است و از عربی و فرانسه چند کتاب بفارسی ترجمه کرده و بزبان عربی غیر از شرح اطواق الذهب زمخشری داستانی بنام الثوره الهندیه ترجمه نموده که در مصر طبع رسیده است. مجله ادبی بهار ۱۳۲۹ نیز بقلم اوست و فاتح در سال یک هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶) خورشیدی در تهران اتفاق افتاد. تحصیلات عربی و فارسی او بسیار خوب و بزبان فرانسه نیز آشنا بود.

۱ - برادر میرزا یوسف خان و پدر صادق مستشار الدوله و شوهر خواهر حاج شیخ محسن خان

د فرزندانش خود را نیز خوب تربیت نمود .

یوسفعلی

یوسفعلی بیک یا یوسفعلی خان^۱ از طایفه جلاایر و از امراء

خراسان و از سرکردگان سپاه نادر شاه بوده که در سال ۱۱۶۳

قمری پس از اینکه میرزا سید محمد متولی آستان قدس رضوی، پسر میرزا داود ونوه شاه سلیمان و داماد شاه سلطان حسین صفوی، شاهرخشاه را بدستاری میر علم خان خزیمه و چند نفر از افراد دیگر از سلطنت خلع و او را کور نمود و خود بنام شاه سلیمان ثانی پادشاه شد، پس از چهل روز سلطنت، یوسف علیخان برای شورش بر او دستگیر و از سلطنت خلع نمود و بعد او را از هردو چشم نابینا کرد . واتسن^۲ در تاریخ ایران تألیف خود قتیبه را اینطور بیان میکند:

دولی دیری نگذشت که جانشین او هم از سردار شاهرخ بنام یوسفعلی شکست یافت و وی ابتدا آن مرد سرکش^۳ را کور کرد و سپس او و دو پسرش را بقتل رسانیده . واتسن در این مورد بکلی اشتباه کرده زیرا یوسفعلی خان جلاایر پس از کور تا فقط شاه سلیمان ثانی را کور نمود و نکشت و فرزندان او سلطان داود میرزا و سلطانعلی میرزا سالم ماندند و شاه سلیمان در سال ۱۱۷۷ قمری در مشهد درگذشت^۴ و سلطان داود میرزا در سال ۱۲۰۳ ق. در مرشد آباد (بنگاله هندوستان) و سلطانعلی میرزا در سال ۱۱۸۸ ق. در بندر هوگلی در شمال کلکته درگذشتند . بعد یوسفعلی خان شاهرخشاه کور را از زندان بیرون آورده دوباره او را به پادشاهی برگزید و بر سر بر سلطنت نشاند . پس از اینکه شاهرخشاه کور را دوبار پیادشاهی رسانید خود همه کاره امور سلطنت گردید ، لکن رقبای بسیار قوی و متنقد او از قبیل میر علم خان عرب خزیمه و جعفرخان میانلو^۵ چاراتی در مقابل خود داشت که هیچیک از آنان تن به تبعیت او نمیدادند وزیر بار او نمیرفتند ، سرانجام کارشان باختلاف و نبرد کشید . یوسفعلی خان پس از اینکه بنام این مختلف از جواهرات نادری که در نزد شاهرخشاه بود استفادههای زیادی در مدت زمامداری برای خود نمود از ترس اینکه مبادا گرفتار شود

۱- در بعضی از کتب تاریخ یوسفعلی بیک و در بعضی دیگر یوسفعلی خان شرط و نوشته

شده است .

۲- R. G. Watson ۳- شاه سلیمان .

۴- در حاشیه مجمل التواریخ صفحه ۲۹۸ درگذشت شاه سلیمان را در سال ۱۱۶۸ یا ۱۱۶۹

قمری ذکر شده و آنهم اشتباه میباشد .

۵- میانلوه طائفه ای هستند از طوائف کرد و زعفرانلو .

باعتد ابوابجمعی خویش به کلات رفت و شاعرخ شاه کوردا تنها وی یار و یاور گذاشت. میر علم خان درغیاب او با جعفر خان متفق شده برای دستگیر کردن وی بسوی کلات متوجه شدند و جنگ سختی میان آنان در گرفت. یوسفعلی خان مغلوب و دستگیر شد (۱۶۴۱ هـ. ق.) و میر علم خان او را با برادر غزال خان و سایر بستگانش پس از آوردن به مشهد در همین سال همه را کشت و خود همه کاره امور سلطنت و وکیل الدوله شاعرخ شاه گردید.

پایان جلد چهارم

آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان

آقای میرزا محمدعلی خان
آقای میرزا محمدعلی خان